

# بحران دموکراسی در ایران

۱۳۲۰ - ۱۳۳۲

نوشته فخرالدین عظیمی

ترجمه

عبدالرضا هوشنگ مهدوی

بیژن نوذری

نشر البرز



# بحران دموکراسی در ایران

۱۳۳۲-۱۳۲۰

نوشتهٔ فخرالدین عظیمی

ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی  
بیژن نوذری

نشر البرز  
تهران، ۱۳۷۲

این کتاب ترجمه‌ای است از:

*Iran, the Crisis of Democracy*

By: Fakhreddin Azimi,  
I.B. Tauris and Co. Ltd.  
London 1989.

چاپ اول: ۱۳۷۲

شمار نسخه‌های این چاپ: ۲۲۰۰

حق چاپ برای نشر البرز محفوظ است

چاپ: چاپخانه احمدی

## فهرست

|  |   |
|--|---|
| پیشگفتار نویسنده بر ترجمه فارسی کتاب ..... | ۱ |
| پیشگفتار متن انگلیسی .....                 | ۵ |
| مقدمه .....                                | ۹ |

### بخش یکم : سالهای انطباق نا آرام

|  |     |
|--|-----|
| ۱- دولت فروغی : شهریور ۱۳۲۰ - اسفند ۱۳۲۰ ..... | ۵۱  |
| ۲- دولت سهیلی : اسفند ۱۳۲۰ - مرداد ۱۳۲۱ .....  | ۷۱  |
| ۳- دولت قوام : مرداد ۱۳۲۱ - بهمن ۱۳۲۱ .....    | ۸۶  |
| ۴- دولت سهیلی : بهمن ۱۳۲۱ - اسفند ۱۳۲۲ .....   | ۱۰۸ |

### بخش دوم : سالهای سازگاری دشوار

|  |     |
|--|-----|
| ۵- دولت ساعد : اسفند ۱۳۲۲ - آبان ۱۳۲۳ .....              | ۱۳۱ |
| ۶- دولت بیات : آبان ۱۳۲۳ - فروردین ۱۳۲۴ .....            | ۱۵۰ |
| ۷- دولت نافرجام حکیمی : اردیبهشت ۱۳۲۴ - خرداد ۱۳۲۴ ..... | ۱۶۰ |
| ۸- دولت صدر : خرداد ۱۳۲۴ - مهر ۱۳۲۴ .....                | ۱۶۴ |
| ۹- دولت حکیمی : مهر ۱۳۲۴ - بهمن ۱۳۲۴ .....               | ۱۷۸ |

بخش سوم: تکاپوی قوام

- ۱۰- دوره اول: بهمن ۱۳۲۴ - آذر ۱۳۲۵ ..... ۱۹۵  
۱۱- دوره دوم: آذر ۱۳۲۵ - آذر ۱۳۲۶ ..... ۲۱۹

بخش چهارم: تلاش سلطنت برای کسب برتری

- ۱۲- دولت حکیمی: آذر ۱۳۲۶ - خرداد ۱۳۲۷ ..... ۲۴۵  
۱۳- دولت هژیر: خرداد ۱۳۲۷ - آبان ۱۳۲۷ ..... ۲۵۹  
۱۴- دولت ساعد: آبان ۱۳۲۷ - اسفند ۱۳۲۸ ..... ۲۷۲  
۱۵- دولت منصور: اسفند ۱۳۲۸ - تیر ۱۳۲۹ ..... ۲۹۷  
۱۶- دولت رزم آرا: تیر ۱۳۲۹ - اسفند ۱۳۲۹ ..... ۳۰۸  
۱۷- دولت علاء: اسفند ۱۳۲۹ - اردیبهشت ۱۳۳۰ ..... ۳۳۶

بخش پنجم: تفوق نهضت ملی و افول سلطنت

- ۱۸- نخستین دولت مصدق: اردیبهشت ۱۳۳۰ - تیر ۱۳۳۱ ..... ۳۵۱  
۱۹- شکست قوام و قیام سی تیر: ۱۳۳۱ ..... ۳۹۷  
۲۰- دومین دولت مصدق: تیر ۱۳۳۱ - مرداد ۱۳۳۲ ..... ۴۰۳  
نتیجه ..... ۴۶۸  
کتابشناسی ..... ۴۷۴  
فهرست اعلام ..... ۴۹۱

## پیشگفتار نویسنده بر ترجمه فارسی کتاب

از تاریخ انتشار متن انگلیسی این کتاب، یعنی بیش از سه سال پیش، نوشته‌های گوناگونی در زمینه تاریخ ایران پس از انقلاب مشروطه منتشر شده است. شماری از این نوشته‌ها دانش ما را ژرف‌تر کرده است یا دست‌کم مواد خامی برای اندیشیدن بیشتر و روشن کردن گوشه‌های تاریک گذشته فراهم آورده است. اما متأسفانه بیشتر این نوشته‌ها از مقوله مطالبی است که اگر برای نویسندگان آنها سودی مادی به‌بار آورد برای خواننده دستمایه‌ای معنوی فراهم نمی‌کند، بلکه آشفتگیهای فکری، پیش‌داوریها و مأنوسات ذهنی ساده‌نگرانه را ریشه‌دارتر می‌سازد. سبب اصلی این است که دانش تاریخی و تاریخنگاری در ایران ژرفا و پایه استواری نیافته است. حکومت پهلوی، همانند رژیمهای خودکامه دیگر، با گسترش دانش تاریخی سر سازگاری نداشت و یکی از قربانیان آن آگاهی تاریخی بود. تحریف کوتاه‌بینانه دانش گذشته، سرکوب یا واژگون کردن و به غبار اندودن واقعیتها و دست‌کاری در آنها برای توجیه وضع موجود، برای جلوگیری از طرح بسیاری پرسشها، برای تسهیل دست‌آموزی، برای بسیج پیش‌داوریها، و نهایتاً برای ماندن بر اریکه قدرت یک‌ه‌تازانه از ویژگیهای آن رژیم بود. حافظه جمعی بیشتر ایرانیان از دانش تاریخی و یادها و خاطره‌های زنده و آموزنده گذشته‌های نه‌چندان دور تهی شده بود. کوشش در ناچیز یا واژگون جلوه دادن، بدنام کردن، یا به فراموشی سپردن بسیاری از کسان یا گروههایی که در راه مشروطه‌خواهی و آزادی کوشیدند به جایی رسید که نسل جوان در آستانه انقلاب

چیزی درباره تاریخ اخیر سرزمین خود نمی‌دانست و نمی‌توانست به پشتوانه دستمایه‌ای فکری شور و عواطف خود را با تأمل و بصیرت در آمیزد و تلطیف کند.

در این سرزمین، بسیاری از آنهایی که طی سالهای اخیر درباره موضوعات تاریخی نوشته‌اند تشنگی بی‌تابانه کسانی را که در جستجوی درک ریشه‌های تاریخی رویدادهای شگرف این سالها بوده‌اند، تنها به شیوه‌ای کاذب سیراب کرده‌اند. هنوز میان داستان‌سرایی و تخیل تاریخی، میان بازسازی تأمل‌آمیز تاریخ گذشته و دست‌کاری تعمدی در آن، میان تخیل تاریخی و افسانه‌پردازی تفاوت چندانی نیست. شمار آنهایی که با روشهای تاریخنگاری جدید آشنایی دارند ناچیز است. شیوه بهره‌برداری از منابع تاریخی و تحلیل و تفسیر آنها چندان شناخته نیست و دلبستگی به امانت و صداقت و حقیقت‌پژوهی ریشه‌ای ندوانیده است. هنوز مفهوم «کتاب»، بویژه در زمینه تاریخ، اغلب، انبوه صفحات به هم پیوسته یا کشکول آشفته و بی‌انسجامی از داستانها و روایت‌های پیش پا افتاده را به ذهن متبادر می‌کند که به مدد جلد و عنوانی برانگیزاننده، ظاهری آراسته به خود گرفته است. در این میان بی‌گمان ارزش کتابهای تحقیقی جدی و ارج پژوهندگان کارآزموده و تازه‌کاران دانشور، دست‌کم نزد اهل تمیز، دانسته است ولی در فضای پرهیاهویی که شناخت علمی و روح پژوهش و سنجش‌گری و برخورد‌های نظری و فکری گسترش نیافته است، فروماند آواز نای از دهل.

در این سرزمین دانشجویان تاریخ و شاخه‌های دیگر علوم اجتماعی از منزلت و حیثیت اجتماعی چندان و آینده شغلی امیدبخشی بهره‌مند نبوده‌اند و استعداد‌های سرشار اغلب جلب رشته‌های دیگر می‌شده است. برای مردم عادی تاریخ چیزی جز داستان پرملال و بی‌ثمر زندگی و ستیزه‌های فرمانروایان نبوده است. حتی بسیاری از کسانی که خود را در شمار تاریخ‌نگاران پنداشته‌اند از هویت مشخص و پایه‌های روش شناختی و نظری تاریخ آگاه نبوده‌اند و وظیفه خود را چیزی جز پی‌گیری رد پای «حقوق‌بگیران» و «سرسپردگان» بیگانگان و جستجوی «توطئه و خیانت» ندانسته‌اند. هدف بیشتر آنان «افشاگری» بوده است و تعیین ننگ و نام و اینکه چه چیزهایی را باید به «زباله‌دان» تاریخ افکند و چه اموری باید مایه «عبرت» دیگران گردد. برخی دیگر مدعی بوده‌اند به قوانین علمی تحول و «تکامل» تاریخی دست یافته‌اند و همسوی فراگرد تکاملی و خلل‌ناپذیر تاریخ به پیش می‌روند. تلاش آنان، به رغم اعتقاد بی‌تأمل به «جبر تاریخی»، بر این بوده است که تاریخ «به زبان توده‌ها» تفسیر نشود.



در ایران، دانش تاریخی به عنوان دست‌مایه آگاهی تحلیلی و سنجش‌گرانه از بنیادهای جامعه و فرهنگ، درک و شناخت دست‌آوردها و ناکامیهای مردم یک سرزمین، و از لوازم ژرف‌تر کردن هویت و خودآگاهی ملی، اجتماعی و فردی، ریشهای ندوانیده است. بینش تاریخی و بررسی بی‌غرضانه رویدادها در متن کلیت تاریخی آنها، و کوشش در فراتر رفتن از قلمرو تنگ زندگی سرآمدان، مایه‌ای نگرفته است. ما اکنون نیازمند پژوهشگران آزموده و پخته‌ای هستیم که برکنار از ملاحظات غیرعلمی به بررسی جزئیات گذشته - از جمله تاریخ تحریف و سوءاستفاده از تاریخ - همت گمارند. تنها به مدد یافته‌های آنان و با درآمیختن آگاهیها و بصیرتهایی که فراهم می‌کنند امکان درک و داوری آگاهانه دربارهٔ چند و چون گذشتهٔ دور و نزدیک فراهم خواهد آمد. متأسفانه ما هنوز در زمینهٔ تاریخ اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی کاری نکرده‌ایم. حتی نگارش تاریخ به معنای بسیار محدود برشمردن ساده ولی دقیق رویدادها با توجه به توالی زمانی و منطقی آنها هنوز در مرحلهٔ آغازین خود است. انباشت دانش تاریخی استوار بر پژوهشهای ژرف‌نگرانه و رهیافتهای علمی نو ناچیز است و زمینهٔ نظری و روش‌شناختی و سرمایه‌های فکری لازم برای چنین پژوهشهایی هنوز فراهم نیست. بسیاری منابع و مآخذ از دسترس پژوهندگان به دور است و نهادهایی که چنین پژوهشهایی را پشتیبانی کنند پدید نیامده است.

کوشش این نگارنده در بررسی کارنامهٔ نظام پارلمانی ایران در دوره‌ای حساس از تاریخ مردم این سرزمین کوششی مقدماتی است که از تأثیر محدودیت‌هایی که برشمرده شد برکنار نبوده است. امید نگارنده این است که پژوهندگان دیگر به رفع کاستیها و نارساییهای این کار همت گمارند. نگارنده لازم می‌داند از کوششهای آقای دکتر حسین مهدوی که کار ترجمهٔ این کتاب را با علاقه دنبال کردند سپاسگزاری کند. برگردان یک کتاب از زبانی بیگانه به زبان مادری نویسنده‌ای که خود امکان دیدن و خواندن حاصل کار را دارد امر پرمخاطره‌ای است و نویسنده همیشه از سرنوشتی که ممکن است کتاب او بدان گرفتار آید نگران است. اما آقایان دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نودری مترجمان محترم این کتاب در حد ممکن کوشیده‌اند این ترجمه بی‌خطا از کار درآید و به نگارنده فرصت دادند ترجمه را بازنگری کند و تا جایی که امکان داشت به ویرایش و اصلاح آن پردازد.



## پیشگفتار

هدف اصلی این بررسی شرح و توضیح مجموعه عوامل پیچیده‌ای از جمله مفاد و محدودیت‌های ناشی از قانون اساسی است که طی سالهای فاصل بین پایان حکومت رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و سقوط مصدق در مرداد ۱۳۳۲ مانع از پیدایش و تکامل حکومت پارلمانی پایدار در ایران گردید. عوامل مزبور موجب قدرت بیش از اندازه مجلس، اختیارات و امتیازات مستحکم و ریشه‌دار سلطنت، و آسیب‌پذیری، ضعف، و بی‌ثباتی کابینه‌ها می‌شد. وضع ناشی از عوامل فوق، که به صورت بن‌بستی مزمن ولی پرستیز و بحرانهای سیاسی پی در پی ظاهر شد، بر آزمون و تجربه دموکراسی در ایران که در اینجا به معنای محدود حکومت انتخابی یا پارلمانی بکار رفته است، بسختی سایه افکند. کوششهای قوام و مصدق، دو تن از نخست‌وزیران این دوره، برای درهم شکستن بن‌بست موجود سرانجام با شکست روبرو شد و راه برای اقتدارگرایی شاهانه هموار گردید.

پرسش اساسی در مطالعه حاضر این است که طی دوره مورد بحث ایران چگونه اداره می‌شد. این سؤال اگرچه با موضوع دیگر که چه کسانی بر ایران حکومت می‌کردند، از نظر ساختاری در ارتباط است ولی از نظر تحلیلی جدا از آن است. به عبارت دیگر در این بررسی عوامل اجتماعی-سیاسی تعیین‌کننده رفتار نخبگان حاکم و نقش و شکل‌بندی شبکه‌های حمایت و وابستگی گروهی، فراکسیونها و احزاب نادیده گرفته نشده، ولی تحلیل تفصیلی زمینه‌های اجتماعی-اقتصادی نخبگان حاکم و

سابر گروهها و افراد، خارج از قلمرو این پژوهش بوده است. تحقیق کنونی که نخست به نگارش رساله دکترا در دانشگاه آکسفورد در اواخر سال ۱۹۸۴ و سرانجام به این کتاب انجامید، در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) آغاز شد - زمانی که هنوز پرداختن جدی به تاریخ ایران معاصر، بویژه بررسی سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۲ برای ایرانیان خطرناک بود. در داخل کشور عملاً هیچ امکانی برای انجام تحقیق جدی پیرامون این دوره وجود نداشت و در واقع هر ایرانی مقیم خارج از کشور که جرأت می کرد درباره این سالها به نگارش بپردازد به ناگزیر با امکان تبعید عملی روبهرو می گردید. این وضع با انقلاب ۱۳۵۷ پایان رسید و نگارنده توانست پژوهش خود را هم در ایران و هم در خارج ادامه دهد و کوشش کند تا سرحد امکان از منابع گوناگون ایرانی بهره برگیرد. با اینهمه، با توجه به نبود آرشیوهای منظم عمومی و طبقه‌بندی شده در ایران، نگارنده ناگزیر شد احتمالاً بیش از آنکه خود می‌خواست بر منابع بیگانه و بویژه مآخذ وزارت خارجه انگلستان تکیه کند - منابعی که برای دوره تحت بررسی به تفصیل مورد مطالعه قرار گرفته است. از آنجا که در آن دوران انگلستان هنوز قدرت مسلط در خاورمیانه بود و منافع استراتژیکی و نفتی آن در ایران، نفوذ فراوان واقعی یا متصور دیپلماتهای انگلیسی در کشور و درگیری پیچیده رسمی و غیررسمی آنان در امور سیاسی روزمره ایران را موجب می‌شد، این اتکاء بر منابع انگلیسی قابل توجیه است.

بی‌گمان شمار زیادی از اسناد خصوصی هنوز در دسترس تاریخنگاران قرار نگرفته است و بسیاری از کسانی که در فعالیتهای سیاسی دوره مورد مطالعه درگیر بوده‌اند نه مطلبی پیرامون آن نوشته و نه سخنی گفته‌اند. افزون بر آن به دلایل پیچیده گوناگونی اعضای طبقه بالای سنتی ایران نسبت به «غریبه‌های» کنجکوی که دنبال مصاحبه با آنان هستند، بدگمان‌اند و معمولاً همانقدر از بازگفت خاطراتشان اکراه دارند که از دادن اجازه دسترسی به اسناد خصوصی خود. با وجود این، نگارنده از گفتگو با شماری از سیاستمداران، دیپلماتها و روشنفکران ایرانی بهره برده است و مایل است از نامبردگان زیر سپاسگزاری کند: آقایان ایرج افشار، بزرگ علوی، دکتر مهدی حائری، سید محمدعلی جمال‌زاده، دکتر فریدون کشاورز، دکتر مصطفی مصباح‌زاده، دکتر امیر پیشداد، دکتر کریم سنجابی، ناصر ذوالفقاری و مرحومان دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر مظفر بقائی و مظفر فیروز.

دل بستگی زیاد از حد دیپلماتهای انگلیسی به محرمانه نگاهداشتن موضوعات سیاسی و افراط در کم‌گویی و سکوت - حتی در مورد اسرار آشکار - می‌تواند حتی برای پشتکاردارترین پژوهشگران نیز عاملی بازدارنده باشد. با وجود این نگارنده در

مصاحبه‌های خویش از این بابت کاملاً ناکام نمانده است و بدین وسیله از کریستوفر گندی، سر سام فال، و پروفیسور آن لمبتون به خاطر مساعدت و همراهیشان و همچنین از آن دسته از سیاستمداران ایرانی و دیپلماتهای انگلیسی که با آنها مصاحبه شده است ولی ترجیح داده‌اند نامی از آنان برده نشود، سپاسگزار است.

نگارنده طی مطالعات خود خواه در سالهای پر بار دانشجویی در آکسفورد و خواه پس از آن، همواره از راهنماییهای فکری و دوستی تنی چند از دانش‌پژوهان بهره برده است و خود را مدیون آنان می‌داند. از دکتر جان گرنی به خاطر کمکهای بی‌دریغش بویژه سپاسگزار است، همین‌طور از استاد آلبرت حورانی، راجر اوئن، دکتر پرواند آبراهامیلان و روانشاد دکتر حمید عنایت کمال امتنان را دارد.

همچنین لازم است از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، مرکز خاورمیانه کالج سنت آنتونی آکسفورد و مرکز تحقیقاتی «طاهره» برای مطالعات ایرانی معاصر، اظهار قدردانی کند. کمک کارکنان کتابخانه‌های گوناگون در ایران و انگلستان موجب تشکر است و از مدیر سازمان اسناد دولتی انگلستان برای اجازه استفاده و نقل قول از مطالب آرشیوهای موجود در اداره اسناد عمومی، و کتابخانه وزارت هند انگلستان سپاسگزار است.

در پایان باید از مدیران و کارکنان مؤسسه انتشاراتی آی.بی.توریس برای تلاشهایی که طی دوره طولانی تهیه و انتشار این کتاب بکار بردند تشکر کرد. آنچه نیازی به گفتن ندارد این نکته است که مسئولیت هر گونه نارسایی یا اشتباه در این بررسی تنها متوجه شخص نگارنده است.

فخرالدین عظیمی

دسامبر ۱۹۸۸



## مقدمه

در اوایل قرن بیستم نشانه‌هایی از خروج جامعه ایران از دوران قرون وسطی به چشم نمی‌خورد. جمعیتی در حدود ۱۰ میلیون نفر که بیشتر آنان را دهقانان، گله‌داران، یا عشایر چادرنشین تشکیل می‌داد، در سرزمینی عمدتاً خشک و بایر سکونت داشتند. تنها یک پنجم مردم کشور در مناطق شهری زندگی می‌کردند، شهرهایی با فاصله‌های بسیار زیاد و بدون وسایل ارتباطی جدید، که موجب آن می‌شد تا مردم به دور و جدا از هم بسر برند. در این جامعه باورهای دیرینه مذهبی-سنتی عمیقاً رسوخ کرده، احساسات قومی کهن و وابستگیهای محلی و گروهی بقا و موجودیت شیوه رایج زندگی را تداوم می‌بخشید. دولتی محدود با امکانات و تواناییهای ناچیز، عملاً بدون مدعی، حکومت می‌کرد، هر چند بی آنکه ابزار چندانی برای تحقق فرمانها و دلبستگیهایش در اختیار داشته باشد. سلسله حاکم قاجار هر چند گاه یکبار، اصلاحات محدودی را به موقع اجرا می‌گذارد لیکن نتوانست ساختار حکومتی را بنا نهاد که بر ارتشی منظم و دایمی متکی، و تا حدی از شایستگی اداری برخوردار باشد.

به هر حال، علیرغم ظواهر، بین دستگاه موجود سیاسی و تغییر و تحولات درونی جامعه رفته رفته ناسازگاری حاصل می‌شد. تماس بیشتر با اروپا و افکار اروپایی طی قرن نوزدهم شروع به دگرگون ساختن شکل و سرشت سنتی جامعه سیاسی ایران کرده بود. در عین حال دخالتها و تجاوزهای مکرر انگلیس و روس کماکان جامعه و اقتصاد ایران را دستخوش آشفتگی و نابسامانی می‌ساخت. چالش غرب، بیش از هر

چیز، به پیدایش یک روحیه سیاسی شهروندی جدید کمک کرد. کسانی که شناختی از فرهنگ غرب داشتند، گستراندن عقایدی را دربارهٔ پیشرفت علمی، اجتماعی و اقتصادی به عنوان لوازم ضروری برای غلبه بر آسیب‌پذیری در برابر قدرتهای خارجی آغاز کردند، و در انتقاد از آنچه که میراث بومی عقب‌ماندگی می‌دیدند، درنگ چندانی نکردند.

اصلاحات محدود حکومت، ورود نخستین نشانه‌های تجدد مانند ماشین چاپ، تلگراف، تلفن، برق، و غیره، ایجاد مؤسسات آموزشی نوین، هر چند در مقیاسی محدود، تقاضا را برای اصلاحات بیشتر، بویژه در عرصهٔ سیاسی، برانگیخت. عقاید انتقادی از حکومت مطلقهٔ قاجار و طرفداری از آزادی و حکومت قانون، از طریق شماری از روزنامه‌ها و نشریات چاپ خارج پخش و منتشر شده، بطور قاجاق وارد کشور می‌گردید. در داخل کشور نیز خبرنگارهای «شبان» یا شبنامه به ایفای نقش مشابهی پرداختند. انجمنهای گوناگون با هدف ایجاد تحول برپا شد و این درحالی بود که آگاهی ملی رو به رشد، افکار و اذهان شمار فزاینده‌ای از شهرنشینان را به خود جلب می‌کرد. در ادبیات نیز سبکها و شیوه‌های نوین پا به عرصهٔ وجود نهاد و تاریخ ایران قبل از اسلام که از نو احیا شده بود، به عنوان یک منبع اسطوره‌شناسی ناسیونالیستی، به خدمت گرفته شد.

سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار (۱۸۳۴-۱۷۹۷) با دورانی از تاریخ کشور مصادف گشت که در طول آن بخشهای مهمی از سرزمین ایران تحت حاکمیت ممالک دیگر درآمد. از آن پس با موافقتنامه‌های بین‌المللی زیانبار، واگذاری امتیاز به قدرتهای خارجی، و اخذ وام و اعتبار از آنها، وابستگی و آسیب‌پذیری دولت ایران تضمین گردید. رقابت مستمر بین انگلیس و روس به تشدید ضعف و ناتوانی دولت کمک کرد بدون آنکه رفتار خودسرانهٔ شاه و زیردستانش را کاهش دهد. رواج بی‌قانونی و ناامنی در زندگی اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی، رفته رفته اقدام برای نظارت بر اعمال دولت و تحمیل حد و حدودی بر اقتدار آن را ضروری ساخت با این هدف که دولت خود را در برابر مردم جوابگو و مسئول بداند. فشارهای مالی و اقتصادی موجود و جو گستردهٔ بی‌قانونی بر قشرهای سنتی مانند اصناف و بویژه تجار که پیوندهای محکمی با علماء داشتند، اثراتی ناگوار برجای گذارد، و علاوه بر آن، حمایت و امتیازاتی که رقبای خارجی از آن برخوردار بودند، رنجش و آزردهی گروههای مزبور را بدنبال آورد. علماء که در نقش سخنگویان تجار، خود نیز از سلطهٔ فزایندهٔ بیگانه وحشتزده بودند، زبان به اعتراض گشودند. این نارضاییهای گوناگون راه را برای اقدام دسته‌جمعی جهت تغییر و تحول هموار ساخت.



سرسختی اولیه حکومت و اشتباهات تاکتیکی ناشیانه آن، به معترضین دل و جرأت بخشید. درخواستها که در آغاز به تأسیس «عدالتخانه» محدود می‌شد، وسیع‌تر گردیده ایجاد یک «مجلس شورا» را نیز دربر گرفت. واژگان و مفاهیم سیاسی که برای بیان خواستهای تغییر و تحول بکار می‌رفت، ناگزیر مبهم و به معانی مختلف قابل تعبیر بود. این ابهام سردمداران غیرروحانی اصلاحات را که به عناوین گوناگون مشروطه‌خواه، آزادیخواه، یا ملیون شناخته می‌شدند، یاری داد، زیرا تغییراتی که گروه اخیر خواستار آن بودند به مراتب فراتر از اصلاحاتی می‌رفت که ابتدا از سوی روحانیون و تجار و کسبه مذهبی عنوان شده بود. به هر حال، از آنجا که تفاوت بین مواضع دو گروه به درستی درک نگردید، اختلاف و تفرقه‌ای در آن زمان به‌بار نیاورد. سرانجام، مظفرالدین‌شاه بیمار در برابر فشار سر فرود آورد و در ۵ اوت ۱۹۰۶ (۱۴ مرداد ۱۲۸۵) فرمانی صادر کرد که مبشر دوران جدید مشروطه در تاریخ ایران بود. یک مجلس شورای ملی (که از این پس مجلس نامیده می‌شود) بزودی تشکیل و قانون اساسی اعلام گردید.

محمد علی‌شاه، جانشین مظفرالدین‌شاه، از همان آغاز با قانون اساسی بنای مخالفت نهاد، ولی به هر صورت ناچار شد که حکومت مشروطه را رسماً تأیید کند - مطلبی که قبلاً فقط بطور ضمنی مورد اشاره وی قرار گرفته بود. او همچنین ناگزیر گردید که متمم قانون اساسی را که همراه با خود قانون اساسی حقوق و وظایف شهروندان و نیز حقوق و وظایف حکومت و شاه را به تفصیل بیان می‌داشت، توشیح کند. با اینهمه محمد علی‌شاه به کوششهای خویش برای متزلزل کردن پایه‌های سست مشروطه ادامه داد. روحانی متنفذ، شیخ فضل‌الله نوری، به صفوف مخالفان مشروطه پیوست و اسلام را اساس مخالفت خود با قانون اساسی قرار داد، اما در این زمینه با خصومت سایر علماء مواجه شد.

به هر تقدیر سوءقصد به جان شاه فرصتی را که وی برای به راه انداختن کودتا علیه مشروطه‌خواهان به دنبالش بود، فراهم آورد (ژوئن ۱۹۰۸) [تیر ۱۲۸۷]. شاه به کمک روسها مجلس را بمباران کرد و شماری از مشروطه‌خواهان سرشناس را به دار آویخت. سرانجام اعتراضات گسترده‌ی رو به رشد و پایداری فعالان نیروهای مشروطه‌خواه در ایالات، سرنگونی شاه را در پی آورد. به هر صورت، استقرار مجدد حکومت مشروطه با شماری از مسایل داخلی و مشکلات خارجی روبرو بود. در سال ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه با امضای موافقتنامه‌ای که ایران را به دو منطقه نفوذ تقسیم می‌کرد، اعتماد به نفس مشروطه‌خواهان را متزلزل ساختند. ادامه فعالیت‌های کارشکنانه روسها و خودداری آنان از تخلیه نواحی شمال غربی ایران بر وخامت اوضاع افزود.

اعاده نظم مسئله عمده‌ای شد و برای اجرای اصلاحاتی که مورد نیاز مبرم بود، ابزار معدودی وجود داشت. دولت با مضيقه مالی مواجه بود ولی مجلس با وام خارجی سرسختانه مخالفت می‌کرد.

نمایندگان مجلس بر سر بسیاری از مسائل با هم اختلاف نظر داشتند ولی در مورد ضرورت بی‌چون و چرای حفظ حاکمیت ایران یک‌دل و یک‌زبان بودند. امتناع مجلس از توجه به اولتیماتوم روسها برای برکناری مورگان شوستر، مستشار مالی امریکایی، در ۱۹۱۱ (۱۲۹۰) به تعطیل مجلس از سوی بختیارها که در آن هنگام کنترل دولت را در دست داشتند، انجامید. به هر حال مجلس پیوسته تلاشهای روس و انگلیس را برای تشکیل دولتهای مورد نظر آنها خنثی می‌کرد و به رغم کلیه نارساییهایش عرصه مؤثری برای بحث و مذاکره پیرامون حیطة مصالح ملی ایران و تقویت آگاهی ناسیونالیستی روزافزون ایرانیان شده بود.

شروع جنگ جهانی اول به وخامت بیشتر اوضاع سیاسی داخلی ایران انجامید. از یک طرف روسها و انگلیسیها و از طرف دیگر آلمانیها و عثمانیها نبرد خود را بی‌توجه به اعلام بیطرفی ایران به این کشور کشاندند و جنبشهای گوناگون در ایالات علیه دولت ناتوان مرکزی سر برافراشتند. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ موقتاً روسها را از صحنه سیاسی ایران خارج ساخت و انگلیسیها که حال میدان را عملاً خالی از حریف می‌دیدند، کوشیدند تا به یاری قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ایران را به صورت یک کشور تقریباً تحت‌الحمایه درآورند. تلاش آنان در این زمینه از سوی مجلس عقیم ماند ولی عدم کارایی ذاتی مجلس و تزلزل گریزناپذیر دولتهای قانونی، کودتای بدون خونریزی ۱۹۲۱ [۱۲۹۹] را به سرکردگی سید ضیاءالدین طباطبایی، روزنامه‌نویس و سیاستمدار ماجراجو، و رضاخان، افسر قزاق جاه‌طلب، تشویق کرده سرانجام راه را برای خلع سلسله قاجار از سلطنت و پیدایش حکومت خودکامه رضاشاه پهلوی در ۱۹۲۵ [۱۳۰۴] هموار ساخت.

رضاشاه چارچوب نمادی و تشریفاتی حکومت پارلمانی را از میان برداشت لیکن سبک حکومت وی با روش استبدادی دوران قبل از مشروطه زیاد متفاوت نبود. با اینهمه، طی دوره حکومت او پیش‌شرطهای ساختاری لازم برای سازماندهی حکومتی کارساز، رفته رفته پدیدار گردید. اگر روش مستبدانه طرح‌ریزی و اجرای اکثر اصلاحات نادیده گرفته شود، می‌توان گفت که در این دوره تجدد و نوگرایی در کشور تا حدی صورت تحقق به خود گرفت: تعداد مؤسسات آموزشی غیرمذهبی رو به افزایش نهاد، شهرنشینی بسرعت توسعه یافت و با ایجاد یک ارتش و نیروی پلیس مدرن، نظم و امنیت مستقر شد، و اقتدار رعب‌آلود دولت پذیرفته گردید. راهها،

راه آهن، و سایر وسایل ارتباطی بنا گذارده شد، کارخانه‌های صنعتی به راه افتاد و بنیان اجتماعی-فرهنگی ناسیونالیسم ایرانی تحکیم و تقویت گردید.

پی‌ریزی این دولت مدرن به بهای سرکوبی تحول و پیشرفت سیاسی و تمامی مظاهر آرمانهای دموکراتیک انجام گرفت. چنین تصور می‌شد که نوسازی کشور تنها از راه خودکامگی و سرکوب نهادهای دموکراتیک دست یافتنی است. خودکامگی در اداره امور کشور و اعمال زور و فشار برای حصول اطاعت و پیروی زیردستان، همراه با کوتاهی در وسعت بخشیدن به پایگاههای اجتماعی-اقتصادی حکومت و غفلت در تشکیل و ترغیب احزاب معتبر سیاسی، ناگزیر نتایج ویرانگر بار می‌آورد. رضاشاه نتوانست به ایجاد یک ساختار دولتی معتبر و غیروابسته به شخص دست یازد. منش تحقیرآمیز و بی‌احساس حکومت شخصی وی، فکر آکنده از سوءظن، و گرایشهای خشن سیاسی او کلیه سیاستمداران لایقی را که از نظر وی به حد کافی نوکر مآب نبودند، به گونهای مؤثر از صحنه بیرون راند. حکومت او فرهنگ سیاسی را که با توسعه دموکراسی متجانس باشد، به ارمغان نیاورد و برعکس راه را برای ابراز وجود آن گروه از سیاستمداران قابل که از پاکدامنی کافی، روحیه خدمتگزاری به جامعه، و آمادگی برای قبول مسئولیت و جوابگویی از بابت اعمال خود، برخوردار باشند، مسدود کرد. ناسازگاری بین تحول نسبتاً سریع اجتماعی-اقتصادی و نوع ویژه نظام استبدادی موجود، بطور فزاینده‌ای آشکار می‌شد. این ناهنجاری می‌رفت که به دنبال آن میان رفتن حاکم خودکامه، بحرانی بزرگ پدید آورد. همچنین با در نظر گرفتن شرایط متحول اجتماعی، چنین برمی‌آمد که حکومت مشروطه احیاشده مسایل بیشماری را در تطبیق خود با آن شرایط تجربه خواهد کرد.

حکومت خودکامه رضاشاه در نتیجه اشغال ایران به دست انگلیس و شوروی در شهریور ۱۳۲۰ به پایان خود رسید و قدرت سیاسی که تا آن زمان از سوی دربار غصب شده بود از حالت تمرکز بیرون آمده بین نهادهای مختلف پخش گردید. ترتیبات سیاسی که به جای رژیم رضاشاه فراهم آمد، مشروعیت خود را با «غیرشخصیتی کردن» و محدود نمودن کاربرد قدرت سیاسی که عمدتاً از استقرار دوباره راه و روشهای پارلمانی ناشی می‌شد، بدست آورد.<sup>۱</sup> با آنکه ادامه سلطنت پهلوی آماج مخالفت پیگیر واقع نشد، رژیم تازه کوشید تا با عنوان کردن مشروطه

(۱) به گفته پوجی: «ابده آل معنوی که نهایتاً به دولت مدرن مشروعیت می‌دهد، رام کردن قدرت از طریق فردزدایی کاربرد آن است.»  
Gianfranco Poggi, *The Development of Modern State*. (London 1978), p. 101.

و تحمل انتقاد از گذشته، یا حتی شرکت در آن انتقادات، خود را از گذشته جدا و متمایز سازد. از لحظه‌ای که سقوط رضاشاه قطعیت یافت، بسیاری از کسانی که در خدمت وی بودند به جرگه منتقدان او پیوستند. نخبگان حاکم سرعت خود را با شرایط جدید وفق داده، مشروطیت را آرمان خود اعلام داشته، و با مسئول دانستن شخص رضاشاه برای حکومت دیکتاتوری و هر آنچه در گذشته قابل محکوم کردن بود، موفق شدند که گذشته خود را توجیه کرده به موضع جدیدشان حقانیت بخشند.

با این حال تمامی نخبگان دوران پس از رضاشاه از میان خدمتگزاران پیشین وی نمی‌آمدند. آنان مردانی صاحب نفوذ را نیز دربر داشتند که قبلاً از فعالیت سیاسی کنار گذارده شده بودند. افراد مزبور حال از مطرود بودن، عدم همکاری، یا اذیت و آزاری که در گذشته چشیده بودند، به عنوان دلیلی بر پاکدامنی یا تعهد حقیقی به مشروطیت، و در نتیجه محق بودن خود به برخورداری از موقعیتهای پر اهمیت در رژیم جدید، بهره جستند. قدرت سیاسی در دوران پس از رضاشاه در دست نخبگان حاکمی قرار داشت که شاه را نیز شامل می‌گردید و در عین حال سفارتخانه‌های انگلیس، شوروی و امریکا نیز رفته‌رفته به موقعیتی دست یافتند که می‌توانستند به گونه‌ای مؤثرتر بر پیامد رویدادها در ایران تأثیر بگذارند. با آنکه از توزیع و غیرشخصی شدن قدرت سیاسی عموماً چنان استنباط می‌شد که سه قوه مقننه، مجریه و قضاییه می‌باید جان تازه‌ای گرفته اختیارات تعیین‌شده خود را در قانون اساسی در دست گیرند، در عمل موانع بسیاری برای چنین تحولی وجود داشت. در مورد مجلس، مسئله نخست از مقررات قانونی و نظامنامه‌ای خود مجلس و سپس جایگاه آن در چارچوب نهادی-ساختاری نظام سیاسی کشور برمی‌خاست. در مورد سلطنت و نیز قوه مجریه، سهم واقعی آنها در قدرت با اختیارات قانونی و رسمی آن دو تناسب نداشت. ترکیب سیاسی عمومی نخبگان حاکم که عملکرد نهادهای دولت را اداره و کنترل کرده یا بنحو قابل توجهی بر آن تأثیر می‌گذارد، ارتباط نزدیک با شکلی داشت که ترتیبات پارلمانی در عمل به خود می‌گرفت، شکلی که نهایتاً با سرنوشت مشروطیت نیز مرتبط می‌شد. به منظور تشریح بیشتر این نکات، نخست جنبه‌های اصلی قانونی-نظامنامه‌ای و نیز جایگاه نهادی-ساختاری مجلس و کابینه مورد بحث قرار می‌گیرد و سپس موقعیت سلطنت در برابر ترتیبات پارلمانی ارزیابی می‌شود. در پایان به بررسی ویژگیهای عمده نخبگان حاکم پرداخته خواهد شد.

## مجلس: ویژگی‌های عمده قانونی-نظامنامه‌ای آن

تجدید حیات حکومت مشروطه مستلزم به کار افتادن مؤثر لیکن مجزای قوای مقننه، مجریه و قضاییه بود. براساس روح قانون اساسی ایران، مجلس اساس و بنیاد مشروطیت بشمار می‌رفت. قانون اساسی که روح و فضای معنوی ضداستبدادی انقلاب مشروطه و همچنین نفوذ قوانین اساسی کشورهای بلژیک و فرانسه را که براساس آن تنظیم شده بود منعکس می‌کرد، به گونه‌ای نوشته شد که قانوناً از بروز دیکتاتوری جلوگیری شود.<sup>۲</sup> به این سبب اصول یا ترتیباتی در قانون اساسی گنجانده نشده بود که انحلال آسان و مستقیم مجلس را بوسیله شاه ممکن کند و در نتیجه مجلس در موقعیت استواری قرار داشت. این واقعیت که رضاشاه به سادگی قانون اساسی را نادیده گرفت در حالی که ظاهر ترتیبات پارلمانی را حفظ نمود، موجب شد که قدرت قانونی بالقوه مجلس دست نخورده باقی بماند. هدف اصلی از قدرت بسیار و بیش از حدی که از نظر قانونی به مجلس داده شد، این بود که زیاده‌رویهای سلطنت را مهار کرده مجلس را قادر سازد که نه تنها قوه مجریه را در حد خود نگاه دارد بلکه کلیه امور دولتی را نیز تحت کنترل داشته باشد. چنین پنداشته شد که یک مجلس قوی به صورت یک کانون همبستگی و وفاداری ملی در خواهد آمد که به آسانی در برابر فشارهای داخلی یا خارجی آسیب‌پذیر نخواهد بود. با این همه، قدرت مجلس در عمل به ناتوانی دولت منجر گردید.

برخی از مشروطه‌خواهان سرشناس پی به مسایل درون-ذاتی قانون اساسی ایران برده بودند. مثلاً سید حسن تقی‌زاده در ابتدا از نقش ایده‌آل مجلس به عنوان یک دیکتاتور روشنگر جانبداری کرده بود،<sup>۳</sup> ولی با مشاهده عملکرد حکومت براساس قانون اساسی، نظرات خود را تغییر داده تأکید کرد که قانون اساسی که در آن ترتیبی برای تجدید نظر منظور نشده باشد، ناقص است. به عقیده وی چنین ترتیبی در آغاز پیش‌بینی گردیده بود ولی در متن قانون اساسی گنجانیده نشد. او همچنین به ناتوانی

(۲) در مورد قانون اساسی ایران، رجوع شود به: مصطفی رحیمی، قانون اساسی ایران، (تهران

۱۳۴۷)؛ قاسم قاسم‌زاده، حقوق اساسی (تهران ۱۳۳۴)، ص ۳۶۰-۵۰۲.

Lawrence Lockhart, The Constitutional Laws of Persia, Middle East Journal, vol. XIII. (Autumn 1959).

و نیز منصورالسلطنه عدل، حقوق اساسی یا اصول مشروطیت (تهران ۱۳۲۷).

(۳) منصوره اتحادیه نظام مافی، Origins and Development of Political Parties in

Persia رساله دکترا، دانشگاه ادینبورو، ۱۹۷۷، ص ۲۳۶.

حکومت در تعطیل موقت مجلس، اختیار مطلق مجلس برای رد یا تصویب اعتبارنامه نمایندگان با دلایل معقول یا بدون آن، و مهمتر از همه به نقش مجلس در بی‌ثباتی مزمز دولتها اشاره کرد. به گفته تقی‌زاده «هیچ عامل دیگری برای نشان دادن وضع نابسامان کشور نمایان‌تر از این واقعیت نیست که طی ده سال فاصله زمانی بین استقرار نظام پارلمانی و دوره حاضر (۱۲۹۶)، تعداد ۳۸ کابینه در ایران روی کار آمده است.»<sup>۴</sup>

ویژگی دیگر مجلس، دوره کوتاه دو ساله آن بود. از دیدگاه دستیابی به یک حکومت کارساز، این نکته بی‌گمان یک عامل منفی بود زیرا به عمر حتی کوتاه‌تر دولتها می‌انجامید. بخش عمده‌ای از عمر دو ساله هر دوره از مجلس صرف کوشش نمایندگان برای بهره‌مندی از مزایای حاصله از مقام خود و تدارک انتخاب مجدد می‌شد و این امر مسلماً موقعیت دولتها را دستخوش اختلال و پریشانی می‌کرد. با وجود این، تعیین دوره دو ساله برای مجلس از نظر روح قانون اساسی قابل درک بود. امید مشروطه‌خواهان این بود که از این طریق مانع از تداوم مزایای سیاسی نمایندگان گردند. آنان همچنین کوشیده بودند که با ین کار از تماس مداوم نمایندگان با منتخبین خود اطمینان حاصل کرده از عدم تحرک یا بی‌تفاوتی حاصله از پشتگرمی به دوره‌های طولانی از نمایندگی جلوگیری نمایند. از آنجا که مدت دو ساله دوره مجلس در دوران سلطنت رضاشاه مسئله‌ای نیافریده بود، مدت مزبور بدون تغییر باقی ماند.

شماری از سایر ویژگیهای مجلس که عملکرد واقعی آن را مشخص می‌کرد یا از قانون اساسی ناشی می‌شد یا از نظامنامه داخلی مجلس. با توجه به ماهیت صرفاً تشریفاتی ویژگیهای مزبور، در زمان رضاشاه تغییری در آنها داده نشد و بنابراین احیای دوباره آنها به آسانی ممکن بود. یکی از آن ویژگیها امکان استیضاح مکرر دولت از سوی نمایندگان بدون توجه به برنامه کار مجلس بود. استیضاح می‌توانست توسط یک نماینده یا گروهی از آنان علیه هر یک از وزیران، شماری از آنان، یا شخص نخست‌وزیر بعمل آید که در این صورت می‌بایست ظرف یک ماه برای پاسخ به استیضاح در مجلس حضور یافته درخواست رأی اعتماد کند. اگر رأی اعتماد درخواستی حاصل نمی‌شد، عمر دولت بسر می‌رسید. نماینده یا گروهی از نمایندگان که دولت را استیضاح کرده بودند، می‌توانستند ساعت‌های متمادی را صرف ایراد سخنرانی و شرح و تفصیل جزئی‌ترین نکات نمایند. چنین سخنرانیهای طولانی که

(۴) سید حسن تقی‌زاده، تاریخ مجلس ملی ایران، (برلین ۱۹۱۹) ص ۲۸-۳۱.

در مطبوعات نیز درباره آنها تبلیغ زیادی به راه می افتاد، عموماً لحنی تند و شدید داشته بدین ترتیب توجه گسترده‌ای را جلب می کرد. از طریق این گونه نطقها نمایندگان ناشناخته به شخصیت‌های ملی تبدیل می گردیدند، مخالفان روحیه خود را از دست می دادند، و فضایی در داخل و خارج مجلس بوجود می آمد که بر سر کار آمدن یا تداوم دولتهای باثبات را تسهیل نمی کرد.

استیضاح شمشیر دودی بشمار می آمد که بر سر کوچکترین بهانه‌ای ممکن بود علیه دولتها به کار گرفته شود. استیضاح در اصل وسیله‌ای برای جلوگیری از تخلفات، خاتمه دادن به بی کفایتی و سوءمدیریت، و متوقف ساختن اقداماتی بود که بدون رسیدگی دقیق مجلس انجام می گرفت. این وسیله در عین حال می توانست به همان نسبت اتخاذ هر گونه ابتکار را از سوی دولتها جلو گیرد و از این راه فعالیت‌های آنها را صرفاً به حرکات حساب شده برای بقاء خود مبدل سازد.<sup>۵</sup> مقصود از استیضاح حمایت از حقوق نمایندگان مخالف بود اما در عمل به صورت وسیله‌ای استراتژیک درآمد که صرف تهدید دست یازیدن به آن غالباً حتی دولتهای بالقوه نیرومند را نیز دچار ضعف و سستی می کرد.

عامل دیگری که تأثیری مهم بر عملکرد مجلس داشت، اصل حد نصاب بود. بحث و مذاکره تنها هنگامی می توانست انجام پذیرد که از نمایندگان حاضر در تهران دست کم دوسوم در مجلس حضور داشته باشند. سه چهارم از این تعداد می بایست برای رأی گیری حاضر شوند و اکثریت مورد نیاز برای تصویب لوایح مورد رأی گیری بیش از نصف تعداد نمایندگان حاضر در جلسه بود. منظور از مقررات حد نصاب این بود که از تصویب لایحه‌های شتابزده یا بدون حمایت کافی جلوگیری شود و به نمایندگان اقلیت فرصت داده شود تا از تحمیل کابینه‌ها توسط اکثریت ممانعت کنند. مع ذلک این مقررات در عمل همواره مانع از حصول کارایی در امر قانونگذاری و کارکرد مجلس می شد و اقلیتی مرکب از یک چهارم نمایندگان حاضر به آسانی می توانست با خودداری از حضور در مجلس، کار آن را فلج ساخته مباحثات مهم را به تعویق اندازد.

(۵) ژان بلان دل ضمن بررسی آثار فلج کننده استیضاح بر دولتهای فرانسه قبل از سال ۱۹۵۸ می نویسد: «آنچه نخست بصورت وسیله آزمایش و بررسی «سیاست عمومی» دولت آغاز شده بود تبدیل به ابزار زیانباری شد که روحیه وزیران را متزلزل می کرد، آنان را از انجام هر کاری باز می داشت و سیاست را تبدیل به یک سلسله حرکتهای حساب شده بازی شطرنج می کرد.»  
Jean Blondel, *Contemporary France: Politics, Society, Institutions*.  
(London 1972), p. 75.

شماری از سایر ویژگیهایی که به گونه‌ای مؤثر کارایی عملکرد مجلس را محدود می‌ساخت، از موقعیت و فعالیت کمیسیونهای مجلس و شیوه کار آنها در بررسی لوایح دولت ناشی می‌شد. اگر لایحه‌ای بدون قید فوریت به مجلس تقدیم می‌گردید، بیدرنگ به یکی از کمیسیونها ارجاع می‌شد که معمولاً آن را برای مدتی طولانی، اگر نه برای همیشه، در گوشه‌ای کنار می‌گذارد. روشهای کار برای رسیدگی به اعتبارنامه‌ها بخش عمده‌ای از وقت هر دوره از مجلس را اشغال می‌کرد و اعضای شناخته شده نخبگان را قادر می‌ساخت که عناصری را که نامطلوب می‌شمردند از میان خود طرد کنند. سرانجام با آنکه رئیس مجلس درجه‌ای از هماهنگی، انضباط و ارائه طریق را فراهم می‌کرد، همانطور که لوروژتل، سفیر انگلیس، گفته است از جمله اختیارات رئیس مجلس این بود که:

«تصمیم بگیرد در هر زمان چه موضوعی برای بحث در مجلس مطرح شود، سنتی که خود زمینه بیشتری برای اعمال نفوذ غیررسمی و توطئه چینی فراهم می‌آورد. بنابراین غالباً پیش‌بینی این امر غیرممکن است که در چه موقع موضوع مهمی که ظاهراً در مجلس مطرح شده است، به بحث گذارده خواهد شد.»

### نمایندگان مجلس: ویژگیها و شیوه رفتارشان

پس از سقوط رضاشاه مجلس دوازدهم که بیش از یک‌سال و نیم از دوره خود را در خدمت وی گذرانده بود، منحل نگردید. ادامه کار مجلس مزبور وضع تناقض‌آمیزی بوجود آورد چرا که مجلسی که می‌بایست به ترتیبات جدید مشروعیت دهد، فاقد رسالتی معتبر بود زیرا نمایندگان آن به دستور شاه پیشین دستچین شده بودند. عین این مطلب در مورد نمایندگان مجلس بعدی نیز مصداق داشت که نمی‌توانستند مدعی نمایندگی مردم باشند زیرا «انتخاب» آنان هنگامی صورت گرفته بود که رضاشاه هنوز بر اریکه قدرت تکیه داشت.

شماری از نمایندگان کوشیدند که این وضع را با نشان دادن دلبستگی زیاد به «مصالح عمومی» و تمایل به منعکس کردن آن جبران نمایند - کوششی که لزوماً عاری از صداقت نبود، و انتقاد و حمله به رژیم گذشته و ترتیبات موجود را نیز دربر می‌گرفت. نمایندگان مزبور هسته مرکزی «اقلیتی» را تشکیل می‌دادند که وظیفه



خود را مقاومت در برابر «اکثریت» و بر ملا کردن فعالیت‌های آن در انظار می‌دید. این رویه به خودی خود ناروا نبود ولی مسئله این بود که بطور کلی اقلیت و اکثریت هیچ‌یک ترکیب استواری نداشت و آمیزه‌ای از گروه‌های متداخل و نمایندگان منفردی بود که روحیه همکاری و هماهنگی واقعی بین آنان وجود نداشت، همکاری و تجانسی که مبتنی بر تفاهمی روشن نسبت به موضوعات اصولی و خط مشیهای مورد نیاز باشد. وظیفه «اکثریت» در تقسیم کار پارلمانی ایران، تشکیل و حفظ دولتها، و نقش «اقلیت» متزلزل کردن آنها بود که معمولاً با بسیج کردن مخالفت در داخل مجلس از میان نمایندگان سرخورده و دلسرد «اکثریت» و در خارج از آن انجام می‌گرفت. تا زمانی که حمایت «اکثریت» تا حدودی ادامه داشت، دولتها نیازی به تسلیم قدرت نمی‌دیدند.

مجلس دوازدهم در ماههای واپسین خود و ادوار بعدی مجلس، در شرایطی که دیگر جبر و فشاری علنی در میان نبود، رفتار بسیار مشابهی از خود نشان دادند. هنگامی که تأیید تشریفاتی تصمیمات دولت دیگر وظیفه حرفه‌ای نمایندگان در قبال امتیازات و پاداشهای حاصله از کرسی پارلمانی، تلقی نمی‌شد، عوامل مختلف دیگری به میان می‌آمدند تا رفتار و اعمال نمایندگان را تعیین کنند - عواملی که به هیچ روی استواری و استمرار حکومت پارلمانی را یاری نمی‌کردند. در دوران پس از رضاشاه نمایندگان بندرت موفق می‌شدند که طبق وجهه خود ساخته خود به عنوان «پاسداران منافع ملی» رفتار نمایند. فراکسیون‌گرایی شدید و کوتاه‌بینیها و نگرشهای محدود محلی اکثر نمایندگان و نیز عدم توانایی آنان در درک کافی از وظایف اجتماعی خود و مقدم شمردن آنها بر مقاصد خصوصی، عوامل عمده‌ای بودند که در تهی ساختن ترتیبات پارلمانی از هرگونه محتوای معنی‌دار، بسیار مؤثر شناخته شده‌اند. با اینهمه، سبب اعمال و رفتار خاص نمایندگان تا حد زیادی این بود که شماری عوامل درونی و غالباً ساختاری «توانایی» آنان را در انجام اعمالی متفاوت محدود می‌کرد. گذشته از این شمار فراوانی از عوامل ساختاری نیز از بیرون، یعنی از خارج از حوزه شخصیت فردی نمایندگان، «فرصت» آنان را در دست یازیدن به اعمالی متفاوت محدود می‌ساخت.<sup>۷</sup>

(۷) از نظر لوکس، مراد از «توانایی» فقدان فشارها و موانع درونی است (یعنی عوامل مجازکننده درونی) و منظور از «فرصت» فقدان فشارها و موانع برونی است (یعنی عوامل مجازکننده برونی).

نماینده مجلس، همانند دیگر اعضای نخبگان حاکم، قبل از تصمیم به انجام عملی خاص منافع آنی و آتی فرد و نیز مصالح خانواده، دوستان، اعوان و انصار یا گروه‌های وابسته به خود را در نظر گرفته سود و زیان احتمالی اعمال خود را می‌سنجید. مهمتر از آن، آزادی عمل وی را شماری از عوامل ساختاری نظیر ایدئولوژی، اعتقادات، و نظامهای ارزشی که با سرشت او درآمیخته بود، محدود می‌کرد که طبیعتاً این محدودیت بر کردار او تأثیر می‌گذارد. با این حال تنها شمار کمی از نمایندگان به دلبستگیهای ایدئولوژیک منسجم پای‌بند بودند؛ اکثریت آنان مصلحت‌گرایانی بی‌محابا بودند که زبان‌آوریهایشان معمولاً چندان ارتباطی با کردار واقعی آنان نداشت. بیشتر نمایندگان، و در واقع بخش عمده نخبگان را حامیان غیرمتعهد الگوی موجود قشربندی اجتماعی و شیوه‌های توزیع ثروت و سایر امتیازات در جامعه، تشکیل می‌دادند. تقریباً تمامی اعضای نخبگان در اعتقاد به مصونیت مالکیت خصوصی، بویژه اصول و شیوه‌های موجود مالکیت ارضی، و ضرورت وجود سلطنت به عنوان نگهبان نظام سنتی اجتماعی و معنوی جامعه، سهیم بودند. چنین دلبستگیهای مشترک همواره اعمال آنان را تابع یک سلسله قیود و شروط قرار می‌داد، لیکن برای آنکه در نخبگان بطور اعم و در نمایندگان بطور اخص، پیوستگی و انسجام گروهی بوجود آورد، یا آنان را در راستای شناسایی و پیشبرد منافع مشترک جمعی خود سوق دهد، کفایت نمی‌کرد.

عوامل دیگری نیز فعل یا ترک فعل بیشتر نمایندگان، و در حقیقت شمار وسیعی از نخبگان حاکم، را محدود می‌ساخت. بسیاری از نمایندگان مردانی سست‌عنصر، مطیع و بی‌بهره از قاطعیت بودند که توان مقاومت در برابر بسیاری وسوسه‌ها را

S. Lukes, «Power Structure» in *Essays in Social Theory* (London 1977), p. 111.

برای بررسی مفاهیم قدرت و ساختار و همچنین برای بحث درباره اصطلاح فشارها و موانع ساختاری و انواع «درونی» و «بیرونی» آنها نگاه کنید به همان کتاب، صفحات ۲۹-۳۰. برای تفصیل بیشتر درباره قدرت نگاه کنید به کتاب دیگر همین نویسنده تحت عنوان:

Power: A Radical view, (London 1974)

همچنین نگاه کنید به:

«Power and Authority» in T. Bottomore and R. Nesbet (eds), *A History of Sociological Analysis* (London 1978), pp. 633-76.

برای آگاهی از پاسخ لوکس به برخی از انتقادهای فلسفی که از نظریات او شده است نگاه کنید به:

«On The Relativity of Power», in S. C. Brown (ed.) *Philosophical Disputes in the Social Sciences*, (Brighton 1979), pp. 261-274.

نداشتند و به آسانی آماج دست‌آموزی واقع می‌شدند. گذشته از این آنان فرصت‌طلبانی اصلاح‌ناپذیر، و در مجموع فاقد درک کافی از مسئولیت‌های سیاسی و مدنی خود و معنا و مفهوم نظام پارلمانی بودند. بسیاری از آنان از درک و تشخیص مصالح ملی یا عمومی فرومی‌ماندند یا نمی‌توانستند تفاوت میان این مصالح و دلبستگی‌های محلی یا خصوصی خود را به درستی دریابند. شمار زیادی از آنان افرادی بی‌بهره از سواد کافی بودند که نه درک روشنی از حقوق و وظایف خود داشتند و نه دانش کافی از پیچیدگی‌های اقتصاد یا از مسایل اجتماعی-سیاسی. همانطور که علی دشتی یکی از نمایندگان مجلس چهاردهم اظهار نظر کرد:

«اکثریت نمایندگان حاضر با سیاست‌آشنایی ندارند. آنان بیشتر تجار یا مالکانی هستند که از موضوعات سیاسی بی‌اطلاع‌اند. بدین ترتیب، این وظیفه دولت است که به تعیین سیاست پردازد و راهی را که می‌باید طی شود از پیش تعیین نماید.»<sup>۸</sup>

افزون بر این عوامل، محدودیت‌های ساختاری مهمی وجود داشت که خارج از حیطه شخصیت و سرشت شخصی نمایندگان عمل می‌کرد. یک سلسله عوامل ساختاری، از عوامل بین‌المللی-سیاسی گرفته تا جغرافیایی و اقتصادی، و از سیاسی تا اجتماعی-فرهنگی، فرصت مردان قابل و توانا را برای انجام اعمالی متفاوت محدود می‌کرد و کارایی ترتیبات پارلمانی را دستخوش محدودیت می‌ساخت. به‌رغم انقلاب مشروطه و دستاوردهای عمده دوران رضاشاه، جامعه هنوز از گذشته خود به گونه‌ای اساسی نگسسته بود. جمعیت کشور عمدتاً روستایی بود که با شیوه‌های کهن کشاورزی روزگار می‌گذرانید. بیسوادی در جامعه گسترده، وابستگی‌های کهن و وفاداری قومی و محلی همچنان پابرجا، و گرایش به تسلیم و رضا متداول بود. آزمون مشروطه از اختلالات و وقفه‌های بسیار آسیب دیده بود، و تجربه ناچیزی از مشارکت در یک نظام پارلمانی در حال تکامل مداوم بدست آمده بود.

لوازم ساختاری نضج نظام پارلمانی که خود موجب تداوم خود گردد، بوجود نیامده بود یا دست‌کم در مرحله‌ای توسعه‌نیافته قرار داشت. سیاست اساساً در جنگ دایمی قدرت خلاصه می‌شد، نبردی دربرگیرنده منافع متضاد و متناقض، تحت سلطه دربار، قدرتهای خارجی، و نخبگانی ناهماهنگ. دربار که به‌هیچ‌وجه دستمایه قدرت

(۸) نطق دشتی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۳ آذر ۱۳۲۳.

خود را از دست نداده بود، و سفارتخانه‌های خارجی، نیرومندتر از گذشته، در موقعیتی قرار داشتند که فرصتهای شمار بسیاری از نخبگان، از جمله کلیه نمایندگان، و نیز امکان توسعه خودجوش نهادهای پارلمانی ایران را محدود کنند.

بخش بزرگی از نخبگان را درباریان تشکیل می‌دادند، بخشی نیز دوستان و وابستگان سفارتخانه‌های خارجی بودند. البته درباریان لزوماً با دوستان و مریدان سفارتخانه‌های انگلیس و امریکا یکی نبودند، هر چند که دوستان و مریدان سفارت روس با هر دو دسته خصومت داشتند. بدگمانی و بی‌اعتمادی، به روابط میان گروههای مریدان و وابستگان محدود نمی‌شد و اعضای هر گروه نیز غالباً به ماهیت و میزان وفاداری یا سرسپردگی یکدیگر نسبت به ولینعمت خود سوءظن داشتند. چنین وضعی فراکسیون‌گرایی را تشدید کرده این امکان را برای هر گروه از مریدان یا ائتلافی از آنها بوجود می‌آورد که فرصتهای سایر گروهها را محدود سازد و مآلاً در بحران اساسی و آسیب‌پذیری نهادهای پارلمانی سهیم گردد.

موضع قدرت دربار و سفارتخانه‌های خارجی فرصتهای نمایندگان و سایر افراد، گروهها یا نهادهای بانفوذ را به معنایی وسیع‌تر و اساسی‌تر نیز محدود می‌کرد. آن دسته از اعضاء نخبگان هم که نه وابسته به دربار بودند و نه پیوند نزدیکی با بیگانگان داشتند، نمی‌توانستند در بی‌اعتنایی به اولویتها و منافع این قدرتها از حد معینی فراتر روند. آنان در موقعیتی نبودند که مخالفت دربار یا قدرتهای خارجی را برانگیخته یا آنها را نادیده بگیرند و از پی‌آمدهای کار خود درامان بمانند و معمولاً ناچار می‌شدند که قبل از مبادرت به عمل واکنشهای احتمالی آنها را مد نظر داشته اقدامات خود را در مقابل هرگونه مخالفت تعدیل کنند. بطور کلی قدرت دربار و سفارتخانه‌های خارجی، بخصوص از آن جهت که معمولاً حدودی از هماهنگی بین دربار و حداقل یکی از سفارتخانه‌ها وجود داشت، کافی بود تا هرگونه عملی را که مورد مخالفت آنان باشد، بی‌اثر سازد.

افزون بر آن، در غیاب یک روحیه معقول دیوانسالاری و هنجارها و قواعد شناخته شده اداری، هرگونه اقدام مسلماً رنجش شخصی این گروه، یا آن گروه را بیار می‌آورد. گروه یا گروههایی که منافعشان به ظاهر آسیب‌دیده و خواسته‌هایشان نادیده گرفته شده بود، معمولاً چنین می‌انگاشتند که با آنان طبق قوانین بی‌طرفانه و مقررات عمومی جاری رفتار نشده و قربانی اغراض شخصی و نقشه‌های توطئه‌آمیز شده‌اند. چنین نگرشهایی روابط را بسوی کینه‌توزی و میل به انتقام می‌کشاند. یک نماینده مجلس نمی‌توانست، حتی اگر می‌خواست، بدون برخورداری از حمایت مردمی، پیوندهای مؤثر سازمانی یا پشتیبانی خارجی، مصالح و خواسته‌های مالکان، تجار عمده

بازار، سران ایلات، ارباب جراید، روحانیون یا سایر گروهها و افراد را نادیده بگیرد، بدون آنکه موقعیت و اقبال انتخاب مجدد خویش را به مخاطره جدی نیندازد. وی همچنین قادر نبود که اعوان و انصار خود را که انتظار انواع لطف و مساعدت را از جانب او داشتند، از خود رویگردان نماید، چرا که مقام و موقعیتش را عمدتاً مدیون آنان بود.

### هیئت دولت

در نتیجه سقوط رضاشاه عواملی به صحنه آمدند که کابینه‌ها را آسیب‌پذیر ساخته، از توان کافی برای رویارویی با مسایل موجود اجتماعی-سیاسی بی‌نصیب می‌کردند. این عوامل عبارت بودند از شکل خاصی که پراکندگی و توزیع مجدد قدرت سیاسی به خود گرفت، موقعیت قانونی-نهادی مجلس در برابر کابینه، و موضع قدرت دربار و سفارتخانه‌های خارجی. قانون اساسی ایران جایگاه قوه مجریه را در بدنه سیاسی کشور به حد کافی مشخص نکرده بود و تشکیلات داخلی و روشهای کاری کابینه و همچنین روابط آن با سایر نهادهای دولت بنحوی بسنده روشن نشده بود. قانون اساسی ترتیباتی فراهم نکرده بود که براساس آن بتوان واقعیت تفکیک نهادها و رعایت قانون را از یک‌سو، و ضرورت کارآیی و هماهنگی در ساختار دولت را از سوی دیگر، با یکدیگر سازش داد. به این سبب قوه مجریه از ابزار مؤثری که بتوان براساس آن در برابر قوه مقننه ابراز قدرت کرد، بهره نداشت. در واقع حتی اگر امکان داشت مواد و اصولی از قانون اساسی را دستاویز پشتیبانی از قوه مجریه قرار داد، باز کابینه در عمل کمابیش اسیر مجلس می‌بود.

در پی اشغال ایران توسط متفقین، دولت‌ها برای چند سالی عمدتاً در نتیجه ائتلافهای مصلحتی فراکسیونهای مجلس برپا و با گسستن این ائتلافها، و تشکیل ائتلافهای مخالف ساقط می‌شدند. نخست‌وزیری که از طریق ائتلاف چند فراکسیون مأمور تشکیل دولت می‌گردید راهی نداشت جز آنکه چند منصب وزارت را به هر یک از فراکسیونها اختصاص داده خدمات مختلف بیشتری را نیز به آنها وعده دهد. بخش وسیعی از وقت و نیروی هر وزیر به گسترش پیوندهای شخصی و گروهی، بازگرداندن لطف و مساعدتهای دریافتی، ایجاد احساس مشارکت در اعوان و وابستگان خود نسبت به منافع حاصله از مقام، و در اختیار گرفتن مشاغل کلیدی در وزارتخانه‌ها با واگذاری آنها به دوستان شخصی و پیروان، اختصاص می‌یافت. بدین ترتیب شبکه‌های حمایت و وابستگی، احساس مدیون بودن، انواع روابط مبتنی بر بده بستانهای گوناگون، و سایر پیوندهای غیررسمی، موجب پیوستگیها و ارتباطهای

متداخل میان کابینه‌ها و منابع مختلف قدرت و نفوذ در بیرون آنها می‌گردید -واقعیتی که نه پیدایش فضایی از اعتماد را یاری می‌کرد و نه اجازه می‌داد نخست‌وزیر اقتدار قانونی خویش را بطور مؤثر نسبت به همکارانش اعمال نماید. زمامداران در صورت امکان همکاران خود را از میان سرسپردگان یا دوستان مورد اعتماد خویش برمی‌گزیدند، ولی غالباً در عمل ناچار می‌شدند با وزیرانی کار کنند که خود انتخاب نکرده بودند بلکه فشار مراکز مختلف بر آنان تحمیل کرده بود. گذشته از آن نخست‌وزیر از نظر قانونی نمی‌توانست بدون تشریفات استعفاء و تشکیل کابینه جدید، یک یا تنی چند از وزیرانش را برکنار سازد.

بیشتر کابینه‌ها از هماهنگی درونی بی‌نصیب بودند و بندرت از روحیه همکاری بهره داشتند. بسیاری از وزیران یا از اعتماد کامل نخست‌وزیر برخوردار نبودند یا به حد کافی در تعیین سیاست مشارکت نداشتند. مسئولیت مشترک بیشتر به افسانه شباهت داشت تا واقعیت و معمولاً هویت کابینه از شخصیت نخست‌وزیر تفکیک‌ناپذیر بود. به گفته لوروزتل: «در این کشور نخست‌وزیر دولت است، اگر او قوی باشد، دولت قوی خواهد بود، و بالعکس.»<sup>۹</sup>

شیوه‌های رایج برای تخصیص مناصب وزارت و سایر مشاغل مهم، به گونه‌ای بود که گروه‌ها و افراد مختلف را در داخل و خارج از مجلس به کینه‌توزی وامی‌داشت. آن دسته از نمایندگان که کنار گذارده شده و از فراگرد توزیع مقام و موقعیت بهره چندانی نبرده بودند، و همچنین کسانی که مشروعیت ترتیبات موجود را برای تشکیل دولت نمی‌پذیرفتند، مخالفت خود را مشترکاً یا بطور انفرادی ابراز داشته می‌کوشیدند تا کابینه‌ها و ائتلافهای مورد اتکای آنها را متزلزل سازند. هیچ‌یک از دولت‌ها از شبح استیضاح و رأی عدم اعتماد آسایش خاطر نداشت. بندرت کابینه‌ای تشکیل می‌شد که بتواند حتی در مورد تأمین هدفهای کوتاه مدت خود از اطمینان واقعی برخوردار باشد، ولی این امر مانع از آن نمی‌گردید که کلیه آنها به استراتژیهای بلندمدت اشاره نکنند، برنامه‌هایی که همواره اصلاحاتی اساسی مانند خاتمه دادن به فساد، تصفیه و تجدید سازمان اداری، گسترش خدمات بهداشتی، ریشه‌کنی بیسوادی، و غیره را دربرداشت. گنجاندن برنامه‌های اصلاحی بلندپروازانه بدان معنا بود که انتظار کابینه‌ها باقیماندن در قدرت تا زمانی است که بتوانند به وعده‌های خود جامه عمل بپوشانند، گو اینکه در حقیقت شمار کمی از آنها چنین توهمی را در سر می‌پروراندند.

(۹) لوروزتل به بوین، ۱۸ نوامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP75468.

موقعیت نامشخص یا مبهم کابینه از نظر قانون اساسی و سستی نهادین آن به موقعیت مسلط مجلس کمک کرده موجب تسهیل و تشویق تجاوزهای مکرر دربار به قلمرو اختیارات قوه مجریه نیز می‌گردید. کمتر کابینه‌ای بر سر کار می‌آمد که دربار بطور مستقیم یا غیرمستقیم در آن نمایندگانی نداشته باشد، و از سال ۱۳۲۷ به بعد، دربار به گونه فزاینده‌ای در تشکیل دولتها قدم پیش گذاشته و مناصب وزارت را به نامزدهای مختلف خود می‌سپرد. موفقیت دربار در این کار با بهره‌برداری از چنددستگی و حالت سکون و انفعالی موجود میان اکثر نمایندگان، و نیز اعمال فشار مستقیم یا غیرمستقیم، جلب نظر رهبران فراکسیونهای عمده و پخش داستانهای دروغین یا مبالغه‌آمیز درباره تهدیدهای داخلی یا خارجی، حاصل می‌شد. این گونه شگردها معمولاً واکنشهای گوناگونی را در محافل مخالفان دامن می‌زد و در نظر آنان اعتقاداتی را که بین بسیاری از مردم درباره تبانی دربار و اکثریت و کلاً به قصد تضعیف نظام پارلمانی وجود داشت، پذیرفتنی می‌نمود. نیاز به مقابله با اظهاراتی از این قبیل، یکی از دلایلی بود که سرانجام بیشتر و کلاً را به خودداری از حمایت دولتهای مورد نظر دربار، وامی‌داشت.

هنگامی که مجلس در روی کار آوردن دولتها نقش عمده را ایفا می‌کرد و دولت به حد کافی نماینده منافع دربار نبود، دربار با اطمینان از این که عمر کابینه طولانی نخواهد بود، پشتیبانی خود را از آن دریغ می‌داشت، ولو اینکه خطری برای دربار محسوب نمی‌شد. با اینهمه، دربار در شرایط عادی با دولتی میان‌مایه که نخست‌وزیری ضعیف‌النفس در رأس آن قرار گرفته باشد، به مخالفت بر نمی‌خاست. دولتهای دلخواه دربار را کابینه‌های میان‌مایه و نخست‌وزیران سست‌نهاد تشکیل می‌دادند، با اینهمه، اگر به اقتضای شرایط شخصیتی توانا مأمور تشکیل کابینه می‌گردید که خواهان حفظ و اعتدالی اقتدار قانونی خود بود، دسیسه‌ها، فشارها، و انواع شگردهای دربار او را آسوده نمی‌گذاشت - اقداماتی که هدف از آنها ناگزیر کردن وی به تمکین، یا تسریع سقوطش بود.

علاوه بر آن، مدعی دیگر دولتها سفارتخانه‌های خارجی بودند: سفارت انگلیس، سفارت امریکا، و برای مدتی سفارت شوروی، که ارجحیتها و خواسته‌هایشان غالباً در تضاد و تناقض با یکدیگر قرار داشت. دولتها در غیاب منابع مستمر حمایت از داخل، در برابر این فشارها آسیب‌پذیر بودند و اغلب می‌کوشیدند تا پشتیبانی این یا آن سفارت را برای جبران فقدان حمایت کافی در داخل، بدست آورند. کابینه‌ها با توسل به چنین سیاستی می‌خواستند حمایت یک سفارتخانه یا پشتیبانی وابستگان و دوستان آن را در داخل کشور برای دولت فراهم آورند و به این ترتیب دست کم موقتاً آن را

در برابر توطئه‌ها و دشمنی تمام کسانی که در اقدام علیه یک قدرت خارجی جانب احتیاط را نگاه می‌داشتند، مصون نگه‌دارند. با وجود این چنین تاکتیک‌هایی معمولاً نتیجه معکوس می‌بخشید و هیچ نخست‌وزیری نمی‌توانست از نیاز به زبان‌آوری درباره بهره‌مندی از استقلال عمل چشم‌پوشی کند. برخی از زمامداران سعی داشتند میان سفارتخانه‌ها رقابت انداخته در ظاهر خود را دوست همگی نشان دهند و نسبت به آنها براساس موازنه مثبت رفتار کنند تا بدین ترتیب بر هیچ‌یک متکی نباشند. برخی نیز با هیچ‌کدام پیوند نمی‌بستند و با هر یک به گونه‌ای مساوی ولی منفی رفتار می‌کردند تا از این راه سفارتخانه‌ها را از دخالت بازداشته استقلال واقعی خود را تأمین کنند.<sup>۱۰</sup> به هر تقدیر اتخاذ چنین سیاست‌هایی کمک به تقویت کابینه‌ها و طولانی کردن عمر آنها نمی‌کرد و دولت‌ها در میان دسیسه‌های بی‌امان، حملات مطبوعات و شایعات، و نیز در برابر ناخشنودی انکارناپذیر مردم، یکی پس از دیگری ساقط می‌شدند. با توجه به ترتیبات سیاسی موجود، حتی از عهده نخست‌وزیران و وزرای باکفایت نیز کار چندانی بر نمی‌آمد و اگر شرایطی غیرعادی پیش نمی‌آمد آنان به سختی می‌توانستند بیش از چند ماه دوام آورند.

در ایران کابینه‌ها از ائتلاف‌های حاصله براساس اصول مشترک، اهداف مشخص و اولویت‌های معین در زمینه خط مشیها و سیاستها تشکیل نمی‌شدند. در شرایط عادی آنها افرادی را شامل می‌شدند که نماینده بخشهای مسلط نخبگان بودند و مقام و موقعیتشان عمدتاً در گرو شبکه‌های پیچیده‌ای از دوستی، خویشاوندی و پیوندهای مبتنی بر حمایت و وابستگی قرار داشت - علایقی که آنان را با نمایندگان صاحب نفوذ و فراکسیونها در داخل مجلس و منابع قدرت و نفوذ در مکانهای دیگر مرتبط می‌ساخت. تشکیل و ترکیب کابینه‌ها معمولاً بازتاب تلاشهای گسترده برای سازش، و نمایانگر منافع گوناگونی بود که غالباً با یکدیگر تضاد و حتی تعارض داشتند. نخست‌وزیری که براساس مصالحه بر سر کار می‌آمد، از توانایی اندکی بهره داشت، همانطور که کابینه‌های ناشی از سازش فاقد هماهنگی و یکپارچگی بودند و نمی‌توانستند چهره‌ای معتبر از خود ارائه دهند. اگر در وضعی بحرانی مردی توانا مأمور تشکیل دولت می‌گردید، ماندگاری وی بستگی به مدت بحران داشت، او در مقابل دشمنی فعال دربار که آماده بود به منظور جلوگیری از «دیکتاتوری» و نجات «قانون اساسی» مخالفان نخست‌وزیر را برانگیزاند یا با یکدیگر هماهنگ کند،

(۱۰) احمد قوام کم و بیش از سیاست اول، یعنی موازنه مثبت پیروی می‌کرد در حالی که مصدق سیاست دوم موسوم به موازنه منفی را طراحی و حمایت کرد.



ایمینی نداشت.

در دوران پس از رضاشاه، مخالفت با «دیکتاتوری» از شعارهای رایج بود ولی معنی این واژه برحسب آنکه چه کسی آن را و در چه رابطه‌ای به کار می‌برد، بسیار متفاوت بود. از نظر دربار دیکتاتوری چیزی جز قوه مجریه‌ای قوی و مستقل از دربار نبود در حالی که مراد مجلس از دیکتاتوری دولتی را دربرمی‌گرفت که از فرمان‌پذیری بی‌چون و چرا در برابر مجلس سر باز می‌زد. دربار و متحدانش در داخل و خارج از مجلس برای متزلزل کردن یک دولت قوی، همراه با دیگر اقدامات، جنجال و هیاهوی ضد دیکتاتوری و حملات مطبوعات را برانگیخته بدین طریق موضوعات غیرواقعی و تهدیدهای خیالی را جایگزین مسایل حقیقی می‌کردند.

در شرایط عادی، مجموعه پیچیده‌ای از عوامل ساختاری به یک نخست‌وزیر لایق فرصت نمی‌داد تا نقش خود را به گونه‌ای مؤثر اجرا کند، و اگر به نخست‌وزیری فرصت انجام کارهایی داده می‌شد، این بدان معنی بود که او از توانایی انجام وظایفش بهره ندارد. به هر حال، قوه مجریه که طبق قانون اساسی مسئولیت امر حکومت بر کشور را بر عهده داشت، از قدرت نهادی لازم و پیش شرطهای ساختاری برای انجام اقدامات عمده محروم بود.<sup>۱۱</sup> آمد و رفت مکرر کابینه‌ها و نیز ترمیمهای بیشمار آنها موجب اختلال نظام اداری گردیده مانعی جدی در راه اجرای برنامه‌های بلندمدت پدید می‌آورد. با اینهمه، این امر چشم‌انداز پیشرفت اعضای نخبگان را محدود نمی‌کرد و سمتهای وزارت و سایر مناصب بالای دولتی بین آنان کماکان دست به دست گشت، تحولی که در آن اغلب توجه ناچیزی به تخصص و صلاحیت می‌شد و نقل و انتقال مداوم کارکنان را از یک وزارتخانه به دیگری در برمی‌گرفت. مقام نخست‌وزیری و سمتهای وزارت میان شمار محدودی از افراد رد و بدل شده یا بین آنان می‌چرخید، و این فراگرد با بهره‌برداری از تشریفات و سنتهای پارلمانی مشروعیت می‌یافت. در نتیجه خودکامگی رضاشاه، استدلال بر له دولت قوی مورد پسند نبود و همواره موجب بدگمانی می‌شد. در چنین شرایطی شک نبود که کابینه‌ها یکی پس از دیگری با مشکلات مشابهی روبرو و به سرنوشت یکسانی دچار می‌شدند.

۱۱) برای جزئیات بیشتر در مورد عواملی که در جهت مخالف کارکرد مؤثر کابینه‌ها نقش داشتند، رجوع شود به:

Leonard Binder, *The Cabinet of Iran, A Study in Institutional Adaptation*, Middle East Journal, vol. XVI. (Winter 1962).

## سلطنت

محمد رضا شاه پهلوی در سن بیست و دو سالگی به جای پدر نشست. وی تحت نظارت دقیق پدرش در دربار تربیت شده و پنج سال در سویس به سر برده بود. محیطی که وی در آن پرورش یافته بود، اثر قابل توجهی بر شخصیت و نحوه نگرش او برجا گذارد. به گفته ماروین زونیس، شاه جوان «آکنده از شک به خویشتن و ترس از نقاط ضعف خود بود»، حالتی که از «ضعفی بیمارگونه»، دوری اجباری از پدر و مادر، وجود پدری سختگیر، قدرتمند، و استیلاطلب، و محیطی مملو از چاپلوسان، ناشی شده بود.<sup>۱۲</sup> او خود ادعا کرد که «محیط دموکراتیک غرب تا آن حد شخصیت مرا شکل داده بود که تنها نفوذ پدرم بر آن تقدم داشت». <sup>۱۳</sup> آموزش در مدرسه‌های خصوصی و محدود در خارج از کشور، نمی‌توانست شناختی جدی از ارزشهای دموکراتیک غرب در بر داشته باشد. به هر حال، وی علاقه‌ای حقیقی به دموکراسی نشان می‌داد و جلوس او بر تخت سلطنت به عنوان طلوعی از دوره جدید حکومت پارلمانی و پیروی دقیق از قانون اساسی، تبلیغ و توصیف شد. از شاه جوان انتظار می‌رفت که تعهد خود را نسبت به قانون اساسی محترم شمارد و وی اغلب از باورهای دموکراتیک خود به صراحت سخن می‌گفت.

با آنکه تعریف حدود و ثغور اختیارات پادشاه طبق قانون اساسی، مسئله‌ساز می‌نمود، روح قانون اساسی وظایف پادشاه را آشکارا به امور تشریفاتی محدود می‌ساخت. وظیفه رسمی شاه تعیین نخست‌وزیر، معمولاً پس از رأی تمایل اکثریت مجلس به نفع وی بود. شاه می‌بایست فرمانهایی را که قبلاً وزراء امضاء کرده بودند، توشیح کند. او می‌توانست مجرمان را مورد عفو قرار داده، هیئتهای دیپلماتیک به خارج اعزام دارد، وزیران خارجی را به حضور بپذیرد، و به مشورتهای تشریفاتی با اعضاء هیئت دولت یا مجلس بپردازد. شاه وظایف بیشتر دیگری را نیز دارا بود که از صدور فرمان انتخابات تا افتتاح رسمی مجلس، و از مراسم متعدد برگزاری سلام در مواقع رسمی تا پیشبرد امور خیریه را، در برمی‌گرفت. این واقعیت که جلسات هیئت دولت اغلب در حضور وی تشکیل می‌شد، به او حق می‌داد که نقشی بیش از تشریفاتی در امور سیاسی ایفا کند. مهمترین نقش شاه که طبق قانون اساسی از محدوده تشریفات فراتر نمی‌رفت، مقام فرماندهی کل نیروهای مسلح بود که

12) Marvin Zonis, *The Political Elite of Iran*, (Princeton 1971), p. 21.

۱۳) محمد رضا پهلوی، مأموریت برای وطن، تهران ۱۳۴۴، ص ۶.

در واقع بخش عمده‌ای از نفوذ وی از این مقام برمی‌خاست. به هر تقدیر، این قانون اساسی نبود که بطور مؤثر حدود اختیارات سلطنت را تعیین می‌کرد، بلکه «توانمندی نهادی» سلطنت در میان بدنه سیاسی کشور بود که حدود قدرت سلطنت و نحوه کاربرد آن را معین می‌ساخت.<sup>۱۴</sup> در واقع روشهای ریشه‌دار گذشته تمامی دستگاه حکومت را به عامل اجرایی صرف دربار مبدل کرده یا کاهش داده بود. از زمان رضاشاه ادغام هماهنگ بین دولت و دربار از یک سو، و ارتش و دربار از سوی دیگر ریشه گرفته بود. متعاقباً کوشش برای جدا کردن این نهادها از یکدیگر دوازده سال بطول انجامید - کوششی که سرانجام عملاً ناتمام ماند.

در پی خروج رضاشاه، از قدرت دربار و قلمرو نفوذ آن بسیار کاسته شد ولی از نظر نهادی جایگاه و موقعیت آن دگرگون نشد. بدین ترتیب نبرد بر سر قدرت شیوه مسلط در فعالیت سیاسی باقی ماند، نبردی که در آن سلطنت مدعی اصلی بشمار می‌رفت. توانمندی نهادی سلطنت به معنای آن بود که نهاد مزبور می‌توانست بر آینده و فرصتهای نه تنها سرسپردگان و وابستگان خویش، بلکه مجموع نخبگان حاکم، تأثیری شگرف بگذارد. بنابراین واکنشهای احتمالی شاه برنامه‌ها و محاسبات نخبگان را بشدت تحت نفوذ قرار می‌داد.<sup>۱۵</sup>

(۱۴) از دیدگاه گیدنز «توانمندی نهادی» را می‌توان ناشی از میزان تأثیر یک نهاد مشخص بر فرصتهای زندگی تمامی افرادی که به آن وابسته‌اند دانست.

Philip Stanworth & Anthony Giddens, *Elite and Power in British Society*. (Cambridge 1974), p. 8.

(۱۵) به نوشته واتربری «سلطنت توزیع کننده اصلی غنایم و حمایت در مراکش است و تمامی نخبگان را سرسپرده و وابسته خود می‌داند. دربار به قصد حفظ هواداران، برقرار نگاه داشتن معتقدان، جلب افراد تازه و مجازات سرکشان و خیره‌سران، تمامی نظام پاداش را اعم از سیاسی، اقتصادی و معنوی آماج دست آموزی خود قرار می‌دهد و از آن بهره‌برداری مؤثر می‌کند. هر گروهی از نخبگان دایماً در تلاش است تا حرکت بعدی سلطان را حدس بزند و تمام اعمال گروههای گوناگون نخبگان با توجه به واکنش احتمالی او محاسبه می‌شود».

John Waterbury, *The Commander of the Faith: The Moroccan Political Elite - A Study in Segmented Politics*. (London 1970), pp. 142-143.

این کتاب حاوی مشاهدات و نکته‌های ارزشمندی است ولی بیشتر ویژگیهایی را که به «مراکشیها» و نه تنها به نخبگان مراکش نسبت داده است، می‌توان ویژگیهای همگانی دانست که در جوامع دیگر

سلطنت جایگاه خود را همچنان به عنوان عالی‌ترین مرجع برای اعطای حمایت، و نیز مقام و موقعیت، حفظ کرد. شاه همراه با خانواده و اطرافیانش از نظر ساختاری در موقعیتی قرار داشت که قادر بود دسته‌بندیهای مبتنی بر حمایت و وابستگی و جریان توزیع غنایم سیاسی را تحت کنترل داشته و کسی را یارای رقابت مؤثر با او نباشد. او همچنین می‌توانست نظارتی کلی ولو منفی، بر توزیع منابع کمیاب و مواضع قدرت و امتیاز به عمل آورد. موضع ممتاز شاه در ایران بر دسترسی او به قدرت تکیه داشت و نه بر «جاذبه‌های معنوی» با ریشه‌های تاریخی و فرهنگی، یا نظام نمادینی که مشروعیت پدید می‌آورد و اجماع عمومی را تضمین می‌نمود.<sup>۱۶</sup> برخلاف برخی از پادشاهیهای خاورمیانه، سلطنت ایران از هیچ مشروعیت مذهبی برخوردار نبود. شاه مقام «پدرسالار معنوی یک خاندان مقدس» را که به پادشاه مراثش نسبت داده شده برعهده نداشت.<sup>۱۷</sup> رضاشاه تحت انگیزهٔ بینشی ناسیونالیستی به سنتهای باستانی پادشاهی ایران دلبستگی نشان داد و اسطوره‌های دوران قبل از اسلام را برکشید - سنتهایی که ناقض مکانیزمهای مذهبی برای ایجاد مشروعیت بود. این امر ویژگیهایی را که معمولاً به درجات مختلف با سلطنت در ایران همراه بوده و به آن حالتی «این جهانی» می‌داد، تقویت کرد، درحالی که همزمان موجبات درون‌زایی قدرت و درعین حال ضعف آن را نیز فراهم ساخت.

سیمای عمدتاً غیرمذهبی سلطنت، به تعبیری، حاصل قدرت نهادی-ساختاری آن بود که به گونه‌های ناگسستنی با تشکیلات نظامی کشور ارتباط می‌یافت. پادشاهی پهلوی و ارتش هر دو دلبستگی ژرفی به تداوم یکدیگر داشتند چرا که ارتش ایران را رضاشاه که خود یک افسر بود بوجود آورده، پرورش داده، و گرامی داشته بود. در

نیز به فراوانی یافت می‌شود. در این مورد نگاه کنید به:

Erving Goffman, *Strategic Interaction* (Oxford 1970); *The Presentation of Self in Everyday Life* (Harmondsworth 1971); *Encounters* (Harmondsworth 1972).

(۱۶) برخی از خاورشناسان کوشیده‌اند تداوم سلطنت در ایران را با توجه به «فره» و «بار معنوی» کهن آن و جایگاه استواری که در سنتها و فرهنگ ایران داشته است، تبیین کنند. مثلاً در این باره نگاه کنید به:

Richard Frye, *Charisma of Kingship in Ancient Iran*, *Iranica Antica* (1964), pp. 36-54; Pio Fillippini-Ronconi, *The Tradition of Sacred Kingship in Iran* (Stanford 1978); George Lenczowski, *Iran under the Pahlavis* (Stanford 1978), pp. 51-83.

(۱۷) واتربری، اثر یادشده، ص ۱۵۲.

زمان او افسران ارشد از موقعیتهای ممتاز برخوردار گشته ثروت‌های درخور توجهی اندوخته بودند و چنین برمی‌آمد که جز تاج و تخت پادشاهی مرجع دیگری را برای وفاداری خود به رسمیت نمی‌شناختند.<sup>۱۸</sup> رفتار خالی از شکوه ارتش در مواجهه با متفقین، نه تنها به از هم گسیختگی و ترک خدمت گسترده سربازان، و به کاهش نفرات آن به نصف میزان قبلی انجامید، بلکه به خرابی سریع روحیه نظامیان منجر شد.<sup>۱۹</sup> با اینهمه ارتش یا آنچه از آن باقیمانده بود، جانب سلطنت را می‌گرفت، و انتقاد فزاینده محافل مختلف، آن را به دربار نزدیک‌تر می‌ساخت. شاه که آموزشی عمدتاً نظامی داشت و از اشتیاقی بی‌پایان به امور نظامی برخوردار بود، خود را مقامی به مراتب فراتر از یک فرمانده تشریفاتی نیروهای مسلح می‌انگاشت. هنگامی که ارتش و سلطنت هر دو در حالتی تدافعی به سر می‌بردند، احساس عدم امنیت متقابل، از سرگیری همکاری نزدیک بین آن دو را ضروری ساخت، و بدین ترتیب ارتش با میل و رغبت در برابر فرمان شاه جوان سر فرود آورد. شاه به بهترین وجهی کوشید تا ارتش را بازسازی و تجدید سازمان کند و روحیه و رفاه ارتشیان را بهبود بخشد. نیاز محسوس و فوری به اعاده نظم در کشوری که هرج و مرج و نابسامانی آن را به سختی تهدید می‌کرد، شاه را در تقویت ارتش یاری می‌کرد.

در دوران رضاشاه نقش عمده وزارت جنگ هماهنگ ساختن فعالیت‌های دولت با

۱۸) نمونه‌ای از این افسران سپهبد امیر احمدی بود که در سال‌های پس از ۱۳۲۰ نقش مهمی به عنوان وزیر جنگ در بسیاری از کابینه‌ها ایفا کرد. توصیف انگلیسیان از او که مبالغه‌آمیز نیز نمی‌باشد، چنین است «وی اربابی جز شاه را نمی‌پذیرد، به جامعه اروپایی علاقه‌مند است و در مواقعی با انگلیسیها رفتاری دوستانه و مفید داشته است. در روزهای نخستین قدرت، او بدون هیچ شرمندگی به چاپیدن پرداخت، ولی حال آموخته است که با ملاحظه و درایت دزدی کند. وی ثروت هنگفتی اندوخته و صاحب املاک زیادی در تهران است.» گزارش درباره شخصیت‌های ایرانی، ۱۹۴۰، FO 371 EP 24582.

همچنین رجوع شود به ابراهیم خواجه‌نوری، بازیگران عصر طلایی، سپهبد امیر احمدی (تهران ۱۳۵۷).

۱۹) طبق یکی از نشریات نظامی ایران، در شب اشغال کشور، ارتش ایران «شامل ۱۸ لشکر مدرن و سازمان‌یافته می‌شد و تعداد نفرات آن به ۲۰۰ هزار نفر می‌رسید.» راهنمای ایران، نشریه دایره جغرافیایی ارتش (تهران ۱۳۳۰). منابع خارجی که توسط آبراهامیان ذکر شده‌اند، نفرات ارتش را ۱۲۴ هزار نفر برآورد کرده‌اند:

Ervand Abrahamian, *Factionalism in Iran, Political Groups in the 14th. Parliament (1944-1946)*, *Middle Eastern Studies* (January 1978), p. 29.

خواستهای مجتمع دربار ارتش بود.<sup>۲۰</sup> پس از خروج وی، وزارتخانه مزبور اهمیت خود را از دست داد، هر چند که به صورت راه ارتباطی یک طرفه‌ای باقی ماند که تنها نفوذ دربار و ارتش را به دولت منتقل می‌ساخت و نه اقتدار دولت را بر تشکیلات نظامی. مرکز ثقل واقعی در ارتش، از آن پس به ریاست ستاد انتقال یافت که خارج از کنترل مؤثر دولت قرار می‌گرفت. وزارت جنگ که از نظر قانونی مسئولیت ستاد را برعهده داشت یا همساز دربار و ارتش بود یا امکان آن را نداشت که ارتش را تحت کنترل دولت درآورد. رئیس ستاد همراه با سایر افسران ارشد با دستور مستقیم یا اطلاع شاه تعیین و برکنار می‌شدند و کلیه نقل و انتقالات پرسنل و نیز ترفیع و تنزل مقامات ارتشی از سوی شاه دقیقاً کنترل و ارزیابی می‌گردید.

شاه به منظور حصول اطمینان از سلطه خود بر ارتش و با توجه به ضرورت‌هایی که پیش می‌آمد، به شگرد انتصاب متناوب افسران ارشد به پست ریاست ستاد توسل می‌جست، افسرانی که شهرت به دشمنی عمیق با یکدیگر داشتند. مثلاً سرلشکر حسن ارفع و سرلشکر حاجیعلی رزم‌آرا که غالباً جای یکدیگر را در این سمت می‌گرفتند، هر دو گروه‌های قابل ملاحظه‌ای از مریدان و وابستگان خاص خود را داشته که شامل افسران ارتش، سیاستمداران، مقامات دولتی، و روزنامه‌نگاران می‌شدند. انتصاب یکی از آن دو به سقوط دیگری و همچنین انتقال درخور توجهی از پرسنل ارتش را به دنبال می‌آورد. علاوه بر آن معمولاً حالتی از تنش بین رئیس ستاد و وزیر جنگ حکفرما بود که از دسترسی نامتناسب آن دو به مواضع فرماندهی و نیز قدرت نابرابر دو مقام ناشی می‌شد. به هر حال انتخاب افراد مختلف به سمت‌های یاد شده از تنشها نکاسته، بلکه آن را تشدید می‌کرد. انتصابات مزبور جزیی از اختیارات سلطنت بود که اغلب در مورد وزیر جنگ و همواره نسبت به رئیس ستاد، اعمال می‌گردید. با بهره‌برداری از این اختلافات شاه قادر شد حوزه فعالیت و آزادی عمل خویش را گسترش داده امکان اقدام هماهنگ شده علیه منافع سلطنت را به حداقل برساند.

افزون بر آن، نه وظیفه ارتش صرفاً به حفظ «نظم و قانون» محدود می‌شد و نه رسالت آن تنها به امور نظامی. ارتش ابزاری استراتژیک در دست سلطنت بشمار می‌رفت که در امر رویارویی با حریفان، و شکست و تنبیه دشمنان، از ارزش زیادی برخوردار بود. شورشها و طغیانها طبق خواست دربار یا بسرعت سرکوب می‌شد یا

(۲۰) ارسلان خلعتبری، وزارت جنگ و سیاست، جبهه، ۵-۶ فروردین ۱۳۲۵.

ادامه می‌یافت.<sup>۲۱</sup> و گذشته از این، امور آنچنان ترتیب داده می‌شد که اعتبار هرگونه عملکرد موفقیت‌آمیزی از آن شاه گردد، در حالی که گناه شکست به گردن دولت افتد. به هنگام انتخابات، استفاده از ارتش اجتناب‌ناپذیر می‌گردید چرا که از طریق آن می‌شد بر نتیجه انتخابات تأثیر گذارد.<sup>۲۲</sup> بنابراین شاه دلایل فراوان داشت که ارتش را مهمترین دلبستگی سیاسی خود کرده گسترش و بهبود روحیه آن را وجهه همت خویش قرار دهد. وی در گفتگوهایش با نمایندگان دولتهای خارجی بندرت از اشاره‌های مداوم و مکرر به هدفهایش در مورد ارتش و درخواست کمک جهت نیل به اهداف مزبور، خودداری می‌کرد. او اندیشه یک ارتش قوی و کارآمد را، نه به عنوان ابزاری برای کنترل امور داخلی و دفاع ملی، بلکه به صورت یک قدرت رزمی با اهمیت در سطح منطقه، و با گرایش آشکار به غرب، گرامی می‌داشت و ارج می‌نهاد. ارتش نیز نمی‌توانست آرزو و هدفی جز این داشته باشد و در همسویی و همدلی با سلطنت فروماند.

به هر حال، توانمندی نهادی سلطنت نه تنها از طبیعت خاص روابط دربار با ارتش و نخبگان نظامی، بلکه همچنین از موقعیت ممتاز شاه در رابطه با کلیه نخبگان حاکم، سرچشمه می‌گرفت. روابط متقابل شاه و نخبگان حاکم، روابطی نابرابر بود زیرا تأثیری که شاه می‌توانست بر فرصتهای اعضاء نخبگان داشته باشد، بیشتر از توانایی آنان در تأثیرگذار شدن بر بخت و اقبال شاه بود. با استقرار ترتیبات جدید، قدرت دربار کاهش یافت لیکن در حدی باقی ماند که برای تضمین موقعیت ممتاز شاه بخصوص با توجه به اختلافات داخلی میان نخبگان، کفایت کند. با اینهمه، تعدد مراکز قدرت و تبلیغات فراوان پیرامون وجهه شاه جوان به عنوان پادشاهی بی‌طرف که قصد دارد مطابق قانون اساسی سلطنت کند، کاربرد قدرت را از سوی او محدود می‌ساخت. ترتیبات سیاسی جدید و جو موجود، سلطنت را واداشت تا ظاهری تدافعی به خود

(۲۱) دربار و ارتش از ناآرامیهای آذر ۱۳۲۱ در تهران و شورش عشایر جنوب در اواخر تابستان ۱۳۲۵، استفاده کردند تا موقعیت احمد قوام را متزلزل نموده یا او را به تعدیل سیاستهایش وادارند.

(۲۲) پس از سقوط رضاشاه ژاندارمری ایران از ارتش جدا شد و تحت نظارت وزارت کشور درآمد. بسیاری از نمایندگان کوشیدند تا هزینه‌های نظامی را محدود ساخته تقویت ژاندارمری و پلیس را به عنوان نیروهای تعدیل‌کننده در مقابل ارتش، مورد تشویق قرار دهند. طبق لایحه‌ای که در اول آبان ۱۳۲۲ از تصویب مجلس گذشت، ژاندارمری تحت کنترل مستقیم سرهنگ شوارتسکف (ژنرال بمدی)، مستشار نظامی امریکایی درآمد. تنها پس از ۱۳۲۹ بود که ارتش و ژاندارمری مجدداً تحت فرماندهی واحد قرار گرفتند.

گیرد و به جز سلطه‌ای که بر ارتش داشت، در عملکرد خود از حرکتهای محتاطانه و معمولاً منفی فراتر نرود. بدین ترتیب شگردهای گوناگونی بکار برده می‌شد تا اطمینان حاصل شود که اختلافات داخلی نخبگان نگذارد قدرت هیچ یک از گروههای نخبگان مستقل از دربار به میزانی برسد که بر رقیبانش چیره گشته، بتواند که تخت و تاج را آماج چالش قرار دهد. چنین سیاستی معمولاً در کوششهای هماهنگ برای پیچیده و دشوار ساختن کار دولتهای لایق و متزلزل کردن ائتلافهایی که این دولتها بر پایه آن استوار بود، نمایان می‌گردید.

بهره زیاد و نامتناسبی که شاه عملاً از قدرت مؤثر داشت در مقابل اختیاراتی که قانون اساسی به وی تفویض کرده بود، عمدتاً از توانمندی نهادی سلطنت ناشی می‌شد و کارکرد حکومت پارلمانی را بشدت محدود می‌ساخت. دولت تنها هنگامی می‌توانست به کسب درجه‌ای از موفقیت و اعتبار امید بندد، که شاه خود را به ایفای وظایفی تشریفاتی محدود سازد. ولی با توجه به مشکلات فزاینده‌ای که حکومت پارلمانی با آن مواجه بود و در پرتو جاذبه فزاینده ایدئولوژیهای رادیکال و تهدید بالقوه آنها نسبت به ترتیبات اجتماعی-اقتصادی موجود، دخالت فعالانه شاه در امور سیاسی افزایش یافت. در چنین وضعی شمار روزافزونی از نخبگان رفته رفته شاه را تبلور تفاهم و هماهنگی ملی و مظهر انسجام داخلی و وحدت کشور انگاشتند و وفاداری به قانون اساسی را با وفاداری به شاه یکی شمردند.

با این همه، بی‌اعتنایی آشکار شاه به ترتیبات پارلمانی موجود موجب نگرانی عمیق حتی میان هواداران پراسر و صدای قدرت سلطنت گردید. انگلیسیها و امریکاییان که معمولاً بدون گذر از طریق دولت با دربار ارتباط مستقیم داشتند، در تقویت سلطنت سهیم بودند. با این حال آنان مدتها خواستار آن بودند که شاه خویششنداری سیاسی از خود نشان دهد و اجرای اصلاحات اجتماعی-اقتصادی را در چارچوب ترتیبات موجود توصیه می‌کردند. شاه نیز اعتماد به نفس لازم را نداشت که بدون اطلاع و تأیید ضمنی دو قدرت مذکور حتی به انجام کاری بیندیشد که پیامدهای سیاسی مهمی داشته باشد. در واقع کشمکشهای اجتماعی و مسلکی و جنبشهایی که از زمان سقوط رضاشاه پدید آمده بود، بالقوه می‌توانست سلطنت را آماج چالش قرار دهد و گسترش اختیارات سلطنت بدون پشتیبانی قطعی بیگانگان هم خطرناک بشمار می‌رفت و هم نتیجه معکوس بیار می‌آورد. انگلیسیها و امریکاییها پیش از آنکه چالش جدی نیروهای ضد سلطنت آنان را مجبور به تغییر استراتژی خود کند، بر آن بودند که اگر سلطنت نفوذ خود را با حزم و احتیاط بکار گیرد، آینده اطمینان‌بخش تری خواهد داشت. بر این اساس ترکیبی از عوامل شاه را ناگزیر ساخت



که نقش یک پادشاه مشروطه را ایفا کند و در انتظار روزی بسر برد که گردش حوادث حامیان خارجی و داخلی را متقاعد سازد که این او است که می‌باید ابتکار عمل را در صحنه سیاست بدست گیرد. شاه طی سالیان دراز نه دموکراسی را به عنوان شکل نامطلوبی از حکومت علناً تقبیح کرد و نه در ستایش از روشهای اقتدارجویانه و تمرکز قدرت در دست سلطنت سخن گفت. وی صرفاً تأسف خود را از شکلی که حکومت پارلمانی در ایران به خود گرفته بود، بیان می‌داشت و عدم کارایی آن را نتیجه ناشایستگی سیاستمداران و فساد مقامات خودپرست قلمداد می‌کرد.

اگر ترتیبات پارلمانی مانع از آن می‌شد که سلطنت به نقشی فعال در فراگرد تصمیم‌گیری بپردازد، موقعیت استراتژیک شاه به او اجازه می‌داد که بر آن فراگرد تأثیر گذارده، از اتخاذ تصمیمهای نامطلوب جلوگیری نماید و طرح جدی موضوعاتی را که احتمالاً به منافع سلطنت لطمه می‌زد، مانع گردد. در این میان سرسپردگان بی‌شمار شاه که با استفاده از مطبوعات، شبکه‌ی رو به گسترش رادیو،<sup>۲۳</sup> و سایر رسانه‌ها، تبلیغات فراوانی در مورد اهمیت دلبستگیهای سیاسی فعال سلطنت، اگر نه دخالت مؤثر آن، در فراگرد سیاسی بعمل می‌آوردند، شاه را در این امر یاری دادند. از آنجا که حفظ قدرت سلطنت مستلزم ادامه تفرقه میان نخبگان بود، مکنیزمهای گوناگون برای دامن زدن به این تفرقه‌ها بکار گرفته می‌شد. این مکنیزمها اسطوره‌های تقدیرگرایانه‌ای را درباره فرجام تلخ و محتوم همبستگیها و پیوندهای سیاسی، گریزناپذیری خیانتها و استمرار توطئه‌چینیها دامن می‌زد. نفاق و تفرقه بین نخبگان به نوبه خود موجب می‌شد تصویری که از شاه به عنوان داوری بی‌طرف و جویای همکاری بین گروههای متنازع در راستای مصالح ملت ترسیم می‌شد و درباره آن تبلیغ می‌گردید، اعتبار پیدا کند. در واقع شاه خود را عمیقاً درگیر جنگ قدرتی کرده بود که سرانجام موضع غالب را برایش به ارمغان آورد.

با توجه به اوضاع داخلی و نیز شرایط سیاسی بین‌المللی، سلطنت در بهترین موقعیت قرار داشت که به عنوان فاتح نهایی پا به میدان گذارد و ترتیبات موجود را به سود خویش تغییر دهد. علاوه بر آن، از همان اوان جلوس شاه بر تخت سلطنت، در پس تصویری که از شاه به عنوان پادشاهی تشریفاتی و بی‌طرف ترسیم می‌شد، آرزوی ژرف و مقاومت‌ناپذیری برای حصول رهبری نهفته بود: آرزوی دست یازیدن به ابتکارات اصلاحی و نظارت بر اجرای آنها، آرزوی ایفای نقش یک مرشد

۲۳) ظاهراً به علت مخالفت رضاشاه، ورود رادیو به ایران با تأخیر زیاد صورت گرفت. احمد

متین دفتری، ماجرای انتخابات در ایران، سالنامه دنیا، سال دوازدهم، ۱۳۳۴، ص ۳-۱۱.

و راهنما و نه فقط یک نماد، و آرزوی حکومت و نه صرفاً سلطنت. محدودیت‌های دستگاه پارلمانی و عدم کارایی و کندی فراگرد قانونگذاری، شاه را به اندیشیدن درباره تغییر قانون اساسی و بالاخره تحقق این اندیشه سوق داد. با توجه به این تصور که کوشش در نادیده گرفتن قانون، بالقوه نتیجه‌ای معکوس در پی خواهد داشت، شاه تطبیق قانون را با نقشه‌های خویش لازم دانست - اقدامی که نخستین گام در جهت حصول رهبری و توجیه علاقه به ایفای نقشی مثبت در فراگرد حکومت بشمار می‌رفت. با اینهمه، چنین امری تنها در صورتی امکان‌پذیر می‌شد که دربار ناگزیر نباشد قدرت مؤثر را با نهادهای دیگر دولت تقسیم کند و حکومت پارلمانی صرفاً به نمایی بی‌بنیان مبدل گردد. به هر حال، در برابر تلاش‌های شاه برای دستیابی به مقام رهبر شناخته شده و بلامنازع کشور، شرایط بازدارنده‌ای وجود داشت که مانع از پیشرفت آن تلاش‌ها می‌گردید. او تا سالهای سال ناگزیر شد واقعیت نه چندان شکوهمند ناکامی در کسب رهبری را بپذیرد و بلندپروازی خود را به ایفای نقش دسیسه‌گر عمده نخبگان حاکم و سرآمد دست‌آموزان محدود کند.

### نخبگان حاکم

مراد از نخبگان حاکم در اینجا افرادی هستند که به واسطه عهده‌دار بودن مشاغل اساسی در نهادهای گوناگون دولت، یا دسترسی غیررسمی به نهادهای مزبور از طریق مکانیزم‌های حمایت و وابستگی و پیوندها و ترتیبات مشابه، از چنان موضع قدرتی برخوردار بودند که می‌توانستند بر اعمال و افکار کسانی که در مواضع مشابهی قرار نداشتند، تأثیر و نفوذی فراوان بگذارند. اعضای نخبگان قدرت خود را در جهت اتخاذ برخی سیاستها و طرد سیاستهای دیگر، جلوگیری از طرح موضوعهای واقعی و عنوان ساختن مسایل کاذب، و غالباً اقدام بر ضد منافع و اراده گروهها یا طبقات زیردست بکار می‌بردند.<sup>۲۴</sup> آنان بطور دسته‌جمعی وارد میدان می‌شدند تا نظام اجتماعی و شکل موجود قشربندی آن را که جایگاه مسلط نخبگان را تضمین می‌کرد، حفظ نمایند، و به گونه افرادی یا گروهی نیز دست به اقدام می‌زدند تا موضع قدرت خود و منافع و مزایای مادی یا نمادین ناشی از آن را ایمن

(۲۴) برای شرح بیشتر در مورد این مفهوم از قدرت، رجوع شود به:

S. Lukes, *Power: A Radical View*.

و محفوظ نگاه دارند.<sup>۲۵</sup>

نخبگان حاکم از شاه، اعضای خاندان سلطنت، بلندپایگان دربار، نخست‌وزیران، وزیران، نمایندگان مجلس، رده‌های بالای افسران ارتش، قضات بلندپایه، معاونان وزرا، دیپلمات‌های ارشد و سایر مقامات عالی‌رتبه، استانداران، تجار و صاحبان صنایع سرشناس، علمای برجسته، سران عشایر، و متنفذان محلی تشکیل می‌شد. اعضای نخبگان معمولاً مواضع رسمی قدرت را در اختیار داشتند ولی این امر لزوماً آنان را به قدرت کارساز و مؤثر مجهز نمی‌ساخت، بلکه این موقعیت فرد در شبکه وسیع حمایتها، وابستگیها، دسته‌بندیها و سایر تقسیمات گروهی غیررسمی بود که میزان قدرت واقعی او را تضمین کرده، وی را قادر می‌ساخت که بر توزیع و تخصیص مواضع اقتدار اعمال نفوذ کند. بنابراین درک کافی چند و چون نخبگان حاکم مستلزم بررسی پیوندهای مبتنی بر حمایت و وابستگی و ترتیبات همانند آن است.

به دنبال سقوط رضاشاه، فقدان یک ساختار دیوانسالاری منسجم با ضوابط معقول و عمومی در زمینه استخدام و اخراج کارکنان و نیز قواعد کاری و مقررات انضباطی بی‌طرفانه و مکانیزمهای جوابگویی، در سطح گسترده‌ای احساس می‌شد. این امر به پدیدار شدن گروه‌بندیهای غیررسمی که قبلاً سرکوب شده یا پنهان بودند، و احیاء آشکار روابط مبتنی بر حمایت و سرسپردگی که همواره جنبه‌ای از زندگانی اجتماعی ایرانیان بشمار می‌رفت، کمک کرد.<sup>۲۶</sup>

(۲۵) برخی نویسندگان «نخبگان» را با توجه به دسترسی ممتاز آنان به مواضع فرماندهی نهادهای مهم یک جامعه تعریف کنند. از نظر س. رایت میلز دستیابی به چنین مواضعی است که تا حد زیادی فرصتهای افراد را برای ورود به جرگه نخبگان تعیین می‌کند:

C. Wright Mills, *The Power Elite* (New York 1959). pp. 10-13.

گیدنز از نخبگان برداشت مشابهی دارد و آنان را افرادی می‌داند که مواضع رسماً تعیین شده اقتدار را در رأس سازمانها یا نهادهای اجتماعی برعهده می‌گیرند:

Stanworth and Giddens, *op. cit.*, p. 4.

اما در ایران افراد زیادی می‌توانستند خط‌مشیها و موضوعهای مهم سیاسی را تحت تأثیر قرار دهند و بدین سان بدون آنکه ضرورتاً مواضع رسمی قدرت را در اختیار داشته باشند، در شمار نخبگان قرار می‌گرفتند.

(۲۶) در مورد بحثهای مربوط به سیستم سرسپردگی رجوع شود به:

Ernest Gellner & John Waterbury, *Parents & Clients*. (London, 1977);

Eric Wolf, *Kingship, Friendship and Patron-Client Relations in Complex Societies*.

در جامعه‌ای که درک متقابل بین حکومت و توده تحت حکومت، دستخوش شکافی فزاینده بود و در غیاب تفاهم کافی و توافق عمومی پیرامون حقوق و وظایف مردم و حکومت، اتکاء به روابط مبتنی بر حمایت و وابستگی و سایر پیوندهای گروهی و روابط غیررسمی مسلماً حضوری فراگیر یافته، راه اصلی اداره امور و انجام هرگونه داد و ستد اجتماعی بود. کلیه طبقات مردم برای آنکه «چیزی بدست آورند و از آزار درامان بمانند» نیاز به دلال و واسطه داشتند.<sup>۲۷</sup> با از بین رفتن قدرت ناگزیرکننده دربار، درگیری بر سر توزیع امکانات و غنایم ناشی از مقام و موقعیت، بیشتر در چارچوب شبکه‌های گروهی غیررسمی و روابط مبتنی بر حمایت و وابستگی حل و فصل می‌شد. افراد همفکر، دوستان، خویشان و همولایتیها از سوی یک سرکرده یا دسته‌ای از سرکردگان بسیج می‌شدند و «احزاب»، فراکسیونها و انجمنهای خود را برپا کرده یا از نو به راه می‌انداختند.

این گروه‌بندیهای غیررسمی، واحدهای اجتماعی متعارفی بودند که با آنکه معمولاً از نظر قدرت بر روابطی نابرابر تکیه داشتند، بر پیوندهای شخصی نزدیک و همچنین وفاداریها و منافع و توقعات مشترک شناخته شده یا متصور، نیز استوار بودند. تعهدات متقابل اعضای چنین گروههایی معمولاً جنبه‌ای اخلاقی داشت، و این تعهدات نه آشکارا قراردادی بشمار می‌رفت و نه عقیدتی و مسلکی به مفهوم واقعی کلمه. هدف از آنها تسهیل پیشبرد و اعتلای منافع و نظریاتی خاص و تحقق مقاصد و منظوره‌های مشخص بود. تأمین این هدف انجام اقداماتی را ایجاب می‌کرد که از طریق آن فعالیتهای رقیبان و دشمنان ناکام یا محدود گردد، و از افزایش نامتناسب امتیازاتشان جلوگیری شود. چنین گروههایی با این قصد برپا می‌شدند تا خطرات ناشی از پیش‌بینی‌ناپذیری زندگی سیاسی و آسیب‌پذیری یا ناتوانی افراد را کاهش دهند و اعضای خود را از نوعی احساس تعلق بهره‌مند کنند. در این گروهها فعالیت

Michael Banton, *The Social Anthropology of Complex Societies*, (London 1962);

Steffen W. Schmidt..., *Friends, Followers, & Factions: A Reader in Political Clientelism* (Berkeley 1977),

Paul Littlewood, *Patronage, Ideology & Reproduction, Critique of Anthropology*, 15, vol. 4, (Spring 1980), pp. 29-45;

G. Poggi, *Clientelism*, *Political Studies*, XXXI (1983) pp. 662-667.

S. N. Eisenstadt & René Lenarchand, *Political Clientelism, Patronage and Development*, (Bevevly Hills 1982).

27) Gellner and Waterbury, op. cit., p. 5.

سیاسی با فراهم ساختن وسایلی برای تفریح و گذراندن اوقات فراغت توأم می‌شد و مراد از تشکیل آنها صرفاً حصول وسیله‌ای برای تحقق هدفهای معین نبود بلکه خود نیز به صورت هدف درمی‌آمدند

برای تشکیل گروهها و اتحادهای منسجم، غالباً تهدیدها و خطرات گوناگونی دستاویز قرار داده می‌شد که مقابله با آنها مستلزم همبستگی بود. با اینهمه مکانیزمی برای حصول اطمینان از وجود اعتماد واقعی متقابل، حتی میان اعضای یک گروه، وجود نداشت. بنابراین گروهها و دسته‌بندیها معمولاً در مقابل تنشهای داخلی آسیب‌پذیر بودند و در حالتی از تزلزل و بی‌ثباتی بسر می‌بردند. ائتلاف دسته‌بندیها با یکدیگر نیز بر پایه‌های سست و لرزان قرار داشت، زیرا مرزبندی گروهها نامشخص بود و به اقتضای شرایط تغییر می‌کرد. چه بسا دوستان فعلی که به عنوان دشمنان بالقوه مورد بدگمانی قرار می‌گرفتند و دشمنان فعلی که متحدان بالقوه پنداشته می‌شدند.<sup>۲۸</sup>

هسته مرکزی دسته‌بندیها عموماً از پیروان شخصی یک یا چند سردمدار تشکیل می‌گردید. رهبر فراکسیون در مجلس ایران به کنایه‌ای تحقیرآلود «متولی» لقب می‌گرفت. متولی معمولاً فردی ثروتمند و بهره‌مند از شبکه‌ای از پیوندهای گوناگون بود. وجوه تمایز او را پویایی، استعداد در دست‌آموز کردن دیگران، و توانایی در اعمال نفوذ بر آنان، تشکیل می‌داد. هدف از فعالیتهای او تضمین سهمی بیشتر از دستاوردها و غنیمتهای سیاسی برای خود و دوستانش در مجلس بود. یکی از کارهای اصلی او این بود که پادشاه و خدمات ملموسی را برای گروه وسیع‌تر مریدانش در حوزه انتخابی خود، فراهم آورد و بین آنان و دولت نقش یک میانجی را ایفا کند. کارکرد یا نقش عمده او دلالتی سیاسی بود؛ او در امر تصویب یا رد لوایح و طرحها نقشی اساسی داشت و می‌توانست برخی از موضوعات و امور را بسیار مهم‌تر از آنچه هست جلوه‌گر سازد و از اهمیت برخی دیگر بسیار بکاهد. متولی نقشی حساس در دامن زدن به مخالفت یا تشویق موافقت نمایندگان و هماهنگ کردن نظرات موافق یا مخالف آنان در مورد سیاستها داشت. مهم‌تر از این نقش او در تشکیل دولتها و کوشش برای بر سر کار نگاه داشتن آنها، یا به‌عکس در متزلزل کردن و از کار انداختن آنها بود. در واقع بدون پشتیبانی یا دست‌کم رضایت ضمنی متولیان کار

(۲۸) همچنین مراجعه شود به:

Abner Cohen, *Two Dimensional Man: An Essay on the Anthropology of Power & Symbolism in Complex Society*. (London 1974), p. 32.

چندانی در مجلس از پیش نمی‌رفت.

ائتلاف و دسته‌بندیهای سیاسی عمدتاً در باندبازی یا فراکسیون‌گرایی تبلور می‌یافتند زیرا نخبگان احزاب سیاسی یا به عبارت دیگر سازمانهای گسترده و مبتنی بر ترتیبات دیوانسالاری و بهره‌مند از تداوم و هویت سیاسی رسمی را دست‌نیافتنی و غیرعملی می‌دانستند. بدگمانی، حسادت و دسیسه‌گری که با گوهر فرهنگ سیاسی نخبگان آمیخته بود، اغلب به آسانی دستاویز قرار داده می‌شد تا رفتار فرقه‌ای و فراکسیونی را موجه جلوه داده از کوشش حقیقی در راه ایجاد احزاب منسجم سیاسی خودداری شود. نمایندگان مجلس بدون آنکه خود را نسبت به رفتاری مبتنی بر ایدئولوژی و ترتیبات سازمانی متعهد سازند، بیشتر از آن جهت به تشکیل فراکسیون روی می‌آوردند تا به آنچه که از طریق انفرادی قابل دستیابی نبود، دست یابند. هدف آنان گسترش دسترسی خود به امتیازات مادی یا نمادی بدون توجه و مراعات مجاری رسمی-قانونی بود، و به دیگر سخن، دسته‌بندیها و فراکسیونها عمدتاً بر «فساد» تکیه داشتند و فساد در اینجا بیشتر به صورت یک مقولهٔ تحلیلی و جامعه‌شناختی بکار می‌رود تا یک داور ارزشی که حاکی از خشم اخلاقی باشد. فساد به این صورت تعریف شده است: «نقض قواعد و مقررات نهادی به منظور حصول نفع مادی خصوصی که معمولاً به سود نخبگان ممتاز، یا اگر یک واژهٔ گویای تازه را بکار بریم به سود یک «دزدسالاری» صورت گیرد.»<sup>29</sup>

«نفع مادی» در مورد ایران همانند سنگال و در واقع بسیاری دیگر از جوامع، می‌تواند «اشکال مختلفی به خود گیرد - از اختلاس بی‌پردهٔ پول گرفته تا کسب امتیازات پیچیده‌تر مانند حصول و تحکیم منزلتی برتر و قدرتی افزون‌تر برای خود.» فساد، بدین مفهوم، با پیوندهای مبتنی بر حمایت و سرسپردگی یا فراکسیون‌گرایی یا با آنچه در مورد سنگال معاصر «سیاست طایفه‌ای» نامیده شده است، در هم آمیخته است. به گفتهٔ کروز او براین:

«طایفهٔ سیاسی جدید براساس خویشاوندی، واقعی یا تصوری، تعریف نمی‌شود، هر چند که روابط خویشاوندی ممکن است وجود داشته و به تحکیم

29) D. Cruise O'Brien, *Saints & Politicians: Essays in the Organization of Senegalese Peasant Society* (Cambridge 1975), p. 1920;

اصطلاح «دزدسالاری» را S. Andreski در تحقیق خود موسوم به: *The African Predicament* (لندن ۱۹۶۸) باب کرد.

و همبستگی سیاسی میان یک گروه طایفه‌ای کمک کند: نه وجود یک نیای محترم واقعی یا خیالی ضروری است، نه نام طایفه‌ای شخصی، و نه تابوهای مشترک؛ و نه از دواچه‌های برون طایفه‌ای جایگاهی دارد. طایفه یک دسته‌بندی سیاسی بشمار می‌رود که در چارچوب نهادهای دولت و حزب حاکم به فعالیت اشتغال دارد: علت وجودی آن بیش از هر چیز پیشبرد منافع اعضای آن از طریق رقابت سیاسی است، و نخستین اصلی که آن را انسجام می‌بخشد چشم‌انداز پاداش مادی حاصل از موفقیت سیاسی است. موفقیت چیزی جز مقام سیاسی و منافع ناشی از آن نیست: چپاول، روح محافظ (توتم) طایفه است.<sup>۳۰</sup>»

باندبازی و دسته‌بندی در اشکال گوناگون خود، واحدهای اصلی فعالیت سیاسی در ایران محسوب می‌شد و سیاست کشور بر محور منافع شخصی یا گروهی و روابط خصوصی یا غیررسمی می‌چرخید. از سوی دیگر جامعه‌ای که در آن نهادهای پارلمانی معنایی داشته باشند مستلزم تفکیک و در عین حال هماهنگی مؤثر نهادها، دلبستگی بی‌غرضانه به مصالح جمعی و ریشه دواندن روابط و شیوه‌های غیرشخصی معقول و رسمی در امر سیاست بود. البته نضج و گسترش یک نظام پارلمانی کارا ضرورتاً با فراکسیون‌گرایی و سیاست طایفه‌ای ناسازگار نبود و یک چنین سیاستی می‌توانست به مکانیزمی برای انطباق سیاسی تبدیل شود و حتی به نوعی سیاست حزبی کارا بینجامد. با اینهمه، سرشت ساختاری فراکسیون‌گرایی و سیاست طایفه‌ای در ایران مانع پیدایش و نضج یک نظام پارلمانی استوار گردید. روابط کمابیش بی‌هنجاری که در داخل گروه‌های نخبگان و نیز میان آن گروه‌ها برقرار بود، به پیدایش یک بن‌بست سیاسی انجامید که آماج چالش‌های بی‌امانی بود که عمدتاً از دربار مایه می‌گرفت. عوامل گوناگون اجتماعی و مسلکی این وضعیت را پیچیده‌تر می‌کردند، عواملی که تهدیدهای موجود علیه شیوه دزدسالارانه حاکم بر توزیع و تخصیص ثروت، قدرت و حیثیت را مایه‌ورتر و جدی‌تر می‌کردند.

گوه‌ر اصلی فراکسیون‌گرایی و سیاست طایفه‌ای در ایران مانند دیگر مناطق، حصول بیشترین دستاورد و کمترین ناکامی، به زیان گروه‌های دیگر، و ترتیب دادن ائتلافها و دسته‌بندیها بصورتی بود که تلاش یک گروه برای غلبه بر دیگران بی‌اثر بماند. این وضع همراه با عدم هماهنگی نهادی، سبب بن‌بست بی‌امانی بود که

دامنگیر نظام پارلمانی در ایران گردید. با این وصف، بن‌بست موجود از ماهیتی پویا برخوردار بود چرا که گروه‌های ناخشنود و جاه‌طلب با شیوه موجود توزیع غنایم و مقام و موقعیتهای سیاسی سرسختانه مبارزه می‌کردند. در واقع «دگرگونی» در همه جا محسوس بود ولی معمولاً پیامد اجتماعی گسترده مثبتی نداشت. دشمنیها و پیکارها به نام مصالح ملی و «مردم» صورت می‌گرفت که در این میان نصیبی جز زیان نمی‌بردند. افسانه دگرگونی بر واقعیت ایستایی، آشفتگی و نابسامانی بی‌مقصد سایه افکنده بود و ابتکار و کارایی قربانی ستیزه‌جویی و تنش می‌شد.

نخبگان حاکم به‌رغم تنشها و رقابتهای خود از نظر اجتماعی، گروهی یکپارچه را تشکیل می‌دادند. پیوندهای خویشاوندی، نزدیکی و دوستی، و نیز مقتضیات بازی سیاسی که معمولاً بر رعایت برخی حد و اندازه‌ها و خودداری از درهم شکستن کامل رقبیان تکیه داشت به این «یکپارچگی اجتماعی» کمک می‌کرد.<sup>۳۱</sup> با اینهمه، عوامل عمده‌ای که نخبگان را به عنوان یک گروه یکپارچه اجتماعی مشخص به هم نزدیک می‌ساخت، خاستگاه اجتماعی و دلبستگی مشترک آنان به حفظ و نگاهداری ترتیبات اجتماعی-اقتصادی موجود بود. بطور کلی نخبگان حاکم از «طبقه بالا»ی جامعه برمی‌خاستند و در واقع فراترین قشر آن را تشکیل می‌دادند. طبقه بالا، شبکه‌ای وسیع و به هم پیوسته از خانواده‌های گسترده را در برمی‌گرفت که معمولاً «هزار فامیل» نامیده می‌شدند. اعضای این طبقه از ثروت، قدرت و حیثیت بهره‌مندی داشتند، زمین‌دار و تاجر عمده بودند، و غالباً با سران و گردانندگان دستگاه دولت پیوندهای خانوادگی داشتند، بی‌آنکه لزوماً در اداره کشور بطور مستقیم درگیری فعال داشته باشند.<sup>۳۲</sup> سبب اینکه تشکل این افراد را طبقه می‌نامیم، شماری از عوامل مرتبط با یکدیگر است. این عوامل عبارت بودند از موقعیت اقتصادی آنان، سیستم پاداش‌گیری، تجربیات زندگی، فرصتهایی که در طول حیات از آن برخوردار بودند، و بویژه تحرک اجتماعی صعودی و تضمین‌شده آنان. مکانیزمهای سنتی جامعه‌پذیری و آداب و رسوم ریشه‌دار، نگرشی احترام‌آمیز نسبت به این طبقه ایجاد کرده، برداشتها و تصورات مشترک را به گونه‌ای شکل داده بود که شمار فراوانی از مردم ترتیبات موجود اجتماعی-اقتصادی را طبیعی یا گریزناپذیر تلقی کنند. مهم‌تر

31) Stanworth and Giddens, *op. cit.*, p. 5.

۳۲) برای مطالعه نفوذ سیاسی خانواده‌های قدرتمند در مصر، که می‌تواند مورد استفاده علاقه‌مندان به موضوع خانواده‌های صاحب نفوذ در ایران باشد، رجوع شود به: Robert Springborg, *Family, Power and Politics in Egypt*. (Philadelphia 1982).



از این، علایق محکم قومی، زبان، مذهب و نیز وابستگیهای قبیله‌ای و منطقه‌ای مانع از تشدید تضاد طبقاتی می‌شد و این درحالی بود که رواج روابط مبتنی بر حمایت و وابستگی که شمار زیادی از طبقات فرودست را به طبقه بالا پیوند می‌داد، تداوم بلامنازع شکافهای اجتماعی مبتنی بر طبقه را تسهیل می‌کرد.<sup>۳۳</sup>

عامل دیگری که به یکپارچگی اجتماعی نخبگان کمک کرده، موقعیت ممتاز آنان در جامعه را نیز مشروعیت می‌بخشید، این پندار بود که بر خورداری از مقام بالا پاداشی منصفانه برای دستاوردهای آموزشی، بویژه از دانشگاههای خارج از کشور است. عنوانهایی چون «دکتر» و «مهندس» نمادهای تخصص و منزلت اجتماعی دانسته می‌شد. رده‌های بالای حقوقدانان، پزشکان، مهندسان، اقتصاددانان، افسران ارتش، و غیره که اقلیتی مهم و معتبر را در داخل نخبگان حاکم تشکیل می‌دادند، از دیگران انتظار ارج و احترام داشتند و خود را در این امر برحق می‌دانستند. آنان جاه‌طلبیهای شغلی و موقعیتهای واقعی یا مطلوبشان را در جامعه براساس شایستگی آموزشی توجیه می‌کردند. با وجود این ارتباط نزدیک بین ثروت و فرصتهای آموزشی موجب می‌شد که ضوابط ارتقاء به موقعیتهای نخبگان نه متکی بر معیاری معقول باشد و نه بر شایستگی.

البته مواردی وجود داشت که افرادی از طبقات متوسط یا پایین اجتماع خود را به صفوف بالای نخبگان می‌رساندند، لیکن به‌رغم توانایی و دستاوردهای آموزشی، پیشرفت آنان بدون بهره‌مندی از پیوندها و ارتباط با این و آن و بدون تکیه به مکانیزمهای حمایت و وابستگی، و بدون روابط زناشویی و شخصی با طبقه بالا، ناممکن بود. تحرک اجتماعی صعودی آنان در گرو جذب و تحلیل نهایی آنان در طبقه بالا بود. اینها نه تنها ناگزیر بودند که ارتباطات خود را با اعضاء آن طبقه گسترش دهند و تحکیم نمایند، بلکه ناچار بودند ارزشها و دیدگاههای آن طبقه را به گونه‌ای پذیرا شوند که تأثیرات ناشی از منشاء اجتماعی پایین آنان بر گرایشها و جهت‌گیریهای سیاسیشان بسرعت پنهان شود یا از میان برود.

چنین افرادی به منظور کسب پذیرندگی و موفقیت ناگزیر بودند برای جبران خاستگاه اجتماعی پایین خود حتی بیشتر از کسانی که در طبقه بالا زاده شده بودند،

(۳۳) به گفته واتربری نظام حمایتی در جوامع تهیدست به مبهم ساختن و سردرگم کردن پیوندهای طبقاتی کمک می‌کند و از طریق تقویت آگاهانه، آسیب‌پذیری و وابستگی، قدرت و امتیازات گروههای غالب را تداوم می‌بخشد:

Gellner and Waterbury, *op. cit.*, p. 340.

تظاهر به تشخیص نمایند. در فرهنگی سنتی که عمیقاً با اعتقاد به سرشت از پیش مقدر شده سلسله مراتب اجتماعی آغشته شده بود، تحرک صعودی سریع یا مشروع جلوه دادن آن، به سادگی امکان پذیر نبود. خاستگاه اجتماعی پایین بیشتر موردی برای شرمندگی بشمار می آمد تا سربلندی، و احترام به افرادی که از طبقات فرودست جامعه برخاسته، نردبان ترقی را پیموده بودند، خود به خود برانگیخته نمی شد، زیرا بر خورداری از تباری والا بخش جدایی ناپذیری از حیثیت اجتماعی بشمار می آمد. به منظور گریز از این دشواریها و جذب شدن در طبقه بالا، کارهایی مانند میهمان نوازیهای خودنمایانه، دستگیری از تهیدستان در ایام مذهبی، کمک به مؤسسات خیریه، و بیش از هر چیز، تأمین مدام خواستههای شمار فزاینده اطرافیان و وابستگان، لازم می شد.

مواردی نیز یافت می شد که مردان برخاسته از طبقات متوسط یا پایین اجتماع می توانستند با توفیق در جلب پشتیبانی مردم، یا از طریق توجه و مساعدت سفارتخانه های خارجی، به حیثیت اجتماعی و قدرت سیاسی دست یابند و یا در اثر شرایط و مقتضیات خاص، شهرت و اعتبار کسب کنند. اما این گونه افراد یا نمی توانستند موقعیت خود را برای مدت زمانی طولانی حفظ کنند، یا آنکه در معرض بدگمانی و تحقیر قرار می گرفتند، و یا آنکه از سوی سایر اعضای نخبگان به انزوا کشانده می شدند، بویژه اگر قواعد بازی نخبگان و راه و رسمهای آنان را مراعات نکرده بودند. بنابراین راه ورود به جرگه نخبگان نه به روی همگان باز بود و نه کاملاً بسته، و میزان بسته یا باز بودن آن را عوامل فرهنگی شکل داده و شرایط اجتماعی تعیین می کرد.

با آنکه نخبگان حاکم از نظر اجتماعی گروهی یکپارچه محسوب می شدند، از «یکپارچگی اخلاقی» بی نصیب بودند، به دیگر سخن آنان نه دارای «اندیشه های مشترک بودند و نه ارزشهای اخلاقی مشترک»، و نه از «یک همبستگی جامع» آگاهی کافی داشتند.<sup>۳۴</sup> کمبود مزبور از پراکندگی و نیز گرایشهای محلی یا گروهی آنان ناشی می گردید. یک گروه یا ائتلافی از گروههای نخبگان، در صورت برخورداری از حمایت دربار یا پشتیبانی قدرتهای خارجی، یا از طریق جلب و پرورش صبورانه شمار فزاینده ای از پیروان و وابستگان و بهره برداری دقیق از نیازهای سیاسی در مواقع مناسب، و یا از راه بسیج موفقیت آمیز حمایت مردم، می توانست بر سایر گروهها مسلط گردد. چنین سلطه ای بی پاسخ نمانده اقدامات

34) Stanworth and Giddens, *op. cit.*, p. 5.

متقابل و تشکیل ائتلافهای تازه‌ای را بدنبال می‌آورد تا این‌گونه پیشرویها متوقف شود یا عقیم بماند.

این وضع به این سبب ممکن بود که در شرایط عادی، شیوه‌های موجود توزیع قدرت و ترتیبات پارلمانی، تسلط مطلق یک گروه را بر دیگران اجازة نمی‌داد. در میان گروههای ستیزنده و مدعی، شاه و اعوان و انصارش بیشترین دسترسی را به قدرت مؤثر داشتند ولی با توجه به محدودیتهایی که در امر کاربرد آشکار قدرت با آن مواجه بودند از دیگر گروهها ناخشنودتر بودند. خواست این گروه این بود که چیرگی آنان بر دیگران به کرسی نشاندۀ شود و در امر رهبری، تصمیم‌گیری و تعیین خط مشیها و برنامه‌های سیاسی از فرصتی بلامنازع برخوردار باشند. این وضعیت مستلزم آن بود که فعالیتهای اعضای مستقل نخبگان به زمینه‌هایی خارج از قلمرو و منافع سلطنت محدود شود و این در صورتی ممکن می‌شد که روح قانون اساسی مؤثراً سرکوب گردد. در حقیقت عواملی در کار بود که چنین تحولی را محتمل می‌ساخت.

از همان نخستین لحظه‌ای که در میان شادی و ستایش عمومی حکومت مشروطه دوباره در ایران استقرار یافت، پراکندگی نخبگان زندگی سیاسی را دستخوش یک بن‌بست کرد - بن‌بستی که از آن پس نشانه ویژه حکومت پارلمانی گردید. تفکیک سه قوه که در قانون اساسی تضمین شده بود، به تفرقه میان نخبگان کمک کرد و این امر در مقابل مانع از ایجاد هماهنگی در داخل نهادهای دولتی و نیز بین آنها، گردید. این بن‌بست سیاسی بیشتر با حرکتهای و شگردهای دفاعی برای ماندگاری سیاسی سازگاری داشت تا با ابتکارها و استراتژیهای مثبت.

وضع حاصل موجب باورهای روشنفکرانه صادقانه نمی‌شد بلکه فرصت‌طلبی و نوعی نسبیت اخلاقی و مصلحت‌اندیشی تنگ‌نظرانه را دامن می‌زد. گذشته از این بدبینی و تلخ‌اندیشی ریشه‌دار که سیاست را کاملاً از اخلاق و اصول برکنار می‌دانست، و اعتقاد به زیانباریهای عملی و بینودگی صداقت، اعتماد، حسن‌نیت، و پایبندی به اصول والا،<sup>۳۵</sup> با باورهای توطئه‌نگرانه دیرینه در می‌آمیخت: باور به این افسانه که بیگانگان در همه جنبه‌های زندگی اجتماعی و سیاسی ایرانیان درگیرند.

(۳۵) دکتر احمد متین‌دفتری که خود در دوران رضاشاه نخست‌وزیر، و پس از آن سیاستمداری صاحب نفوذ بود، با برشمردن عیوب عملی پایبندی به روحیه خدمتگزاری، نظرات بسیاری از اعضای نسل خود را منعکس می‌کند. متین‌دفتری، فعل یا ترک، سالنامه دنیا، سال یازدهم، ص ۳-۱۰.

شاید بسیاری واقماً به نظریه توطئه باور داشتند ولی بسیاری نیز آن را دستاویز تبیین ناکامیها و کاستیها از طریق نسبت دادن آنها به بیگانگان قرار می دادند. شاید با توجه به موقعیت جغرافیایی ایران، پیدایش این گونه عقاید و ذهنیت و طرز تفکری که در پس آن قرار داشت، قابل درک باشد - نزدیکی به روسیه و امپراتوری انگلیس که هر دو از دیرباز کشور را صحنه نقشه‌های جهانخوارانه و رقابت‌های خود کرده بودند، اعتقادات یادشده را موجه جلوه می داد. به هر صورت این عقاید را نه تنها دسیسه‌گران بدخواه، بلکه روزنامه‌نگاران نیکدل ولی ساده‌اندیش و روشنفکران ناآزموده و ناپخته نیز دامن می زدند. این عقاید نقشی همانند نقش اعتقادات جادویی و خرافات اعصار پیشین یافته بودند و بر فرهنگ سیاسی کشور اثری ژرف داشتند. در چنین فرهنگ سیاسی جایی برای مفهوم «فرد» به عنوان موجودی خودسامان که کردار و پندارش تا حدی زیاد پیامد باورها و تواناییهای فکری خود او باشد، وجود نداشت، و چنین گمان می رفت که انگیزه‌های افراد صرفاً از سوی عواملی خارج از شخصیت فردی آنان ناشی می شود و از سوی دیگر در چنین فرهنگی توطئه‌نگری و اعتقاد به دستهای پنهان غالباً به مرز یک بیماری روانی می رسد که خود را به صورت بدگمانی افراط‌آمیز نسبت به مقاصد دیگران نشان می داد.

این گونه اعتقادات در حدی گسترده برای تشریح و توضیح پدیده‌هایی بکار می رفت که غیرقابل فهم و گیج کننده بنظر می رسید. جاذبه این اعتقادات برای نخبگان حاکم و در واقع همه مردم کشور ناشی از تناسب آنها با سبک زندگی رایج در جامعه ایران بود - جامعه‌ای که سرکوب اجتماعی-سیاسی بر آن عمیقاً اثر گذارده و نایمنی و کشمکش بر سر توزیع منابع کمیاب، وجه مشخصه آن شده بود. مصلحت‌گرایی تنگ‌نظرانه، تلخ‌اندیشی ناپاورانه، تقدیرگرایی و ذهنیت توطئه‌نگر، به درجات مختلف در میان اعضای نخبگان رواج داشت.<sup>۳۶</sup> لیکن این ویژگیهای مشترک به گونه‌ای نبود که به نخبگان «یکپارچگی اخلاقی» ببخشد. در ایران نیز، مانند هر جامعه دیگر منقسم به طبقات،<sup>۳۷</sup> «نظام هنجاری»، جامعه رنگ و بوی

36) Marvin Zonis, op. cit.; James Bill, op. cit.; and «Modernization and Reform from Above, the case of Iran», Journal of Politics (February 1970), pp. 19-40.

۳۷) شاید مناسب‌تر باشد که ایران را در دوره مورد مطالعه یک «جامعه منقسم به طبقات» بدانیم، در مقابل آنچه گیدنز آن را «جامعه طبقاتی ناشی از سرمایه‌داری» نامیده است. به نوشته گیدنز «جامعه منقسم به طبقات» جامعه‌ای است که طبقات در آن وجود دارند، ولی تحلیل طبقاتی

طبقاتی داشت و طبقه بالا کم و بیش دارای نوعی زبان و طرز تفکر «نظام معنایی» خاص خودش بود.<sup>۳۸</sup> اما این «نظام معنایی» طبقاتی بیشتر به مشخص ساختن مرزهای بین طبقات کمک می‌کرد تا به افزایش انسجام درونی یک طبقه. نخبگان حاکم گروهی پراکنده، دزدمنش و طفیلی بودند که در انجام وظایف اجتماعی خود در جهت کارکرد مؤثر نهادهای پارلمانی ناتوان بودند. با آنکه عوامل بنیادی و غالباً ساختاری مختلفی حوزه امکانات اعضا گروه نخبگان را محدود می‌کرد، هر نوع نسبت دادن قدرت به آنان متضمن این معناست که قادر بوده‌اند بنحوی دیگر عمل کنند.<sup>۳۹</sup> چنین استدلالی مانع از آن می‌شود که مسئولیت این افراد تحت‌الشعاع عوامل تعیین‌کننده ساختاری قرار گیرد و فرض را بر این می‌گذارد که اندیشیدن نه به آنچه رخ داده است بلکه به آنچه می‌توانست رخ دهد، همان‌طور که جان دان می‌گوید: «پایه و مقدمه اصلی داورى سیاسى است، درست همان‌گونه که توصیف ژرف‌نگرانه آنچه می‌توانست اتفاق افتد، هسته اصلی تحلیل اجتماعى است.»<sup>۴۰</sup>

به عنوان پایه تشخیص اصول ساختاری سازمان آن جامعه، کار آیی ندارد. در این خصوص نگاه کنید به:

Anthony Giddens, *A Contemporary Critique of Historical Materialism* (London 1980), p. 108.

38) Frank Parkin, *Class Inequality and Political Order* (London 1972), pp. 29-102.

39) S. Lukes, *Power: A Radical View*, op. cit.

40) John Dunn, *West African States* (Cambridge 1978).



بخش یکم

سالهای انطباق ناآرام





## دولت فروغی

شهریور ۱۳۲۰-اسفند ۱۳۲۰

حملهٔ آلمان به اتحاد شوروی روی هم‌رفته مورد استقبال محافل سیاسی ایران قرار گرفت و این امکان که روسها بزودی شکست خواهند خورد، موجب شد که رضاشاه و نخست‌وزیرش علی منصور، در پاسخ به تقاضاهای انگلیس و روسیه برای اخراج اتباع آلمان کوتاهی نکنند. طبق برآورد انگلیسیها، تعداد آلمانیها در ایران به حدود ۲۰۰۰ نفر می‌رسید<sup>۱</sup>، در حالی که براساس منابع ایرانی بیش از ۶۹۰ آلمانی در ایران نبود -رقمی ناچیز در مقام مقایسه با ۲۵۹۰ انگلیسی که در آن زمان در ایران اقامت داشتند<sup>۲</sup>. با این حال متفقین این موضوع را برای موجه جلوه دادن حملهٔ خود به ایران در اوایل شهریور ۱۳۲۰ بهانه قرار دادند، حمله‌ای که هدف اصلی آن حفظ منافع استراتژیک و نفتی انگلستان در منطقه و محل، پیشگیری از تصرف آنها توسط آلمان، و در اختیار گرفتن راههای کمک‌رسانی به اتحاد شوروی بود.<sup>۳</sup>

(۱) لمبتون به بولارد، (م ۱۹۴۰)، FO 371 EP 24582.

(۲) اطلاعات، ۱۳ تیر ۱۳۲۰.

(۳) نگاه کنید به: ف. اشراقی،

«Anglo-Soviet Occupation of Iran in August 1941» MES, XX, 9 (Jan. 1984), pp. 27-52.

همچنین خاطرات، عباسقلی گلشایبان مندرج در یادداشتهای دکتر قاسم غنی، جلد یازدهم (لندن

با عبور متفقین از مرز کشور و پیشروی به سوی مرکز، رضاشاه و دولت که در سر در گمی و آشفتگی غوطه‌ور بودند، از اتخاذ هرگونه تدبیری برای رویارویی با بحران فزاینده ناتوان ماندند. رضاشاه که از احتمال اشغال تهران به دست متفقین عمیقاً نگران بود، سودای استعفا از سلطنت و حرکت به اصفهان را در سر می‌پروراند و وزیران کابینه می‌بایست همواره او را از چنین اقدامی منصرف سازند. برخی از وزراء با توجه به اینکه نمایندگان انگلیس و روس عدم اعتماد خود را نسبت به منصور به عنوان نخست‌وزیر نشان داده بودند، تغییر دولت و انتصاب نخست‌وزیری که مذاکره با متجاوزین را بیدرنگ آغاز کند، توصیه می‌کردند.<sup>۴</sup> این تغییر، به جایگزینی منصور توسط محمدعلی فروغی محدود شد و کابینه‌ای که در ۶ شهریور ۱۳۲۰ به مجلس معرفی گردید، همان ترکیب هیئت وزیران قبلی را داشت.

نام فروغی را تنی چند از وزیران پیشنهاد کرده بودند و رضاشاه هر چند که در آغاز تمایلی به زمامداری وی نداشت (ظاهراً به علت بیماری و سالخوردگی فروغی)، سرانجام تسلیم نظر آنان شد.<sup>۵</sup> انتصاب فروغی حرکتی مصلحت‌آمیز بود. او سیاستمداری با تجربه و محترم بود که کناره‌گیری چندین ساله‌اش از فعالیت سیاسی، با آنکه داوطلبانه نبود، بر اعتبارش افزوده وی را قادر ساخته بود تا خود را از سیاستهای نامطلوب سالهای آخر سلطنت رضاشاه برکنار نگاه دارد. فروغی در مذاکره از توانایی و مهارت برخوردار بود، پیوسته از حزم و اعتدال پیروی می‌کرد و رفتاری آزادمنشانه داشت. یکی از سیاستمداران او را «شیفته اروپاییان»، ولی مردی خردمند، قابل اعتماد، و با حسن‌نیت توصیف کرد. به گفته یکی از همکارانش بهره‌مندی از «عقل سلیم» بی‌مانند، از وی شخصیتی ممتاز و مشخص می‌ساخت.<sup>۶</sup> صفات و تواناییهای او موجباً برای رویارویی با بحرانی که گریبان‌گیر کشور شده بود، حیاتی دانسته می‌شد.

نخستین اقدام فروغی اعلام آن بود که ارتش ایران در برابر متفقین ایستادگی

۱۹۸۴) صفحات ۵۲۲-۶۰۴؛ جاوید امیری «شهریور ۱۳۲۰»؛ سالنامه دنیا، سال نوزدهم ۱۳۴۲، ص ۲۳-۲۵ و ۳۱.

۴) ابراهیم خواجه نوری، بازیگران عصر طلائی: علی سهیلی، تهران، ۱۳۵۶ صفحات ۷۶-۷۷.

۵) خاطرات سیاسی فرخ، گردآورنده پرویز لوشانی جلد ۱ و ۲، تهران ۱۳۴۷، صفحات ۷۶-۷۷.

۶) نطق عبدالله انتظام به مناسبت سی‌امین سالگرد وفات فروغی. دانشگاه تهران، آبان ۱۳۵۰، مندرج در راهنمای کتاب، سال ۱۴، شماره‌های ۹ تا ۱۲ آذر ۱۳۵۰-اسفند ۱۳۵۱.

نخواهد کرد، اما مسئله فوری وی چشم‌انداز اشغال تهران بوسیله نیروهای انگلیس و روس بشمار می‌رفت که وحشت و اضطراب فلج‌کننده‌ای بوجود آورده بود. بمباران پراکنده شهر، فروپاشی سریع ارتش به شکل سرازیر شدن ۵۰۰۰۰ سرباز وظیفه ژنده‌پوش و گرسنه به خیابانها، کمبود شدید بنزین، و عرضه ناکافی گندم، جملگی این احساس را تشدید می‌کرد که فاجعه‌ای در راه است. خاندان سلطنت همراه با بسیاری از خانواده‌های برجسته، تهران را به قصد اصفهان ترک گفته بودند و وادار ساختن رضاشاه و ولیعهد، محمدرضا، به باقی ماندن در تهران هر روز مشکل‌تر می‌شد. فروغی به‌رغم بیماری سعی داشت مذاکره تفاهم‌آمیز با متفقین ادامه یابد و خواست آنان در مورد اخراج اتباع دولتهای محور، جامه عمل بپوشد. این نمودار خط مشی شتاب‌آلودی بود که شاه وحشت‌زده در جهت جلب رضایت متفقین درپیش گرفته بود. چنین برمی‌آمد که رضاشاه آماده بود دست به هر کاری بزند تا متفقین از اشغال تهران منصرف شوند و در صورت امکان روسها نیز املاک سلطنتی را در شمال ایران در منطقه اشغالی خویش ننگنجانند.

انگلیسیان در آغاز معتقد بودند که «سلطه قابل ملاحظه رضاشاه بر مردم باقی ماندن او را بر تخت سلطنت» تا زمانی که «بتوان همکاری یا دست‌کم بیطرفی واقعی وی را جلب کرد، توجیه می‌کند»، اما اینک آنان و متفقین روسیشان نسبت به او عمیقاً بی‌اعتماد شده بودند. این تغییر نگرش، در گزارشی که سفارت انگلیس در تهران فراهم آورد، منعکس است:

حتی پیش از آنکه اشغال متفقین درماندگی رضاشاه را در مقابله با مسایل روز نشان دهد، خودداری لجوجانه وی از بیرون راندن اتباع دولتهای محور ظرف مدتی نسبتاً کوتاه، امیدهای ما را متزلزل کرده بود. هنگامی که ارتش نمایشی وی فروریخت، او هیچ کوششی برای جلوگیری از فروپاشی آن بکار نبرد. افزون بر آن به‌هیچ‌وجه نشان نداد که از مسئولیت خود در ازهم‌پاشیدگی ارتش پر زرق و برقش آگاه است، یا شناختی از نیاز مبرم به اصلاحات دارد: حتی پس از اشغال، او یک روز وزیر جنگ و رئیس ستاد را به واسطه تهیه طرحی که مورد تأییدش نبود با شمشیر خود کتک زد و سپس آنان را به زندان افکند، و اگر ناگزیر به استعفا نمی‌شد، احتمالاً ترتیب اعدام

آنان را داده بود.<sup>۷</sup>

ادامه رفتار خودکامانه شاه ناراحتی در هیئت دولت و مجلس را نیز دامن زد. فروغی دریافته بود که اصلاحات اساسی تحت سلطه رضاشاه تحقق نخواهد یافت و مجلس چندین جلسه محرمانه برای بحث پیرامون احیاء مشروطیت تشکیل داده بود. پخش سلسله برنامه‌هایی از رادیو بی.بی.سی که به گونه فزاینده‌ای سوء مدیریت، آزمندی، و ستمکاری شاه خودکامه را مورد تأکید قرار می‌داد، بر موقعیت وی لطمه شدید وارد ساخت و بخصوص به مخالفان رژیم او دل و جرأت بخشید. وزیران کابینه که از کوششهای شاه جهت نظارت بر آنان از طریق وزیر جنگ ناخشنود بودند، از فروغی خواسته بودند که استعفای وی را طلب کند. سرانجام این امر با خبر پیشروی نیروهای متفقین به سوی تهران تسریع شد. رضاشاه که اینک آخرین شراره امید خود را از دست داده بود، سلطنت را به ولیعهد وا گذاشت و بیدرنگ از پایتخت خارج شده چندی بعد کشور را ترک گفت. خودباختگی شگفت‌انگیز رضاشاه را در رویارویی با حمله متفقین می‌توان ناشی از فقدان هرگونه پایگاه مردمی او دانست. همچنانکه محسن صدر که زمانی وزیر دادگستری و محرم اسرار وی بود، نوشت:

به نظر من این نه تهدیدهای روس و نه حیل‌های انگلیس بود که رضاشاه را از کشور بیرون راند، این نخوت بی‌حد و حصر او و شکاف پر نشدنی بین وی و ملت بود که به تبعید او منجر گردید. پیوندهای وی با ملت آنچنان گسسته شده بود که وقتی نیروهای خارجی او را به صورت اسیر به خارج بردند، مردم نه تنها ابراز تأسف نکردند بلکه از خروج وی به وجد آمده به یکدیگر تبریک گفتند. این امر نباید به هیچ عنوان دلیلی بر بی‌وفایی مردم ایران فرض شود.<sup>۸</sup>

شاه جدید، محمدرضا، نه از پشتیبانی متفقین بهره‌مند بود و نه از حمایت پیگیر در داخل کشور، اما راه‌حل جدی دیگری جز جانشینی او وجود نداشت. هنگامی که پایان حکومت رضاشاه قریب‌الوقوع شد، «حدس و گمان درباره شکل آینده

(۷) بولارد به ایدن (گزارش سیاسی سالانه ۱۹۴۱)، Ior: L/P & S/12/3472 A، ۱۷ ژوئن

۱۹۴۲

(۸) محسن صدر، خاطرات صدرالاشرف، تهران ۱۳۶۴، ص ۳۷۹

حکومت رواج یافت، سخن از حکومت جمهوری و استقرار مجدد سلسله قاجار به میان آمد ولی هیچ حزب جدیدی با سیاستی روشن و مشخص قدم پیش نگذارد.<sup>۹</sup> فروغی پیشنهادی را که گفته می‌شد متفقین برای رهبری یک رژیم تازه در ایران به او کرده‌اند، نپذیرفت و در عوض، پرهیز از پیچیده‌تر کردن مسائل و رعایت نص قانون اساسی را برگزید. چنین سیاستی در واقع به معنی حمایت از محمدرضا بود که با کمک قاطع نخست‌وزیر جدید در ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ مراسم ادای سوگند سلطنت را طبق آیین و تشریفات قانونی در مجلس به جا آورد.

محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) در سال ۱۲۵۴ شمسی در یک خانواده ثروتمند تاجر و علاقمند به دانش و فرهنگ متولد شد. پدرش چند سالی مسئولیت اداره ترجمه دولتی را برعهده داشت که برگردان چندین کتاب ادبیات کلاسیک غربی را به فارسی انجام داده بود. فروغی تحصیلات خود را در دارالفنون که نخستین موسسه آموزشی نوین کشور بود آغاز کرده، ابتدا رشته پزشکی را برگزید اما بعد به ادبیات روی آورد.<sup>۱۰</sup> فروغی از دانش و فضیلت بهره‌ای برخوردار داشت، علایق فکری و معنوی او گسترده و متنوع بود، از امور جهانی آگاه بود و در فلسفه شرق و غرب، دانشهای سنتی، و ادبیات دست داشت. ترجمه‌های او به فارسی همانند نوشته‌هایش در فلسفه و حقوق از فصاحت و شیوایی کلام برخوردار است. کتاب او «سیر حکمت در اروپا»، نخستین بررسی اصولی سیر تحول فلسفه غرب در زبان فارسی بشمار می‌آید. متون کلاسیک ادبیات ایران که به همت فروغی ویرایش و منتشر شده است و سبک نگارش او، ذهنی پیراسته، ذوقی لطیف، و شهود زیبایی‌شناختی سرشاری را جلوه‌گر می‌سازد.<sup>۱۱</sup> شگفت‌آور نیست که وی با چنین ویژگی‌هایی ارزش و اهمیت توسعه فرهنگی را در تحکیم مبانی ملیت ایرانی دریافت و نقش مهمی در تشکیل فرهنگستان ایران ایفا کرد.<sup>۱۲</sup>

با آنکه او در جوانی در مدرسه علوم سیاسی به تدریس اشتغال داشت و معلم

(۹) لمبتون به بولارد، ۴ اکتبر ۱۹۴۱، FO 371 EP 27157.

(۱۰) مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران در قرون ۱۲، ۱۳، ۱۴، تهران ۱۳۴۷، جلد سوم، صفحات ۴۵۰-۴۵۱ و ۳۸۸. نیز گزارش درباره شخصیت‌های ایرانی ۱۹۴۰، FO 371 EP 24582. برای جزئیات بیشتر رجوع شود به یادداشتهای دکتر قاسم غنی، جلد نهم، صفحات ۹۷-۱۰۲.

(۱۱) برای ارزشیابی شخصیت و دانش فروغی رجوع شود به سخنرانی علی‌اکبر سیاسی مندرج در حسین کوهی کرمانی، از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان و زنجان (تهران).

(۱۲) مثلاً مراجعه شود به «فرهنگستان چیست» در نامه فرهنگستان، جلد اول، شماره اول، اسفند ۱۳۲۱-اردیبهشت ۱۳۲۲.

خصوصی احمدشاه بود، پس از انقلاب مشروطیت بیشتر اوقات و نیرویش را به سیاست اختصاص داد. وی دو بار از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد، مدتی ریاست مجلس را به عهده داشت، و از ۱۹۱۱ (۱۲۹۰) به جرگه وزیران پیوسته و در موارد مختلف سمتهای وزارت دارایی، دادگستری، امور خارجه، جنگ، و فواید عامه را عهده‌دار شد. وی دو بار در طول سلطنت رضاشاه به نخست‌وزیری منصوب شد. لیکن دور دوم صدارت او در سال ۱۳۱۴ پایانی تند و ناگهانی داشت. در تیر ماه همان سال جمعیتی که در مشهد علیه کشف حجاب و بر سر گذاردن اجباری کلاه فرنگی دست به تظاهرات زده در حرم حضرت امام رضا (ع) متحصن شده بودند، با سرکوب خشونت‌آمیز ارتش مواجه گردیدند. یکی از تلفات این رویداد خونین، محمدولی اسدی نایب‌التولیه آستان قدس رضوی بود که بعداً به دستور رضاشاه اعدام شد. فروغی کوشید تا از اسدی که فرزندش داماد وی بود شفاعت کند، ولی ناکام ماند و مجبور به استعفا گردید. در آن هنگام بسیاری بر این باور بودند که در میان اسناد اسدی کاغذی کشف شده که در آن فروغی شاه را «شیر نر خونخوارهای» توصیف کرده است که در کف او غیر تسلیم و رضا چاره‌ای نیست.<sup>۱۳</sup>

اگر این داستان حقیقت داشته باشد، طرز تفکر فروغی و افرادی نظیر او را روشن می‌سازد. آنان اطاعت خود را از یک حاکم خودکامه چنین توجیه می‌کردند که قصدشان پیوسته خدمت به کشور بوده است ولی عملاً گرفتار وضعی بودند که جز فرمانبرداری از پادشاه راه دیگری پیش روی آنان نمی‌نهاد و بنابراین بر سر کار می‌ماندند تا زمانی که دیگر به خدمتشان نیازی نباشد. فروغی با توجه به هرج و مرج سیاسی-اجتماعی اواخر دوره قاجار، از به قدرت رسیدن رضاخان استقبال کرده از آن پشتیبانی کرد. وی که در هیئت نمایندگی ناموفق ایران در کنفرانس صلح ۱۹۱۹ پاریس عضویت داشت از موقعیت حقیر کشورش به گونه‌ای مضاعف سرخورده شده و به یکی از دوستان خود نوشته بود که ایران کشوری است بدون ملت، و اگر ملت ایرانی وجود داشت با کشور او به نحو دیگری رفتار می‌شد.<sup>۱۴</sup> شاید امید او این بود که رضاخان بتواند مقدمات تشکیل ملت ایران را فراهم آورد. با اینهمه منش و تجربه سیاسی فروغی اثر تعدیل‌کننده‌ای بر فرامین و دستورهای رضاشاه داشت

۱۳) مهدبقلی هدایت، خاطرات و خاطرات تهران ۱۳۴۴، ص ۴۰۸؛ بامداد، تاریخ رجال ایران.

۱۴) نامه فروغی مندرج در راهنمای کتاب، جلد ۱۵، شماره‌های ۱۰-۱۲، آذر-اسفند ۱۳۵۱، ص

—فرمان‌روایی که در سایه او فروغی وظایف اداری، مشورتی، و سایر اموری را که شاید با وظایف وزیران قرنهای گذشته بی‌شبهت نبود، انجام می‌داد.

انگیزه فروغی در پذیرفتن مقام نخست‌وزیری به‌رغم بیماری، از ملاحظات متعدد پیچیده‌ای سرچشمه می‌گرفت که بسیاری از آنها جنبه شخصی داشت. همچنین به‌نظر می‌رسد که ارزشها و باورهای ناشی از وطن‌دوستی، احساس وظیفه اجتماعی، و نیز اعتقاد به حفظ سلطنت و نگاهداری ساختار موجود اجتماعی-اقتصادی کشور، وی را بیشتر از بسیاری دیگر از همکارانش به این کار واداشته بود. مصدق اعتقاد داشت که فروغی از فساد برکنار است، ولی شاید بیش از اندازه اطاعت‌پیشه است. «فروغی آدم پول (رشوه)‌بگیری نبود، فقط می‌خواست سر کار باشد و ماه به ماه حقوق بگیرد. هر چی می‌گفتند قبول می‌کرد.»<sup>۱۵</sup> با اینهمه و به‌رغم آن همه صفات مثبت، نه منش و برداشتهای سیاسی فروغی برای درگیر شدن فعال در اوضاع سیاسی دوران پس از رضاشاه مناسب بود و نه شخصیت نه‌چندان پویای او —واقعیتی که وی پس از مدتی کوتاه بدان پی برد.

جلوس محمدرضاشاه بر تخت سلطنت، برای فروغی فرصتی فراهم ساخت تا به ترمیم دولت مبادرت ورزیده هفت وزیر جدید را وارد کابینه کند. با این وصف، دولت جدید تفاوت زیادی با کابینه‌های پیشین نداشت. وزیران همه از اعضای شناخته شده نخبگان بودند که در زمان رضاشاه انواعی از مناصب بالا را در دست داشته بودند. شاید علت آن بود که نخست‌وزیر نمی‌توانست وزیرانی را به کار برگمارد که تفاوت زیادی با وزیران گذاشته داشته باشند و ضمناً مورد قبول شخص وی، نمایندگان مجلس و متفقین نیز باشند. او ممکن بود بتواند انتخابش را به این دلیل که نامزدهای مناسب دیگری یافت نمی‌شدند و یا با توجه به فشارهای دیگری که در کار بود، موجه جلوه دهد. از سوی دیگر توجیه نقل و انتقالات درون کابینه‌ای و تعویض سمتهای وزیران بدون توجه کافی به تخصص و تجربه، به جای دست زدن به تغییراتی محسوس و مؤثر، دشوار بود. به عنوان نمونه، وزیر فرهنگ در کابینه اول وی بعداً مقام وزارت بهداشت را برعهده گرفت؛ در تغییرات بعدی این مقام ابتدا به یک دیپلمات و سپس به وزیر پیشه و هنر سپرده شد. در آخرین ترمیم کابینه وزیر دادگستری به وزارت کشاورزی منصوب گردید در حالی که وزیر دارایی کابینه اول به مقام وزارت دادگستری رسید. به هر تقدیر، این‌گونه دست به دست گشتن مناصب

(۱۵) تفریبات مصدق، گردآورنده ایرج افشار، یادداشت شده به کوشش جلیل بزرگمهر، تهران

وزارت شیوه‌های رایج شد. جابجایی مرتب وزیران کارکردهای گوناگون داشت و از آن هم به صورت وسیله‌ای برای وقت‌گذرانی و هم مکانیزمی جهت ترفیع و تنزل استفاده می‌شد. هر وزیری که به حد کافی همکاری نمی‌کرد، دست‌کم بطور موقت از دار و دسته و رشته‌های ارتباطی خود در وزارتخانهٔ مربوطه جدا می‌گردید تا بدین ترتیب ناچار شود که به جای آنکه وقت و نیروی خود را صرف مشکل‌تراشی برای نخست‌وزیر کند، به تقویت موقعیت جدید خویش بپردازد.

فروغی و همکارانش وظیفهٔ اصلی خود را دستیابی به تفاهمی سودمند و شرافتمندانه با متفقین می‌دیدند که حاکمیت و یکپارچگی کشور و استمرار سلطنت را تأمین کند. متفقین از برخورد مثبت دولت در همکاری با آنان رضایت داشتند و به نظر نمی‌رسید که تمایلی به مخالفت با هدفهای آن داشته باشند. سفارت انگلیس فروغی را به عنوان «تقریباً تنها دولتمردی که درستی او مورد اعتماد کامل بود» پذیرفته بود<sup>۱۶</sup> و سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس دولت او را «روی‌هم‌رفته خوب» می‌دانست. وی بر این باور بود که اکثریت وزیران هوادار انگلیس‌اند و علی‌سپیلی که بعداً به نخست‌وزیری رسید، انگلیسیان را مطمئن ساخته بود که هر وزیری مورد مخالفت آنان باشد، «تغییر خواهد یافت».<sup>۱۷</sup>

البته روسها چندان دلیلی برای استقبال از دولتی آنچنان هواخواه انگلیس نداشتند. سفیر شوروی در لندن در گفتگویی با آنتونی ایدن وزیر خارجهٔ انگلیس اولویتهای دولت متبوع خود را به‌وضوح بیان داشته بود. به نظر او فروغی و سپیلی نمایندگان بخش معتقد به عقاید «ارتجاعی» در ایران بشمار می‌رفتند که از «ملاکین و ارتش تشکیل می‌شد». بخش دوم که «روی‌هم‌رفته هوادار اصلاحات» بود «بازرگانان و روشنفکران» را شامل می‌گردید که حسن نفیسی (مشرف) وزیر دارایی فروغی به آن تعلق داشت. بخش سوم حزب توده بود که «روشنفکرانی را که در رژیم پیشین مورد آزار و اذیت قرار گرفته» و «از آرمان دموکراسیهای اروپا جانبداری کرده همکاری با متفقین را توصیه می‌کردند»، در برمی‌گرفت. به نظر سفیر شوروی «شاید بهترین حکومت برای ایران ترکیبی از بخشهای دوم و سوم باشد».<sup>۱۸</sup> برخلاف امید روسها، کابینهٔ فروغی و دولتهای پس از آن به دو «بخش» اول و دوم محدود ماند.

(۱۶) بولارد به ایدن، ۱۷ ژوئن ۱۹۴۲ (گزارش سیاسی سالانه ۱۹۴۱).

IOR: L/P & S/12/3472 A.

(۱۷) بولارد به وزارت خارجهٔ بریتانیا، ۲۲ سپتامبر ۱۹۴۱، FO 371 EP 27158.

(۱۸) ایدن به کریس، ۲۱ اکتبر ۱۹۴۱، FO 371 EP 27155.



در هر حال روسها به عنوان متفق انگلیس علاقه‌ای به برهم زدن اوضاع و مخالفت آشکار با پشتیبانی از فروغی نداشتند.

برنامه دولت فروغی حاوی یک سلسله قول و وعده برای راضی نگاه داشتن طیف گسترده‌ای از گروههای اجتماعی بود. کاهش مالیاتها و الغاء «انحصارهای غیر ضروری» برای کسب پشتیبانی بازرگانان، و اصلاحات قضایی و احترام به حقوق فردی به منظور جلب نظر روشنفکران، مورد تأکید قرار گرفت.<sup>۱۹</sup> همچنین کوششهایی با هدف دلجویی از کارکنان دولت، از جمله پرسنل نظامی، با تقدیم لایحه مربوط به افزایش حقوق آنان صورت گرفت. با آنکه هدفهای اصلاح طلبانه فروغی به مراتب از برنامه محدود کابینه فراتر می‌رفت، شرایط جاری مانع از آن شد که حتی برنامه مزبور به موقع اجرا درآید. فروغی و همکارانش درباره عملی بودن اصلاحات امیدها و پندارهای چندانی در سر نمی‌پروراندند و هدف اصلی آنان حصول اطمینان از حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت کشور از طریق مذاکره و اقدامات دیپلماتیک بود. کوششهای آنان در این زمینه تخلیه تهران را از سوی متفقین تأمین کرد و سرانجام به پیمان اتحاد سه جانبه بهمن ماه ۱۳۲۰ انجامید که تنها پس از مقاومت فراوان و بحثهای پرشور در مجلس تصویب شد. براساس این پیمان استقلال ایران به رسمیت شناخته شد و حقوق گسترده‌ای به متفقین در زمینه استفاده از تسهیلات حمل و نقل ایران و نگاهداری هر تعداد سرباز که مورد نیاز باشد، تفویض گردید. از سوی دیگر پیمان مزبور حق حاکمیت و تمامیت ارضی ایران را مورد تأیید مجدد قرار داده تاریخ خروج فرجامین نیروهای متفقین را از ایران تعیین کرد.<sup>۲۰</sup>

در طول پاییز و زمستان ۱۳۲۰ دولت ناچار شد که هم خود را بر اعاده نظم و تأمین مقادیر کافی خواربار و سایر مایحتاج زندگی متمرکز سازد. انجام این امور مستلزم احیاء اختیارات دولت و دستگاه اداری کشور بود، لیکن استقرار اختیارات دولت مرکزی در کشور اشغال شده‌ای که تشکیلات کنترل کننده و مدیریت آن از هم گسیخته بود آسان نبود، تشکیلاتی که کارایی نسبی آن ناشی از خودکامگی سیاسی بود. فروغی اساساً با سه مسئله عمده به هم پیوسته روبرو بود:

نخست آنکه وی مجبور بود با ناامنی و هرج و مرج در مناطق عشایری مقابله کند. رضاشاه عشایر را با خشونت سرکوب کرده کوشیده بود تا راه و رسم زندگی

(۱۹) متن برنامه دولت فروغی در کوهی کرمانی، اثر یادشده، جلد اول، ص ۱۱۶-۱۱۷.

(۲۰) برای متن پیمان رجوع شود به:

A. H. Hamzavi, *Persia and the Powers*, (London 1946) p. 65-69.

آنان را دگرگون سازد. وی شماری از سران آنان را معدوم، تبعید یا زندانی کرده، اراضی آنان را مصادره نموده و بدین سان نفوذ سیاسی محلی عشایر را بشدت کاهش داده بود. با افزایش خشم و آزدگی ناشی از این سیاستها و با توجه به احساسات قوی محلی و قومی، پس از اشغال ایران و سقوط رضاشاه، دیگر کنترل و سرکوب نارضایی آسان نبود.<sup>۲۱</sup> برادران قشقایی حتی قبل از استعفای رضاشاه از بازداشت در تهران گریخته و به ایل خود پیوسته بودند.<sup>۲۲</sup> سایر سران عشایر در غرب و جنوب کشور نیز از سرگیری قدرت و نفوذ خود را آغاز کردند - تحولی که در واقع دولت مرکزی را علناً به مبارزه می‌طلبید. مسئله عشایر با یک رشته تصورات سنتی که همه سیاستمداران ایرانی به درجات مختلف به آن اعتقاد داشتند، در آمیخته بود. مهم‌ترین آنها این باور بود که ناآرامی میان عشایر معمولاً به تحریک اجانب بویژه انگلیسیها صورت می‌گیرد. عقیده مزبور تا حدی اعتبار داشت زیرا برخی از عشایر جنوب و غرب کشور انگلیسیان را در بسیاری موارد متحدان طبیعی خود می‌دیدند و انگلیسیها نیز به سهم خود همواره پیوندهای نزدیک با برخی از ایلات داشتند با این هدف که از امکانات بالقوه آنها برای بسیج علیه دولت مرکزی بهره‌بردارند.

سیاست انگلیس نسبت به عشایر در اوایل دوران پس از رضاشاه بر خودداری از درگیر شدن یا آشتی‌جویی و میانجیگری بین آنها و دولت مرکزی استوار بود، ضمن آنکه می‌کوشیدند از رنجاندن هر یک از طرفین بپرهیزند. به اعتقاد انگلیسیها چنین سیاستی موجب تشویق امنیت و ثبات در ایران گردیده نفوذ و قدرت آنان را در مذاکره و کسب امتیاز، هم در محل و هم در سطح کشور، افزایش می‌داد. کنسول انگلیس در کرمانشاه موضع دولت متبوع خود را آشکارا چنین اعلام کرد: «در حال حاضر حداکثر کاری که می‌توانیم انجام دهیم عبارت است از: (۱) فراهم آوردن کمکهای ممکن در امر تجدید سازمان و آماده‌سازی ارتش و پلیس ایران

(۲) هنوز بررسی جامعی از نقش سیاسی عشایر در تاریخ معاصر ایران در دسترس نیست. به هر حال مراجعه شود به:

P. Oberling, *The Qashqa'i Nomads of Fars*, (The Hague 1974),  
Lois Beck, *The Qashqa'i of Iran* (New Haven and London 1984).

برای مطالعات ویژه انسان‌شناسی رجوع شود به:

Fredrik Barth, *Nomads of South Persia* (Oslo, 1961),

همچنین مجموعه مقالات بارث و رضا فاضل، تحت عنوان:

*The Desert and the Sown: Nomads in the Wider Society* (Berkeley 1973); Gene Garthwaite, *Khans and Shahs: the Bakhtiari in Iran* (Cambridge 1981).

(۲۲) فرخ، خاطرات، ص ۴۷۳.

برای حصول امنیت، (۲) انجام هر چه بتوانیم برای وادار ساختن دولت ایران به اینکه در برابر عشایر بدون آنکه ضعف نشان دهد منطقی عمل کند، و (۳) روشن کردن این امر برای عشایر که دولت جدید ایران از حمایت کامل ما برخوردار است»<sup>۲۳</sup> با اینهمه، در فضایی از بدگمانی متقابل، شکاف وسیعی بین خواستهای واقعی یا تصویری عشایر با آنچه دولت آماده اعطاء بوده، وجود داشت. از یکسو عشایر دربارهٔ اختیارات دولت مرکزی موضعی دوپهلو داشته مبارزه با آن را امری آسان می‌پنداشتند، و از سوی دیگر دولت درک روشنی از نیازها، حقوق و خواستهای مشروع و ریشه‌های نارضایی عشایر نداشت. بدین‌سان دولت در برابر گسترش ناآرامی میان عشایر راه تهدید توسل به عملیات نظامی را برگزید، هر چند که در دورهٔ فروغی این تهدید فقط در منطقهٔ کردستان به مورد اجرا درآمد. امرای ارتش به منطقه اعزام شدند تا اوضاع را تحت کنترل درآورند - فرصتی که ارتشیان مشتاق بهره‌برداری از آن بودند زیرا از این رهگذر پایه و اساسی برای تجدید سازمان سریع ارتش و وسیله‌ای برای بازیابی روحیهٔ آن فراهم می‌آمد. «حل» مسئلهٔ عشایر به‌وضوح از عمر یک دولت فراتر می‌رفت ولی مسئله‌ای بود که فروغی و بسیاری از جانشینانش ناگزیر از توجه به آن بودند.

دومین مسئلهٔ عمدهٔ دولت ناپدید شدن عملی اقتدار اداری ایران در نواحی تحت اشغال شوروی و بویژه آذربایجان بود. هنگامی که روسها از مرز ایران گذشتند، کارکنان نظامی و دولتی با رسوایی منطقه را ترک گفتند.<sup>۲۴</sup> به گفتهٔ کنسول انگلیس روسها به مجرد ورود «شمار زیادی از اوباش ارمنی را جهت حفظ نظم میان جمعیت مسلمان مسلح کردند».<sup>۲۵</sup> همین مقام همچنین گزارش داد که مصادرهٔ اموال و اجناس توسط روسها سبب شد که بسیاری از صاحبان کارخانه‌ها و تجار به فکر مهاجرت به تهران یا اصفهان بیفتند. ناخشنودی به طبقهٔ ثروتمند محدود نمی‌شد و بسیاری از مردم منتظر پیروزی آلمان بر روسها بودند. به نوشتهٔ کنسول انگلیس «هر ایرانی بدون استثناء منتظر و مشتاق است که آلمانیها ظرف چند هفته، و قطعاً طی چند ماه آینده، وارد قفقاز و سپس شهر و محلهٔ او بشوند.»<sup>۲۶</sup> «در میان طبقات متمکن و

(۲۳) وان-راسل به بولارد. ۱۳ اکتبر ۱۹۴۱، FO 371 EP 27155.

(۲۴) رئیس شهربانی مراغه یکی از مأمورانی بود که از عقب‌نشینی سر باز زد و به دست روسها به هلاکت رسید. کوک به بولارد، ۲۷ اکتبر ۱۹۴۱، FO 371 EP 27158.

(۲۵) کوک به بولارد، ۳۱ اوت ۱۹۴۱، FO 371 EP 27153.

(۲۶) کوک به بولارد، ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۲، FO 371 EP 27156.

متوسط» عموماً احساس ناامنی و وحشت وجود داشت و بیم آن می‌رفت که در پی غارت برخی اماکن دولتی مانند اداره گمرک، بازار مورد چپاول قرار گیرد.<sup>۲۷</sup> در برخی نواحی نه از روسها خبری بود و نه از مأموران دولتی ایران، و مردم در معرض تاخت و تاز عشایر یاغی قرار داشتند.<sup>۲۸</sup> رفتار روسها آشکارا مایه حیرت انگلیسیها شده بود:

«دفاع از سیاست شوروی که ابتدا به خلع سلاح ژاندارمری و پلیس می‌پردازد و سپس از کمک به حفظ نظم به بهانه خودداری از مداخله در امور داخلی ایران، امتناع می‌کند، دشوار است.»<sup>۲۹</sup>

به هر حال جدی‌ترین دلیل نگرانی دولت این امکان بود که روسها به بهره‌برداری از احساسات قومی محلی و بسیج آن بپردازند. کنسول انگلیس در شهریور ۱۳۲۰ گزارش داده بود که «جنبش تجزیه‌طلبی آذربایجان از بقیه ایران هنوز، حتی میان عناصر طبقه متوسط و حقوقدان، وجود دارد.»<sup>۳۰</sup> شاید مراد کنسول انگلیس احساساتی بود که ذکر آن گذشت. سیاستمداران ایرانی از چنین احساساتی به خوبی آگاه بودند و عمیقاً از قدرت بالقوه روسها در آلت دست قرار دادن آن و امکان خودداری آنان از عقب‌نشینی از خاک ایران نگرانی داشتند. در چنین حالتی، استقرار مجدد اقتدار اداری ایران در آذربایجان و سایر مناطق تحت اشغال شوروی امری واجب و حتمی بشمار می‌رفت. این نیز مسئله‌ای بود که به ناگزیر ذهن تنی چند از جانشینان فروغی را به خود مشغول می‌داشت.

سومین مسئله عمده‌ای که پیش روی دولت قرار داشت، کمبود شدید مواد غذایی و سایر کالاهای اساسی مانند قند و شکر، نفت، و بخصوص نان بود. کمبود نان و کیفیت نامرغوبش در صورت یافت شدن، و همچنین کمیابی و قیمت گزاف سایر کالاهای اساسی واقعیت دشوار زندگی در سراسر کشور شده بود. مثلاً در کرمانشاه، طبق گزارش کنسول انگلیس، کمبود مواد غذایی همراه با ناامنی عمومی و راهزنی روزافزون وضعی بوجود آورد که کاملاً مغایر با «وعده‌هایی بود که از طریق سخن‌پراکنیهای رادیو بی.بی.سی برای اصلاحات اساسی در ایران و روزهای بهتر

(۲۷) کوک به بولارد، اکتبر ۱۹۴۱، همانجا.

(۲۸) کوک به بولارد، ۱۳ اکتبر ۱۹۴۱، FO 371 EP 27157.

(۲۹) بولارد به ایدن، ۱۷ ژوئن ۱۹۴۲، (گزارش سیاسی سالانه ۱۹۴۱).

IOR: L/P & S/12/3472 A.

(۳۰) کوک به بولارد، ۲۱ سپتامبر ۱۹۴۱، FO 371 EP 27155.

برای توده‌های ستمدیده داده می‌شد.» با سرخوردگی امیدواریهای مردم احساسات ضد انگلیسی «نضج بیشتری گرفت.»<sup>۳۱</sup> اوضاع در مشهد، شیراز، تبریز، همدان و سایر شهرها بر همین منوال بود و پیامدهای مشابهی داشت. احساسات ضد متفقین و همدردی با آلمانیها روبه فزونی گذارده بود و این برای نیروهای اشغالگر خوشایند و اطمینان‌بخش نبود.

حمله متفقین و فروپاشی اقتدار دولت ایران هنگامی به وقوع پیوسته بود که در مناطق اصلی تولید «عملیات برداشت محصول سال قبل در جریان بود»، و کوششهای مسئولان برای جمع‌آوری نیازمندیهای شهرهای عمده، در بیشتر موارد به حال توقف درآمد.<sup>۳۲</sup> نیازهای متفقین و سیاستهای مالی و اقتصادی که آنان به دولت دیکته می‌کردند، وضع را وخیم‌تر کرد. مثلاً کاهش شدید ارزش پول ایران (از ۶۸ ریال به ۱۴۰ ریال در برابر هر لیره استرلینگ) و کمبودهای حاد مواد غذایی، باعث افزایش خریدهای ناشی از وحشت‌زدگی و احتکار و خودداری تولیدکنندگان از فروش گردید. پیامد دیگر این وضع ظهور دسته دسته از واسطه‌ها، محتکران، دلالان، معامله‌گران بازار سیاه و سایر طفیلیهای اجتماع بود.

پیدایش این عناصر مصادف شد با هرج و مرج سیاسی، تاراج ناشی از فروپاشی ساختار اداری کشور و از نو به میدان آمدن نیروهای متعدد رقیب و گاه متخاصم و نیز رقابت و کارشکنی میان سازمانهای مختلف دولتی. این شرایط با دخالت مستقیم متفقین در امور سیاسی و نظامی مناطق تحت اشغال خود و روحیه عصیانگرانه برخی متنفذین محلی و منطقه‌ای به مراتب وخیم‌تر شد. ناگزیر فساد در دستگاههای مختلف دولتی به گونه‌ای محسوس افزایش یافت و این پدیده با اشکال گوناگون ترفند و بند و بست در بخش خصوصی در هم آمیخت. کوششهای دولت برای جلوگیری از احتکار و از بین بردن بازار سیاه پیوسته با شکست روبرو می‌گردید زیرا مأموران دولتی یا به آسانی قابل خرید بودند، یا نفع شخصی در ادامه وضع موجود داشتند، و یا آنکه مجبور به سکوت می‌شدند. در ترویج و گسترش فساد عوامل گوناگونی سهمیم بودند: تورم فراگیر و فزاینده (به مراتب بالاتر از حقوق کارکنان دولت)، سوددهی بالای سوداگریها و فعالیتهای خارج از حوزه قانونی و ناکافی بودن قوانین کشور برای رسیدگی به جرایم، بازرسی، بازخواست، و مجازات. با آنکه شیوع فساد میان کارکنان دولت یک منبع نگرانی عمده بود، پدیده

۳۱) وان-راسل به ایدن، اول نوامبر ۱۹۴۱، FO 371 EP 27159.

۳۲) بولارد به ایدن، ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۲، FO 371 EP 31443.

تازه‌ای محسوب نمی‌شد و برای پرهیز از مسیر پریپیچ و خم و کند دیوانسالاری و جبران بی‌کفایتی مزمن دستگاه اداری رسمی معمولاً مورد استفاده قرار می‌گرفت. بنابراین در ایرانی که تازه در آستانه ورود به قرن بیستم قرار داشت و با شرایط فوق‌العاده دشوار سیاسی و اقتصادی دست و پنجه نرم می‌کرد، ریشه‌کن کردن فساد امری غیرممکن بود و حتی تلاش برای کاهش دادن جدی آن، پایه‌های قدرت نخبگان را متزلزل می‌ساخت. با اینهمه ماهیت دزدسالارانه نخبگان حاکم به آسانی از انظار پنهان نگاه داشته می‌شد و دولت‌ها می‌کوشیدند تا فساد را به انحرافی مشخص که در چارچوب قوانین موجود قابل تشخیص و تعریف است تقلیل دهند، انحرافها و زیاده‌رویهای آشکار سطوح پایین حکومت را کنترل کنند و چنین وانمود کنند که فساد کج‌رفتاری کارمندان دون‌پایه است که با «روح معصوم» مقامات بلندپایه منافات دارد.

فروغی و همکارانش از همان آغاز کار ناچار بودند با عنوان کردن مشروعیت حاصله از استقرار حکومت پارلمانی، فقدان مکانیزم یک‌سالارانه و متمرکز تصمیم‌گیری را جبران کرده با آن به مقابله برخیزند. عواقب ناشی از اشغال کشور کار را برای فروغی غیرممکن ساخته بود. کمبود خواربار و کالاهای اساسی مسلماً از علل مختلف، از جمله اقتصادی و مالی، سرچشمه می‌گرفت ولی این فقدان مدیریت کارآ و عدم هماهنگی بین سازمانهای مختلف دولتی و مکفی نبودن وسایل ارتباطی بود که در این میان سهم عمده داشت. از آنجا که کاهش کارایی دستگاه اداری و تزلزل ارتش و ژاندارمری با یکدیگر مرتبط بودند، تجدید سازمان آن دو نیز می‌بایست همزمان صورت گیرد. بنابراین واجب بود که درجهای از کارآیی و هماهنگی و همچنین نظم و قانون بدست آید تا توزیع عادلانه‌تر کالاهای کمیاب و جمع‌آوری و حمل و نقل مازاد محصولات کشاورزی از یک نقطه به نقطه دیگر، آسان‌تر شود. این امر غالباً با کارشکنی نیروهای اشغالگر مشکل‌تر می‌شد بطوری که مثلاً در نتیجه مخالفت روسها حتی بخش اندکی از مازاد محصولات شمال کشور به زحمت به سایر مناطق می‌رسید. افزون بر آن، براساس یک گزارش انگلیسی، منطقه تحت اشغال شوروی که «معمولاً حدود دو سوم از کل درآمد ایران را تأمین می‌کند، پس از اشغال مبلغ بسیار ناچیزی به عنوان مالیات پرداخت کرده است.»<sup>۳۳</sup>

اگر دولت فروغی از همکاری مداوم مجلس برخوردار شده بود، شاید می‌توانست

پاره‌ای از این مشکلات را تخفیف دهد. هنگامی که او زمام امور را بدست گرفت، دوره دوازدهم مجلس تقریباً پایان رسیده بود. بیشتر اوقات دو ماه باقیمانده از عمر مجلس صرف تلاش برای پشت سر گذاردن تکان حاصل از کناره‌گیری رضاشاه و گهگاه محکوم ساختن رژیم وی می‌گردید.<sup>۳۴</sup> کابینه فروغی نیز به گونه‌ای ملایم‌تر مورد انتقاد قرار می‌گرفت.<sup>۳۵</sup> دوره مزبور همچنین شاهد آغاز مبارزه‌ای بود که لغو «انتخابات» دوره سیزدهم را طلب می‌کرد، انتخاباتی که بخش بیشتر آن طی دوران قدرت رضاشاه تکمیل شده بود و بنابراین عاری از مشروعیت و محتوا دانسته می‌شد. با آنکه انتخابات مزبور آشکارا فاقد اعتبار بود، فروغی و بیشتر نخبگان حاکم احساس می‌کردند که لغو آن مطابق با مصالح کشور نخواهد بود.<sup>۳۶</sup> آنان از این بیم داشتند که در شرایط پر آشوب موجود، انتخابات جدید موجب دخالت نیروهای اشغالگر شده به تشکیل مجلسی بینجامد که غیرقابل اداره بوده و یا از ایستادگی در برابر فشارهای خارجیان آکراه داشته باشد. همچنین شاید فروغی امیدوار بود که با خودداری از انتخابات جدید بتواند نظر مساعد شمار زیادی از نمایندگان منتخب مجلس سیزدهم را جلب کند. به هر حال خواستها در این زمینه پراکنده و نامشخص بود و فروغی در رد کردن درخواست «لغو انتخابات رسماً قانونی» به این دلیل که «بدعت بدی برای دولتهای بعدی ایجاد می‌کند»، دشواری چندانی نداشت.<sup>۳۷</sup>

مجلس سیزدهم در ۱۳ آذر ۱۳۲۰ رسماً گشایش یافت. فروغی ضمن معرفی کابینه ترمیم‌شده و برنامه دولت خود که کمی با برنامه قبلی تفاوت داشت، به نمایندگان یادآور شد که همکاری بیشتر همان افراد پیشین‌اند و اکثر نمایندگان حاضر نیز در مجلس قبلی حضور داشته‌اند - اشاره‌ای به این نکته که دولت از مجلس انتظار حمایت دارد.<sup>۳۸</sup> فروغی سرانجام رأی اعتماد مورد نظر خود را بدست آورد و برنامه‌اش به تصویب رسید، ولی او نمی‌توانست هیچ توهمی درباره پشتیبانی مداوم مجلس داشته باشد. برای آنان که دوره‌ای طولانی از سکوت سیاسی تحمیلی را که تنها با ستایش از شاه شکسته می‌شد، گذرانده بودند، مخالفت، انتقاد و موضع‌گیری منفی، امری

(۳۴) نطقهای علی دشتی، سید یعقوب انوار و ابوالقاسم نراقی، مذاکرات مجلس، ۲۵ شهریور

۱۳۲۰.

(۳۵) نطق دشتی ۱۴ مهر ۱۳۲۰، نطق نراقی ۱۶ مهر ۱۳۲۰، همانجا.

(۳۶) هدایت، اثر یادشده، ص ۴۵۷، فرخ، خاطرات، ص ۳۴۱.

(۳۷) اطلاعات ۲۰ آبان ۱۳۲۰.

(۳۸) نطق فروغی در مجلس ۲۳ آذر ۱۳۲۰، مندرج در کوهی کرمانی، اثر یادشده، جلد اول،

ص ۱۹۵-۲۰۲.

جذاب و باب‌پسند شده بود. همچنین بسیاری از نمایندگان با همان موجی رانده می‌شدند که سایر عناصر برخوردار از شعور سیاسی جامعه را در خود فروبرده بود. آنان بدون توجه به موقعیت پیشین و کنونی خود آشکارا از رژیم گذشته نکوهش می‌کردند، با این امید که از این راه شهرت و اعتبار خود را بهبود بخشند. همچنین مباحثات جدال‌آمیز و سخنرانیهای خصمانه طولانی وسیله‌ای بود که نمایندگان بوسیله آن خاطرهای خود را خشنود کنند. گذشته از این چون نمایندگان مجلس، به سبب نحوه انتخاب خود، نمی‌توانستند مدعی باشند که نماینده واقعی مردم‌اند، کوشش آنان بر این بود که با ابراز و بازگو کردن خواسته‌های مردم، دست کم آن‌گونه که خود می‌پنداشتند، این ضعف را جبران کنند.

افزون بر این عوامل، طغیان‌گریهای نمایندگان، تغییر حالتها، دگرگونی دلبستگیها و وفاداریهای نمایندگان، از پیدایش دوباره فراکسیون‌گرایی حکایت می‌کرد. قدرت سیاسی که قبلاً در انحصار شاه خودکامه قرار داشت، اینک میان نهادهای پیوسته متزلزل دولت تقسیم شده بود و گروههای فشار مؤثر و افکار عمومی مطلع هنوز در حالت جنینی بسر می‌برد. آگاهی طبقاتی روبه افزایش بود ولی احساسات قومی منطقه‌ای و وابستگیهای محلی و نیز دخالتهای فعال واقعی یا خیالی خارجی، به ایجاد فراکسیون‌گرایی چشمگیر و شدید کمک می‌کرد. این عوامل پایه سیاست طایفه‌ای راه، با حال و هوای تکثرگرایانه آن، تشکیل می‌داد.

فروغی و جان‌شنینانش با وضعی روپرو بودند که در آن همکاری و پشتیبانی مجلس به آسانی قابل دستیابی یا استمرار نبود. کابینه وی که فقط ۱۸۴ روز دوام یافت سه بار ترمیم شد. دولت فروغی اولین باری که به مجلس معرفی شد ۹۱ رأی آورد اما، بار دوم ۷۷ رأی و آخرین بار تنها ۶۵ رأی موافق نصیب آن شد و در نتیجه فروغی احساس کرد دیگر نمی‌تواند بر سر کار باقی بماند. ترمیمهای کابینه که تا اندازه‌ای به قصد جلب حمایت نمایندگان انجام می‌گرفت، مؤثر واقع نشد. به گزارش سفارت انگلیس «نخست‌وزیر فرسوده در تلاش برای همراه ساختن (نمایندگان) با خود، کوشید تا تدبیر تازه‌ای را بیازماید بدین ترتیب که ۱۴ نماینده به قید قرعه انتخاب شوند تا نظرات خود را در زمینه تشکیل کابینه به نخست‌وزیر ارائه دهند. این تدبیر به جایی نرسید»<sup>۳۹</sup> فروغی در فن دست‌آموز کردن دیگران مهارت نداشت. او نه به اندازه کافی پرتحرک بود که دار و دسته و سرسپردگانی مؤثر و گسترده گرد خود



جمع آورد و نه آنقدر توانایی داشت که به پشتیبانی دوستان، پیروان، یا طرفدارانش از خود، تداوم بخشد. وی توانایی یا تمایل چندانی برای درک محیط سیاسی و خلق و خوی در حال تحول مردم کشور و تطبیق خود با آن نشان نداد. او از تأمین بسیاری از خواستها که از نظر سیاسی امکان‌پذیر و مقرون به مصلحت بود، غفلت کرد، آنها را نادیده گرفت و یا در مقابل آن ایستادگی کرد.

این نکته به‌وضوح در گزینش همکارانش به‌چشم می‌خورد - همکارانی که بسیاری از آنان با رژیم پیشین مرتبط بودند، نالایق دانسته می‌شدند، یا از حمایت مجلس بی‌نصیب بودند. سرلشکر احمد نخجوان وزیر جنگ در تجدید سازمان ارتش و بازگرداندن نظم به کشور در ماند. فروغی در آخرین ترمیم کابینه‌اش خود مقام وزارت جنگ را برعهده گرفت - اقدامی که موجب بهبود اوضاع نشد. علی‌اکبر حکیمی وزیر کشاورزی وی که با توجه به کمبود مواد غذایی و وظیفه‌ای حیاتی برعهده داشت، فردی بیمار و نالایق بود. اسماعیل مرآت که نخست به وزارت فرهنگ و سپس به وزارت بهداری منصوب شده بود به واسطه نظرات تند پیشین خود در زمینه آموزش دختران و بویژه شرکت آنان در ورزش، مورد مخالفت بسیاری از نمایندگان بود. آن دسته از نمایندگان که مدعی بودند شخص فروغی را تأیید می‌کنند، به علت کاستیهای یادشده از دادن رأی موافق به آخرین کابینه ترمیم‌شده او خودداری کردند. همانطور که بولارد به لندن گزارش داد:

«انتقادهای کلی از دولت فروغی این بود که فعال نبود و در حل مسایل امنیت، تأمین خواربار، و استرداد املاکی که در زمان شاه سابق به زور گرفته شده بود، ناتوان ماند و از این قبیل. و نیز این که نظامیان زیادی را در برداشت (وزیران جنگ، کشور و راه) و تعداد بسیار زیادی از اعضاء آن در رژیم گذشته صاحب جاه و مقام بودند و می‌توان آنان را مردان رضاشاه تلقی کرد»<sup>۴۰</sup>

فروغی برای رویارویی با بحران اقتداری که دامنگیر کشور شده بود، و سبک سیاسی نوظهور دوران پس از رضاشاه آمادگی نداشت. بولارد در همین زمینه می‌گوید «فروغی برای مقابله با چنان بحرانی ساخته نشده است. او در اعمال نفوذ و فشار بر نمایندگان مهارتی ندارد. وی به قدرت عقل معتقد است، متاعی که در میان نمایندگان مجلس خریداران چندانی ندارد» بی‌گمان فروغی و همکارانش با یک وضع دشوار و استثنایی روبرو بودند، با اینهمه نمایندگان رضایت نداشتند و قاعدتاً می‌بایست جانشینی برای او برگزینند که بتواند در مواردی که فروغی شکست

(۴۰) بولارد به ابدن، ۱۰ آوریل ۱۹۴۲، FO 371 EP 31385.

خورده است، به پیروزی دست یابد. با وجود این حتی اگر تنها مجلس مسئول انتخاب نخست‌وزیر بود و حتی اگر نامزدهای شایسته‌تری در دسترس قرار داشت، و کلاً فقط به کسانی روی می‌آوردند که با برداشت آنان از نظام پارلمانی، همدلی داشته باشند. رفتاری که واقعاً جز این باشد تخطی از قواعد بازی و سیاست طایفه‌ای بود و حتی می‌توانست بنیان آن را متزلزل سازد. این شیوه سیاسی هم مورد انتقاد کسانی بود که از آن زیان می‌دیدند و هم افرادی که در بطن آن قرار داشته از آن بهره می‌جستند. چنین انتقادهایی به نحو شدیداللحنی از طریق مطبوعات ابراز می‌گردید.

فروغی چندی پس از عهده‌دار شدن نخست‌وزیری با انتقادهای فزاینده مطبوعات مواجه شد. وی ابتدا به اندرزگویی توسل جست و به کرات ارزش حکومت قانون و ضرورت احترام به آن را به مردم یادآور گردید.<sup>۴۱</sup> این اندرزها اثری ناچیز داشت و از آنجا که قانون موجود مطبوعات کفایت نمی‌کرد، فروغی و وزیر دادگستریش مجید آهی کوشیدند تا در آخرین روز مجلس دوازدهم لایحه‌ای را جهت محدود کردن مطبوعات از مجلس بگذرانند. این کوشش ناموفق ماند زیرا نمایندگان استدلال کردند که مردم تازه از دیکتاتوری خلاصی یافته‌اند و آزادی نباید محدود شود.<sup>۴۲</sup> تصویب چنین لایحه‌ای اتهامات مطبوعات را در این باره که دیکتاتوری تازه‌ای در راه است پذیرفتنی می‌کرد و به هر حال شمار روزافزونی از نمایندگان یا جراید را تحت حمایت خود گرفته یا تأمین‌کننده منابع مالی آنها بودند و نمی‌خواستند که مطبوعات سرکوب شوند. در همین حال نغمه‌های مقاومت در برابر محدود کردن «آزادی» به هر صورت که تفسیر می‌شد، از جاذبه نیرومندی برخوردار بود و توجه گسترده‌ای را به خود جلب می‌کرد، و نتیجه آنکه دولت تنها از طریق مقررات حکومت نظامی می‌توانست با زیاده‌رویهای مطبوعات به مقابله برخیزد - شیوه‌ای که چندان مؤثر نبود. بدین ترتیب دولت فروغی و جانشینانش نه وسیله‌ای در اختیار داشتند و نه در موقعیتی بودند که خود را از وجود جرایدی مسئول و مطیع قانون برخوردار کنند.

فروغی طی دوران زمامداریش ظاهراً مسئله‌ای در روابط خود با دربار تجربه نکرد. محمدرضاشاه، هم شخصاً و هم از طریق فروغی، قول داده بود که قانون را بطور کامل رعایت نماید. او به‌رغم جوانی استعداد چشمگیری در تحکیم موقعیت خویش نشان

(۴۱) نطق رادیویی فروغی، ۱۴ مهر ۱۳۲۰، مندرج در کوهی کرمانی، اثر یادشده، جلد اول ص

۱۶۷-۱۷۱. نطق فروغی در مجلس، همانجا، ص ۱۹۵-۲۰۲، فرخ، خاطرات، ص ۵۲۶-۵۲۷.

(۴۲) کوهی کرمانی، اثر یادشده، جلد اول، ص ۱۷۲، فرخ، خاطرات، ص ۵۳۸-۵۴۰.

داد. وی به توصیه اطرافیان در دربار توجه کرد و در امور خیریه به فعالیت پرداخت. تنها یک هفته پس از جلوس او رئیس مجلس اعلام داشت که شاه عطایایی از دارایی شخصی خود برای پانزده امر خیر تخصیص داده است که ساخت یک بیمارستان بزرگ، یک مهمانسرا، یک آسایشگاه، یک کتابخانه عمومی و یک خوابگاه برای دانشجویان در تهران، تأسیس دانشکده‌های پزشکی در شهرهای تبریز، شیراز، و مشهد، ایجاد یک بیمارستان و دبیرستان در شهرهایی که بیش از ۱۰۰۰۰ نفر جمعیت دارند، و طرحهایی دیگر برای کمک به مستمندان را شامل می‌گردید.<sup>۴۳</sup> تصور این بود که چنین فعالیتهایی نه تنها بر وجهه وی می‌افزاید بلکه به از بین بردن برخی از شکوهایی که از مصادره املاک توسط پدرش ناشی شده بود، کمک می‌کند.

موضوع این املاک غالباً از سوی نمایندگان مطرح می‌شد و در یک جلسه پر جنجال، بهبهانی، مؤید احمدی و ملک مدنی خواستار لغو اسناد مالکیت رضاشاه گردیدند،<sup>۴۴</sup> در حالی که دیگران بازگرداندن املاک را به صاحبان اولیه آن بدون تشریفات کند و سنگین قانونگذاری، طلب می‌کردند. در این زمینه لایحه‌ای به تصویب مجلس رسید لیکن افراد معدودی موفق به بازپس گرفتن املاک خود شدند. املاکی که مسترد نشد و «به روایتی شامل ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ روستا می‌گردید و نیز مستغلات دیگر»،<sup>۴۵</sup> تحت سرپرستی دولت درآمد تا آنکه در سال ۱۳۲۸ به شاه برگردانده شد. شاه نیز این املاک را در اختیار دولت گذارد تا در جهت خدمات و مصارف عمومی مورد استفاده قرار گیرد، و این اقدام تلویحاً به معنی بازگرداندن آنها به مردم تلقی می‌شد. علاوه بر آن، شاه در سخنرانیهایی که گهگاه ایراد می‌کرد، اغلب به لزوم حفظ دموکراسی در ایران و احترام به مشروطیت، آزادی و حکومت قانون اشاره می‌کرد. همچنین وی بارها بر این نکته که نسل جوان باید نقش بیشتری در اداره کشور ایفا کند، تأکید می‌گذارد.

شاه جدا از کوششهای پیگیر برای بدست دادن تصویری مثبت از خود، توجه کامل خویش را معطوف ارتش کرده بود. وی در گفتگوهایش با بولارد اغلب از نیاز به تجدید سازمان سریع ارتش برای حفظ امنیت در کشور و از «آرزوی دیرینه‌اش»

(۴۳) نطق اسفندیاری در مجلس، اول مهر ۱۳۲۰، مندرج در کوهی کرمانی، اثر یادشده، جلد اول، ص ۱۱۷-۱۱۹.

(۴۴) مذاکرات مجلس، ۱۲ بهمن ۱۳۲۰.

(۴۵) A. K. S. Lambton, *The Persian Land Reform, 1962-66* (Oxford 1966), p.

در سپردن یک نقش رزمی به آن سخن می‌گفت.<sup>۴۶</sup> شاه در تلاشهایش برای تقویت موقعیت خویش با مخالفت فروغی روبرو نشد ولی تا آن زمان او هنوز به یک بازیگر مهم در صحنه سیاسی تبدیل نشده بود. وی در «روزهای نخستین سلطنتش» از فروغی به بولارد شکایت کرده بود که «او را در بیخبری نگاه می‌دارد» و اینکه وی [فروغی] «چندان انتظار نداشت که پسر رضاشاه یک انسان متمدن باشد». با اینهمه مناسبات شاه و فروغی خوب بود و آن دو از «اعتماد متقابل» یکدیگر برخوردار بودند.<sup>۴۷</sup> به این سبب فروغی پس از کناره‌گیری، به وزارت دربار منصوب شد -مقامی که به اعتقاد بولارد برازنده «تحصیلات و شخصیت» او بود.

فروغی مسئولیت حکومت را در برهه‌های بحرانی از تاریخ ایران برعهده گرفته بود. وی در استقرار مجدد اقتدار رسمی دولت ایران در قبال نیروهای اشغالگر نقش مهمی داشت و ترتیبی داد که جریان انتقال سلطنت از آشوب برکنار باشد و توانست نوعی وجهه و حیثیت برای دولت فراهم آورد. با اینهمه او نتوانست موقعیت خویش را در برابر مجلس تحکیم کند یا زمینه لازم را برای بسیج یک گروه پارلمانی مؤثر در حمایت از خود فراهم سازد. سبک و منش، برداشتها، و مهارتهای سیاسی فروغی به کار آن شیوه از سیاست طایفه‌ای یا نظام باندهازی که در حال شکل گرفتن بود نمی‌آمد. شیوه سیاسی یادشده برای افرادی مناسب بود که استعدادهای دیگری داشتند و از پویایی، توان و انعطاف‌پذیری بیشتری برخوردار بودند.

۴۶) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۳ دسامبر ۱۹۴۱، FO 371 EP 27158؛ بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۹ سپتامبر ۱۹۴۲، FO 371 EP 31385.  
 ۴۷) بولارد به ایدن، ۱۰ آوریل ۱۹۴۲، همانجا.

## دولت سهیلی

اسفند ۱۳۲۰- مرداد ۱۳۲۱

استعفای فروغی جنب و جوش زیادی را میان نمایندگان و همچنین در دربار، سفارت انگلیس و سفارت روس دامن زد و گروههای مختلف مجلس با عجله کوشیدند اختلافات خود را کنار بگذارند و راه سازش درپیش گیرند. امید می‌رفت که با اتحاد و صف‌بندی مجدد فراکسیونها سرانجام در کوششهای مجلس برای معرفی نامزدی که بتواند حمایت کافی بدست آورد، هماهنگی حاصل شود، ولی هنگامی که در جلسه خصوصی مورخ ۱۳ اسفند ۱۳۲۰ مجلس، به نامزدهای مورد نظر رأی داده شد، روشن گردید که هنوز اتفاق نظری حاصل نشده است. با آنکه امیدی نبود که فروغی بار دیگر به پذیرش نخست‌وزیری تن دردهد، بیش از ۴۰ نفر به او رأی دادند و احمد قوام، ۳۹ رأی آورد.

سرانجام شاه، علی سهیلی را که فقط ۴ رأی کسب کرده بود، فراخوانده مأمور تشکیل کابینه کرد. سهیلی پس از معرفی دولت خود به مجلس از رأی اعتماد بیسابقه ۱۰۱ رأی از ۱۰۴ رأی نمایندگان حاضر در جلسه برخوردار شد.<sup>۱</sup> توانایی او ابتدا مورد شک و تردید انگلیسیها بود و بولارد عقیده داشت که «بهترین جانشین برای فروغی» سید حسن تقی‌زاده<sup>۲</sup> وزیرمختار وقت ایران در انگلیس است - از سران

(۱) اطلاعات ۲۲ اسفند ۱۳۲۰.

(۲) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ مارس ۱۹۴۲، FO 371 EP 31385.

انقلاب مشروطه که قبل از آنکه مورد بی‌مهری واقع گردد وزارت دارایی رضاشاه را برعهده داشت. انگلیسیها همچنین به سید ضیاءالدین طباطبایی (که از این پس سید ضیاء خوانده می‌شود) توجه داشتند که به همراه رضاخان کودتای ۱۹۲۱ (۱۲۹۹) را به‌راه انداخت، مدتی کوتاه بر مسند صدارت نشست، سپس به تبعید راهی اروپا شد و به فلسطین رفت. اما تقی‌زاده «علاقه‌ای نداشت که زیر تیغ نمایندگان بی‌مسئولیت قرار گیرد» و سید ضیاء در این مرحله تمایلی به بازگشت به ایران نشان نمی‌داد.<sup>۳</sup> علاوه بر آن، پیوندهای سید ضیاء با انگلیسیها، وی را در معرض بدگمانی قرار داده، نه دربار او را تأیید می‌کرد و نه روسها.

بدین ترتیب تنها سهیلی باقی می‌ماند که همان موفقیتش در کسب نخست‌وزیری کافی بود که انگلیسیها را تحت‌تأثیر قرار دهد. بولارد قبلاً شک داشت که سهیلی بتواند به پشتیبانی کافی دست یابد، یا «هیئت وزیرانی که از ثبات برخوردار باشد، گرد آورد»<sup>۴</sup>، و نشانه‌هایی از تمایل وی «به قبول رشوه»<sup>۵</sup> نیز یافته بود. بعدها بولارد تغییر رأی داده بر این عقید شد که سهیلی «بهترین نخست‌وزیری است که در شرایط حاضر یافت می‌شود».<sup>۶</sup> دست‌کم او «فعال» بود و «از نمایندگان پروا نداشت».

انتصاب سهیلی مدیون اعتماد و پشتیبانی دربار و آمادگی شخص وی در به کار بردن کلیه شگردهای ممکن برای جلب نظر نمایندگان بود. او یک سلطنت‌طلب وفادار بشمار می‌رفت که با کمال میل آماده بود هر چه شاه می‌خواست انجام دهد. وی در طول بحران کناره‌گیری رضاشاه، علاقه‌مندی شدید خویش را به تداوم سلسله پهلوی نشان داده هیچ اشتیاقی به زیر سؤال بردن اختیارات شاه ابراز نکرده، پیوندهای خود را با شاه جوان تقویت کرده بود. گذشته از آن او به مؤثرترین شکل با نمایندگان ارتباط برقرار کرده، نظر مساعد برخی را از طریق ابراز دوستی چاپلوسانه، انعطاف‌پذیری، و رعایت ادب و نزاکت جلب نموده،<sup>۷</sup> همکاری دیگران را با ترغیب، چرب‌زبانی یا سایر شیوه‌های دیگر دست‌آموزی تأمین کرده، و همراهی آن دسته را که به آسانی سر فرو نمی‌آوردند بوسیله ارباب آشکار یا ضمنی حاصل کرده بود.

(۳) بولارد به ایدن، ۱۰ آوریل ۱۹۴۱، همانجا.

(۴) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۷ مارس ۱۹۴۲، همانجا.

(۵) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ مارس ۱۹۴۲، همانجا.

(۶) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۴ مارس ۱۹۴۲، همانجا.

(۷) فرخ، خاطرات، ص ۵۵۰؛ خواجه نوری، بازیگران عصر طلایی: علی سهیلی، ص

مثلاً او از شایعه گسترده‌ای در این مورد که متفقین از طرز برخورد و رفتار مجلس عمیقاً ناراضی‌اند، به خوبی بهره‌برداری کرد. وی غالباً مسایل حساس را در جلسات سری مجلس مطرح می‌کرد، ظاهراً به این سبب که می‌خواهد از نظریات موافق یا مخالف آنها در محیطی محرمانه و خالی از اغیار باخبر شود، ولی منظور حقیقی او از این کار تهدید و هراساندن نمایندگان بود.<sup>۸</sup> افزون بر آن، وی به نمایندگانی که حاضر به همکاری نبودند یادآور می‌شد که این واقعیت که انتخابات مجلس سیزدهم از نظر قانونی ایراد دارد، دلیل مناسبی برای انحلال آن فراهم می‌کند. گذشته از این، حمایت دربار از سهیلی نیز برای کسب آراء موافق مورد استفاده قرار گرفت و بنابه گزارش بولارد، «طبق دلایلی نسبتاً معتبر گفته شده که شهربانی با اعلام اینکه سهیلی نامزد شاه است و نمایندگان بهتر است به او رأی بدهند» برای سهیلی «رأی فراهم می‌ساخته است».<sup>۹</sup> بنابراین، سهیلی نخست‌وزیری را نه در نتیجه اتفاق نظر واقعی اکثریت نمایندگان بلکه از طریق فشارهای مستقیم و غیرمستقیم همراه با قولها و تعهدات گسترده و متناسب با مقتضیات روز بدست آورد - وعده و وعیدهایی که آشکارا نمی‌توانست تحقق پذیرد. گذشته از آن، نخست‌وزیری سهیلی، تجلی روشنی از قصد دربار به ایفای مجدد یک نقش مؤثر سیاسی، و به کوتاه سخن نشانه‌ای از احیای استحکام ساختاری سلطنت بود. با اینهمه سهیلی تنها به دربار اتکا نداشت. وی همچنین به پشتیبانی انگلیسیها چشم دوخته بود، که نه به خاطر شگردهای سهیلی در برابر نمایندگان بلکه به واسطه تمایل او به مشورت با آنان درباره انتخاب برخی از وزیران، بویژه محمد ساعد، وزیر امور خارجه، که از نظر آنان «عالی» محسوب می‌شد، تحت تأثیر سهیلی قرار گرفته بودند.<sup>۱۰</sup> وی همچنین کوشید پیرامون سه موضوع عمده که مستقیماً به متفقین مربوط می‌گردید، با آنان همکاری کند. این سه موضوع عبارت بودند از تعطیل سفارت ژاپن، بازداشت عوامل دولتهای محور و «مسایل پولی، بویژه تأمین اسکناس کافی برای پاسخگویی به تقاضاهای فزاینده ناشی از افزایش قیمتها و هزینه‌های جنگی متفقین».<sup>۱۱</sup> طبق گزارشی از سفارت انگلیس:

(۸) بولارد به ایدن، ۲۹ آوریل ۱۹۴۳، (گزارش رویدادهای سیاسی ۱۹۴۲)،

IOR: L/P & S/12/3492 A.

(۹) بولارد به ایدن، ۱۰ آوریل ۱۹۴۲، FO 371 EP 31385.

(۱۰) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۴ مارس ۱۹۴۲، همانجا.

(۱۱) بولارد به ایدن، ۲۹ آوریل ۱۹۴۳ (گزارش رویدادهای سیاسی ۱۹۴۲)،

IOR: L/P & S/12/3472 A.

«با استفاده از تمهید جلسه محرمانه، موضوع ژاپنیها در مجلس حل شد، به ما درباره عوامل محور قولهای مبهم داده شد، و مسئله پولی با انتشار ۷۰۰ میلیون ریال اسکناس جدید موقتاً فیصله یافت.»<sup>۱۲</sup>

خوشبینی محتاطانه درباره احتمال موفقیت سهیلی بيموقع و شتابزده از کار درآمد. مکانیزمها و شیوه‌هایی که برای جلب همراهی نمایندگان بکار گرفته شد توأم با پیش کشیدن حمایت دربار و نظر مساعد انگلیسیان، نمی‌توانست از ایجاد یک پایگاه موقت و نامطمئن برای او فراتر رود - واقعیتی که در مورد هر دولتی مصداق داشت. با اینهمه، با توجه به سستی بنیادین ترتیبات سیاسی موجود، به سختی راه دیگری برای نیل به نخست‌وزیری وجود داشت. کامیابی سهیلی همچنین به میزان وسیعی مدیون شخصیت، روحیه، منش و هدفهای وی بود. با نگاهی اجمالی بر زندگی سیاسی و ویژگیهای شخصیتی او می‌توان تصویری از چگونگی عملکرد وی و بسیاری دیگر از سیاستمداران دوره رضاشاه بدست آورد که جملگی مسیر ترقی را از طریق سلسله مراتب دولتی پیمودند و برکناری رضاشاه را بدون هیچ‌گونه تنزلی پشت سر گذاردند و حتی بر امتیازات خود نیز افزودند.

سهیلی در حدود سال ۱۲۶۹ در خانواده‌ای فرودست چشم به جهان گشود. او فارغ‌التحصیل مدرسه علوم سیاسی بود، و با سمت کارمند جزء وارد خدمت وزارت امور خارجه شد.<sup>۱۳</sup> وی از طریق ایجاد ارتباط و وابستگی با سیاستمداران برجسته‌ای همچون تقی‌زاده و باقر کاظمی به صفوف نخبگان راه یافت<sup>۱۴</sup> و طی سلطنت رضاشاه سمت معاونت کاظمی را در وزارت راه و سپس امور خارجه برعهده داشت. در پی تغییر وزیر امور خارجه، او به لندن اعزام شد اما پس از یک سال به تهران احضار و عهده‌دار وزارت امور خارجه گردید. در سال ۱۳۱۷ وی همراه با وزیر فرهنگ بر سر ارسال تلگرامی به وزیر فرهنگ فرانسه درست در زمانی که یک روزنامه فرانسوی مقاله‌ای در انتقاد از شاه منتشر کرده بود، مورد غضب رضاشاه واقع و از سمت خود برکنار شد. سهیلی که از خشم رضاشاه آگاهی داشت به مدت هشت ماه در انزوای

(۱۲) همانجا.

(۱۳) حسین کی استوان، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، جلد اول، (تهران ۱۳۲۹) ص

۳۹۴.

(۱۴) فرخ، خاطرات، ص ۶۳۳ و ۶۳۸؛ خواجه نوری، اثر یادشده، ص ۹.



خودخواسته بسر برد تا آنکه به مقام استانداری کرمان رسید. سپس در سمت سفیر ایران به کابل رفت و بعد به تهران فراخوانده شده در کابینه علی منصور وزیر کشور گردید.<sup>۱۵</sup> سهیلی در این سمت باقی ماند تا آنکه در کابینه فروغی وزارت امور خارجه را برعهده گرفت.

موفقیت سیاسی سهیلی، نخست تا حد زیادی ناشی از توانایی او در جلب و بهره جستن از حمایت اعضای متنفذ نخبگان و سپس بهره‌مندی از حمایت شخص رضاشاه بود. ابراهیم خواجه نوری، سیاستمدار و نویسنده هوادار انگلیس که سهیلی را خوب می‌شناخت تصویر مردی را از وی به دست داده است که از آغاز پی برده بود که موفقیت سیاسی نه از طریق دوستی یا وسواس در وظیفه‌شناسی بلکه با «حسن توجه مافوقها» حاصل می‌شود و به منظور جلب چنین توجهمی «بیان حقیقت» نشان دادن فراست و صداقت، جلوگیری از اشتباه مقامهای مافوق و راهنمایی آنان، نه تنها کاملاً بیپرده بلکه حتی زیان‌آور» است - مردی که وانمود می‌ساخت به سخنان مافوقهایش معتقد شده است و بدین ترتیب توجه آنان را به خود جلب می‌کرد - مصلحت‌گرایی محبوب، فروتن و محتاط که «نرمش شخصیتش» او را قادر ساخته بود رضاشاه مشکل‌پسند را راضی نگه دارد. به نظر خواجه نوری، هنگامی که سهیلی تصمیم خود را درباره کارها و راهی را که می‌بایست بپیماید می‌گرفت، انگیزه او بیش از آنکه فرامین وجدان باشد، انتظارات مقامات مافوق و شاه بود.

خواجه نوری همچنین می‌گوید سهیلی سیاستمداری سر بهراه و مطیع بود و از فضایی که حسادت دیگران را برمی‌انگیخت بی‌بهره بود، یا احتمالاً می‌توانست این فضایل را کتمان کند. در جامعه‌ای ناامن که در آن ارتقاء مقام و حفظ آن از طریق روشهای رسمی اداری و عقلایی امکان‌پذیر نبود، استعداد سهیلی در ارائه چهره‌ای سر به زیر، خویشتن‌دار، و سازگار، و در تظاهر به معصومیت، تسلیم و رضا، و صمیمیت، عامل اصلی موفقیت وی بشمار می‌رفت. یکی از ویژگیهای حکومت مطلقه رضاشاه این بود که سیاستمداران یا خدمتگزاران رام و فرمانبردار شاه بودند یا دشمنان سرسخت او، که در این صورت چیزی جز خاموشی، تبعید، یا در مواردی اعدام، در انتظارشان نبود. سهیلی به دسته اول تعلق داشت.

سهیلی علاوه بر جستجوی حامیان قدرتمند، در پی گردآوری سرسپردگان خاص خویش بود. وی می‌کوشید این هدف را بیشتر با وعده و وعیدهای گزاف درباره

۱۵) خواجه نوری، اثر یادشده؛ همچنین رجوع شود به ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه: علی سهیلی (تهران ۱۳۴۸)، ص ۲۸-۲۹.

منافع بالقوه تأمین کند تا بوسیله توزیع فعلی غنایم و مقام و موقعیتهای ملموس و واقعی. او «عادتا به هیچ کس جواب رد و صریح نمی‌داد و از دادن هیچ وعده‌ای هم تحاشی نمی‌کرد و امید هیچ پرمدعای پرتقاضای کم‌حیثی را نیز مبدل به یاس نمی‌نمود و برایش هیچ اشکلی نداشت که خلف یک وعده را با دو وعده دیگر جبران کند و آن دو وعده را با چهار وعده».<sup>۱۶</sup> این‌گونه رفتار اگر هم تأثیری می‌داشت، موقتی بود، چون اساساً با آداب و رسوم مبتنی بر حمایت و وابستگی سازگاری نداشت - آداب و رسومی که مستلزم یابوری متقابل، وفاداری نسبتاً مستمر، رعایت متقابل قواعدی درباره آداب مردانگی و شرافت بود. به‌علاوه تنها قبول قدرت و نفوذ حامی یا ولینعمت از جانب وابستگان یا اعوان و انصارش کفایت نمی‌کرد، بلکه حیثیت و اعتبار شخصی وی نیز مطرح بود. قابل اعتماد نبودن سهیلی و زبان‌بازیه‌ها و وعده‌های دروغین او آسیب عمیق بر اعتبارش وارد ساخت و مانع از آن شد که وابستگان و اطرافیان قابل اطمینانی دور او گرد آیند. بدین ترتیب سهیلی عمدتاً به حامیان خاص خویش وابسته ماند، بویژه شخص رضاشاه و سپس جانشین وی. با این حال، فتور قدرت سلطنت بدان معنا بود که سهیلی به کسب نظر مساعد نمایندگان مجلس نیز نیازمند است - نیازی که او با استفاده از شیوه‌های یادشده به تأمین آن پرداخت.

جدا از لفاظی و سخن‌پردازی، برنامه دولت سهیلی بر محور دو مسئله به هم وابسته امنیت و کمبودها استوار بود. مسئله امنیت بیشتر به استقرار مجدد دولت در مناطق عشایرنشین مربوط می‌شد - هدفی که برای سفارت انگلیس نیز همان اندازه اهمیت داشت که برای دولت ایران. بولارد در نخستین گفتگوی خود با سهیلی پس از عهده‌دار شدن نخست‌وزیری از وی خواسته بود که اعلامیه‌ای صادر کند که در آن ضمن وعده انجام اصلاحات واقعی بویژه به نفع عشایر، شکایات آنان صریحاً به رسمیت شناخته شود و قول داده شود که مسایل عشایر مورد رسیدگی سریع دولت قرار خواهد گرفت.<sup>۱۷</sup> در عوض، انگلیسیها با نومییدی و دلسردی شاهد بیانیه‌ای از سوی سهیلی شدند که آنقدر مبهم و کلی بود که توجه هیچ کس را جلب نمی‌کرد.<sup>۱۸</sup> در آن هنگام مانند هر زمان دیگر، با مسئله عشایر بیشتر از طریق عملیات نظامی، کوشش برای ایجاد تفرقه در داخل عشایر و بین آنان، بهره‌برداری از

(۱۶) خواجه نوری، اثر یادشده، ص ۲۶؛ فرخ، خاطرات، ص ۵۵۰.

(۱۷) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ مارس ۱۹۴۲، FO 371 EP 31390.

(۱۸) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۳ آوریل ۱۹۴۱، همانجا.

رقابتهایشان بر سر رهبری، و نیز با پرداخت رشوه، جذب آنان، و شیوه‌های مشابه مقابله می‌شد.

در بین سران عشایر، ناصرخان قشقایی موفق‌ترین رهبر در متحد کردن افراد ایل خود و هراساندن دولت مرکزی و انگلیسیها بود. انگلیسیان نسبت به احساسات ضد انگلیسی ناصرخان قویاً ظنن بودند، و از آن بیم داشتند که در غیاب ابراهیم قوام (قوام‌الملک)، او حتی بتواند پشتیبانی قبایل خمسه و کهگیلویه را جلب کند، و بدین جهت از بازگشت قوام‌الملک به فارس جانبداری می‌کردند.<sup>۱۹</sup> قوام‌الملک که در سال ۱۲۶۷ زاده شده بود، رهبری ائتلاف قبایل خمسه را که خانواده‌اش بنیان گذارده بود، به ارث برده بود. خانواده قوام بطور سنتی با قشقایها مخالف بودند و دولت مرکزی و انگلیسیها از آنان برای خنثی کردن نفوذ ایل قشقایی بهره می‌جستند. قوام یکی از ثروتمندترین مالکان ایران محسوب می‌شد و انگلیسیها وی را «از نظر دلبستگی عاطفی قویاً هوادار انگلیس» می‌دانستند.<sup>۲۰</sup> همچنین یکی از پسران او، شوهر اشرف پهلوی بود.

در سایر نقاط کشور چنین می‌نمود که وضع با وخامت کمتری روبرو است. در کردستان مخالفت با دولت فاقد «اتحاد و رهبری» بود و سنت ضد انگلیسی نیرومندی وجود نداشت.<sup>۲۱</sup> گذشته از آن، امید کردها به «همه رشید» که ابتدا رهبر شناخته شده آنان محسوب می‌شد، در حال کاهش بود. یک مستشار سیاسی انگلیسی که از منطقه دیدن کرد، همه رشید را یک «راهزن عاری از هرگونه شرف و اصول اخلاقی» توصیف نمود - مردی که رفتارش با کردها «بدتر از رفتار ایرانیان با آنها بود»؛ و کسی که اکثریت کردها را که «آماده برای توافق» با دولت مرکزی بودند، از این کار بازداشت.<sup>۲۲</sup> با این همه در اردیبهشت ۱۳۲۱ به نظر می‌رسید که همه رشید مغلوب شده و مخالفت شدید کردها با دولت مرکزی، دست کم موقتاً، به حال تعلیق درآمده است.<sup>۲۳</sup>

وضع در منطقه پرتنش و ناامن بختیاری نیز موجب برخی نگرانیها شده بود. در اسفند ۱۳۲۰ یکی از سران بختیاری ضمن گفتگو با معاون کنسولگری انگلیس در

(۱۹) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۹ آوریل ۱۹۴۲، همانجا.

(۲۰) گزارش درباره شخصیت‌های ایرانی، ۱۹۴۰، FO 371 EP 24582.

(۲۱) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۹ آوریل ۱۹۴۲، FO 371 EP 31390.

(۲۲) فلچر به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۳ مه ۱۹۴۲، FO 371 EP 31391.

(۲۳) وان-راسل (کنسول انگلیس در کرمانشاه)، ۱۹ مه ۱۹۴۲، همانجا.

اصفهان از اتحاد قبایل بختیاری و تشکیل دولت توسط آنها سخن گفته بود. در اوایل فروردین ۱۳۲۱ سرلشکر فضل‌الله زاهدی به سمت فرماندار نظامی اصفهان تعیین شد. وی عمدتاً از طریق دست‌آموزی و مذاکره با سران بختیاری موفق گردید که آرامش را به منطقه بازگرداند،<sup>۲۴</sup> ولی در شهریور ۱۳۲۱ انگلیسیها او را به اتهام همدستی با یک سازمان هوادار محور ربودند و به فلسطین تبعید کردند. شکایات بختیاریها که سایر عشایر نیز در آن سهیم بودند از بدگمانی آنان نسبت به دولت مرکزی سرچشمه می‌گرفت که به نظر آنان از مسایل ایلات آگاهی ناپیزی داشت و سیاستی را در این زمینه دنبال نمی‌کرد. آنان همچنین احساس می‌کردند که نمایندگان مجلس شهری‌اند و بنابراین دشمن عشایر.<sup>۲۵</sup>

یکی از شکوه‌های عمده عشایر به زمینهای مصادره شده آنان مربوط می‌گردید. با آنکه رسیدگی جدی به این امر و تأمین، دست‌کم، پاره‌ای از خواسته‌های عشایر خارج از توان دولت مرکزی نبود، خط مشی دولت در قبال عشایر بر پایه اجبار و نیرنگ باقی ماند، بی‌آنکه سران دولت در کی واقعی از سختیها و شرایط ناگوار زندگی آنان داشته باشند. با اینهمه تا اوایل مرداد ۱۳۲۱ که پایان حکومت سهیلی قریبالوقوع گردید، مسئله عشایر دیگر تهدیدی جدی به نظر نمی‌آمد بخصوص آنکه به‌رغم بسته بودن مناطق قشقایی و کهگیلویه به روی نیروهای دولتی و این باور که قشقاییها «برخی از عوامل آلمانی را پناه داده‌اند»، دست‌کم ناصرخان با دولت مرکزی از در آشتی درآمده بود.<sup>۲۶</sup>

کمبود خواربار و سایر مایحتاج مسئله دشواری می‌نمود و دولت برای مقابله با آن توان کمتری داشت. انگلیسیها برای ورود ۷۰ هزار تن گندم اقدام کرده بودند ولی این مقدار فقط یک‌پنجم نیاز سالانه ایران را تأمین می‌کرد. چشم‌انداز قحطی در مقیاسی مشابه آنچه طی جنگ اول جهانی تجربه شده بود، بسیاری از مردم را دچار بیم و هراس کرده بود و در نتیجه احساسات ضد متفقین شدت بیشتری می‌گرفت. بولارد اعتراف کرد که «بدون شک شمار زیادی از ایرانیان از ورود آلمانیها به ایران و خاتمه دادن به حضور نیروهای روسی و انگلیسی در کشور خوشحال می‌شوند». وی این احساس را تا حدی به «ناسیونالیسم نه چندان غیرمعقول» و تا حدی به این باور گسترده که متفقین «مسئول عرضه ناکافی نان، قند و شکر، قماش و سایر اقلام

(۲۴) یادداشت‌های روزانه کنسول انگلیس در اصفهان، ۱-۱۵ ژوئیه ۱۹۴۲، FO 371 EP 31412.

(۲۵) یادداشت‌های روزانه معاون کنسولگری اصفهان، ۱۶-۳۱ مارس ۱۹۴۲، همانجا.

(۲۶) بولارد به ایدن، ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۲، FO 371 EP 31443.

مورد نیاز، و نیز قیمت‌های گران آن» هستند، نسبت داد.<sup>۲۷</sup> بولارد اعتقاد داشت که متفقین در مواجهه با چنین احساساتی با تبلیغ و فشار کاری از پیش نخواهند برد، ولی می‌توانند با به‌کارگیری «نفوذ معنوی» دولت ایران را تشویق کنند که در مقابله با کمبودها قاطعیت و ابتکار نشان دهد.

دولت مصمم بود که مسئله خواربار را بهبود بخشد، مسئله‌ای که به عقیده انگلیسیها می‌بایست با آن فقط از راه مبارزه‌ای اصولی با احتکار برخورد کرد، ولی دولت که نگران عواقب اجتماعی کار بود از تصویب افزایش رسمی قیمت‌ها سر باز می‌زد و با توجه به اختیارات کاملی که از مجلس بدست آورده بود، اقدامات خود را به فشار آوردن بر محتکران و مجازات آنان محدود می‌ساخت. با اینهمه چنین برمی‌آمد که اوضاع به علت فقدان یک دستگاه کارآمد اداری و کارکنان آزموده و قابل اعتماد، رو به وخامت می‌رود. «مأموران زیرک» با پیش کشیدن قانون منع احتکار می‌توانستند در عواید محتکران سهیم شوند<sup>۲۸</sup> و محتکران ثروتمند که از ارتباطات لازم برخوردار بودند، هیچ نگرانی از تدابیر دولت به خود راه نمی‌دادند. در چنین شرایطی تهیدستان همچنان با سختی و فشار دست به گریبان بودند، فساد گسترش می‌یافت، و اقدامات دولت علیه احتکار عملاً به «چند هجوم محلی» به انبارهای محتکران، بویژه در منطقه خوزستان، محدود ماند.<sup>۲۹</sup>

بن‌بست و بحرانی که در امر خواربار پدید آمده بود با پیامد آن در تحریک احساسات ضد متفقین، مقامات انگلیسی را نگران می‌کرد. با کشف شبکه‌ای از گروه‌های متشکل هواخواه آلمان که به همکاری شمار زیادی از مقامات ارشد دولتی و نیز صاحب‌منصبان نظامی دلالت می‌کرد، انگلیسیان و روسها از شدت احساسات موجود در طرفداری از آلمان سخت اندیشناک شدند. در چنین وضعی کاهش کمبودها امری واجب دانسته می‌شد لیکن نه متفقین ابزار لازم را برای تغییر واقعی اوضاع در اختیار داشتند و نه دولت ایران.

روشن بود که دستگاه دولتی ایران از توان کافی برای رویارویی با عواقب اشغال کشور و اثرات جنگ بی‌بهره است و متفقین ناچار بودند که هم در اعاده نسبی نظم و قانون، و هم در رفع کمبودها همراهی کنند، یا اقلاً در انتظار چنین وانمود سازند. از دو قدرت اشغالگر، انگلیسیها بنا به علایق حیاتی نفتی دلیل بیشتری برای افزایش

(۲۷) بولارد به ایدن، ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۲، همانجا.

(۲۸) خواجه نوری، اثر یادشده، ص ۱۷۴؛ فرخ، خاطرات، ص ۵۷۳.

(۲۹) بولارد به ایدن، ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۲، FO 371 EP 31443.

توانایی دستگاه اداری جهت مقابله با این دو مسئله فوری و نیز اصلاحات بلندمدت داشتند. بنابراین آنان سعی کردند که با اعمال «نفوذ معنوی»، با «رخوت و بی‌تفاوتی، و فساد نظام اداری ایران»<sup>۳۰</sup> به مبارزه برخیزند و دیری نگذشت که دخالت فعالانه خود را در سطوح گوناگون دولت آغاز کردند و به راهنمایی مقامات ایرانی و اظهار نظر در مورد کلیه موضوعهای عمده و بسیاری از مسایل جزئی پرداختند. اما با در نظر گرفتن این واقعیت که بعید بود اقدام آنان به یک استراتژی مؤثر یا مردم‌پسند بینجامد، آنان رفته رفته به فکر استفاده از مستشاران خارجی مستقل و بهره‌مند از رسمیت و اعتبار قانونی روی آوردند. در گزارش یک مقام انگلیسی دیدگاهی ابراز شده است که بسیاری از همکاران وی با آن توافق داشتند:

«با آنکه ممکن است این مطلب احساسات ایرانیان را (که به اشتباه معتقدند می‌توانند بدون مستشاران و بازرسان خارجی امور خود را به‌چرخانند) جریحه‌دار سازد، باید گفت که تا زمانی که دولت ایران مأموران خارجی را به استخدام نگیرد، بیم آن می‌رود که فساد، ستمگری، و بی‌کفایتی میان کلیه مقامات دولتی ایران همچنان به نشو و نما ادامه دهد و عشایر مترصد فرصت باشند که از بابت ستمها و بی‌عدالتیهایی که بر آنان وارد شده است، دست به انتقام بزنند و خطری بالقوه برای آرامش کشور باقی بمانند.»<sup>۳۱</sup>

در بخش عمده‌ای از دوران نخست‌وزیری سهیلی چنین عقایدی مطرح بود، و در یکی از جلسات مجلس شخص نخست‌وزیر به صراحت از قصد خویش مبنی بر دعوت از مستشاران خارجی سخن گفت.<sup>۳۲</sup> این‌گونه صحبتها مآلاً به ورود هیئتهای مالی و نظامی امریکا منجر شد. به هر تقدیر، انگلیسیها قبل از ورود امریکاییها در امور اداری ایران فعالانه مداخله می‌کردند و سهیلی غالباً دستورهای آنان را به موقع اجرا می‌گذارد. مثلاً او به این خواست آنان که بدون موافقت قبلی انگلیسیها روایت ورود به ایران صادر نگردد، تن در داد و موافقت کرد که تدابیر ویژه و سخت علیه تبلیغات دولتهای محور اتخاذ گردد و به انگلیسیها در بازداشت و تحت تعقیب قرار

(۳۰) همانجا.

(۳۱) وان-راسل (کنسول انگلیس در کرمانشاه)، ۱۹ مه ۱۹۴۲، FO 371 EP 313 91.

(۳۲) نطق سهیلی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۳۰ فروردین ۱۳۲۱.

دادن افراد مظنون به همکاری با آلمانیها آزادی عمل و کمک داده شود.<sup>۳۳</sup> این اقدامات موجب گردید که شمار زیادی از مردم با سهیلی دشمن شوند یا از وی روی گردانند، ولی پشتیبانی مستمر انگلیسیان را برایش به ارمغان نیاورد. انگلیسیها سهیلی را بواسطه سوءمدیریت در توزیع کالاهای کمیاب مقصر شمرده، او را مسئول عدم پیشرفت کار در وضع خواربار می‌دانستند. به نوشته یکی از مقامات وزارت خارجه انگلیس در اواخر دوره کابینه سهیلی:

«کسی که ناگهان و به یکباره متوجه شود که موجودی گندم تهران کمتر از احتیاجات یک روزه آن است، شایستگی توجه ما را ندارد و فکر نمی‌کنم که ما نیازی به کوشش برای نگاه داشتن سهیلی بر مسند قدرت داشته باشیم».<sup>۳۴</sup>

در ۶ مرداد ۱۳۲۱ سفیر شوروی نامه‌ای به سهیلی ارسال داشت که در آن به ناتوانی وی در برخورد با مسئله خواربار، ارتباطات، و «ستون پنجم» آلمان اعتراض شده بود. یک روز پس از آن، سهیلی با اظهار نومیدی انگلیسیها مواجه شد<sup>۳۵</sup> و یقین حاصل کرد که سوءظنش صحیح بوده و اعتماد متفقین را از دست داده است. بولارد معتقد بود که این احساس سهیلی «عاملی قاطع» در استعفای او در روز بعد یعنی ۸ مرداد ۱۳۲۱، پس از ۱۴۴ روز زمامداری بوده است. به هر حال کناره‌گیری سهیلی صرفاً از فشار متفقین ناشی نمی‌شد. وی همچنین با مسایل مهمی در روابط خویش با همکارانش در هیئت دولت و نیز با نمایندگان مجلس که بیش از پیش لب به انتقاد می‌گشودند، روبرو بود.

چنین می‌نمود که سهیلی تنها در پی از سر باز کردن مسایل فوری بود و کوتاه‌بینانه به انباشت ناخشنودیهایی که ناشی از وعده‌های توخالی خود بود، توجه نداشت. وی بدون آنکه شیوه معمولی خود را در راضی نگه داشتن افراد ترک گوید، مجلس را به انحلال تهدید کرد تا بدین وسیله مانع از کارشکنی نمایندگان شود. فکر انحلال مجلس را انگلیسیها (و دست‌کم در ظاهر روسها و امریکاییان) و نیز شاه، با

(۳۳) بولارد به ایدن، ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۲، FO 371 EP 31443.

(۳۴) گزارش بینک، ژوئیه ۱۹۴۲، FO 371 EP 31385.

(۳۵) بولارد به ایدن، ۲۳ اوت ۱۹۴۲، همانجا.

نظر مثبت مورد توجه قرار داده بودند.<sup>۳۶</sup> وزارت خارجه انگلستان امکان ورود «کمیونستها» را به مجلس آینده از نظر دور نمی‌داشت، ولی در این که آنان «به اندازه گروه فعلی بدرفتار باشند» تردید داشت. به هر صورت حتی اگر مجلس بعدی بهتر از سلف خود از کار در نمی‌آمد، باز این امکان بود که نمایندگانش را «روانه خانه‌هایشان کرد».<sup>۳۷</sup> بنابراین وزارت خارجه انگلستان نه تنها انحلال مجلس را مورد تأیید قرار داد، بلکه حتی توصیه کرد که در برگزاری انتخابات بعدی شتاب نشود و تاریخی قطعی برای آن تعیین نگردد.<sup>۳۸</sup> اما سفیر شوروی سرانجام موضعی مخالف گرفت و استدلال کرد که «زمان مناسب نیست».<sup>۳۹</sup>

انتقاد روزافزون مجلس از سهیلی همچنین بر ناتوانی او در برخورد با مسئله کمبودها و توزیع مواد غذایی دور می‌زد. این مسئله به تازگی موجب بلوا بر سر نان در شهرهایی چون ملایر و بروجرد گردیده بود که در آن محصول رضایتبخش بوده، دلیل موجهی برای کمبود وجود نداشت.<sup>۴۰</sup> شکست سهیلی را در این زمینه ممکن نبود به کارشکنی نمایندگان نسبت داد چرا که آنان در مورد کمبودها اختیارات ویژه به او داده بودند. بدین ترتیب برای سهیلی مشکل بود که بتواند انحلال مجلس را موجه جلوه دهد و تنها یک نخست‌وزیر توانا که مجلس آشکارا دست و پایش را بسته بود، می‌توانست در موقعیتی باشد که چنین تهدیدی را به موقع اجرا بگذارد. نمایندگان بتدریج پی بردند که سهیلی نه می‌تواند قولهایش را اجرا کند و نه تهدیدهایش را. عدم قاطعیت، دودلی، پشت هم‌اندازی و شانه از زیر بار مسئولیت

(۳۶) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۱ مه ۱۹۴۲، همانجا. انگلیسیها از امریکاییان درخواست کرده بودند که در تأمین و حمل لوازم جنگی به اتحاد شوروی کمک کنند و بر این اساس نیروهای امریکایی بدون هیچ موافقتنامه رسمی وارد خاک ایران شده بودند. نیز رجوع شود به: Keyvan Tabari, «Iran's Policies towards the United States During the Anglo-Russian Occupation 1941-1946» (Ph. D. Thesis Columbia University 1967), pp 21-30; and Mark H. Lytle, «The Origins of the American-Iranian Alliance, 1941-1953» (New York 1987).

(۳۷) گزارش پینک، مه ۱۹۴۲، FO 371 EP 31385.

(۳۸) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۲۷ مه ۱۹۴۲، همانجا.

(۳۹) بولارد به ایدن، ۲۹ آوریل ۱۹۴۳ (گزارش رویدادهای سیاسی ۱۹۴۲).

IOR: L/P & S/12/3472 A.

(۴۰) بولارد به ایدن، ۲۳ اوت ۱۹۴۲، FO 371 EP 31385.



خالی کردنها و شایعه نادرستی وی که برایش لقب «دروغگوی شماره یک»<sup>۴۱</sup> را به ارمغان آورده بود، بالاخره بیشتر دوستان و هوادارانش را از او روی گردان ساخت و خصومت فعال دیگران را برانگیخت. مثلاً مصدق که بعداً همواره با وی به مخالفت می پرداخت، از او به عنوان مردی نام برد که حتی میان خارجیان به «غیرقابل اعتماد بودن و فساد» شهرت دارد.<sup>۴۲</sup> علی دشتی، نماینده پرسر و صدای مجلس که دوستان و یارانش را در حزب عدالت گرد آورده بود، با شدت بیشتری به مخالفت با سهیلی برخاسته، عمدتاً بر وعده‌های اجراننشده وی انگشت می گذاشت. یکی از این وعده‌ها به فرج‌الله بهرامی که زمانی منشی و محرم رضاشاه بود، مربوط می شد که حال عضویت حزب دشتی را داشت. بهرامی که ظاهراً قول وزارت کشور به او داده شده بود، سرانجام از این مقام بی نصیب ماند و در میان شگفتی همگان سمت مزبور به سید مهدی فرخ، استاندار وقت کرمان، واگذار شد. علت این تغییر عقیده این بود که نمایندگان کرمان، سهیلی را برای فراخواندن فرخ تحت فشار گذارده بودند، و چون سهیلی نمی خواست که با این امر فرخ را به فهرست دشمنانش اضافه کند، وزارت کشور را به او پیشنهاد کرد.<sup>۴۳</sup> با این حال فرخ بعدها یکی از سرسخت ترین مخالفان سهیلی گردید. سایر نمایندگان برجسته‌ای که برای تضعیف موقعیت سهیلی در مجلس به هم پیوستند، عبارت بودند از مرتضی قلی بیات (که بعداً به نخست‌وزیری رسید) و دکتر مهدی ملکزاده (پزشک و مالک متنفذی که تا آن زمان هفت بار متوالی به نمایندگی بم در مجلس انتخاب شده بود).

اعتبار آسیب‌دیده سهیلی و کاهش حمایت مجلس از وی که در آن فعالیتهای قوام و محمد تدین، دو نامزد نخست‌وزیری، نیز دخیل بود، موجب شد که اختلافات و برخوردهای سهیلی با همکارانش برملا شود. هنگامی که سهیلی، مجید آهی وزیر دادگستری خود را به سمت سفیر در مسکو تعیین کرد، آهی از قبول این پیشنهاد امتناع ورزید و به فعالیت علیه سهیلی پرداخت. این رویداد عامل مهم دیگری در تضعیف موقعیت سهیلی بشمار می رفت و به این احساس عمومی که «عمر کابینه به آخر رسیده است» کمک کرد.<sup>۴۴</sup> علاوه بر آن، اظهارات مربوط به نادرستی یا به قول بولارد، «بی‌نظمیهای مالی و اخلاقی وی» به گونه فزاینده‌ای موضوع «شایعات

(۴۱) خواجه نوری، اثر یادشده، علی سهیلی؛ ص ۱۵۷؛ فرخ، خاطرات، ص ۵۵۰ و ۵۷۳.

(۴۲) نطق مصدق در مجلس مندرج در کی استوان، اثر یادشده، جلد اول، ص ۲۵۳-۲۵۸.

(۴۳) فرخ، خاطرات، ص ۵۴۴ و ۵۶۰.

(۴۴) بولارد به ایدن، ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۲، FO 371 EP 31443.

رسواکننده»<sup>۴۵</sup> و انتقاد جراید گردید که سهیلی بیپهوده سعی در فرونشاندن آن می‌کرد. او نیز مانند اسلاف خود کوشیده بود تا مطبوعات را از طریق قانونگذاری محدود کند، که البته با مخالفت مجلس در تصویب لایحهٔ مربوطه روبرو شد و دولت ناچار گردید برای کنترل مطبوعات همچنان بر مقررات بی‌اثر حکومت نظامی تکیه نماید.

مسایل حل نشدهٔ عمده، از دست دادن حمایت یا پذیرش و تسلیم اکثر نمایندگان، و گسسته شدن دسته‌بندیهای حسابگرانه که زمامداری سهیلی بر پایهٔ آن بنا نهاده شده بود، به خرابی روحیهٔ وی<sup>۴۶</sup> و همچنین کاهش چشمگیر اقتدار دستگاه دولت منجر شد و برای او چاره‌ای جز استعفا باقی نماند.<sup>۴۷</sup> وی حتی نمی‌توانست به دربار که نقش اصلی را در برگماشتن او به نخست‌وزیری ایفا کرده بود، روی آورد چون شاه نه در موقعیتی قرار داشت که به سود سهیلی دست به اقدام زند و نه چندان فایده‌ای در این کار می‌دید. هم سهیلی و هم شاه در سخنرانیهای خود به مناسبت سال نو در اول فروردین ۱۳۲۱ مردم را به «اتحاد»، «فداکاری»، و «کاستن از منافع و علایق شخصی» در جهت «مصالح عمومی» دعوت کردند،<sup>۴۸</sup> لیکن آشکارا این نخبگان حاکم بودند که بیشتر به چنین اندرزهایی نیازمند بودند.

برای ایجاد مشروعیت، فضیلت‌های مدنی همراه با مناسک و سنت‌های مشروطه‌خواهانه به گونه‌ای مقدس‌مآبانه عنوان می‌شدند، درحالی که این دو عامل اساساً با لوازم و مقتضیات کسب موفقیت در سیاست طایفه‌ای و باندبازیهی رایج در ایران سازگاری نداشت. پشت پا زدن سهیلی به آن نوع خصوصیتی که همگان برای دولتمردان شایسته می‌دانستند، از بسیاری جهات جاه‌طلبیهای شغلی وی را تسهیل کرده بود. او در مقام وابستگی و مریدی تظاهر به پیروی از «اخلاق» سنتی مرید و مرادی می‌کرد، ولی به عنوان یک مراد یا حامی رفتاری درخور یک ولینعمت از خود نشان نمی‌داد، و در بند اصول چنین پیوندی نبود. این رویه در چارچوب سیاست طایفه‌ای و نظام باندبازی دوران پس از رضاشاه نقطه ضعفی بود که سهیلی می‌کوشید آن را به یک عامل مثبت تبدیل کند. بنابراین استعفا موجب دلسردی او شد. او بیدرنگ مشغول تدارک برای لحظه‌ای گردید که صفات و خصوصیت‌های او دوباره

(۴۵) بولارد به ایدن، ۲۳ اوت ۱۹۴۲، FO 371 EP 31385.

(۴۶) فرخ، خاطرات، ص ۵۷۳-۵۷۶.

(۴۷) فرخ، خاطرات، ص ۵۷۹؛ خواجه نوری، علی سهیلی، ص ۱۶۰.

(۴۸) متن مندرج در کوهی کرمانی، اثر یادشده، جلد اول، ص ۴۷۲-۴۷۶ و ۴۷۸-۴۸۰.

مورد نیاز باشد. آنگونه که رویدادها نشان داد، او ناگزیر نشد مدتی طولانی منتظر بماند.

سهیلی توانسته بود از راه زد و بندها، مانورها، و شگردهای سیاسی به زمامداری دست یازد - شیوه‌هایی که از یک سو فراورده‌های جانبی، و از سوی دیگر، و به گونه‌ای دیالکتیکی، پدید آورنده یا تحکیم‌کننده شکل ساختاری، سیاست طایفه‌ای یا نظام باندبازی در ایران بودند. در نتیجه نخست‌وزیری او هم نموداری بود از بن‌بست سیاسی که نخبگان حاکم را به خود مشغول می‌داشت و هم از موجبات تداوم آن بود. این سیستم به افراد جاه‌طلبی که برای برخورداری از مزایای مقام در تکیه بودند، فرصت می‌داد و آنان را قادر می‌ساخت تا دوستان و پیروانشان را با وعده کسب غنایم یا اقلًا باز گذاردن دست آنان در حوزه مطلوب فعالیتشان، همراه خود به میدان آورند. البته این انتظار نیز وجود داشت که اینان به نیازها و شکایات مردم که حتی از احتیاجات اولیه هم محروم بودند، توجه کنند. با وجود این، دولت ایران اساساً قلمرو و مایملک نخبگان بود و کار اصلی آن چیزی جز مشروعیت و تداوم بخشیدن به سلطه نخبگان و کوشش برای دستیابی به رضایت تصنعی یا حصول تسلیم و اطاعت عمومی نبود. دولت برای نخبگان چارچوبی برای رقابت بشمار می‌آمد، کانالی برای جاه‌طلبیها، و وسیله‌ای در راستای نگهداری و گسترش منافع سیاسی و توزیع مناصب و پاداشها. تمامی ارکان و ابزار دولت عمدتاً در خدمت مصالح نخبگان، و به صورت کلی‌تر، طبقه بالای جامعه، قرار داشت و این، ناگزیر به زیان طبقات فرودست تمام می‌شد. شگفت‌آور نیست که کارکردهای سرکوب‌گرانه و بهره‌کشانه آن بسیار بیشتر از فواید عمومی‌اش برای مردم قابل لمس بود.

بن‌بست اساسی سیاست طایفه‌ای موجود که در انحصار باندهای سیاسی بود و خود موجب تداوم خود می‌شد، در برابر هرگونه تلاش برای تغییر یا تعدیل شکل و ترکیب ساختاری دولت ایستادگی می‌کرد. مناصب قدرت در شرایط عادی به افرادی واگذار می‌شد، و یا بین کسانی دست به دست می‌گشت، که کفایت بیشتری از سهیلی نداشتند. هر چند این واقعیت غالباً مورد انکار و کتمان قرار می‌گرفت، تجربه حکومت احمد قوام نشان داد که شیوه سیاسی رایج تا چه حد در برابر مردان لایق مقاوم است.

## دولت قوام

مرداد ۱۳۲۱ - بهمن ۱۳۲۱

پیش از استعفای سهیلی اقدامات معمول برای یافتن جانشین وی آغاز گشته و احمد قوام (قوام‌السلطنه) به عنوان نامزد احتمالی مقام نخست‌وزیری مورد توجه قرار گرفته بود. تجربه حاصله به نمایندگان مجلس آموخته بود که برای تصدی این مقام می‌باید شخصیت لایق‌تری که مورد تأیید و احترام نیز باشد، انتخاب گردد. با آنکه وکلا می‌دانستند که حسین پیرنیا (مؤتمن‌الملک) سیاستمدار خوشنام و برجسته از پذیرفتن نخست‌وزیری سر باز خواهد زد، آنان به اتفاق آراء به این رجل بازنشسته رأی تمایل دادند. هدف از این کار تظاهر به حسن‌نیت مجلس و سرپوش گذاردن بر انتقادهایی بود که از آن در مورد پشتیبانی از نامزدهای فاقد محبوبیت و نوکرمآب به عمل می‌آمد. رأی تمایل مزبور همچنین شگرد مناسبی برای کسب امتیازهای بیشتر از نامزدی بود که سرانجام مورد انتخاب قرار می‌گرفت. پس از تبلیغ فراوان پیرامون خودداری پیرنیا از قبول زمامداری، شش فراکسیون موجود مذاکرات و زد و بندهای گسترده خود را از سر گرفتند که در پایان منجر به گزینش قوام به این سمت گردید.

به‌رغم طفره و تأخیرهای متداول بین نمایندگان، نخست‌وزیری قوام مدت‌ها پیش از اعلام تأیید رسمی مجلس تقریباً اجتناب‌ناپذیر شده بود. پس از استعفای رضاشاه، قوام فعالیت‌های سیاسی خود را بیدرنگ از سر گرفت. مطرود بودن وی از صحنه سیاست در دوران رضاشاه وی را از بسیاری از رقیبانش متمایز می‌ساخت. این وجه

تمایز، معرفی نامبرده را به عنوان مردی که همواره مدافع قدرت و اختیارات نظام پارلمانی بوده است آسان نموده به ادعای او مبنی بر اینکه وی بیش از کسانی که در خدمت نظام پیشین بوده‌اند، صلاحیت رهبری حکومت مشروطه را دارد، مشروعیت می‌بخشید. قوام با داشتن اطرافیان و پیروانی فعال و نیز آسیب‌پذیری کمتر در قبال تهمتها و ناسزاگوییها، در موقعیتی قرار داشت که می‌توانست پشتیبانی شماری کافی از نمایندگان مجلس را برای نامزدی مقام نخست‌وزیری بدست آورد. همچنانکه قبلاً گفته شد، قوام به هنگام استعفای فروغی به مراتب بیش از سهیلی در مجلس طرفدار داشت. بعدها وی به یکی از دوستان نزدیکش گفته بود که در آن زمان شاه از او خواست که به نفع سهیلی کنار رود و از هواداران خویش در مجلس بخواهد که به سهیلی رأی تمایل دهند.<sup>۱</sup>

سبک و منش سیاسی قوام این نبود که تنها بر حمایت وابستگان و اعوان و انصار خود در داخل کشور و یا بر پشتیبانی یا قول حمایت نمایندگان مجلس تکیه کند. علاوه بر آن، وی حمایت فعالانه یا دست‌کم عدم مخالفت شوروی، انگلیس و امریکا را ضروری می‌دانست. در میان قدرتهای خارجی شوروی به قوام نظر مساعد داشت زیرا او نه طرف توجه دربار بود و نه یک انگلوفیل شناخته شده. در واقع گمان می‌رفت که هر دو طرف بویژه انگلیسیها مخالف وی هستند، مضافاً که املاک وسیع قوام بیشتر در منطقه تحت اشغال شوروی واقع بود و این امر روسها را از موقعیت بهتری برای تحت نفوذ قرار دادن او برخوردار می‌کرد. پیامد بهره‌مندی از نظر مثبت شوروی، پشتیبانی حزب توده از قوام بود، حزبی که برخی از رهبران آن با وی تماس نزدیک داشتند.<sup>۲</sup> امریکا نیز نسبت به قوام حسن‌نظر داشت چون او در سالهای آغازین زندگی سیاسیش همواره از ورود امریکا به صحنه سیاسی ایران به عنوان نیروی تعدیل‌کننده نفوذ روسها و انگلیسیها جانبداری کرده بود.<sup>۳</sup>

بسیاری از سیاستمداران ایران به این باور یا حکمت متعارف اعتقاد داشتند که تجاوزها و فشارهای امپریالیستی عمدتاً از نزدیکی جغرافیایی ناشی شده و ریشه در علایق تاریخی دارد، تصویری ساده‌انگارانه ولی قابل درک. بدین‌سان قبل از جنگ جهانی اول و طی آن، و نیز تا حدی در طول جنگ بین‌الملل دوم، ایرانیان به آلمان حسن‌نظر داشته پیروزی آن کشور را آرزو می‌کردند. به همین دلیل سیاست ایالات

(۱) حسن ارسنجانی، «یادداشتهای سیاسی من»، بامشاد، ۱۵-۲۲ مرداد ۱۳۳۵، ص ۶۳-۶۶.

(۲) انور خامه‌ای، فرصت بزرگ از دست رفته، (تهران، ۱۳۶۲)، صفحات ۷۳، ۱۲۷.

(۳) ارسنجانی، بامشاد، ۲۹ مرداد-۵ شهریور ۱۳۳۵.

متحد نسبت به ایران نیز خالی از هرگونه نیت امپریالیستی پنداشته می‌شد و توازنی که می‌توانست در اثر گسترش نفوذ امریکا در ایران پدید آید، بیشتر تحولی در راستای منافع ایران تلقی می‌گردید تا خطری برای آن، چون به هر حال علایق بریتانیا و شوروی مانع از آن می‌شد که کشور ثالثی در موضع تسلط در ایران قرار گیرد. بنابراین قوام به هنگام تجدید فعالیت سیاسی تماسهای خود را با امریکا از نو برقرار ساخته آنان را تشویق کرد که بطور جدی نسبت به امور ایران علاقمندی نشان دهند، حرکتی که مورد استقبال و خوشامد امریکاییان قرار گرفت.<sup>۴</sup> انگلیسیها از همان آغاز کار به قوام بدگمان بوده وی را بیش از اندازه متمایل به شوروی می‌دانستند و روسها همراه با طرفدارانشان در داخل ایران واقعاً معتقد بودند (یا به آنان چنین القاء شده بود) که سوءظن بریتانیا هنوز پابرجاست،<sup>۵</sup> و این در حالی بود که آقای آلن. سی. ترات راین سفارت انگلیس در ایران پس از دیدار با قوام او را فردی مستقل از روسها یافته بود.<sup>۶</sup> بدین ترتیب هنگامی که در تاریخ ۷ مرداد، شاه برای بولارد پیغام فرستاد که «در نظر دارد قوام را برای احراز سمت نخست‌وزیری فراخواند»، بولارد پاسخ داد که «هیچگونه مخالفتی با وی به عنوان نخست‌وزیر» ندارد.<sup>۷</sup>

قوام در جلب حمایت دیپلماتهای شوروی، بریتانیا و امریکا مهارت درخور توجهی از خود نشان داده بود چون بدون مطابعت و همراهی بی‌جا و بی‌حد توانسته بود همه را راضی نگاه داشته هیچیک را از خود نرنجانند. وی که می‌دانست باید بزودی با بن‌بست سیاسی موجود به مقابله برخیزد و از این رهگذر با دشمنی و مخالفت گسترده روبرو شود، پشتیبانی خارجیان را امری ضروری می‌پنداشت. او عقیده داشت که چنین دشمنی و مخالفتی تنها در صورت حمایت یکی از سفارتخانه‌ها می‌تواند مؤثر واقع گردد و بر این اساس تدابیر مقتضی را به منظور پیشگیری اتخاذ نمود. در حقیقت، تدابیر قوام بیش از آنچه در وهله اول به نظر می‌رسید، با درک و برداشت «نخبگان» هماهنگی داشت. وی امیدوار بود که با تأمین حمایت خارجی، یا دست‌کم حصول ایمنی در برابر توطئه‌ها و دشمنی قدرتهای خارجی، بتواند بر همه رقبای و دشمنان خود در داخل پیروز شود. او بعدها به این نتیجه

(۴) بولارد به ایدن، ۲۲ سپتامبر ۱۹۴۲، FO 371 EP 31443.

(۵) ارسنجانی، بامشاد، ۱۵-۲۲ مرداد ۱۳۳۵، احمد علی سپهر، «قوام‌السلطنه بعد از شهریور»، مقالات سیاسی (تهران، ۱۳۴۱) ص ۱۸-۲۷؛ فرخ، خاطرات، ص ۶۲۱.

(۶) بولارد به ایدن، ۱۰ آوریل ۱۹۴۲، FO 371 EP 31385.

(۷) گزارش بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۹ ژوئیه ۱۹۴۲، همانجا.

رسید که نفوذ خارجی هنگامی کارسازتر است که به صورت منفی بکار رود؛ به دیگر سخن، پشتیبانی بیگانگان برای جایگزین کردن پایگاه حمایتی که در داخل کشور رو به تحلیل می‌رود، بسنده نخواهد بود.

در آغاز شاه و شمار زیادی از نمایندگان مجلس از زمامداری قوام جانبداری کرده یا به آن تن در دادند چون تجربه دولت سهیلی آشکارا نیاز به شخصیت شایسته‌تری را نشان داده بود. پذیرفتن نخست‌وزیری قوام صرفاً به دلیل صلاحیت بیشتر وی نبود بلکه به این خاطر بود که تصور می‌شد رد کردن او موجب تحریک شوروی خواهد شد. افزون بر آن، این نگرانی وجود داشت که نپذیرفتن قوام وی را به شرکت در فعالیت‌هایی سوق دهد که کار هر دولتی را پیچیده‌تر ساخته سرانجام آن را فلج نماید. دوستان و دشمنان قوام جملگی در شایستگی وی اتفاق نظر داشتند. مخالفان و کسانی که نسبت به بند و بستهای او با خارجی‌ان بدگمان بودند هنوز مخالفت فعالانه علیه وی نداشتند، همگی منتظر بودند تا ببینند چه خواهد کرد تا در محدوده اختیارات نخست‌وزیر و در چارچوب رسوم و مقررات قانون اساسی، رضایت تمامی گروه‌ها را بدست آورد. به‌رغم خصایل برجسته قوام، نه وی و نه هیچ نخست‌وزیر دیگری نمی‌توانست تحت شرایط نامطلوب به موفقیت بزرگی دست یابد، همچنانکه نخستین دوره نخست‌وزیری قوام پس از دوران رضاشاه، در کشمکش او برای افزایش قدرت و تلاشهای هماهنگ گروه‌های رقیب برای جلوگیری از این امر خلاصه گردید.

احمد قوام برادر حسن وثوق (وثوق‌الدوله) بود که خود با آنکه از وجهه ملی برخوردار نبود، یکی از باکفایت‌ترین نخست‌وزیران قبل از دوره پهلوی بشمار می‌رفت. قوام حدود سال ۱۲۵۶ شمسی در تهران در خانواده‌ای از بزرگ مالکان ثروتمند که بطور سنتی در اداره کشور مشارکت داشتند، متولد شد. در سن ۱۷ سالگی به فرانسه اعزام شد تا در رشته علوم سیاسی تحصیل کند. پس از بازگشت به ایران در کابینه‌های متعدد عهده‌دار وزارت گردید. در پی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ وی در شمار سیاستمداران متنفذی بود که به زندان افتادند و تا هنگام سقوط دولت زودگذر سید ضیاء (ژوئن ۱۹۲۱) (خرداد ۱۳۰۰) که احمدشاه قاجار او را به نخست‌وزیری برگزید، در زندان به‌سر می‌برد. وی مجدداً از خرداد تا بهمن ۱۳۰۱ در مسند نخست‌وزیری نشست لیکن بعدها، زمانی که رضاخان در رابطه با توطئه‌ای علیه خود به او ظنین گردید، به اروپا تبعید شد. قوام پس از چند سالی به ایران بازگشت

و تا سقوط رضاشاه زندگی را در عزلت و خانه‌نشینی گذراند.<sup>۸</sup>

قوام یکی از بانفوذترین و بااعتبارترین رجال قبل و بعد از دوران رضاشاه بشمار می‌رفت. او مالکی بزرگ بود که در اطراف شهر لاهیجان مزارع چای وسیعی در تملک داشت. تمول، سخاوت، و شخصیت وزین وی اطرافیان شایق و ایادی زیادی را پیرامون او گرد آورده بود. قدرت شخصیتی که زبانزد همگان بود، شجاعت، توانایی، وقار و متانت، سرسختی، و غروری که غالباً به مرز نخوت و تکبر می‌رسید، بویژه در ایامی که مصدر کار بود، و همچنین خودبینی آشکار و اشتیاق وافر وی به جلب احترام دیگران و کسب شهرت و عنوان، احساساتی آمیخته از ستایش و بیزاری برمی‌انگیخت.<sup>۹</sup> در میان دولتمردان ایران قوام به خاطر «اقتدار طبیعی» و آمادگی برای رویارویی با مشکلات در کمال خونسردی، اعتماد به نفس، و آرامش خاطر، شهرت یافته بود.<sup>۱۰</sup> سید حسن مدرس، نماینده مبارز و سرسخت مجلس که بعداً به دستور رضاشاه به قتل رسید، وی را «شمشیری تیز و ضروری برای نبرد» توصیف کرده بود.<sup>۱۱</sup> با برخورداری از چنین صفاتی که در او وجود داشت، یا به او نسبت داده می‌شد، قوام تنها در مواقع بحرانی می‌توانست در انتظار فرصت برای کسب قدرت باشد، آن هم فقط هنگامی که رقیبانش یا شکست خورده باشند یا آنکه امکان موفقیتشان بعید به نظر آید. بر این اساس آشکار بود که دیر یا زود شاه و بسیاری از نمایندگان مجلس که امتیازات پارلمانی زیاده از حدشان مورد تأیید قوام نبود، یا آنکه وی را به اندازه کافی تسلیم و فرمانبردار نمی‌دیدند، با او به مخالفت برخوانند خاست. بالاخره امتناع قوام از اینکه سر به زیر و بدون هیاهو به حکومت بپردازد، با سبک دولت سهیلی تفاوت فاحش داشت و می‌توانست وی را در برابر حسادتهای شدید، دسیسه‌های پایان‌ناپذیر، و خصومت، آسیب‌پذیر نماید.

قوام موافقت خود را برای تشکیل دولت مشروط بر آن نمود که در گزینش

۸) ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه (تهران، ۱۳۴۴)، ص ۶۵۲-۷۱۰؛ حسین مکی، «آقای احمد قوام»، سالنامه دنیا، سال دوم (۱۳۲۵)، ص ۸۱-۸۳؛ علی وثوق، چهار فصل در تفنن و تاریخ (تهران، ۱۳۶۱)؛ مهدیقلی هدایت، اثر یادشده، ص ۳۲۹-۳۳۰؛ مهدی داودی، قوام‌السلطنه (تهران، ۱۳۲۷).

۹) صفایی، رهبران مشروطه، ص ۷۰۴؛ خواجه نوری، خواندنیها، ۳۱ تیر ۱۳۳۱، ص ۵.  
 ۱۰) صادق رضازاده شفق، «خاطراتی از قوام‌السلطنه»، خواندنیها، ۳ بهمن ۱۳۳۳؛ ارسنجانی، بامشاد، ۲۲-۲۹ مرداد ۱۳۳۵.  
 ۱۱) عبدالله مستوفی، تاریخ اجتماعی و اداری ایران در دوره قاجاریه، جلد سوم (تهران، ۱۳۴۱)، ص ۷۰-۵۶۷.



همکارانش آزاد باشد. با این همه انتخاب وزیرانش نشان داد که وی انتظارات گروههای ذینفع را برای مشارکت در دولت درک کرده است. همکاران وی همه از اعضای شناخته شدهٔ نخبگان بودند و به جز یک استثناء بقیه در دولتهای پیشین سابقهٔ وزارت داشتند. قوام اعضای کابینه‌اش را مکلف نمود که سوگند وفاداری به شاه و دولت ادا کنند، با این امید که بر بدگمانیها چیره شده وفاداری خویش را به حکومت پارلمانی و شاه ثابت کند.<sup>۱۲</sup> همچنین برای خنثی کردن انتقادهایی که از «رفتار مستبدانه» او می‌شد و کاهش این نگرانی که وی بدون مشورت لازم حکومت خواهد کرد، از صادق صادق (مستشارالدوله) و ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک)، دو سیاستمدار معتبر و سالخورده، دعوت کرد تا به عنوان وزیر مشاور با وی همکاری کنند. در حرکتی دیگر در جهت رعایت قانون اساسی، قوام سهام‌الدین غفاری را به سمت مدیر کل انتشارات و تبلیغات برگزید. براساس گزارش مقامات بریتانیا، غفاری «حتی در زمان قدرت رضاشاه به انتقاد از رژیم پهلوی و اظهار تأسف از پایمال شدن قانون اساسی و آزادی بیان تمایل نشان داده بود»<sup>۱۳</sup> به هنگام معرفی دولت به مجلس، قوام به منظور صرفه‌جویی در وقت و جلوگیری از بحث و اختلاف، از ارائهٔ یک برنامهٔ کار مفصل خودداری کرد و تنها بر بهبود وضع امنیت کشور و فراهم ساختن خواربار به عنوان هدف اصلی خود تأکید گذارد. او به محترکین سخت هشدار داد و نیز اعلام داشت که دولت وی قصد دارد از جوانان تحصیلکرده به بهترین وجه ممکن استفاده کند.<sup>۱۴</sup> در تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۲۱ مجلس به کابینهٔ قوام با ۱۰۹ رأی موافق از ۱۱۶ نفر رأی اعتماد داد، هر چند که تنها وجه تمایز دولت او از دولتهای قبلی شخصیت خود نخست‌وزیر بود.

طبق معمول این رأی اعتماد درخور ملاحظه تضمینی برای استمرار پشتیبانی مجلس از قوام نبود. کارشکنی نمایندگان مجلس مقامات انگلیسی را سخت به خود مشغول داشته بود و آنان اینک امید داشتند که قوام همان فردی باشد که بتواند انحلال مجلس را به انجام رساند. بولارد «مطمئن» بود که مجلس یک «خطر جدی» محسوب می‌شود و از آن بیم داشت که در صورت شکست شوروی به دست آلمان، نمایندگان مجلس «ممکن است آواهای ناسیونالیستی سر داده، احیاناً پیمان همکاری

(۱۲) فرخ، خاطرات، ص ۵۸۲.

(۱۳) گزارش دربارهٔ شخصیت‌های ایرانی سالهای ۴۰، FO 371 EP 4582.

(۱۴) مذاکرات مجلس، ۱۸ مرداد ۱۳۲۱.

سه جانبه‌ای را که تصویب کرده‌اند لغو کنند»<sup>۱۵</sup> بولارد در مکاتبات خود با وزارت خارجه انگلیس، برای انحلال مجلس و نیاز به یک مجلس جدید توجیهات مفصلی ارائه می‌کرد و وزارت خارجه صراحتاً اظهار داشت که «هر چه انحلال مجلس زودتر صورت گیرد بهتر خواهد بود»<sup>۱۶</sup>

البته برای انحلال مجلس و تعویق انتخابات بعدی موانع قانونی وجود داشت لیکن این امر تغییری در عقیده بولارد نمی‌داد، او به سادگی می‌گفت «پایبندی به نص قانون»، «جنبه‌ای از شخصیت ایرانیان» نیست و «هر زمان که اقتضا کند، احتمالاً راهی برای احتراز از انتخابات جدید پیدا خواهد شد»<sup>۱۷</sup> همچنین، وزارت خارجه انگلیس متقاعد نبود که اقامه کردن دلایل مشخص و مبتنی بر قانون اساسی، ضروری است. در واقع چنین استدلال می‌شد که «خود ایرانیان با خودداری از تشکیل مجلس سنا که در قانون اساسی پیش‌بینی شده است، اهمیت زیاده از حدی برای نص قانون اساسی خود قایل نشده‌اند»<sup>۱۸</sup> ظاهراً بولارد توافق همتای روسی خود را در این زمینه بدست آورده بود و بدین ترتیب آنها فقط منتظر اشاره‌ای از جانب شاه یا از سوی نخست‌وزیر بودند.<sup>۱۹</sup> از سوی دیگر اگر نخست‌وزیر می‌توانست مجلس را کنترل کند، همان‌گونه که طی دو ماه اول زمامداری انجام داده بود، و اگر مجلس «مزاحمتی» فراهم نساخته مانع از انجام وظایف دولت نمی‌شد، در آن صورت بریتانیا آماده بود تا «عجالتاً» برای انحلال مجلس اقدام نکند.<sup>۲۰</sup>

نخستین بحران عمده بین قوام و مجلس به هنگام تسلیم لایحه اصلاح قانون نظام وظیفه روی داد. با آنکه پیشتر لایحه بسیار مشابهی توسط دولت سهیلی تسلیم شده و به تفصیل مورد بحث قرار گرفته بود، نمایندگان مجلس اعلام داشتند که قصد تجدید نظر در لایحه دارند در حالی که قوام می‌خواست لایحه به همان صورتی که تقدیم شده بود تصویب یا رد گردد. وکلا از این فرصت استفاده کرده این کار را نمونه‌ای از رفتار اقتدارگرایانه او به حساب آوردند و علی دشتی طی سخنرانی پر حرارتی در دفاع از «حاکمیت مجلس» که به زعم وی «حاکمیت ملت» محسوب

(۱۵) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۵ اوت ۱۹۴۲، FO 371 EP 31385.

(۱۶) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۵ اوت ۱۹۴۲، همانجا؛ وزارت خارجه به تهران، ۱۹ اوت

۱۹۴۲، همانجا.

(۱۷) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ سپتامبر ۱۹۴۲، همانجا.

(۱۸) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۲، همانجا.

(۱۹) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۵ اوت ۱۹۴۲، همانجا.

(۲۰) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۱۸ سپتامبر ۱۹۴۲، همانجا.

می‌گردید، استدلال کرد که «ایران تازه از بار استبداد رهایی یافته است و ما تسلیم استبداد قوام‌السلطنه نخواهیم شد»<sup>۲۱</sup> به ناچار قوام لایحه را برای مطالعه بیشتر پس گرفت و دیگر شکی برایش باقی نماند که وی نیز مانند سایر نخست‌وزیران در برابر مجلس آسیب‌پذیر است.

چند روز پس از رویارویی فوق قوام نطق آشتی‌جویانه‌ای در مجلس ایراد کرد که در آن اعتقاد راستینش به قانون اساسی و شناسایی احترام‌آمیز خود را از اختیارات قوه مقننه تکرار کرد. وی امید داشت که از این راه بتواند مناسبات خود را با نمایندگان بهبود بخشد یا دست‌کم از تیرگی بیشتر روابط جلوگیری کند. در عین حال قوام اشکالات بیشماری را که در برابر دولت قرار گرفته بود برای نمایندگان برشمرد و اعلام داشت که تن به سستی و ایستایی در نخواهد داد و او و همکارانش قصد دارند اختیارات کامل قانونی خود را اعمال نمایند. در پایان او بر اتکاء خویش به کسانی که نگران عواقب وحشتناک بی‌ثباتی حکومت‌اند، تأکید نهاد.<sup>۲۲</sup> اکثر و کلا سخنان وی را نوعی عقب‌نشینی دانسته درباره آن به عنوان قول شرف نخست‌وزیر که قادر به شکستش نخواهد بود، به تبلیغ پرداختند. در حقیقت بیم و نگرانیهای روزافزونی (ناشی از اقدامات اخیر قوام در توقیف برخی از جرایم) وجود داشت که قوام قصد ریشه‌کن ساختن آزادیهای سیاسی و تضعیف قدرت مجلس را دارد و شایعه «بهبود تازه در روابط شاه و قوام» به این نگرانیها شدت می‌بخشید.<sup>۲۳</sup> به هر حال، پس از آنکه نخست‌وزیر مجلس را از حسن‌نیت خویش مطمئن ساخت، نمایندگان امیدوار بودند که از این پس وی در چارچوب استنباط عمومی از حکومت پارلمانی رفتار نماید. قوام دستخوش پندار ساده‌دلانه‌ای نبود که تحقق برنامه دولت او بدون دست بازتر و اختیارات بیشتر و نیز مصونیت در مقابل آزار و حملات مداوم مجلس، امکان‌پذیر خواهد بود. بولارد در دیداری که با قوام و وزیر خارجه وی داشت آنها را «بسیار افسرده» یافت. وی پس از گفتگوهایش چنین نتیجه گرفت: «در حمایت از هدف ما نخست‌وزیر شجاع‌ترین وزیر کابینه به نظر می‌رسد و بهترین راه کمک به او و خودمان موافقت با انحلال مجلس است، هر چند که بدین وسیله خوراک تبلیغاتی برای دولتهای محور فراهم خواهیم ساخت»<sup>۲۴</sup>

(۲۱) مذاکرات مجلس، اول مهر ۱۳۲۱.

(۲۲) مذاکرات مجلس، ۵ مهر ۱۳۲۱.

(۲۳) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۲، FO 371 EP 31386.

(۲۴) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۷ اکتبر ۱۹۴۲، همانجا.

جدا از اشکالات پیچیده قانونی، انحلال مجلس به بهانه تقلب در انتخابات موجب سستی اعتبار قانونی پیمان همکاری سه جانبه و سایر لوایحی می‌گردید که به سود متفقین از تصویب مجلس گذشته بود. از سوی دیگر اگر موضوع انتخابات غیرقانونی مطرح نمی‌شد چه عذر دیگری می‌توانست برای انحلال مجلس ارائه شود؟ و اگر تدابیر «فوق پارلمانی» بکار برده می‌شد آیا ممکن بود که چهره حکومت مشروطه سالم بماند؟ با توجه به این پرسشها انگلیسیان فقط در صورتی آماده کمک به انحلال مجلس بودند که نخست خود ایرانیان قدم پیش گذارند، اقدامی که محتمل به نظر نمی‌رسید.<sup>۲۵</sup> تمایل قوام به انحلال مجلس از اشتیاق وی به خشنود کردن انگلیسیها و استفاده از آن برای تهدید مجلس به منظور کسب امتیاز، فراتر نمی‌رفت. در واقع بسیار بعید بود که قوام یا هر نخست‌وزیر دیگری تنها بر پایه پشتیبانی خارجی حاضر به عدول از شیوه رفتار تدافعی و محتاطانه «نخبگان» سیاسی گردد. در بهترین حالت، پیامدهای مثبت چنین اقدامی نامعلوم بود، در حالی که هرگونه پی‌آمد منفی الزاماً یک انزوای سیاسی خود انگیخته را نیز دربرداشت.

در این ایام روسها نظر خود را درباره انحلال مجلس تغییر داده و بنا به گزارش وزارت خارجه بریتانیا سیاست طفره رفتن و امروز و فردا کردن را پیش گرفته بودند. بالاخره، صرفنظر از انگیزه‌های واقعی و علایق و نگرانیهای نمایندگان، آنان بدون شک معرف و بیانگر یک سلسله خواستها و شکوه‌های حاد مردم بودند. در چنین وضعی انحلال مجلس به بهانه حفظ مصالح عمومی مشکل می‌نمود. برای بولارد کاملاً روشن بود که:

«متأسفانه مجلس منعکس‌کننده نظریات مردم ایران درباره دو موضوعی است که اینک برای آنها حایز بیشترین اهمیت است: افزایش قیمتها و وضع نان. مجلس متفقین را متهم می‌کند که با ایجاد تورم موجب بالا رفتن قیمتها گردیده در عرضه کالاها کوتاهی کرده‌اند و با خودداری از وارد کردن مواد غذایی کشور را در معرض خطر قحطی قرار داده‌اند.»<sup>۲۶</sup>

بولارد اعتراف کرد که اکنون انحلال مجلس احتمالاً از قبل دشوارتر شده است. اما اگر قوام امیدی به تأمین خواستهای متفقین داشت، ناچار بود که به گونه‌ای

(۲۵) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۲۰ اکتبر ۱۹۴۲، همانجا.

(۲۶) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۲ اکتبر ۱۹۴۲، FO 371 EP 31386.

پشتیبانی یا عدم مخالفت مجلس را بدست آورد. وی پس از آنکه از دستیابی به حمایت کافی در مجلس قطع امید کرد، کوشید تا با گذراندن لایحه‌ای که به موجب آن از اختیارات کامل برای یک دوره موقت نه ماهه تا اوایل شهریور ۱۳۲۲ برخوردار می‌شد، خود را از کنترل مجلس و مخالفان رهایی بخشد. هدف از کسب این اختیارات بیشتر مقابله با مسایلی مانند کمبودها، تورم، هرج و مرج، و نارسایی حمل و نقل بود.<sup>۲۷</sup> اگر بتوان گفت که قوام در مورد تصویب این لایحه یا بهبود وضع خویش در پی تقدیم آن خوشبین بود، علت فقط این بود که می‌پنداشت با توجه به خطری که موجودیت خود مجلس سیزدهم را تهدید می‌کند، نمایندگان ممکن است به اعطای اختیارات درخواستی تن در دهند (یا حداقل آمادگی بیشتری برای مذاکره داشته باشند). به نظر بولارد «اگر قوام در گذراندن لایحه با شکست مواجه شود، مایل به انحلال مجلس خواهد شد.»<sup>۲۸</sup> در زمینه لایحه اختیارات و اکنش حامیان خارجی او مختلف بود. سفیر شوروی ادعا کرد که دستوری از سوی دولت متبوعش ابلاغ نشده است. مقامات امریکایی با این امر به دلیل «عواقب ناگوار آن برای ایران و سایر کشورهای مسلمان» مخالف بودند. در مقابل انگلیسیها در آستانه تقدیم لایحه به مجلس به قوام اطمینان دادند که وی از «پشتیبانی کامل آنها در کوششهایش برای کسب اختیارات کامل» برخوردار است.<sup>۲۹</sup>

هدفها و نگرانیهای مشترک متفقین در نبردشان علیه کشورهای محور، لزوماً در سیاستی هماهنگ نسبت به ایران منعکس نمی‌شد. به گفته یکی از مقامات امریکایی به نظر می‌رسید که روسها «هر حرکت انگلیس و امریکا را با دیده سوءظن می‌نگرند.» امریکاییان نیز حداقل ظاهراً ضمن کوشش در هماهنگی سیاست خود با روح منشور آتلانتیک، «طرز تفکر خشن و ناسازگارانه‌ای» که سیاست انگلیس را در ایران مشخص می‌کرد، مورد سرزنش قرار داده احساس نمی‌کردند که این سیاست تحولی دوستانه را در روابط آینده ایران و انگلیس بشارت دهد. برای این مقام امریکایی «یادآوری پیشنهاد اخیر بریتانیا مبنی بر اینکه تغییر دولت در ایران طبق

(۲۷) اطلاعات، ۲۶ آبان ۱۳۲۱؛ بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۸ نوامبر ۱۹۴۲، FO 371 EP

.31386

(۲۸) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ نوامبر ۱۹۴۲، همانجا.

(۲۹) همانجا.

دلخواه متفقین صورت پذیرد» به هیچ وجه اطمینان بخش و دلگرم کننده نبود.<sup>۳۰</sup> قوام در مواقع قبلی از جمله در یک سخنرانی رادیویی اعتقاد خود را مبنی بر اینکه «اجرای وظایف دولت بدون داشتن اختیارات امکان پذیر نیست» بیان داشته بود.<sup>۳۱</sup> تقدیم لایحه اختیارات علیرغم برداشتهای موجود درباره قلمرو گسترده اقتدار مجلس، نگرانیهای خفته را نسبت به گرایشهای «مستبدانه» قوام تأیید کرد. در فضای اقتدارستیزانه سالهای پس از ۱۳۲۰، این گونه اقدامات که مغایر با قانون اساسی دانسته می شد مردم پسند نبوده به آسانی می توانست مورد بهره برداری قرار گیرد. با آنکه قوام با خصومت شدید روبرو بود استعفا نداد بلکه از راه پخش اعلامیه در تهران به توضیح و تبلیغ اقداماتش پرداخت و بویژه بر حمایت متفقین از دولت خود و نارضایی آنها از رفتار مجلس تأکید کرد.<sup>۳۲</sup>

نمایندگان مجلس دریافتند که عناد بیش از حد با قوام مخالفت با متفقین تلقی خواهد شد و تحت فشار انگلیس و شوروی موافقت کردند که چاپ اسکناس به هیئت نظارت اندوخته اسکناس که وابسته به کابینه بود، واگذار شود. امتیاز مزبور و اینکه مجلس حتی پس از تقدیم لایحه اختیارات با قوام مدارا کرده بود، شاید حمل بر آن شود که ترفندهای قوام تا حدی موفقیت آمیز بوده است. با وجود این ماندن قوام بر سر کار تنها مدیون پشتیبانی متفقین و تهدیدی بود که از جانب آنان متوجه مجلس می گردید، و این به سختی می توانست راه محرمانه و غرور انگیزی برای در دست نگاه داشتن زمام امور بشمار آید.

عمداً یا تصادفاً، تقاضای قوام برای اختیارات تام با بحران ناشی از خواستهای فزاینده متفقین برای ریال و مساعی دولت در حل این مشکل، مصادف گشته بود. قوام بدون آنکه از دل و جان تسلیم متفقین شود، ظاهراً با آنها همکاری می کرد. انتشار اسکناس در پاسخ به نیاز متفقین مسلماً تورمی شدید در پی می داشت و دیگر مسایل مربوطه از جمله افزایش قیمتها و کمبود مواد بخصوص گندم را تشدید می کرد. درخواستهای پی در پی متفقین نمایندگان مجلس را سخت آزرده بود بویژه آنکه متفقین در عوض همکاری مجلس کمکی در تخفیف کمبود بحرانی گندم نکرده بودند. طبق اظهار نظر لوئیس دریفوس وزیر مختار امریکا، بریتانیا مایل به ارسال گندم

(۳۰) یادداشت مورخ ۲۳ ژانویه ۱۹۴۳ به عنوان جان.د. جرنیگان مندرج در:

Yonah Alexander and Allen Nanes, *The United States and Iran, a Documentary History*, (Frederick, 1980), pp. 94-99.

(۳۱) سخنرانی قوام مندرج در حسین کوهی کرمانی، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۲۵۶-۲۵۸.

(۳۲) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا ۱۸ نوامبر ۱۹۴۲، FO 371 EP 31386.

نبرد چون به عقیده آنها «گندم کافی به صورت احتکار شده برای تأمین نیازهای ایران در داخل کشور وجود داشت»<sup>۳۳</sup> دریفوس مخالف این نظر بود و عقیده داشت که ایرانیان تنها «یک قدم تا قحطی نان» که در ایران «به معنای گرسنگی است» فاصله دارند و بنابراین به صلاح دولت امریکاست که تا آنجا که مقدور است برای ایران گندم فراهم سازد. به عقیده دریفوس چنین اقدامی با سیاست بریتانیا که فاقد «درک و بینش» بوده هدفش «کوشش در بیرون راندن قوام و گماردن دست‌نشانده کیسلینگ مانند مناسب‌تری است، منافات داشت.<sup>۳۴</sup> علیرغم این انگلیسیها نه دلیلی برای کنار گذاردن قوام از صحنه سیاست داشتند و نه مخالفتی با کمک امریکا به ایران که پس از چندی به شکل «وام و اجاره» به ایران ارسال گردید.

بحران پولی کشور استعفای وزیر دارایی را به دنبال آورد. به روایتی وی با لایحه اختیارات نیز مخالف بوده،<sup>۳۵</sup> «برای گریز از مسئولیت تمارض می‌کرد»<sup>۳۶</sup> انگلیسیها مضطربانه کوشیدند تا از طولانی شدن بحران جلوگیری کنند و بدین منظور حتی به فشار و تبلیغات، از جمله ترتیب دادن نشر «مقالات فرمایشی» در مطبوعات تهران، روی آوردند.<sup>۳۷</sup> مجلس نیز که تقاضای قوام را برای اختیارات تام رد کرده بود اینک راه دیگری جز تفویض اختیار خود به دولت در زمینه انتشار اسکناس نداشت.

بدین ترتیب قوام از تحقیر و خواری شکست کامل نجات یافت ولی راضی نبود. وی نمایندگان انگلیس و شوروی را فراخواند و به آنان اظهار داشت که «یا وی باید برود یا مجلس»<sup>۳۸</sup> از سوی دیگر شاه همواره نسبت به پیوندهای دوستانه قوام با خاندان قاجار و بیزاری وی از سلسله پهلوی مظنون بود و اکنون تصدی وزارت جنگ توسط قوام او را در برابر رئیس ستاد ارتش و شخص شاه قرار داده بود. همین امر کافی بود که شاه را متقاعد سازد تا به طرفداری از «قانون اساسی» پا به میدان گذارد. وی نگرانی خود را درباره «اثرات احتمالی انحلال مجلس بر افکار عمومی» به بولارد ابراز داشته بود لیکن به استنباط بولارد ترس واقعی شاه این بود که اگر قوام

۳۳) دریفوس به وزیر خارجه امریکا، ۱۷ اکتبر ۱۹۴۲، مندرج در کتاب آلکساندر و نین، اثر یادشده، ص ۸۷-۸۸.

۳۴) همانجا.

۳۵) کوهی کرمانی، جلد دوم، ص ۳۰۳.

۳۶) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۸ نوامبر ۱۹۴۲، FO 371 EP 31386.

۳۷) همانجا.

۳۸) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۹ نوامبر ۱۹۴۲، همانجا.

خود را از کنترل مجلس خلاص کند، «ممکن است سعی در کاهش قدرت سلطنت بنماید»<sup>۳۹</sup> بهر تقدیر بولارد به شاه گفت که هیچ قصدی برای تغییر قانون اساسی در بین نیست. شاه وانمود کرد که قانع شده است و به بولارد اطمینان داد که به زودی ریال مورد نیاز متفقین تأمین خواهد شد. قوام که می‌دید سوءظن نهفته شاه اینک به دشمنی آشکار نسبت به او تبدیل شده است و همچنین موضع دربار را خصمانه و مجلس را آزرده خاطر می‌یافت، به گونه فزاینده‌ای به سوی متفقین رانده می‌شد. از سوی دیگر این اوضاع و احوال اعتماد به نفس بیشتری در نمایندگان مجلس بوجود آورد و موجب شد که آنان در مخالفت با قوام خویشتن‌داری کمتری نشان دهند. روابط پیوسته رو به وخامت می‌رفت تا آنکه سه هفته بعد حادثه تازه‌ای رخ داد.

در ۱۷ آذر، شمار کوچکی از دانش‌آموزان و دانشجویان که بیشتر برای اعتراض به کمبود نان جلوی مجلس گرد آمده بودند، در زمانی کوتاه تبدیل به جمعی عصیانگر شدند که به مدت دو روز مغازه‌ها را مورد حمله و چپاول قرار دادند، خانه نخست‌وزیر را غارت کرده و به آتش کشیدند، و مجلس را به اشغال درآوردند.<sup>۴۰</sup> در طول بدترین لحظات این بلوا، و با آنکه قوام خود وزارت جنگ را در دست داشت، پلیس و مقامات نظامی از دخالت مؤثر خودداری کردند<sup>۴۱</sup> و تنها پس از برگماشتن سپهبد امیر احمدی به سمت فرماندار نظامی تهران بود که بالاخره نظم و آرامش برقرار گردید. این اغتشاشات به تحریک و با صحنه‌سازی عوامل دربار و افراد وابسته‌ای که بین نمایندگان مجلس و روزنامه‌نگاران داشتند بوجود آمد و هدف از آن تضعیف روحیه، به ستوه آوردن و سرانجام سرنگون کردن نخست‌وزیر بود. در این ماجرا سرتیپ ابراهیم ارفع، برادر معاون رئیس ستاد ارتش و فرمانده لشکر ۲ تهران که به جانبداری از آلمانیها شهرت داشت و مناسبات نزدیکی با شاه برقرار کرده بود، نقش برجسته‌ای ایفا کرد. با این همه بلوای ۱۷ آذر نتوانست به عنوان نشانی واقعی از نارضایی عمومی جلوه‌گر شود. روزنامه رهبر، ارگان رسمی حزب توده، نمایانگر اعتقاد بسیاری از کسانی بود که در مورد نگرانیهای شاه درباره قانون اساسی

(۳۹) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۹ نوامبر ۱۹۴۲، FO 371 EP 31386.

(۴۰) داد، ۲۳ دی ۱۳۲۱؛ باخترا، ۱-۵ بهمن ۱۳۲۱، طبق نوشته روزنامه ایران درخواستهای دانشجویان مربوط به مسایل آموزشی می‌شد و ارتباطی با کمبود نان نداشت (۳۰ دی-۸ بهمن ۱۳۲۱).

(۴۱) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۹ دسامبر ۱۹۴۳، FO 371 EP 31387؛ از بغداد به وزارت جنگ انگلیس، ۱۱ دسامبر ۱۹۴۲، همانجا؛ حسن ارفع، در خدمت پنج پادشاه، (لندن، ۱۹۶۴)، ص ۳۱۸-۳۲۰؛ فرخ، خاطرات، ص ۶۱۵-۶۱۷.



شک و تردید داشتند و از آن می‌ترسیدند که این‌گونه تظاهرات بهانه به دست دولت دهد تا آزادیهای موجود را مهار کند. روزنامه رهبر بعداً نوشت:

یک مشت رجاله مزدور به عنوان آزادیخواه سر و سینه‌زنان در میدان بهارستان جمع شدند و یک مشت از مردم ساده‌لوح را گرد خود جمع نموده، به هوای دادخواهی و آزادی‌طلبی به تحریک مردم پرداختند و بالاخره به کوچه و بازار ریخته به غارت مشغول شدند... هیچکس در مجلس شورا از واقعه پرسشی نکرد... واقعه ۱۷ آذر اولین یورش ارتجاع بود.<sup>۴۲</sup>

رویدادهای ۱۷ و ۱۸ آذر تلفات و خسارات قابل توجهی به‌بار آورد<sup>۴۳</sup> و برای بسیاری مردم به صورت «معما» درآمد. آنان که شورش را برانگیخته بودند مانع از حل معما می‌شدند. در مجلس از بحث پیرامون بلوا جلوگیری شد و رسیدگی به رویدادهای مزبور تا هنگامی ادامه داشت که قوام بر سر کار بود. هر چند اکثر ناظران دربار را در ناآرامیها درگیر می‌دانستند، عوامل دربار (به سرکردگی برادران مسعودی و بویژه عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات که مظنون یا متهم به دریافت پول از دربار جهت برپایی تظاهرات بود) تمهیداتی را آغاز کردند تا مسئولیت وقایع فقط به شخص قوام نسبت داده شود. از سوی دیگر برخی از یاران قوام انگلیسیها را مقصر اعلام می‌کردند<sup>۴۴</sup> نه به این خاطر که طبق باور رایج در ایران انگلیسیها را به راستی در هر کار دخیل می‌دانستند بلکه به این دلیل که با برچسب زدن به دشمنان قوام به عنوان نوکران انگلیس و افرادی که بدون کمک خارجی منشاء اثر زیادی نمی‌باشند، آنان را بی‌اعتبار نمایند. دوستان قوام همچنین امید داشتند که از این راه بتوانند بر انتقادی که از اتکاء قوام به متفقین می‌شد سرپوش بگذارند. در پس این مدعا یکی از اصول اساسی فرهنگ سیاسی ایران نهفته بود که براساس آن هر که مورد مخالفت انگلیسیها یا معروف به آن باشد، ناگزیر هوادار آزادی و ترقی است. در اولین روز شورش، شاه در شرفیابی چند تن از نمایندگان مجلس «چندین بار»

(۴۲) رهبر، ۵ مرداد ۱۳۲۲.

(۴۳) بعدها ستاتور محمد تدین در مجلس سنا اظهار داشت که ۵۴ نفر در وقایع مزبور کشته شدند، مذاکرات سنا، ۲ خرداد ۱۳۲۹.

(۴۴) ارسنجانی، بامشاد، ۲۹ مرداد-۵ شهریور ۱۳۳۵.

از این که «هیچ\* اختیاری ندارد» شکایت کرده بر این نکته تأکید نهاد که «چنانچه اقدامی جدی صورت نگیرد انقلابی از پایین رخ خواهد داد» و اظهار عقیده کرد که «انقلاب از بالا بهتر خواهد بود».<sup>۴۵</sup> وی همچنین تأکید کرد که دولتی باید بر سر کار آید که اصول قانون اساسی را محترم شمارد.<sup>۴۶</sup> به هر حال نه بلوای ۱۷ و ۱۸ آذر نموداری از «انقلاب از پایین» بود و نه روی کار آمدن یک دولت طرف حمایت دربار موردی از «انقلاب از بالا» بشمار می‌رفت. موضوع اصلی عزم راسخ شاه برای رویارویی با نخست‌وزیر بود، نخست‌وزیری که جرأت یافته بود با مهار کردن سلطه شاه بر ارتش و کوشش در گسترش اقتدار خود، به‌رغم «اجماع» موجود در مورد قانون اساسی، قدرت سنتی دربار و اختیارات مقام سلطنت را به مبارزه طلبد. هرگونه دگرگونی مورد مخالفت دربار بود مگر آنکه بتوان آن را به سود دربار تحت کنترل درآورد و تنها در این زمینه است که اندیشه «انقلاب از بالا» قابل فهم می‌گردد. رویارویی با قوام نخستین آزمون بزرگ سیاسی شاه از زمان جلوس به تخت سلطنت محسوب می‌شد که همزمان وفاداری و قابل اعتماد بودن ارتش را در بوتۀ آزمایش می‌گذارد. مخالفت شدید شاه با قوام به منزله هشدار بود به مدعیان و جویندگان آینده قدرت و نیز دفاع از قلمرو و امتیازات سلطنت، گامی برای مطرح ساختن بیشتر مقام سلطنت در صحنه سیاست و نیز تأکیدی دوباره بر وجهه شاه به عنوان پاسدار قانون اساسی، وجهه‌ای که پیرامون آن تبلیغات فراوان شده بود.

شاه در تلاشهای خود جهت برکناری قوام از پشتیبانی اکثریت مجلس برخوردار بود. نفوذ وی و علاقه‌مندیش به سیاست اندکی پس از رسیدن به تاج و تخت رو به افزایش نهاده بود. براساس گزارش سفارت انگلیس «او نه تنها قدرت و اختیارات یک رئیس اجرایی ارتش را در دست داشت بلکه با برخی از نمایندگان مجلس ارتباط ایجاد کرده تعدادی از جراید را تحت حمایت مالی خود درآورده و بیشترین سعی خود را برای واداشتن قوام‌السلطنه به استعفا بکار برده بود».<sup>۴۷</sup> وکلای مجلس که برای جلوگیری از ظهور «دیکتاتوری» دست اتحاد به شاه داده بودند، به اعتقادات دموکراتیک وی ایمان نداشتند. امید آنان این بود که طرفداری پریهاوی شاه از

\* تأکید از متن سند است.

(۴۵) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۹ دسامبر ۱۹۴۲، FO 371 EP 31387.

(۴۶) کوهی کرمانی، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۳۰۹.

(۴۷) بولارد به ایدن، ۲۹ آوریل ۱۹۴۳ (گزارش رویدادهای سیاسی ۱۹۴۲).

قانون اساسی به برکناری یک نخست‌وزیر نامناسب کمک کند و در عین حال معیار و حدود و ضوابطی را نیز برای نحوه کار و رفتار پادشاه ایجاد نماید. این بدان معنی نبود که نمایندگان مجلس در فریاد اعتراضشان علیه «دیکتاتوری» صداقت نداشتند بلکه به معنی آن بود که به چیزی جز مقتضیات آنی و لحظه‌ای چشم ندوخته بودند. طی فاصله زمانی بین درخواست قوام برای اختیارات تام و شورش آذرماه، وکلای مجلس جز ایراد نطقهای آتشین علیه قوام اقدام دیگری نکردند. تعطیل موقت مجلس پس از اشغال آن در ۱۷ آذر باعث شد که مبارزه علیه قوام تنها به دربار محدود شود.

شاه ضمن کوششهای خود برای وادار کردن قوام به استعفا، کوشید تا طرفداران بیگانه نخست‌وزیر را متقاعد سازد که از پشتیبانی او دست بردارند. بنابراین شاه در ملاقاتی با بولارد به تغییر دولت برای «خشنود کردن افکار عمومی» اشاره کرد و اعلام داشت که «اگر مجلس از همکاری خودداری کند وی آن را منحل خواهد کرد.» در این جلسه شاه محمد ساعد را که وزیر امور خارجه قوام بود برای نخست‌وزیری پیشنهاد کرد. اما بولارد با تغییر دولت موافقت نداشت و سرانجام توافق شد که قوام بر سر کار باقی بماند ولی برخی از همکاران وی تغییر یابند. شاه در مخالفت با قوام همچنان پافشاری می‌کرد، به گزارش بولارد:

دشمنی سرسختانه شاه با قوام علیرغم توصیه نمایندگان انگلیس و شوروی و امریکا، و این واقعیت که تظاهرات تصنعاً و طبق برنامه قبلی به راه انداخته شد و عمداً به چنان ابعادی کشانده شد، از وجوه ناراحت‌کننده او ضاع بودند.<sup>۳۸</sup>

بولارد در پی رایزنی با همتایان شوروی و امریکایی خویش و بهرغم ناخشنودی شاه، به قوام توصیه کرد که از استعفا خودداری کند تا نمایندگان متفقین بتوانند تماسهای دیگری به سود او بگیرند. سبب این کار این بود که همگی آنها از توجه او به خواستههایشان رضایت داشتند. شخص قوام نیز به خود اجازه نداد که دلسرد گردد؛ در واقع در طول ناآرامیها وی هیچ‌گونه نشانه‌ای از اضطراب و هراس بروز نداد و در برابر خبر سوختن خانه‌اش با «خونسردی فوق‌العاده و شهامت و شجاعت

شگفت‌آوری برخوردار نمود.<sup>۴۹</sup>

در این مرحله شاه بر آن شد که هم خود را بر بازگشایی مجلس متمرکز کند و در این رابطه به بولارد شکوه کرد که تعطیل مجلس نه تنها «مغایر قانون اساسی» است بلکه او را از «اعمال هرگونه محدودیتی علیه قوام ناتوان» می‌سازد. هنگامی که انگلیسیها به وی اطمینان دادند که اگر قوام «راه سرپیچی درپیش گیرد و از همکاری بپرهیزد»، متفقین حمایت خود را از او دریغ خواهند داشت، شاه بر این اساس با پشتیبانی از قوام موافقت کرد.<sup>۵۰</sup> سپس وزارت جنگ به سپهد امیر احمدی سپرده شد و چنین به نظر رسید که انگلیسیان در آشتی دادن دو طرف به موفقیت رسیده‌اند. ضمناً مجلس پس از دوازده روز تعطیل مجدداً گشوده شد و ظاهراً دشمنی و کلا رو به کاهش نهاد. قوام در یک سخنرانی دلجویانه بر احترام خود به مجلس تأکید ورزید. وی سخنی از اختیارات به میان نیاورد و هیچ نماینده‌ای از نظر پیگرد قانونی مورد تهدید قرار نگرفت.<sup>۵۱</sup>

در دوم بهمن قوام کابینه جدید خود را که برای تأمین نظرات دربار تشکیل داده بود به مجلس معرفی کرد و بالاخره صلح و صفا بین شاه و قوام ظاهراً به تحقق پیوست. با این همه قوام توجه کافی به توقعات نمایندگان مبذول نداشته بود و اقدام وی در راستای افزایش نفوذ شاه در کابینه «مورد سوءظن بسیاری از وکلا بود».<sup>۵۲</sup> افزون بر آن قوام در نظر داشت وزارتخانه جدیدی تحت عنوان کار و اقتصاد ملی تأسیس کرده مشرف نفیسی را که وزیر دارایی فروغی بود به آن وزارت برگزیند. این تصمیم مورد مخالفت شدید نمایندگان مجلس قرار گرفت، زیرا نفیسی را بسیاری مسئول تورم و کاهش ارزش پول ایران می‌دانستند. وزارتخانه جدید به تحقق نرسید، نفیسی به وزارت دست نیافت و در نتیجه یکی از دشمنان سرسخت قوام شد.<sup>۵۳</sup>

قوام در تلاش برای جلب حمایت نمایندگان از کابینه جدید، لایحه‌ای به مجلس تقدیم کرد که به نمایندگان مجلس اجازه می‌داد سمت وزارت را بدون اینکه مستلزم استعفا از نمایندگی و سه ماه انتظار باشد، بپذیرند. این لایحه قانون محدودکننده‌ای را که شانزده سال قبل وضع شده بود لغو می‌کرد. به گفته بولارد تقدیم این لایحه

(۴۹) فرخ، خاطرات، ص ۶۱۶.

(۵۰) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۵ دسامبر ۱۹۴۲، FO 371 EP 31387.

(۵۱) مذاکرات مجلس، ۲۹ آذر ۱۳۲۱.

(۵۲) بولارد به ایدن، ۲۷ مارس ۱۹۴۳، همانجا.

(۵۳) فرخ، خاطرات، ص ۶۲۶.

«صرفاً آتش حسادت بین وکلای رقیب را که آرزوی وزارت در سر داشتند برانگیخت و در نتیجه لایحه به یکی از کمیسیونهای مجلس فرستاده و در آنجا مسکوت گذارده شد».<sup>۵۴</sup> همچنین برخورد بین شاه و قوام نیز بر سر تماسهای مستقیم و بدون اجازه فضل‌الله بهرامی وزیر کشور با شاه از سر گرفته شد و هنگامی که قوام استعفاى او را طلب کرد، بهرامی پاسخی «بسیار گستاخانه» داد و از استعفا سر باز زد.<sup>۵۵</sup> ناگزیر قوام تهدید به کناره‌گیری کرد، اما شاه که به خوبی می‌دانست سقوط او نزدیک است، از پذیرفتن استعفایش خودداری ورزید. در این شرایط برای قوام راه دیگری جز تمرکز کوششهایش در جهت بهبود روابط با مجلس باقی نماند.

قوام در حرکتی آشتی‌جویانه با طرح نمایندگان مجلس که به موجب آن انتصاب رئیس بانک ملی موکول به تصویب مجلس می‌گردید، موافقت کرد. با آنکه این امر باعث نگرانی انگلیسیها گردید،<sup>۵۶</sup> قوام با رأی اعتمادی که با اکثریت ۶۴ رأی در مقابل ۴۲ رأی مخالف بود، موفق شد فرصت تازه‌ای بدست آورد.<sup>۵۷</sup> با این همه تزلزل دولت وی آشکار بود و او به ترفندهایش برای تحکیم موقعیت خویش در مجلس ادامه می‌داد از جمله آنکه اصرار می‌ورزید که لایحه مربوط به وزارت نمایندگان مجلس بدون تأخیر تصویب شود.<sup>۵۸</sup> این لایحه در اصل به عنوان یک حرکت ماهرانه برای نشان دادن آمادگی نخست‌وزیر جهت سهیم کردن وکلای جاه‌طلب در منافع و مزایای وزارت تنظیم شده بود. لایحه مزبور می‌توانست با اعطای مقام وزارت به نمایندگانی که بیش از بقیه از عملکرد دولت خرده می‌گرفتند و دادن فرصت به آنها برای درک مشکلات عملی دولت، وسیله‌ای برای بهبود مناسبات قوه مجریه با قوه مقننه گردد. علاوه بر آن منافع نمایندگان صاحب نفوذی که در کابینه شرکت داده می‌شدند ایجاب می‌کرد که تداوم کابینه را بیفزایند یا دست‌کم موانع کمتری بر سر راه آن قرار دهند. از سوی دیگر این لایحه می‌توانست آثار منفی بیار آورد و رقابتهای جدید و دسته‌بندیهای تازه‌ای را موجب گردد.

با آنکه نمایندگان مجلس اشتیاقی از خود نشان نمی‌دادند، قوام نسبت به جلب

(۵۴) بولارد به ایدن، ۲۷ مارس ۱۹۴۳، FO 371 EP 3507.

(۵۵) همانجا، فرخ، خاطرات، ص ۶۲۲-۶۲۳.

(۵۶) بولارد به ایدن، ۲۷ مارس ۱۹۴۳، FO 371 EP 35070.

(۵۷) رهبر، ۲۰ بهمن ۱۳۲۱.

(۵۸) مذاکرات مجلس، ۲۱ بهمن ۱۳۲۱.

حمایت آنان خوشبین بود. با این هدف وی کوشید تا با طرح این مطلب که قوه مقننه حق دارد در قوانین مصوبه نظام پیشین، و تلویحاً حتی در قانون اساسی، تجدید نظر کند، تعهد خود را نسبت به وسعت حدود اختیارات مجلس نشان دهد. با توجه به تلاشهای اخیر قوام برای افزایش اختیارات خودش، پیشنهاد تازه او احتمالاً تأثیر چندانی در نمایندگان به جا نمی‌گذارد در حالی که طبق گفته بولارد، شاه «اظهار داشت که در اشاره قوام به تجدید نظر در قانون اساسی، نقشه‌های بسیار شومی را نهفته می‌بیند».<sup>۵۹</sup>

قوام اینک با تهدید استیضاح مواجه بود ولی همچنان به جنب و جوش برای تقویت کابینه‌اش ادامه می‌داد. در واقع کابینه او رو به فروپاشی می‌رفت زیرا اختلاف با شاه همکاران وابسته به دربار وی را دلسرد کرده بود و اگر این به خصومت آشکار نینجامیده بود دست کم به خودداری آنان از همکاری منجر شده بود. وقتی که بعدها فرخ، وزیر خواربار قوام، کوششهای او را در محدود کردن دربار که به باور وی همراه با مذهب شیعه دو ستون اصلی ملت را تشکیل می‌داد «توطئه‌های نفرت‌انگیز» توصیف کرد، او نه تنها از جانب خویش بلکه از سوی دوستان درباریش سخن می‌گفت.<sup>۶۰</sup> پس از شکست در وارد کردن نمایندگان ذی‌نفوذ مجلس به کابینه، قوام به سیاستمدارانی روی آورد که در هماهنگی کردن نیروهای مخالف وی نقش اساسی داشتند یا نفوذ و رابطه آنان با وکلای مجلس، می‌توانست در طولانی کردن عمر کابینه مورد استفاده قرار گیرد. هنگامی که این حرکت نیز با شکست روبرو شد، قوام آن را به «دسیسه‌های دربار» نسبت داد.<sup>۶۱</sup>

قوام که حال بیش از هر زمان دیگری منزوی شده بود، دیگر حمایت قابل دوامی در داخل کشور نداشت و حتی پشتیبانی خارجی نیز مؤثر نمی‌افتاد. سفیر شوروی «بیشترین سعی خود را برای کمک به قوام بکار برد ولی به جایی نرسید».<sup>۶۲</sup> انگلیسیها و امریکاییان وی را رها نکردند اما دلیلی برای پا در میانی به نفع او نمی‌دیدند. در دیداری که بولارد در تاریخ ۲۳ بهمن با قوام داشت وی را مردی «مبهوت و مردد» یافت که خود را «قربانی دسیسه» می‌دید و بویژه از توطئه‌های

(۵۹) بولارد به ایدن، ۲۷ مارس ۱۹۴۳، FO 371 EP 35070.

(۶۰) فرخ، خاطرات، ص ۲۲۴.

(۶۱) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۳ فوریه ۱۹۴۳، FO 371 EP 35069.

(۶۲) بولارد به ایدن، ۲۷ مارس ۱۹۴۳، FO 371 EP 35070.

دربار و رئیس ستاد ارتش در میان نمایندگان خشمناک بود.<sup>۶۳</sup> بلافاصله روز بعد مجلس به قوام اطلاع داد که دیگر پشتیبانی اکثریت را ندارد. کابینه او بخش بیشتر عمر شش ماهه‌اش را در جنگ و ستیز برای بقای خود گذراند و نیرویی برای مقابله با مسایل فوری افزایش قیمت‌ها و کمبودها برایش باقی نماند.

آرزوی نخستین قوام در جهت تقویت موقعیت خویش در برابر مجلس به منظور برخورد مؤثر با مشکلات عاجل تنها نتایج معکوس به ارمغان آورد. وی که در معرض عداوت دشمنان قرار گرفته و با تقاضاهای انتظارات، و خواسته‌های متضاد مجلس، دربار، متفقین، و وابستگان و دار و دسته خودش مواجه بود، تغییر جهت داده بیش از پیش به سوی متفقین کشانده شد که در قبال پشتیبانی از او پاسخ مساعد به خواسته‌ها و تأمین منافعشان را مطالبه می‌کردند. با این همه، بولارد که قوام را «پیرمردی محترم، پرتوان، مصمم و گهگاه لجوج» می‌یافت، اعتراف کرد که سفارت انگلیس «مشکلات قابل ملاحظه‌ای» با وی داشت و اذعان کرد که آنها نمی‌توانند «از مردی که از شخصیت کافی برخوردار است انتظار تبعیت کامل داشته باشند»<sup>۶۴</sup>

اگر رهیافتهای قوام به امور سیاسی و دیپلماسی ملاحظات ناسیونالیستی و اعتقادات مشروطه‌طلبی او را پنهان نگه می‌داشت، این به معنای آن نبود که صرفاً فقدان حمایت داخلی عامل تعیین‌کننده در روابط وی با قدرتهای خارجی بوده است. قوام واقعاً ایمن داشت که مصالح ملی ایران با پیروی از یک سیاست موازنه مثبت و وجود یک قوه مجریه نیرومند به بهترین نحو تأمین خواهد شد. با آنکه منافع و خواسته‌های شخصی و گروهی انگیزه اصلی او در کوشش برای افزایش اختیارات نخست‌وزیر بود، این تلاشها به همان اندازه از درک و شناخت وی از شرایطی ناشی می‌شد که در آن محدودیتهای موجود بر اختیارات نخست‌وزیر فرصت کمی برای عمل و کار مؤثر باقی می‌گذارد. اگر مساعی قوام برای کسب اختیارات کامل با اجماع موجود منافات داشت، تلاشهای او برای محدود کردن قدرت دربار و شاه به تجدید روحیه مشروطه‌طلبی کمک می‌کرد. در واقع آنچه را که وی کوشش داشت به انجام رساند با آنچه بعدها مصدق خواست جامه عمل بپوشاند، چندان متفاوت نبود. در نهایت تأثیر مبارزه‌طلبی قوام بیش از آنکه بنیست موجود را تعدیل کند، به آن قوت بخشید. حفظ موازنه همواره مهمترین اندیشه هیئت حاکمه ایران و برآیند اصلی

۶۳) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۳ فوریه ۱۹۴۳، FO 371 EP 35069.

۶۴) بولارد به ایدن، ۲۲ سپتامبر ۱۹۴۲، FO 321 31443.

مانورها، ضدمانورها، و دسایس دائم آنها بود. قوام در رفتار و کردار خود از دیگر سیاستمداران متعارف چندان شریف‌تر نبود. او از تبعیض غیرقانونی به سود طرفدارانش فروگذاری نمی‌کرد و پیوسته در راستای حفظ دوستان، گسترش پشتیبانی از خویش، و خلع سلاح مخالفانش با تدبیر و حسابگری حرکت می‌نمود. وی در صورت لزوم از رفتار سیاسی متداول عدول می‌کرد، از جمله آنکه روزه‌خواری آشکار را در ماه رمضان برای کارکنان دولت ممنوع کرد.<sup>۶۵</sup> هدف از این اقدام جلب پشتیبانی گروه‌های سنتی بود چون او در میان روشنفکران تجددخواه حمایت چندان نداشت. در حقیقت «روزنامه‌نگاران، آزادیخواهان، و دشمنان ارتجاع» در شمار مخالفان وی به حساب می‌آمدند.<sup>۶۶</sup> قوام با آن‌گونه آزادی که اکثر روزنامه‌نویسان خواهانش بودند موافقت نداشت و در این زمینه موفق شد که مجلس را به اصلاح قانون مطبوعات وادارد تا دولت بتواند کنترل بیشتری بر جراید اعمال کند.<sup>۶۷</sup> در این حرکت قوام صرفاً از دو همتای پیشین خود پیروی می‌کرد و رفتار او با مطبوعات سخت‌تر از عملکرد آن دو نبود.

به اعتقاد قوام آمریکا از انگلیس و شوروی در توجه به امور ایران و ایفای نقشی در آن، عقب مانده بود و این به منافع کشور لطمه می‌زد. سرزنش یا تأیید قوام برای استخدام مستشاران مالی امریکایی در دوران حکومتش بسیار آسان است،<sup>۶۸</sup> اما نباید فراموش کرد که فکر استخدام مستشاران خارجی مدتها قبل از زمامداری قوام مطرح شده بود و انگلیسیها آن را خیلی پیشتر از ورود مستشاران به سهیلی توصیه کرده بودند.<sup>۶۹</sup>

انگیزه قوام در ارجحیتی که برای آمریکا قایل بود، یا وفاداریش نسبت به متفقین، بر ملاحظات مصلحت‌جویانه استوار بود. همچنانکه انگلیسیها دیرتر دریافتند او به علت نامعلوم بودن نتیجه جنگ از قطع رابطه کامل با دول محور نیز خودداری کرده بود.<sup>۷۰</sup> عمل وی با آن سبک سیاسی که سیاست طایفه‌ای یا نظام باندهازی حکم می‌کرد سازگاری کامل داشت چون در سبک مزبور تماس یا همکاری با کسانی که

(۶۵) بولارد به ایدن، ۲۲ سپتامبر ۱۹۴۲، همانجا.

(۶۶) خواجه نوری، خواندنیها، ۳۱ تیر ۱۳۳۱، ص ۵.

(۶۷) کوهی کرمانی، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۳۸۷-۳۸۸.

(۶۸) مأموریت اول میلسپو به ایران در سال ۱۳۰۱ نیز با نخست‌وزیری قوام مصادف شده بود.

(۶۹) بولارد به ایدن، ۱۲ مه ۱۹۴۴، FO 371 EP 40164.

(۷۰) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۸ مارس ۱۹۴۴، FO 371 EP 40186.



خارج از محفل دوستان ظاهری یک شخص یا دسته‌ای قرار داشتند، هرگز کاملاً منتفی نمی‌شد. آنچه قوام را از رقیبان و دشمنانش متمایز می‌کرد نه چندان حيله‌گری و زیرکی غیرقابل رقابت او بلکه این واقعیت بود که وی نه شخصیتی میان‌مایه بود و نه نوکر صفت. از این جهت او تقریباً از تمام کسانی که در خدمت نظام رضاشاه بوده یا با موفقیت از آن جان به در برده بودند، ممتاز و مشخص می‌گردید.

## دولت سهیلی

بهمن ۱۳۲۱- اسفند ۱۳۲۲

پیش از استعفای قوام مانورها و مذاکرات فراکسیونها برای تعیین جانشین او و توافق بر سر ترکیب کابینه بعدی به جریان افتاده بود. در همان روز که قوام کناره گرفت، تعدادی از نمایندگان با شاه ملاقات کرده علی سهیلی را به عنوان نامزد خود برای نخست‌وزیری پیشنهاد کردند. شاه، محمد ساعد را که در دو دولت قبلی سمت وزارت امور خارجه داشت و بیش از سهیلی گوش به فرمان بود، ترجیح می‌داد. با آنکه آن روز وی از نمایندگان خواست که برگشته «در این خصوص فکر کنند»، آنان از تأیید ساعد سر باز زدند و در ۲۸ بهمن ۱۳۲۱، کابینه سهیلی رأی اعتماد چشمگیری در مجلس بدست آورد (۸۹ رأی موافق از ۹۹ رأی).<sup>۲</sup>

زامانداری مجدد سهیلی به‌رغم کارنامه بی‌شکوه دوره اول نخست‌وزیریش، نتیجه تجربه ناگوار نمایندگان با قوام بود. آنان دیگر حاضر نبودند نامزدی را بپذیرند که ممکن بود روزی با برداشت و استنباط آنان از حکومت پارلمانی به مبارزه برخیزد. با اینهمه این تنها رعایت انفعالی «قواعد بازی» از سوی آنان نبود که به گزینش سهیلی منجر شد. انتخابات مجلس چهاردهم در پیش بود و بسیاری از نمایندگان تنها به امید کمک نخست‌وزیر برای انتخاب مجدد خود چشم دوخته بودند. با آنکه

(۱) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۴ فوریه ۱۹۴۳، FO 371 EP 35069.

(۲) کوهی کرمانی، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۴۰۶.

ممکن بود وعده‌های سهیلی پوچ و توخالی باشد، وی تنها نامزد نخست‌وزیری بود که به نظر می‌رسید آماده است از طرفدارانش پشتیبانی کند، یا دست‌کم، بعید بود که فرصت موفقیت افرادی را که موقعیت شخصی او بر آنان تکیه داشت، به مخاطره جدی اندازد. نخست‌وزیری وی هیچ هیجانی در دربار یا میان متفقین برنیانگیخت اما نامزد دیگری که مورد توافق کلیه طرفهای مربوطه باشد، وجود نداشت. مثلاً بولارد، ساعد را مردی «درستکار» می‌دانست که «از روی اعتقاد» علاقه‌مند به همکاری با متفقین است، درحالی که سهیلی صرفاً به این دلیل که تصور می‌کرد متفقین در جنگ پیروز خواهند شد، با آنان همراهی می‌کرد. با این همه بولارد با ساعد به علت «ضعف نفس» او مخالف بود و عقیده داشت که اگر وی نخست‌وزیر می‌بود احتمالاً اداره کشور عملاً به دست شاه و رئیس ستاد ارتش می‌افتاد،<sup>۳</sup> و این تحولی نبود که انگلیسیها در آن زمان خواستار آن باشند.

در کابینه سهیلی هیچ برجستگی ویژه‌ای وجود نداشت. اعضای آن به جز سه نفر جملگی در دولتهای پیشین خدمت کرده بودند و برنامه‌اش به مسایل شناخته شده کمبود خواربار و گرانی قیمت‌ها معطوف بود، هر چند که در آن به ضرورت توجه به «مسایل اساسی» از قبیل کشاورزی، بهداشت، فرهنگ و غیره نیز اشاره‌های کلی شده بود.<sup>۴</sup> علاقه شخص نخست‌وزیر عمدتاً معطوف به استمرار پایگاه خود در مجلس، بدون رنجاندن دربار یا متفقین بود. با وجود این مسئله‌های اساسی و پراهمیت این دوره را مشخص و متمایز می‌ساخت: فعالیت شمار متعددی از افراد ذینفع برای تأثیر گذاردن بر نتیجه انتخاباتی که در پیش بود. به جز دولتهای خارجی و دست‌بندیهای گوناگون میان نخبگان حاکم که همگی بطور مستقیم یا غیرمستقیم انتظار داشتند در جریان انتخابات نقشی مهم ایفا کنند، اکنون نیروهای جدیدی وارد صحنه مبارزه شده بودند تا بر نتیجه انتخابات به سود خود و بنابراین به زیان نخبگان حاکم اثر گذارند.

مهمترین این نیروها حزب توده بود که هسته مرکزی آن را فعالان و روشنفکران چپ‌گرا تشکیل می‌داد - بویژه بقایای گروه مشهور به «پنجاه و سه نفر» که در سال ۱۳۱۶ به زندان افتاده و در پی استعفای رضاشاه آزاد شده بودند. رفع محدودیت سیاسی که به دنبال سقوط رضاشاه تحقق یافت، به حزب مزبور امکان داد که به صورت چشمگیری رشد کرده بر جاذبه و نفوذش بیفزاید، و در بین سایر امور، از

۳) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۴ فوریه ۱۹۴۳، FO 371 EP 35069.

۴) متن در کوهی کرمانی، اثر یادشده، ص ۳۹۷ و ۳۹۸.

شرایط رو به وخامت اجتماعی-اقتصادی در ایران و همچنین ناتوانی محسوس نخبگان حاکم در مقابله با آن سوءاستفاده کند.

با توجه به اتحاد انگلیس و روس در زمان جنگ و اولویتها و رهنمودهای سفارت شوروی، حزب توده از یک برنامه اصلاحات اجتماعی-اقتصادی در محدوده قانون اساسی هواداری می‌کرد.<sup>۵</sup> از همان آغاز، موضع معتدل حزب انتقاد عناصر افراطی آن را برانگیخت. رهبری حزب تجانس کافی نداشت و توافق آشکاری پیرامون ماهیت روابط حزب با اتحاد شوروی موجود نبود.<sup>۶</sup> با اینهمه در انظار عمومی، حزب بی‌چون و چرا طرفدار شوروی محسوب می‌شد و در نهایت سیاست شوروی بود که موضع کلی حزب را تعیین می‌کرد. حزب توده با مخالفت دولت فروغی مواجه شده بود ولی طرز برخورد ملایم دولت سهیلی به آن فرصت داده بود که موقعیت خود را تحکیم بخشد. قوام در برابر کمکهایی که برخی از سران حزب و سفارت شوروی به او کرده بودند کار چندانی در جهت همراهی با آنها نکرده بود، ولی به‌رغم این حزب توده به گسترش فعالیت و توسعه سازمان خود ادامه داده بود. با پیروزی تدریجی ارتش سرخ بر آلمانها، اعتماد به نفس و نیز تعهد آشکار حزب به اتحاد شوروی افزایش یافت و فتح استالینگراد در فوریه ۱۹۴۳ (بهمن ۱۳۲۱) نقطه عطفی در تاریخ حزب بشمار آمد.<sup>۷</sup> به هر حال، حزب کماکان با پافشاری می‌کوشید ماهیت خود را غیر کمونیستی جلوه داده پایبندی خود را به قانون اساسی تکرار کند.<sup>۸</sup> لیکن هدفها و استراتژی حزب توده که اصلاح طلبانه قلمداد می‌شد، در چارچوب موضع شوروی دوستانه حزب که به سختی قابل کتمان بود، نگرانی نخبگان حاکم را دامن می‌زد. با توجه به اینکه حزب دلبستگی خود را به کمونیسم مصرانه انکار می‌کرد، تنها سلاح نخبگان علیه آن، طرفداری از اصلاحات مشابه و حرکت در آن جهت بشمار می‌رفت.

به‌رغم نگرانی قشرهای سرمایه‌دار از مبارزه طلبی حزب، آنها نه فقط از نظر ساختاری در اجرای چنان اصلاحاتی ناتوان بودند، بلکه حتی قدرت درک جدی ضرورت اصلاحات و برنامه‌ریزی در این مورد را نیز نداشتند. ظاهراً نیاز به اصلاحات در ایران، فکر و حواس مقامات انگلیسی را به مراتب بیشتر از بسیاری از

(۵) انور خامه‌ای، فرصت بزرگ از دست رفته، ص ۱۶-۲۴.

(۶) همانجا، ص ۳۱-۱۲۸.

(۷) همانجا، ص ۷۵-۷۹.

(۸) اصول اساسی مرام حزب توده، رهبر، ۲۳-۲۵ بهمن ۱۳۲۱.

اعضای نخبگان به خود مشغول داشته بود. چندی پس از انتصاب مجدد سهیلی به نخست‌وزیری، بولارد به او توصیه کرد که گامهایی در جهت «حمایت از کارگران صنایع، افزایش قانونی سهم کشاورزان از محصول و محدود کردن مالکیت املاک به قطعات معقول بردارد.»<sup>۹</sup> بولارد ظرف سه هفته پس از زمامداری مجدد سهیلی با ارسال نامه‌ای به وی که حاوی برنامه اصلاحات گسترده و جامعی بود که تقریباً تمام جنبه‌های اقتصاد و جامعه ایران را دربرمی‌گرفت، بر توصیه خود تأکید نهاد.<sup>۱۰</sup> وی در فرصتهای گوناگون دیگر نیز توصیه‌های مشابهی به شاه و نخست‌وزیر کرد و به نظر می‌رسید که هر دو با موضع سفارت انگلستان موافقت زیادی دارند. یکبار بولارد تا آن حد قدم پیش گذارد که درجه‌ای از تمرکززدایی را پیشنهاد کند و از شاه و سهیلی که «ظاهراً دریافته بودند که دادن اجازه تشکیل شوراهای محلی به کلیه ایالات شاید از درخواست تبریز و مناطق کردنشین برای امتیازات باز هم بیشتر جلوگیری کند»، پاسخی موافق گرفت.<sup>۱۱</sup>

میان اصلاحاتی که مقامات انگلیسی مصرانه پیشنهاد می‌کردند و آنچه حزب توده توصیه می‌کرد، اختلاف اندکی وجود داشت و حتی به نظر بولارد اصلاحات پیشنهادی حزب توده «در مقام مقایسه با شرایط زندگی طبقات مستمند، معتدل بشمار می‌رفت.» سفارت انگلیس طرفداری از انتخاب نامزدهای حزب توده را در مجلس بعدی، یا دست‌کم جلوگیری نکردن از انتخابات آنها را، در راستای منافع انگلیس می‌دانست. وزارت خارجه انگلیس این سیاست را تأیید کرد:

ما شک داریم که در صورت انتخاب برخی از نمایندگان از حزب توده، منافع کوتاه‌مدت و بلندمدت ما مورد مخاطره قرار گیرد. در واقع از نظر مصالح بلندمدت، آیا بر سر کار ماندن دسته کنونی مالکین فاسد و خودخواه برای مدتی بیشتر، خطر یک تغییر خشونت‌آمیز را بیشتر نخواهد کرد؟ به نظر ما تا این حد دلواپسی طبقات ثروتمند از فعالیتهای حزب توده، نشانه‌ای است خشودکننده از این که آنان بالاخره شروع به درک عدم محبوبیت

۹) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۲ مارس ۱۹۴۳، FO 371 EP 35069.

۱۰) نامه وزیر مختار انگلیس در تهران به عنوان نخست‌وزیر، اول آوریل ۱۹۴۳، FO 371 EP 35069.

۱۱) بولارد به آیدن، ۲۳ ژوئن ۱۹۴۳، FO 371 EP 35069.

روزافزون خود کرده‌اند.<sup>۱۲</sup>

آیور پینک عضو بخش شرقی وزارت خارجه انگلیس که از سال ۱۳۱۷ تا ۱۳۱۹ در سفارت انگلیس در تهران خدمت کرده بود، ضمن تأکید بر ضرورت چنین سیاستی و با توجه به نظر وزارت خارجه در مورد مجلس سیزدهم و این که آنها طی پنج تلگراف در سال گذشته انحلال مجلس را توصیه کرده‌اند، چنین استدلال کرد:

اوضاع داخلی ایران در حال حاضر آنقدر وخیم است که اصلاح قانون اساسی خواه از بالا توسط شاه اعمال شود یا از پایین به دست یکی از احزاب، تنها راهی است که در برابر یک دگرگونی بزرگ اجتماعی ظرف چند سال آینده به چشم می‌خورد. بنابراین نمی‌فهمم ما چرا باید مالکین را که اکثریت مجلس را تشکیل داده و هیچ امیدی به آنها نیست در مقابل تنها حزبی که موفق شده است تا حدی آنان را به هراس اندازد، تقویت کنیم.<sup>۱۳</sup>

بدین ترتیب سفارت انگلیس سرانجام بر آن شد که انتخاب نامزدهای حزب توده و سایر اصلاح‌طلبان را حمایت و تشویق کند یا دست‌کم با آن مخالفت نرزد.<sup>۱۴</sup> هدف اساسی انگلیسیها از این سیاست این بود که تصور می‌کردند جذب چنین عناصری به بهبود دستگاه اداری کشور کمک می‌کند، و تهدیدهای افراط‌گرایانه را در نطفه خفه خواهد کرد. ضمناً مقامات انگلیسی با طرفداری از اصلاحات و ورود افراد نسل جوان‌تر به مجلس، آگاهانه می‌کوشیدند تا انگگ همراهی با مرتجعان را از خود بزایند.<sup>۱۵</sup> با وجود این، تضعیف این اعتقاد باطنی و ریشه‌دار اکثریت ایرانیان که انگلیسیها نفع هیچ کسی جز خود را تعقیب نمی‌کنند و به ناگزیر مانع پیشرفت حقیقی در ایران خواهند شد، امری غیرممکن بشمار می‌رفت. بنابراین توصیه اصلاح‌طلبانه آنان از نظر بسیاری از اعضای نخبگان حاکم مورد سوءظن بود و غالباً

(۱۲) وزارت خارجه به تهران، ۲۵ مارس ۱۹۴۳، FO 371 EP 35069.

(۱۳) یادداشت پینک، مارس ۱۹۴۳، همانجا.

(۱۴) بولارد به کلیه کنسولها در ایران، ۶ ژوئن ۱۹۴۳، FO 371 EP 35071؛ بولارد به وزارت

خارجه بریتانیا، ۷ سپتامبر ۱۹۴۳، FO 371 EP 35075.

(۱۵) یادداشت پینک، ۲۰ آوریل ۱۹۴۳، FO 371 EP 35070، وزارت خارجه بریتانیا به تهران،

۲۳ آوریل ۱۹۴۳، همانجا.

آن را یک طرفد بی محتوا یا شاخصی گیح کننده می دیدند. البته هم نخست وزیران پی در پی اعتقاد خود را به نیاز به اصلاحات در برنامه های دولت اعلام کرده و هم شاه این مطلب را در مواقع مختلف ابراز داشته بود. او که در دیدار با یک مقام انگلیسی از کمونیسم عمیقاً بیمناک می نمود، از برنامه های آتی خویش برای تقسیم املاک بزرگ و توزیع آنها بین دهقانان براساس شرکت های تعاونی سخن گفت. وی افزود که «امید کشور به افرادی است که عقاید جوان دارند و نه لزوماً سن کم»، و به آنچه او «تیپ جوان» می نامید، اشاره کرد، که به باور وی در حال رشد و نیازمند تشویق است.<sup>۱۶</sup> به هر حال هر قدر هم که نیت انگلیسیان صادقانه بود، به نظر می آمد که طرفداری آنان از عقاید اصلاحی مشابه نتایج معکوسی به بار خواهد آورد.

مانع جدی تری که بر سر راه اصلاح طلبی قرار داشت ترکیب ساختاری سیاست طایفه ای یا نظام بانددبازی بود که تنها حرکت های تاکتیکی با اهداف محدود و کوتاه مدت را اجازه می داد. بدین ترتیب هرگونه سیاست مهم اصلاح طلبانه ای که از سوی نخبگان هدایت می شد، با طرز کار متداول در این نظام ناسازگار بود. دلبستگی های اصلاح طلبانه شاه و انگلیسیها بازتابی از واهمه آنان از «خطر شوروی»<sup>۱۷</sup> و گرایشها و جنبشهای رادیکال بود که تفاوت های فاحش در بهره مندی از ثروت و امتیاز در جامعه ایران، گسترش سریع آن را یاری می کرد. متأسفانه به علت فقدان یک چارچوب مکفی نهادی، از جمله دستگاه اداری مؤثر و سازمانی یا گروهی کارآمد و برخوردار از انگیزه در میان نخبگان، نصایح و توصیه های اصلاح طلبان گوش شنوا نمی یافت. بسیاری از مردم این عقیده را که اصلاحات مهم بتواند بدست نخبگان حاکم در چارچوب ترتیبات سیاسی موجود انجام پذیرد، از نظر سیاسی ساده انگارانه تلقی می کردند. صحبت از اصلاحات برای کسانی که از آن جانبداری می نمودند، آرامش و تسکین فراهم می ساخت ولی اثر مثبتی بر افرادی که قرار بود از آن بهره مند شوند، برجا نمی گذارد. سخن پردازی های اصلاح طلبان که با اقدامات پیگیری همراه نبود، نتایج معکوس به دنبال می آورده و شکست خود را موجب می شد و گامی در جهت تسکین سرخوردگیهای تحریک شده برداشته نمی شد.

مقامات انگلیسی که بهره ای از توصیه های انتزاعی و بلندپروازانه خود نبرده

(۱۶) بولارد به ایدن، ۶ مه ۱۹۴۳، FO 371 EP 35071.

(۱۷) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۰ آوریل ۱۹۴۳، FO 371 EP 35070.

بودند، حال توجه خود را به تدابیر اصلاحی خاص معطوف داشتند. آنان نخست دولت ایران را ترغیب کردند که مستشاران آمریکایی را حمایت کرده با آنان همکاری کند. سفارت انگلیس قویاً از مستشاران پشتیبانی کرده قاطعانه معتقد بود که اگر آنان نتوانند نظام اداری ایران را اصلاح کنند و «جمعی از مقامات ایرانی را تربیت کنند که پس از خروج آنان از ایران بتوانند کارشان را ادامه دهند، چشم‌انداز ایران تیره خواهد بود». به نظر آنان «هیچ دولت ایرانی بدون کمک» نمی‌توانست «نظام اداری را پاکسازی کند»<sup>۱۸</sup> ثانیاً انگلیسیها جذب مردان جوان‌تر را در صفوف نخبگان که با مستشاران خارجی همکاری کنند و از حمایت آنان بهره‌مند باشند، تشویق می‌کردند.<sup>۱۹</sup> این دو هدف، نظر مساعد سفارت آمریکا را نیز جلب کرد و از آنجا که دامنه کار محدود بود، انتظار می‌رفت نتایج مثبتی به بار آید. گذشته از این در ابتدا انتظار می‌رفت که مستشاران آمریکایی قادر باشند با مسایل کمبودها و گرانی قیمت‌ها نیز مقابله کنند ولی حتی این امر هم با دشواری روبرو شد.

دکتر میلسپو طبق قانونی که در ۲۱ آبان ۱۳۲۱ به تصویب مجلس رسید، به عنوان رئیس کل دارایی ایران برای مدت پنج سال تعیین و از اختیارات وسیعی در زمینه تنظیم امور مالی، مسایل تأمین خواربار و کمبودها، تثبیت قیمت‌ها، بهبود وضع حمل و نقل، و تعدیل بودجه برخوردار گردید. میلسپو در بهمن ۱۳۲۱ وارد ایران شد ولی از آنجا که احساس کرد به میزان کافی برای مقابله با مسایل یادشده مجهز نمی‌باشد، خواستار توسعه اختیاراتش و تسری آن به امور اقتصادی شد. بولارد عقیده داشت که سهیلی در آغاز «شجاعت و دولتمردی غیرمنتظره‌ای» در واداشتن نمایندگان به تأمین خواستهای میلسپو نشان داد،<sup>۲۰</sup> اما هنگامی که آنان مقاومت کردند، سهیلی احساس کرد که فشار بیشتر بر آنان خطرناک است. دو ماه پس از زمامداری مجدد سهیلی بولارد شکوه کرد که:

«این نخست‌وزیر در مانده سخنان خوبی ادا می‌کند و وعده‌های خوشی می‌دهد اما چیزی بدست نمی‌آورد. در واقع به نظر می‌رسد که کار دولت به علت فقدان قدرت حرکت و رهبری به حال وقفه درآمده است. موضوعات مهم تورم و گرانی قیمت‌ها که دکتر میلسپو آماده رویارویی با آنها است،

(۱۸) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۴ مارس ۱۹۴۲، همانجا.

(۱۹) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۹ آوریل ۱۹۴۳، همانجا.

(۲۰) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۴ مارس ۱۹۴۳، همانجا.



متوقف مانده است. زیرا مجلس حتی بحث پیرامون اعطای اختیارات درخواستی او را هم به تأخیر انداخته است. یک برنامه کلی برای اصلاحات اعلام شده ولی هیچ پیشنهاد مشخصی ارائه نشده است.<sup>۲۱</sup>

بازرگانان و کسبه در اعتراض به گسترش اختیارات میلسپو بازار و مغازه‌ها را تعطیل کردند ولی با دخالت فرماندار نظامی مجبور به بازگشایی آن شدند.<sup>۲۲</sup> با وجود این مجلس سرانجام تسلیم گردید و در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۲ اختیارات وسیعی به میلسپو جهت اداره اقتصاد کشور با هدف کاهش و تثبیت قیمت‌ها داده شد.<sup>۲۳</sup> تقریباً سه هفته بعد میلسپو لایحه مالیات بر درآمد را به مجلس تقدیم کرد که مخالفت نمایندگان و قشرهای سرمایه‌دار را در پی داشت و یک بار دیگر بازار در تهران و تبریز بسته شد.<sup>۲۴</sup> تعطیل بازار همچنین به بازداشت آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی مربوط می‌گردید که طبق تحقیقات سازمان اطلاعات انگلیس، عضو برجسته یکی از سازمانهای هوادار آلمان در ایران بود. در این دوره فعالیت سیاسی و ابراز ناخشنودی بازاریان با احیای مجدد مذهب در هم آمیخته شد.

پیوندهای سودمند دو جانبه‌ای که دیگر بار بین تجار و روحانیون جان گرفته بود، به هنگام دیدار آیت‌الله حسین قمی از ایران در تابستان ۱۳۲۲ نیز نمودار گردید. آیت‌الله قمی که از زمان وقایع مشهد در ۱۳۱۴ در عراق سکونت گزیده بود،<sup>۲۵</sup> یک سلسله تقاضاهایی را عنوان کرد که با پاسخ مساعد دولت مواجه شد. این تقاضاها لغو ممنوعیت حجاب که از سال ۱۳۱۵ تحمیل شده بود، سپردن مدیریت حوزه‌های علمیه و اوقاف به روحانیون، تعطیل مدارس مختلطه و گنج‌نایدن دروس مذهبی در برنامه تحصیلی را شامل می‌شد.<sup>۲۶</sup> طبق گزارش مطلعان دیدار وی هیجان درخور ملاحظه‌ای در میان مردم بوجود آورد و «همه جا جمعیت وسیعی به استقبال وی می‌آمد».<sup>۲۷</sup> به روایت بولارد، بازرگانان شور و حرارت خاصی در حمایت از قمی و تبلیغ پیرامون دیدار او نشان دادند. شماری از ثروتمندترین تجار به دیدن وی رفتند و «اتاق

(۲۱) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۷ آوریل ۱۹۴۳، همانجا.

(۲۲) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۱ آوریل ۱۹۴۳، همانجا.

(۲۳) متن در کوهی کرمانی، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۴۲۵-۴۲۶.

(۲۴) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۱ اوت ۱۹۴۳، FO 371 EP 35070.

(۲۵) به فصل مربوط به دولت فروغی مراجعه فرماید.

(۲۶) بولارد به آیدن، ۲۱ سپتامبر ۱۹۴۳، FO 371 EP 35072.

(۲۷) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۹ ژوئیه ۱۹۴۳، FO 371 EP 35072؛ رهبر، ۱۲ تیر

بازرگانی علاوه بر تأمین هزینه استقبال او، طی اعلامیه‌ای از مردم خواست که رهسپار دیدار وی شوند».<sup>۲۸</sup> قشرهای سرمایه‌دار از طریق پرورش پیوندهای خود با روحانیون قصد داشتند که حرمت مالکیت خصوصی را در مقابل هر اقدامی در زمینه توزیع درآمد که ممکن بود آن را به زیر سؤال بکشاند، محفوظ نگاه دارند. از نظر این اқشار تقدیم لایحه مالیات بر درآمد چنان اقدامی بشمار می‌آمد و برای آنان این امر در مخالفت شدید نمایندگان مجلس با لایحه مزبور بازتاب یافت.

پس از بیست و چهار هفته لایحه مالیات بر درآمد در نتیجه فشار زیاد و اولتیماتوم میلسپو به صورتی تعدیل یافته تصویب گردید. میلسپو تهدید کرده بود که اگر نمایندگان همکاری نکنند وی استعفا خواهد داد.<sup>۲۹</sup> لایحه تنظیمی او به خودی خود قانونی مترقی و قابل تمجید بود لیکن در عمل و در شرایط کلی اجتماعی-اقتصادی کشور، نمی‌توانست به مورد اجرا درآید. حتی قبل از انتشار لایحه، شخص بولارد اذعان داشت که لایحه عکس نتایج مورد نظر را به دنبال خواهد آورد چون بر دستگاه اداری اثراتی زیانبار برجای گذارده روابط عرفی حاکم بر معاملات بین دولت و تجار محلی را که بر اعتماد متقابل تکیه داشت، برهم خواهد ریخت. به نظر بولارد با آنکه لایحه مالیات بر درآمد «نرخ افزایش قیمت‌ها را نصف می‌کرد» صاحبان کالا را وادار ساخت که کالاهای خود را به بازار سرازیر نمایند و مالکان را که ابتدا حاضر به عقد قرارداد فروش گندم بودند، دچار بیم و هراس کرد.<sup>۳۰</sup> علاوه بر آن، با توجه به فقدان ابزار اداری مناسب برای تشخیص درآمدهای شخصی و اجرای مؤثر قانون، لایحه یادشده، همانطور که بعدها مصدق قویاً استدلال نمود، تنها به اشاعه فساد کمک کرد.<sup>۳۱</sup>

یک سلسله عوامل گوناگون عمدتاً ساختاری مانع از تحقق برنامه‌های اصلاحات پیشنهادی انگلیس و امریکا، حتی به صورتی تعدیل یافته و محدود می‌شد. کسانی که قرار بود با مستشاران خارجی همکاری کنند و همچنین افرادی دیگر، به دلایلی چند مخالف مستشاران بودند یا نسبت به آنها بدگمان بودند و علاقه‌ای به آنها نداشتند. به نظر می‌رسید که شاه ابتدا از میلسپو حمایت می‌کرد، شاید به این امید که

(۲۸) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۹ ژوئیه ۱۹۴۳، همانجا.

(۲۹) رهبر، ۱۹ آبان ۱۳۲۲.

(۳۰) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۵ ژوئن ۱۹۴۳، FO 371 EP 35071.

(۳۱) نطق مصدق در مجلس، ۱۴ خرداد ۱۳۲۲، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد دوم، ص

سفارتخانه‌های انگلیس و امریکا را تحت تأثیر قرار داده ادعاهای اصلاح‌طلبی خود را به اثبات رساند. وی گروهی مرکب از حدود بیست نماینده مجلس را احضار و توصیه کرد که روند قانونگذاری را شتاب بخشیده با میلپو به همکاری پردازند. این کار، به نظر بولارد، «اقدامی قابل ستایش و کاملاً قانونی بود» که بدون شک به تصویب لایحه مربوط به استخدام تعداد بیشتری امریکایی در روز بعد کمک کرد.<sup>۳۲</sup> اما شاه و نظامیان بتدریج خود را با مستشاران امریکایی که با برنامه‌های مربوط به توسعه ارتش مخالف بودند، در تعارض یافتند و شخص میلپو از تأیید و تأمین منابع مالی برای چنان برنامه‌هایی خودداری ورزید.<sup>۳۳</sup> افزون بر آن، اکثر نخبگان با پشتیبانی قشرهای سرمایه‌دار معتقد بودند که مستشاران امریکایی و اصلاحات پیشنهادیشان منافع خاص آنان را به مخاطره خواهند افکند.

مخالفت با مستشاران خارجی همچنین در باورها و اعتقادات مشخص‌تری ریشه داشت. چپ‌گرایان نخست موضعی دوپهلوی در این باره اتخاذ کردند. آنان بطور اصولی با مستشاران خارجی مخالف بودند ولی از اقداماتی مانند مالیات بر درآمد میلپو پشتیبانی می‌کردند.<sup>۳۴</sup> به هر حال، با آغاز «جنگ سرد» در ایران، چپ‌گرایان به گونه‌ای سازش‌ناپذیر با کلیه مستشاران خارجی (غربی) سر به مخالفت نهادند.<sup>۳۵</sup> گذشته از این اندیشه بهره‌مندی از مشاوره خارجی تلویحاً متضمن این بود که ایرانیان ذاتاً قادر به در دست گرفتن سرنوشت خود نیستند، و این با اصول بنیادی ناسیونالیستی که در آن هنگام رو به شتاب گذارده بود و بعدها در مصدق تجلی یافت، در تناقض اساسی قرار داشت. نظریات یکی از هواداران دیدگاه ناسیونالیستی در مورد مستشاران خارجی اجمالاً این بود: در کشوری که خود شماری کافی از «افراد تحصیلکرده در اروپا» دارد، مستشاران نه یاری («وطن‌دوستان شریف») بلکه همکاری («لاشخورها و چاپلوسان») را جلب می‌کنند که آماده‌اند از ناآشنایی مستشاران با شرایط محلی بهره‌برداری کرده، آنان را تحت سلطه خود در آورند. مستشاران خارجی تشکیلات پردردسر و پرهزینه‌ای از منشیها و مترجمان برپا ساخته بدین ترتیب موجب پیچیدگی کار دستگاه دیوانسالاری می‌شوند. مهم‌تر از آن، آنان «حاکمیت

(۳۲) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۷ اکتبر ۱۹۴۳، FO 371 EP 35077.

(۳۳) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۲ مه ۱۹۴۴، FO 371 EP 40164.

(۳۴) رهبر، ۸ خرداد، ۱۱ خرداد ۱۳۲۲.

(۳۵) قطعه‌نامه نخستین کنگره حزب توده ایران در مورد سیاست داخلی، رهبر، ۲۴ مرداد

ملی» ایران را متزلزل می‌کنند. به اعتقاد این نویسنده، هیچ اصلاحاتی نمی‌تواند صورت پذیرد، «مگر به دست مردم خود کشور».<sup>۳۶</sup>

این‌گونه نظریات در دوراهی‌هایی که گروهی از سیاستمداران جوان با آن مواجه بودند تبلور می‌یافت؛ سیاستمداران مورد توجه امریکا اگر افرادی حساس و معتقد به گرایشهای ملی بودند و از فرمانبرداری بی‌چون و چرا اکراه داشتند و غالباً همکاری با مستشاران خارجی را دشوار می‌یافتند. یکی از آنان اللهیار صالح وزیر دارایی سهیلی بود که از مقام خود استعفا داد چون «مستشاران امریکایی با وی به درستی رفتار نکرده بودند».<sup>۳۷</sup> بنابراین امریکاییها و سفارت انگلیس چاره‌ای نداشتند جز آنکه با «گروه کهنه‌کار» سر و کار داشته باشند. مستشاران امریکایی به کار خود در ایران ادامه دادند ولی فعالیتهای آنها نتایج چندان ملموسی نداشت. ناخشنودی اجتماعی که از فقر ریشه گرفته و به علت کمبودها و تورم وخیم‌تر شده بود، همچنان گسترش می‌یافت. این ناخشنودی هم در مطبوعات منعکس می‌شد و هم از طریق مطبوعات به آن دامن زده می‌شد.

قانون مطبوعات قوام به محدود شدن تعداد جراید نینجامیده بود. در نیمهٔ اسفند ۱۳۲۱ سفارت انگلیس شمار جراید را تنها در تهران بیش از چهل روزنامه یا هفته‌نامه با تقریباً همان مقدار درخواست برای انتشار جراید جدید، برآورد کرد.<sup>۳۸</sup> موضوع عرضهٔ ناکافی کالاها، از نان گرفته تا نفت، همراه با مسایلی همچون شیوع بیماری تیفوس یا رفتار ناشایست سربازان متفقین به مقیاس وسیعی در جراید مطرح می‌شد و متفقین را به باد انتقاد شدید می‌گرفت. هدف اصلی این حملات، انگلیسیها بودند. جنبش در حال رشد هوادار شوروی که انگیزهٔ ایدئولوژیکی داشت، ولی هنوز جانب احتیاط را از دست نداده بود، نه تنها روسها را با نخبگان حاکم مرتبط نمی‌دانست بلکه هر کس را که از شوروی خرده می‌گرفت با برچسب جانبداری از «مرتجعین» در معرض بدنامی قرار می‌داد. حتی جرایدی که شدیدترین ضدیت را با کمونیسم داشتند، از حملهٔ صریح به اتحاد شوروی خودداری می‌کردند. در حالی که از انگلیسیها به مناسبت اهداء یک بیمارستان تخصصی برای درمان تیفوس تشکر «شایسته» ای به عمل نیامد، و سفارت انگلیس را از این بابت بسیار آزرده خاطر ساخت، عرضهٔ ۲۵۰۰۰ تن گندم توسط روسها مورد قدردانی سهیلی قرار گرفت و

(۳۶) دکتر علی شایگان «ایران باید به دست ایرانی اداره شود» کیهان، ۲ شهریور ۱۳۲۲.

(۳۷) بولارد به وزارت خارجهٔ بریتانیا، ۱۶ آوریل ۱۹۴۳، FO 371 EP 35070.

(۳۸) بولارد به وزارت خارجهٔ بریتانیا، ۱۱ مارس ۱۹۴۳، FO 371 EP 35069.

روزنامه‌ها همگی در این باره مقالاتی مملو از تقدیر و ستایش منتشر کردند.<sup>۳۹</sup> اتحادیه جدید مطبوعاتی، موسوم به جبهه آزادی که به همت پانزده تن از مدیران جراید تأسیس شده بود، در ابتدا تحت‌الشعاع گرایشهای علنی هوادار شوروی قرار نداشت، ولی رفته رفته برای مقاصد تبلیغاتی حزب توده مورد استفاده واقع شد. در مقابل، نه جنبش قابل مقایسه‌ای در هواداری انگلیس (یا غرب) در کشور وجود داشت و نه هیچگونه احساسات علنی در طرفداری از انگلیس مشهود بود. در این زمان انگلیسیها از فکر پرداخت کمک مالی مستقیم به جراید منصرف شده و به امید تعدیل لحن انتقادی مطبوعات، کوشیدند مدیران جراید را تحت نفوذ خود در آورند. به این منظور، اعضای سفارت غالباً از مدیران جراید دعوت و پذیرایی می‌کردند تا دوستی آنان را جلب کنند. ضمناً برای کاستن از انتقادات جراید سعی می‌شد که هم از طریق مثبت با کنترل بخشی از عرضه کاغذ روزنامه و هم از طریق مثبت با پرداخت حق اشتراک بیشتر - که نوعی کمک مالی غیرمستقیم بود - این منظور تأمین گردد.<sup>۴۰</sup>

البته مقامات انگلیسی خود را به تمهیدهای یادشده محدود نساختند. آنان به‌رغم شکست گذشته و خصومت افکار عمومی، به نخست‌وزیر برای خاموش کردن مطبوعات فشار می‌آوردند. حدود دو ماه پس از نخست‌وزیری سهیلی، سپهد امیر احمدی وزیر جنگ، مجبور شد که به منظور کنترل مطبوعات، فرمانداری نظامی را شخصاً برعهده گیرد. سلف او در این کار ناکام مانده بود و آنطور که به انگلیسیها اطلاع داد، شش افسر از قبول سمت فرمانداری نظامی امتناع کرده بودند چون نمی‌خواستند «به مردم ستم کنند».<sup>۴۱</sup> شرح و تبیینی که جراید از مسایل عمومی ایران بدست می‌دادند، همدردی گسترده حتی نخبگان را برمی‌انگیخت که از اینکه بیگانگان مسئول و مقصر معرفی می‌شدند، رضایت خاطر داشتند. گذشته از این، دولت حتی با سرکوبی روزنامه‌هایی که در چپته خود چیزی جز فحاشی و بدزبانی نداشتند، خود را در معرض اتهام تخطی از قانون اساسی قرار می‌داد و بدین سان کار دشمنان را در جلب مخالفت علیه خود آسان می‌کرد. به هر حال، کنترل مطبوعات یکی از معدود ابزاری بود که از راه آن دولت می‌توانست حسن‌نیت خود را نسبت به

(۳۹) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۷ آوریل ۱۹۴۳، همانجا؛ کوهی کرمانی، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۴۵۵-۴۵۶.

(۴۰) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۱ مه ۱۹۴۳، FO 371 EP 35071.

(۴۱) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۱ آوریل ۱۹۴۳، FO 371 EP 35070.

بیگانگان نشان دهد. انگلیسیها به سبب ناتوانی آشکار سهیلی در اجرای حتی حداقل اصلاحاتی که به او پیشنهاد کرده بودند، حاضر نبودند علیه وی وارد عمل شوند، ولی کوتاهی او در پاسخ به خواست آنان برای خاموش ساختن جراید ضدانگلیسی، می‌توانست سبب روی‌گرداندن آنان از دولت گردد. در عین حال به سبب توجه فراوان مطبوعات به اقدامات نامناسب شاه، او نیز همانند انگلیسیها، اگر نه بیشتر، برای اتخاذ تدابیر جدی علیه مطبوعات پافشاری می‌کرد.

با آنکه روشن بود نمایندگان مجلس نمی‌توانند نسبت به عواقب اجتماعی گریزناپذیر موضوع تحدید مطبوعات بی‌تفاوت بمانند، سهیلی بر آن شد که عزم خویش را به نمایش گذارد. در ۲۷ خرداد ۱۳۲۲ او لایحه‌ای با قید دو فوریت تقدیم مجلس کرد که طبق آن تعداد جراید در تهران تا شش ماه پس از پایان جنگ به هفت، و در سایر شهرها به سه روزنامه، محدود می‌گشت و دولت اجازه می‌یافت که هر روزنامه‌ای را که به مقامات خارجی یا ایرانی توهین کرده باشد، توقیف نماید. همانطور که پیش‌بینی می‌شد لایحه مزبور آشوب و ناخشنودی فراوانی به‌بار آورد، وزیر دادگستری و مدیرکل انتشارات و تبلیغات را به استعفا واداشت، و سرانجام در پی بحث و مذاکرات پرحرارت در مجلس، رد شد.<sup>۴۲</sup> مقامات حکومت نظامی به تلاشهای خود برای سرکوبی مطبوعات ادامه دادند ولی همانند گذشته نه به قدر کافی مجهز بودند و نه مؤثر. معمولاً روش متداول میان مدیران جراید این بود که تعداد زیادی پروانه انتشار مصرف نشده در اختیار خود نگه دارند. بدین ترتیب روزنامه‌ای که دچار توقیف می‌شد، می‌توانست با کمی تأخیر تحت نام دیگری بیرون آید و اگر آن نیز به توقیف درمی‌آمد، از نام دیگری استفاده می‌شد.

پس از تشکیل دولت سهیلی دیری نگذشت که مشکل بزرگی در روابط آن با عشایر جنوب و بویژه قشقاییها ظاهر گردید، بطوری که نیروی نظامی علیه آنان به کار گرفته شد. در اواسط تیر ماه ۹۰۰ سرباز دولتی در شهر سمیرم در جنوب به دست عشایر قشقایی و بویراحمدی مغلوب و خلع سلاح شدند. این رویداد که به «فاجعه سمیرم» شهرت یافت، بازتاب گسترده‌ای در مطبوعات و نیز در مجلس داشت. حبیب‌الله نوبخت، نماینده مجلس، دولت را مورد استیضاح قرار داده آن را به شروع «جنگ داخلی» در استان فارس متهم ساخت.<sup>۴۳</sup> در این میان همکاری نوبخت با یک سازمان هوادار آلمان که وی یکی از اعضاء برجسته آن بود، کشف شد و متفقین به

(۴۲) کوهی کرمانی، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۴۵۷.

(۴۳) متن در کوهی کرمانی، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۴۸۹-۴۹۴ مندرج است.

تعقیب او پرداختند. نوبخت به جنوب گریخت و در مجلس حضور نداشت تا استیضاح خود را پی‌گیری کند. بسیاری دیگر از نمایندگان به این ادعا که «فاجعه سمیرم» اجتناب‌ناپذیر بود، به دیده شک و تردید می‌نگریستند و ارتش را که هرگز به نظر نمی‌رسید منافعی متناسب با هزینه سنگین فزاینده‌اش برای ملت داشته باشد، مقصر می‌شمردند.

به هر تقدیر، سرزنش و انتقاد تنها متوجه ارتش نشد و برخی جراید جرأت یافته توجه مردم را به نظارت شخص شاه بر ساختار فرماندهی ارتش از طریق رئیس ستاد، جلب کردند و نوشتند که سپهبد امیر احمدی وزیر جنگ در ماجرای سمیرم دخالت نداشته و حتی قبلاً در جریان قرار نگرفته است.<sup>۴۴</sup> شاه که از چنین گزارشهایی برآشفته بود به وزیر جنگ دستور داد که به مجلس رفته و ضمن اعتراف به آگاهی کامل خود از ماجرا، اعلام نماید که مسئولیت کامل را در مورد این فاجعه، از ابتدا تا انتها، می‌پذیرد. وزیر جنگ به بولارد گفت که شاه «اعلام داشته بود که قصد ندارد از سلطه خود بر ارتش بکاهد یا از دخالت در امور اداری خودداری ورزد و ترجیح می‌دهد که استعفا دهد تا اینکه یک احمدشاه دیگر باشد».<sup>۴۵</sup> گذشته از این، شاه که خواستار توقیف جراید منتقد از دربار بود به سهیلی اتمام حجت کرد که یا «درست به کار خود برسد یا دست از کار بردارد و بیرون رود».<sup>۴۶</sup> رفتار شاه اینک نگرانی زیاد مقامات انگلیسی را دامن می‌زد.

بولارد که بیش از هر مقام خارجی دیگر با شاه دیدار داشت، با رفتار دور از احتیاط شاه مخالف بود. او به وزارت خارجه انگلیس شکوه کرد که شاه بخصوص با ادامه دخالت بیش از حد معقول در «امور سیاسی و حتی اداری و خودداری از دیدار با اعضاء سفارتخانه‌های دیگری جز سفارت انگلیس» اندرز مفید سفارت انگلستان را نادیده گرفته است. بولارد از آن بیم داشت که سیاست شاه موجب از دست رفتن محبوبیتش شود و اگر این عدم محبوبیت به زبان آمده و سر و صدا به‌راه اندازد، این امکان وجود خواهد داشت که به انگلیسیها و شاه با یک دید نگرسته شود و آنان به احیاء «دیکتاتوری نظامی» دوران رضاشاه متهم گردند. با اینهمه او رفتار شاه را جذاب می‌دانست و او را فردی آگاه از امور نظامی و بشدت نگران آسایش مردم کشور خویش، می‌دید. وی همچنین دلبستگیهای شاه را «دموکراتیک» می‌دید بدین

(۴۴) عمدتاً در روزنامه داد به مدیریت عمیدی نوری.

(۴۵) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۳، FO 371 EP 35072.

(۴۶) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۳، همانجا.

معنی که شاه «ثروتمندان را زیاده از حد ثروتمند، و فقیران را بیش از حد فقیر می‌دانست». از سوی دیگر به نظر بولارد، شاه «جوان، بی‌تجربه و نسبتاً ضعیف» بود، مردی که به آسانی می‌توانست «زیر نفوذ محارم سطح پایین خود قرار گیرد». به نظر بولارد، وی نمی‌کوشید «زیاده‌رویهای خود و خانواده‌اش» را محدود سازد و «با ستایش کورکورانه از پدرش و ارتش ایران، نشان می‌داد که احساسات مردم خود را درک نمی‌کند». و سرانجام، شاه به همان اندازه با شوروی مخالفت داشت که هوادار انگلیس بود و عقیده داشت که مستشاران امریکایی «مطلب چندانی برای یاد دادن به ایرانیان» نداشتند.<sup>۴۷</sup>

به نظر بولارد هرگونه اختلال اساسی در ایران به زیان متفقین بود، و وی اعتقاد داشت که منافع انگلیس با باقی ماندن شاه بر تخت سلطنت بهتر تأمین می‌شود. بنابراین توصیه او به شاه این بود که در مقابل وسوسه «مبدل شدن به یک دیکتاتور مصلح» مقاومت ورزد؛ خود را به ارائه رهنمودهای کلی محدود کند؛ از دخالت فعالانه در امور سیاسی و اداری خودداری ورزد؛ دشمنی انگلیس و شوروی را به نفع ایران نپندارد؛ مستشاران امریکایی را تحت حمایت قرار دهد، و بکوشد تا سلطنت خود را بر پایه محبوبیت و پشتیبانی عمومی، و نه فقط تکیه بر ارتش، استوار سازد. بولارد همچنین از وی خواست که به دیدن از نقاط مختلف کشور بپردازد و ملکه را ترغیب کند که به جای آنکه تمام اوقاتش را صرف «لباسهای جدید» کند، خود را به ایران و سعادت آن علاقه‌مند نماید. و بالاخره بولارد بر آن بود که بهتر این است که خواهران شاه که فعالیت چندانی به‌جز «همچشمی با ملکه در زیاده‌روی» ندارند، دور از دربار بسر برند و افراد «باشخصیت و منزلت» به خدمت دربار گرفته شوند. با وجود این مقامات انگلیسی که با ایران سر و کار داشتند همواره بین خود توافق نظر نداشتند و وزارت خارجه از اینکه بر «موضع‌گیری زیاد سخت‌گیرانه‌ای در مورد نفوذ شاه در امور سیاسی» صحنه‌گذار، اکراه داشت و در عوض توصیه کرد که سیاست انگلیس براساس «راهنمایی دوستانه و انتقاد سازنده» استوار گردد. از نظر وزارت خارجه انگلیس «انقلابی که به تغییر دودمان پادشاهی بینجامد» به نفع انگلیس نبود و بنابراین آنان می‌بایست برخی علایق مستقیم شاه را در ارتش بپذیرند.<sup>۴۸</sup> اظهار نظرهای بولارد تا حد زیادی شخصیت شاه و فعالیت‌های وی و دربار را روشن می‌کند. البته بولارد به لطف و محبت نسبت به شاه شهرت نداشت ولی

(۴۷) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۳ ژوئیه ۱۹۴۳، همانجا.

(۴۸) وزارت خارجه به تهران، اول اوت ۱۹۴۳، همانجا.



تحولات بعدی صحت ارزشیابیهای او را نشان داد. وی شاید بیشتر جانب آلن سی. ترات و ژنرال فریزر، همکارانش در سفارت را که با شاه مخالف بودند، می‌گرفت تا آدریان هولمن و ویلیام آلیف، رایزنان سفارت را که از شاه هواداری می‌کردند، یا سرهنگ پایباس و سرهنگ مکن که بی‌طرف بودند.<sup>۴۹</sup> به هر حال، به‌رغم اختلاف عقیده میان اعضای سفارت، توافق کلی این بود که شاه می‌باید خواه از طریق توصیه مستقیم خواه غیرمستقیم در مسیری صحیح نگه داشته شود.

توصیه انگلیسیها حتی به صورتی که وزارت خارجه تأیید کرده بود، هیچ‌گاه واقعاً مورد توجه قرار نگرفت. شاه به اقدامات خستگی‌ناپذیر خود برای ایجاد تفرقه میان مقاماتی که می‌پنداشت همکاری آنان با یکدیگر به زیان سلطنت است، ادامه می‌داد. او همچنین مانع از پیشرفت گروهها و افرادی می‌شد که احتمال داشت اختیارات سلطنت را به مبارزه به‌خوانند. مثلاً او کوشید از همکاری بین سپهبد جهانبانی فرمانده لشکر جنوب و قوام‌الملک استاندار فارس که مورد سوءظن وی بود، جلوگیری کند.<sup>۵۰</sup> همین‌طور چشم‌انداز همکاری میان سپهبد امیر احمدی وزیر جنگ و سرلشکر ریاضی رئیس ستاد ارتش که هر دو نسبت به مستشاران امریکایی نظر مساعد داشتند، برای او قابل تحمل نبود. بنابراین، شاه دو افسر ارشد دیگر یعنی سرلشکر رزم‌آرا و سرلشکر یزدان‌پناه را به ترتیب به عنوان رئیس کابینه نظامی و ژنرال آجودان خود منصوب کرد - استراتژی‌ای که ناگزیر اختلافات موجود بین وزارت جنگ و ستاد ارتش را بر سر وظایف و حدود اختیارات آن دو سازمان، شدت می‌بخشید. دو افسر مزبور که رقبای وزیر جنگ و رئیس ستاد محسوب می‌شدند، نظراتی متفاوت با آنان داشتند و در سمت جدید خود قادر بودند که مستقیماً و بدون نظارت دو مقام مزبور عمل نموده اختیارات آنان را تضعیف کنند. بولارد با تأسف اظهار نظر کرد که شاه «فقط یک راه برای اداره ارتش بلد است و آن این است که افراد دسیسه‌گر را در رأس کلیه پستها بگذارد تا همدیگر را خنثی کنند».<sup>۵۱</sup>

علاوه بر آن، شاه با هدف منزوی ساختن رئیس ستاد ارتش، تغییراتی را بدون اطلاع وی به‌موقع اجرا گذارد و افسرانی را که از ایادی خود وی یا رزم‌آرا بودند، در مشاغل کلیدی قرار داد. وی معتقد بود که باید در امر تخصیص این‌گونه مشاغل

(۴۹) یادداشت پینک، ۲۴ ژوئیه ۱۹۴۳، FO 341 EP 35072.

(۵۰) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۸ اوت ۱۹۴۳، FO 371 EP 35074.

(۵۱) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۷ اکتبر ۱۹۴۳، FO 371 EP 35077.

نظامی به افرادی که می‌توانست بر وفاداری و اطاعت آنان نسبت به شخص خود تکیه کند، آزادی عمل داشته باشد، چرا که او ارتش را پایگاه سیاسی خودش می‌دانست و می‌خواست آن را همچون قلمرو انحصاری خود حفظ و حراست کند. برنامه مستشاران نظامی امریکایی برای ایجاد ارتشی کوچک تنها برای حفظ امنیت داخلی برای وی بشدت ناخوشایند بود و به هنگام مواجه شدن با چنین نظراتی مصرانه استدلال می‌کرد که «ترکیه یک ارتش بزرگ دارد، چرا ما نباید ارتشی به آن بزرگی داشته باشیم؟»<sup>۵۲</sup>

طبیعی است که تمرکز شاه بر ارتش به معنای بی‌توجهی به سایر مسایل نبود. او ثروت نسبتاً کلانی به ارث برده و به تازگی مقادیر زیادی ارز خریداری کرده بود. در اواخر آذر ماه مقامات انگلیسی از طریق یک «منبع کاملاً موثق» پی بردند که شاه صاحب یک میلیون دلار در امریکا است و در جستجوی «سرمایه‌گذاری امنی برای پول خود» می‌باشد. این مبالغ و جوهی بود که به گفته بولارد می‌بایست «اگر وی روزی از شاهی برکنار شود، با آن زندگی خود و احتمالاً پدرش و بقیه خانواده‌اش را تأمین کند».<sup>۵۳</sup> شاه همچنین تلاشهایش را در راستای بهبود وجهه سلطنت پی‌گیری می‌کرد و دیدارهایش از اصفهان و مشهد با تبلیغات پرسر و صدایی انجام پذیرفت. ولی بیشتر نیروی او صرف حفظ و نگهداری موقعیت ممتاز سلطنت و افزایش تدریجی امکانات و اختیارات آن می‌شد.

شاه در تعقیب این هدفها با مخالفت سهیلی روبرو نشد، در عین حال به‌رغم کوششهایش برای اعمال فشار بر او، کمک چندانی از وی که سخت به نمایندگان مجلس وابسته بود، دریافت نداشت. سهیلی کوشیده بود تا مطبوعات را تحت کنترل درآورد، ولی این امر به بهای یک سیاست انفعالی تمام شد که تا حد زیادی دلیل حفظ اکثریتش در مجلس بود. به هر حال، تلاش سهیلی برای راضی نگاه داشتن شاه و انگلیسیها بی‌آنکه پایگاه حمایتش را در مجلس سست کند، تنها مشکل او طی دوران نخست‌وزیری محسوب نمی‌گردید. کمبودها و بی‌نظمی مسایل مداوم و حل‌ناشدنی این دوره بودند. او در مواقع مختلف ناچار بود به دشواریهای دیگر نیز پردازد. در اواسط اردیبهشت ۱۳۲۲ مهندسین در اعتراض به پایین بودن حقوق و رتبه خود دست به اعتصاب زدند. آنان حمایت استادان دانشگاه و حقوقدانان را نیز جلب کردند و حزب توده به قصد افزایش جاذبه‌اش نزد روشنفکران به پشتیبانی از آنان

(۵۲) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۰ نوامبر ۱۹۴۳، همانجا.

(۵۳) بولارد به وزارت خارجه، ۱۷ دسامبر ۱۹۴۳، همانجا.

برخاست.<sup>۵۴</sup> اعتصاب مزبور در اواسط خرداد با موافقت دولت به تأمین خواستهای مهندسین پایان گرفت. سهیلی همچنین درگیر اختلاف با برخی از همکاران خویش شد که در یک مورد استعفای علی اکبر سیاسی وزیر فرهنگ را در مرداد ۱۳۲۲ به دنبال آورد. وی همچنین شاهد رشد نگران کننده نفوذ حزب توده بود و از پیامدهای بازگشت سید ضیاء بر چشم‌انداز نخست‌وزیری خود هراس داشت.<sup>۵۵</sup>

با اینهمه سهیلی عمدتاً با رفتاری که با خواست نمایندگان منطبق بود موفق شد اکثریت خود را در مجلس حفظ کند. در امر انتخاب همکارانش خشنودی و کلا را کاملاً مد نظر داشت و با دعوت از هفده نماینده از فراکسیونهای مختلف مجلس برای کمک به اجرای وظایفش، حسن‌نیت خویش را به معرض نمایش گذارد. مقام وزارت کشور که با توجه به انتخابات آینده از اهمیتی ویژه برخوردار بود، به کسانی عرضه می‌شد که مورد قبول اکثریت بودند. افزون بر آن، هرگاه که او ناچار می‌شد در مورد اقدامی ناخوشایند به نمایندگان اصرار ورزد، فشارهایی را که در آن زمینه به وی وارد شده بود، خاطر نشان می‌کرد. به عنوان مثال او لایحه مربوط به توسعه اختیارات میلسپو را به‌رغم مخالفت گسترده در مجلس به آن تحمیل کرد. با این وصف، به گزارش سفارت انگلیس «تمام تأثیر این نمایش عزم راسخ با اعلام نخست‌وزیر در جلسه محرمانه مجلس که اقدام مزبور از سوی انگلیسیها به وی تحمیل شده است، بر باد رفت».<sup>۵۶</sup>

البته مخالفت‌هایی با سهیلی در مجلس وجود داشت و سه استیضاح از دولت او به‌عمل آمد که یکی از آنها، از سوی نوبخت بود که مطرح نشد. استیضاح دیگر به سبب انتصاب احمد اعتبار و مرتضی قلی بیات، دو نماینده مجلس به وزارت، و تفویض اختیارات دولت به وزارت جنگ تحت مقررات حکومت نظامی بود که دولت را به تخلف از قانون اساسی متهم می‌کرد.<sup>۵۷</sup> استیضاح مزبور را مجلس رد کرد و رأی اعتمادی چشمگیر (۹۴ رأی از ۱۰۲ رأی) به نخست‌وزیر داد، بدون آنکه حتی از وی بخواهد که از موضع دولت دفاع کند. استیضاح سوم در مورد تأمین نان نیز به رأی اعتماد دیگری انجامید و سهیلی موفق شد که در برابر دسیسه و تحریکات

(۵۴) انور خامه‌ای، اثر یادشده، ص ۸۰-۸۱.

(۵۵) بولارد به ایدن، ۶ آوریل ۱۹۴۴ (گزارش رویدادهای سیاسی ۱۹۴۳)،

IOR: L/P & S/12/3472 A.

(۵۶) همانجا.

(۵۷) متن در کوهی کرمانی، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۴۲۷-۴۳۵.

بی‌امان سی نمایندند که یا به دلایل اصولی با وی مخالفت می‌کردند و یا امکانی برای انتخاب مجدد خود نمی‌دیدند، پشتیبانی اکثریت را برای دولت خود حفظ نماید.

اتکاء آشکار سهیلی به نمایندگان، رنجش دربار و انگلیسیها را سبب شد چون بدین ترتیب آنان نه می‌توانستند توقع پاسخ بی‌چون و چرا به خواسته‌هایشان را داشته باشند و نه اینکه ادعا کنند که حمایت آنان برای بقای دولت سهیلی امری حتمی و ضروری است. بنابراین هر چند یکبار می‌کوشیدند تا با توجه علنی به نامزدهای دیگر نخست‌وزیری، سهیلی را بترسانند. با این همه، بولارد اذعان کرد که تا زمانی که نمایندگان جانب سهیلی را دارند، امکان اندکی برای برکناری او وجود دارد. علاوه بر آن، مقامات انگلیسی تنها در صورتی آماده بودند خواستار استعفای وی شوند که سیاستهای او بیش از حد به زیان آنان باشد، در حالی که سیاستهای سهیلی عملاً، نه به انگلیسیها لطمه‌ای می‌زد و نه به دربار. بنابراین هیچ‌یک از دو طرف دلیل زیادی نداشتند که شکوه‌های خود را از سهیلی به مخالفت مؤثر علیه او تبدیل کنند. مجلس، هم برای شاه استفاده‌هایی داشت و هم برای سهیلی، هر چند این استفاده‌ها متفاوت بود. براساس گزارش سفارت انگلیس:

«نخست‌وزیر نشان داده بود که از مجلس همچون وسیله‌ای برای پوشانیدن قصور خود در گذراندن قوانین نامطلوب، استفاده می‌کند، در حالی که شاه بدون شک احساس می‌کرد که می‌تواند مجلس را به کار مهار کردن قدرت نخست‌وزیر بگیرد.»<sup>۵۸</sup>

هنگامی که دوره سیزدهم در اول آذر ۱۳۲۲ پایان یافت، سهیلی بیش از نه ماه بود که مسند صدارت را حفظ کرده بود.<sup>۵۹</sup> او می‌بایست چهار ماه دیگر در مقام خود باقی بماند ولی با خارج شدن رسمی نمایندگان از صحنه طی دوره فترت، شاه امکان بیشتری برای فعالیت یافت. وی از این امکان برای فشار بر دولت به منظور ترمیم کابینه بهره جست. در کابینه جدید اشخاص مورد مخالفت شاه مانند تدین و سپهبد امیر

(۵۸) بولارد به ایدن، ۶ آوریل ۱۹۴۴ (گزارش رویدادهای سیاسی ۱۹۴۳)،

IOR: L/P & S/12/3472 A.

(۵۹) قوانینی که از سوی مجلس سیزدهم به تصویب رسید شامل قانون تعلیمات اجباری، بیمه کارگران، تأسیس آموزشگاه عالی شهربانی، انتقال پرونده‌های پرسنل نظامی به دادگاههای غیرنظامی مگر در موارد تخلفات صرفاً نظامی، و سایر لوایح گوناگون پیشنهادی هیئت میلسپو می‌گردید.

احمدی که ظاهراً پس از حادثه سمیرم حمایت شاه را از دست داده بودند، عضویت نداشتند و در عوض دست کم چهار تن از نامزدهای دربار که دو نفر آنان از نزدیکان شاه بشمار می‌رفتند، به وزارت رسیدند. طبق گزارش سفارت انگلیس در این زمینه:

«بطور کلی چنین تصور می‌شد که این اولین قدم شاه در تمرین حکومت بر کشور از طریق یک کابینه فرمانبردار باشد، همان روشی که پدرش بکار برده بود. با انتصاب [ابراهیم] زند به عنوان وزیر جنگ، وزارت جنگ پس از سالها تحت تصدی یک شخصیت غیرنظامی قرار گرفت، و عقیده عمومی بر این بود که شاه مصمم است همان‌گونه که اسماً فرمانده کل قوا است، در عمل نیز این مقام را در دست گیرد، و به‌رغم فرمانی که در بهار ۱۹۴۳ (۱۳۲۲) مبنی بر مسلط کردن وزارت جنگ بر ستاد ارتش امضا کرده است، با صدور دستورات از طریق رئیس ستاد، وزیر جنگ غیرنظامی ضعیف را تحت‌الشعاع قرار دهد.»<sup>۶۰</sup>

چشم‌انداز موفقیت کابینه جدید در مجلس چهاردهم ناچیز بود. مبارزات انتخاباتی مجلس چهاردهم برخلاف پانزده سال گذشته به‌گونه‌ای آشکار برگزار شده بود. یکی از وزیران تحمیلی دربار از بیم رویارویی با وکلای جدید حتی قبل از گشایش رسمی مجلس در ۷ اسفند ۱۳۲۲ استعفا داد.<sup>۶۱</sup> در ۲۵ اسفند، کمتر از سه هفته پس از افتتاح مجلس سهیلی از کار کناره گرفت. با آنکه هنوز هیچ‌چیز جانشین مشخصی برای وی یافت نشده بود، او پی برد که اکثریت نمایندگان مصمم‌اند دوره زمامداری وی را به سرعت خاتمه دهند. دوره دوم نخست‌وزیری او در اصل مدیون نمایندگانی بود که به کمک سهیلی جهت انتخاب مجدد خود حساب می‌کردند. چندی بعد وی به همراه وزیر کشور تدین، به اتهام دخالت غیرقانونی به نفع برخی از نامزدان نمایندگی تحت پیگرد قرار گرفت. او سرانجام تبرئه شد اما این اتهام وی را از صحنه اصلی سیاست در ایران خارج ساخت. سهیلی دیگر هیچگاه در میان صفوف نامزدان جدی نخست‌وزیری دیده نشد.

۶۰) بولارد به ایدن، ۶ آوریل ۱۹۴۴ (گزارش رویدادهای سیاسی ۱۹۴۳)،  
IOR: L/P & S/12/3472 A.

۶۱) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۷ فوریه ۱۹۴۴، FO 371 EP 40186.



بخش دوم

سالهای سازگاری دشوار





## دولت ساعد

اسفند ۱۳۲۲- آبان ۱۳۲۳

سهیلی و کابینه‌اش تنها عواملی نبودند که سعی داشتند بر نتیجه انتخابات دوره چهاردهم مجلس تأثیر گذارند. دربار، ارتش، انگلیسیها و روسها، و همچنین متنفذین محلی هر یک به نوعی در جریان انتخابات دخالت داشتند. در واقع حضور فعال عوامل گوناگون در صحنه، بشدت دسته‌بندی و پیدایش فراکسیونهای متعدد را در مجلس جدید که عمدتاً گرد متولیان کهنه‌کار تشکیل شده بودند، کمک کرد. حدود بیست تن از نمایندگان به سرکردگی هادی طاهری، هاشم ملک مدنی و سید ضیاء، فراکسیون میهن را برپا کردند، در حالی که فرخ فراکسیون دموکرات را به‌راه انداخت که کمتر از ده عضو داشت. با پیوستن نمایندگان آذربایجان به دموکراتها، دو گروه با یکدیگر فراکسیون آزادی را بنا نهادند که حدود سی نماینده را دربرمی‌گرفت و چندی بعد مستقلاً به فعالیت پرداخت. ائتلاف مزبور در مقابل گروهی قرار داشت که از ادغام فراکسیون ملی به رهبری سید محمد صادق طباطبایی و فراکسیون اتحاد ملی مرکب از نمایندگان کرمان ایجاد شده بود. این اتحاد که تقریباً سی نماینده را شامل می‌شد، نام اتحاد ملی و رهبری طباطبایی را حفظ کرد و با پیوستن به فراکسیون میهن معمولاً هسته مرکزی «اکثریت» را در مجلس بوجود می‌آورد. علی دشتی نیز فراکسیون خود، موسوم به مستقل، را داشت که تعداد آن زمانی به پانزده عضو رسید. نمایندگانی که رسماً در هیچ گروهی نبودند، به پیروی از مصدق گرایش داشتند و همراه با فراکسیون کوچک حزب توده، هسته اصلی

«اقلیت» را تشکیل می‌دادند. بدین ترتیب ترکیب مجلس چهاردهم به گونه‌ای نبود که تشکیل خالی از دشواری کابینه‌ها را ممکن کند.<sup>۱</sup>

به مجرد آنکه مجلس جدید رسماً مشغول به کار شد، چانه زدن بر سر یافتن جانشین سهیلی آغاز گردید. در ۲۷ اسفند ۱۳۲۲ متولیان اکثریتی از نمایندگان عضو فراکسیونهای دموکرات، میهن، اتحاد ملی، و ایران را که شمار آنها در آن هنگام به ترتیب به بیست، نوزده، چهارده، و نه می‌رسید به همراه جمعی از نمایندگان منفرد گرد آورند که در پاسخ به نظرخواهی شاه، محمد ساعد (ساعداالوزاره) را برگزیدند.

ساعد در حوالی سال ۱۲۶۴ شمسی در تفلیس بدنیا آمد؛ پدرش که از روحانیون بود، پس از ترک زادگاه خود مراغه، در تفلیس سکونت گزیده بود.<sup>۲</sup> ساعد که تحصیلات خود را در رشته حقوق و سیاست در روسیه و سویس انجام داده بود، به خدمت دولت ایران در آمد و سرانجام دیپلمات حرفه‌ای گردید. او به هنگام تصدی سفارت ایران در مسکو در سال ۱۳۲۱ از سوی سهیلی به تهران فراخوانده شد و به سمت وزیر امور خارجه منصوب گردید و در این مقام باقی بود تا آنکه مسئولیت زمامداری را برعهده گرفت. با چنین سابقه‌ای، ساعد از تجربه اندکی در زمینه امور داخلی ایران بهره‌مند بود؛ دانش او از اقتصاد یا امور مالی ناچیز بود<sup>۳</sup> و به روسی بهتر از فارسی سخن می‌گفت.<sup>۴</sup> با آنکه انگلیسیها به علت «ضعف نفس»<sup>۵</sup> ساعد، چندان اشتیاقی به انتخاب شدن وی نداشتند، او را مردی می‌دانستند که «همواره مایل به همراهی است»<sup>۶</sup> کسی که نسبت به آنان گرایش دارد چون «روسیه و روسها را خوب می‌شناسد» و «در مورد دیگران هیچ خیال باطلی» در سر نمی‌پروراند.<sup>۷</sup> از سوی دیگر روسها دلیل کمی برای استقبال از انتخاب ساعد داشتند، در حالی که برای دربار رویدادی پذیرفتنی‌تر از نخست‌وزیری ساعد نمی‌توانست مورد انتظار باشد، مردی که یکی از وفادارترین وابستگان دربار بود.

با آنکه شاه در گذشته کوشیده بود نخست‌وزیری ساعد را تدارک ببیند، گزینش

(۱) رعد امروز، ۲۸ اسفند ۱۳۲۲.

(۲) ابراهیم صفایی، ساعداالوزاره، تهران ۱۳۴۸، ص ۳.

(۳) عبدالحسین بهنیا، پرده‌های سیاست، تهران، ص ۲۰.

(۴) صفایی، اثر یادشده، ص ۳۰.

(۵) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۴ فوریه ۱۹۴۳، FO 371 EP 35069.

(۶) گزارش درباره شخصیت‌های سیاسی ایران، ۲۴ فوریه ۱۹۴۰، FO 371 EP 24582.

(۷) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۴ مارس ۱۹۴۲، FO 371 EP 31385.

وی تنها از تمایل نمایندگان به دادن امتیاز به شاه سرچشمه نمی‌گرفت. ملاحظه اصلی در این امر تداوم بخشیدن به وجوه اصلی اجماع تلویحی سیاست طایفه‌ای یا نظام باندبازی ایران بود. ساعد قابل قبول بود نه به خاطر آنکه از صفاتی استثنایی چون قدرت شخصیت، شهامت، یا دولتمردی برخوردار بود یا آنکه نمایندگان برای درستی و صداقت منتسب به او احترامی قائل بودند. بسیاری با ارزشیابی قاسم غنی از وی به عنوان «یک مرد بسیار درستکار و راستگو»<sup>۸</sup> موافق بودند ولی جاذبه او نزد شاه، متولیان مجلس، و توده نخبگان حاکم، از شخصیت تسلیم‌پذیر، اعتدال، جاه‌طلبی ناآشکار و محتاطانه، فروتنی، وفاداری و تقوای سیاسی واقعی یا متصور او، و گونه‌ای معصومیت یا ساده‌دلی ناشی می‌شد. صفت اخیر که به روایتی حسابگرانه و تصنعی بود،<sup>۹</sup> موجب شده بود که لطیفه‌های فراوانی سر زبانها بیفتد.<sup>۱۰</sup> شمار کمی از سایر نامزدان نخست‌وزیری می‌توانستند آن‌چنان ساده و آسان‌مورد توافق قرار گیرند و احتمالاً در میان آنان تنها ساعد می‌توانست کمترین مخالفت شدید را در خارج یا داخل کشور برانگیزد.

با اینهمه توافق بر سر ساعد وزیران پیشنهادی او را دربر نمی‌گرفت. کابینه وی که کلاً از وزیران پیشین تشکیل شده بود با چنان برخورد نامساعدی از سوی مجلس مواجه گردید که تمامی وزرا ناچار به کناره‌گیری شدند. ظاهراً شمار زیادی از نمایندگان معتقد بودند که اعضای کابینه‌های پیشین را دربار تحمیل کرده بود و آنان نباید در کابینه جدید گنجانده شوند.<sup>۱۱</sup> با این وصف کابینه‌ای که چند روز بعد معرفی شد، به استثنای سه عضو، همان ترکیب کابینه اول را داشت با این تفاوت که برخی از سمتها تغییر یافته بود. نمایندگان متعلق به فراکسیونهای مختلف بیدرنگ برای نطق علیه دولت نامنویسی کردند و این درحالی بود که تنها سه تن از نمایندگان آماده بودند به دفاع از دولت برخیزند.<sup>۱۲</sup> اما ساعد که بیم داشت هرگونه امتیاز بیشتر به نمایندگان موجب آزردهی دربار و انگلیسیها شود و به تشکیل هیئتی از وزیران نامتجانس و ناهماهنگ بینجامد، به وزیرمختار انگلیس اطلاع داد که اگر کابینه

۸) غنی، اثر یادشده، جلد یازدهم، ص ۹.

۹) صفایی، اثر یادشده، ص ۳۰.

۱۰) علی وثوق، اثر یادشده، ص ۷۵-۹۰.

۱۱) رعد امروز، اول اسفند ۱۳۲۲.

۱۲) رهبر، ۱۸ فروردین ۱۳۲۳.

ترمیم‌شده او مورد قبول واقع نشود، ترجیح می‌دهد از کار کناره‌گیرد.<sup>۱۳</sup> مخالفان دولت در مجلس به دو گروه تقسیم می‌شدند: آنان که از توزیع پستهای وزارت ناراضی بودند؛ و کسانی که می‌گفتند دولت در مقابله با مسایل بحرانی اجتماعی-اقتصادی کشور، ناتوان خواهد بود و استدلال می‌کردند که برنامه دولت به استقرار امنیت و تأمین عرضه کافی خواربار و سایر مایحتاج محدود است و کفایت نخواهد کرد.<sup>۱۴</sup> موافقان دولت مدعی بودند که در شرایط موجود، یافتن فرد دیگری برای نخست‌وزیری غیرممکن است و به هر حال شخص ساعد قول داده است که در صورت ناتوانی در انجام وظایف استعفا دهد.<sup>۱۵</sup> به هر حال، نمایندگان که از عواقب ادامه بحران یک ماهه کابینه بیمناک بودند، سرانجام به وزیران ساعد رأی اعتماد دادند (۶۴ رأی موافق از ۸۵ رأی که شامل آراء مخالف نمایندگان حزب توده و آراء ممتنع می‌گردید).<sup>۱۶</sup>

نرمش و انعطاف اکثریت مجلس در این مرحله تنها از فقدان جانشین بهتر برای ساعد ناشی نمی‌شد بلکه همچنین به این علت بود که نخبگان بیش از پیش به قدرت و جاذبه حزب توده که به صورت یک نیروی تعدیل‌کننده بالقوه در برابر آنان پدیدار می‌شد، پی می‌بردند بویژه آنکه قدرت نخبگان حاکم در اثر اختلافات داخلی و رقابتهای بی‌وقفه، رو به کاهش داشت. حزب توده علاوه بر برخورداری از یک سازماندهی کارآمد، فراکسیونی فعال در مجلس، و دستگاه تبلیغاتی وسیع، در جهت سازماندهی کارگران صنعتی نیز به گونه‌ای منظم و اصولی گام برداشته بود و اینک نهضت کارگری را تحت سلطه خود داشت. این امر ترس و ناخشنودی ثروتمندان را افزون‌تر کرد و مقاومت کارفرمایان در برابر حزب به رویارویی‌هایی منجر می‌شد که پیامدهای سیاسی گسترده‌ای به دنبال می‌آورد. وقایع اصفهان در سال ۱۳۲۳ نمونه بارزی از این مورد بود.

در بهار آن سال تقی فداکار، رهبر اتحادیه کارگران اصفهان، برای اشغال کرسی نمایندگی خود در مجلس به تهران سفر کرد. نقش معتدل‌کننده او در اتحادیه و مهارت سیاسی در خلع سلاح معنوی صاحبان کارخانه‌ها و ناچیز جلوه دادن پیوندهای اتحادیه با حزب توده، سیاست صنعتی شهر را از زیاده‌روی برکنار

(۱۳) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۷ آوریل ۱۹۴۴، FO 371 EP 40186.

(۱۴) رهبر، ۲۸ فروردین ۱۳۲۳.

(۱۵) نطق ساعد در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۷ فروردین ۱۳۲۳.

(۱۶) رهبر، ۲۸ فروردین ۱۳۲۳.

می‌داشت. با عزیمت وی از اصفهان، وضع بسرعت دگرگون شد. از یک سو حزب توده که پیوسته تندروتر می‌گردید، کوشش داشت نفوذ خود را بر کارگران بیفزاید و از سوی دیگر کارفرمایان تهدید می‌کردند در صورتی که اتحادیه ارتباط خود را با حزب توده قطع نکنند، دست به اخراج کارگران خواهند زد. هنگامی که کارفرمایان شروع به اجرای تهدیدات خود کردند، اعتصابها آغاز شد، درگیری به دنبال آمد، و کارگران مبادرت به گشودن انبار کارخانه‌ها و تصرف آن بخش از دستمزد خود کردند که به صورت جنس داده می‌شد. این کار با آگاهی مقامات مسئول انجام گرفت،<sup>۱۷</sup> لیکن صاحبان کارخانه‌ها و بسیاری از نمایندگان مجلس در تهران از آن به عنوان دلیلی بر بی‌احترامی حزب توده به قانون اساسی و مالکیت خصوصی بهره‌برداری کردند.

نمایندگان توده‌ای در مجلس این اتهامات را مؤکداً مردود دانستند<sup>۱۸</sup> (و در واقع برخی از سران حزب توده معتقد بودند تا جنگ علیه فاشیسم ادامه دارد، باید از اعتصاب پرهیز شود). با این همه، تندروی فزاینده و انعطاف‌ناپذیری عقیدتی حزب توده همراه با شوروی دوستی بی‌تأملی که حزب در مظان آن بود - سوءظنی که سرانجام به اثبات رسید - به یاری کارخانه‌داران آمد. اینان موفق شدند که در راستای منافع خود به آداب و رسوم سنتی و نیز اعتقادات مذهبی توسل جویند و در این زمینه عرق وطن‌دوستی نیز را به یاری طلبند. اظهارات خالی از تأمل حزب توده درباره تضاد منافع کارگران و سرمایه‌داران، که در شرایط موجود خطا و نابجا بود، کمک چندانی به کارگران نکرد بلکه به عکس به کارفرمایان امکان داد که حقانیت نیازها و خواسته‌های کارگران را منکر شوند و ادعا کنند که آنان تحت نفوذ و کنترل مستقیم یا غیرمستقیم حزب توده قرار دارند. افزون بر آن، دولت نیز از اتخاذ تدابیر و وضع مقرراتی که حداقل تأمین را برای کارگران فراهم آورد، کوتاهی کرد. همانطور که پیش‌بینی می‌شد، بازنندگان نهایی در این میان کارگران بودند که احتیاجات غیرقابل انکار و خواسته‌های مشروعشان نادیده گرفته شد. بهره‌جویی از آنان در اصفهان و دیگر نقاط ادامه یافت؛ از نظر اقتصادی کارخانه‌داران آنها را استثمار می‌کردند و از نظر سیاسی حزب توده، و کلیه طرفهای درگیر از آنان برای اعتلا یا تقلیل اهمیت مسایل و موضوعهایی استفاده می‌کردند که نه به قدر کافی برای

(۱۷) تاریخچه اتحادیه‌های کارگران اصفهان، رهبر، ۲۹ خرداد ۱۳۲۳.

(۱۸) نطق فریدون کشاورز در مجلس، رهبر، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۳؛ نطق ایرج اسکندری، در

مجلس، رهبر، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۳.

کارگران قابل درک بود و نه ارتباط مستقیمی با نیازها و انتظارات فوری و واقعی آنان داشت. اتحادیه کارگران همچنین در اثر این بحران تضعیف شد و متعاقباً به دو گروه متخاصم هوادار و مخالف حزب توده تقسیم گردید.<sup>۱۹</sup>

به دنبال تشدید بحران در اصفهان، کارفرمایان موفق شدند برکناری فرج‌الله بهرامی استاندار اصفهان را که همکاری کامل با آنان نکرده بود، به تحقق رسانند. در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۳، ساعد که از رویدادهای اصفهان و قدرت مشترک حزب توده و اتحادیه کارگران اصفهان به هراس افتاده بود<sup>۲۰</sup> به پشتگرمی و تأیید انگلیسیها،<sup>۲۱</sup> رضا افشار را به جای بهرامی به استانداری اصفهان منصوب کرد. افشار که مخالف سرسخت حزب توده بود، در سال ۱۳۱۵ به اتهام فساد و رفتار خلاف به انفصال دایم از خدمات دولتی محکوم شده بود و بدین ترتیب در مقابل مخالفت آسیب‌پذیر بود. انتصاب افشار به معنای حمایت قاطع نخست‌وزیر از کارخانه‌داران بود و حزب توده را تشویق کرد که دستگاه تبلیغاتی خود را هر چه آشکارتر علیه دولت بکار گیرد. از جانب سایر گروهها نیز اعتراضهایی به عمل آمد. غلامعلی فریور، نماینده مجلس، که دیدگاههایی نزدیک به مصدق داشت، دولت را استیضاح کرد ولی از آنجا که اقدام ساعد از تأیید گسترده، اگرچه محتاطانه مجلس برخوردار بود، این امر به سقوط دولت نینجامید.<sup>۲۲</sup> به هر تقدیر، افشار پس از چند هفته به تهران فراخوانده شد، زیرا دیوان عالی کشور که به موضوع پیشینه او رسیدگی می‌کرد، به نفع او رأی نداد. این ماجرا شکستی برای نخست‌وزیر قلمداد شد و پرسشهایی جدی را پیرامون قدرت تشخیص و داوری وی مطرح ساخت.

قدرت و تندروی فزاینده حزب توده مخالفان را تا آن حد به وحشت انداخته بود که می‌کوشیدند اختلافات خود را از میان بردارند. در میان دشمنان حزب، یک نفر بیش از هر کس دیگری مظهر نیروهای ارتجاعی شناخته می‌شد، و آن شخص کسی جز سید ضیاءالدین طباطبایی نبود که از تبعید بازگشته و در اوایل مهر ۱۳۲۲ دوباره وارد صحنه سیاسی ایران شده بود. سید ضیاء از یزد به نمایندگی مجلس انتخاب شده

(۱۹) همچنین مراجعه شود به حبیب لاجوردی، سیاست و کار در ایران، رساله دکترا، دانشگاه آکسفورد، ۱۹۸۱، ص ۳۷۴-۴۲۴. نسخه تجدید نظر شده رساله مزبور تحت عنوان اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، به فارسی ترجمه و در سال ۱۳۶۹ بوسیله نشر نو منتشر شده است.

(۲۰) بولارد به ایدن، ۶ ژوئیه ۱۹۴۴، FO 371 EP 40187.

(۲۱) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۷ مه ۱۹۴۴، همانجا.

(۲۲) رهبر، ۲۶ و ۲۹ اردیبهشت ۱۳۲۳.

بود. به هنگام آغاز کار خود در مجلس با مخالفت شدید مصدق، نماینده اول تهران، روبرو گردید که وی را به تدارک کودتای ۱۲۹۹ و تباری با انگلیسیها متهم می‌کرد.<sup>۲۳</sup> اگر این اتهام با رد اعتبارنامه سید ضیاء تأیید می‌شد، مشروعیت سلسله پهلوی در اصل متزلزل می‌گردید. طبیعتاً سید ضیاء اتهام را تکذیب کرد، هر چند که اظهاراتش تغییر چندانی در عقیده آنان که اتهامات را قبول داشتند، پدید نیاورد.<sup>۲۴</sup> هیچ نماینده‌ای جرأت نکرد در دفاع از سید ضیاء سخن گوید ولی سرانجام ۵۸ نماینده از ۸۶ نفر حاضر در جلسه به نفع او رأی دادند.<sup>۲۵</sup>

بسیاری از مخالفان اصلاحات تند اجتماعی-اقتصادی، چشم امید خود را به سید ضیاء دوخته بودند. به گفته بولارد «دوستان ثروتمند یزدی» بیش از سی هزار لیره استرلینگ برای تهیه ساختمان مرکزی حزب او پرداختند و کارخانه‌داران متمول اصفهان که از «خشونت حزب توده» بیم داشتند، در او یک متحد می‌جستند.<sup>۲۶</sup> همچنین اعتقاد بر این بود که سید ضیاء از حمایت وسیع عشایر، از هواداری برخی افسران ارتش، و مهمتر از همه، از پشتیبانی کامل انگلیسیها برخوردار است.

با اینهمه مخالفتی که چپ‌گرایان و ملیون لیبرال با سید ضیاء داشتند، بسیار عمیق‌تر، و از نظر سیاسی، مهم‌تر از محبوبیت وی بین طرفدارانش بود. به ادعای حزب توده براساس فهرستی که تهیه کرده بود، هشت حزب و گروه دیگر، و نیز تعداد بیست و یک روزنامه سرگرم مبارزه علیه سید ضیاء بودند.<sup>۲۷</sup> درباره شخصیت واقعی، وفاداریها، و گرایش اجتماعی-سیاسی او و نیز گستردگی و هدفهای نهضتی که وی معروف به رهبری آن بود، اغلب اوقات تبلیغات مبالغه‌آمیزی از سوی توده‌ایها صورت می‌گرفت که در سید ضیاء آماج ملموس و آسانی برای حملات خود یافته بودند. توده‌ایها در پاسخ به منتقدان خود استدلال می‌کردند که اگر سید ضیاء را یک «قدرت بزرگ و مخوف، قدرت ارتجاع سرسخت» تقویت نمی‌کرد، آنان حتی به خود زحمت نمی‌دادند که نام او را بر زبان آورند.<sup>۲۸</sup>

سید ضیاء منشی کهن‌کیشانه و شخصیت و رفتاری غیرمتعارف داشت. فردی

(۲۳) نطق مصدق در مجلس، متن مندرج در کی استوان، اثر یادشده، جلد اول، ص ۲۲-۴۰.

(۲۴) نطق سید ضیاء در مجلس، متن در کی استوان، اثر یادشده، ص ۴۰-۷۹.

(۲۵) کی استوان، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۸۲.

(۲۶) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۰ مه ۱۹۴۴، FO 371 EP 40186.

(۲۷) رهبر، ۴ خرداد ۱۳۲۳.

(۲۸) «تاکتیک جدید سید ضیاء»، رهبر، ۳ اردیبهشت ۱۳۲۳.

زیرک و نیرنگ‌باز و برخوردار از مهارت و استقامت بود. با آنکه وی اصولاً یک مصلحت‌گرا بشمار می‌رفت، به داشتن عقاید سنت‌گرایانه و تمایلات مبهم دست‌راستی و عوام‌پسندانه نیز شهرت داشت. با اینهمه او همان اندازه در دل‌بستگی به اصلاحات مصرّ به نظر می‌آمد که بسیاری از مخالفانش، و او بویژه به اصلاحات در زمینه کشاورزی و شرایط عشایر علاقه‌مندی نشان می‌داد، و بر حکومت پارلمانی و نیاز به تحدید اختیارات سلطنت اصرار می‌ورزید.<sup>۲۹</sup> سید ضیاء بدون آنکه لزوماً بر سیاست دوری از روسها صحه گذارد، به اجتناب‌ناپذیری و حتی ضرورت نفوذ مثبت غرب، بخصوص انگلیسیها، در سیاست ایران اعتقاد داشت. سید ضیاء و انگلیسیها برداشتهایی یکسان یا مشابهی از مصالح ملی ایران داشتند؛ او به گونه‌ای خستگی‌ناپذیر در راه پیشبرد منافع و اهداف انگلستان تلاش می‌کرد، و به همان نسبت نیز از حمایت فعال آنان بهره‌مند بود.

سید ضیاء همچنین میان کارمندان دولت پیروانی فزاینده داشت و بین نخبگان نیز شبکه‌ای کارساز از دوستان و یاران فراهم کرده بود. وی شماری از روزنامه‌ها را زیر چتر حمایت خود گرفته یا از پشتیبانی آنها برخوردار بود و از خدمات «احزابی» که خود یا دوستانش تشکیل داده بودند، بهره می‌گرفت. با اینهمه مناسبات او با دربار، به دلایل گوناگون، به‌هیچوجه صمیمانه نبود و از جمله این دلایل یکی این بود که برای بهره‌مندی از یک استراتژی تبلیغاتی معتبر علیه حزب توده می‌بایست از دربار مستقل بماند، و دیگری ترکیب پیروان او و اعتقادات آنان بود؛ جمع پیروان او عناصر مخالف دربار مانند مظفر فیروز را نیز شامل می‌شد. فیروز، شاهزاده قاجار، که پدرش در زندان رضاشاه به هلاکت رسیده بود، امتیاز رعد امروز، مهم‌ترین روزنامه طرفدار سید ضیاء، را داشت و در واقع نخستین قدم را برای بازگشت او به ایران برداشته بود. فیروز در اواخر ۱۳۲۱ به فلسطین رفت و با سید ضیاء ملاقات کرد، و در بازگشت متن مصاحبه مفصلی با او را که چیزی در حد یک بیانیه سیاسی بود، انتشار داد.<sup>۳۰</sup> سایر عواملی که موجب ناسازگاری بین شاه و سید ضیاء می‌شد، بی‌زاری شخص سید ضیاء از رضاشاه بود که او را به تبعید فرستاده بود و عوامل دیگری چون خودداری صریح سید ضیاء از جانب‌داری از افزایش قدرت شاه، و به طریق اولی،

(۲۹) برخی از نظرات او به شیوهای مغلق و بی‌بهره از شیوایی در جزوهای به نام «شعائر ملی» (تهران ۱۳۲۲) به چاپ رسیده است. همچنین نگاه کنید به شماره‌های مختلف رعد امروز مخصوصاً در فاصله شهریور ۱۳۲۲ تا فروردین ۱۳۲۳.

(۳۰) برای مطالعه متن مصاحبه، رجوع شود به اقدام، ۸ بهمن ۱۳۲۱.



بی‌اعتمادی و احساس خصومت شاه نسبت به وی. دشمنی متقابل بین آن دو، این سوءظن را در سید ضیاء بوجود آورد که شاه در پس پرده مسئول اکثر حملات جراید علیه اوست،<sup>۳۱</sup> درحالی که شاه از قصد سید ضیاء به «کنار گذاشتن وی از سلطنت» واهمه داشت،<sup>۳۲</sup> زیرا روزنامه‌های هوادار سید ضیاء مدام می‌کوشیدند تا مثلاً با طرح پرسشهایی در مورد ۲۳۰ میلیون ریالی که مدعی بودند پدر شاه «از مردم سرقت کرده» و محمدرضاشاه به ارث برده است، وجهه شاه را بی‌اعتبار سازند. به گفته بولارد مبلغ مزبور «می‌بایست تا آخر عمر برای او (شاه) کفایت کند، مشروط بر آنکه به گونه‌ای متناسب با فقر و تنگدستی ایران مصرف شود، لیکن هزینه‌های نامعقول بویژه جهت بند و بستهای سیاسی اکثر آن را به هدر داده است».<sup>۳۳</sup> به نظر می‌رسید که فعالیتهای سیاسی شاه و حفظ و نگهداری پیروان و وابستگانش مستلزم وجوهی به مراتب بیشتر از مبالغی بود که وی در اختیار داشته یا از نظر قانونی مستحق آن بود. به‌رغم انتقادهای وسیع مطبوعات، وی نه از امتیازات سیاسی خویش رضایت داشت و نه از مزایای مالی خود. در یکی از دیدارها بولارد او را «افسرده و نگران دو مسئله بخصوص یافت، نخست قدرت و اختیاراتش براساس قانون اساسی و دوم درآمد ناکافی خود». از نظر بولارد آن دو موضوع:

«در نظر او به هم پیوسته بودند و وی احساس می‌کرد که اگر نتواند قدرت بیشتری بدست آورد، به علت بی‌پولی در برابر مجلس سخت آسیب‌پذیر خواهد بود. او شرایط خود را در قیاس با پادشاه مصر، نامساعد می‌دانست، پادشاهی که به توصیف وی از عواید هنگفت عمومی و خصوصی و از محبوبیت برخوردار بود، و هیچ کاری انجام نداده بود که سزاوار چنان محبوبیتی باشد».<sup>۳۴</sup>

با توجه به نفوذ رو به گسترش حزب توده، شاه و سید ضیاء نمی‌توانستند در حالی از دشمنی متقابل به‌سر برند. تهدید دشمن مشترک، تشویق انگلیسیها، و

- (۳۱) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۰ مه ۱۹۴۴، FO 371 EP 40187.  
 (۳۲) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۰ مه ۱۹۴۴، FO 371 EP 40186.  
 (۳۳) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۰ مه ۱۹۴۴، FO 371 EP 40187.  
 (۳۴) همانجا.

تلاشهای مداوم نخست‌وزیر سرانجام آن دو را به یکدیگر نزدیک ساخت. در نتیجه، اختلافات ظاهراً کنار گذاشته شد، امتیازات متقابل رد و بدل گردید، و شاه برای تأمین خواستهای سید ضیاء تا آن حد پیش رفت که «در مقابل افزایش زیاد در بودجهٔ دربار، با کاهش نفقات ارتش، تقویت ژاندارمری، و ابقاء میسیون میلسپو، و مواردی دیگر» موافقت کرد.<sup>۳۵</sup> مقتضیات ذاتی سیاست طایفه‌ای یا نظام باندبازی موجود، تفاوت‌های شخصی و نگرش موجود بین دو طرف، و غیرقابل اجرا بودن برخی از تعهدات شاه، حکایت از آن می‌کرد که توافق طرفین اساساً تدبیری مصلحتی و زودگذر خواهد بود. با اینهمه شرایط به حد کافی وخیم بود که تلاش برای رعایت توافق را ضروری نماید. بولارد براساس گفتگوش با حسین علاء وزیر دربار، گزارش کرد که وضع موجود گذشته از «جانبداری علنی‌تر انگلیسیها از سید ضیاء»، ناشی از:

اعتقاد فزایندهٔ شاه و مشاورین اوست به اینکه توده‌ایها را نمی‌توان جلب کرد و اینکه روسها در صددند که قبل از برگذاری کنفرانس صلح چنان حالتی از هرج و مرج عمومی بوجود آورند که به آنان بهانه دهد تا «به تقاضای مردم» مداخله در امور ایران را ابتدا از آذربایجان آغاز کنند. اینک دربار ظاهراً سید ضیاء را «تنها امید برای ممانعت از چنین تحولی، بدون تحریک روسها به اقدامات خشونت‌آمیز متقابل، تلقی می‌کند»<sup>۳۶</sup>

به هر حال نزدیکی بین شاه و سید ضیاء به اتحاد ملموس نیروهای «ارتجاع» منجر نشد و به هیچ طریق کمکی در تقویت موقعیت نخست‌وزیر که پس از چند ماه حکومت ناگزیر بدتر شده بود، به عمل نیاورد. ساعد تنها موفق شده بود که دوستان بی‌علاقه‌اش را نومید و سرخورده کند. گذشته از مسایل متعددی که دولت‌ها همواره با آن مواجه بودند، موضوعی عمده همچنان جایگاه هر چه مهم‌تری را در صحنهٔ سیاسی ایران اشغال می‌کرد و آن حدود اختیارات دکتر میلسپو مستشار مالی امریکایی بود. حامیان و مخالفان میلسپو بر پایهٔ گرایشهای فراکسیونی و شخصی و دلمشغولیهای عقیدتی و مصلحتی تقسیم می‌شدند. از یک طرف مصدق و

(۳۵) تهران به وزارت خارجهٔ بریتانیا، ۲۷ اوت ۱۹۴۴، همانجا.

(۳۶) همانجا.

طرفدارانش<sup>۳۷</sup> و همچنین حزب توده با سر و صدا لغو قرارداد او را مطالبه می‌کردند. نورالدین کیانوری یکی از اعضای برجسته حزب توده در یک مصاحبه مطبوعاتی در فروردین ۱۳۲۳ با میلسپو مخالفت کرده بود ولی بر این عقیده بود که یک «هیئت مالی بی‌غرض و متبحر با اختیارات متناسب» که از سوی دولت امریکا تضمین شود، «برای ما مفید خواهد بود»<sup>۳۸</sup>، ولی در تابستان همان سال حزب توده در اولین کنفرانس عمومی خود بر آن شد که با مستشاران خارجی به مخالفت برخیزد. از سوی دیگر سید ضیاء به حمایت جدی از میلسپو برخاست و به گفته بولارد به «دفاعی بس دلیرانه از وی» پرداخت.<sup>۳۹</sup> با توجه به تفاهم تازه بین شاه و سید ضیاء که در آن ابقاء میلسپو پیش‌بینی شده بود، پشتیبانی کلی انگلیسیها و دیپلماتهای امریکایی از او، و همچنین این نظر شایع و رایج که هرگونه ضدیتی با میلسپو در حکم ضدیت با دولت امریکاست، ساعد از مبادرت به هرگونه اقدام حاد علیه میلسپو اکراه داشت. با این همه، در برابر انتقاد روزافزون از میلسپو و سوءاداره غیرقابل انکار امور اقتصادی و مالی ایران، که شخص ساعد علناً به آن اعتراف کرده بود،<sup>۴۰</sup> دست روی دست گذاشتن نیز اثراتی زیانبار بر اقتدار نخست‌وزیر به‌جا می‌گذاشت.

راه‌حلی که اکثریت مجلس برای حفظ آبرو به آن گردن نهاد، تحدید اختیارات میلسپو بود که به سلب اختیارات اقتصادی وی و محدود کردن او به وظایف اولیه‌اش در امور مالی منجر می‌شد.<sup>۴۱</sup> ساعد کوشید تا این راه‌حل را تحقق بخشد لیکن میلسپو که به سرسختی اشتها داشت، استعفا داد و بزودی با اختیارات کامل به سر کار برگشت.<sup>۴۲</sup> این واقعه شکست دیگری برای ساعد محسوب می‌شد و سرانجام تهدید به استیضاح از وزیر راه به استعفای کابینه پس از دوره‌ای کمتر از بیست و چهار هفته حکومت، انجامید.<sup>۴۳</sup> با این حال، ساعد مجدداً برای تشکیل دولت فراخوانده شد، زیرا که ائتلاف فراکسیونهای میهن، اتحاد ملی، و آزادی نتوانست نامزد قابل قبول

(۳۷) نطق مصدق در مجلس، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد اول، ص ۸۹-۱۲۷.

(۳۸) رهبر، ۲۹ فروردین ۱۳۲۳.

(۳۹) بولارد به ایدن، ۱۲ مه ۱۹۴۴، FO 371 EP 40164؛ سید ضیاء از جمله به روزنامه ستاره برای حمایت از میلسپو کمک مالی داد. (تهران به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۵ اوت ۱۹۴۴، همانجا).

(۴۰) نامه ساعد به دکتر میلسپو، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد اول، ص ۱۳۶-۱۴۲.

(۴۱) رهبر، ۷ تیر ۱۳۲۳.

(۴۲) تهران به وزارت خارجه بریتانیا، ۳ ژوئیه ۱۹۴۴، FO 371 EP 40187.

(۴۳) رهبر، ۱۰ شهریور ۱۳۲۳.

دیگری بیابد. برای توجیه انتصاب دوباره ساعد، گناه شکست کابینه اول وی به گردن همکارانش گذاشته شد که وکلا در انتخاب آنان دخالت نداشتند. در نتیجه ساعد به امید جلوگیری از ناخشنودی بیشتر میان هوادارانش با خواستهای آنان موافقت کرد و کلیه اعضای کابینه را به جز دو نفر از فهرست تهیه شده از سوی نمایندگان برگزید.

با اینهمه ائتلافی که کابینه براساس آن تشکیل شد، از آغاز سست و نامطمئن بود چرا که تمامی اعضای سه فراکسیون یادشده به نفع ساعد رأی نداده بودند. فراکسیون اتحاد ملی از اینکه درگیر تهیه فهرستی از نامزدهای وزارت شود، خودداری کرده بود. فراکسیون آزادی تنها آماده بود که خود را به رأی‌گیری اولیه برای انتصاب مجدد ساعد متعهد سازد،<sup>۴۴</sup> و فراکسیون میهن بیدرنگ علم مخالفت علیه دولت برافراشت.<sup>۴۵</sup> حزب توده رفتاری خصمانه داشت،<sup>۴۶</sup> و به گفته بولارد از آن مظنون بود که تعیین علی اصغر زرین کفش به سمت وزیر دارایی نشانه قصد دولت به اعطای امتیاز نفت به غرب باشد.<sup>۴۷</sup>

پیگیرترین و شدیدترین انتقاد از کابینه و بی‌کفایتی ساعد را مصدق به‌عمل آورد که استدلال می‌کرد در صورتی که قرار باشد همکاران ساعد برای شکست کابینه مقصر قلمداد شوند، آنان از ابتدا نمی‌بایست انتخاب شده باشند. وی ضمن خرده‌گیری از عدم مسئولیت و غیرقابل اعتماد بودن هواداران پارلمانی ساعد می‌گفت اگر ساعد تا آن حد از شایستگی برخوردار بود که به تشکیل دولت بپردازد، وکلا می‌بایست کماکان او را تقویت کنند، در غیر این صورت آنان نمی‌بایست از اول وی را انتخاب می‌کردند.<sup>۴۸</sup> دیدگاههایی مشابه در سطحی گسترده از طریق مطبوعات بیان می‌شد؛ با اینکه این‌گونه انتقادات از نظر اصولی صحیح بشمار می‌رفت، در چارچوب شیوه متداول سیاست طایفه‌ای و نظام باندهازی، دست یازیدن به رفتاری بسیار متفاوت از سوی نخبگان، اگر هم قابل تصور بود، نامتعارف و نابهنجار می‌نمود.

۴۴) نطق مصدق در مجلس، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد اول، ص ۱۳۰-۱۴۲.

۴۵) بولارد به وزارت اطلاعات، ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۴، FO 371 EP 40187.

۴۶) نطق فریدون کشاورز در مجلس، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد اول، ص

۱۳۰-۱۴۲.

۴۷) بولارد به وزارت اطلاعات، ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۴، FO 371 EP 40187.

۴۸) نطق مصدق در مجلس، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد اول، ص ۱۳۰-۱۴۲.

به هر حال دیری نگذشت که نخبگان حاکم با یکی از شدیدترین بحرانهای زندگی سیاسی خود مواجه شدند، بحرانی که مسایل ساعد را در رویارویی با دوستان و دشمنان تحت‌الشعاع قرار داد. از چند ماه قبل دولت او محتاطانه سرگرم بررسی پیشنهادهای شرکتهای نفتی امریکن استاندارد و اکیوم، سینکلر اویل، و بریتیش شل بود که با تشویق جدی سفارتخانه‌های متبوع خود برای کسب امتیاز نفت در جنوب ایران با هم رقابت می‌کردند.<sup>۴۹</sup> اواخر شهریور ۱۳۲۳ دولت ساعد ناگهان با خواسته‌های مشابهی از جانب روسها مواجه شد که به دنبال ورود سرگشی کافتارادزه، معاون کمیسر امور خارجی شوروی، به تهران مطرح گردید. پیشنهاد آنان مربوط به امتیاز اکتشاف و استخراج نفت و نیز سایر مواد معدنی در ناحیه‌ای به وسعت تقریباً تمام ایالات شمالی ایران می‌شد. دولت بسرعت واکنش نشان داد، ولی به علت دستپاچگی به گونه‌ای با خواسته روسها برخورد کرد که در مقام مقایسه با رفتارش نسبت به شرکتهای غربی کاملاً نامتناسب می‌نمود، بطوری که حتی برخی از نمایندگان ضد کمونیست مجلس رفتار ساعد را خارج از نزاکت دانستند.<sup>۵۰</sup> به هر حال، علاء به بولارد توضیح داد که ساعد در واقع از روسها درخواست کرده بود که شرایط خود را برای بررسی دولت ایران پیشنهاد کنند، لیکن آنان سر باز زده خواستار «یک موافقت اصولی با خواسته‌های بسیار وسیع خود» بودند.<sup>۵۱</sup> در هر صورت، برخلاف آنچه بسیاری تصور می‌کردند، واکنش دولت در برابر خواسته‌های انگلیسیها و امریکاییان در مورد امتیاز نفت نیز با بدگمانی عمیق و ظفره روی توأم بود. به گفته بولارد:

«این غیرقابل تصور بود که مرد درستکار ولی بزدلی که ماهها از بابت فعالیت شرکتهای انگلیسی و امریکایی خواهان امتیاز، مورد آزار و حمله مجلس و مطبوعات قرار گرفته بود، نسبت به خواسته‌های بسیار نگران‌کننده‌تر روسها بیدرنگ روی خوش نشان دهد، روسهایی که وی به علت سالیان دراز مأموریت در اتحاد شوروی، آنها را خوب می‌شناخت.»<sup>۵۲</sup>

(۴۹) بولارد به ایدن، ۹ مارس ۱۹۴۵ (بررسی رویدادهای ایران طی سال ۱۹۴۴)، IOR: L/P & S/12/3472 A.

(۵۰) نطق عباس مسمودی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۶ مهر ۱۳۲۳.

(۵۱) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۳ اکتبر ۱۹۴۴، FO 371 EP 40241.

(۵۲) بولارد به ایدن، ۹ مارس ۱۹۴۵، (بررسی رویدادهای ایران طی سال ۱۹۴۴)، IOR: L/P & S/12/3472 A.

به هر حال، دولت بدون مراجعه به مجلس تصمیم گرفت که کلیه مذاکرات مربوط به نفت را تا پایان جنگ به تعویق اندازد. تصمیم مزبور در خلاء گرفته نشد و اگر مقاصد ساعد مورد تأیید تقریباً تمامی اعضاء نخبگان حاکم نبود، او هیچ وقت به این سرعت اقدام نمی کرد. به گفته علاء شاه به ساعد گفته بود که کلیه مذاکرات را درباره نفت به تعویق اندازد.<sup>۵۳</sup> وی همچنین به بولارد اظهار داشته بود که «اعطای هرگونه امتیاز نفت به دولت شوروی در حکم پایان اقتدار دولت در شمال ایران خواهد بود»<sup>۵۴</sup> و در مجلس فقط یک نماینده جرأت یافت که به نفع درخواست شوروی سخن گوید. در هر صورت، صرف نظر از اینکه چه کسی مسئولیت این تصمیم را بر عهده داشت، روسها در این میان سرخورده و تحقیر شدند، و ساعد که هواداری بی پرده اش از غرب را ممکن نبود به آسانی به یک دلبستگی ملی باور کردنی تعبیر کرد، شخصاً آماج حملات تبلیغاتی بی امان روسها و حزب توده قرار گرفت. روسها همچنین به اعمال فشار علیه دولت ساعد به منظور بی ثبات کردن آن روی آوردند و سانسور خبری زمان جنگ شوروی در تهران، ارسال گزارشهای مطبوعاتی پیرامون موضوع را جز از طریق خبرگزاری تاس، ممنوع اعلام داشت.<sup>۵۵</sup>

رویدادهای ناشی از تقاضای نفت روسها، نقطه عطفی در سیاست دوران پس از رضاشاه بود. رویدادهای مزبور وجدان روشنفکران ایران را دستخوش بحران کرد و آنان را بر سر سازگاری متقابل و مزایای نسبی سوسیالیسم و وطن پرستی به تفکری تنش آلود فروبرد. این تحولات سر آغاز یک جنگ سرد نوپا در ایران بود و هواداری بی تأمل و پوزش گرایانه حزب توده از شوروی را که پس از پایان مخاصمات در اروپا خود را به گونه ای واضح تر نشان می داد، آشکار ساخت. ایدئولوژی حزب توده که بنا بود نمودار و بیان منظم اعتقادات روشنفکری خودجوش و ملهم از نابرابریها و بی عدالتیهای جامعه ایران بوده عمیقاً در برابر ویژگیهای این جامعه حساس باشد، رفته رفته به یک آیین قشری خشک و صوری تبدیل گردید.<sup>۵۶</sup> حزب توده با تکیه بر این

(۵۳) به نقل از کیوان طبری، اثر یادشده، ص ۹۴.

(۵۴) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۰ اکتبر ۱۹۴۴، FO 371 EP 40241.

(۵۵) بخشنامه به کلیه کنسولهای بریتانیا در ایران، اول نوامبر ۱۹۴۴، FO 371 EP 40188.

(۵۶) برای بررسی انتقاد ناسازگاریهای گفتار و رفتار رهبران حزب توده از دیدگاه برخی از اعضاء برجسته پیشین حزب، نگاه کنید به: خلیل ملکی، برخورد آراء و عقاید (تهران ۱۳۲۹)؛ انور

ادعا که تنها این حزب از توانایی شناخت و بازنمایاندن «مصالح حقیقی» مردم برخوردار است، آماده بود تا همه وسایل ممکن را برای بدنام کردن، سرکوب و پیشی جستن بر حریفان، از جمله هم‌مسئولان پیشین خود، بکار گیرد. مخالفان حزب نیز به ناگزیر شیوه‌های مشابهی را بکار می‌گرفتند که به پسرقت تدریجی زبان محاوره سیاسی و مدنی جامعه، و تقویت جهان‌شناسی مانوی، مبتنی بر تقابل خیر و شر در فرهنگ سیاسی ایران می‌انجامید. راه و روش حزب توده موجب آن گردید که شکاف بین مواضع عقیدتی چپ و راست بیشتر شود و این امر به اتهامات مخالفان چپ معنی و اعتبار بیشتری بخشیده نهایتاً تمایلات راست‌گرایانه را تشدید کند. در عین حال تحولات مزبور منجر به آن شد که بر جاذبه آنچه مورد حمایت و طرفداری مصدق و هوادارانش بود، افزوده شود.

درخواست امتیاز نفت از سوی روسها حزب توده را وادار کرد که بدون هیچ توجیه واقعی یا دلبستگی به ثبات عقیده و انسجام در خط مشی حزب، از مخالفت قاطعانه قبلی خود با امتیازات خارجی دست بردارد. این نکته که امتیازات خارجی باید یا نباید داده شود دیگر مورد بحث حزب نبود، بلکه موضوع اصلی این بود که چگونه باید امتیازات را در مقابل حصول بیشترین منافع برای کشور اعطا کرد.<sup>۵۷</sup> احسان طبری، از نظریه‌پردازان حزب، تا آنجا پیش رفت که برای تجدید مذاکرات مربوط به امتیاز نفت، نه تنها به روسها، بلکه همچنین به انگلیسیها و امریکاییان، دلیل و برهان ارائه داد.<sup>۵۸</sup> این نظر که بر نوعی «واقع‌گرایی» مبتنی بود و می‌توانست نمودار شگفت‌انگیزی از بی‌اعتقادی حزب توده نسبت به قابلیت‌های مردم ایران تلقی گردد، از آن پس به کار موجه جلوه دادن سیاستهای حزب، گرفته می‌شد. شمال ایران، «حریم امنیت» اتحاد شوروی توصیف شد، «واقعیتی» که به‌زعم طبری می‌بایست برای اولین و آخرین بار منظور نظر و مورد توجه قرار گیرد. طبق این استدلال، با در نظر گرفتن شرایط سیاسی جهانی و ورشکستگی ایران، «خودداری از اعطای امتیاز به کسانی که خواستار آنند، حرکتی نادرست و یک‌طرفه خواهد بود که هدف از آن یا پیروی از

خامه‌ای، فرصت بزرگ از دست رفته. برای نگاهی ساده‌تر و عاطفی‌تر به این موضوع نگاه کنید به: عبدالرحیم طه‌پوری، سرابی به نام حزب توده ایران، (تهران ۱۳۵۸)؛ برای بررسی متفاوتی از جزئیات دشواریها و مسایلی که حزب توده با آنها دست به گریبان بوده، نگاه کنید به: Ervand Abrahamian, *Iran between two Revolutions* (Princeton 1982).

و نیز رجوع کنید به: سپهر ذبیح، تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، (تهران ۱۳۶۴).

(۵۷) رهبر، ۲۰ و ۲۲ مهر ۱۳۲۳.

(۵۸) مردم برای روشنفکران، ۱۹ آبان ۱۳۲۳.

برنامه‌های زیانبار است یا تسلیم شدن به نادانی».<sup>۵۹</sup>

حزب توده تمامی دستگاه تبلیغاتی خود از جمله جبهه آزادی را برای متزلزل کردن موقعیت ساعد بکار گرفت و کوشید شتاب بحران را افزایش داده از طریق ارباب دیگران را به تسلیم واداشته از پشتیبانی نخست‌وزیر بازدارد. حزب مزبور همچنین با سازمان دادن تظاهرات وسیعی در ۵ آبان ۱۳۲۳ که با کمک و در حضور پلیس نظامی روسها برگزار شد، کوشید تبلیغات خود را کارسازتر نموده به آن مشروعیت «مردمی» بخشد.<sup>۶۰</sup> هدف این حملات ساعد بود که از او به عنوان «غاصب حقوق ملت ایران»<sup>۶۱</sup> «مرتجع» و «فاشیستی» که بر سر راه دوستی «اتحاد شوروی و مردم ایران» سنگ افکنده است، یاد می‌شد.<sup>۶۲</sup> تظاهرکنندگان خواستار مرگ ساعد و نیز سید ضیاء بودند که با کمک انگلیسیها نقش عمده‌ای در سازماندهی مبارزه علیه خواسته‌های شوروی برای امتیاز نفت ایفا کرده بود.

به هر تقدیر منظور روسها از هدف قرار دادن شخص ساعد اعمال سیاستی برای حفظ آبرو بود تا از آن طریق بتوانند با برکناری ساعد اعتبار از دست رفته خود را بازیابند. به گزارش بولارد «روسها از راه واسطه‌ها به ساعد اطلاع دادند که اگر استعفا دهد، کافتارادزه خواهد رفت و از مطالبه امتیاز نفت صرف‌نظر خواهد شد».<sup>۶۳</sup> اگر روسها پای دیگران را هم به میان کشیده بودند تلاش برای رفع کدورت پس از سقوط دولت ساعد دشوارتر می‌شد. با آنکه برکناری ساعد مشکل نبود، چنین رویدادی بعید می‌نمود که احساسات و پیامدهایی را که روش روسها برای تأمین خواسته خود بوجود آورده بود، تغییر دهد.<sup>۶۴</sup> درخواست روسها ناشیانه مطرح گردیده، بنحوی تعرض آمیز پیگیری شده بود و هنگامی که آنان بطور ناگهانی از

(۵۹) همانجا.

(۶۰) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۷ اکتبر ۱۹۴۴، FO 371 EP 40241؛ همچنین رجوع شود به خامه‌ای، اثر یادشده، ص ۱۳۰-۱۳۷.

(۶۱) رهبر، ۱۰ آبان ۱۳۲۳.

(۶۲) ارگان مرکزی حزب توده کسانی را «فاشیست» می‌شناخت که «با نهضت کارگری در کشور مخالفت می‌کردند و از سیاستی خصومت‌آمیز نسبت به اتحاد شوروی پیروی می‌نمودند» (رهبر، ۲۸ آبان ۱۳۲۳).

(۶۳) بولارد به آیدن، ۹ مارس ۱۹۴۵، (بررسی رویدادهای ایران طی سال ۱۹۴۴)،

IOR: L/P & S/12/3472 A.

(۶۴) نمونه‌ای از رنجش و احساسات تند ایرانیان را نسبت به روسها می‌توان در مقاله‌ای در روزنامه باختر، مورخ ۴ آبان ۱۳۲۳ یافت.



آن دست برداشتند بدگمانی زیادی برانگیخته شد. روسها به کرات، هم علناً و هم در حضور شاه، مدعی شده بودند که آنان بیشتر از این جهت خواستار امتیاز بودند که آن را به سود ایرانیان می‌دانستند،<sup>۶۵</sup> و می‌خواستند از نظر اقتصادی به یاری ایران بیایند.<sup>۶۶</sup> شاید روسها در دست کشیدن از اصرار خود، تحت تأثیر «تماسها و فعالیتهای سفیران انگلیس و امریکا در مسکو» قرار گرفته بودند.<sup>۶۷</sup> تنها تسلی آنان در این ماجرا این بود که اگر خود چیزی بدست نیاوردند، دست‌کم غرب را نیز از حصول امتیاز بازداشتند.

انگلیسیها و امریکاییان به نوبه خود از بی‌ثمر ماندن خواسته‌هایشان سر خوردند، هر چند که درخواست امتیاز روسها موجب آسودگی خاطر آنها را فراهم آورد. شماری از مقامات انگلیس در این اندیشه بودند که شاید بتوان به «راه‌حلی» دست یافت که «علاقه مشروع روسها برای دسترسی به نفت را تأمین کند بدون آنکه آنان را در موقعیت مسلط سیاسی قرار دهد»،<sup>۶۸</sup> و در این زمینه امکان عقد موافقتنامه‌ای میان «ایران، بریتانیا، ایالات متحد و اتحاد جماهیر شوروی را در مورد امتیازات آتی نفت در ایران» مورد توجه قرار دادند.<sup>۶۹</sup> پیشنهادهایی نیز، عمدتاً بر همین اساس از سوی گلبنکیان و ظاهراً تقی‌زاده ارائه گردید.<sup>۷۰</sup> در این میان وزارت خارجه انگلیس تصمیم به حمایت از موضع سرسختانه ساعد گرفت و از اتخاذ سیاستی مشابه از سوی جانشین وی هواداری کرد.<sup>۷۱</sup> در واقع راه دیگری هم نبود. رد تقاضای شوروی توسط دولت به مثابه جرقه‌ای احساسات ملی ایرانیان را برانگیخت و آگاهی عمومی را فراتر برد. اینک هر تقاضایی برای امتیاز نفت، خواه از سوی غرب خواه از طرف اتحاد شوروی، بدون تردید با مقاومتی بسیار شدید روبرو می‌گردید.

ضربه دیگر بر ساعد فرسوده از نبرد، از سوی میلسپو وارد آمد که جرأت کرد برخلاف میل شاه و نخست‌وزیر ابوالحسن ابتهاج مدیرکل بانک ملی را که مورد

۶۵) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۴ اکتبر ۱۹۴۴، FO 371 EP 40241.

۶۶) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۰ اکتبر ۱۹۴۴، همانجا.

۶۷) بخشنامه به کلیه کنسولگریهای بریتانیا در ایران، ۶ نوامبر ۱۹۴۴، FO 371 EP 40243.

۶۸) کادوگان به دیوک، ۹ دسامبر ۱۹۴۴، FO 371 EP 40243.

۶۹) جلسه پارلمان انگلیس، ۱۵ نوامبر ۱۹۴۴؛ وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۱۸ نوامبر ۱۹۴۴، FO

371 EP 40242. کیرش به کادوگان، ۲۸ نوامبر ۱۹۴۴، همانجا.

۷۰) گزارش یانگ، ۱۰ دسامبر ۱۹۴۴، FO 371 EP 40243، نکته طعنه‌آمیز این است که این

پیشنهادها در اصل همان چیزی بود که احسان طبری از آن طرفداری می‌کرد.

۷۱) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۲۱ نوامبر ۱۹۴۴، FO 371 EP 40242.

توجه دربار بود از کار برکنار کند.<sup>۷۲</sup> برکناری ابتهاج که پس از فشار شدید و دخالت مجلس مجدداً به کار گمارده شد، تحت‌الشعاع موضوع نفت قرار گرفت، ولی روشن بود که سیاست شکیبایی و بیحرکتی ساعد نسبت به میلسپو دیگر با شکست مواجه شده است. اکثریت نمایندگان در مجلس از ساعد پشتیبانی می‌کردند، اما در برابر خصومت روسها و عدم توانایی آشکار ساعد، امکان آن نبود که بتوان کار چندانی برای طولانی‌تر کردن عمر کابینه وی کرد. حتی شاه معتقد بود که نخست‌وزیری ساعد دیگر قابل ابقاء نیست و با توجه به اینکه از فکر انتصاب سید ضیاء به نخست‌وزیری منصرف شده بود (شخص سید ضیاء نیز چنین اقدامی را بیموقع می‌دانست)،<sup>۷۳</sup> بار دیگر تقی‌زاده را برای این مقام مورد توجه قرار داد.<sup>۷۴</sup>

ساعد کوشید تا با گذراندن لایحه‌ای از مجلس دایر به اعطای اعتباری معادل ۱۵۰ میلیون ریال به ارتش که آن هنگام شامل ۹۰ هزار سرباز بود حمایت دربار را دوباره برانگیزد. لایحه مزبور به برخی از نمایندگان از جمله مصدق و امیر تیمور کلالی فرصت داد تا اعمال ستاد ارتش را که مستقل از وزارت جنگ عمل می‌کرد، مورد انتقاد قرار دهند و بویژه مصدق به شاه در مورد دخالت در امور دولت و ارتش هشدار داده نگرانی خود را از نفوذ فاسدکننده اطرافیان چاپلوس شاه اعلام داشت.<sup>۷۵</sup> به هر حال لایحه از تصویب مجلس گذشت و الگوی کلی روابط بین شاه، رئیس ستاد و وزارت جنگ، به‌جز تغییراتی اندک، دست‌نخورده باقی ماند. تلاشهای قبلی برای تغییر این روابط ناکام مانده بود و دلیل چندانی وجود نداشت که در آینده این‌گونه کوششها به موفقیت نایل شود. در شهریور ۱۳۲۲ شاه، به گفته بولارد، «تحت فشار شدید دولت، فرمانی را با اکراه بسیار امضا کرد که طبق آن ستاد ارتش را تابع و جوابگوی وزارت جنگ می‌کرد و در عین حال مقام شخص او را به عنوان فرمانده کل قوا مورد تأکید مجدد قرار می‌داد.»<sup>۷۶</sup> با وجود این اگر قرار بود شاه موقعیت خود را به عنوان فرمانده واقعی کل قوا حفظ کند، و ارتش نقشی مهم در سیاست ایران ایفا نماید، تمرکز قدرت در ستاد ارتش ضروری بود. بنابه استنباط یک مقام انگلیسی:

(۷۲) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۰ اکتبر ۱۹۴۴، FO 371 EP 41164.

(۷۳) لاسلز به وزارت خارجه بریتانیا، ۵ سپتامبر ۱۹۴۴، FO 371 EP 40187.

(۷۴) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۱ اکتبر ۱۹۴۴، FO 371 EP 40188.

(۷۵) نطق مصدق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۵ مهر ۱۳۲۳.

(۷۶) بولارد به ایدن، ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۳، FO 371 EP 40164.

«تا زمانی که شاه کنونی بر سلطنت باقی است، ارتش نقش مسلط فزاینده‌ای در کلیه امور ایران ایفا خواهد کرد و همچون حال حاضر همچنان ابزار اصلی سیاست داخلی خواهد بود.»<sup>۷۷</sup>

تلاشهای ساعد برای کسب مجدد پشتیبانی دربار به جایی نرسید، حملات علیه او شدت یافت و بزودی روشن شد که تنها راه فرونشاندن خشم روسها برکناری وی می‌باشد. بنابراین، با آنکه ساعد هنوز در مجلس از اکثریت برخوردار بود،<sup>۷۸</sup> راه دیگری جز استعفا نداشت؛ به قول بولارد حتی شاه هم او را به این کار تشویق می‌کرد.<sup>۷۹</sup> با اینهمه حتی اگر بحران نفت کناره‌گیری ساعد را تسریع نکرده بود، احتمال آنکه او مدتی طولانی‌تر بر سر کار بماند ناچیز بود. ساعد حایز تمامی خصوصیات بود که سیاست طایفه‌ای یا نظام باندهازی ایران برای گماردن وی به مقامی که اسماً بیشترین اقتدار را داشت، لازم می‌دانست. از سوی دیگر او از ویژگیهای مورد نیاز برای مقابله موفقیت‌آمیز با مسایل اجتماعی-اقتصادی جامعه ایران بی‌بهره بود. در چارچوب ساختاری سبک سیاسی موجود، سقوط کابینه‌ها همانند تشکیل آنها جزء لاینفک بازی سیاسی بود. چنین امری نه غیرمنتظره بشمار می‌رفت و نه لزوماً شرم‌آور بود. شاید ساعد با استعفایی که عمدتاً در نتیجه فشار شوروی صورت گرفت، خود را از بسیاری از مسایل آتی رهایی بخشید، مسایل و پیامدهایی که معمولاً از تلاشهای خستگی‌ناپذیر برای حفظ قدرت ناشی می‌شد. فشار شوروی بر انتخاب نامزدهای آتی نخست‌وزیری، اثرات ملموس مثبت یا منفی داشت و آسیب‌پذیری جانشینان ساعد را می‌افزود.

(۷۷) لاسلز به وزارت خارجه بریتانیا، ۶ سپتامبر ۱۹۴۴، همانجا.

(۷۸) کوهی کرمانی، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۲۲۴.

(۷۹) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۶ نوامبر ۱۹۴۴، FO 371 EP 40242؛ بولارد به وزارت

خارجه بریتانیا، ۱۰ نوامبر ۱۹۴۴، FO 371 EP 40188.

## دولت بیات

آبان ۱۳۲۳- فروردین ۱۳۲۴

پس از سقوط دولت ساعد، رقیبان یا نامزدهای احتمالی نخست‌وزیری با توجه به تیرگی روابط با شوروی و شدت تفرقه بین فراکسیونهای مجلس، اشتیاق زیادی برای قبول مسئولیت نداشتند. سید ضیاء که شاه نامزدیش را برای نخست‌وزیری مورد توجه قرار داده بود، به یک مقام انگلیسی گفت ممکن است روسها بکشند او را به نخست‌وزیری برسانند تا بتوانند بیشتر او را فروبکوبانند.<sup>۱</sup> مصدق که نخست‌وزیری او مورد حمایت شماری از نمایندگان بود، پذیرش خود را موکول به این کرد که در صورت از دست دادن مقام نخست‌وزیری از حق بازگشت به مجلس بی‌بهره نباشد،<sup>۲</sup> ولی شرط مزبور که به قصد جلوگیری از حذف او از صحنه پارلمان مطرح شده بود، مورد قبول اکثریت نمایندگان قرار نگرفت زیرا احتمالاً آنان به این سبب آماده بودند به زمامداری مصدق تن در دهند که بتوانند او را از موقعیتش در مجلس محروم کنند.

از سوی دیگر به دنبال سقوط کابینه ساعد، مجلس بار دیگر دستخوش تفرقه‌های مجدد فراکسیونی، صف‌بندیهای جدید، و مصالحه‌های تازه گردید. در پی بیش از دو

(۱) لاسلز به وزارت خارجه بریتانیا، ۵ سپتامبر ۱۹۴۴، FO 371 EP 40187.

(۲) نامه مصدق به رئیس مجلس، ۲۲ آبان ۱۳۲۳، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد اول، ص

۱۸۴-۱۸۷؛ نطق مصدق در مجلس، ۱۱ آذر ۱۳۲۳، متن همانجا، ص ۱۹۰-۲۰۱.

هفته چانهزنی شدید و بند و بستهای گسترده بین رهبران فراکسیونها یا متولیان، فراکسیونهای اتحاد ملی و میهن موافقت کردند که متفقاً از حسین سمیعی (ادیب السلطنه)، وزیر پیشین و رئیس تشریفات دربار رضاشاه، پشتیبانی کنند مشروط بر آنکه مرتضی قلی بیات و تعداد مشخصی از سایر نمایندگان در کابینه او عضویت داشته باشند.<sup>۳</sup> با این همه، سمیعی در لحظه آخر منصرف شد<sup>۴</sup> و دو فراکسیون مزبور بیات را برگزیدند که ۵۰ رأی بدست آورد. نزدیکترین رقیب او، صادق صادق (مستشارالدوله)، که ۴۵ رأی داشت، سیاستمداری سالخورده و مورد احترام بود که در کابینه قوام شرکت داشت و تصور می‌شد از نظر مساعد روسها برخوردار است.<sup>۵</sup> به‌رغم این اکثریت ضعیف، بیات با تشکیل دولت موافقت کرد.

مرتضی قلی بیات (سپه‌سالار) حدود سال ۱۲۶۶ در یک خانواده برجسته متولد شد. وی سیاستمداری متنغد و مالکی بزرگ بود که طی ده دوره متوالی به نمایندگی از زادگاه خود، شهر سلطان‌آباد (اراک) به مجلس راه یافته بود. در شرح حالی که انگلیسیها از رجال ایران تهیه کرده بودند از بیات موجهاً به عنوان «مردی بسیار محترم و مؤدب که هرگز کار عظیم و هیجان‌انگیزی از او سر نخواهد زد.» یاد شده است.<sup>۶</sup> بولارد به سبک موجز خاص خود وی را «شخصیتی بی‌خاصیت» توصیف کرد.<sup>۷</sup> بیات از نظر مهارت اداری یا برخورداری از خصلت خاصی متمایز نبود بلکه سیاستمداری میانه‌رو و واقع‌بین بشمار می‌آمد که عضویتش در مجلس در طول دوران رضاشاه بر آوازه راستی و درستکاری او تأثیر زیادی نگذاشته بود.

ترکیب کابینه بیات طیف گسترده‌ای از منافع و ملاحظات مختلف را منعکس می‌کرد. شمار بسیاری از وزیران وی قبلاً مناصب وزارت را برعهده داشته و نماینده فراکسیونهای صاحب نفوذ بودند که یا در گذشته از بیات حمایت کرده بودند یا او به پشتیبانی آنان چشم دوخته بود.<sup>۸</sup> در عین حال، دولت وی هوادار غرب به نظر می‌رسید و همانند اسلاف خود نسبت به توجه به توقعات دربار حساس بود. طبیعتاً در مجلس نارضایی وجود داشت، مثلاً گمان می‌رفت فراکسیون میهن از اینکه فقط یک

(۳) رهبر، ۲۹ آبان ۱۳۲۳.

(۴) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۰ نوامبر ۱۹۴۴، FO 371 EP 40242.

(۵) رهبر، ۳۰ آبان ۱۳۲۳.

(۶) گزارش درباره شخصیت‌های ایرانی، ۲۴ فوریه ۱۹۴۰، FO 371 EP 24582.

(۷) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۰ نوامبر ۱۹۴۴، FO 371 EP 40246.

(۸) رهبر، ۲۹ آبان ۱۳۲۳.

وزیر در کابینه داشت، ناخشنود است.<sup>۹</sup> بدیهی است که سایر فراکسیونها نیز که نماینده‌ای از خود در کابینه نداشتند، ناراضی بودند.

به هر حال، این بیشتر شخصیت نخست‌وزیر بود که عملکرد و سیاستهای دولت را تعیین می‌کرد و نه ترکیب کابینه، و بر این اساس، از دولت بیات انتظار تغییر و تحول می‌رفت. مصدق که خود از خویشان بیات بود، اعتقاد اندکی به وزیران او داشت ولی آماده بود که در صورت لغو قرارداد میلسو از وی حمایت کند.<sup>۱۰</sup> فراکسیون توده با بی‌علاقگی منتظر بود تا موضع دولت در قبال اتحاد شوروی روشن شود<sup>۱۱</sup> و اجرای دقیق قانون اساسی را طلب می‌کرد - درخواستی که به معنای محدود کردن دخالت‌های دربار و ارتش در سیاست و همچنین احترام به آزادی احزاب و مطبوعات بود، و آنان که نخست‌وزیری بیات را سبب شده بودند از وی توقع داشتند که بدون هیچ حرکت آشتی‌جویانه واقعی نسبت به روسها و چپ‌گرایان، به انجام وظایف خود بپردازد.

مهم‌تر از هر چیز، آزمون عمده زمامداری بیات سیاست نفتی او دانسته می‌شد. اگر این سوءظن وجود داشت که بیات در صدد پیروی از سیاستی متفاوت با خط مشی ساعد است، یعنی سیاستی که از حمایت تمامی نخبگان حاکم و همچنین انگلیسیها و امریکاییان برخوردار بود، وی به مقام نخست‌وزیری دست نمی‌یافت.<sup>۱۲</sup> بیات تمایل خویش را برای یافتن راهی جهت حل و فصل مسایل با روسها اعلام داشته و ضمناً به بولارد اطمینان داده بود که «هیچ تغییری در سیاست نفتی دولت داده نخواهد شد».<sup>۱۳</sup> به هر تقدیر هنگامی که در تاریخ ۱۱ آذر ۱۳۲۳ مصدق طرحی به قید دو فوریت مبنی بر منع دولتها از مذاکره با خارجیان در مورد امتیاز نفت، تقدیم مجلس کرد، بیات از مقابله با مسئله نفت نجات یافت.<sup>۱۴</sup>

این طرح که بیدرنگت مورد تصویب کلیه نمایندگان حاضر به استثنای فراکسیون

(۹) همانجا.

(۱۰) نطق مصدق در مجلس، ۱۱ آذر ۱۳۲۳، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد اول، ص ۱۹۰-۲۰۱.

(۱۱) رهبر، ۲ آذر ۱۳۲۳.

(۱۲) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۲۲ نوامبر ۱۹۴۴، FO 371 EP 40242؛ بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۶ نوامبر ۱۹۴۴، FO 371 EP 40189.

(۱۳) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۲ نوامبر ۱۹۴۴، FO 371 EP 40242.

(۱۴) نطق مصدق در مجلس، ۱۱ آذر ۱۳۲۳، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد اول، ص ۱۹۰-۲۰۱ و ۲۰۷-۲۰۹ و ۲۱۵-۲۱۶.

توده قرار گرفت، به ابتکار مصدق و بدون زمینه‌چینیهای معمول قبلی تهیه شده بود و به این سبب موجب شگفتی تکان‌دهنده بسیاری از مردم از جمله سید ضیاء گردید که به غافلگیر شدن خود اعتراف کرد.<sup>۱۵</sup> طرح مزبور همچنین مصدق را در معرض حملات فزاینده روسها و حزب توده، و ناگزیر اتهام تبانی با سید ضیاء و ساعد قرار داد. حزب توده از خودداری مصدق از موافقت با طرح غلامحسین رحیمیان در مورد الغاء امتیاز نفت انگلیس در جنوب بهره‌برداری کرد و مثلاً در این زمینه خلیل ملکی مصدق را متهم ساخت که برخلاف ادعای خود، مطابق با سیاست موازنه منفی عمل نکرده است، بلکه با تأیید سیاستی یک‌طرفه، از روش مورد نظر هیأت حاکمه برای حفظ وضع موجود به زیان روسها پیروی می‌کند.<sup>۱۶</sup> با اینهمه، مصدق همچنان استوار باقیماند. اقدامات او تبلور تلاش مهمی در جهت اعتلای آرمانهای ملی ایرانیان و پاسخی بی‌اعتنا و جسورانه به فشار روسها و دیگران بود.<sup>۱۷</sup>

بیات بی‌تردید از گرفتاری بزرگی رها شد، زیرا روسها دیگر نمی‌توانستند با تقاضاهای خود وی را تحت فشار بگذارند، و کافتارادزه بزودی پس از تصویب طرح مصدق ایران را ترک گفت.<sup>۱۸</sup> طبیعتاً از اینکه از این پس روسها فشار غیرمستقیم بکار خواهند گرفت، تشویش خاطر وجود داشت و بیش از چند روزی از تصویب طرح نگذشته بود که تبلیغات وسیعی پیرامون تظاهرات آذربایجانها در بسیاری از شهرها و روستاها انتشار یافت. خواستههای تظاهرکنندگان همان اصلاحات الهام‌یافته از حزب توده بود که تشکیل انجمنهای محلی، مناسبات حسنه با اتحاد شوروی، ایجاد یک دولت ائتلافی، بهبود شرایط کارگران و کشاورزان، و نیز محاکمه ساعد و تبعید سید ضیاء را دربرمی‌گرفت.<sup>۱۹</sup> در پاسخ، دولت بخشنامه‌ای به کلیه استانها صادر کرد که در آن اقدامات سازنده گسترده و اصلاحات اداری و اجتماعی از جمله تشکیل انجمنهای

۱۵) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۷ ژانویه ۱۹۴۵، FO 371 EP 45443.

۱۶) خلیل ملکی، سر و ته یک کریس، رهبر، ۱۶، ۱۷ و ۱۹ آذر ۱۳۲۳؛ ایضاً اوستراسیسم روسیه، رهبر ۲۷ آذر ۱۳۲۳.

۱۷) برای شرح تفصیلی و دفاع مصدق از موضعش، رجوع شود به نطق مصدق در مجلس، ۲۸ آذر ۱۳۲۳، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد اول، ص ۲۲۷-۲۳۷ و نامه مصدق به ماکسیموف (سفر شوروی) ۲۲ اسفند ۱۳۲۳، متن همانجا، ص ۲۴۵-۲۴۹.

۱۸) به هر حال، از نظر حزب توده، این پایان ماجرای نفت نبود که به ادعای آن «مصدق و پیروانش آن را حل نکرده بلکه صرفاً از صلاحیت قضایی دولت ایران خارج ساخته به مراکز خارجی تحویل داده بودند» رهبر، ۱۹ آذر ۱۳۲۳.

۱۹) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۸ دسامبر ۱۹۴۴، FO 371 EP40189.

ایالتی و ولایتی وعده داده شده بود.<sup>۲۰</sup>

همزمان، دولت روش ملایم‌تری نسبت به حزب توده در پیش گرفت و به امید فرونشاندن خشم روسها قصد خود را مبنی بر تأسیس شرکت نفتی که در طرح مصدق پیش‌بینی شده بود، به سفیر شوروی اعلام داشت. شرکت مزبور از کارکنان ایرانی و اتباع کشورهای بیطرف با هدف نهایی بهره‌برداری از منابع نفت شمال تشکیل می‌شد و در آن روسها از حق تقدم در خرید نفت برخوردار می‌گردیدند. این پیشنهاد روسها را تحت تأثیر قرار نداد و از آنجا که مراتب به اطلاع مجلس نرسیده بود، بسیاری از نمایندگان دچار خشم و نگرانی گردیده، از آن ظنین شدند که بیات به روسها وعده داده باشد که در جهت واداشتن مجلس به تجدید نظر در سیاست نفتی و نیز خاتمه دادن به کار میلسپو، خواهد کوشید.<sup>۲۱</sup>

در واقع مدت‌ها بعد قوام ضمن گفتگو با بولارد فاش ساخت که چگونه طی دیدارش از مسکو در اواخر ۱۳۲۴ پی برد که بیات بدون آگاهی وزیرانش پیشنهاد ایجاد شرکتی را برای بهره‌برداری از نفت شمال به روسها داده بود که در آن ایرانیان و روسها به ترتیب ۵۱ و ۴۹ درصد سهام را به خود اختصاص می‌دادند.<sup>۲۲</sup>

برکناری میلسپو تحولی بود که بیات از آن بابت هم مورد تمجید و هم مورد سرزنش قرار گرفت. در شرایط دگرگون‌شده ایران پس از رضاشاه، مأموریت دوم میلسپو که در سال ۱۳۲۱، حدود ۱۷ سال پس از پایان نخستین مأموریتش، آغاز شد، موفقیتی بشمار نمی‌آمد. این مأموریت در تجدید سازمان امور مالی، جلوگیری از افزایش قیمت‌ها، یا تأمین آذوقه عمومی با شکست مواجه شد. افزون بر آن، سازمانهای گوناگونی که میلسپو برپا کرده بود همراه با حقوق و مزایای پنبجاه تن همکارانش، هزینه‌های سنگین و نامتناسب با دستاوردها و عملکرد هیئت، محسوب می‌گردید.

قانون مالیات بر درآمد میلسپو، نه فقط دشمنی ثروتمندان را برانگیخت بلکه اشاعه فساد بیشتر را تسهیل کرد (تا آنجا که بعداً تعدیل و در سال ۱۳۲۵ عملاً کنار گذاشته شد). حالت تحقیرآمیز او نسبت به ارتش ایران و طفره رفتن از تأمین اعتبار مورد نیاز آن، به تلخی و رنجیدگی در روابط او با دربار انجامید. یک سیاستمدار ایرانی که میلسپو را خوب می‌شناخت، وی را «خودرأی و متفرعن» توصیف کرد. تکبر آشکار، فقدان حساسیت، و خیره‌سری او نه تنها بسیاری از مقامات ایرانی را با

(۲۰) بولارد به ایدن، ۲۵ آوریل ۱۹۴۵، FO 371 EP 45448.

(۲۱) همانجا.

(۲۲) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی، ۱۱-۱۷ مارس ۱۹۴۶، FO 371 EP 52710.



وی دشمن ساخت، بلکه ناخشنودی برخی از همکارانش را دامن زد. دخالت بی‌محابای او در امور سیاسی ایران و تعصب آشکارش در طرفداری از انگلیس و ضدیت با شوروی، بر کوشش ایران در پیروی از سیاست بیطرفی اثر نامطلوب گذارد. استفاده کامل وی از روشهای رایج دسیسه‌بازی، ترجیح رابطه به ضابطه در امور اداری، پرداخت رشوه، اعطای «هدیه» و کمک مالی غیرمستقیم به برخی جراید، که به یاری همپالکیها و عوامل بومی انجام می‌گردید، همراه با عدم صلاحیت، بی‌کفایتی یا فساد اکثر همکارانش، مأموریت او را بشدت خدشه‌دار ساخت. حتی هوادار وفادارش بولارد، تنها حدود دوازده تن از همکاران وی را برای وظایف مورد انتظار صالح و مناسب می‌دانست.<sup>۲۳</sup> میلسپو همچنین هدف حملات روزافزون ملیون و چپ‌گرایان قرار داشت. موقعیت او نزد مقامات دولت امریکا نیز افول کرده بود. طبق گزارش یک مقام امریکایی، «مقامات مسئول امریکایی که از شهرت ضد شوروی میلسپو ناراضی هستند، حمایت خود را از وی سلب کرده‌اند و ترجیح می‌دهند سمت خود را ترک کنند».<sup>۲۴</sup>

با توجه به چنین شرایطی، نگاهداری میلسپو برای مدتی طولانی‌تر، دیگر به آسانی قابل توجیه نبود، بیات موضوع را در مجلس مطرح کرد و در ۱۸ دی ۱۳۲۳، مجلس براساس طرحی که مصدق تسلیم کرد، رأی به الغای اختیارات اقتصادی وی داد.<sup>۲۵</sup> میلسپو به سادگی تسلیم نشد و دولت را تهدید به استعفا کرد، مگر آنکه ابتهاج از کار برکنار یا معلق شود.<sup>۲۶</sup> امتناع دولت از تأمین خواستهای میلسپو سرانجام به کناره‌گیری و خروج وی از ایران منجر گردید.<sup>۲۷</sup> برخی از نمایندگان که به تحقق نخست‌وزیری بیات کمک کرده بودند، عمل وی را از دیدگاه مناسبات حسنه با ایالات متحد زینبار دانستند و این امر ناخشنودی موجود را از تلاشهای بیات در ارائه چهره‌ای بیطرف تشدید کرد. مساعی او در این زمینه «تسلیم در برابر خواستهای

۲۳) بولارد به ایدن، ۱۲ مه ۱۹۴۵، FO 371 EP 52710.

۲۴) اداره خدمات استراتژیکی، شعبه پژوهش و تحلیل، «اوضاع کنونی ایران با توجه به مأموریت میلسپو»، متن در آلکساندر و نین، اثر یادشده، ص ۱۲۰-۱۲۱.  
 ۲۵) نطق مصدق در مجلس، ۲۸ آذر ۱۳۲۳، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد اول، ص ۲۲۷-۲۳۷.

۲۶) تهران به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۹ ژانویه ۱۹۴۵، FO 371 EP 45481.

۲۷) میلسپو همچنان به ابراز بی‌اعتمادی شدید و موهن خود نسبت به صلاحیت ایرانیان در اداره امور خود ادامه داد، (نیویورک تایمز، ۴ آوریل ۱۹۴۶)؛ همچنین نگاه کنید به: آرتور سی. میلسپو، امریکاییها در ایران، خاطرات دوران جنگ جهانی دوم (تهران ۱۳۷۱).

بیگانگان» تلقی شد و به تغییری شدید در پایگاه حمایت پارلمانی وی انجامید.<sup>۲۸</sup> فراکسیون میهن به مخالفت با او برخاست. فراکسیون اتحاد ملی، بزرگ‌ترین فراکسیون مجلس، که شخص بیات به آن وابسته بود، به دو گروه طرفداران و مخالفان نخست‌وزیر تقسیم شد. فراکسیون دموکرات،<sup>۲۹</sup> و بتدریج فراکسیون مستقل در پی آن، به صفوف مخالفان پیوستند.<sup>۳۰</sup> این حرکتها موجب شد که نمایندگان منفرد و رفته رفته فراکسیون توده در پشتیبانی از بیات متحد گردند. از آنجا که تعداد مخالفان بیات اکنون بر شمار پشتیبانان وی به مراتب فزونی داشت، موقعیت دولت دشوارتر گردید، بویژه آنکه شخصیت و گرایشهای نخست‌وزیر و همکارانش بیشتر با حامیان پیشین او سازگاری داشت تا با طرفداران جدید.

مخالفان بیات با جدیت به جستجوی جانشینی برای وی پرداختند و شبح سهیلی به عنوان جانشین احتمالی، خاطر بیات و هواداران تازه‌اش را به خود مشغول داشت. با این همه، سهیلی همراه با تدین، یکی از وزیران کابینه دومش، هنوز با اتهام فساد و دخالت غیرقانونی در انتخابات دوره چهاردهم دست به گریبان بود. مصدق به قصد جلب توجه افکار عمومی و جلوگیری از تبریئه آسان سیاستمدارانی چون سهیلی، با خشم و هیجان جلسه مجلس را ترک گفته آن را «دزدگاه» نامید.<sup>۳۱</sup> دو روز بعد وی به همراه گروهی از دانشجویان دانشگاه، کسبه و بازرگانان که در حمایت از او بازار را تعطیل کرده بودند، به مجلس بازگشت. طرفداران مصدق با پلیس درگیر شدند و در نتیجه تیراندازی یک نفر به هلاکت رسید.<sup>۳۲</sup>

مخالفان بیات به مشارکت شخص او در این حادثه ظنین بودند و نمایندگانی نزد شاه فرستاده درخواست کردند که شاه استعفای بیات را خواستار شود.<sup>۳۳</sup> شاه برای دخالت در این امر آماده یا مایل به نظر نرسید و به هر صورت مخالفان بر سر جانشین بیات به توافق دست نیافتند. بنابراین دولت به موجودیت متزلزل خود ادامه داد، یا به قول بولارد چنین می‌نمود که «به قدری بی‌جان است که حتی توان ساقط شدن را هم

(۲۸) رعد امروز، ۲۹ فروردین ۱۳۲۴.

(۲۹) بولارد به ایدن، ۲۵ آوریل ۱۹۴۵، FO 371 EP 45448.

(۳۰) نطق مصدق در مجلس، ۱۴ خرداد ۱۳۲۴، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد دوم، ص

۲۳-۱۲.

(۳۱) نطق مصدق در مجلس، ۱۳ اسفند ۱۳۲۳، همانجا، ص ۲۸۵-۲۸۹.

(۳۲) برای نظرات برخی از جراید پیرامون حادثه رجوع شود به همانجا، ص ۲۹۸-۳۰۸.

(۳۳) بولارد به ایدن، ۲۵ آوریل ۱۹۴۵، FO 371 EP 45448.

ندارد».<sup>۳۴</sup> در این میان وضع مالی کشور و جریان توزیع کالاهای جیره‌بندی شده به وخامت گرایید زیرا هیچ طرح مؤثری برای جایگزینی سازمان اقتصادی میلسپو آماده نشده بود. استعفای وزیر خارجه در اواسط فروردین ۱۳۲۴ و سفر وزیر جنگ به فلسطین به «دلایل پزشکی» نشانه‌هایی از فروپاشی دولت تلقی شد،<sup>۳۵</sup> در حالی که انتخاب مجدد سید محمد صادق طباطبایی به ریاست مجلس که تصور می‌رفت هوادار بیات است، بر موقعیت نخست‌وزیر اثر مثبتی به‌جا نگذارد.<sup>۳۶</sup>

کابینه بیات از حسن نظر انگلیسیها برخوردار نبود، و لاسلز کاردار سفارت، معتقد بود در کمتر موردی «امکان کار کردن با آن» وجود دارد.<sup>۳۷</sup> در هر صورت روسها که چشم‌اندازی برای انتصاب مجدد قوام که از نظر آنان مطلوب‌ترین فرد بشمار می‌رفت، نمی‌دیدند، ظاهراً به بیات به عنوان شخصی می‌نگریستند که کمتر از افراد دیگر زیان‌بخش است. چنین می‌نمود که شاه نیز از اعمال فشار بر دولت برای استعفا اکراه داشت. هیچ‌یک از اختیارات او نه مورد اعتراض بود و نه در تهدید، و او چندان دلیلی نداشت که با تسریع سقوط کابینه‌ای که در هر حال بزودی ساقط می‌شد، به تحریک پیروان بیات پردازد. اما لاسلز داستان دیگری از انگیزه‌هایی که در پس مواضع روسها و شاه قرار داشت، حکایت می‌کرد:

«به نظر می‌رسد که بیات دست‌کم از پشتیبانی مشروط روسها که برایشان فلج شدن دستگاه اداری ناخوشایند نیست، و همچنین از حمایت شاه برخوردار است، چون عموماً گفته می‌شود که هدف شاه رسوا کردن مجلس به عنوان پیش‌درآمدی در عدول از نظام مشروطه است، بدون آنکه چگونگی امر هنوز مشخص باشد».<sup>۳۸</sup>

سرانجام مخالفان بیات تصمیم به متزلزل کردن کابینه گرفتند و ظاهراً با وعده رأی موافق وی را ترغیب کردند که در مجلس حضور یافته خواستار رأی اعتماد شود.

(۳۴) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۹ مارس ۱۹۴۵، FO 371 EP 45447.

(۳۵) لاسلز به وزارت خارجه بریتانیا، ۶ آوریل ۱۹۴۵، FO 371 EP 45447.

(۳۶) رعد امروز، ۱۷ فروردین ۱۳۲۴؛ لاسلز به وزارت خارجه بریتانیا، ۶ آوریل ۱۹۴۵،

همانجا.

(۳۷) همانجا.

(۳۸) همانجا.

طرفداران بیات، بویژه مصدق، استدلال نمودند که چون از دولت استیضاح نشده است، نباید درخواست رأی اعتماد کند.<sup>۳۹</sup> بیات از خواستهای متناقض نمایندگان برآشفتم و اظهار داشت «برای شخصی که معتقد به اصول است، بسیار مشکل بلکه غیرممکن است که نظرات کلیه آقایان را مورد توجه قرار دهد، بخصوص اگر خدای ناکرده آن نظرات شخصی بوده و همواره با مصالح ملی مطابقت نکند».<sup>۴۰</sup> با اینهمه او با رأی اعتماد موافقت کرد که نتیجه بی آنکه تعجب آور باشد علیه وی تمام شد. از ۹۰ نماینده حاضر ۴۵ رأی بر له کابینه و بقیه آراء بیشتر ممتنع بود. بدین ترتیب، کابینه بیات پس از دوره‌ای کمتر از پنج ماه ناچار به استعفا گردید.

طی دوران زمامداری بیات تنشهای عقیدتی یا عاطفی و رویاروییهایی که با تقاضای روسها برای امتیاز نفت برانگیخته شده بود، تشدید یافت. حزب توده به گونه فزاینده‌ای از ناشایستگی نخبگان حاکم و نیز بی‌عدالتیها و نارساییهای جامعه ایران بهره‌برداری تبلیغاتی می‌کرد و اصلاحات گسترده‌ای را پیشنهاد می‌نمود. سبک آزادمنشانه دولت بیات توده‌ایها را قادر ساخت که تشکیلات خود را توسعه دهند، هر چند که آنان این رشد را به «قدرت شکست‌ناپذیر» خود نسبت می‌دادند و از این بابت ارجی برای دولت قایل نمی‌شدند.<sup>۴۱</sup> از سوی دیگر رفتار بیات با چپ‌گرایان دشمنی جناح راست را به دنبال آورد. مدتها بعد یکی از سران پیشین توده طی مروری بر گذشته، دولت بیات را چنین ارزشیابی کرد:

«بیان کابینه بیات میان تمام نخست‌وزیران دوران ۵۳ ساله سلطنت پهلوی، به استثنای کابینه دکتر مصدق، از همه مثبت‌تر بوده است. وی با شهامت وارد میدان شد، چند کار برجسته انجام داد، مطابق قانون اساسی حکومت کرد، مرد مردانه از خود دفاع و سقوط کرد. تاریخ از حکومت او به نیکی یاد خواهد کرد».<sup>۴۲</sup>

با اینهمه، هنگامی که حزب توده در اواخر دوره زمامداری بیات به جمع موافقان

۳۹) نطق مصدق در مجلس، ۲۸ فروردین ۱۳۲۴، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۹. روز قبل از سقوط کابینه سید ضیاء دولت را استیضاح کرد، ولی بعداً آن را پس گرفت.  
 ۴۰) نطق بیات در مجلس، همانجا، ص ۱۲-۲۳.  
 ۴۱) خامه‌ای، اثر یادشده، ص ۱۶۰.  
 ۴۲) همانجا، ص ۱۶۲.

وی گروید، کوششی برای همکاری با او در انجام وظایفش به خرج نداد. کوبنده‌ترین اقدامات علیه بیات از سوی سید ضیاء انجام گرفت که با سیاستها و تساهل وی نسبت به چپ‌گرایان مخالفت داشت. در اواخر سال ۱۳۲۳ او و پیروانش با حمایت بسیاری از کسانی که امتیازاتشان مورد تهدید حزب توده بود، موفق گردیدند حزب اراده ملی را پایه گذارند. این حزب که مدعی پیروان بسیار بود اصلاحات گسترده‌ای را وعده داده، ایجاد نیرویی تعدیل‌کننده را در مقابل حزب توده، هم از نظر عقیدتی و هم از نظر سازمانی، مد نظر داشت.

بی‌عدالتیهای فاحش جامعه ایران انکارناپذیر بود و شکی وجود نداشت که بی‌کفایتی دولتهای پیاپی در مقابله با آن و فلج نظام پارلمانی که از درون خود نظام و صفوف نخبگان ریشه می‌گرفت و بی‌وقفه از سوی جراید برملا می‌شد، ناخشنودی و سرخوردگی گسترده‌ای را دامن می‌زد. این وضعیت به‌نوبه خود زمینه مساعدی برای تندروی و موارد پراکنده اعتراض و عصیان و نیز نهضت‌های خودمختاری فراهم می‌آورد، حرکتهایی که شایع بود در کردستان و آذربایجان در حال تکوین است. نخبگان نمی‌توانستند نسبت به چنین وضعی بی‌تفاوت بمانند لیکن پاسخ آنان کمکی به کاهش اختلافات درونی خود آنان و تحقق اقداماتی مثبت نمی‌کرد. با آنکه سیاست طایفه‌ای یا نظام باندبازی در ظاهر به مصالح ملی، مسایل اجتماعی و عمومی، و سیاست‌گذاری توجه داشت، هدف اولیه آن دستیابی به غنایم و مقام و موقعیتهای ملموس سیاسی و توزیع آنها بین نخبگان بود. سرنوشت نخست‌وزیرانی که پس از بیات بر سر کار آمدند، این نکته را به گونه‌ای واضح‌تر نمایان می‌کند.

## دولت نافر جام حکیمی

اردیبهشت ۱۳۲۴ - خرداد ۱۳۲۴

شاه مضطربانه می‌خواست قبل از جشنهای اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) دولت تازه‌ای تشکیل شود، و جستجو برای نخست‌وزیر جدید بسرعت از سر گرفته شد.<sup>۱</sup> با اینهمه تا ۱۲ اردیبهشت ۱۳۲۴ که حکیمی با کسب ۶۴ رأی در مجلس، مأمور تشکیل کابینه شد، این جستجو به نتیجه نرسیده بود. سقوط بیات گسستگی ائتلاف فراکسیونهای میهن و مستقل را تسریع کرد. فراکسیون میهن که نمی‌خواست در اقلیت باقی بماند، به سازش با فراکسیون ملی متوسل شد که از انتخاب حکیمی طرفداری کرده می‌کوشید تا در حد امکان پشتیبانی تعداد هر چه بیشتری از اعضاء سایر فراکسیونها را بدست آورد.<sup>۲</sup> در نتیجه «اکثریتی» حاصل شد که حکیمی را که با کمترین مخالفت عمومی مواجه بود، برگزید و براساس این سازش تاکتیکی دستاورد کلیه گروههای رقیب تنها این بود که زیانهای نسبی خود را به حداقل برسانند. همانطور که بولارد اظهار داشت «آنان که نتوانستند نامزدی از همفکران خود را به کرسی صدارت بنشانند، موفق شدند مانع از انتخاب نامزدان لایق و متشخص سایر گروهها

(۱) لاسلز به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۹ آوریل ۱۹۴۵، FO 371 EP 45448.

(۲) دغد امروز، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۲۴؛ سخنرانی مصدق در مجلس، متن در کی استوان، مکرر، جلد

گردند. نتیجه، سازش بر سر این شخص بی‌خاصیت بود.»<sup>۳</sup>

دکتر ابراهیم حکیمی در سال ۱۲۵۹ در یک خانواده اصفهانی ساکن تبریز چشم به جهان گشود. پدر، عمو و برادر بزرگتر او پزشکان سنتی دربار قاجار بودند. خود وی پس از تحصیل در رشته پزشکی در پاریس، به عنوان پزشک مخصوص شاه به دربار مظفردین شاه راه یافت و در پی مرگ عمویش لقب حکیم‌الملک را گرفت. به هر تقدیر، وی پس از چندی حرفه پزشکی را کنار گذاشته به فعالیت سیاسی روی آورد<sup>۴</sup> و به دنبال فعالیت‌هایش در جریان انقلاب مشروطه به نمایندگی از تهران و تبریز در مجالس اول، دوم، چهارم و پنجم شرکت کرد. او قبل از ظهور رضاشاه، در میان دیگر مناصب، چند بار عهده‌دار وزارت، بخصوص وزارت فرهنگ، گردید. حکیمی طی دوران سلطنت رضاشاه در خانه‌نشینی بسر می‌برد لیکن پس از استعفای وی فعالیت‌های سیاسی را از سر گرفت و در کابینه قوام سمت وزیر مشاور را عهده‌دار شد.

حیثیت، اعتبار، و شهرت حکیمی در درستی، عمدتاً بر کناره‌گیری او از صحنه سیاست در طول دوران حکومت رضاشاه استوار بود. وی به هیچ روی یک شخصیت فرهمند یا پویا محسوب نمی‌شد. او از ناشنوایی و ضعف حافظه رنج می‌برد، ثروتمند اما صرفه‌جو بود، و محافظه‌کاری کهن‌کیش بشمار می‌رفت که از نظر فکری هیجانی بر نمی‌انگیخت.<sup>۵</sup> وی که بطور کلی شخصی لجوج پنداشته می‌شد، به چپ‌گرایان یا کسانی که از سیاست مماشات با روسها جانبداری می‌کردند، گرایش نداشت، و احتمالاً در مقابل وسوسه‌ها یا خواستهای متولیان مجلس به آسانی سر تسلیم فرو نمی‌آورد. با اینهمه او توانایی برهم زدن وضع موجود یا درگیری با نمایندگان را بر سر قدرت و امتیازات آنان نداشت.

مصدق و همکارانش به زمامداری حکیمی گردن نهادند چون به عقیده مصدق وی یکی از سیاستمداران کم‌فعالیت و معمولاً درستکاری بود که مصالح ملت را بر علایق خصوصی خود برتری می‌دادند، نه مانند سیاستمداران فعالی که غالباً بدون تأمل و پیش‌بینی لازم، یا توجه به منافع عمومی، مبادرت به تصمیم‌گیری می‌کردند.<sup>۶</sup> به گفته مهدی بامداد که با حکیمی کار کرده و او را خوب می‌شناخت،

(۳) بولارد به وزارت خارجه، ۲۴ مه ۱۹۴۵، FO 371 EP 45448.

(۴) مهدی بامداد، رجال ایران، جلد اول، ص ۸-۱۰.

(۵) ابراهیم صفایی، حکیم‌الملک، تهران ۱۳۴۷، ص ۴۱، ۴۲.

(۶) نطق مصدق در مجلس، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۱۲-۲۳.

یکی از ویژگیهای وی که هنوز کاملاً هویدا نگشته بود، پابندی شدید او به سلطنت بود.<sup>۷</sup> وی در زمرهٔ درباریان نوکرمآب و چاپلوس قرار نداشت، اما سفیر انگلیس در اظهار نظری که بعداً به عمل آورد او را به درستی شخصی توصیف کرد که «در دل بستگی صمیمانه به سلطنت و شاه کنونی کم مانند است».<sup>۸</sup> حکیمی این خصلت را با انتخاب همکارانش آشکار ساخت و در نتیجه از حمایت تعداد قابل ملاحظه‌ای از نمایندگان محروم ماند.

وی در گزینش وزیران خود توجه کافی به نظرات نمایندگان مبذول نکرد و نتیجه آنکه پس از سه هفته بحث و گفتگو پیرامون برنامهٔ دولت، نمایندگان توده‌ای به او رأی مخالف دادند، ۶۲ نماینده رأی ممتنع، و فقط ۲۵ تن از وکلا رأی موافق دادند. بدین ترتیب دولت وی پیش از آنکه شروع به کار کند، سرنگون شد.<sup>۹</sup> رد کابینه از سوی مجلس نه تنها به دلایل شخصی و گروهی، بلکه با توجه به انتخابات آتی دورهٔ پانزدهم صورت گرفت. گذشته از این، اکثر نمایندگان کابینه‌ای را ترجیح می‌دادند که از سیاستی محکم و مصمم پیروی کند و در عین حال به توصیه‌های آنان توجه نموده تحت کنترل آنان باشد. نمایندگان می‌توانستند موضع خود را چنین توجیه کنند که کشور به گونهٔ فزاینده‌ای دستخوش تنشهای عقیدتی و درگیریهای ناشی از وابستگیها و وفاداریهای شخصی و گروهی شده است، فشار روسها و فعالیت چپ‌گرایان رو به فزونی گذاشته، اخبار نگران‌کننده دربارهٔ رشد نهضت استقلال‌طلبی در کردستان به گوش می‌رسد، و نشانه‌های اضطراب‌انگیز از عدم خروج نیروهای خارجی از کشور در موعد مقرر، به چشم می‌خورد. در واقع یکی از نخستین اجتماعاتی که خواستار خروج نیروهای بیگانه از کشور و آزادی ایرانیان تحت بازداشت متفقین گردید و از سوی حزب عدالت دشتی سازماندهی شده بود، توسط گروهی که احتمالاً حزب توده تحریک کرده بود، برهم زده شد، و در اغتشاشی که بدنبال آمد، دو تن به قتل رسیدند.<sup>۱۰</sup> به رغم این واقعیتهای نمایندگان بطور کلی قادر یا مایل نبودند که از ائتلاف وقت و نیرو در بحثهای بی‌پایان جلوگیری کنند یا درجه‌ای از استقلال و قدرت را برای دولت‌ها مجاز شمارند. چیرگی قانونی مجلسی که با تنشهای داخلی از پای درآمده بود تنها موجب بحرانی خودزا و پی‌گیر و فرسودگی

(۷) بامداد، مکرر، جلد اول، ص ۱۰.

(۸) لوروزتل به وزارت خارجه، ۱۸ نوامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75468.

(۹) رعد امروز، ۱۴ خرداد ۱۳۲۴.

(۱۰) بولارد به وزارت خارجهٔ بریتانیا، ۲۱ مه ۱۹۴۵، FO 371 EP 45448.



پایه‌های لرزان ترتیبات متداول پارلمانی و سرانجام سرخوردگی از حکومت مشروطه می‌گردید.

با آنکه اتحاد دشمنان چپ تندرو با دربار، امری طبیعی می‌نمود، هیچ دسته‌بندی استواری از هواداران سلطنت پا به میدان نگذاشته بود. حزب اراده ملی سید ضیاء که توان و قدرتش در بسیج عناصر ضد توده‌ای افزایش یافته بود، و شبکه رو به گسترشی از نمایندگان مجلس در شمار هواداران آن بودند، مایل بود که مناسبات خود را با دربار که در اثر انتقادهای مداوم مظفر فیروز آسیب دیده بود، بهبود بخشد. سید ضیاء حتی روابط خود را با فیروز قطع کرد چون اعتقاد داشت که «نیروهای مقاومت در برابر نفوذ روسها نباید با حمله به شاه دستخوش پراکندگی شوند.»<sup>۱۱</sup> با اینهمه مجلس در مجموع می‌خواست که از قدرت دربار به سود خود بکاهد. علیرغم تهدیدهای آشکار و پنهان علیه امنیت داخلی و یکپارچگی کشور، انتقاد مطبوعات و برخی از وکلا از سلطه شاه بر ارتش و رفتار آن، مورد پسند بسیاری از نمایندگان مجلس قرار می‌گرفت. به گزارش روزنامه رعد امروز نطق عبدالصمد کامبخش، یکی از نمایندگان توده‌ای، که طی آن از سرلشکر ارفع، رئیس ستاد ارتش، انتقاد کرد، با تحسین و کف زدن بیسابقه نمایندگان مواجه گردید.<sup>۱۲</sup> کامبخش، در نطق خود فعالیتهای سیاسی ارفع، اقداماتش در دو قطبی کردن ارتش و ترفیع بیموقع و بیجای دوستانش، و همچنین نحوه تعیین وزیران جنگ را که برخلاف تمایلات مجلس صورت می‌گرفت، به باد سرزنش و انتقاد گرفته بود. با اینهمه هدف نمایندگان از ساقط کردن کابینه حکیمی این نبود که شاه در حاشیه میدان سیاست قرار گیرد، بلکه این اقدام نشانه‌ای از عزم نمایندگان در این مورد بود که الگوی موجود سیاست طایفه‌ای به عنوان پایه‌ای برای توزیع متناسب مقامات و مناصب سیاسی برقرار بماند.

۱۱) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی بریتانیا، ۱۴-۲۴ مه ۱۹۴۵، FO 371 EP 45458.

۱۲) رعد امروز، ۲ خرداد ۱۳۲۴.

## دولت صدر

خرداد ۱۳۲۴ - مهر ۱۳۲۴

بیدرنگ پس از شکست حکیمی در جلب حمایت کافی نمایندگان، اعضاء فراکسیونهای میهن، اتحاد ملی، مستقل و دموکرات، همراه با تعدادی از نمایندگان منفرد، برای انتخاب نخست‌وزیر جدید در مجلس گرد آمدند و متعاقباً از شصت و هشت نماینده حاضر در جلسه، شصت تن به محسن صدر رأی دادند. فراکسیون آزادی، اعضاء فراکسیونهای ملی و توده و سایر نمایندگان منفرد، در این جلسه حضور نداشتند.<sup>۱</sup> با توجه به فضای سیاسی دوران پس از بحران امتیاز نفت، بعد ایدئولوژیکی فزاینده‌ای که در اختلافات و پیوندهای گروهی محسوس بود، نحوه بحث‌انگیز سقوط بیات، دسیسه‌های رقیبان نخست‌وزیری، و تلاش ناکام حکیمی در زمامداری، انتظار آن می‌رفت که انتخاب صدر واکنش شدیدی در مجلس برانگیزد. مسلم بود که موفقیت غیرمنتظره صدر در کسب حمایت شصت نماینده، نوعی تبانی بین او و اکثر نمایندگان محسوب خواهد شد و با منافع کلیه افرادی که مشروعیت یا مصلحت چنین توافقی را نمی‌پذیرفتند، یا از آن برکنار بودند، مغایر دانسته می‌شود. اندکی پس از تشکیل کابینه، مصدق که از نحوه رفتار اکثریت نمایندگان نسبت به بیات رنجیده بود، سی تن از نمایندگان را برای مقابله با صدر و طرفدارانش به دور خود گرد آورد و بنظر آمد که در پی‌ریزی اقلیتی باثبات به موفقیت رسیده است. در

(۱) رعد امروز، ۱۶ خرداد ۱۳۲۴.

سراسر دوران زمامداری صدر، این گروه از نمایندگان به گونه‌ای سازش‌ناپذیر از روش «ابستروکسیون» استفاده کردند تا مانع از حصول حد نصاب در مجلس گردیده بدین ترتیب موجبات استعفای کابینه را فراهم آورند. «اقلیت» یعنی نمایندگانی که عمدتاً در نتیجه ابتکار و رهبری مصدق گرد هم جمع آمده بودند، پیوسته و سرسختانه «اکثریت» را براساس ایراداتی که معمولاً از سوی مصدق مطرح می‌شد، مورد مخالفت قرار می‌داد.

به اعتقاد اقلیت، زمامداری صدر زاییدهٔ تعهد او در مورد برگذاری انتخابات دورهٔ پانزدهم طبق خواسته‌های رهبران اکثریت بود. علاوه بر آن، اقلیت صدر را سالخورده و بی‌کفایت، بی‌اطلاع از مسایل سیاست و جامعهٔ ایران، و مردی نه‌چندان در بند اصول، و آماده برای انجام کلیهٔ خواسته‌ها و توقعات هواداران می‌دانست. مردی که از دیدگاه اقلیت، خدمتگزار بی‌قید و شرط دربارهٔ چه دربار قاجار، چه پهلوی، و زیاده از حد همداستان با انگلیسیها، دانسته می‌شد.

از دیدگاه اقلیت، در زمانی که روابط ایران و شوروی به سطحی پایین فروکش کرده بود و طی دوران حساس پس از جنگ که انتظار تخلیهٔ ایران از نیروهای متفقین می‌رفت، نخست‌وزیری صدر فاجعه‌ای بشمار می‌آمد که خصومت روسها را تشدید می‌کرد.<sup>۲</sup> مصدق با پشتیبانی بسیاری از نمایندگان اقلیت مصرانه از انتخاب نخست‌وزیران و وزرایی جانبداری می‌کرد که جوان بوده و پیشینهٔ وزارت نداشتند و نیز کسانی که از سیاست «موازنهٔ منفی» پیروی کرده و می‌کوشیدند تا هیچ‌یک از دو دولت روس و انگلیس به امتیازات نابجا در ایران دست نیابند - مردانی که در واقع به هیچ‌کدام از دو قدرت مزبور وابسته نبودند.<sup>۳</sup> افزون بر آن، اقلیت زمامداری صدر و پافشاری اکثریت در تحکیم آن را تلاشی عمدی برای حذف آنان از صحنهٔ فعالیت مثبت سیاسی می‌انگاشت و نتیجتاً راه دیگری برای خود جز ادامهٔ سیاست کارشکنی نمی‌دید.

برای اکثریت دشوار بود تا در برابر چنین اتهاماتی به بحث و استدلال در حمایت از صدر بپردازد. در حقیقت علی‌دشتی یکی از متولیان و رهبر فراکسیون مستقل

(۲) نطق مصدق در مجلس، ۹ تیر ۱۳۲۴، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۳۸-۴۳؛ نطق مصدق در مجلس ۲۴ شهریور ۱۳۲۴، همانجا، ص ۶۸-۷۶؛ اعلامیهٔ اقلیت، اطلاعات، ۲۷ خرداد ۱۳۲۴.

(۳) نطق مصدق در مجلس، ۵ مهر ۱۳۲۴، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۹۶-۱۰۰.

اذعان داشت که کشور از فقدان رجال قابل رنج می‌برد.<sup>۴</sup> با این همه رهبران اکثریت اعتقاد داشتند که صدر تنها نامزدی است که مطابق با امیال آنان رفتار کرده، قادر است رشد چپ‌گرایی افراطی را مهار کند. اکثریت نمایندگان بر این باور بودند که فقط روابط نزدیک با غرب می‌تواند از ایران در مقابل فشار روسها حمایت کند.

نخست‌وزیری صدر آزمونی برای سیاست شدت عمل در برابر زیاده‌رویهای چپ و شاید تأکیدی مجدد بر حسن‌نیت ایران نسبت به انگلیسیها محسوب می‌شد. بنا به استدلال اکثریت، رها کردن صدر در برابر مخالفت اقلیت باعث می‌گردید که مسایلی که دولت مأمور مقابله با آنها شده بود وخیم‌تر گردد، و در هر حال شرایط بحرانی کشور تغییر دولت را جایز نمی‌ساخت. هنگامی که شاه به اقلیت توصیه کرد که به شرط استعفای صدر به مخالفت خود پایان دهند، نمایندگان اکثریت واکنشی شدید نشان دادند چون به اعتقاد آنان «این امر در مورد دخالت‌های شاه و نیز ابستروکسیونهای بعدی هر اقلیتی که خواهان برکناری نخست‌وزیر باشد، بدعتی خطرناک می‌گذارد».<sup>۵</sup> در پایان گزینش صدر و حمایت پی‌گیر اکثریت نمایندگان از وی نتیجه معکوس بیار آورد، و به رشد چپ‌گرایی تندرو انجامید.

سید محسن صدر (صدرالاشراف) در سال ۱۲۵۰ شمسی در یک خانواده مذهبی در شهر محلات دنیا آمد. پدر او روحانی و مالک و در شمار متنفذان محلی بود. صدر تحصیلات خود را در فقه و دروس سنتی در زادگاه خویش و در تهران به انجام رساند و به پیروی از عمویش به خدمت دربار قاجار درآمد. وی ابتدا به عنوان معلم یکی از پسران ناصرالدین‌شاه آغاز به کار کرد و سپس با تعیین شاهزاده مزبور به سمت حاکم همدان، به دستگیری او ارتقاء یافت. صدر در سال ۱۲۸۶ به استخدام وزارت عدلیه درآمد و در کسوت قضاوت شهرتی کسب کرد. به نوشته خود او، وی بیشترین سعی خود را برای آزادی مشروطه‌خواهانی که پس از بمباران مجلس به دست محمدعلی‌شاه زندانی شده بودند، بکار برد، و متعاقباً مناصب قضایی گوناگونی را عهده‌دار شد و نقش مهمی در تدوین قانون مدنی ایران ایفا کرد. او در سال ۱۳۱۲ به وزارت دادگستری رسید.<sup>۶</sup>

(۴) نطق دشتی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۹ تیر ۱۳۲۴.

(۵) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، «۶-۱۲ اوت ۱۹۴۵، FO 371 EP

.45458.

(۶) خاطرات صدرالاشرف، ص ۳۰-۱۹۱ و ۲۸۸-۲۹۳؛ گزارش درباره شخصیت‌های ایرانی، فوریه

.FO 371 EP45458، ۱۹۴۰.

صدر فردی محافظه‌کار و مذهبی و در سلک روحانیان بود. با این همه وی در تطبیق خود با فضا و آداب و رسوم تجددخواهانه دوران رضاشاه درنگ نکرد. مصدق عدم مقاومت او را در برابر کشف حجاب و بسر گذاردن کلاه پهلوی، نشانه‌ای از عدم پایبندی وی به اصول قلمداد کرد. صدر در دفاع از خویش مدعی شد که او هنگامی به بر سر گذاشتن کلاه پهلوی تن در داد که پوشیدن آن با تصویب مجلس به صورت قانون به موقع اجرا گذاشته شد. گذشته از این صدر مدعی شد که خودداری وی به عنوان وزیر دادگستری از اینکه به آسانی از رفتار خودسرانه رضاشاه و پایمال کردن عدالت و اصول قضایی چشم‌پوشی کند، سبب برکناری وی در سال ۱۳۱۵ گردید.<sup>۷</sup> در هر حال، صدر بعداً اجازه یافت که به نمایندگی از زادگاه خود به مجلس راه یابد، و این سمت را تا سال ۱۳۲۳ که در کابینه دوم سهیلی به وزارت دادگستری منصوب شد، حفظ کرد.

صدر همچون سهیلی از طریق سخت‌کوشی و توانایش در جلب حمایت دربار و شخصیت‌های برجسته و نیز نشان دادن وفاداری و استعداد، خود را از سطوح نسبتاً پایین به مشاغل بالا و بانفوذ رساند. برای افرادی چون صدر، کناره‌نشینی پارسایانه، آشتی‌ناپذیری، یا امتناع از قبول مسئولیت به پیروی از اصول و ارزشهای والا، تجملاتی بودند که تنها اشخاصی که از طبقات بالا برخاسته و از موقعیتی امن و امتیازاتی وسیع برخوردار بودند، می‌توانستند به آنها دل بندند. دسترسی به امتیازات طبقات بالا و ورود به جرگه نخبگان حاکم بستگی به اعمال و رفتار عمومی و خصوصی فرد داشت. رد کردن کارنامه این‌گونه افراد به عنوان کسانی بی‌بهره از اصول و فرصت‌طلب امری آسان بود، لیکن این اهمیت جامعه‌شناختی چارچوبی را که در آن تحرک اجتماعی صعودی در ایران امکان‌پذیر بود، نادیده می‌گرفت.

دلایل رفتار صدر هر چه بود، این اتهامات که او در تضعیف اقتدار و استقلال قوه قضاییه دست داشت، و نیز اینکه پایبندی وی به اصول مشروطه کاملاً صادقانه نبود، او را از قابلیت کافی برای زمامداری در دوره‌ای که نظام ارزشهای سیاسی جامعه بر محور قانون اساسی بازسازی شده بود، محروم می‌ساخت. صدر، به‌رغم توانایی و سخت‌کوشی، به واسطه پیشینه کاری و اولویتهای سیاسی واقعی یا منتسب به وی، برای نخست‌وزیری مناسب نبود زیرا در شرایط موجود حتی وجود یک شایعه ناپسند در مورد دلبستگیهای اصولی نخست‌وزیر، برای بی‌اعتبار شناختن او کفایت می‌کرد.

مخالفان صدر کماکان مانع از حصول حد نصاب می‌شدند و به مدت سه ماه و نیم دستیابی صدر را به رأی اعتماد غیرممکن ساختند. بن‌بست حاصل در مجلس که اقتدار قانونی تمام عیار را از دولت سلب کرده بود، بزودی با وقایعی مصادف گشت که تا حدودی به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به تحریک حزب توده صورت گرفته و بازتابهایی در سطح کشور داشت. در آذربایجان تحت اشغال شوروی، ناآرامی در زندان تبریز و کوشش گروهی از زندانیان برای فرار، طبق منابع توده‌ای، به هلاکت هفت زندانی و مجروح شدن یازده تن منجر گردید. در همان استان، در شهر مراغه، ادارات دولتی تحت اشغال درآمدند،<sup>۸</sup> و در روستای لیقوان درگیری بین هواخواهان حزب توده و حاجی احتشام لیقوانی، مالک متنفذ محل، به مرگ وی منتهی شده، موجب نگرانی و تبلیغات زیادی در تهران گردید. همچنین در گیلان و مازندران کارگران صنعتی دستخوش ناآرامی بودند.

مهم‌تر از آن در مرداد ۱۳۲۴، در استان خراسان، چون آذربایجان، تحت اشغال شوروی قرار داشت، حدود بیست و پنج افسر و سرباز سر به شورش برداشتند.<sup>۹</sup> آنان با اطلاع بخش نظامی حزب توده به این اقدام مبادرت کردند اما ظاهراً کمیته مرکزی حزب توده یا روسها از جریان آگاهی نداشتند. هدف شورشیان برافروختن طغیان میان ترکمنها بود، با این امید که عصیان سرعت گسترش یافته، حمایت داخلی و روسها را جلب کند، و به در دست گرفتن قدرت بوسیله حزب توده بینجامد. به هر تقدیر، دولت صدر و سرلشکر ارفع رئیس ستاد ارتش در مقابله با ماجرا تأمل به‌خرج ندادند و چند روز پس از شورش یاغیان شکست خوردند و روسها و حزب توده اقدامی در حمایت از آنان به‌عمل نیاوردند. همچنین صدر برای جلوگیری از هرگونه ناآرامی در تهران تدابیر لازم را اتخاذ کرد و فعالیتهای حزب توده را بشدت محدود ساخت.

بیشترین اضطراب و خطر در تهران از رشد نهضت خودمختاری‌طلبی در کردستان و تشکیل حزب دموکرات آذربایجان ناشی می‌شد. این‌گونه رویدادها بیشتر

۸) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۲۷ اوت - ۲ سپتامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45458.

۹) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۲۰-۲۶ اوت ۱۹۴۵، FO 371 EP 45458؛ رعد امروز، ۲۹ مرداد ۱۳۲۴. همچنین رجوع شود به ارفع، اثر یادشده، ص ۳۴۳-۳۴۵، سپید احمد و وثوق، داستان زندگانی، خاطراتی از پنجاه سال تاریخ معاصر ۱۳۴۰-۱۳۹۰ (تهران) ص ۶۰-۷۸. وثوق که در آن زمان درجه سرهنگی داشت، فرمانده لشکر مشهد بود؛ همچنین رجوع شود به خامه‌ای، اثر یادشده، ص ۱۷۵-۱۸۷.

در منطقه تحت اشغال شوروی بوقوع می‌پیوست و مساعی دولت ایران برای استقرار قدرت در این مناطق به نحو ناگواری از سوی روسها خنثی می‌گردید. در شهریور ۱۳۲۴ حزب دموکرات آذربایجان طی اعلامیه‌ای خواستار خودمختاری آذربایجان شده هدفهایی را اعلام کرد که به مذاق نخبگان حاکم خوشایند نبود. تبلیغات و فعالیتهای افراطی که از جانب روسها تقویت می‌شد، جو سیاسی پرتنش بوجود آورده تداوم و تشدید فعالیتهای سید ضیاء و هوادارانش را در حزب اراده ملی موجب گردید و حزب توده و حامیانش هدف حملات متنفذان محلی در جنوب کشور قرار گرفتند. مثلاً، طبق گزارش انگلیسیها، لطفعلی معدل، یکی از نمایندگان شیراز و از مالکین برجسته محلی، در ارتباط با غارت و سوزاندن باشگاه حزب توده در کارخانه قند مرودشت «مظنون به همدستی» بود. همچنین قوام‌الملک دو روحانی را برای دامن زدن به احساسات ضد توده‌ای اعزام داشته بود.<sup>۱۰</sup> سید ضیاء می‌کوشید به تحریک کشاورزان در شمال بپردازد،<sup>۱۱</sup> ولی به موفقیت چندانی دست نیافت. اما از سوی دیگر در مشهد، حزب توده به یاری روسها توانست طرفداران سید ضیاء را متفرق سازد.<sup>۱۲</sup>

در تهران مقامات حکومت نظامی کلیه تظاهرات خیابانی را ممنوع اعلام کردند، دفاتر حزب توده را بستند، و چند روزنامه توده‌ای را تحت توقیف درآوردند. با خروج نیروهای روسی از تهران، توده‌ایها از یک منبع حمایت محروم ماندند و این خود کمکی برای فرمانداری نظامی محسوب می‌شد.<sup>۱۳</sup> ناخشنودی حاصله از درماندگی دولت در اتخاذ تدابیر رفاهی، بازار حزب توده را گرم می‌کرد و بیکاری فزاینده‌ای که با پایان گرفتن جنگ نمایان می‌شد، به سود حزب بود. اما این حضور نیروهای شوروی بود که بیشترین کمک را به رشد حزب توده کرده بود و بنابراین موضوع تخلیه کشور از حضور نیروهای خارجی که طبق پیمان سه‌جانبه ۱۳۲۰ می‌بایست شش ماه پس از پایان جنگ یعنی در اسفند ۱۳۲۴ (مارس ۱۹۴۶) انجام گیرد، اهمیت خاصی می‌یافت. با این وصف، چشم‌انداز تخلیه نیروهای شوروی روشن نبود زیرا کنفرانس وزیران خارجه متفقین که در سپتامبر ۱۹۴۵ [شهریور ۱۳۲۴] در لندن

(۱۰) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۱۳-۱۹ اوت ۱۹۴۵، FO 371 EP 45458.

(۱۱) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۲۷ اوت-۲ سپتامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45458.

(۱۲) بولارد به بوین، گزارش ژویه تا سپتامبر ۱۹۴۵، ۷ نوامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45452.

(۱۳) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۲۴-۳۰ سپتامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45458.

برگذار شد هیچ نشانه مثبتی در این راستا ارائه نداد. بیشتر سربازان انگلیسی و امریکایی بزودی پس از پایان جنگ، در اوت ۱۹۴۵ [مرداد ۱۳۲۴]، ایران را ترک گفتند، ولی از جانب روسها هیچ اشاره‌ای به اینکه قصد اجرای تعهد خود به تخلیه ایران را دارند به عمل نیامد و این امر دولت صدر را با خطری جدی روبرو کرد. صدر به‌رغم تمایلات شدید ضد توده‌ای خود، به تلاشی ناموفق برای حصول تفاهم با توده‌ایها دست زد تا از این راه خصومت روسها را کاهش دهد. به هر حال، حزب توده در پی خاتمه جنگ از روحیه خوبی برخوردار بود، زیرا نتیجه جنگ پیش‌بینی همیشگی حزب را در مورد پیروزی اتحاد شوروی به تحقق رسانده بود. علاوه بر آن، پیروزی قاطع حزب کارگر در انتخابات عمومی انگلیس امیدهای حزب توده - و برخی گروههای دیگر را در ایران - به اینکه سیاست انگلیس در مورد ایران به زیان صدر و هوادارانش تغییر خواهد کرد، افزایش داده بود. بر این اساس، حزب توده دلیل چندانی برای تعدیل موضع خود علیه صدر نمی‌دید.

با آنکه وقایع تابستان ۱۳۲۴، هم اکثریت و هم اقلیت را عمیقاً تحت تأثیر قرار داده بود، آنان هنوز وادار به سازش میان خود نشده بودند و در عوض یکدیگر را به سبب تحولات جاری آماج سرزنش و انتقاد قرار می‌دادند. دولت که برای مخارج روزانه و پرداخت حقوق کارکنان شدیداً به مجلس وابسته بود، با مشکل عظیمی از نظر تصویب لوایح بودجه یک دوازدهم و دو دوازدهم متداول خود در مجلس مواجه بود. اقلیت همچنان مانع از آن می‌شد که موقعیت دولت از نظر قانونی تثبیت شود و حد نصاب در مجلس حاصل گردد، ولی سرانجام با تغییر روش اقلیت بن‌بست پایان رسید.

صدر طی دیداری با نمایندگان اقلیت ظاهراً گفته بود که در صورتی که تعداد اعضای اقلیت به چهل تن برسد، او چاره‌ای جز استعفا نخواهد داشت، و اقلیت این گفته را حمل بر تعهد صریح وی به استعفا کرده بود.<sup>۱۴</sup> در ۶ مهر ۱۳۲۴ دولت درخواست خود را برای رأی اعتماد تکرار نمود و چهل نماینده اقلیت در جلسه باقی ماندند تا به دولت رأی مخالف دهند. شمار آراء موافق ۷۰ و ممتنع ۴ رأی بود.<sup>۱۵</sup> با وجود این صدر از استعفا سر باز زد و اقلیت که نتوانسته بود از طریق ابستروکسیون

(۱۴) نطق مصدق در مجلس، ۱۴ مهر ۱۳۲۴، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۹۸

و ۱۱۱.

(۱۵) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۲۴-۳۰ سپتامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP

45458؛ و بولارد به بوین، ۷ نوامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45452.



تا آن حد که امید داشت در نیل به اهدافش توفیق یابد، بر آن شد که شیوه مبارزه را تغییر دهد. این تغییر خط مشی به آن دلیل صورت گرفت که اقلیت می‌پنداشت با تخفیف فشار از سوی آنان، اتحاد هواداران صدر از هم گسیخته خواهد شد. اقلیت امیدوار بود که حرکت جدید، نمایندگان موافق دولت را ترغیب کند که در مورد دو مسئله یعنی تعویق انتخابات که مورد مخالفت مصدق بود، و اصلاح قانون انتخابات که مورد تأیید او بود، انعطاف‌پذیری بیشتری نشان دهد. به هر حال، خلف وعده هم به فهرست اتهامات صدر اضافه شد و در برابر مخالفت جنجال‌آمیز چهل نماینده، چشم‌انداز تداوم نخست‌وزیری او ناچیز بود.

در اواسط مهر صدر به شاه اظهار داشت که با توجه به مخالفت مصدق و اقلیت او نمی‌تواند به کار ادامه دهد، ولی شاه از وی خواست که «اندکی بیشتر» سر کار بماند.<sup>۱۶</sup> شاه منتظر آن بود تا وقایع مسیر طبیعی خود را طی کند، بویژه آنکه احتمال داشت حکیمی جای صدر را بگیرد.<sup>۱۷</sup> در واقع شاه از آغاز زمامداری صدر التفات کمی نسبت به او نشان داده بود. به روایت خود صدر:

«محمدرضا شاه از آغاز سلطنت هیچ دوستی واقعی نسبت به من نداشت. در دوران نخست‌وزیری نیز، من نه تنها حمایتی از جانب او تجربه نکردم، بلکه وی حتی برای متزلزل کردن موقعیت من اقدام می‌نمود. دلیل این (رفتار) این بود که هرگاه مصالح کشور یا منافع حقیقی شاه ایجاب نمی‌کرد، من از اطاعت یا اجرای امیال شاه خودداری می‌کردم.»<sup>۱۸</sup>

وابسته نظامی سفارت انگلیس نیز گزارش داد که اشتغال شاه به دسیسه‌گری علیه صدر معلوم بوده است و احتمالاً استعفای امان‌الله اردلان وزیر دادگستری و احمد اعتبار وزیر پست و تلگراف و تلفن، چند روز پس از انتصاب آنان، ناشی از نفوذ شاه بوده است. به گفته وابسته نظامی انگلیس مخالفت شاه با صدر، «عمدتاً ناشی از رنجش» و میل وی به تسویه حساب با اکثریت نمایندگان بر سر رد کردن دولت

(۱۶) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۱-۷ اکتبر ۱۹۴۵، FO 371 EP.45458.

(۱۷) همانجا، ۱۲، ۲۳ سپتامبر ۱۹۴۵.

(۱۸) صدر، خاطرات، ص ۵۱۷.

حکیمی بود که تعدادی از وزیران منتخب شاه عضو آن بودند.<sup>۱۹</sup> پیشینه و اعتبار سلطنت طلبانه صدر نمی‌توانست بی‌توجهی و کلا را به اولویتها و علائق دربار جبران کند.

کمتر از یک ماه پس از کسب رأی اعتماد، کابینه صدر به پایان خود رسید. علاوه بر مخالفت خصمانه اقلیت، دشمنی روسها با صدر و بی‌اعتنایی آنان به اقتدار دولت مرکزی در مناطق تحت اشغال خود، همچنان افزایش یافته بود. هفت عضو کومله (حزب هوادار خودمختاری کردستان) به رهبری قاضی محمد بدون اجازه دولت مرکزی سفری هفت روزه به باکو کردند.<sup>۲۰</sup> مساعی نخست‌وزیر برای انتصاب فرخ به استانداری آذربایجان، گو اینکه حرکتی مقرون به مصلحت نبود، توسط روسها خنثی گردید،<sup>۲۱</sup> و از استقرار قدرت دولت در آذربایجان و کردستان مرتباً ممانعت می‌شد. این امر موجب آن شد که صدر به روسها اعتراض کند و در مجلس به تلخی از این بابت زبان به شکوه بگشاید.<sup>۲۲</sup> از سوی دیگر بنظر می‌آمد که حتی کسانی که انتظار می‌رفت به پشتیبانی از دولت برخیزند، با آن سر به مخالفت گذارده‌اند. متلاً ناصرخان قشقای که به‌تازگی با شاه و انگلیسیها آشتی کرده و بنا به گزارشی رهبر ایالتی حزب اراده ملی در شیراز شده بود،<sup>۲۳</sup> علناً سیمای «ارتجاعی» دولت را مورد انتقاد قرار می‌داد و در جلسه‌ای از نمایندگان اقلیت مدعی شد که دولت برای استقرار مجدد دیکتاتوری آلت دست قرار گرفته است.<sup>۲۴</sup> صدر از سیاست قاطعیت علیه حزب توده پیروی کرده این حزب را در تهران تا حد زیادی «بی‌خطر ساخته» بود.<sup>۲۵</sup> از سوی دیگر سرکوبی جرایم انتقادی باعث شد که برخی از هواداران اولیه‌اش از دولت روی گردانند. مثلاً مظفر فیروز حمایت مشروط قبلی خود از دولت را تعدیل کرده کوشید تا روزنامه‌نگاران مخالف با این‌گونه سیاستها را گرد هم جمع کند.<sup>۲۶</sup> با توجه به ترس ملموس از دیکتاتوری و یا کودتای نظامی، که به آسانی دامن زده می‌شد و

(۱۹) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۱۷-۱۱ ژوئن ۱۹۴۵.

(۲۰) همانجا، ۱-۷ اکتبر ۱۹۴۵.

(۲۱) همانجا، ۱۵-۲۱ اکتبر ۱۹۴۵.

(۲۲) نطق صدر در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۴ شهریور ۱۹۴۵.

(۲۳) ارفع، اثر یادشده، ص ۳۳۸.

(۲۴) رعد امروز، ۲۵ شهریور ۱۳۲۴.

(۲۵) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۲۲-۲۸ اکتبر ۱۹۴۵، FO 371 EP

.45458

(۲۶) رعد امروز، ۸ تیر ۱۳۲۴.

مدام در حملات جراید علیه دربار و سرلشکر ارفع رئیس ستاد ارتش مورد اشاره قرار می‌گرفت، ناخشنودی روزنامه‌نگاران از اهمیتی ویژه برخوردار بود.

همانطور که بولارد در یکی از گزارش‌هایش یادآور شد، با آنکه ایران شاید تنها کشوری بود که در آن «ثروتمندان بندرت کمکی به خزانه‌داری می‌کردند»<sup>۲۷</sup> تمایل دولت صدر متوجه راضی نگاه داشتن توانگران و بخصوص حمایت از منافع بازرگانان بود. بر این اساس بود که دولت انحصار پنبه را ملغی کرد،<sup>۲۸</sup> و محمود بدر وزیر دارایی به اتاق بازرگانی وعده داد که لایحه مالیات بر درآمد را تعدیل خواهد کرد (هر چند که اجرای آن به دولت بعدی واگذار شد)، و کوشید تا کارخانه برق تهران را از حاکمیت شهرداری پایتخت به بخش خصوصی منتقل سازد - اقدامی که مخالفت شدید مصدق را بدنبال آورد و به نتیجه نرسید.<sup>۲۹</sup>

صدر و یارانش موفق شدند که علیرغم تلاشهای مصدق و دیگران انتخابات دوره پانزدهم مجلس را تا پس از تخلیه خاک ایران از قوای متفقین به تعویق اندازند.<sup>۳۰</sup> این اقدام آشکارا به زیان چپ‌گرایان و عناصر تندرو بود که از حضور روسها منتفع می‌شدند لیکن به سود اعضای سرشناس هیئت حاکمه تمام می‌شد. مصدق مدعی بود که تعویق انتخابات مغایر با قانون اساسی و مصالح ملی است و قویاً خواستار تصویب طرح اصلاح قانون انتخابات خود بود که طبق آن راههای سوءاستفاده متنفذین محلی از پیوندها و نفوذ سنتی خود برای دخالت در انتخابات محدود می‌شد. طرح مزبور نه فقط نتوانست هواداری اکثریت را بدست آورد بلکه حتی شکل بسیار تعدیل‌یافته آن نیز از حمایت همگی اعضا اقلیت بهره‌مند نشد.<sup>۳۱</sup>

(۲۷) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45451.

(۲۸) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۲۷ اوت - ۲ سپتامبر ۱۹۴۵، FO

371 EP 45458.

(۲۹) نطق مصدق در مجلس، متن در کی استوان، مکرر، جلد دوم، ص ۱۱.

(۳۰) طبق برآورد بولارد ۹۰ نماینده از ۱۱۵ نماینده رأی به تعویق انتخابات دادند (بولارد به

وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ اکتبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45451).

(۳۱) مفاد اساسی نظرات مصدق پیرامون اصلاح قانون انتخابات عبارت بود از:

(۱) تفکیک حوزه‌های روستایی از حوزه‌های شهری، (۲) هیئت نظارت بر انتخابات از قضات ارشد، استادان دانشگاه، و مأموران عالیرتبه دولت تشکیل شود، (۳) مدت انتخابات به یک روز محدود گردد، (۴) حق رأی منحصر به افراد باسواد باشد. اشتغال ذهنی مصدق به اصلاح قانون انتخابات به سالهای دهه ۱۳۰۰ برمی‌گردد. مراجعه شود به «انتخابات در اروپا و ایران»، آینده، جلد دوم، ۱۳۰۵،

صدر در عین حال توفیق یافته بود که چند خدمت مهم برای انگلیسیها انجام دهد. آنان «انعقاد موافقتنامه‌های بین وزارت دارایی و بانک شاهنشاهی ایران را مدیون او بودند» که «برای منافع انگلیسیها از اهمیت زیادی برخوردار بود».<sup>۳۲</sup> وی همچنین وجوه لازم برای خرید دستگاههای مخابراتی نظامی انگلیسیها و بخش اعظم تأسیسات نظامی امریکاییها را که برای استفاده متفقین در ایران نصب شده بود، تأمین کرد. او خود را «از نیاز مبرم به امنیت در منطقه عملیاتی شرکت نفت ایران و انگلیس آگاه» نشان داده و «تعهد کرده بود که برای تأمین اعتبارات لازم» بدین منظور «لایحه‌ای تقدیم مجلس کند».<sup>۳۳</sup> عمدتاً به سبب این کوششها بود که وابسته نظامی سفارت انگلیس گزارش داد که:

با توجه به بی‌علاقگی رایج در کلیه وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی، خصومت روسها، مخالفت بی‌وقفه اقلیت، و کارشکنی کلی مجلس، عملکرد او در مقام مقایسه با اسلافش مساعدتر است.

مطلب فوق احتمالاً ارزشیابی منصفانه‌ای است و اگر صدر با آن همه مخالفت روبرو نشده بود، ممکن بود اشتیاق به مراتب بیشتری را در انگلیسیها برانگیزاند. از سوی دیگر از نظر مخالفان، صدر محافظه‌کاری مرتجع بشمار می‌رفت که هرگز قدمی در حمایت از قانون اساسی برنداشته، و همواره از سیاستی یک‌طرفه در هواداری از انگلیس پیروی کرده بود. چنین پنداشته می‌شد که نخست‌وزیری صدر مدیون این صفات او بود.

اما نمایندگان اقلیت از ابستروکسیون چه نتیجه‌ای به‌جز جلوگیری از تحکیم کابینه صدر نصیب خود کردند؟ بطور قطع آنان نتوانستند به سیاستی مشترک یا هدفی جامع که جملگی در پی آن باشند، دست یابند. البته مصدق برنامه‌ای مشخص ارائه کرد و همواره خواستار اصلاح نظام انتخاباتی بود، لیکن این برنامه، بیش از هر چیز

ص ۱۳۰-۱۲۲، چاپ مجدد در مصدق و مسایل حقوق و سیاست (تهران ۱۳۵۸)، ص ۹۰-۷۳. مصدق در کابینه دوم خود در سال ۱۳۳۱، برخی از نظرات فوق را در قانون اصلاح انتخابات وارد ساخت که به مرحله عمل نینجامید.

(۳۲) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۲ اکتبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45451.

(۳۳) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۲۲-۲۸ اکتبر ۱۹۴۵، FO 371 EP

حاصل اعتقادات و علایق شخص او بود و نه جزئی از اهداف دسته‌جمعی اقلیت. نمایندگان اقلیت پشتیبانی عمومی را در حدی جلب نکردند که بتوانند نیازها و آرزوهای بی‌شکل و نامشخص کسانی که مدعی نمایندگی آنان بودند به مجموعه منسجمی از تقاضاهای مشخص تبدیل کنند. آنان نتوانستند نخبگان حاکم را وادار سازند که سیاستها و برنامه‌هایی متفاوت با آنچه داشتند، بپذیرند، و موفق نشدند قواعد بازی سیاسی را به زیان رقیبان خود تغییر دهند.

از دیدگاهی مثبت، اقلیت توفیق یافت که در مبارزه با آنچه تخطی از روشهای رسمی و غیررسمی شرکت مؤثر اقلیت در فراگرد سیاسی می‌دانست، مقررات موجود بازی را از نو برقرار سازد. این بدان معنا نیست که اولویتهای سیاسی در تمایز اکثریت از اقلیت مهم بشمار نمی‌آمد، بلکه نکته این است که تشکیل و تداوم اقلیت ناشی از این احساس بود که آنان را عمداً به حاشیه رانده‌اند و در خارج از فراگرد کاربرد قدرت و توزیع و تخصیص مقام و موقعیتها و غنایم سیاسی قرار داده‌اند. هنگامی که در ۱۴ مهر ۱۳۲۴ رئیس و نواب رئیس مجلس همگی از میان اکثریت انتخاب شدند، مصدق شکوه کرد که اقلیت نادیده گرفته شده است و اینکه:

ما ابستروکسیون کردیم برای اینکه اکثریت تا یک اندازه رعایت حال اقلیت را بکند و اقلیت را در کارهای عمومی مملکت، در امور سیاسی دخالت بدهد. پس از یک مدتی که در خارج ماندیم، دیدیم اکثریت هیچ توجهی به ما نکرد و استمالتی از ما نکرد و ما دیدیم که اگر در خارج بنشینیم بالاخره هر چه هست به نفع اکثریت تمام می‌شود و ما استفاده نمی‌توانیم بکنیم. این بود که ما آمدیم به مجلس، روی چه اصل؟ برای اینکه با اکثریت همکاری بکنیم... با این امید که این همکاری یک توازنی در سیاست مجلس تولید بکند و ما بتوانیم تا آخر دوره از این موافقت و همکاری یک کارهایی را انجام دهیم و یک خدمتی برای ملت و مملکت بکنیم. این نظر ما بود که به مجلس آمدیم و دست خودمان را برای همکاری بسوی اکثریت دراز کردیم ولی دیدیم که اکثریت آن دست همکاری ما را رد می‌کند.<sup>۳۴</sup>

صرف نظر از آنچه اکثریت و اقلیت بدست آوردند یا از دست دادند، بدون شک وقت زیادی به هدر داده شد و مجلس نتوانست وظیفه قانونگذاری خود را به گونه‌ای

(۳۴) نطق مصدق در مجلس، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۱۱۷-۱۱۸.

مثبت و مؤثر انجام دهد. مباحثات مستدل و بحثهای آرام پارلمانی پیرامون موضوعات مورد علاقه عمومی یا تفسیرهای متفاوتی که از مفاد قانون اساسی به عمل می‌آید غالباً تحت‌الشعاع فریادهای دشنام و ناسزا قرار می‌گرفت. بسیاری از نمایندگان نسبت به فوریت و اهمیت مسایلی که از آنان انتظار مقابله با آنها می‌رفت، حساسیت نداشتند. به هر حال، کلیه نمایندگان در این مورد توافق داشتند که مجلس به‌رغم نارساییهایش باید مرکز ثقل سیاست کشور باشد.<sup>۳۵</sup> آنان در این زمینه می‌توانستند به قانون اساسی تمسک جویند و تا حدی موجباً مدعی شوند که علاقه آنان جلوگیری از اقتدارگرایی و خودکامگی است. با اینهمه تضعیف و بی‌اعتبار کردن مدام و منظم قوه مجریه از سوی آنان، جدی‌ترین تهدید بالقوه برای بنیادهای حکومت مشروطه بود. در عین حال ناتوانی مجلس در پرداختن به قانونگذاری و سایر وظایف، همراه با درگیریها و اختلافات داخلی آن به بی‌ثباتی بنیانی جامعه سیاسی ایران کمک می‌کرد. این بی‌ثباتی به‌نوبه خود بر ناتوانیهای مجلس تأثیر متقابل می‌گذارد و نابسامانیها دستاویز کسانی می‌شد که ایران را برای هیچ شکلی از دموکراسی آماده نمی‌انگاشتند. عملکرد مجلس از جمله دلایلی بود که شاه را به فکر تجدید نظر در قانون اساسی و افزایش رسمی اقتدار خود انداخت. بولارد پس از دیداری با شاه درباره او و عقایدش چنین گزارش داد:

«او در مورد دموکراسی آن‌گونه که در اینجا به عنوان شیوه حکومت برای ایران تعبیر می‌شود، مشکوک بود. نمایندگان هر روز تا آن حد در مجلس حضور می‌یابند که بتوانند حقوق خود را دریافت کنند و بقیه اوقات را صرف فشار آوردن بر وزیران جهت استخدام خویشان و دوستان خود می‌کنند. وی اعتقاد داشت که پس از خروج نیروهای خارجی، تغییراتی در قانون اساسی می‌باید به عمل آید، بویژه راههایی باید یافت شود که مجلسی که مانند مجلس فعلی هیچ قانونی را از تصویب نگذرانده است، منحل گردد.»<sup>۳۶</sup>

جریان رویدادها حاکی از این بود که شاه تنها می‌بایست شکیبایی به خرج دهد چرا که به‌جز چند میان‌برده کوتاه، سیر رویدادها به سود او بود.

(۳۵) مثلاً پیشنهاد ناصرقلی اردلان، نماینده سنندج در مجلس، مبنی بر منع استخدام اتباع خارجی توسط دولت بدون اجازه قبلی مجلس، با اکثریت قابل توجهی به تصویب رسید.

(۳۶) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۸ اکتبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45451.

## دولت حکیمی

آبان ۱۳۲۴- دی ۱۳۲۴

نیازهای مبرم ناشی از شرایط سیاسی و بازشناخت ضمنی این واقعیت که رویارویی پی‌گیر میان اکثریت و اقلیت به مصلحت نبوده و زیان‌آور است، به سازشی انجامید که حاصل آن مأموریت دوباره حکیمی برای تشکیل دولت بود. کابینه دوم حکیمی از هر نظر پیشرفت قابل توجهی نسبت به دولت نافرجام قبلی او بشمار می‌آمد. وی در انتخاب همکارانش با نمایندگان به مشورت پرداخت و کوشید تا علایق و اولویتهای اقلیت را که حال با از دست دادن علت وجودیش شروع به فروپاشی کرده بود، مد نظر قرار دهد.<sup>۱</sup> بدین ترتیب در ۱۰ آبان ۱۳۲۴ تقریباً صد نماینده به حکیمی رأی اعتماد دادند و تنها آراء مخالف متعلق به شش نماینده توده‌ای بود.<sup>۲</sup> این امر آغاز امیدبخشی برای حکیمی بود که می‌بایست به کار دشوار مقابله با بحران سیاسی ناشی از رویدادهای آذربایجان و کردستان پردازد.

جعفر پیشه‌وری و قاضی محمد رهبران نهضت‌های خودمختاری در آذربایجان و کردستان، همراه با همدستان خود از فقدان عملی قدرت مؤثر دولت مرکزی در

(۱) حسن ارسنجانی، یادداشتهای سیاسی ۱۳۲۴-۱۳۲۶، بامشاد (۲۱-۲۹ مرداد ۱۳۳۵)، کی استوان، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۱۸۰.

(۲) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۲۹ اکتبر-۱۱ نوامبر ۱۹۴۵، FO 371

ایالات یادشده و نیز از حمایت و تشویق فعال یا ضمنی اشغالگران روسی بهره‌برداری کرده هر یک جنبشی به‌راه انداخته بودند. از این دو نفر پیشه‌وری توجه بیشتری جلب کرده و در تهران سرشناس بود، زیرا نه تنها کمونیستی با سابقه، عضو حزب عدالت‌پیشین، و از یاران میرزا کوچک خان محسوب می‌شد، بلکه از آن جهت که پس از سقوط رضاشاه و آزادی از زندان، به عنوان روزنامه‌نگاری ورزیده و سردبیر روزنامه آژیر، نام و آوازه‌ای برای خود کسب کرده بود.<sup>۳</sup> او رسماً به عضویت حزب توده درنیامده بود، چرا که نسبت به اکثر سران حزب گرایشی نداشت. پیشه‌وری از تبریز به نمایندگی در مجلس چهاردهم انتخاب شده بود، ولی اعتبارنامه او رد شد و نتوانست عهده‌دار نمایندگی شود. وی در بازگشت به تبریز فرقه دموکرات آذربایجان را بنیان گذارد که شعبه محلی حزب توده بدون اطلاع مقامات حزبی به آن پیوست. پیشه‌وری در مقام رهبر فرقه دموکرات فارسها را با نظری منفی و تحقیرآمیز می‌نگریست، دیدگاهی که دو رویداد به تشدید آن کمک کرده بود. نخست آنکه در کنفرانس عمومی حزب توده در مرداد ۱۳۲۳، اعتبارنامه‌اش مورد تصویب واقع نشد و در نتیجه او نتوانست به عنوان نماینده آذربایجان در کنفرانس شرکت کند، دیگر آنکه از کرسی پارلمانی خود محروم شد.

موفقیت اولیه پیشه‌وری و قاضی محمد در کسب حمایت مردم بیشتر ناشی از توانایی آن دو در برانگیختن و بسیج نارضاییها و محرومیت‌های ریشه‌داری بود که از احساسات و پیوندهای قومی نیرو گرفته و متقابلاً به آن قدرت می‌بخشید. در دوران کابینه دوم حکیمی، این نهضتها با ایجاد تشکیلات رسمی اداری وارد مرحله جدیدی گردیدند. هدفهای اعلام شده و اساساً اصلاح طلبانه این جنبشها احترام آنها را به تمامیت ارضی مورد تأکید قرار داده، بر این نکته اصرار می‌ورزید که تحقق خودمختاری ایالات می‌باید با برقراری ترتیبات دموکراتیک در سراسر کشور همراه شود. آنها بدین طریق می‌توانستند حسن نظر و توجه بخشهای وسیعی از روشنفکران را که از عملکرد نخبگان حاکم ناخشنود و خواهان گسترش چنان اصلاحاتی در سراسر کشور بودند، به خود جلب کنند. این آرمانهای اصلاحی شور و شوقی توأم با همدلی محتاطانه و خوشبینی آرزومندانه را دامن می‌زدند که در عین حال از نگرانی و اضطراب نیز برکنار نبود.<sup>۴</sup> بحران نفت سال قبل وجدان روشنفکران را عمیقاً

۳) جعفر پیشه‌وری، «سرگذشت من»، آژیر، ۱۵ آذر ۱۳۲۲.

۴) ملک‌الشعراى بهار: «حزب دموکرات آذربایجان»، ایران ما، ۲۵ شهریور ۱۳۲۴؛ همچنین



آزرده بود و در این دوره تضاد بین میهن‌دوستی و اصلاحات ملهم از غرب، و میان ناسیونالیسم ایرانی و سوسیالیسم نوع روسی، وجوه اصلی دلبستگیها و جهت‌گیریهای روشنفکرانه را تشکیل می‌داد.<sup>۵</sup>

احساسات درهم و سردرگم این گروه از روشنفکران نسبت به نهضت‌های خودمختاری از ابهام آزاردهنده مستتر در واژه خودمختاری (مختاریت ملی) برمی‌خاست و بویژه از تأکیدی که بر تدریس و استفاده رسمی از زبانهای آذری و کردی نهاده می‌شد. در هر حال نخبگان حاکم در ایران نسبت به اهداف واقعی و پنهان این جنبشها عمیقاً بدگمان بودند و آنها را جدایی‌طلب در پوشش مبدل، و مخالف با حاکمیت، یکپارچگی ارضی، و ترتیبات اجتماعی، سیاسی موجود ایران می‌دانستند.<sup>۶</sup> از آنجا که شرایط رشد این نهضتها بیشتر از حضور و دخالت جدی روسها ناشی شده بود، نخبگان حاکم قادر بودند تا اصالت و مشروعیت آرمانهای اصلاحی و خواستهای آنها را در مورد بهبود شرایط زندگی مردم مورد شک و تردید قرار داده یا حتی منکر شوند و این در حالی بود که جنبشهای مزبور مدعی بودند که خود زاده، بیانگر، و نماینده آن آرمانها و خواستها هستند.

نخبگان حاکم و در واقع بسیاری دیگر از ایرانیان از مقاصد غایی روسها بیمناک بوده به آن سخت سوءظن داشتند زیرا روسها از ابراز هرگونه اشارهای در مورد تمایل خود به تخلیه خاک ایران طفره می‌رفتند. پیشینه هراسها و نگرانیهای ایرانیان را می‌توان به آغاز اشغال ایران توسط انگلیسیها و روسها بازگرداند. طرز برخورد روسها و نهضت‌های خودمختاری واکنشی هماهنگ شده در مقابل رد تقاضای روسها برای امتیاز نفت از سوی دولت ایران دانسته می‌شد، و از اینکه روسها حاکمیت ایران را در مناطق اشغالی ارج نهاده و از نقش حیاتی ایران به عنوان راه ارسال آذوقه و مهمات متفقین به روسیه قدرشناسی واقعی نشان نمی‌دادند، رنجیدگی خاطر وجود داشت.<sup>۷</sup> از

رجوع شود به مقاله انور خامه‌ای در رهبر، ۲۹ فروردین ۱۳۲۵، و عبدالرحمن فرامرزی: «پیام به پیشه‌وری»، کیهان، ۲۶ دی ۱۳۲۴.

(۵) این تنشها در سر مقالات و مقالات مندرج در روزنامه جبهه ارگان حزب ایران (مرکب از مهندسین و حقوقدانان) کاملاً آشکار است، بویژه بین ماههای دی تا آذر ۱۳۲۴.

(۶) بخش اعظم نمایندگان مجلس همراه با حکیمی، رهبران جنبش خودمختاری آذربایجان را «متجاسرین» نامیدند، عنوانی که برای چپ‌گرایان هیچ خوشایند نبود (جبهه ۲۹ آذر و ۲ دی ۱۳۲۴).

(۷) برای شرح کمکهای ایران به تلاش جنگی متفقین، رجوع شود به محمدخان ملک یزدی، ارزش مساعی ایران در جنگ، ۱۳۲۴-۱۳۶۸، (تهران ۱۳۲۴).

نظر دولت ایران بیشتر تبلیغات الهام گرفته از روسها درباره اقدامات ستمگرانه مقامات ایرانی در آذربایجان یا کردستان اساس و پایه‌ای نداشت چرا که اشغال روسها عملاً به اقتدار دولت مرکزی در این مناطق پایان داده بود.

با وجود این روسها به برکت یک نظام عقیدتی مسحورکننده می‌توانستند حتی به برخی روشنفکران چپ میانه‌رو بقبولانند که حضور و رفتار شوروی در ایران نهایتاً به سود مصالح ملی ایران است، و بر کسانی که از این بابت تردید داشتند، برچسب متحد سید ضیاء یا مرتجعین هوادار امپریالیسم بزنند. در خلاصه فکری دوران پس از رضاشاه که ایران پذیرای هر عقیده نوینی بود، واژگانی برای محاوره سیاسی رادیکال و همراه با آن، نظام فکری و روش استدلال خاصی که از شوروی سرچشمه گرفته و عمدتاً از طریق حزب توده تبلیغ و ترویج می‌شد، با شور و اشتیاق پذیرفته گردید و فرهنگ سیاسی ایران را بشدت تحت تأثیر قرار داد. این واژگان جایی برای طرح ایراد و اعتراض به اعمال یا خواسته‌های روسها به گونه‌ای که جاذبه روشنفکری داشته باشد، باقی نمی‌گذاشت. و حتی تصور این را که ممکن است روسها انگیزه‌هایی غیر از انگیزه‌های انسان‌دوستانه داشته باشند، عملاً ناممکن می‌کرد. این واژگان و نظام فکری تبیین متقاعدکننده‌ای از بی‌کفایتی ذاتی ساختار حکومتی ایران بدست می‌داد و راه‌حل آماده‌ای نیز فراهم می‌آورد، لیکن طرح استدلالهایی «ترقیخواهانه» در هواداری از میهن‌دوستی (به‌جز میهن‌دوستی روسی) و در دفاع از حاکمیت ایران را مانع می‌شد. بیم و هراس سنتی از تجاوز روس عمدتاً موجب می‌شد موضع علنی نخبگان حاکم در برابر خواسته‌های روسها و خودداری آنان از تخلیه ایران، حالتی انفعالی و مسالمت‌جویانه به خود بگیرد. اما در عین حال، هواخواهان استقلال ایران، و نه فقط «نیروهای ارتجاع» در کشور، دشواری بزرگی در مقابله نظری با بینش توده‌ای و طرح استدلالهای روشنفکرپسند برای بازداشتن «حرکت در مسیر ترقی» یا ایستادگی در مقابل آن داشتند.

در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ دولت ملی آذربایجان رسماً در تبریز اعلام موجودیت کرد و مجلس ملی آذربایجان در حضور کنسول شوروی گشایش یافته، پیشه‌وری به عنوان نخست‌وزیر کابینه ده نفری خود را به آن معرفی کرد.<sup>۸</sup> برنامه دولت ملی آذربایجان که همان روز به تصویب مجلس ملی رسید شامل نوزده ماده بود و ماهیتی اصلاح‌طلبانه و معتدل داشت. نه فقط رفع اختلاف بین دهقانان و مالکین توصیه شده بود، بلکه مالکیت خصوصی در تمامی زمین‌ها به رسمیت شناخته شده، احترام به

(۸) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۵ دسامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45439.

آزادی عقیده کلیه شهروندان مورد تأکید قرار گرفته بود.<sup>۹</sup> روز بعد بیات، نخست‌وزیر پیشین، که تنها شانزده روز قبل به عنوان استاندار وارد تبریز شده بود تا مانع چنان تحولی گردد،<sup>۱۰</sup> به تهران بازگشت و این به معنای پایان اقتدار دولت مرکزی در آذربایجان بود.<sup>۱۱</sup>

این فراگرد با امضای پروتکلی بین پیشه‌وری و سرتیپ درخشانی فرمانده پادگان تبریز مبنی بر تسلیم سربازان پادگان به دولت خودمختار آذربایجان تکمیل گردید.<sup>۱۲</sup> دموکراتها همچنین موجودی دولت مرکزی را در بانک ملی در اختیار گرفتند. آنان قصد خود را دایر بر ایجاد یک ارتش دایمی و نیرومند پنهان نداشته،<sup>۱۳</sup> تهدید کردند در صورتی که دولت مرکزی وجه کافی برای پرداخت حقوق کارکنان دولت در اختیارشان نگذارد، از پرداخت مالیات خودداری نموده، شاید حتی ناگزیر شوند دولتی کاملاً مستقل تشکیل دهند.<sup>۱۴</sup>

در پس کلیه این تحولات پیشینه‌ای از درماندگی و سرخوردگی دولت مرکزی نهفته بود. سربازان و ژاندارمهای اعزامی از تهران به مقصد آذربایجان، حتی قبل از رسیدن به قزوین واقع در ۱۴۰ کیلومتری شمال غربی تهران، متوقف شده و روسها در پاسخ به اعتراض دولت ایران امتناع خود را از اجازه ورود نیروهای دولت مرکزی به آذربایجان رسماً اعلام داشته بودند.<sup>۱۵</sup> از سوی دیگر عشایر محلی مانند افشاری، ذوالفقاری و شاهسون که شاه را حامی خود می‌دانستند، مانند سایر ایلات کشور به استناد یک عفو عمومی مجاز بودند که بدون پروانه با خود سلاح حمل کنند.<sup>۱۶</sup> آنان آماده شده بودند تا در مقابل دموکراتها به مقابله برخیزند و دیری نگذشت که برای

۹) اقتباس از «سوویت مونیتور» منتشره از سوی خبرگزاری تاس، ۱۷ دسامبر ۱۹۴۵، همانجا.

۱۰) بولارد به وزارت خارجه، ۱۵ دسامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45437.

۱۱) بولارد به وزارت خارجه، ۱۳ دسامبر ۱۹۴۵، همانجا.

۱۲) اقتباس از «سوویت مونیتور»، منتشره از سوی خبرگزاری تاس، ۱۶ دسامبر ۱۹۴۵، همانجا.

۱۳) کنسولگری تبریز به تهران، ۲۰ دسامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45440.

۱۴) تهران به وزارت خارجه، ۲۷ دسامبر ۱۹۴۵، همانجا.

۱۵) سفارت شوروی در تهران به وزارت امور خارجه ایران، ۲۶ نوامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45437؛ رهبر، ۱۲ آذر ۱۳۲۴.

۱۶) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۱۷-۲۳ دسامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 52710؛ جبهه، ۷ دی ۱۳۲۴.

این منظور بسیج گردیدند. با این همه، دولت مرکزی از عهده انجام کار چندان مؤثری بر نمی آمد جز آنکه با استفاده از مجاری سیاسی و دیپلماتیک راه حل مورد توافقی را جستجو کند.

حکیمی با این هدف که نمایندگان مجلس را در مسئولیت حکومت سهیم ساخته آنان را مستقیماً در سیاست دولت نسبت به آذربایجان مشارکت دهد، از مجلس دعوت کرد که شانزده نماینده از کلیه فراکسیونهای موجود تعیین شوند تا کمیسیونی برای بررسی موضوعات مربوطه تشکیل دهند و راهنماییهای لازم را در مورد اقدامات دولت به عمل آورند.<sup>۱۷</sup> همچنین یک «شورای عالی ملی» با عضویت خود او، قوام، صادق صادق، علیرضا قره گوزلو و علی منصور برپا گردید.<sup>۱۸</sup> شخصیتهای مزبور به هواداری از انگلیس شهرت نداشتند و اکثراً از اطمینان روسها برخوردار بودند. ترکیب این شورا با سیاست مورد اهتمام حکیمی در جهت جلب رضایت مشروط حزب توده و اتحاد شوروی هماهنگی داشت. اقدامات دیگر حکیمی در این زمینه شامل برکناری غلامحسین ابتهاج شهردار تهران و انتصاب بیات به جانشینی وی بود. ابتهاج به جانبداری از انگلیسیها معروف بوده مورد بی مهری چپ‌گرایان بود،<sup>۱۹</sup> در حالی که بیات در مقام استانداری آذربایجان به عنوان فردی بیطرف و حتی متمایل به اتحاد شوروی شناخته شده بود. افزون بر آن، حکیمی سرانجام به برکناری خلیل فهیمی از وزارت کشور رضایت داد. تعیین نامبرده بدان سمت موجب ناراحتی برخی از نمایندگان شده بود و سوءظنی که در مورد وابستگی وی به سید ضیاء وجود داشت، انتقادات پی در پی مصدق را دامن زده بود.<sup>۲۰</sup> به جای فهیمی، اللهیار صالح وزیر مشاور به وزارت کشور گماشته شد؛ او و محمود نریمان وزیر پست و تلگراف و تلفن مورد حمایت مصدق و پیروانش بودند. گذشته از این، گفته می‌شد که صالح، نریمان و محمدحسین فیروز وزیر راه با پیروی از سیاست راضی نگه داشتن روسها، موافقت دارند.<sup>۲۱</sup>

(۱۷) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۲۶ نوامبر-۳ دسامبر ۱۹۴۵، FO

371 EP 45459.

(۱۸) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۰ دسامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45452.

(۱۹) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۲ دسامبر ۱۹۴۵، همانجا.

(۲۰) فرکو آر به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۲ دسامبر ۱۹۴۵، همانجا؛ نطق مصدق در مجلس، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۲۰۴-۲۱۲.

(۲۱) فرکو آر به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۲ دسامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45452؛ خلاصه گزارش

تدابیر یادشده برای تأثیر گذاردن بر روسها کافی نبود و خشنودی انگلیسیها را نیز به دنبال نیاورد، زیرا آنان با هرگونه مذاکره مستقیم بین ایران و شوروی بدون شرکت انگلیس مخالفت داشتند. با آنکه بولارد در موارد مختلف حکیمی را «ناشنا و کاملاً بی‌فایده»، «بی‌اثر و ناتوان از انجام هرگونه اقدام مثبت»<sup>۲۲</sup> و «پیر، خسته، تهی از اندیشه» توصیف کرده بود،<sup>۲۳</sup> وی از حمایت انگلیسیها بی‌بهره نبود، زیرا گرایش او بدون هیچ گمان و تردیدی بسوی غرب بود. سیاستی که حکیمی برای جلب رضایت روسها بکار گرفته بود، در بهترین حالت، با دودلی و بی‌میلی توأم بود، و همانطور که انگلیسیها تشخیص دادند، نموداری از اضطراب و دستپاچگی فزاینده نخبگان حاکم و نومیدی و سرخوردگی آنان از واکنش غرب بود. از آنجا که حکیمی هیچ امکانی برای حصول توافق با روسها نداشت، رقیب عمده وی قوام، فعالیت خود را برای نیل مجدد به مقام نخست‌وزیری آغاز کرده بود. در واقع شبح قوام از مدتی پیش ذهن شاه را به خود مشغول کرده بود و شاه غالباً با بولارد از «بدگمانی عمیق» خودش به قوام و کوششهایش در حمایت از حکیمی سخن می‌گفت.<sup>۲۴</sup> با توجه به اینکه روسها فقط با قوام حاضر به گفتگو بودند، و اینکه قوام پشتیبانی بسیاری از نمایندگان را بدست آورده بود، نه شاه و نه انگلیسیها هیچکدام در موقعیتی نبودند که از بازگشت او به قدرت جلوگیری کرده یا حتی آن را به تأخیر اندازند.

بولارد که از گسترش نهضت‌های خودمختاری از شمال غربی به جنوب کشور نگرانی داشت، به وزارت خارجه بریتانیا پیشنهاد کرده بود که مقامات انگلیسی سعی کنند دولت ایران را متقاعد سازند که «برخورد منفی در مورد آذربایجان بی‌مفیده است» و به جای این کار، پس از تخلیه نیروهای بیگانه از ایران، دولت باید اقدامات مثبتی را جهت اصلاح و اجرای قانون انجمنهای ایالتی به مورد اجرا گذارد، و اینکه اقلیتها را می‌توان با مجاز داشتن تدریس زبانهایشان در مدارس محلی، ضمن حفظ

اطلاعاتی وابسته نظامی، ۱۷-۲۳ دسامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 52710. پس از برکناری ابتهاج نریمان مسئولیت شهرداری را عهده‌دار شده بود.

(۲۲) بولارد به وزارت خارجه، ۱۸ دسامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45439.

(۲۳) بولارد به وزارت خارجه، ۲۷ دسامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45440.

(۲۴) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۷ نوامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45437؛ بولارد به وزارت خارجه، ۲ دسامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45452. شاه همچنین تأسف خود را از اینکه «قانون اساسی به وی اجازه انحلال مجلس و برگزاری انتخابات جدید را نداده است»، تکرار کرد و اضافه نمود که «پس از خروج نیروهای خارجی، مسائلی قانون اساسی باید مورد توجه قرار گیرد».

فارسی به عنوان زبان رسمی، در حدی معتدل راضی نگاه داشت.<sup>۲۵</sup> وزارت خارجه بریتانیا در آغاز روی خوشی به این پیشنهاد نشان نداد،<sup>۲۶</sup> اما بولارد هشدار داد که «ایران به علت تمرکز بیش از حد در حال فروپاشی است» و از ایجاد «حکومت محلی» در همه ایالات به جای خودمختاری طرفداری کرده، اعلام داشت که هرگونه اشاره‌ای که بر استثنایی بودن و وجود حالت خاص در آذربایجان دلالت کند، به منزله گامی در جهت انضمام آن توسط اتحاد شوروی خواهد بود.<sup>۲۷</sup> سرانجام وزارت خارجه به بولارد اجازه داد که موضوعاتی مانند انجمنهای ایالتی را بطور خصوصی با مقامات ایران در میان گذارد.

دیدگاههای بولارد از نظر اصولی مورد قبول حکیمی بود و وی به استانداران دستور داد که برای انتخابات محلی مهیا شوند. سایر مقامات ایران نیز (عمدتاً صالح وزیر کشور) به همان دلایل نظریاتی همانند بولارد داشتند.<sup>۲۸</sup> در واقع به گفته مصدق، حتی کمیسیون شانزده نفری مجلس نیز تأسیس این انجمنها را توصیه کرد و به همین علت به حال تعلیق درآمد.<sup>۲۹</sup> مخالفان انجمنهای ایالتی استدلال کردند که با عقب افتادن انتخابات عمومی به علت حضور نیروهای بیگانه، دولت بسختی می‌تواند برگزاری انتخابات محلی را توجیه کند. بنابراین حکیمی سرانجام ناچار شد که انتخابات محلی را تا زمان تخلیه خاک ایران به تأخیر اندازد. در این میان به دنبال وقایعی که در اواسط دی ماه ۱۳۲۴ اتفاق افتاد، آینده قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی و نیز بقاء کابینه حکیمی رو به تیرگی گذاشت. کنفرانس مسکو در اواخر دسامبر ۱۹۴۵ هیچ اقدام یا اشاره مثبتی در مورد ایران نکرد و در واقع حتی ایران را به نام نیز ذکر نکرد، نکته‌ای که به قول وابسته نظامی انگلیس، ایرانیان را دستخوش «نومیدی آمیخته با اضطراب شدید کرد».<sup>۳۰</sup> در اواسط دی ماه ۱۳۲۴ طرح کلی انگلیس و امریکا

(۲۵) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۴ نوامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45436.

(۲۶) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۲۵ نوامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45437.

(۲۷) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۷ نوامبر ۱۹۴۵، همانجا.

(۲۸) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ دسامبر ۱۹۴۵، همانجا؛ فرکو آر به وزارت خارجه

بریتانیا، ۲۲ دسامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45440.

(۲۹) نطق مصدق در مجلس، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۲۰۴-۲۱۲.

(۳۰) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی، ۳۱ دسامبر ۱۹۴۵، ۶ ژانویه ۱۹۴۶، FO 371 EP

52710، همچنین رجوع شود به:

James Byrnes, *Speaking Frankly* (London 1947) pp. 110-122.

پیرامون یک کمیسیون سه جانبه به منظور «اندرز دادن» به دولت ایران در مورد انتخاب انجمنهای محلی به دولت حکیمی تسلیم گردید. دولت پیشنهاد را رد نکرده خواستار آن شد که دو نماینده از ایران در کمیسیون عضویت داشته باشند و اشاره‌هایی که در طرح به زبانهای اقلیتها شده است، حذف شود.<sup>۳۱</sup> هیچیک از این دو درخواست مورد قبول بنیان طرح قرار نگرفت و دولت بر آن شد که در موضع خود تجدید نظر کند.

در این میان در ۱۵ دی ۱۳۲۴ ماجرا از طریق رادیو بی.بی.سی به آگاهی همگان رسید، با این خبر که انگلستان، ایالات متحد، و اتحاد شوروی کمیسیون سه جانبه‌ای برای بررسی مسایل داخلی ایران بطور کلی، و اوضاع آذربایجان بطور اخص، ایجاد خواهند کرد.<sup>۳۲</sup> این خبر شبح تفاهم ۱۹۰۷ را زنده کرد و چنان ترس و خصومتی میان سیاستمداران و روزنامه‌نگاران ایرانی صرف نظر از اختلاف افکار و عقاید آنان برانگیخت<sup>۳۳</sup> که برای دولت راه دیگری جز رد رسمی طرح باقی نماند. مصدق و سایرین طرح را به مراتب بدتر از قرارداد ۱۹۱۹ توصیف کردند،<sup>۳۴</sup> قراردادی که حسن وثوق (وثوق‌الدوله) برادر قوام امضاء کرده بود و طبق آن بنا بود انگلیسیها از امتیازات گسترده‌ای در ایران بهره‌مند شوند. علیرغم اصرار حکیمی که پیشنهاد کمیسیون سه جانبه بیدرننگ رد شده است، وی به خاطر آنکه حتی آن را مورد توجه قرار داده است،<sup>۳۵</sup> آماج انتقاد شدید قرار گرفت، و با استیضاح مواجه شد. این استیضاح از سوی محمدرضا تهرانی، یکی از نمایندگان تهران، به عمل آمد ولی

و نیز سر ریدر بولارد، شترها باید بروند (تهران، نشر نو، ۱۳۶۲)

Allen Bullock, Ernest Bevin, Foreign Secretary 1945-1951, (London 1983).

۳۱) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۳ دسامبر ۱۹۴۵، ۶ ژانویه ۱۹۴۶، FO

371 EP 52710

۳۲) اطلاعات، ۱۶ دی ۱۳۲۴.

۳۳) کیهان، ۲۶ دی ۱۳۲۴؛ داریا، ۱۷ دی ۱۳۲۴؛ مردم ۱۸ دی ۱۳۲۴.

۳۴) نطق مصدق در مجلس، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۲۳۳-۲۳۷؛ نطق

فریور در مجلس، متن در همانجا، ص ۲۲۷-۲۳۰.

۳۵) نطق حکیمی در مجلس، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۲۳۲-۲۳۴؛

همچنین ابوالقاسم نجم وزیر امور خارجه حکیمی، بعدها (۲۸ تیر ۱۳۲۹) در مجلس سنا، شرایطی را

که تحت آن پیشنهاد به دولت ارائه شده بود، فاش ساخت و به اختلاف نظرها بین نمایندگان انگلیس و امریکا اشاره کرد و اظهار داشت که وی از همان آغاز با آن مخالف بوده است. متن سخنرانی

در همانجا، ص ۲۳۵-۲۳۸.

در پی وعده حکیمی به اینکه به موقع استعفا خواهد داد، پس گرفته شد.<sup>۳۶</sup> با آنکه محتوای کلی طرح انگلیس و امریکا شاید برای بسیاری از ایرانیان کاملاً ناگوار نبود، همانطور که بولارد خود متوجه شد،<sup>۳۷</sup> پیشنهاد تشکیل کمیسیون سه جانبه حاکی از عدم حساسیت و منعکس کننده درک ناچیزی از فضای سیاسی پرتب و تاب ایران، روانشناسی ایرانیان برخوردار از شعور سیاسی، و قدرت احساسات ملی آنان بود. حمایت طرح از عدم تمرکز موجب آن شد که به عنوان شکل دیگری از سیاست قدیمی مناطق نفوذ، که به روسها در شمال و به انگلیسیها در جنوب امتیاز می داد، مورد بدگمانی وسیع و موجه مردم ایران قرار گیرد. طرح مزبور با آرمانها و باورهای ایرانیانی که استقلال کشور خود را بیش از هر چیز نتیجه بهره برداری عاقلانه از رقابت قدرتهای بزرگ و پیامد موازنه‌ای ظریف بین آنان می دانستند، تضاد و مابینت داشت. علاوه بر آن، پیشنهاد یادشده نه تنها پاداشی غیرمنصفانه و عاری از نزاکت برای نقش ایران در پیروزی متفقین بشمار می رفت، بلکه حرکتی طرح ریزی شده با هدف نهایی تضعیف حاکمیت ایران تلقی می گردید.

پیش نویس طرح پیشنهادی در مورد کمیسیون سه جانبه را ارنست بوین وزیر خارجه انگلیس تهیه کرده و در ۲۴ دسامبر ۱۹۴۵ (۳ دی ۱۳۲۴) به صورت یادداشتی فوری تسلیم کنفرانس مسکو کرده بود. بوین که قویاً هوادار اتخاذ سیاستی مشترک از سوی متفقین در قبال مسایل ایران بود، نه تنها با مذاکرات مستقیم ایران و شوروی مخالفت داشت، بلکه همچنین می کوشید تا از طرح شکایت ایران در سازمان ملل متحد ممانعت کند یا آن را به تأخیر اندازد. به اعتقاد وزارت خارجه بریتانیا چنین شکایتی «می توانست پیشنهاد مسکو در مورد تشکیل کمیسیون سه جانبه را منتفی سازد»<sup>۳۸</sup> و هرگونه امکان قبول آن را از سوی روسها از بین ببرد.<sup>۳۹</sup> بوین بعداً سعی کرد که در مجلس عوام بریتانیا جانبداری خود را از طرح کمیسیون سه جانبه چنین توجیه کند:

«در عین اینکه ما فارسی را به عنوان زبان ملی ایران می پذیریم، زبانهای اقلیت

(۳۶) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۱۴-۲۰ ژانویه ۱۹۴۶، FO 371 EP 53710.

(۳۷) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۷ نوامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45437.

(۳۸) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۲ ژانویه ۱۹۴۶، FO 371 EP 52661.

(۳۹) وزارت خارجه بریتانیا به واشینگتن، ۵ ژانویه ۱۹۴۶، همانجا.



از نظر ناآرامی در این ممالک بسیار مهم‌اند... علاوه بر آن کتمان این واقعیت بیپرده است که در میان همه این گرفتاریها، منافع حیاتی ایالات متحد، خود ما، و روسیه شوروی در مورد نفت مطرح است، منافعی که بخش عظیمی از دفاع ما به آن مربوط می‌گردد.

هنگامی که کشوری کوچک صاحب ماده اولیه‌ای حیاتی می‌شود، کاری که باید انجام گیرد این است که متفقین به گونه‌ای امور و روابط خود را تنظیم کنند که کشور کوچک قربانی اختلاف بین متفقین بزرگ نشود. به عقیده من این یک سیاست به‌جا و شایسته است. من کوشیدم آن را اجرا کنم و شکست خوردم.»<sup>۴۰</sup>

وزارت خارجه بریتانیا همچنین سعی کرد تا جیمز برنز وزیر خارجه امریکا را تشویق به منصرف ساختن ایران از ارجاع موضوع به سازمان ملل متحد کند،<sup>۴۱</sup> ولی او واکنشی مساعد نشان نداد.<sup>۴۲</sup> و ایران شکایت خود را دنبال کرد. علی‌رغم تمایل اولیه استالین به قبول طرح، روسها سرانجام آن را رد کردند.<sup>۴۳</sup> آنان به موازات روزنامه‌های دست‌چپی در تهران اختلافات خود را با ایران امری داخلی می‌دانستند، موضوعی که مذاکره مستقیم با دولتی مساعد و همراه را در ایران ایجاب می‌کرد، و نشانه‌هایی در دست بود که چیزی به آغاز این مذاکرات نمانده است. رد طرح کمیسیون سه‌جانبه از سوی روسها خاطر بسیاری از ایرانیان را آرام ساخت. مصدق از روسها به این خاطر تشکر کرد و اظهار داشت «آن روزی که سه دولت با هم متفق شوند، کار ما تمام است.»<sup>۴۴</sup> به هر حال، کل ماجرا بر تصویر انگلیسیها و اعتبار ادعایشان مبنی بر ارج نهادن و حمایت از استقلال ایران، خدشه وارد ساخت و سبب شد که بسیاری از ایرانیان به موضوع عدم تمرکز با سوءظن

۴۰) مستخرجه از سخنرانی بوین در مجلس عوام در تاریخ ۲۱ فوریه ۱۹۴۶، وزارت خارجه بریتانیا به تهران، FO 371 EP 52665.

۴۱) وزارت خارجه بریتانیا به واشینگتن، ۲ ژانویه ۱۹۴۶، FO 371 EP 52661.

۴۲) واشینگتن به وزارت خارجه بریتانیا، ۳ ژانویه ۱۹۴۶، همانجا.

۴۳) بخشنامه به کلیه کنسولگریهای بریتانیا در ایران، ۱۹ ژانویه ۱۹۴۶، FO 371 EP 51663.

۴۴) نطق مصدق در مجلس، ۱۹ دی ۱۳۲۴، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد دوم، ص

عمیق بنگرند،<sup>۴۵</sup> و بر کابینه حکیمی و سیاست دفع‌الوقت او در برابر خواستهای روس مهر پایان گذارده شود.

مسائل دیگری نیز موقعیت حکیمی را متزلزل ساخته بود. وی هنوز سیاست مدارا نسبت به چپ‌گرایان را رها نکرده بود و حتی نخست با پیشنهاد اعزام وزیر خارجه‌اش به مسکو و سپس با اعلام آمادگی که خود شخصاً به آنجا برود، به مذاکرات مستقیم با روسها علاقه‌مندی نشان داده بود.<sup>۴۶</sup> این خط مشی نه مورد استقبال ایرانیان هوادار شوروی قرار گرفت و نه روسها، لیکن بسیاری از طرفداران حکیمی را هراسان کرد. حکیمی ضمن متهم ساختن روسها به دخالت در امور داخلی ایران از تسلیم در برابر فشار آنان جهت برکناری سرلشکر ارفع رئیس ستاد سر باز زد و به سازمان ملل متحد شکایت برد.<sup>۴۷</sup> با اینهمه بسیاری از هواخواهان او در مجلس اعتقاد داشتند که مسئله جنبشهای خودمختاری و تخلیه نیروهای روسی از طریق سیاستی فعال‌تر، در راستای جلب پشتیبانی غرب فیصله خواهد یافت.

همانطور که قبلاً گفته شد حکیمی با انتصاب صالح به وزارت کشور به مصدق و همفکرانش امتیازی داده بود اما ابقای هژیر در مقام وزیر دارایی و نیز بخشنامه‌های دولت مبنی بر الغاء جیره‌بندی قند و شکر و انحصار پارچه‌های نخی مورد انتقاد مدام مصدق قرار گرفت.<sup>۴۸</sup> او با ترکیب کابینه بشدت مخالفت داشت،<sup>۴۹</sup> در حالی که مساعی صالح و نریمان در ارائه چهره بیطرف‌تری از کابینه یا مسالمت با چپ‌گرایان تنها موجب روی‌گرداندن بیشتر طرفداران اولیه حکیمی از او گردید.<sup>۵۰</sup> با آنکه شکستهای حکیمی چشمگیر می‌نمود، او در فایق آمدن بر دو مسئله‌ای

(۴۵) پیشنهادهای رزم‌آرا به هنگام نخست‌وزیری در مورد عدم تمرکز و تأسیس انجمنهای ایالتی که چند سال بعد به‌عمل آمد، مخالفت و سوءظن شدیدی را برانگیخت و برخی از مخالفان به طرح سه‌جانبه سال ۱۳۲۴ برای توجیه شک و تردیدهای خود اشاره کردند.

(۴۶) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۱۰-۱۶ دسامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45459؛ نطق حکیمی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۷ آذر ۱۳۲۴، این سخنرانی سیاست امتناع دولت حکیمی را در قبال رژیم مستقر در آذربایجان تشریح می‌کند.

(۴۷) همچنین رجوع شود به:

A. Hamzavi, *Persia and the Powers* (London 1946).

(۴۸) نطق مصدق در مجلس، متن در کی استوان، اثر یادشده، ص ۱۹۰-۱۹۵.

(۴۹) نطق مصدق در مجلس، همانجا، ص ۲۰۴-۲۱۲.

(۵۰) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۱۴-۲۰ ژانویه ۱۹۴۶، FO 371 EP

که صدر از حل آن عاجز مانده بود، به موفقیت رسید. وی لایحه توسعه قابل توجه ارتش و افزایش بودجه آن را از تصویب مجلس گذراند،<sup>۵۱</sup> و توفیق یافت که قانون مالیات بر درآمد میلسپو را تعدیل کند.<sup>۵۲</sup> حکیمی نیاز به مشورت با نمایندگان و جویا شدن نظرات مشورتی سیاستمداران ارشد را تشخیص داد ولی سایر عوامل باعث شد که به قول وابسته نظامی انگلیس، نمایندگان را «به حد کافی محرم اسرار خود ننماید»،<sup>۵۳</sup> عواملی مانند ضرورت محرمانه نگه داشتن مسایل حساس پیش روی او و عدم اطمینان به دیگران یا اعتقاد به قابل اعتماد نبودن بیشتر اطرافیان که دلیلی بر رفتار کم و بیش انزواگرایانه بیشتر نخست‌وزیران محسوب می‌شد. علاقه‌مندی به مشورت با همکاران از خصوصیات بارز حکیمی نبود ولی این خصلتی نامعمول دانسته نمی‌شد چرا که انتخاب همکاران کابینه همواره با هدف تأمین منافع گوناگون و غالباً متضاد صورت می‌گرفت. بنابراین ولو اینکه وی قادر بود بر کابینه‌ای منسجم و جمعا همراه، و نیز بر مجلسی پشتیبان دولت تکیه کند، چاره‌ای جز استعفا نداشت زیرا روسها حاضر به مذاکره با او نبودند.

در آستانه کناره‌گیری حکیمی دموکراتها آذربایجان و کردستان را در تسلط خود داشتند و گفته می‌شد که حزب توده، حزب جنگل از نو برخاسته، و هواداران دموکراتها در مازندران و گیلان، دست اتحاد به یکدیگر داده‌اند و شایعاتی مبنی بر قیامی قریب‌الوقوع در این مناطق بر سر زبانها بود. گذشته از این، خبر می‌رسید که حزب توده در حال آماده کردن اعلامیه «طبرستان آزاد» است.<sup>۵۴</sup> نخبگان حاکم روحیه خود را باخته بودند و این وضع با مقالات مکرر روزنامه‌ها درباره امکان کودتای نظامی در کشور تشدید می‌گردید. برخی جراید هرگونه نمایش ایستادگی و قاطعیت از سوی دولت را به عنوان گام اول در جهت کودتای پیش‌بینی شده تصویر می‌کردند و این موجب می‌شد که اقدام دولت نتیجه معکوس ببار آورد. کابینه که تحت فشار مشکلات بیشمار توان خود را از دست داده و از مبارزات هماهنگ عقیدتی و روانی علیه خود فرسوده شده بود، در اول بهمن ۱۳۲۴، پس از هفتاد و شش

۵۱) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۲۶ نوامبر - ۳ دسامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45459.

۵۲) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۱۷-۲۳ دسامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 52710.

۵۳) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۱۰-۱۶ دسامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45459.

۵۴) وزارت خارجه بریتانیا به سفارت در مسکو، ۲۲ دسامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45439.

روز حکومت، استعفای خود را تقدیم مجلس کرد. زمامداری حکیمی در این دوره پیامد سازشی اجتنابناپذیر و دشوار بود. با این حال شرایط موجود، علیرغم اولویتهای اکثر نخبگان و مقتضیات سیاست طایفهای، نخست‌وزیری شخصی را ایجاب می‌کرد که نه تنها الگوی مسلط توزیع قدرت را به مبارزه طلبد، بلکه در تغییر یا تعدیل هدفها و جهت‌های سیاست دولت نیز اهتمام ورزد. تنها چنین نخست‌وزیری - که در شرایط موجود کسی جز احمد قوام - دانسته نمی‌شد، می‌توانست به مقابله موفقیت‌آمیز با بحرانی که دامنگیر کشور شده بود امید داشته باشد، و پشتوانه اصلی این امید چیزی جز بهره‌مندی از اعتماد روسها نبود.

بخش سوم  
تکاپوی قوام



## دوره اول

بهمن ۱۳۲۴ - آذر ۱۳۲۵

قوام از زمان استعفا در بهمن ۱۳۲۱ در انزوای سیاسی بسر می‌برد ولی از دامنه تلاشهایش برای بازگشت به قدرت چیزی نکاسته بود. وی بی آنکه حامیان امریکایش را آزرده سازد موفق شده بود که حسن ظن و پشتیبانی فزاینده روسها و نتیجتاً حمایت حزب توده را جلب کند.<sup>۱</sup> او بتدریج پشتیبانی قابل ملاحظه‌ای در مجلس بدست آورده بود و فراکسیون جدید اصلاح به عنوان هسته مرکزی اکثریتی که زمامداری مجدد او را پس از شهریور ۱۳۲۰ ممکن کند، تشکیل گردیده بود.<sup>۲</sup> با افزایش روزافزون احتمال بازگشت قوام شمار وابستگان و اعوان و انصار وی روبه فزونی نهاد، و این امر به نوبه خود نقش مهمی در بازگرداندن او به مقام نخست‌وزیری ایفا کرد.

با بی‌نتیجه ماندن کلیه رهیافتهای و تلاشها برای نزدیک شدن به روسها، قوام عملاً تنها نامزد قابل اتکا برای زمامداری بود و دشمنانش دیگر در موقعیتی نبودند که بازگشت او را به قدرت مانع گردند یا حتی به تأخیر اندازند. آنان به رهبری هادی طاهری یکی از متولیان بانفوذ به شگردی متوسل شدند که در مورد کابینه اول قوام

(۱) حسن ارسنجانی، یادداشت‌های سیاسی، بامشاد، ۲۱-۲۸ آبان ۱۳۳۵، اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران، رهبر، ۲۳ خرداد ۱۳۲۶.  
 (۲) ارسنجانی، اثر یادشده، ۲۶-۲۹ شهریور، ۷-۱۴ آبان ۱۳۲۵.

بکار برده شده بود. در حالی که ۵۳ نماینده به نفع قوام رأی دادند، ۵۱ تن از نمایندگان آراء خود را به حسین پیرنیا دادند،<sup>۳</sup> که با توجه به سن بالایش نه توانایی احراز مقام را داشت و نه تمایلی در آن جهت. با آنکه این اقدام موجب خشنودی قوام نگردید، وی را چندان نگران هم نساخت. طاهری با کوشش در متقاعد ساختن مقامات انگلیسی به اینکه اشغال ایران به دست روسها بسیار محتمل است و آنان باید دست به اقدام متقابل بزنند، فعالیت‌های خود را علیه قوام در خفا ادامه داد، لیکن مجلس چهاردهم در شرف پایان بود و موفقیت قوام حتمی می‌نمود. دوره دوم نخست‌وزیری او در دوران پس از ۱۳۲۰، بیش از بیست و دو ماه به طول انجامید که از نظر تحلیلی می‌تواند به دو دوره تفکیک شود: نخست از اوایل بهمن ۱۳۲۴ تا اواخر آذر ۱۳۲۵ (سقوط رژیم دموکراتها در تبریز)، و دوم از تاریخ مذکور تا آذر ۱۳۲۶ (سقوط کابینه قوام).

کار عمده قوام در دوره اول پرداختن به بحرانی بود که با امتناع روسها از تخلیه شمال ایران و استقرار رژیمهای مورد حمایت شوروی در آذربایجان و کردستان پیش آمده بود. قوام پس از تشکیل کابینه در رأس هیأتی برای مذاکره با روسها به مسکو رفت، ولی نتوانست به توافق دست یابد و در ۱۹ اسفند ۱۳۲۴ به تهران بازگشت.<sup>۴</sup> روسها با فشار شدید امریکاییان،<sup>۵</sup> و کوششهای هماهنگ انگلیسیها برای تشویق سازمان ملل متحد به دخالت در این ماجرا، روبرو بودند،<sup>۶</sup> و در هر حال قوام را برای مذاکره و حصول توافق به هر سیاستمدار ایرانی دیگری ترجیح می‌دادند. بنابراین، چندی پس از بازگشت قوام، به سادچیکف سفیر جدید شوروی در تهران دستور داده شد که مذاکرات را از سر گیرد. سرانجام در ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ موافقتنامه‌ای منعقد گردید که طبق آن روسها می‌بایست تا اواخر اردیبهشت ایران را تخلیه کنند و شرکت نفت مختلطی از دو کشور برای مدت ۵۰ سال با حق تمدید تشکیل گردد. در

(۳) سپهر، اثر یادشده، ص ۱۸-۲۷؛ بولارد به وزارت خارجه، ۲۶ ژانویه ۱۹۴۶،

FO 371 EP 52663

(۴) برای گزارش تفصیلی سفر که توسط یکی از وزیران پیشین و عضو هیئت نمایندگی ایران در این دیدار تنظیم شده است، رجوع شود به حمید سیاح، «قوام‌السلطنه در مسکو»، سالنامه دنیا، شماره ۱۸ (۱۳۴۱)، ص ۱۰۳-۱۰۶؛ برای جزئیات بیشتر رجوع شود به قاسم مسعودی، جریان مسافرت میسیون اعزامی ایران به مسکو، (تهران ۱۳۲۵).

(۵) بخشنامه سفارت انگلیس در تهران به کلیه کنسولها، ۲۰ مارس ۱۹۴۶، FO 371 EP 52668.

(۶) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۱۵ مارس ۱۹۴۶، FO 371 EP 52667.



این موافقتنامه مسئله آذربایجان به عنوان یک مسئله داخلی ایران توصیف شد که می‌بایست به ترتیبی مسالمت‌آمیز و با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان حل و فصل شود.<sup>۷</sup>

قوام از مسئولیتهای خویش و پیامدهای عقد موافقتنامه یادشده آگاهی کامل داشت. حساس‌ترین جنبه توافق را شرکت نفت پیشنهادی ایران و شوروی تشکیل می‌داد که قوام ضمن تصریح این نکته که ترتیبات مربوطه می‌باید در چارچوب نظام قانونی کنونی ایران انجام پذیرد، تصمیم نهایی پیرامون آن را به مجلس واگذار کرد. با آنکه کلیه پیامدها و تبعات موافقتنامه در آن زمان روشن نبود، توافق مزبور بطور کلی مورد استقبال چپ‌گرایان واقع شد لیکن از دیدگاه سیاستمداران طرفدار غرب، بهایی گزاف بشمار می‌آمد. حیثیت و اعتبار قوام نزد روسها به سبب آنکه موفق شده بود مستقلاً با آنها به توافق برسد، افزایش یافت و پیوندهایش با حزب توده تقویت گردید. از سوی دیگر توافق مزبور، انگلیسیها را ناخشنود و بیمناک کرد. در واقع مقامات انگلیسی در تهران قوام را از زمان آغاز نخست‌وزیری تأیید نکرده به وی با دیده سوءظن می‌نگریستند و با آنکه بیشتر وزیران قوام دست‌کم به اندازه پیشینیان خود واجد شرایط بودند، و شمار هواداران انگلیس و دربار در کابینه به مراتب بیشتر از طرفداران شوروی یا سیاست جلب رضایت روسها بود، بولارد تا آنجا پیش رفت که گزارش داد، کابینه قوام «از نظر توانایی و پاکدامنی بدترین [دولتی] است که از زمان استعفای رضاشاه تاکنون دیده‌ام، ایادی نزدیک به وی سمتهای کلیدی را در اختیار نامزدهای توده‌ای گذارده‌اند و این درحالی است که روزنامه‌های توده‌ای دولت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] را به باد دشنام و ناسزا گرفته‌اند».<sup>۸</sup>

از ایادی مذکور، اولین و مناقشه‌انگیزترین، مظفر فیروز، معاون سیاسی نخست‌وزیر، رئیس تبلیغات، و یکی از نیروهای محرکه کابینه بود، و دیگری احمدعلی سپهر (مورخ‌الدوله) وزیر پیشه و هنر. فیروز و سپهر هیچ‌کدام به قابل اعتماد بودن یا وفاداری شهرت نداشتند، اما مهارت و پویایی آنان نقش قاطعی در بسیج حمایت برای قوام ایفا کرده بود. با اینهمه، در تیرماه ۱۳۲۵، سپهر به واسطه همدستی با دربار در دسیسه‌گری علیه نخست‌وزیر به کاشان تبعید شد و خود وی اقرار کرد که زد و بندهایش با دربار به تبعید وی انجامید. علاوه بر آن، او با برنامه تشکیل حزب دموکرات ایران نظر موافق نداشت. در مقابل، فیروز در بیزارگی از

(۷) دهر، ۱۶ فروردین ۱۳۲۵.

(۸) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، اول مارس ۱۹۴۶، FO 371 EP 52665.

سلسلهٔ پهلوی تردید به خود راه نمی‌داد و تا زمانی که شاه قوام را ناگزیر به برکناری او کرد، پشتیبانی وی از قوام ادامه یافت.

در مراحل نخستین زمامداری قوام، زمانی که به نظر می‌آمد سپهر نیز همچون فیروز سرسختانه پشتیبان قوام است، بولارد چنین می‌پنداشت که آن دو نفر مانع همکاری بین دولت و سفارت انگلیس اند.<sup>۹</sup> انگلیسیها همچنین از کنار گذاشته شدن عناصر هوادار خود در دولت و بازداشت سید ضیاء و سایر مخالفان سرشناس راستگرا از قبیل علی دشتی، طاهری، جمال امامی، سنندجی، و نیز سرلشکر ارفع که تصور می‌شد به مبارزات مسلحانهٔ عشایر ذوالفقاری و افشاری علیه دموکراتهای آذربایجان یاری داده است، احساس خطر می‌کردند. این بازداشتها همانقدر که چپ‌گرایان و روسها را به وجد آورد، عناصر ضد روسی را دلسرد ساخت. برخی از مقامات وزارت خارجهٔ بریتانیا بررسی طرحهای احتمالی یا اضطراری مانند تشکیل یک حزب «ضد توده‌ای» در سطح کشور، ترتیب دادن یک جنبش خودمختاری در جنوب غربی ایران، یا حتی اشغال آن منطقه را آغاز کردند،<sup>۱۰</sup> ولی چنان تدابیری بیش از حد مخاطره‌آمیز دانسته می‌شد. امریکاییان با اینگونه اعمال موافق نبودند و اوضاع هنوز آنقدر نومیدکننده نشده بود که چنان اقداماتی را ایجاب کند.

عامل دیگری که به خویشتنداری انگلیسیها کمک کرد، جریان مذاکرات بین دولت مرکزی و هیئت آذربایجانی به ریاست پیشه‌وری بود که در ۸ اردیبهشت ۱۳۲۵ وارد تهران شد. شش روز پیش از آن دولت تصمیم خود را مبنی بر موافقت با خواستهای آذربایجانیها در مورد تشکیل شورای ایالتی با اختیارات گسترده در تعیین رؤسای ادارات دولتی محلی، به رسمیت شناختن زبان آذری علاوه بر زبان فارسی، تدریس زبان آذری در مدارس تا سال پنجم ابتدایی، افزایش تعداد نمایندگان آذربایجان در مجلس، و تخصیص منابع کافی برای انجام اصلاحات در آذربایجان، اعلام داشته بود. دولت حق انتصاب فرماندهان نیروهای نظامی و ژاندارمری در محل، و نیز استاندار آذربایجان را برای خود محفوظ نگاه‌داشت، ولی موافقت کرد که نظرات شورای ایالتی را در این مورد مدنظر قرار دهد.<sup>۱۱</sup>

۹) بولارد به وزارت خارجهٔ بریتانیا، ۲۱ فوریهٔ ۱۹۴۶، FO 371 EP 52665.

۱۰) گزارش هاو، ۱۶ آوریل ۱۹۴۶، FO 371 EP 52673؛ گزارش بات، ۲۰ آوریل ۱۹۴۶، FO

371 EP 52674. بوین از حمایت از چنین اقداماتی خودداری کرد. صورتجلسهٔ مذاکرات در

وزارت خارجهٔ بریتانیا، ۱۸ آوریل ۱۹۴۶، FO 371 EP 52673.

۱۱) ۳ اردیبهشت ۱۳۲۵.

هیئت آذربایجانی به تهران آمده بود تا در مورد کسب امتیازات بیشتر به مذاکره بپردازد. تبدیل مجلس آذربایجان به شورای ایالتی و اینکه وزیران دولت آذربایجان ریاست ادارات دولتی محلی را عهده‌دار شوند، مورد قبول واقع شد، و با موضوع زبان نیز موافقت به عمل آمد، لیکن روش پیشنهادی در مورد انتصاب استاندار و فرماندهان نیروهای نظامی و انتظامی مورد مخالفت قرار گرفت. تقاضای دولت مرکزی در مورد تخلیه منطقه زنجان (خمسه) نادیده گرفته شد و در مقابل درخواست گردید که دولت مرکزی تقسیم مجدد املاک خالصه و سایر اراضی مصادره شده را تأیید کند.<sup>۱۲</sup> بهرغم میانجیگری سادچیکف، امتیازات بیشتری داده نشد و مذاکرات پانزده روزه بدون نتیجه پایان یافت. قوام به سفیر شوروی گفته بود که در صورت شکست مذاکرات ناچار به استعفا خواهد شد ولی سفیر قویاً از او خواست چنین نکند. در بازگشت هیئت به آذربایجان، پیشه‌وری خوشبینی خود را بویژه در مورد نخست‌وزیر ابراز داشت.<sup>۱۳</sup>

با اینهمه، فاصله بین طرفین بیش از آن بود که به نظر می‌آمد و آزادی عمل هر دو طرف نیز محدود بود. این محدودیت در مورد قوام از فشار مخالفان چپ و حامیان بیگانه آنها و نیز واکنشهای واقعی یا تصوری آنان ناشی می‌شد، و در مورد پیشه‌وری از سخن‌پردازیها، ادعاهای وعده‌های انقلابی. افزون بر آن درک هدفهای واقعی قوام یا پیش‌بینی گامهای آتی او همواره آسان نبود. چند روز پس از انعقاد موافقتنامه قوام-سادچیکف، فضل‌الله نبیل یکی از مقامات ارشد وزارت امور خارجه به یک دیپلمات انگلیسی گفته بود که قصد حقیقی دولت تصرف دوباره زنجان و محاصره و تضعیف رژیم دموکراتها در آذربایجان است. به اعتقاد او برای تخلیه سریع ایران، لازم بود دولت وانمود کند که از خودمختاری و اصلاحات پشتیبانی می‌کند و به روسها از طریق بازداشت مخالفان سرشناس آنان رشوه دهد.<sup>۱۴</sup>

بدون شک اظهارات نبیل به منظور خشنود کردن انگلیسیها بیان شده بود و از آنجا که قوام خود وزارت امور خارجه را در دست داشت، احتمالاً نبیل طبق دستورات او عمل کرده بود. بر همین روال، قوام در نهان از عملیات ذوالفقاریها علیه دموکراتها

(۱۲) داد، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۵.

(۱۳) آذربایجان، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۵؛ لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۷ مه ۱۹۴۶، FO

371 EP 52676.

(۱۴) فرکوآر به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ آوریل ۱۹۴۶، FO 371 EP 52673.

حمایت می‌کرد.<sup>۱۵</sup> وی همچنین از طریق فرستادگان مختلف می‌کوشید سفارت انگلیس را مطمئن کند که دولت وی به هیچ اقدامی که با منافع انگلیس مبیانت داشته باشد، مبادرت نخواهد ورزید.<sup>۱۶</sup> از سوی دیگر، او نه تنها به روسها دربارهٔ حسن‌نیت خویش اطمینان داده بود، بلکه تا مدتی به نظر رسید که صادقانه موافق یا معتقد به ضرورت تأمین خواستهای آنان است. وی مانند سایر هواداران سیاست موازنهٔ مثبت، موقعیت روسها را در مقام مقایسه با انگلیسیها و امریکاییان نامساعد می‌دانست چرا که انگلیسیان از امتیاز نفت بهره‌مند بودند و امریکاییها از طریق هیئتهای امریکایی مختلفی که با دولت ایران کار می‌کردند، در موقعیتی ممتاز قرار داشتند. فیروز نیز طرفدار سرسخت چنین سیاستی بود و تردید نداشت که قوام به دسترسی روسها به نفت شمال به عنوان شریکی مساوی در شرکت نفت پیشنهادی، تمایل دارد.<sup>۱۷</sup> والاس مری سفیر امریکا در تهران پس از گفتگویی با قوام در آغاز سال ۱۳۲۵، چنین گزارش داد:

«او عقیده دارد که از نقطه نظر سیاست عملی، تفاهم با اتحاد جماهیر شوروی پیرامون نفت شمال، مدتها قبل می‌بایست صورت گرفته باشد. وی اظهار داشت که با توجه به این واقعیت که دولت بریتانیا کنترل سهام را در شرکت نفت ایران و انگلیس در دست دارد، با شکوه روسها از اینکه ایران با اعطای امتیاز به شرکت مزبور به نفع انگلیسیها تبعیض قایل شده است، مشکل بتوان مخالفت نمود. او اعتقاد دارد که هر مجلسی در آینده امتیاز به شوروی را تصویب خواهد کرد و چنین امتیازی گریزناپذیر است.»<sup>۱۸</sup>

با وجود این قوام در هنر مردم را از صداقت خود متقاعد کردن، و پنهان ساختن اولویتها و هدفهای واقعی، از مهارت خاصی برخوردار بود، و این خصلت وی، تغییر اولویتها و اهدافش را به اقتضای شرایط آسان می‌کرد. او به پشتوانهٔ اعتماد

۱۵) مصاحبه با ناصر ذوالفقاری، فروردین ۱۳۶۲.

۱۶) یادداشت هولت، ۲۹ آوریل ۱۹۴۶، FO 248 1462؛ یادداشت رابرتز، ۲ مه ۱۹۴۶،

همانجا.

۱۷) مصاحبه با مظفر فیروز، فروردین ۱۳۶۲. به عقیدهٔ فیروز شرایط شرکت نفت پیشنهادی

ایران و شوروی به مراتب بهتر از شرایط شرکت نفت ایران و انگلیس بود.

۱۸) مری به وزیر خارجه، ۲۲ مارس ۱۹۴۶، متن در آلکساندر و نینز، اثر یادشده، ص ۱۶۷.

اعلام شده روسها نسبت به خود ظاهراً موفق شد که به همکاری صادقانه چپ‌گرایان دست یابد. با اینهمه، در برخی مواقع، مثلاً به هنگام بازگشت هیئت آذربایجانی به تبریز، وی به گونه‌ای نقش بازی کرد که مقامات انگلیسی و سیاستمداران ایرانی متسولاً از برنامه بعدی او بی‌خبر بمانند. شاه نیز در این مورد اطلاعی نداشت و بنا به اظهار آرامش، یکی از اعضای کابینه، قوام به وی گفته بود که، هیچ‌گاه شاه را در جریان جنبه‌های محرمانه سیاست خود در مورد آذربایجان قرار نمی‌دهد زیرا وی را بی‌احتیاط، و با توجه به وابستگیش به انگلیسیها، غیرقابل اعتماد می‌داند.<sup>۱۹</sup>

شکست مذاکرات طبعاً خشنودی انگلیسیها را فراهم کرد، زیرا احتمال درگیری جدی سازمان ملل متحد را در قضیه آذربایجان افزایش داد. با آنکه نیروهای روسی ایران را ترک گفته بودند، حسین علاء سفیر ایران در واشینگتن بر طرح شکایت خود به شورای امنیت دایر به اینکه دخالت روسها کماکان مانع از گسترش حاکمیت ایران به آذربایجان است، اصرار می‌ورزید.<sup>۲۰</sup> قوام به ناگزیر خبر خروج نیروهای شوروی از خاک ایران را تأیید کرد، اما نه محدودیتی در کار علاء قایل شد و نه خواستار حذف شکایت ایران از دستور جلسه شورای امنیت گردید.<sup>۲۱</sup> در عین حال، وی به سیاست مذاکره صبورانه با رژیم آذربایجان ادامه داد.

در ۲۱ خرداد ۱۳۲۵ از جانب دولت هیئتی به ریاست مظفر فیروز رهسپار تبریز شد و دو روز بعد موافقتنامه‌ای به امضا رسید که در واقع صورت بهبود یافته‌ای از تصمیم مورخ ۲ اردیبهشت هیئت دولت بود. طی این موافقتنامه بیشتر مسایل حل و فصل گردید، از جمله بنا شد دولت مرکزی استاندار آذربایجان را براساس فهرست ارائه شده از سوی شورای ایالتی برگزیند، ۷۵ درصد درآمدهای وصولی در آذربایجان در محل صرف شود، توسعه و بهبود راهها و خطوط راه آهن تحقق پذیرد، و لایحه اصلاح قانون انتخابات با اعطای حق رأی به زنان به مجلس آینده تسلیم شود.

۱۹) احمد آرامش، هفت سال در زندان آریامهر، گرد آورنده اسماعیل رائین، تهران ۱۳۵۸، ص

۱۰۷

۲۰) همچنین رجوع شود به:

R. W. Van Wagenen, *The United Nations Action: The Iranian case, 1946* (New York, 1952).

۲۱) برای ملاحظه گزارش علاء از این رویدادها، رجوع شود به طرح مسئله ایران در شورای امنیت، سالنامه دنیا، شماره ۲۰، ۱۳۴۳. در مورد بحثهای پیچیده شورای امنیت و استدلالهای تقی‌زاده و بعداً علاء، نمایندگان ایران، رجوع شود به اثر یادشده در فوق. همچنین رجوع شود به اثر یادشده عبدالحسین حمزوی.

تقسیم املاک خالصه توسط دموکراتها به صورت موقتی مورد تأیید قرار گرفت ولی تصمیم نهایی در این باره به مجلس واگذار شد. در عین حال بنا شد نمایندگان دولت مرکزی و شورای ایالتی بررسیها و مطالعات لازم را پیرامون ساختار فرماندهی و آینده نیروهای مسلح در آذربایجان و املاک مصادره شده ادامه دهند.<sup>۲۲</sup>

هر دو طرف مذاکره، موافقتنامه را موفقیتی سیاسی قلمداد کردند و روشنفکران چپ‌گرا و تندرو به تحسین و ستایش آن پرداختند و این در حالی بود که موضوعات حل نشده راه را برای مذاکره و مانور بیشتر از سوی قوام باز می‌گذارد. خط مشی تدریجی و سیاست «صبر و انتظار» قوام، وی را قادر می‌ساخت تا تحولات و واکنشها را در سرتاسر طیف سیاسی زیرنظر داشته باشد و به هنگام ضرورت تغییر جهت دهد. در هر حال، او به سیاست حسابگرانه خود در جهت جلب رضایت روسها و چپ‌گرایان ادامه می‌داد و در این راستا محدودیتهای موجود بر فعالیت چپ‌گرایان را برطرف کرده، شمار جراید راستگرا و میانه‌رو را محدود ساخت.

قوام که مصمم بود دلبستگی خود را به اصلاحات واقعی به معرض نمایش گذارد، قانون کار جامعی را از تصویب گذرانند،<sup>۲۳</sup> و نیز اقداماتی دیگر، از جمله تهیه برنامه تقسیم املاک خالصه بین کشاورزان را، به انجام رساند. همچنین وی طی اعلامیهای سیاست ارضی خود را به تفصیل تشریح کرد. این سیاست تا حد اصلاحات ارضی واقعی پیش نمی‌رفت اما در شرایط موجود از اهمیت برخوردار بود. او تأکید کرد که قصد تضعیف حق مالکیت را ندارد ولی مایل است که اصول مالکیت زمین در ایران را بر «اساسی صحیح و محکم» استوار کند که طبق آن تنها مالکانی که به کشت اراضی خود اشتغال دارند و از این طریق در پیشرفت و ترقی کشور مشارکت می‌کنند، از حقوق لازم برخوردار گردند.<sup>۲۴</sup> اقدامات مزبور به ارائه چهره‌ای ترقیخواهانه از قوام کمک نمود و اعتبار گامهای اصلاح‌طلبانه نصیب شخص وی گردید. فیروز اعلام داشت که اصلاحات یادشده نه به حزب یا وزیر معینی، بلکه به شخص نخست‌وزیر باید نسبت داده شود چون «نیرو و پشتکار» او سبب ایجاد «شور و حرارت اصلاح‌طلبی» در دولت شده است.<sup>۲۵</sup> مطلب مزبور را شمس‌الدین امیر

(۲۲) ایران ما، ۲۶ خرداد، ۱۳۲۵.

(۲۳) لوروزتل به بوین، ۲۵ مه ۱۹۴۶، FO 371 EP 52705.

(۲۴) اعلامیه رئیس محترم دولت، جبهه، ۱۷ خرداد ۱۳۲۵.

(۲۵) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۳-۹ ژوئن ۱۹۴۶، FO 371 EP

علایی وزیر کشاورزی نیز تکرار کرد.<sup>۲۶</sup> احتمالاً قوام صمیمانه خواستار درجه‌ای از اصلاحات اجتماعی بود، نه تنها به این خاطر که وجهه خود را نزد چپ‌گرایان بهبود بخشد و تبلیغات تندروها را دفع کند، بلکه بدین منظور که از دامنه دشواریها و فشارهای اجتماعی که اثراتی ناگوار بر امر حکومت و موفقیت دولت داشت، بکاهد. نکته مزبور در مورد قانون کار وی صادق بود ولی اصلاح اصول مالکیت ارضی، احتمالاً همانطور که دکتر منوچهر اقبال وزیر بهداری طرفدار دربار او به سفیر انگلیس اظهار داشت، اقدامی «نمایشی به قصد تقویت دولت در قبال حملات پیشه‌وری و هوادارانش در تبریز و تهران» بشمار می‌آمد.<sup>۲۷</sup>

در اواسط خرداد ۱۳۲۵ قوام در گفتگو با لوروژتل (سفیر جدید انگلیس که در فروردین آن سال جای بولارد را گرفته بود) به شکوه‌های معمول سفیر درباره فعالیت‌های حزب توده علیه منافع انگلیس گوش فراداده با «لبخند مکارانه‌ای» فاش ساخت که قصد دارد «یک یا دو نفر از آنان را وارد دولت کند، با این امید که بار مسئولیت مایه اعتدال آنان شود».<sup>۲۸</sup> هدف از سیاست پذیرفتن عناصر توده‌ای در کلپینه، که دو ماه بعد تحقق یافت، این بود که حزب بطور جدی در مشکلاتی که پیش روی دولت بود درگیر شود، قوام را در رویارویی‌هایش با روسها و دموکراتها در آذربایجان یاری دهد، در حفظ نظم و قانون علاقه‌مندی بیشتری نشان دهد، و دولت را در مقابله با ناآرامیهای مکرر کارگری در جنوب و اصفهان مساعدت نماید. این اقدام همچنین تلویحاً بدین معنا بود که ماهیت «واقعا ملی و دموکراتیک» دولت قوام به اثبات رسد زیرا حزب توده اعلام کرده بود که تنها با چنین دولتی مشارکت و همکاری خواهد کرد.<sup>۲۹</sup> تردیدی نبود که نکته اخیر تنشهای داخلی در حزب توده را افزایش خواهد داد و در واقع همانطور که یکی از دستیاران قوام بعداً به لوروژتل اطلاع داد، این موضوع «اختلاف نظرهای آشکاری را میان سران حزب» دامن زده بود.<sup>۳۰</sup>

ترفند مزبور در وهله نخست اهمیت و نقش حزب توده را افزایش داد، اما دیری نپایید که حزب را دستخوش آسیب و ضعف کرد، و احتمالاً این همان مقصودی بود

(۲۶) جبهه، ۱۴ خرداد ۱۳۲۵.

(۲۷) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۴ مه ۱۹۴۶، FO 371 EP 52677.

(۲۸) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۹ ژوئن ۱۹۴۶، همانجا.

(۲۹) قطعه‌نامه نخستین کنگره حزب توده ایران در مورد سیاست داخلی، رهبر، ۲۴ مرداد ۱۳۲۳.

(۳۰) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۴ اوت ۱۹۴۶، FO 371 EP 52706.

که قوام در نظر داشت. گنجاندن سران توده‌ای در کابینه بی‌گمان به سود خط مشی و شیوه خاص فعالیت‌های سیاسی قوام بود و هدف‌های کوتاه و بلندمدت او را یاری می‌کرد. حزب توده نقش مهمی در روی کار آوردن قوام و نجات او از چالش مجلس چهاردهم ایفا کرده بود، با این هدف که به ادعای ارگان حزب، ایران را «از خطر فروپاشی و جنگ داخلی» رهایی بخشد.<sup>۳۱</sup> هنگامی که قوام در مسکو بسر می‌برد، مخالفان او در میان نمایندگان دست به تحریکاتی جهت بیرون راندن او از صحنه زدند.<sup>۳۲</sup> لیکن حزب توده با برگذاری تظاهرات و اغتشاشات مانع از تشکیل چند جلسه آخر مجلس گردید و بدین ترتیب قوام از محدودیت‌های ناشی از هر نوع قانونگذاری در مورد دوران فترتی که بین پایان مجلس چهاردهم و آغاز دوره پانزدهم پیش می‌آمد، نجات داده شد.<sup>۳۳</sup> کلیه این عوامل ظاهراً حکایت از آن داشت که با افزایش همکاری حزب توده، قوام میدان بیشتری برای پرداختن به مسایل موجود از جمله قدرت و نفوذ فزاینده خود حزب توده، خواهد یافت.

به هر صورت، سفیران انگلیس و آمریکا خردمندانه بودن این حرکت را نپذیرفته آن را شاهد دیگری از گرایش روزافزون قوام به اتحاد شوروی و اتکا او بر چپ‌گرایان پنداشتند. قوام در معرض فشار کوبنده قرار نگرفت، زیرا نمایندگان انگلیس و آمریکا نتوانستند سیاستها یا روشهای خود را در این زمینه هماهنگ سازند. سفیر آمریکا عقیده داشت که اقدام سیاسی و اعمال فشار مشترک از سوی آمریکا و انگلیس علیه قوام، «دور از صلاح» است و «اقدام ایالات متحد اگر با مشارکت انگلیسیها توأم شود تأثیر خود را از دست خواهد داد».<sup>۳۴</sup> علاوه بر آن قوام با وعده اعطای امتیاز نفت بلوچستان به امریکاییها<sup>۳۵</sup> و سایر مشورتها و تماسهای دوستانه با آنان، امید داشت که از اقدام آمریکا علیه خود جلوگیری کند. به هر حال، در اوایل مرداد ۱۳۲۵ وزارت خارجه آمریکا به سفیر این کشور در تهران توصیه کرد که با

(۳۱) رهبر، اول آبان ۱۳۲۵.

(۳۲) نظری به یادداشتهای قوام، خواندنیها، ۲۰ مهر ۱۳۲۵، سپهر، اثر یادشده، ص ۲۵.

(۳۳) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۱۱-۱۷ مارس ۱۹۴۶، FO 371 EP 52710؛ بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۳ مارس ۱۹۴۶، FO 371 EP 52667.

(۳۴) اینورچپل (از واشینگتن) به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۴ ژوئن ۱۹۴۶، FO 371 EP 52678.

(۳۵) سفیر انگلیس در واشینگتن به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۲ مارس ۱۹۴۶، Foreign Relations of the United State, 1946.

جلد هفتم، ص ۳۶۹-۳۷۳ مندرج در کتاب آبراهامیان «ایران بین دو انقلاب»، ص ۲۲۹.



همتای انگلیسی خود همکاری کند و قوام را تشویق نماید که به کشورهای دیگری سوای اتحاد شوروی روی آورده، هم خود را بر اصلاحات متمرکز سازد. همچنین به قوام گفته شد «به صلاح او خواهد بود که از تشکیل احزاب مستقل در ایران در مقابل حزب توده پشتیبانی نماید. چنین اقدامی می‌تواند گامی در جهت «یک نظام سیاسی دموکراتیک باشد».<sup>۳۶</sup> مسلماً این نظر قوام را ترغیب کرد که به آرزوی دیرینه‌اش در برپایی یک حزب سیاسی جامع عمل بپوشاند، و چندی بعد در ۸ تیر ۱۳۲۵، چنین حزبی پا به عرصه وجود نهاد.<sup>۳۷</sup> با آنکه تحول مزبور با قصد قوام به راه دادن اعضای حزب توده به کابینه سازگاری نداشت، چون هنوز اقدامی در این زمینه صورت نگرفته بود، حسن نظر امریکاییان به قوام به قوت خود باقی ماند.

قوام با تشکیل حزب خود که بنحوی رندانه حزب دموکرات ایران، در مقابل حزب دموکرات آذربایجان، نامیده شد، امید به آن داشت که با ادعای حزب توده در این مورد که یگانه قهرمان طبقات پایین جامعه و نماینده منافع آنان است، و تنها حزبی است که هواخواه اندیشه‌ها و برنامه‌های ترقیخواهانه است، مقابله کند. برنامه حزب او کمتر از برنامه حزب توده پیشرفته نبود،<sup>۳۸</sup> و با ارائه برنامه اصلاحاتی در سطح کشور همانند آنچه دموکراتهای آذربایجان فقط برای آن منطقه مطالبه می‌کردند، می‌توانست مدعی شود که خواسته‌های دموکراتها دیگر محلی از اعراب ندارد. ایجاد حزب دموکرات ایران همچنین تلاشی بود از سوی قوام که با استفاده از موقعیت خود به عنوان نخست‌وزیر، یاران و وابستگان خود را متشکل ساخته از حضور گروهی وسیع و منسجم در مجلس آینده اطمینان حاصل کند - گروهی که به حزب جدید وفادار بوده قوام را قادر به حفظ مقام و موقعیتش بنماید. بدین ترتیب تشکیل حزب دموکرات را می‌توان کوششی برای نهادی کردن با حفظ برتری باند (طایفه) سیاسی قوام به زیان باندها (طایفه‌های) سیاسی دیگر تلقی کرد. گذشته از آن، تأسیس حزب دموکرات ایران به گونه‌ای طرح‌ریزی شده بود که با ائتلاف احزاب توده و ایران مصادف گشته در جلب توجه عمومی بر آن پیشی گیرد. این

(۳۶) اینورچپل (از واشینگتن) به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۴ ژوئن ۱۹۴۶، FO 371 EP 52678.

(۳۷) فکر تشکیل یک حزب سیاسی را قوام مدتها قبل از دوره دوم نخست‌وزیری خود در دوران پس از ۱۳۲۰ مورد توجه قرار داده بود. (فرخ، خاطرات، ص ۹۱۵).

(۳۸) ژورنال دو تهران، ۱۰ تیر ۱۳۲۵؛ لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، اول ژوئیه ۱۹۴۶، FO 371 EP 52705.

تحول، انتقاد محتاطانهٔ چپ‌گرایان را به‌دنبال آورد،<sup>۳۹</sup> و مورد استقبال روسها قرار نگرفت، هر چند که حزب توده به‌رغم آن دعوت قوام را برای پیوستن به دولت پذیرا شد. انگلیسیها کوششی برای پنهان کردن خرسندی خود نکردند، و به گفتهٔ لوروژتل، تبلیغ بی‌بی‌سی در مورد حزب، قوام را تا حدی نگران و آشفته ساخت.<sup>۴۰</sup>

در ۱۰ مرداد ۱۳۲۵ کابینهٔ جدیدی تشکیل یافت که چهار تن از اعضای ائتلاف احزاب توده و ایران در آن شرکت داشتند. ایرج اسکندری، مرتضی یزدی، و فریدون کشاورز از سران حزب توده به ترتیب وزارتخانه‌های پیشه و هنر، بهداری، و فرهنگ را در اختیار گرفتند، در حالی که اللهیار صالح رهبر حزب ایران وزارت دادگستری را عهده‌دار شد. گروههای چپ‌گرا و اصلاح‌طلب تشکیل این کابینه را دلیل دیگری در اثبات «حسن‌نیت» قوام تعبیر کردند.<sup>۴۱</sup> با توجه به انتظارات و خواسته‌های شاه و انگلیسیها و امریکاییان، سه وزیر سرشناس هوادار دربار و غرب، به‌رغم بی‌میلی پیشین خود در همکاری کامل با قوام، در هیئت دولت جدید ابقا شدند.<sup>۴۲</sup> با اینهمه، ناخشنودی شاه بیشتر شد زیرا مورد مشورت قرار نگرفته بود و دشمن سوگندخورده‌اش مظفر فیروز به مقام وزارت ارتقاء یافته بود. قوام به مقامات امریکایی اطلاع داد که قصد دارد «آخرین تلاش خود را در جهت توافق و سازگاری با روسها» به‌عمل آورد، در حالی که لوروژتل دربارهٔ این اعتقاد قوام که او در «جذب و تحلیل» توده‌ایها توفیق خواهد یافت بیش از حد مشکوک بود.<sup>۴۳</sup>

به‌رغم همکاری در سطح وزارت، روابط بین حزب قوام و حزب توده با ستیز و کشمکش آمیخته بود. تنها چند روز پس از تشکیل دولت ائتلافی، فیروز طی نطقی در یک گردهمایی ۸۰۰۰ نفره از پیروان حزب دموکرات ایران اعلام کرد که حزب دموکرات نه تنها بزرگترین حزب سیاسی در ایران بلکه در تمامی آسیاست. به گفتهٔ لوروژتل، پس از پایان این گردهمایی، اعضای و هواداران حزب توده با «چاقو و

(۳۹) جبهه، تیر ۱۳۲۵؛ احسان طبری، «نظر ما دربارهٔ حزب دموکرات ایران»، رهبر، ۲۶ تیر

۱۳۲۵-

(۴۰) لوروژتل به وزارت خارجه، ۲ ژوئیه ۱۹۴۶، FO 371 EP 52705.

(۴۱) جبهه، ۱۱ مرداد ۱۳۲۵. یکی از روزنامه‌ها این کابینه را «بهترین دولت عصر دموکراسی»

توصیف کرد، (شاهد، ۱۳ مرداد ۱۳۲۵) نظری که بسیاری دیگر نیز در آن سهیم بودند.

(۴۲) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۲۷ مه - ۲ ژوئیه ۱۹۴۶، FO 371

EP 52710.

(۴۳) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ اوت ۱۹۴۶، FO 371 EP 52706.

چماق» به دموکراتها حمله بردند که در این درگیری شش تن کشته و تعداد زیادی مجروح شدند.<sup>۴۳</sup> با اینهمه، به نظر نمی‌رسید که این‌گونه رویدادها و اذیت و آزارهای متقابل اعضای دو حزب، کابینه ائتلافی را دچار ضعف و فتور کرده باشد. وزیران توده‌ای در دست یازیدن به تغییرات درخور توجه در پستهای مهم وزارتخانه‌های خود درنگ نکرده بودند.<sup>۴۵</sup> در واقع حزب توده با اعلام این که دلیل شرکت آن در دولت «تصفیه حقیقی هیئت حاکمه»، و نزدیک‌تر ساختن آن با مردم بوده است، موجب رنجش قوام را فراهم آورده بود.<sup>۴۶</sup> قوام از یک سو موفق شده بود با مساعدت حزب توده اعتصاب عمومی کارگران شرکت نفت ایران و انگلیس را در اواخر تیرماه ۱۳۲۵ خاتمه بدهد،<sup>۴۷</sup> ولی از سوی دیگر با تشکیل دولت ائتلافی، هم انگلیسیها و هم امریکاییها را ناخشنود کرده بود. در واقع سفیر امریکا اینک آماده بود تا برای برکناری قوام از مسند قدرت با شاه همراهی کند.<sup>۴۸</sup> کابینه ائتلافی همچنین موجب تحریک و ناآرامی عشایر جنوب کشور شده امید آنان را به کسب حمایت انگلیسیها افزایش داده بود.

فعالیت عشایر علیه حزب توده اندکی پس از شروع نخست‌وزیری مجدد قوام آغاز شد - زمانی که عباس قبادیان رهبر ایل کلهر کرمانشاه «اتحادیه عشایر غرب» را به منظور جلوگیری از بسط نفوذ حزب توده بنیاد نهاد.<sup>۴۹</sup> پس از تشکیل دولت ائتلافی فعالیت‌های عشایر شدت یافت و در اوایل شهریور ۱۳۲۵ کنسول انگلیس در اصفهان آگاه شد که یک «پیمان دفاعی» بین سران ایلات قشقایی و بختیاری علیه حزب توده به قصد تصرف اصفهان و شیراز منعقد شده است. رهبران مزبور از کنسول سؤال کرده بودند که آیا سلاح در اختیار آنان قرار خواهد گرفت یا خیر.<sup>۵۰</sup> دولت با آگاهی از این تحولات در شیراز حکومت نظامی اعلام کرد و فیروز

(۴۴) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۶ اوت ۱۹۴۶، FO 371 EP 52679.

(۴۵) جبهه، ۱۶ و ۱۸ مرداد ۱۳۲۵.

(۴۶) اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران، رهبر، ۱۳ مرداد ۱۳۲۵.

(۴۷) همچنین رجوع شود به مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، (تهران ۱۳۳۴)، ص

۴۳۹-۴۴۲.

(۴۸) لاجوردی، اثر یادشده، ص ۱۹۳.

(۴۹) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۲۲-۲۸ آوریل ۱۹۴۶، FO 371

EP 52710؛ مقاله‌ای به قلم سرهنگ دوم پیت (افسر سیاسی اطلاعاتی در سفارت انگلیس در تهران

در سالهای ۱۹۴۳-۱۹۴۵) مندرج در دیپلی تلگراف، ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۶.

(۵۰) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۰ اوت ۱۹۴۶، FO 371 EP 52680.

پس از ورود به اصفهان در اواسط شهریور، سران بختیاری درگیر در توطئه را توقیف کرد. وی اعلام داشت که براساس اعترافات به عمل آمده و سایر شواهد، آلن ترات، کنسول انگلیس در اهواز در ماجرا دست داشته است.

طبیعی است که وزارت خارجه انگلستان بهره‌برداری از نارضایی عشایر را به منظور اعمال فشار بر دولت جهت خودداری از تعقیب سیاستهای متمایل به شوروی، و محدود کردن فعالیتهای توده‌ای، مورد توجه قرار داده بود،<sup>۵۱</sup> ولی روی هم رفته وزارت خارجه آن کشور خط مشی احتیاط آمیزی را توصیه می‌کرد که نه باعث روی گرداندن و دلسردی سران ناراضی عشایر گردد و نه این شبهه را پدید آورد که سفارت انگلیس آماده تشویق عشایر به شورش است. به نظر آنان مقامات انگلیسی در صورتی که دولت ایران در آینده رفتاری «نامساعد» نسبت به انگلستان در پیش گیرد، انگلیسیان باید البته آماده باشند تا «ترتیبات» لازم را برای حفظ منافع خود اتخاذ کنند. در هر حال وزارت خارجه انگلستان چنین استدلال می‌کرد که شورش عشایر در اوضاع و احوال موجود به سود مصالح عالیة انگلیس نیست و این مصالح با پشتیبانی از نخست‌وزیر بهتر تأمین می‌شود و از این طریق «امید می‌رود که ثبات سیاسی در ایران برقرار شود و مقامات ایرانی در خوزستان رفتار رضایت‌بخش‌تری در پیش گیرند.»<sup>۵۲</sup>

دولت ایران با پافشاری خواستار عزیمت ترات از کشور بود و سفارت انگلیس بر بیگناهی او اصرار می‌ورزید.<sup>۵۳</sup> سرانجام مقامات ایرانی از درخواست خود در این زمینه چشم پوشیدند و انگلیسیها طی بیانیه‌ای عدم دخالت خود را در توطئه مؤکداً تکرار کردند.<sup>۵۴</sup> در این میان ادامه بی‌نظمی و ناآرامی میان عشایر و اکراه مقامات ایرانی، بویژه نظامیان در فرو نشانیدن آن، اختلاف ایران و انگلیس را تحت‌الشعاع قرار داد. کنسول انگلیس در شیراز چنین نظر داد که «نهضت» خودمختاری در فارس که توسط قشقاییها سازماندهی و رهبری می‌شود، «کلیه عناصر عشایری فارس»، از جمله ممسنیها، دشمن زیاریها، و خمسه‌ایها را شامل می‌گردد. وی گزارش داد که علاوه بر

(۵۱) همانجا.

(۵۲) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۳۱ اوت ۱۹۴۶، همانجا.

(۵۳) جبهه، ارگان حزب ایران، نوشت که «هر کسی می‌داند که وقایع جنوب با حمایت انگلیسیها صورت گرفت.» شمار کمی از ایرانیان با این نظر مخالفت داشتند. (جبهه، ۸ مهر ۱۳۲۵).

(۵۴) وزارت خارجه بریتانیا به لوروزتل، ۳۱ اکتبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52682.

آن، جنبش مزبور از سوی حزب دموکرات فارس که از حمایت «مردم ایالت» از جمله علمای برجسته محلی، برخوردار است، تقویت می‌شود.<sup>۵۵</sup> حزب مزبور که طی جنگ جهانی اول به تحریک واسموس جاسوس آلمان تشکیل شده بود، و حزبی محافظه‌کار و هوادار آلمان بشمار می‌رفت، اینک دوباره سر برافراشته بود.<sup>۵۶</sup> درخواست عشایر اصلاحاتی را مشابه آنچه به دموکراتهای آذربایجان وعده داده شده بود، در برمی‌گرفت و ضمناً برکناری وزیران توده‌ای و افسران نالایق ارتش نیز در شمار خواسته‌هایشان قرار داشت. آنان تهدید کردند که چنانچه با تقاضاهایشان موافقت نشود، خود وارد عمل خواهند شد.<sup>۵۷</sup>

شورش عشایر ضمن آنکه بهترین اهرم ممکن را علیه حزب توده در اختیار شاه و ارتش قرار داد، راهی نیز برای محدود کردن آزادی عمل قوام و تضعیف سیاست مماشات وی با دموکراتهای آذربایجان پیش پای آنان گذارد. وزیر جنگ به وابسته نظامی انگلیس اظهار داشت که کمک قشقاییها جهت ایستادگی در مقابل حزب توده ضروری بوده است و «تنها امید رستگاری» ایران «انگلیسیها هستند».<sup>۵۸</sup> وی تأکید کرد که برای جلوگیری از استقرار یک دولت تحت کنترل کمونیستها در تهران، حتی آماده است به «اقدام مستقیم علیه نخست‌وزیر متوسل» شود.<sup>۵۹</sup> سرلشکر زاهدی که طی سالهای جنگ با سران قشقایی در یک سازمان هوادار آلمان همکاری می‌کرد، در رأس یک نیروی دو هزار نفره برای اعاده نظم به شیراز گسیل شد، ولی ارتش عملاً از مبادرت به هرگونه اقدام مؤثر خودداری ورزید. این امر نشان داد که ارتش همچنان قلمرو انحصاری شاه، باقی مانده است و از حیطة اختیارات قوام خارج است. شاید بسیاری از چپ‌گرایان علاقه داشتند که قوام از «ارتش خلق» آذربایجان علیه عشایر استفاده کند یا یک نیروی «چریکی ملی» تشکیل دهد. لیکن چنان تدابیری نه موردپسند قوام بود و نه عملی می‌نمود.

(۵۵) از کنسول انگلیس در شیراز به تهران. ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۶، همانجا.

(۵۶) جبهه، ۴ مهر ۱۳۲۵.

(۵۷) دا، ۲ مهر ۱۳۲۵.

(۵۸) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۳ سپتامبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52681.

(۵۹) لوروزتل به بوین، ۲۲ ژانویه ۱۹۴۷، FO 371 EP 61969. سپهد امیر احمدی بعدها اعتراف

کرد که شاه او را به قوام تحمیل کرده بود و به‌رغم فشارهای وزیران توده‌ای وی اصرار ورزید که ارتش نیرویی برای گسیل به فارس در اختیار ندارد. او افزود که با همکاری دولت ارتش می‌توانست آذربایجان را ظرف دو هفته به تصرف درآورد (امیر احمدی، وزارت در دولت قوام‌السلطنه،

سالنامه دنیا، سال سیزدهم، (۱۳۳۶)، ص ۸۰-۸۴.

گزارش اعزام ناوهای جنگی انگلیس به خلیج فارس<sup>۶۰</sup> و سربازان انگلیسی به بصره،<sup>۶۱</sup> ادامه فعالیت‌های قبادیان در کرمانشاه،<sup>۶۲</sup> خبر رشد یک «جنبش» خودمختاری در حال تکوین در خوزستان، و بویژه رویدادهای جنوب، همه از نظر قوام واکنشهایی در مقابل سیاستهای او در جهت راضی نگاهداشتن حزب توده، دموکراتهای آذربایجان، و روسها دانسته می‌شد. قوام درباره دخالت انگلیسیها در وقایع فارس تردید نداشت و تهدید کرد که علیه آنان به شورای امنیت شکایت خواهد کرد.<sup>۶۳</sup> اما سفیر امریکا وی را از این کار منصرف ساخت. اگر تلاش برای مقابله با درخواست خودمختاری در یک منطقه، صرفاً موجب تحریک خواستهای مشابه در سایر مناطق می‌شد، قوام آشکارا ناگزیر بود موفقیت تاکتیک خود را زیر سؤال ببرد. در اواسط مهر او طی ملاقاتی با سفیر امریکا اشاره کرد که در نظر دارد سیاست خود را به زیان چپ‌گرایان تغییر دهد و افزود در صورتی قادر به این امر خواهد بود که از حمایت مالی و اقتصادی امریکا برخوردار گردد.<sup>۶۴</sup>

با آنکه به نظر می‌رسید رشد «نهضت ملی فارس» و تصرف شهرهای جنوبی بوشهر و کازرون به دست عشایر شورشی، قوام را تکان داده و به هراس انداخته است.<sup>۶۵</sup> وی برای توجیه تغییر تاکتیکها و سیاستهایش از آن رویدادها بهره جست. سیاستمداری که از نزدیک در تحولات سیاسی آن دوره درگیر بود، مدعی است که حتی شورش قشقاییها با تأیید ضمنی قوام صورت گرفته بود.<sup>۶۶</sup> قوام ادعا کرد که چاره‌ای برای او نماند جز آنکه به زاهدی دستور دهد برای حصول توافق با قشقاییها وارد مذاکره شود. توافق حاصله در اواخر مهر اعلام گردید و براساس آن «نهضت ملی فارس» به رسمیت شناخته شد. همچنین ایجاد یک شورای ایالتی، افزایش تعداد نمایندگان فارس در مجلس، احداث یک خط راه‌آهن، بهبود و توسعه راهها، و تسهیلات بهتر آموزشی و درمانی وعده داده شد.

(۶۰) جبهه، ۱۷ مرداد ۱۳۲۵.

(۶۱) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۰ اوت ۱۹۴۶، FO 371 EP 52680.

(۶۲) دیلی تلگراف، ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۶.

(۶۳) گزارش باکستر، ۸ اکتبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52683.

(۶۴) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ اکتبر ۱۹۴۶، همانجا.

(۶۵) گفته شده است که زاهدی «به تفاهمی محرمانه با قشقاییها رسید که طبق آن وی موفق شد

آن شهرها را بدون جنگ تسخیر کند» یادداشت زینر، ۱۹ فوریه ۱۹۵۲، FO 248 1532.

(۶۶) مصاحبه با ناصر ذوالفقاری، فروردین ۱۳۶۲. به هر حال، این مطلب واقعیت دارد که قوام با

قشقاییها که به حزب او پیوسته بودند، روابط حسنه داشت.

بدون شك توافق مزبور شكستی بزرگ برای چپ بشمار می‌رفت و وزیران توده‌ای از آن تاریخ از شرکت در جلسات هیئت دولت خودداری کردند. با وجود این عزیزالله نیک‌پی (اعزازالدوله) رئیس دفتر قوام به لوروژتل اظهار داشت که دلیل عدم حضور آنان مخالفت با انتصاب استانداران جدید کرمانشاه، اصفهان و تهران بوده است، بخصوص تهران که فرماندار پیشین آن عباس اسکندری (عموی ایرج اسکندری وزیر توده‌ای پیشه و هنر) قبلاً عضو حزب توده بود و هنوز طرفدار آن تلقی می‌گردید.<sup>۶۷</sup> تغییر استانداران با توجه به انتخابات آتی حایز اهمیت بود و توده‌ایها به‌رغم تحولات دلسردکننده هنوز عضویت در یک ائتلاف انتخاباتی یا تشکیل یک «جبهه متحد ضد ارتجاعی» را با حزب نخست‌وزیر حیاتی می‌دانستند.<sup>۶۸</sup> حزب توده و روسها هر دو امیدوار بودند که چنین ائتلافی کرسیهای زیادی در مجلس بعدی بدست آورد و حزب توده را قادر سازد که بر ساختار و سیاستهای دولت تأثیر گذارده لایحه تأسیس شرکت نفت پیشنهادی ایران و شوروی را به تصویب مجلس برساند.

ائتلاف مورد نظر به تحقق نپیوست و سرزنشها و اتهامات متقابل فراوانی را برانگیخت. چپ‌گرایان «فتنه‌جویی و سوءنیت» برخی اعضای حزب دموکرات ایران را علت شکست ائتلاف دانستند،<sup>۶۹</sup> در حالی که نیک‌پی ادعا کرد که حزب توده آماده نبود اکثریتی بیش از ۵۱ درصد را برای طرفداران نخست‌وزیر در مجلس بپذیرد و قوام از آن پروا داشت که ائتلاف انتخاباتی با حزب توده مهار کردن این حزب را بکلی غیرممکن سازد.<sup>۷۰</sup> انتقادهای فزاینده جراید چپ از ترکیب، سیاستها و خط مشیهای حزب دموکرات ایران از یکسو، و نحوه‌ای که وزیران توده‌ای به جای پرداختن به مسئولیتهای وزارتخانه به پیشبرد منافع حزب خود اشتغال داشتند از سوی دیگر،<sup>۷۱</sup> آزردهی و خشم قوام را برانگیخته بود. خودداری وزیران توده‌ای از شرکت در جلسات کابینه، به قوام فرصت داد به ترمیم کابینه مبادرت ورزد و به‌رغم میانجیگری صالح وزیر دادگستری، وزیران توده‌ای را از کابینه جدید کنار

(۶۷) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۸ اکتبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52684.

(۶۸) رهبر، ۲۲ مهر ۱۳۲۵.

(۶۹) ایران ما، ۲۱ مهر ۱۳۲۵.

(۷۰) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۸ اکتبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52684.

(۷۱) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ اکتبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52685.

بگذارد.<sup>۷۲</sup>

این سیاست جدید طبعاً سبب خرسندی انگلیسیها و امریکاییها گردید. لوروژتل بیدرننگ قوام را از حمایت کامل انگلستان مطمئن ساخت و ترمیم کابینه‌اش را «نشانه‌ای از سرزنده بودن روح ملی ایرانیان» توصیف کرد،<sup>۷۳</sup> در حالی که سفیر امریکا آن را «نقطه عطفی در تاریخ ایران» دانست.<sup>۷۴</sup> شاه از اینکه وزیران توده‌ای برکنار شده بودند و فیروز به عنوان سفیر به مسکو گسیل شده بود، شادمان شد. از سوی دیگر، شاه نگران از آنکه مبدا تغییر سیاست قوام او را از حمایت انگلیسیها و امریکاییان برخوردار کند و نقش شاه در تحولات اخیر ناچیز بشمار آید، با سفیر امریکا ملاقات کرده ترمیم کابینه را کلاً به حساب خود گذارد. او اظهار داشت که «به رغم هشدارهای رقت‌انگیز قوام» وی «او را مجبور ساخت که کابینه‌اش را ترمیم کند، وزیران توده‌ای را اخراج نماید، و فیروز را به خارج بفرستد یا برکنار کند».<sup>۷۵</sup> انگلیسیها و امریکاییها آماده بودند که تحولات اخیر را هم به حساب شاه بگذارند و هم به حساب قوام، ولی مشتاق بودند که قوام را فعالانه مورد تشویق و حمایت خود قرار دهند. قوام که از تجدید فعالیتهای دربار نگران بود و می‌کوشید تا کاهش پشتیبانی روسها و چپ‌گرایان را بنحوی جبران کند، بر تلاشهای خود به منظور جلب اعتماد و حمایت انگلیسیها و امریکاییان افزود. بر این اساس وی خواستار کمکهای مالی و اقتصادی آنان برای طرحهای اصلاحی خود گردید،<sup>۷۶</sup> قرارداد مستشاران امریکایی را که در ژاندارمری خدمت می‌کردند تجدید کرد، و سرلشکر ارفع و بتدریج سایر بازداشت‌شدگان را آزاد ساخت.<sup>۷۷</sup>

سفیر شوروی واکنشی خشم‌آلود نسبت به این تحولات نشان داده قوام را متهم به تبانی با انگلیسیها کرد.<sup>۷۸</sup> چپ‌گرایان به‌سختی توانستند دلسردی و پریشان‌خاطری خود را پنهان نمایند. ناکامی دولت ائتلافی تنها از یک اشتباه ساده در محاسبه سود و زیانهای سیاسی حکایت نمی‌کرد بلکه نموداری از شکست ارزیابیها، استدلالها و تحلیلهای نظری حزب توده بود. سران حزب توده با شرکت در دولت موافقت کرده

(۷۲) جبهه، ۲۹ مهر ۱۳۲۵.

(۷۳) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۸ اکتبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52684.

(۷۴) مندرج در لاجوردی، اثر یادشده، ص ۱۹۳.

(۷۵) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۳ اکتبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52685.

(۷۶) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ اکتبر ۱۹۴۶، همانجا.

(۷۷) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۵ نوامبر ۱۹۴۶، همانجا.

(۷۸) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۸ اکتبر ۱۹۴۶، همانجا.



بودند تا خود را با قواعد سیاست طایفه‌ای یا نظام باندبازی تطبیق دهند. هنگامی که ائتلاف فروریخت، آنان تقصیر را به‌سادگی به گردن «امپریالیسم» و «نیروهای ارتجاعی» انداختند و قوام را به خاطر تسلیم شدن در مقابل آنها، ملامت کردند.<sup>۷۹</sup> توده‌ایها رنجش خود را از اینکه قوام وزیران آنان را درست مورد مشورت قرار نداده بود، ابراز داشته از استخدام مجدد مقاماتی که اخراج کرده بودند، و سرکوبی اتحادیه‌های کارگری و فعالیتهای حزب، بوسیله دولتی که خود در آن عضویت داشتند اظهار تأسف نمودند.<sup>۸۰</sup> از آنجا که حزب توده مدعی بود تنها این حزب از امکان ویژه شناخت حقیقت بهره دارد مایه شگفتی است که اعضای این حزب می‌توانستند انتظار داشته باشند فرجام کابینه ائتلافی به گونه‌ای دیگر باشد. ادعای توده‌ایها مبنی بر اینکه با شرکت در دولت قوام «فریب خورده» اند، شگفت آور نبود،<sup>۸۱</sup> ولی نکته شگفت آور در این بود که در صورت صحت چنین ادعایی چگونه بعداً مشتاقانه خواهان شرکت در ائتلاف انتخاباتی با حزب وی بودند.

در واقع، فارغ از کوششهای توجیهی و دلیل تراشیهای حزب توده، قوام اعتماد چپ‌گرایان را به خود جلب کرده و توانسته بود به دست‌آموزی آنان بپردازد، عمدتاً به این خاطر که از حمایت شوروی بهره‌مند بود، کشوری که ظاهراً سیاستهایش از نظر چپ‌گرایان ایران خطاناپذیر بشمار می‌آمد. حتی پس از سقوط دولت ائتلافی انتقاد روسها و چپ‌گرایان ایرانی از قوام ناچیز و محتاطانه بود زیرا هنوز امید آنان این بود که وی زمینه تصویب لایحه شرکت نفت پیشنهاد ایران و شوروی را در مجلس پانزدهم فراهم سازد—موضوعی که از نظر شوروی بیشترین اهمیت را حایز بود. به هر حال، مشارکت حزب توده در کابینه قوام صرفاً یک خطای تاکتیکی نبود بلکه یک اشتباه محاسبه استراتژیکی بود که بیش از هر چیز از ساختار ایدئولوژیکی حزب ناشی می‌گردید. این کار به شکستی انجامید که قطعاً اثری نامطلوب بر روحیه حزب و جهت‌گیریهای روشنفکرانه آنان به‌جا گذارد.

رویداد زیانبارتر برای حزب توده سرنوشت رژیم دموکراتها در آذربایجان بود. یک روز پس از ترمیم کابینه، هیئت آذربایجانی پس از دو ماه مذاکره با دولت در تهران، رهسپار تبریز شد. قوام پیش‌تر به لوروزتل گفته بود که سلام‌الله جاوید،

(۷۹) رهبر، ۲۱ مهر ۱۳۲۵.

(۸۰) جبهه، ۲۸ مهر ۱۳۲۵.

(۸۱) مصاحبه با دکتر فریدون کشاورز، مرداد ۱۳۶۱؛ همچنین مراجعه شود به خامه‌ای، فرصت بزرگ از دست رفته، اثر یادشده، ص ۲۷۲-۳۲۴.

استاندار، و علی شبستری، رئیس شورای ایالتی آذربایجان، «مایل به همکاری» هستند ولی پیشه‌موری مانع شده بود که آنان امتیازی به دولت بدهند.<sup>۸۲</sup> حتی در صورت درستی این مطلب، تجدید قوای نیروهای ضد چپ و کاهش اشتیاق خود قوام به سازگاری و مدارا، به شکست مذاکرات کمک کرد.

موضوع عمده‌ای که هنوز مورد اختلاف آذربایجانیها و دولت بود، به تخلیه منطقه زنجان مربوط می‌شد که دموکراتها در اصل با آن موافقت کرده بودند ولی در راه اجرایش عملاً کارشکنی می‌کردند. حوالی اواخر آبان ۱۳۲۵ قوام ظاهراً به قصد استراحت، چند روزی را به گیلان سفر کرد. غیبت وی شایعات گوناگونی را دامن زد، لیکن مقصود وی از این سفر نامعلوم ماند. در حالی که چنین به نظر می‌رسید که سپهبد امیر احمدی «به اندازه دیگران» از موضوع بی‌اطلاع است، سفیر امریکا از طریق شاه پی برد که تصرف زنجان قریب‌الوقوع است.<sup>۸۳</sup> قوام در بازگشت به تهران، اشغال زنجان را پس از ماهها مخالفت، تصویب کرد.<sup>۸۴</sup> و در تاریخ ۲ آذر ۱۳۲۵ منطقه مزبور که بیشتر دموکراتها قبلاً آن را ترک کرده بودند، در اولین مرحله از عملیات طرح‌ریزی شده برای بیرون راندن دموکراتها از تبریز، پس گرفته شد.

قوام طی چند روز دوری از تهران، ظاهراً برنامه‌ریزی مرحله دوم، یا مرحله عمده عملیات علیه دموکراتهای آذربایجان را به انجام رسانده بود. وی در ملاقاتی با لوروژتل از نقشه خود دائر بر اعلام قصد دولت به برگذاری انتخابات آزاد برای مجلس پانزدهم پرده برداشت - هدفی که از طریق اعزام نیروهای مسلح به «کلیه حوزه‌های انتخاباتی» تأمین می‌گردید. قوام اظهار داشت که اگر دموکراتهای آذربایجان با خودداری از پذیرفتن نیروهای مسلح یا محدود ساختن آنها، این حق را از دولت سلب نمایند، اقتدار دولت مرکزی را علناً به مبارزه خوانده‌اند. در چنین حالتی تصرف آذربایجان احتمالاً ضروری می‌گردد، و در صورت دخالت روسها شکایت به شورای امنیت برده خواهد شد.<sup>۸۵</sup> لوروژتل از فکر شکایت به شورای امنیت استقبال کرد و وزارت خارجه بریتانیا نیز این نظر را تأیید کرد.<sup>۸۶</sup> در هر حال قوام بوضوح آماده بود که اقدامات جدی‌تری را به‌موقع اجرا گذارد.

(۸۲) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۵ سپتامبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52680.

(۸۳) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۴ نوامبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52685.

(۸۴) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۶ نوامبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52686.

(۸۵) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۰ نوامبر ۱۹۴۶، همانجا.

(۸۶) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۲۵ نوامبر ۱۹۴۶، همانجا.

اعلام برنامه قوام در اول آذرماه واکنش شدید دموکراتها، بویژه پیشه‌وری، را برانگیخت. وی «مرتجعین» را به گستراندن «آزادی آذربایجان به سراسر ایران»<sup>۸۷</sup>، نابودی دولت «جنایتکار و پوسیده» تهران، و جایگزین کردن یک «دولت ملی»<sup>۸۸</sup> به جای آن، تهدید کرد. حزب توده هشدار داد که اعزام نیرو می‌تواند امنیت مرز جنوبی اتحاد شوروی را به مخاطره افکند، و با توجه به مفاد قرارداد ۱۹۲۱، به بازگشت ارتش سرخ به ایران بینجامد.<sup>۸۹</sup> به گزارش مقامات انگلیسی، فیروز در پیامی خصوصی از مسکو به قوام هشدار داد که برنامه مورد نظر او فاجعه‌بار خواهد بود،<sup>۹۰</sup> و به گفته نیک‌پی، سفیر شوروی تهدید کرد که اگر قوام در اعزام نیرو پافشاری کند، «دولت شوروی ناچار خواهد شد که عقیده خود را درباره وی مورد تجدید نظر قرار دهد». به گزارش سفیر انگلیس قوام پاسخ داد که اگر آذربایجان بخشی از ایران است، موضوع به شوروی مربوط نمی‌شود، و اگر نیست هر چه «زودتر این موضوع برای جهانیان روشن شود، بهتر خواهد بود».<sup>۹۱</sup> وی به روشنی مصمم بود که در برابر تهدیدها تسلیم نشده، ابتکار عمل را از دست ندهد، و اصرار می‌ورزید که او تنها تا زمانی که مصالح کشور ایجاب کند، بر سر کار خواهد ماند.

از سوی دیگر شاه از سقوط دولت ائتلافی، روحیه بالای ارتش، «کفایتی که سرلشکر رزم‌آراء رئیس ستاد او ابراز کرده بود» و از آنچه که وی «استقبال پر شور» مردم زنجان از نیروهای ارتش توصیف می‌کرد، دل و جرأت یافته بود،<sup>۹۲</sup> و بدین ترتیب آماده بود که در عملیات علیه دموکراتها پیشقدم گردد. این امر همراه با آغاز ناآرامی عشایر در جنوب محدودیت بیشتری برای قوام بوجود آورد، ولی وی حاضر نبود که حل مسئله آذربایجان و اعتبار سیاسی ناشی از آن را به شاه و ارتش واگذار کند. قوام که در امر مقابله نظامی با دموکراتهای آذربایجان از حمایت بی‌چون و

(۸۷) راستی، ۳ آذر ۱۳۲۵.

(۸۸) آذربایجان، ۱۶ آذر ۱۳۲۵.

(۸۹) رهبر، ۱۲ آذر ۱۳۲۵.

(۹۰) لوروزتل به بوین (گزارش سه ماهه منتهی به ۳۱ دسامبر ۱۹۴۶)، FO 371 EP 61988.

(۹۱) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۹ نوامبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52687.

(۹۲) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۹ نوامبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52686. به گفته وابسته

نظامی انگلیس، پس از شکست دموکراتها، «نقش ارتش از یک ستمگر به ناجی تبدیل شد. شکوه این تحول در شخص فرمانده کل قوا و سرلشکر رزم‌آرای زیرک بازتاب یافت». (خلاصه گزارش وابسته نظامی، ۱۳-۱۹ ژانویه ۱۹۴۷، FO 371 EP 61982).

چرای انگلیسیها بی‌بهره بود، ولی از پشتیبانی آشکار امریکاییان اطمینان داشت، ضمن اعلام مراتب به شورای امنیت، به «یاغیان آذربایجان» که وعده‌های خود را نقض کرده و قدرت دولت مرکزی را محترم نشمرده بودند، سخت هشدار داد.<sup>۹۳</sup> این هشدار بدان معنا بود که اقدام مسلحانه قریب‌الوقوع است و در ۱۹ آذر ۱۳۲۵ ارتش ایران با حمایت شاهسونها و ذوالفقاریها از مرز آذربایجان گذشته دو روز بعد تبریز را به تصرف در آورد. پیروزی مزبور عمر رژیم جمهوری کردستان مستقر در مهاباد را نیز به پایان رساند، رژیمی که وجودش کم و بیش همواره نه تنها از جانب دولت ایران، بلکه از سوی چپ‌گرایان نیز نادیده گرفته شده بود. دلیل این امر احتمالاً ماهیت قبیله‌ای، زمینه خاص قومی-مذهبی (کرد و سنی) و ناتوانی رژیم مزبور (برخلاف رژیم آذربایجان) در یاری جستن از هرگونه پیشینه و سنت محلی در زمینه کمک فعال به استقرار یا حفظ مشروطیت در ایران بود. بالاتر از همه، قیام کردها نهضتی با هدفهای علناً جدایی طلبانه تلقی می‌شد و این هدفها در نام رژیم مزبور که «جمهوری کردستان» بود، تجسم یافته بود.<sup>۹۴</sup>

سقوط رژیم پیشه‌وری که با سالگرد تأسیس رسمی آن مصادف گردید، رویدادی شکوهمند نبود. ارتش ایران به آسانی بر مقاومت‌های پراکنده دموکراتها که در حال عقب‌نشینی بودند، چیره شد و کسانی که به شوروی نگریخته بودند، بسرعت تسلیم شدند. مشکلات مداوم اقتصادی و مالی، تحمیل مالیاتهای سنگین، سربازگیری سختگیرانه، تصرف سهم کشاورزان از محصول غالباً بدون جبران زیان آنها، و نیز عدم توجه کافی به احساسات مذهبی-فرهنگی محلی، پایگاه مردمی دموکراتها را به‌رغم دستاوردهایشان در زمینه امنیت، آموزش و پرورش، و راهسازی، تحلیل برده بود. پیامدهای برخی از اصلاحات شتابزده، پیروی بی‌چون و چرای آنان از اتحاد شوروی، روی گرداندان طبقات ثروتمند از آنان، و زیاده‌رویهای برخی از سردمداران فرقه، بخصوص مهاجرین قفقازی که از اتحاد شوروی آمده و به پلیس سیاسی دموکراتها مبدل شده بودند، مسایل آنان را تشدید کرده بود. وابسته نظامی انگلیس گزارش داد که اهالی تبریز، رضاییه، و خوی، ۴۲۱ تن از مهاجرین را قبل از

۹۳) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۹ دسامبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52687.

۹۴) همچنین رجوع شود به:

W. Eagleton Jr. *The Kurdish Republic of 1946*, (London 1963); A. Roosevelt Jr. *The Republic of Mahabad*, Middle East Journal, July 1947; G. Chaliand, *People Without a Country* (London 1980), pp. 135-150.

ورود ارتش ایران به هلاکت رسانده بودند.<sup>۹۵</sup>

روسها از لحظه انعقاد موافقتنامه قوام-سادچیکف، رها کردن دموکراتها را آغاز کرده بودند. آنان که از دموکراتها برای اخذ امتیازهای دلخواه از دولت ایران بهره‌برداری کردند، رفته رفته آنان را تحت فشار گذاردند تا سخنان تند خود را متوقف ساخته در داد و ستدهای خود با دولت مرکزی به آنان تاسی کنند.<sup>۹۶</sup> دموکراتها پس از آنکه دریافتند اتحاد شوروی واقعاً قصد رها کردن آنان را دارد، روحیه خود را باخته تسلیم بی‌تصمیمی و شکست گردیدند. سقوط پیشه‌وری همچنین ضربه شدیدی بر حزب توده وارد آورد؛ این حزب به‌رغم روابط تنش‌آلود خود با دموکراتها، پشتیبانی خود از آنان را ادامه داده بود. توده‌ایها هرگز ارزیابی واقع‌بینانه‌ای از اوضاع در آذربایجان نکرده بودند، ولی مکرراً درباره پیامدهای اقدام مسلحانه علیه دموکراتها به دولت هشدار می‌دادند. بدین ترتیب فروپاشی سریع دموکراتها و خودداری روسها از نشان دادن واکنشی جدی، حزب توده را نه تنها در انظار دشمنان، بلکه حتی در نظر دوستان و برخی از اعضای خود، خوار و بی‌اعتبار کرد.<sup>۹۷</sup>

وقایع مزبور، تردیدها و تلخیهای نهفته را درباره عملکرد رهبری حزب در برابر تقاضای امتیاز نفت روسها و تجربه کابینه ائتلافی، نمایان ساخت. پس از بازپس گرفتن تبریز، حزب توده از شرکت در انتخابات دوره پانزدهم خودداری کرده به صدور اعلامیه‌های توجیهی و پوزش‌گزارانه پرداخت که ضمن تأکید بر پیشینه و کارنامه حزب در حمایت از آزادی و جلوگیری از «شورشها و انقلابها»، قصد حزب را تأمین هدفهای معتدل اصلاح‌طلبانه از طریق روشهای پارلمانی و در چارچوب سلطنت مشروطه اعلام کرد. سران حزب توده تا آن حد پیش رفتند که بگویند حزب نه با مالکیت خصوصی مخالفی دارد و نه با سرمایه‌داری و مذهب، و از دیکتاتوری

۹۵) سفر وابسته نظامی انگلیس به آذربایجان، ۲۳ دسامبر ۱۹۴۶-۳ ژانویه ۱۹۴۷: FO 371 EP 61986. در مورد رژیم آذربایجان همچنین رجوع شود به: ابوالحسن عمیدی نوری، فرقه دموکرات، (تهران ۱۳۲۵)؛ نجفقلی پسیان، مرگ بود، بازگشت هم بود (تهران ۱۳۲۶) و نیز: R. Rossow Jr, The Battle of Azarbaijan, Middle East Journal, Vol. 9 (Winter 1956);

M. Modjtehedi, La question d'Azarbaijan, La mouvement des Democrats et les Efforts de L'ONU, Thèse de doctorat, L'Universite de Paris, 1952;

P. Homayounpour, L'Affaire d'Azarbaijan, Lausanne 1967.

۹۶) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۵ نوامبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52686.

۹۷) خلیل ملکی، برخورد عقاید و آراء، ص ۷۹-۸۰.

پرولتاریا یا حکومت کارگری جانبداری نکرده، بلکه صمیمانه به دنبال تحقق آرمانهای ملی و میهنی است. آنان همچنین به «اشتباهات» حزب اعتراف کردند، از دموکراتهای آذربایجان خرده گرفتند، و تغییر خط مشی حزب و نیز تصفیه کلیه عناصر «مضر و مخرب» را وعده دادند.<sup>۹۸</sup> این اعلامیه‌ها صرفاً به تشدید اختلافات داخلی حزب انجامید، بویژه که چندان دگرگونیهای مثبتی در ساختار و سیاستهای حزب صورت نگرفت. بعدها گروهی از اعضاء ناخشنود به رهبری خلیل ملکی، که برخی از صمیمی‌ترین، حساس‌ترین، و قابل‌ترین فعالان حزبی را در برمی‌گرفت، به انشعاب از حزب پرداختند.<sup>۹۹</sup>

۹۸) اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران، آذر ۱۳۲۵؛ اعلامیه هیئت اجرایی موقت، نامه مرد، ۱۵ دی ۱۳۲۵.

۹۹) همچنین مراجعه شود به ملکی، اثر یادشده؛ اسحق ابریم «چه باید کرد» (تهران ۱۳۲۵)؛ «حزب توده بر سر دوراهی» (تهران ۱۳۲۶)؛ خلیل ملکی: «دو روش برای یک هدف» (تهران ۱۳۲۷)؛ همایون کاتوزیان، خاطرات سیاسی خلیل ملکی، (تهران ۱۳۵۹)؛ جلال آل احمد، یک چاه و دو چاله (تهران ۱۳۴۳) و در خدمت و خیانت روشنفکران (تهران ۱۳۵۷)، جلد دوم؛ همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ۲ جلد (تهران ۱۳۶۶ و ۱۳۶۸).

## دوره دوم:

آذر ۱۳۲۵- آذر ۱۳۲۶

قوام در دوره دوم نخست‌وزیری بیش از پیش پی برد که وجود مسایلی چون اشغال روسها و رژیمهای مستقر در آذربایجان و کردستان بود که وی را قادر به کسب قدرت و بی‌اعتنایی به محدودیتهای ناشی از سیاست طایفه‌ای یا نظام باندهازی کرده بود. اکنون که دیگر این مسایل وجود نداشت، حفظ موقعیت او دشوارتر بود، هر چند که هنوز مسئله شرکت نفت ایران و شوروی باقی بود و قوام کاملاً در معرض تلاشهای دشمنان و رقیبان خود که هدفشان برکناری او بود، واقع نشده بود. در چنین شرایطی رفته رفته زمینه برای احیاء نظام باندهازی آماده می‌شد، فراگردی که از یک سو در کوششهای قوام برای مغلوب کردن دشمنانش بخصوص شاه، و حفظ موقعیتش عمدتاً از طریق بهره‌برداری کامل از موضوع نفت خلاصه می‌شد، و از سوی دیگر با مساعی مخالفان و رقیبان در استفاده از او برای مقابله با روسها، و نیز زمینه‌سازی برای سقوط وی به دنبال حل مسئله نفت، مشخص می‌گردید.

قوام پیش از آنکه به موضوع تقاضای شوروی در مورد نفت بپردازد، می‌بایست انتخابات دوره پانزدهم را برگزار کند. روسها و چپ‌گرایان از مدتی پیش بارها از او خواسته بودند که به برگزاری انتخابات دست یازد. از سوی دیگر نیروهای ضد چپ از جمله تجار و علمای سرشناسی<sup>۱</sup> که با برگزاری انتخابات تا زمانی که رژیمهای

(۱) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۴ اکتبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52685.

آذربایجان و کردستان بر سر پا بودند و قدرت چپ در حال نشو و نما بود، مخالفت داشتند، وی را از انجام این امر باز می‌داشتند. گفته می‌شد که آیت‌الله بروجردی تهدید کرده است که نه تنها انتخابات را تحریم خواهد کرد بلکه علیه دولت فتوی خواهد داد. آیت‌الله بهبهانی نیز هشدار داده بود که در صورت اعلام انتخابات کفن پوشیده در خیابانها بهراه خواهد افتاد.<sup>۲</sup>

بدین ترتیب به مجرد تغییر وضع، دیگر برای قوام دلیلی نبود که در اعلام انتخابات درنگ کند. با آنکه وی بارها قول داده بود که دولت اقدام به دخالت در انتخابات نخواهد کرد، نگرانیهای فزاینده‌ای وجود داشت که وی با حذف رقیبان و مخالفان قصد تحکیم قدرت خویش را دارد. تظاهرات دانشجویی، گردهماییهای سیاسی، انتشار اعلامیه‌های مخالفین<sup>۳</sup> و تعدادی نامه‌های سرگشاده به عنوان قوام، شاه، و مطبوعات،<sup>۴</sup> که عمدتاً از سوی مصدق نگاشته می‌شد، نتوانست دولت را وادار به تضمین آزادی انتخابات سازد.

بنابراین در ۲۳ دی ۱۳۲۵، جمعی از سیاستمداران، روحانیون، و روزنامه‌نگاران سرشناس با گرایشهای مختلف سیاسی، به رهبری مصدق و داماد وی دکتر احمد متین‌دفتری، در اعتراض به دخالتهای قوام در انتخابات در دربار متحصن شدند.<sup>۵</sup> آنان به دربار روی آوردند زیرا مجلس که مکان سنتی تحصن بود، در فترت بسر می‌برد. افزون بر آن، هدف متحصنین نه تنها جلب توجه، بلکه بهره‌برداری از اختلاف میان شاه و قوام بود. چهار روز بعد آنان ناچار به ترک دربار گردیدند. در این مورد شاه بعداً به جرج آلن سفیر امریکا گفت که قوام سه راه مقابل او گذارده بود: یا متحصنین بازداشت شوند، یا آنکه انتخابات به تعویق افتد، و یا آنکه استعفای نخست‌وزیر را

(۲) جبهه، ۲۲ آبان ۱۳۲۵.

(۳) یکی از این اعلامیه‌ها از سوی گروهی موسوم به «جبهه ملی» منتشر شد که مدیران جراید طرفدار سید ضیاء را در برمی‌گرفت. آنان علاوه بر انتخابات آزاد، خواستار آزادی سید ضیاء گشتند و در این مورد از حمایت دشمن قدیمی سید ضیاء یعنی مصدق برخوردار شدند. بازپرس (بجای اقدام)، ۶ دی ۱۳۲۶.

(۴) نامه دکتر مصدق به نخست‌وزیر، ۲۶ آبان ۱۳۲۵، نبرد امروز (بجای جبهه)؛ نامه دکتر مصدق به روزنامه جبهه، ۷ آذر ۱۳۲۵، همانجا؛ عریضه سرگشاده جناب آقای دکتر مصدق به اعلیحضرت شاه، اخبار ایران (بجای جبهه)، ۱۴ دی ۱۳۲۵؛ سخنرانی مصدق در مسجد شاه، ۱۷ دی ۱۳۲۵، همانجا.

(۵) اخبار ایران (بجای جبهه)، ۲۳ دی ۱۳۲۵؛ لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۴ ژانویه



بپذیرد. شاه هر سه پیشنهاد را رد کرده اظهار داشته بود که دلیلی برای استعفای قوام نمی‌بیند.<sup>۶</sup> با آنکه شاه به‌تازگی رضایت یا حتی ستایش خود را از مهارت، شایستگی، و وطن‌پرستی قوام ابراز داشته بود،<sup>۷</sup> وی بدون شک جانب بست‌نشینان را می‌گرفت. او «از پیروزی قاطع قوام در انتخابات بسیار هراسان بود».<sup>۸</sup> ولی هنوز در موقعیتی نبود که با وی به مخالفت برخیزد. هنوز موقع مخالفت آشکار شاه با قوام فرانسیده بود و نه اینکار فعلاً به صلاح بود.

گذشته از این دیدگاهها، سخنان آلن سفیر امریکا به‌هیچ‌وجه برای شاه دلگرم‌کننده نبود: آلن به وی خاطر نشان ساخت که او «با اجازه دادن به روحانیون برجسته که در دربار «بست بنشینند» به‌نحو اسف‌باری از سیاست پدرش منحرف گردیده است».<sup>۹</sup> با آنکه شاه فکر تعویق انتخابات را می‌پسندید، از پیامدهای آن واهمه داشت و نمی‌دانست که انگلیسیها چه نظری اتخاذ خواهند کرد. تحصن مخالفان قوام در دربار می‌توانست فرصتی طلایی برای شاه فراهم آورد تا بر وجهه خود بیفزاید، نقش خود را به عنوان پاسدار قانون اساسی مورد تأکید قرار دهد و کنترل قوام را بر انتخابات به مخاطره اندازد؛ اما شرایط به گونه‌ای بود که چنین تحولی را ممکن نمی‌ساخت. طبق خبری که به سفارت انگلستان رسیده بود برخی از معترضان سعی کردند تا امکان تحصن در سفارت امریکا را از آلن جویا شوند ولی در این خصوص مورد تشویق قرار نگرفتند.<sup>۱۰</sup> بدین سان حزب قوام در موقعیتی قرار گرفت که تقریباً بدون هیچ چالشی نتیجه انتخابات را تعیین کند.

بخش عمده انتخابات دوره پانزدهم در زمستان سال ۱۳۲۵ به انجام رسید. حزب دموکرات قوام اساساً از طریق اعمال کنترل بر تشکیلات دولتی و شبکه‌ای که در سطح کشور گسترده بود و نیز از طریق پیوندهای خود با سرشناسان محلی و دسترسی به منابع مالی موفق شد که انتخابات را به گونه‌ای برگزار کند که احزاب، گروهها و نامزدهای رقیب از صحنه طرد شوند و کرسیهای بسیار زیادی در مجلس نصیب حزب گردد. به استثنای فارس و آذربایجان که در آن انتخابات هنوز انجام نشده بود، نامزدهای موفق تمام مناطق قبلاً مورد تأیید نخست‌وزیر قرار گرفته

(۶) لورورتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ ژانویه ۱۹۴۷، همانجا.

(۷) اطلاعات، ۲۹ آذر ۱۳۲۵.

(۸) لورورتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ ژانویه ۱۹۴۷، FO 371 EP 61988.

(۹) همانجا.

(۱۰) همانجا.

بودند.<sup>۱۱</sup> کلیه نمایندگان تهران از حزب او برگزیده شدند و با انتخاب قوام به عنوان نماینده اول تهران، معتبرترین موقعیت پارلمانی به شخص وی تعلق گرفت، موقعیتی که او در مقام ریاست قوه مجریه نمی‌توانست بپذیرد. بسیاری گمان می‌کردند که با مجلسی مطیع و همراه، زمینه زمامداری طولانی قوام فراهم آمده است. چنین برمی‌آمد که او موقعیت دار و دسته یا طایفه سیاسی خود را، که در مقایسه با دیگران از امتیازات فراوانی بهره‌مند شده بودند، به زیان رقیبان، بویژه دربار، مستحکم کرده و بدین ترتیب ساختار بنیادی سیاست طایفه‌ای یا نظام باندهازی را تعدیل کرده است. بعید می‌نمود که دربار در برابر چنین تحولی راه تسلیم در پیش گیرد و آن را به آسانی بپذیرا شود.

در ابتدا شاه مجبور شده بود که به کنترل قوام بر انتخابات گردن نهد اما هر بار که فرصت می‌یافت دیپلماتهای انگلیسی و امریکایی را از عناد خود نسبت به قوام آگاه می‌ساخت. در اوایل اسفند ۱۳۲۵ شاه در گفتگو با آلن علناً قوام و فساد دولتش را به باد انتقاد گرفت. آلن همچنین از طریق منابع دیگر پی برد که روابط شاه با قوام به تازگی «رو به وخامت گذارده است.» شاه برای خرید تجهیزات جنگی امریکاییان به ارزش ۴۰۰۰۰۰ دلار به دولت فشار می‌آورد و قوام با چنین معاملهای مخالف بود، ظاهراً به این علت که ترجیح می‌داد مبلغ مزبور صرف مقاصد سازنده‌تری شود، ولی علت واقعی این بود که جنگ‌افزارهای اضافی موجب تقویت بیشتر شاه می‌گردید.<sup>۱۲</sup>

سرسختی و ایستادگی قوام در این مورد و افزایش قدرتش، دربار را به فکر برکناری او یا متزلزل کردن موقعیتش حتی قبل از گشایش مجلس، انداخت. بر این اساس، دربار پراکندن شایعاتی را دایر بر اینکه «انگلیسیها قصد دارند علی منصور استاندار وقت آذربایجان را به جای قوام بنشانند»<sup>۱۳</sup> آغاز کرد، و این در حالی بود که

(۱۱) لوروزتل به بوین (گزارش سه ماهه منتهی به ۳۱ مارس ۱۹۴۷)، FO 371 EP 61989. به گفته لوروزتل در فارس چانه زدن درخور توجهی بر سر نامزدهای قوام صورت گرفت که مآلاً به موفقیت آنان انجامید، ولی در آذربایجان «به‌رغم کوششهای مصممانه، قوام نتوانست هیچیک از نامزدهای خود را تحمیل کند.» لوروزتل به بوین (رویدادهای ایران در سالهای ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸) ۱۷ ژانویه ۱۹۴۹، FO 371 EP 75458. نمایندگان آذربایجان را سیاستمداران برجسته‌ای مانند تقی‌زاده و ساعد شامل می‌شدند. اکثر آنان در تشکیل هسته مرکزی فراکسیون اتحاد ملی سهیم بودند، فراکسیونی که در مخالفت با قوام از حمایت دربار بهره‌مند گردید.

(۱۲) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ فوریه ۱۹۴۷، FO 371 EP 61968.

(۱۳) همانجا.

انگلیسیها قوام را به خاطر برخورد ماهرانه‌اش با بحرانی که پیش رو داشت کاملاً می‌ستودند و دلیلی برای استقبال از برکناری او نداشتند.<sup>۱۴</sup>

در این میان بروز تنش و اختلاف در داخل حزب دموکرات، حتی پیش از پایان انتخابات، برای شاه و دیگر دشمنان قوام آسودگی خاطر ببار آورد. در پی عزیمت فیروز به مسکو، احمد آرامش، وزیر کار و تبلیغات و عضو کمیته مرکزی حزب، مقام دبیر کلی و کنترل مؤثر آن را در دست گرفت.<sup>۱۵</sup> آرامش، گروهی از اعضای جوان‌تر حزب را دور خود گرد آورده و با «فروش جوازهای صادرات و واردات و راههای نامشروع دیگر در پر کردن صندوق حزب، و به اعتقاد عمومی جیب خودش، «هیچ فرصتی را از دست نداده بود».<sup>۱۶</sup> مخالف عمده آرامش، علی‌اکبر موسوی‌زاده وزیر دادگستری و عضو کمیته مرکزی حزب بود که به واسطه پیگرد مجدانه برخی از اعضای بلندپایه شهربانی بدنام رضاشاه در دوران پس از شهریور ۱۳۲۰، نام و آوازه‌ای برای خود کسب کرده بود. او آرامش را به دیده تحقیر می‌نگریست و نیک‌پی دستیار ارشد قوام و دیگران نیز از وی حمایت می‌کردند. موسوی‌زاده علناً آرامش را به دلیل فساد مورد حمله قرار می‌داد ولی به ظن لوروژتل علت واقعی دشمنی موسوی‌زاده، مخالفت او با سیاستهای آرامش و یارانش در زمینه «توسعه اجتماعی» بود.<sup>۱۷</sup>

هیچ‌یک از این تحولات مایه شگفتی نبود زیرا نمایان‌ترین ویژگی حزب، ساختار دزدسالارانه آن بود. حزب مزبور از طریق سوءاستفاده از قدرت و اختیارات نخست‌وزیر و دستگاه دولت بوجود آمده و برقرار بود با این هدف که سلطه طایفه سیاسی یا باند قوام را بر قدرت بگستراند. علیرغم ظاهر منسجم سازمانی، اعلام نظرهای مسلکی، وجود بخشهای کارگری، دانشجویی، و زنان، شعبات محلی گسترده، گروه‌های بزرگ، گارد نجات ملی با لباس متحدالشکل، دفترها و ساختمانهای اداری عریض و طویل، و براساس آنچه در افواه جاری بود، شبکه اطلاعاتی وسیع، حزب دموکرات از نظر سازمانی به همان اندازه سست و شکننده

۱۴) سارجنت به لوروژتل، ۳۰ ژانویه ۱۹۴۷، FO 371 EP 61968.

۱۵) نظری به یادداشت‌های قوام، خواندنیها، ۶ مهر ۱۳۳۴.

۱۶) لوروژتل به باکستر، ۱۹ مارس ۱۹۴۷، FO 371 EP 61989. قوام بعدها اقرار کرد که چنین جوازهایی به فروش رفته بود ولی عواید حاصله به عوامل اطلاعاتی دولت مرکزی در آذربایجان پرداخت شد. نامه قوام به کمیسیون دادگستری مجلس، ۲۷ شهریور ۱۳۲۷، متن در روزنامه دموکرات ایران، ۲۰ مهر ۱۳۲۷.

۱۷) همانجا.

بود که از نظر عقیدتی فاقد شکل و هویت. این حزب عملاً چیزی فراتر از حاصل تلاش در گستراندن و سازماندهی شتابزدهٔ پیروان ناهمگون قوام نبود. حزب دموکرات مکنیسمی بود که توزیع غنایم دستاوردهای انتخاباتی، یعنی کرسیهای پارلمانی و سایر مقام و موقعیتهای مادی و نمادی را بین اعوان و انصار قوام، ممکن می‌کرد - وابستگان و اطرافیانی که وفاداری و قول و قرار آنان به گونهٔ دلسردکننده و یأس‌انگیزی زودگذر از کار در آمد. اکثر اینان فرصت‌طلبانی بودند که از پیوندهای خود با قوام صرفاً برای کسب کرسی نمایندگی در مجلس استفاده کردند و پس از دستیابی به هدف، وی را رها ساختند. کسانی که در انتخابات مجلس ناکام ماندند، به صف دشمنان قوام پیوستند و آنان که به مواضع قدرت یا اقتدار در داخل حزب دست نیافتند، یا شور و حرارت خود را برای فعالیتهای حزبی از دست دادند یا آنکه به رقابت با همکاران یا توطئه علیه آنان و حتی شخص قوام روی آوردند. به گفتهٔ رضازادهٔ شفق نمایندهٔ دوره‌های چهاردهم و پانزدهم مجلس که دوست قوام و همسفر او در مسکو بود:

«قوام با سرعت عجیبی ظرف چند هفته یک حزب قوی بوجود آورد... و اولین ندای نفاق در میان رؤسای آن به حکم روح انفرادی و عناد و خودکامی که تو گویی در سرشت ما هست بلند شد و حزب دموکرات ایران با قوام آمد و با قوام رفت.»<sup>۱۸</sup>

بازتاب تنشهای درونی حزب قوام در هیئت دولت نیز نمایان شد و وزیران ستیزه‌جو برای پیشی گرفتن از یکدیگر به تلاش پرداختند. اختلاف بین آرامش و همکارانش در کابینه با صدور بخشنامه‌ای از سوی دولت که کارخانه‌داران را از اخراج کارگران بدون تأیید قبلی وزارت کار و تبلیغات بازمی‌داشت، شدت بیشتری یافت و مخالفان آرامش این بخشنامه را که سر و صدای زیادی در اصفهان برپا کرده بود به موضوعی برای مناقشه با نخست‌وزیر بدل کردند.<sup>۱۹</sup> موسوی‌زاده و گروه وی مبارزه را با حمله به حبیب نفیسی وسعت دادند. نفیسی معاون فعال وزارت کار و تبلیغات بود که «نیروی محرکه» سیاستهای آن وزارتخانه محسوب می‌شد - مردی که به نظر

۱۸) صادق رضازادهٔ شفق، خاطراتی چند از قوام‌السلطنه، خواندنیها، ۳ بهمن ۱۳۳۴؛ ایضاً نگاه کنید به: خاطرات مجلس و دموکراسی چیست (تهران ۱۳۳۴).  
 ۱۹) لوروزتل به بوین، ۲۱ مارس ۱۹۴۷، FO 371 EP 61989.

لوروژتل درستی او «هرگز مورد سوءظن قرار نگرفته بود». مخالفان از جایگزینی نفیسی توسط یکی از معاونان وزارت امور خارجه که با امور کارگری آشنایی نداشت، جانبداری می‌کردند در حالی که به گفته آرامش و طرفدارانش، مخالفان رفتاری مانند «سخنگویان کارفرمایان اصفهان» درپیش گرفته بودند که «همیشه با خط مشیها و هدفهای کنونی وزارت کار به مخالفت برمی‌خیزند».<sup>۲۰</sup>

ولو اینکه تنشهای درونی حزب قوام و کابینه‌اش به تحریک دشمنان صورت نگرفته بود، دست‌کم مورد استقبال آنان قرار گرفت، و این مطلب در مورد اتهام فساد علیه برخی از دوستان قوام نیز صدق می‌کرد. در اواسط اردیبهشت ۱۳۲۶، سلمان اسدی، یکی از افراد نزدیک به قوام که پدرش به دستور رضاشاه اعدام شده بود و خود بعداً به جای آرامش وزیر کار و تبلیغات و سپس نماینده مجلس گردید، به لوروژتل اطلاع داد که در دو ملاقات تازه خود با شاه، او از اقتدار رو به زوال قوام و فساد دولتش انتقاد کرده بود و اندیشه برکناری او را در سر می‌پروراند.<sup>۲۱</sup> لوروژتل در پاسخ اظهار داشت که شاه باید در اندیشه مصالح کشورش باشد و در مقابل فشار برای استفاده «بیموقع و سوءظن‌برانگیز از اختیارات خود ایستادگی کند».<sup>۲۲</sup>

در اوایل خرداد ۱۳۲۶ شاه طی کوشش برای افزایش وجهه خویش به عنوان قهرمان حقیقی «نجات» آذربایجان، به آن استان و سپس به رشت و قزوین سفر کرد. سفر مزبور تجربه پرباری بود زیرا «توده‌های وسیع مردم استقبال بسیار پرشوری» از وی به عمل آوردند و آذربایجانها او را به گرمی خوشامد گفتند، استقبالی که لوروژتل در «خودجوشی» آن تردید نداشت.<sup>۲۳</sup> به‌رغم تقویت روحیه شاه از این رهگذر، وی در موقعیتی نبود که بدون تأیید یا عدم مخالفت انگلیسیها و امریکاییان برای برکناری قوام دست به اقدام بزند. در عین حال، او ترفندها و اقدامات آشکارتری را برای کسب امتیاز و احیاء اختیارات خود آغاز کرد از جمله آنکه با بازگشت مظفر فیروز به مسکو برای ادامه سفارتش بشدت مخالفت ورزید. فیروز در اردیبهشت ماه به منظور سفر به اروپا مسکو را ترک کرده بود. ابتدا قوام راهی نداشت جز آنکه فیروز را تشویق کند چند ماهی را در سوئیس «در مرخصی

(۲۰) لوروژتل به بوئن، ۲۱ مارس ۱۹۴۷، همانجا.

(۲۱) لوروژتل به ان-ام باتلر، اول مه ۱۹۴۷، همانجا.

(۲۲) همانجا.

(۲۳) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۷ مه ۱۹۴۷، FO 371 EP 61971.

بگذرانند»<sup>۲۴</sup> ولی دو ماه بعد، با آنکه فیروز وظایف خود را در مسکو از سر گرفته بود، به اصرار شاه از مقام خود برکنار گردید.<sup>۲۵</sup> حضور فیروز در مسکو، با توجه به پویایی و ورزیدگی وی در گفتگو با روسها و ایجاد ارتباط بین آنان و قوام، برای نخست‌وزیر بسیار سودمند بود، بویژه هنگامی که بحران نفت مراحل حساس خود را می‌گذراند. فیروز فردی بود که حضورش میان نزدیکان قوام ناخشنودی زیادی ببار آورده بود،<sup>۲۶</sup> و قوام همیشه با دیدگاهها و رفتار او موافق نبود. با اینهمه وی دوستی بشمار می‌رفت که بیزاریش از خاندان پهلوی به مذاق قوام خوش می‌آمد. حمایت از او نشانه قدرت و استواری موقعیت شخص قوام در مقابل شاه به حساب می‌آمد و برکناری وی آشکارا بر ضعف موضع قوام و پیروزی شاه دلالت داشت.

قوام به امید آنکه تنشها را بخصوص قبل از افتتاح مجلس در داخل کابینه برطرف ساخته شایعات فساد برخی از همکارانش را از میان بردارد و دربار را از بهانه‌های بسیاری از شکوه‌هایش محروم کند، بار دیگر در اول تیرماه ۱۳۲۶ به ترمیم کابینه توسل جست.<sup>۲۷</sup> آرامش و نیک‌پی که از نظر تخلفات مالی مورد سوءظن فزاینده بودند، کنار گذاشته شدند.<sup>۲۸</sup> موسوی‌زاده به عنوان وزیر مشاور در هیئت دولت باقیماند، وزارت کشور که قبلاً در دست شخص قوام بود به یک امیر ارتش سپرده شد، و به جای شمس‌الدین امیر علایی و دکتر علی شایگان، وزیران کشاورزی و فرهنگ، افرادی که بیشتر متمایل به دربار بودند بر سر کار آمدند. افزون بر آن، وزارت کار و تبلیغات به‌رغم شایعات قبلی منحل نگردید، و وزارت پیشه و هنر و تجارت به وزارت اقتصاد ملی تغییر نام یافت. به نظر لوروژتل کابینه تازه آشکارا بهتر از کابینه‌های قبلی بود زیرا علاوه بر نکات دیگر، سه تن از وزیران آن، عیسی صدیق، علی اصغر حکمت، و سلمان اسدی، «مسلمانانی خوب، با شخصیت، و قابل» بشمار

(۲۴) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۱ مه ۱۹۴۷، همانجا.

(۲۵) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۲ اوت ۱۹۴۷، FO 371 EP 61972.

(۲۶) محمدتقی بهار (ملک‌الشعراء)، دیوان اشعار، جلد اول، تهران، ۱۳۳۵، ص ۷۱۸-۷۲۱؛ شکایت از دوست؛ سپهر، اثر یادشده.

(۲۷) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۳ ژوئن ۱۹۴۷، FO 371 EP 61989.

(۲۸) آرامش روایت دیگری دارد. طبق اظهار وی، او داوطلبانه از کار کناره گرفت چرا که با همکارانش اختلاف نظر داشت. (آرامش، اثر یادشده، ص ۱۰۶). زندگانی سیاسی بعدی وی متلاطم بود. در دوران پس از ۱۳۳۲ او وزیر و مدیرعامل سازمان برنامه گردید. سرانجام آرامش از شاه گسست و چند سالی در زندان بسر برد، و به عنوان یک جمهوریخواه بی‌چون و چرا در مهر ۱۳۵۲ توسط ساواک به قتل رسید. رجوع شود به همانجا ص ۱۷۵-۲۴۵.

می‌رفتند، ضمن آنکه در زمره «دوستان قدیمی» سفارت انگلیس نیز قرار داشتند.<sup>۲۹</sup> شاه نیز موجهاً نمی‌توانست از ترکیب هیئت دولت جدید اظهار ناخشنودی کند. پس از ترمیم کابینه، قوام اعلام داشت که پنج کمیسیون برای رسیدگی به اتهامات وارده علیه مأموران دولت در زمینه فساد، غفلت از انجام وظیفه، و بی‌کفایتی، و ارجاع متخلفین به دادگاه جنایی برای محاکمه، تشکیل خواهد داد.<sup>۳۰</sup>

بهرغم این اقدامات آشتی‌جویانه، شاه که اعتقاد داشت با بودن قوام در رأس امور، بازیابی کامل امتیازات او امکان‌پذیر نخواهد شد، آماده نبود تا دسیسه‌های خود علیه قوام را کاهش دهد. وی به منظور دامن زدن به مخالفت روزافزون، و انتقاد دشنام‌آمیز جراید از قوام و حزب او، ترتیب تعلیق مقررات حکومت نظامی را در تهران فراهم آورد. همانطور که انتظار می‌رفت، در پی این امر حملات خشونت‌بار و ملهم از دربار مطبوعات علیه نخست‌وزیر شدت یافت. هنگامی که دفاتر سه روزنامه مخالف قوام مورد حمله قرار گرفت، حزب وی هرگونه دخالتی را در این ماجرا انکار کرد، ولی دشمنان دولت به بهانه دیگری برای مبارزه علیه قوام دست یافتند. قوام که از خطراتی که در معرض آنها بود آگاهی داشت، برقراری مجدد حکومت نظامی را خواستار شد لیکن شاه از موافقت سر باز زد.<sup>۳۱</sup> در پی نشستی طولانی، هیئت دولت سرانجام تصمیم به برقراری مجدد حکومت نظامی گرفت لیکن پس از اخذ تصمیم، سپهبد امیر احمدی وزیر جنگ امضای خود را پس گرفت و بر نیاز به کسب تأیید قبلی شاه اصرار ورزید. به دنبال سرپیچی امیر احمدی از همراهی با هیئت دولت و خودداری از استعفا از کابینه، قوام خواستار ملاقات فوری با شاه گردید و طی این دیدار موافقت او را با برقراری حکومت نظامی و نیز حکم برکناری امیر احمدی را بدست آورد.<sup>۳۲</sup> متعاقباً سپهبد آق‌اولی وزیر کشور به نشانه همدردی با همکار نظامی خود از مقام خویش استعفا داد.<sup>۳۳</sup>

توفیق قوام در نمایش دوباره اقتدارش و کسب امتیازات فوق، از آنجا ناشی می‌شد که شاه هنوز درباره میزان و دامنه مخالفت خود با قوام و محدودیت‌های عملی که در این راه وجود داشت، مطمئن نبود. قوام در برابر برخی از خواستهای شاه سر

۲۹) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۳ ژوئن ۱۹۴۷، FO 371 EP 61989.

۳۰) بیانیه نخست‌وزیر، دموکرات ایران، ۱۰ مرداد ۱۳۲۶.

۳۱) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ ژوئیه ۱۹۴۷، FO 371 EP 61989.

۳۲) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۸ ژوئیه ۱۹۴۷، FO 371 EP 61990.

۳۳) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۱ ژوئیه ۱۹۴۷، همانجا.

فروود آورده و درعین حال کوشیده بود تا از طریق تهدید به استعفا قبل از آخرین ترمیم کابینه، در مقابل علاقه آشکار شاه به برکناری او به مقابله برخیزد. نیک‌پی به لوروژتل اظهار داشت که قوام دوباره «بطور جدی در این فکر است که آیا قبل از گشایش مجلس پانزدهم استعفا دهد یا خیر».<sup>۳۴</sup> هدف از این ترفندها ابراز ناخشنودی وی از برد محدود اختیاراتش و نشان دادن بی‌علاقگی به باقی ماندن بر سر کار، در صورت بهره‌مند نبودن از حمایت آشکار شاه، بود. بنابراین، هر بار شاه با استعفای او مخالفت می‌کرد، این امر تأیید مجددی از اعتماد شاه نسبت به او تعبیر می‌شد — اعتمادی که شاه به آسانی و آشکارا نمی‌توانست خلاف آن عمل کند. از سوی دیگر هر بار که تهدید به برکناری یا استعفای قوام پیش می‌آمد، مخالفت سفیران انگلیس و امریکا را بدنبال می‌آورد و سفیر انگلیس استدلال می‌کرد که چنین اقدامی به معنی بی‌علاقگی ایرانیان به محترم شمردن تعهدشان نسبت به موافقتنامه نفت با روسها خواهد بود.<sup>۳۵</sup>

هنگامی که مجلس سرانجام در تاریخ ۲۶ تیر ۱۳۲۶ گشایش یافت، دوره طولانی فترت که به سود قوام تمام شده بود بسر رسید. به‌رغم کوششهای همه جانبه قوام، و با آنکه بیش از هفتاد تن از نمایندگان وفاداری خود را کتباً به نخست‌وزیر وعده داده بودند،<sup>۳۶</sup> به هنگام افتتاح مجلس چهل تن از آنان بر ضد وی علم طغیان برافراشتند.<sup>۳۷</sup> آنان که سر به «تمرد علنی» برداشتند، آماده بودند تا، به گفته لوروژتل، «علیه قوام از شاه پیروی کنند»، اما ظاهراً شاه «مطمئن نبود که چه راهی را باید درپیش گیرد».<sup>۳۸</sup>

شاه اذعان داشته بود که او «از موافقت با تشکیل مجلسی که در آن نخست‌وزیر از حمایت اکثریتی سر به زیر برخوردار باشد، اکراه داشته است».<sup>۳۹</sup> با توجه به آنچه اتفاق افتاد، «اکثریت سر به زیری» که بیم از آن می‌رفت، به تحقق نیوست. نیک‌پی نزد لوروژتل اعتراف کرد که «هسته اصلی حزب تنها ۳۵ نماینده را دربرمی‌گیرد»<sup>۴۰</sup> در حالی که جناح مخالف نه تنها دموکراتهای طغیان‌گر را

(۳۴) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۵ ژوئیه ۱۹۴۷، همانجا.

(۳۵) همانجا.

(۳۶) نطق قوام در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۸ آذر ۱۳۲۶.

(۳۷) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ اوت ۱۹۴۷، FO 371 EP 61972.

(۳۸) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ اوت ۱۹۴۷، FO 371 EP 61990.

(۳۹) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۷ اوت ۱۹۴۷، FO 371 EP 61972.

(۴۰) لوروژتل به رایت، ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۷، FO 371 EP 61990.



در برمی گرفت بلکه نمایندگان را نیز که بدون حمایت یا تأیید حزب قوام انتخاب شده بودند، شامل می‌شد. علاوه بر آن، اعتبارنامه‌های وفادارترین حامیان قوام مورد مخالفت قرار گرفته بود و حصول حد نصاب در این مجلس از مجلس پیشین آسان‌تر نبود. قوام تقریباً شک نداشت که مخالفت در داخل و خارج مجلس از شاه و اطرافیان الهام می‌گیرد و آن دسته از نمایندگان که دست به کارشکنی زده‌اند، تحت کنترل شاه قرار دارند.<sup>۴۱</sup> نیک‌پی نیز «تردید» نداشت که «شاه به ماهی گرفتن از آب گل‌آلود مشغول است».<sup>۴۲</sup> و لوروزتل گزارش داد که «انواع دسیسه‌ها در جریان» است و «دشمنان نخست‌وزیر در داخل و خارج مجلس علناً به هر ترفندی دست می‌زنند تا موجبات آزرده‌گی و پریشانی وی را فراهم آورند».<sup>۴۳</sup>

با اینهمه شاه و نمایندگان مخالف علاقه‌مند بودند تا زمانی که کشور با مسئله تقاضای نفت روسها دست به گریبان است، قوام بر مسند قدرت باقی بماند. در اوایل شهریور ۱۳۲۶ مجلس آمادگی کامل خود را برای انجام وظایف به اطلاع شاه رساند،<sup>۴۴</sup> و طبق روال معمول قوام استعفای خود را تقدیم داشت، لیکن با ۷۸ رأی موافق از ۱۱۶ رأی، حایز اکثریت گشته، از سوی شاه به تشکیل دولت دعوت شد.<sup>۴۵</sup> قوام از قبول دعوت سر باز زد و بی‌میلی خود را آشکارا اعلام کرد؛ هدف او این بود که نشان دهد زمامداری را تحت هر شرایطی قبول نخواهد کرد. گذشته از این می‌خواست ضمن حصول اطمینان واقعی یا نمادین از پشتیبانی نمایندگان، فقدان نامزد قابل اتکاء دیگری را برای نخست‌وزیری به اثبات رساند.<sup>۴۶</sup> سرانجام حزب دموکرات اعلام داشت که قوام به ملاحظه خواستهای حزب و شماری از نمایندگان منفرد تصمیم به قبول زمامداری گرفته است،<sup>۴۷</sup> و در تاریخ ۲۰ شهریور ۱۳۲۶ تشکیل دولت جدید اعلام گردید. از آنجا که کلیه اعضای برجسته حزب وی به نمایندگی مجلس انتخاب شده بودند، و احتمالاً برای اجتناب از تحریک بیشتر مخالفان، قوام تنها یکی از

(۴۱) اسدی ببدأ به اطلاع یکی از اعضای سفارت انگلیس رساند که فرستاده‌های دربار علناً به نمایندگان گفتند که آنان با باید با دربار «به مخالفت برخیزند» یا با نخست‌وزیر. (گزارش سفارت، ۶ دسامبر ۱۹۴۷، FO 248 1462).

(۴۲) لوروزتل به رایت، ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۷، FO 371 EP 61990.

(۴۳) لوروزتل به بوین، ۱۳ اوت ۱۹۴۷، FO 371 EP 61991.

(۴۴) لوروزتل به بوین، ۲۷ اوت ۱۹۴۷، همانجا.

(۴۵) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۰ اوت ۱۹۴۷، همانجا.

(۴۶) دموکرات ایران، ۸ شهریور ۱۳۲۶.

(۴۷) لوروزتل به بوین، ۱۰ سپتامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61991.

اعضاء حزب، جواد بوشهری، را در سمت وزیر پست و تلگراف و تلفن به عضویت کابینه در آورد. به جز این مورد، هیئت دولت جدید تفاوت مهمی با کابینه‌های قبلی نداشت و بعید بود که احساسات تندى را در جهت مخالفت یا موافقت با خود برانگیزد. برای وزارت کار و تبلیغات وزیرى تعیین نگردید و سرنوشت وزارتخانه به مجلس سپرده شد. قوام همچنین یک برنامه ده ماده‌ای ارائه داشت که در آن ذکرى از نفت به میان نیامده بود ولی تدابیر و لوایح اصلاحی مشخص و مهمی مانند لایحه برنامه هفت ساله، قانون کار، انحصار دولتی تجارت خارجی، حمایت از صنایع داخلی، و نیز تشکیل شوراهای محلی در آن گنجانیده شده بود.<sup>۴۸</sup> پس از بحثهای طولانی، سرانجام تهدید مخالفین به ابستروکسیون، طرفداران قوام را ناچار ساخت که به یک رأی اعتماد مشروط تن در دهند، بدین معنا که رأی اعتماد تنها به برنامه دولت مربوط شود و عملکرد دولت را طی دوران فترت شامل نگردد. افزون بر آن، مجلس با تصویب قطعنامه‌ای خواستار آن شد که گزارش کاملی از دوران نخست‌وزیری قوام و بویژه موضوع نفت برای بررسی و ارزیابی مجلس تسلیم گردد.<sup>۴۹</sup>

امکان تصویب مفاد پیش‌نویس موافقتنامه قوام-سادچیکف در مجلس جدید که در آن پیروان قوام در اقلیت قرار داشتند، بسیار ناچیز بود. قوام نه توهمی در این مورد داشت و نه از این بابت ناخشنود بود. روسها بارها او را تهدید کرده بودند که در صورت پذیرفته نشدن تقاضای آنان در مورد نفت، اقدامات تلافی‌جویانه به عمل خواهند آورد. از جمله اقداماتی که ذکر شده بود خودداری از تحویل یازده تن طلای ایران در مسکو بود.<sup>۵۰</sup> از تهدید خاتمه دادن به استقلال ایران هم غفلت نشده بود، تهدیدی که مولوتف کمیسر امور خارجه شوروی فیروز را به کرات از آن ترسانیده بود.<sup>۵۱</sup> قوام کوشید تا روسها را به تعدیل شرایط خود و قبول ترتیبات دیگری وادار سازد،<sup>۵۲</sup> لیکن آنان بر این نکته پافشاری می‌کردند که تنها در صورتی علاقه‌مندی ایران به دوستی با اتحاد شوروی را واقعاً باور خواهند کرد که لایحه‌ای مطابق با مفاد موافقتنامه اولیه نفت از تصویب مجلس بگذرد.<sup>۵۳</sup> شایع بود که سادچیکف به قوام

(۴۸) دموکرات ایران، ۲۳ شهریور ۱۳۲۶، هدایت، اثر یادشده، ص ۴۹۵.

(۴۹) کرس ول به بوین، ۶ اکتبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61991.

(۵۰) پیترسون (از مسکو) به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ مه ۱۹۴۷، FO 371 EP 61971.

(۵۱) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۷، همانجا.

(۵۲) گزارش پایمن، اول اوت ۱۹۴۷، همانجا.

(۵۳) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۳ اوت ۱۹۴۷، FO 371 EP 61972.

هشدار داده است که با رد موافقتنامه پیشنهادی ثابت خواهد شد که دولت و مردم ایران «دشمن خونی یا بی‌چون و چرای» دولت شوروی هستند.<sup>۵۴</sup>

قوام می‌دانست که ملایمت واکنش روسها نسبت به سقوط رژیمهای مستقر در تبریز و مهاباد عمدتاً از انتظار آنان به موفقیت در زمینه نفت ناشی می‌شد و از واکنش روسها در صورت برآورده نشدن این انتظار بیمناک بود. با وجود این، او قادر یا مایل نبود که از به حداقل رساندن نقش و مسئولیت شخص خود در این موضوع و واگذار کردن کلیه تصمیمات به مجلس، فراتر رود. وی می‌توانست موجهاً بگوید که کاهش تعداد پشتیبانان او در مجلس مانع از آن است که او بتواند نقش مؤثری در فراهم ساختن موجبات تصویب تقاضای روسها ایفا کند. با اینهمه، قوام به خوبی آگاه بود که همان‌گونه که توافق اولیه با روسها برای شخص وی اعتبار کسب کرد، در صورت عقیم ماندن تقاضای نفت روسها شخص او آماج حملات آنان قرار خواهد گرفت. وی می‌دانست که روسها و چپ‌گرایان ایران او را فردی شاید تلقی خواهند کرد که با پنهان کردن گرایشهای ارتجاعی و تمایلات امریکادوستی خویش، موفق شد با جلب اعتماد اتحاد شوروی امتیازات چشمگیری را در برابر تعهداتی ساختگی و دروغین بدست آورد، تعهداتی که شخص وی رد نهایی آن را تدارک دیده بود. یکی از روزنامه‌های اصلی توده‌ای عدم قبول تقاضای نفت روسها را پیروزی امپریالیسم دلار امریکا و رویدادی توصیف کرد که قوام در صورت تمایل می‌توانست به آسانی از آن جلوگیری کند.<sup>۵۵</sup>

در چنین شرایطی هر امیدی که قوام ممکن بود به امکان جلب حمایت روسها یا چپ‌گرایان در آینده داشته باشد بر باد رفت و این تحولی بود که برای متحدین ضد چپ او آسایش خاطر ببار آورد. تنها امید وی اینک این بود که مناسباتش را با انگلیسیها و امریکاییها بهبود بخشد و از پشتیبانی آنان مطمئن گردد. هنگامی که برای قوام چاره‌ای جز پیروی از سیاست دلجویی از روسها موجود نبود، او موفق شد تا حد زیادی خود را از فشار هماهنگ انگلیسیان و امریکاییها در امان نگاه دارد زیرا مقامات انگلیسی در تهران در جلب حمایت مؤثر همتایان امریکایی خود دچار اشکال

(۵۴) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ سپتامبر ۱۹۴۷، همانجا.

(۵۵) رزم، اول آبان ۱۳۲۶؛ «احمد قوام نوکر دلار» عنوان مقاله‌ای بود که ۳ دسامبر ۱۹۴۷ در مجله روسی لیتراتورا گازتا به چاپ رسید، پیترسون (از مسکو) به وزارت خارجه بریتانیا، ۸ دسامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61975. در این مقاله نظر بشدت تغییر یافته شوروی از قوام خلاصه شده است. نظر مزبور در ارگانهای مختلف تبلیغاتی تکرار گردید و در مطبوعات حزب توده بازگو می‌شد.

بودند و قوام در بهره‌برداری از اختلاف نظرهای آنان مهارت خاصی داشت. به دنبال آغاز گسستن قوام از چپ‌گرایان و سقوط دولت ائتلافی، امریکاییها (که ظاهراً سیاست خارجیشان بر آرمانهای سیاسی سنتی آنان و مهم‌تر از آن بر موضع ضد شوروی کمابیش آشکاری استوار بود) حمایت خود را سخاوتمندانه از استقلال و حق حاکمیت ایران اعلام داشتند. در مقابل، انگلیسیها به شیوه محتاطانه و مصلحت‌گرایانه مالوف خود از سیاستی دو پهلو پیروی کردند - سیاستی که به زحمت نگرانی امریکاییان را از قصد آنان به احیاء سیاست کهن منطقه‌های نفوذ برطرف می‌ساخت، و احتمال اینکه بدگمانی و ترس ایرانیان را از این بابت تخفیف دهد، بسیار کمتر بود.

در حالی که امریکاییها مدتها پیش از تصرف تبریز در اعلام پشتیبانی خود از اعاده اقتدار کامل ایران در آذربایجان درنگ نکرده بودند، انگلیسیها حمایت خود را تنها پس از عبور نیروهای ایران از مرز آذربایجان ابراز داشتند.<sup>۵۶</sup> امریکاییان از ابتدا مخالفت خود را با اعطای امتیاز نفت به روسها بطور خصوصی از مجرای دیپلماتیک، علناً ابراز کردند.<sup>۵۷</sup> اما انگلیسیها نخست سعی کردند قوام را متقاعد سازند که «به هیچ وجه خردمندانه نخواهد بود» که روسها از «دسترسی مشروع» به نفت ایران بی‌نصیب بمانند،<sup>۵۸</sup> و سپس به قوام گفتند وی باید به گونه‌ای با روسها رفتار کند که چشم‌انداز مذاکرات آینده به مخاطره نیفتد.<sup>۵۹</sup> البته انگلیسیها نگران آن بودند که در صورت محروم شدن روسها از سهمی از نفت ایران، امتیاز خود آنان مورد تهدید قرار گیرد و حتی امکان ترتیب کودتایی توسط روسها در ایران یا اشغال این کشور را نیز پیش‌بینی می‌کردند.<sup>۶۰</sup> مقامات انگلیسی به استالین اطمینان دادند که ایرانیان را تشویق به اجرای موافقتنامه خود با روسها خواهند کرد زیرا از آن بیم داشتند که ایرانیان به امید فرونشاندن خشم روسها از اقدام علیه کلیه امتیازات خارجی هواداری کنند.<sup>۶۱</sup> بر این اساس، روسها به فیروز خاطر نشان ساختند که «برای دولت ایران

۵۶) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۰ دسامبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52688.

۵۷) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۲ اوت ۱۹۴۷، FO 371 EP 61972؛ منچستر گاردین، ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۷ (متن سخنرانی جورج آلن در انجمن ایران و امریکا در تهران)؛ اعلامیه آلن، ژوئنال دو تهران، ۱۴ سپتامبر ۱۹۴۶.

۵۸) گزارش پایمن، ۲۲ آوریل ۱۹۴۷، FO 371 EP 61970.

۵۹) وزارت خارجه بریتانیا به واشینگتن، ۱۹ اوت ۱۹۴۷، FO 371 EP 61972. گزارش پایمن،

۱۰ سپتامبر ۱۹۴۷، همانجا.

۶۰) گزارش پایمن، ۲۵ اوت ۱۹۴۷، FO 371 EP 61973.

۶۱) گزارش باروز، ۲۳ سپتامبر ۱۹۴۷، همانجا.

خردمندانه‌تر خواهد بود که از انگلیسیها پیروی کنند تا از امریکاییان».<sup>۶۲</sup> مقامات انگلیسی در نهایت از کوششهای خود برای حصول تفاهم با امریکاییها در زمینه نفت دست کشیدند،<sup>۶۳</sup> چون به این واقعیت پی بردند که موضع آنان بدگمانی و رنجش ایرانیان را دامن زده است، مطلبی که هم بطور خصوصی از سوی شاه ابراز شد،<sup>۶۴</sup> و هم در مطبوعات انعکاس یافت.<sup>۶۵</sup> انگلیسیها در دفاع از خود استدلال می‌کردند که هیچ فشاری بر ایرانیان وارد نکرده‌اند.<sup>۶۶</sup> و همیشه حاضر بوده‌اند با توجه به تغییر اوضاع و احوال، در موضع خود تجدید نظر کنند،<sup>۶۷</sup> و در هر حال ادعای همیشگی آنان این بود که همواره برای پشتیبانی از دولت ایران آماده بوده‌اند.<sup>۶۸</sup> کرس ول، کاردار سفارت انگلیس تردیدی نداشت که «گرایش ذهنی ایرانیان بر چنان توازن لرزانی بین شهامت کاذب و ترس استوار است که اصرار بر هرگونه توصیه‌ای از جانب انگلیسیها می‌تواند این توازن را کاملاً برهم زند». این مقام انگلیسی بر آن بود که «با توجه به بزدلی ذاتی کاراکتر ایرانی، بهتر آنست که جانب احتیاط را نگاه داشته و این احساس را در آنان پدید آوریم که از حمایت کامل ما برخوردارند».<sup>۶۹</sup> انگلیسیها و امریکاییان به‌رغم اختلاف نظر در مورد مسئله نفت،

۶۲) پیترسون (از مسکو) به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ مه ۱۹۴۷، FO 371 EP 61971. هدف حملات روزنامه‌های چپ‌گرا در دوران پس از ۱۳۲۵، به امپریالیسم امریکا تغییر یافت، تحولی که قابل درک است. در مورد سیاست انگلیس در قبال ایران در دوره ۲۶-۱۳۲۴ رجوع شود به: Wm. Roger Louis, *The British Empire in the Middle East 1945-51* (Oxford 1984), pp. 54-73.

۶۳) گزارش باروز، ۲۳ سپتامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61973.

۶۴) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۹ سپتامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61972.

۶۵) مثلاً روزنامه اطلاعات به همدستی انگلیسیها و شوروی، احیاء موافقتنامه ۱۹۰۷ انگلیس و روس، و تشدید جنگ اعصاب علیه ایران اشاره می‌کند (اطلاعات، ۲۰ شهریور ۱۳۲۶).

۶۶) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61972.

۶۷) گزارش لوروژتل، ۱۸ سپتامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61973.

۶۸) رابرتز (از مسکو) به کراس ول (تهران) ۱۸ اکتبر ۱۹۴۷، همانجا.

۶۹) کرس ول به باروز، اول اکتبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61973. در این هنگام کرس ول کاردار سفارت انگلیس بود، زیرا لوروژتل طی دو ماه حساس قبل از رد تقاضای نفت شوروی در لندن بسر می‌برد و مدتی پس از تصویب ماده واحده از سوی مجلس، به ایران بازگشت. به نوشته روزنامه اسکاتسمن، لوروژتل از ایران بیرون رفت تا خود را ناگزیر نبیند آن اطمینانهای حمایتی را که امریکاییها به ایرانیان داده بودند آشکارا از آنان دریغ کند.

The Scotsman, November 1, 1947.

توافق داشتند که تا زمانی که مشکل مزبور فیصله نیافته است، بهتر آن است که قوام بر سر کار باقی بماند. انگلیسیها غالباً خاطر شاه را با اشاره به پیامدهای بین‌المللی منفی ناشی از برکناری بی‌موقع قوام، پریشان می‌کردند. از سوی دیگر، قوام می‌کوشید تا میزان حمایت انگلیس و امریکا را از دولتش بزرگ جلوه دهد و پیوسته برای تأیید مجدد آن به زمینه‌سازی می‌پرداخت. با اینهمه، هنگامی که تقاضای روسها برای نفت سرانجام رد شد، هیچیک از دو قدرت نتوانستند دلیلی برای ابقاء قوام بر مسند قدرت ارائه دهند.

در ۲۹ مهر ۱۳۲۶ قوام طی گزارشی مشروحی به مجلس، فعالیتها و دستاوردهایش را طی دوره زمامداری برشمرد.<sup>۷۰</sup> در همان نشست، مجلس ماده واحده‌ای را با اکثریت ۱۰۲ رأی و ۲ رأی ممتنع به تصویب رساند که موافقتنامه قوام-سادیچیکف را کان لم یکن اعلام می‌کرد لیکن مقرر می‌داشت که در صورت اکتشاف نفت در شمال به میزانی که از نظر تجاری مقرون به صرفه باشد، دولت می‌تواند مذاکره را برای فروش آن به روسها آغاز کرده مجلس را در جریان پیشرفت کار قرار دهد. در این ماده واحده، مجلس بدون طرح موضوع اعاده حاکمیت ایران بر بحرین که پیرامون آن بحثهای زیادی صورت گرفته بود، به دولت مأموریت داد تا برای استیفای حقوق ضایع شده ایران در ارتباط با منابع ثروت کشور و بویژه نفت جنوب، اقدام کند.<sup>۷۱</sup> عبارت‌بندی ماده واحده و اشاره آن به نفت جنوب به‌هیچ‌وجه رضایت روسها و چپ‌گرایان را تأمین نمی‌کرد. حزب توده که از رشد نفوذ امریکا در ایران نگرانی داشت، متقاعد شده بود که این تحول از سیاستی کاملاً حساب شده سرچشمه گرفته است. توده‌ایها نسبت به تمایل مجلس در محدود کردن مزایای انگلیسیها مشکوک بودند و مندرجات ماده واحده را در این مورد به چیزی نمی‌گرفتند.<sup>۷۲</sup> انگلیسیها بر آن بودند که توصیه آنان در اصل نادیده گرفته نشده است زیرا پاسخ «منفی بی‌قید و شرطی» به روسها داده نشده است. آنان اشاره به نفت جنوب را اقدامی اساساً تاکتیکی می‌شمردند و از اینکه موضوع بحرین مطرح نشده بود، خشنود بودند.<sup>۷۳</sup> در

(۷۰) متن کامل در دموکرات ایران، ۳۰ مهر ۱۳۲۶، چاپ مجدد در حسین مکی، نفت و نطق مکی (تهران، ۱۳۵۷) ص ۱۶-۸۶.

(۷۱) مذاکرات مجلس، ۲۹ مهر ۱۳۲۶.

(۷۲) به نوشته مردم ارگان مرکزی حزب توده، پیش‌نویس ماده واحده مصوب مجلس را سفارت امریکا تهیه کرده بود، و اشاره به شرکت نفت ایران و انگلیس برای ترسانیدن رقبای امریکا یعنی انگلیسیها به آن اضافه شد.

(۷۳) گزارش پایمن، ۲۴ اکتبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61974.

این زمان هنوز نه انگلیسیها و نه امریکاییان هیچکدام حاضر به پشتیبانی از کوششهای شاه برای برکناری قوام نبودند ولی موقعیت او به رغم ادامه پشتیبانی دو قدرت مزبور، کمتر از هر زمان دیگری استوار می‌نمود. وی بیمار و خسته بود و آماج حملات روسها و جراید چاپ‌گرا و نیز شمار روزافزونی از مطبوعات هوادار دربار و سایر روزنامه‌های مخالف قرار داشت. شیوه ماهرانه او در حل و فصل مسئله نفت مخالفانش را در مجلس موقتاً خلع سلاح کرد ولی طبعاً عناد شاه را نسبت به او افزایش داد.<sup>۷۴</sup>

به نظر می‌رسید که شاه مصمم به افزودن قدرت خویش براساس جهت‌گیریهای جدید در زمینه سیاستهای خارجی و داخلی است. در قلمرو سیاست خارجی شاه مدعی بود که بیطرفی برای ایران غیرممکن است بطوری که کاردار انگلیس، به ناچار متذکر شد که دست کم «حفظ ظاهری بیطرفانه به صلاح ایران خواهد بود».<sup>۷۵</sup> در زمینه سیاست داخلی، توسعه ارتش و گسترش نقش آن، و تجدید نظر در قانون اساسی به سود سلطنت، ذهن شاه را همچنان به خود مشغول می‌داشت.<sup>۷۶</sup> وی خواستار شناسایی نقش خویش در تمهیدات مربوط به رد تقاضای نفت روسها بود و بی‌پرده از عزم خود در بیرون راندن قوام سخن می‌گفت.<sup>۷۷</sup> شاه به تشویق خواهر دوقلویش، شاهدخت اشرف که نقش قاطعی در هماهنگ کردن فعالیتهای ضد قوام ایفا می‌کرد، حتی در مورد جانشین قوام هم تصمیم گرفته بود و می‌خواست عبدالحسین هژیر وزیر دارایی قوام به جانشینی او برگزیده شود. نخست‌وزیری هژیر بنا بود در پی تشکیل یک کابینه محلل انجام پذیرد، کابینه‌ای که شاه امیدوار بود سردار فاخر حکمت، رئیس کمیته مرکزی حزب دموکرات قوام و رئیس مجلس پانزدهم، در رأس آن قرار گیرد و تجدید نظر در قانون اساسی را تحقق بخشد.<sup>۷۸</sup> طبق اطلاعی که سفارت انگلیس دریافت کرده بود، شاه همکاری سردار فاخر را با اعطای کمک مالی معتناهی برای پرداخت بدهکاریهای ناشی از قمار وی تأمین کرده بود.<sup>۷۹</sup>

(۷۴) کرس ول به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ اکتبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61991.

(۷۵) کرس ول به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ نوامبر ۱۹۴۷، همانجا.

(۷۶) کراس ول به باروز، ۴ نوامبر ۱۹۴۷، همانجا. لوروتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۴ نوامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61992.

(۷۷) کرس ول به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ نوامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61991.

(۷۸) لوروتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۴ نوامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61992.

(۷۹) گزارش سفارت، ۶ دسامبر ۱۹۴۷، FO 248 1462. برای مشاهده گزارشی براساس روایتی موافق با سردار فاخر حکمت، رجوع کنید به: ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه (تهران ۱۳۴۶) ص ۶۱۵-۶۸۶.

قوام به نوبه خود به شگرد قدیمیش روی آورد و از شاه خواست که یا از او پشتیبانی کند یا آنکه استعفایش را بپذیرد، ولی روش مزبور مؤثر واقع نشد و او ناچار به تدابیر دیگری توسل جست، از جمله آنکه موضوع تشکیل مجلس سنا را با لحنی مساعد در مجلس مطرح ساخت،<sup>۸۰</sup> انتصاب تقی‌زاده را به وزارت دربار پیشنهاد کرد<sup>۸۱</sup> و براساس منابع سفارت امریکا در لندن، قول داد که از «لایحه‌ای برای کسب اجازه جهت خرید اسلحه از امریکا به صورت اعتبار» پشتیبانی کند.<sup>۸۲</sup> با اینهمه، تدابیر مزبور نتایج مثبت چندانی به بار نیاورد، و شاه به دسیسه‌ها و اقدامات خود علیه قوام شدت بخشید. قوام در مجلس با ضربه رد اعتبارنامه حسن ارسنجانی، یار نزدیک، فعال و کاردان خود،<sup>۸۳</sup> و حرکت‌هایی جهت تعلیق مقررات حکومت نظامی مواجه شد که وی را بیش از پیش در معرض هتاک‌های مطبوعات قرار می‌داد. تهدیدهای استیضاح و اعلام جرم، پی در پی علیه او به عمل می‌آمد بی‌آنکه در کی از دستاوردها یا مشکلات مبتلا به وی نشان داده شود. مجلس فرصت کافی را از او برای دفاع از خویش دریغ داشت و لایحه به تعویق افتاده بودجه‌اش را به تصویب نرساند. مواجهه با چنین وضعی، علاوه بر بی‌وفایی یا خیانت دوستان پیشین، قوام را دست به گریبان با خشم و تلخی کرد.

همزمان با این تحولات، کودتایی داخلی در حزب او رخ داد و یک کمیته اجرایی موقت در مخالفت با کمیته‌ای که شخص وی تأیید کرده بود انتخاب گردید. افزون بر آن، پایگاه پارلمانی دولت یعنی فراکسیون دموکرات، به دو بخش متخاصم تجزیه شد، یکی مرکب از نمایندگان وفادار به قوام به رهبری ملک‌الشعراء بهار، و دیگری از نمایندگانی تحت سرکردگی سردار فاخر حکمت که در مقابل قوام قرار داشتند.<sup>۸۴</sup> حکمت همچنین حدود سی نماینده «مستقل» را با خود همراه ساخت و

۸۰) کرس ول به بوین، ۶ اکتبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61991.

۸۱) لوروزتل به وارنر، ۲۵ نوامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61992.

۸۲) یادداشت پایمن، ۳ دسامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61975.

۸۳) ارسنجانی بعداً معمار اصلاحات ارضی ایران گردید ولی عمدتاً به علت محبوبیتش نزد دهقانان از صحنه سیاسی کنار گذارده شد و به عنوان سفیر به رم اعزام گردید. برای مشاهده شرح حال وی که پس از مرگش نوشته شد، رجوع شود به: ایرج افشار، درگذشت سید حسن ارسنجانی، راهنمای کتاب، جلد ۱۲، شماره ۳-۴ (تیر ۱۳۴۸) ص ۲۰۷-۲۰۸.

۸۴) نظری به یادداشتهای قوام، خواندنیها، ۱۵ آبان ۱۳۳۴؛ لوروزتل از یک «منبع موقر آگاه شد» که فراکسیون اتحاد ملی «با تشویق فعالانه دربار» موفق شد کوششهای خود را برای جدا کردن حدود سی نماینده از حزب قوام‌السلطنه، به رهبری رئیس مجلس، به‌ثمر رساند. (لوروزتل به بوین، ۱۸ دسامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61992).



بدین ترتیب رهبری یکجناح ضد قوام شامل بیش از شصت نماینده را در دست گرفت.<sup>۸۵</sup> در ۱۳ آذر ۱۳۲۶ اکثر وزیران قوام به تشویق دربار استعفای خود را به شاه تقدیم داشتند و بدین طریق آخرین امید قوام به باقی ماندن بر مسند قدرت بر باد رفت.<sup>۸۶</sup> به گفته لوروزتل نطق رادیویی قوام در ۱۰ آذر ۱۳۲۶، که شاه آن را توهین آمیز یافته بود، و نیز دخالت قوام به سود رضا روستا، از سران اتحادیه کارگری حزب توده، که به آزادی وی از زندان انجامید، عذر و بهانه بیشتری برای مخالفت با قوام به شاه داد. با توجه به این دلایل، و همچنین به سبب جرأت و جسارتی که شاه در اثر اعلام خبر پیوستن حکمت و پیروانش به مخالفان قوام یافته بود، «اعلیحضرت به اشاره، همکاران نخست‌وزیر را آگاه ساخت که وی خواهان استعفای آنان است، و آنان احساس کردند که راه دیگری جز اطاعت در پیش ندارند».<sup>۸۷</sup> با وجود این قوام تن به استعفا نداد، با این استدلال که اگر چنین کند کشور در هرج و مرجی وخیم فرو خواهد رفت.<sup>۸۸</sup> چهار روز بعد او طی نطق شیوایی در مجلس ضمن دفاع از سیاستهایش، از خیانت، بی‌وفایی و ادعاهای دروغین دوستانش شکوه کرد و خطرانی را که مشروطیت ایران را در معرض تهدید قرار داده بود و ممکن بود آن را با یک «تراژدی غم‌انگیز» به پایان برساند، مورد تأکید قرار داد.<sup>۸۹</sup> با اینهمه، مجلس از دادن رأی اعتماد به او خودداری کرد و زمامداریش به پایان رسید.<sup>۹۰</sup>

معضل تناقض آمیز اصلی نخست‌وزیری قوام این بود که او تنها تا زمانی می‌توانست موقعیت خویش را حفظ کند که بحرانی که مأمور حل آن شده بود، ادامه یابد. با رد درخواست نفت روسها علت وجودی زمامداری وی منتفی گردید. همانگونه که سفیر امریکا اظهار داشت، هنگامی که قوام «سودمندی خود را از دست داد، مجلس با اشاره شاه او را بیرون انداخت».<sup>۹۱</sup> قوام چند روز قبل از سقوط، در آخرین تلاش برای محروم ساختن مخالفان از شادمانی یک پیروزی شرافتمندانه،

85) MAIS, 2 December 1947, FO 371 EP 61983.

۸۶) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۶ دسامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61992.

۸۷) لوروزتل به بوین، ۱۸ دسامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61992. در مورد متن نامه وزیران قوام به عنوان وی که در آن سعی کرده‌اند اقدام خود در تقدیم استعفانامه به شاه به جای نخست‌وزیر را توجیه کنند، رجوع شود به ابراهیم صفایی، نامه‌های تاریخی، (تهران ۱۳۴۸) ص ۱۷۰-۱۷۱.

۸۸) سخنرانی قوام در وزارت امور خارجه، دموکرات ایران، ۱۲ آذر ۱۳۲۶.

۸۹) متن در دموکرات ایران، ۱۹ آذر ۱۳۲۶.

۹۰) این شایعه به صراحت در مجلس رواج داشت که دادن رأی اعتماد به قوام موجب نارضایتی شاه خواهد شد (دموکرات ایران، ۲۱ آذر ۱۳۲۶).

۹۱) مندرج در لاجوردی، اثر یادشده، ص ۱۹۵.

اعاده حقوق کامل ایران را در مورد نفت جنوب و حق حاکمیت انکارناپذیر ایران را بر بحرین پیش کشیده، بدین سان به مخالفت با انگلیس روی نمود. او با این حرکت شگفت‌انگیز قصد داشت که انظار را از موقعیت رو به زوال خویش منحرف کرده، مسایل جان‌شینانش را افزایش داده، خصومت دشمنان هوادار شوروی خود را کاهش دهد و نیز شاید نارضایی خود را از انگلیسیها نشان دهد. وی سوءظن داشت که انگلیسیان در منصرف ساختن شاه از دسیسه‌گری علیه او کوتاهی کرده‌اند. حرکت وی بیش از هر چیز کوششی بود تا شاه را از رضایت خاطر حاصل از برکناری او بی‌نصیب گذارد. وی با انگلیسیها سر به مخالفت نهاد تا طرد شدن خود را از قدرت به آنان نسبت دهد، و روزنامه ارگان حزب او سخت کوشید تا بر این نکته تأکید ورزد که هیچ عاملی بیش از عزم قوام در استیفای حقوق ایران در ارتباط با بحرین و نفت جنوب در سقوط وی مؤثر نبوده است.<sup>۹۲</sup> قوام با اعلام اینکه شکست نهایی او علت دیگری جز تلاش وی جهت مطالبه حقوق کشورش نداشته است، کوشید تا حالتی از وقار و بزرگی به سقوط خود دهد. او در عین حال امید داشت که با اشاره تلویحی به اینکه دشمنانش آلت دست یا همدست انگلیسیان‌اند آنان را شرم‌منده، حقیر، و بی‌اعتبار سازد. در گذشته موضوع بحرین و اشغال آن توسط انگلیس غالباً از سوی چپ‌گرایان به منظور انحراف افکار عمومی از امتناع روسها از تخلیه ایران، و وقایع آذربایجان مطرح شده بود. در مجلس پانزدهم عباس اسکندری، شخصیتی بحث‌انگیز و عضو پیشین حزب توده که نماینده همدان بود، موضع سازش‌ناپذیری در مورد بحرین و تفکیک‌ناپذیری آن از ایران در پیش گرفت و خواستار آن شد که دولت ایران نه تنها برای اعاده حاکمیت خود بر بحرین بلکه برای اعمال کنترل بر نفت جنوب وارد عمل شود.<sup>۹۳</sup>

قوام نخست‌وزیری را در یکی از خطرترین لحظات تاریخ ایران در دست گرفته بود. حتی اگر او همه جزئیات مربوط به بازپس گرفتن آذربایجان و کردستان، یا رد

۹۲) دموکرات ایران، ۲۵ و ۳۰ آذر ۱۳۲۶. همین نکته توسط عباس اسکندری مطرح شد، مذاکرات مجلس، ۱۵ دی ۱۳۲۶. حزب توده نیز سقوط قوام را عمدتاً ناشی از فعالیت‌های انگلیسیها می‌دانست که می‌خواستند مردی را که به عنوان مجری سیاست امریکا در ایران شناخته شده بود، کنار گذارند (مردم) ۱۹ آذر ۱۳۲۶.

۹۳) رویدادهای بمدی نشان داد که انگیزه‌های اسکندری همه از وطن‌پرستی صمیمانه ناشی نبوده است. هنگامی که صنایع نفت بوسیله مصدق ملی شد و هدفی که اسکندری هوادار آن بود به تحقق پیوست، وی به صف مخالفان مصدق ملحق شد و کوشید به یاری انگلستان حکومت او را متزلزل کند و قوام را بجای او بنشانند. اما اسکندری صرف‌نظر از ویژگیهای شخصیت و انگیزه‌هایش، در تبدیل مسئله نفت به یکی از مهمترین موضوعات صحنه سیاسی ایران نقش مهمی ایفا کرد.

تقاضای نفت روسها را، برنامه‌ریزی نکرده بود، بدون شک طراح و معمار استراتژی‌ای بود که از طریق آن دستاوردهای یادشده به تحقق پیوست. مهارت، زیرکی، و درایت چشمگیر، او را قادر ساخت که با بحرانهایی دست و پنجه نرم کند که رقیبانش را به بن‌بست کشانده و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران را دستخوش مخاطره کرده بود. وی همچنین کوشید تا با تشکیل یک حزب سیاسی، ترکیب ساختاری سیاست طایف‌های یا نظام باندهای ایران را تعدیل کرده از آسیب‌پذیری آن در برابر تلون وفاداریهای شخصی و قبض و بسط دسته‌بندیهای غیررسمی بکاهد. او در این زمینه شکست خورد، با وجود این نشان داد که از راههای مقابله با نابسامانی سیاسی موجود آگاه است و چاره‌جوییها و ترتیباتی را در نظر دارد که بالقوه می‌توانست بن‌بست نظام پارلمانی رایج در ایران را به مبارزه طلبیده آن را از نابودی خودانگیخته نجات بخشد.

بسیاری از روزنامه‌نگاران ایران قوام را مرتجع‌ی قلمداد می‌کردند که علاقه چندانی به مشروطیت یا اصلاحات نداشت،<sup>۹۴</sup> و حتی چنین برمی‌آمد که کاردار انگلیس نیز معتقد بود که با بودن قوام در مسند قدرت امکان اصلاحات واقعی وجود نداشت.<sup>۹۵</sup> بی‌گمان قوام برداشتهای رایج از مشروطیت را، که معمولاً به چیزی جز بن‌بست نمی‌انجامید، نمی‌پذیرفت، ولی فعالیت‌های وی صرف‌نظر از انگیزه‌ها و مقاصد آنها بسیار بیشتر به تحکیم نهایی مشروطیت منجر می‌شد تا اعمال رقیبان درباری او. با آنکه اقداماتی نظیر تأسیس وزارتخانه‌ای برای امور کارگری و تدوین قوانین کار، کوشش در تعیین حداقل دستمزد و ممنوعیت اخراج خودسرانه کارگران، سعی در محدود کردن قدرت مالکان، و اجرای اصلاحات بر پایه یک برنامه هفت ساله را نباید تنها به حساب قوام گذارد، با این حال وی نقش مهمی در این تلاشها ایفا کرد. ناکامی مساعی او را در این زمینه‌ها باید بیشتر ناشی از نقش مخالفان، بویژه فقدان پیش‌شرطهای ساختاری، دانست تا صرفاً نبود اراده کافی از جانب قوام.

به‌رغم ارجحی که قوام پیوسته برای مسئولیت مشترک وزیران قایل می‌شد، وی اغلب به تنهایی عمل می‌کرد و در جوی از بدگمانی و دسیسه‌گری به کار اشتغال داشت، و نتیجه آن بود که شمار کمی از همکارانش در کابینه از هدفهای حقیقی او آگاهی داشتند یا قادر به پیش‌بینی اقداماتش بودند. وی مهارت فراوانی در

۹۴ توصیف نه‌چندان مودبانه محمد محیط طباطبایی از قوام به عنوان «پیر فرتوت خانقاه ارتجاع» مجموعه گفته‌های غلاظ و شداد معمول علیه قوام را خلاصه می‌کرد. (محیط شماره ۱۳، ۱۴ آذر ۱۳۲۶، ص ۲-۵).

۹۵ کرس ول به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۱ آبان ۱۳۲۶، FO 371 EP 61991.

بهره‌برداری از اختلافات رقیبان و دشمنان، و دستاویز قرار دادن یک تهدید به منظور دفع تهدید دیگر نشان می‌داد، و این یکی از شگردهای اصلی او در تداوم سیاست خارجیش براساس موازنه مثبت محتاطانه بود.<sup>۹۶</sup> اشتیاق وی به جلب احترام و ستایش، گروه عظیمی از فرصت‌طلبان و چاپلوسان را به دنبالش کشاند، و تصویر بزرگ‌نمایانه‌ای که از خود داشت غالباً موجب می‌شد حتی نسبت به وزیرانش با حالتی آمرانه رفتار کند. بیش از هر چیز، قدرت‌طلبی خستگی‌ناپذیر و دیرپای قوام مانع از آن می‌گردید که در مورد ابزاری که بکار می‌گرفت دقت و ملاحظه اخلاقی چندانی داشته باشد، ولی بسیاری از مخالفانش نیز به گونه دیگری رفتار نمی‌کردند.

با آنکه طرح تقاضای نفت از جانب روسها مسئله عمده قوام طی دوران زمامداری‌اش بشمار می‌رفت، اشتغال ذهنی واقعی او رویارویی با دربار بود. کشمکش بین شاه و قوام اساساً ستیز بر سر قدرت و تلویحاً نبردی میان داعیه‌های پنهان و آشکار رهبری به زبان باند یا طایفه‌های سیاسی رقیب بود. شاه در ملاقاتی با لوروزتل در بهمن ۱۳۲۵ قوام را به کنایه «پدر ملت» نامید،<sup>۹۷</sup> عنوانی که خود مشتاق کسب آن بود؛ در پی بازپس‌گیری تبریز برخی روزنامه‌ها لقب «پدر ملت» را نیز به عنوان دیگر شاه، فرمانده کل نیروهای مسلح، افزودند. در فروردین ۱۳۲۵، مایکل فوت که به عنوان نماینده حزب کارگر انگلیس از ایران دیدن می‌کرد، اظهارنظر کرد که اقتدار شاه «نااستوار و نامشخص» است و دولت انباشته از «فرزندان قربانیهای پدر» اوست. به نظر فوت «اگر وی هم‌اکنون بخواهد نفوذ خود را به کار گیرد، ممکن است این آخرین اقدام شاه ایران باشد».<sup>۹۸</sup> اگر این سخن در سال ۱۳۲۵ موجه بود، در سال ۱۳۲۶

(۹۶) از نظر وی، ایران راه دیگری جز پیروی از چنین سیاستی نداشت، سیاستی که در جلوگیری از تحمیل یک دیکتاتوری نظامی به ایران از سوی یکی از قدرتهای بزرگ، نیز کمک می‌کرد. (مصاحبه قوام با روزنامه تریبون دو ناسیون چاپ ژنو که متن ترجمه شده آن در روزنامه ستاره، مورخ ۶ بهمن ۱۳۲۶ درج گردید.

(۹۷) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۵ فوریه ۱۹۴۷، FO 371 EP 61969.

(98) M. Foot, «The devious way of Mr. Ghavam», Daily Herald, 24 April 1946.

سپهر حتی از این هم فراتر می‌رود و مدعی است که قوام در حقیقت قصد داشت که با کمک روسها رژیم ایران را تغییر داده خود رهبری کشور را در دست گیرد. (سپهر، اثر یادشده، ص ۲۶-۲۷)، اما به گفته دکتر کشاورز، سرلشکر رزم آراء کوشیده بود قوام را به برکناری شاه و تشکیل جمهوری وادارد، ولی قوام چنین فکری را نابهنگام دانسته بود، (مصاحبه با کشاورز، مرداد ۱۳۶۱). روشن

اظهارنظری کاملاً بیمورد شده بود.

نقش شاه در فراگرد سیاسی، خواه فعال خواه انفعالی، که برای مدتی کوتاه تحت الشعاع قرار گرفته بود، حتی پیش از پاییز ۱۳۲۵ از سر گرفته شد. شاه برای احیاء امتیازات و اختیارات کامل رسمی و غیررسمی خود بسیار ناشکیبا بود و حصول این هدف برکناری قوام را ضروری می‌ساخت. استواری قدرت شاه مستلزم آن بود که رقیبان نیرومند از صحنه حذف شوند - رقیبانی که بر پشتوانه‌های گوناگون اعم از وابستگان و پیروان فراوان، پایگاهی مردمی، یا حتی قدرتهای خارجی تکیه داشتند. هم شاه و هم قوام، یکی از راه تجدید نظر دلخواه خود در قانون اساسی، و دیگری از طریق سیاست حزبی، امید به آن داشتند که سیاست طایفه‌ای و نظام موجود باندبازی را تعدیل کرده موازنه آن را در جهت افزایش قلمرو سیاسی خود برهم زنند. تردیدی نبود که روشها و عملکردهای موجود پارلمانی نیاز به دگرگونی واقعی داشت، لیکن افزایش اختیارات سلطنت راه چاره نبود. تنها استقرار یک قوه مجریه مستقل از دربار و بهره‌مند از اختیارات کافی می‌توانست به نظام پارلمانی ایران حیات دوباره ببخشد. سیاست متکی بر وجود احزاب سیاسی، به‌رغم مسایل عملی آن، هم یک آرمان و هم شیوه‌ای برای هموار کردن راه رسیدن به یک حکومت پارلمانی کارا و ماندگار بود.

کردن این مطلب که آیا رزم آراه واقعا چنین هدفی داشته یا اینکه صرفاً قوام را آزمایش می‌کرده است، امکان‌پذیر نیست.



بخش چهارم

تلاش سلطنت برای کسب قدرت





## دولت حکیمی

آذر ۱۳۲۶- خرداد ۱۳۲۷

سقوط قوام مسئله همیشه یافتن جانشین را دوباره بشدت مطرح کرد. اگرچه نامزد دلخواه دربار عبدالحسین هژیر بود، تصمیم گرفته شد که شروع کار با یک کابینه موقت یا محلل خردمندانه‌تر خواهد بود و برای تشکیل آن از رضا حکمت (سردار فاخر) دعوت به عمل آمد. هواداران قوام در مجلس از پیش تهدید کرده بودند که کابینه‌ای را که رضا حکمت تشکیل دهد،<sup>۱</sup> با ابستروکسیون مواجه خواهند کرد، خود وی نیز ظاهراً مایل نبود که موقعیت امن ریاست مجلس خود را فدای یک زمامداری آسیب‌پذیر کند. گذشته از این حکمت به شاه اطلاع داد که پیش از معرفی وزیرانش، قصد دارد که در مورد هر یک از آنان تأیید موافقت نمایندگان را کسب کند. چنین شرطی بوضوح برای شاه قابل قبول نبود و دیگر تردیدی وجود نداشت که نامزد دیگری مورد نیاز است. در یک جلسه محرمانه مجلس، مصدق و حکیمی هر کدام ۵۴ رأی بدست آوردند ولی با رأی حکمت به نفع حکیمی، نفر اخیر مأمور تشکیل کابینه شد.<sup>۲</sup>

حکیمی همواره برای تشکیل دولت آمادگی داشت، هر قدر هم که اکثریت مورد

(۱) لوروزتل به باروز، ۱۶ دسامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61992.

(۲) نفت و بحرین، یا عباس اسکندری در خدمت مجلس پانزدهم، به کوشش حسن انبالی، (تهران ۱۳۳۱)، ص ۱۰۰.

اتکای وی ناچیز بود و چشم‌انداز دوام یا موفقیت کابینه او نومیدکننده بود. با آنکه بیشتر مسایلی که حکیمی را در دی ماه ۱۳۲۴ مجبور به کناره‌گیری کرده بود، مانند اشغال شمال کشور توسط روسها، جنبشهای خودمختاری، و درخواست نفت شوروی، به دست قوام حل شده بود، کار حکومت بر کشور هنوز نیازمند پویایی و توانی بود بسیار فراتر از آنچه در حکیمی وجود داشت. اما در واقع تصور تلویحی ولی رایج این بود که کابینه حکیمی صرفاً یک کابینه محلل است. نیک‌بپی لوروزتل را آگاه ساخت که طرفداران شاه با این شرط به حکیمی رأی دادند که وی هژیر را به عضویت کابینه در آورد.<sup>۳</sup> وی نخست از این اقدام سر باز زد ولی به هر حال کابینه‌اش تعدادی کافی از عناصر هواخواه دربار از جمله دو امیر ارتش را در بر می‌گرفت. یکی از آن دو سپهبد مرتضی یزدان‌پناه، ژنرال آجودان شاه از سال ۱۳۲۲ بود که دوست نزدیک رضاشاه بود و با وی در کودتای اسفند ۱۲۹۹ همکاری کرده بود. طبق اظهار نظر یکی از مقامات وزارت خارجه انگلیس وی به عنوان فردی شناخته شده بود که «باهوش، جاه‌طلب، فسادناپذیر، و متنفر از بیگانگان» بود ولی «نظر زیاد مساعدی» به محمد رضاشاه نداشت.<sup>۴</sup> با اینهمه، حضور یزدان‌پناه در کابینه در مقام وزیر جنگ، موجب افزایش کنترل دربار بر دولت می‌گردید و در اسفند ۱۳۲۶ هژیر نیز به عنوان وزیر مشاور به دولت پیوست. برنامه کابینه حکیمی همانند ترکیب کابینه‌اش عاری از جاذبه بود و به جز وعده کاهش هزینه‌های غیر ضروری و افزایش میزان مشارکت مردم استانها در اداره امور محلی، از کلی‌بافیهای معمول برنامه کابینه‌ها فراتر نمی‌رفت.

به هنگام معرفی هیئت دولت جدید، عباس اسکندری و غلامحسین رحیمیان آن را به سبب اینکه مسائل نفت جنوب و بحرین در برنامه دولت گنجانیده نشده است، مورد حمله قرار دادند.<sup>۵</sup> مسائل یادشده، بویژه نفت، که قوام آن را رسماً در دستور کار سیاست ایران گذارده بود، از آن پس پیوسته جانشینانش را به خود مشغول می‌داشت و اضطراب و گرفتاری آنان را دامن می‌زد. حکیمی مایل نبود که خود را به هیچ صورت در این دو مورد متعهد سازد، و اگر می‌توانست ترجیح می‌داد از برخورد با این دو مسئله کاملاً اجتناب کند یا حتی از مطرح شدن آنها هم جلوگیری نماید. کابینه وی نمی‌توانست حتی میان هوادارانش اشتیاقی برانگیزد و آنان ناگزیر بودند

(۳) لوروزتل به باروز، ۲۴ دسامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 68704.

(۴) گزارش پایمن، ۳۱ دسامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61992.

(۵) نطق عباس اسکندری در مجلس، متن در اقبالی، اثر یادشده، ص ۱۰۲-۱۲۸؛ غلامحسین

رحیمیان، نطق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۱ دی ۱۳۲۶.

برای توجیه پشتیبانی مشروط خود از دولت به درستی و حسن نیت نخست‌وزیر و برخی از همکارانش استناد کنند.<sup>۶</sup>

تقی‌زاده دوست قدیمی و نزدیک حکیمی که با وی در جریان انقلاب مشروطه همکاری کرده بود، از وی در برابر منتقدانش به دفاع پرداخت ولی او نیز مخالفت خود را با برنامه دولت به خاطر قبول وام از خارج و اعطاء وجوه عمومی به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، اعلام داشت.<sup>۷</sup> انتقاد مزبور مسلماً ناخرسندی شاه را که خواستار وام خارجی برای مصارف نظامی بود بدنبال می‌آورد، همچنین ناخشنودی خواهرش اشرف را دامن می‌زد که ریاست عالی سازمان یادشده را عهده‌دار بود. نارضایی شاه بی‌گمان بر موضع نمایندگان طرفدار دربار نسبت به کابینه اثر می‌گذارد. در هر حال، به‌رغم تفاوتها میان هواداران و مخالفان، اکثراً در این مورد اتفاق نظر داشتند که به کابینه باید فرصت اقدام داده شود، و بر این اساس در ۱۷ دی ۱۳۲۶، از ۹۲ نماینده حاضر در مجلس، ۷۶ رأی موافق به دولت داده شد. آراء مخالف و ممتنع به ترتیب ۱ و ۱۵ رأی بود.<sup>۸</sup>

حکیمی که از موقعیت نامطمئن دولت خویش و قدرت مخالفان آگاهی داشت، کوشید تا اقتدار دولت را به نمایش گذارده هدفهای اصلاح‌طلبانه آن را به اثبات رساند. بنابراین حکومت نظامی که کمابیش به مدت هفت سال برقرار بود، لغو گردید،<sup>۹</sup> محدودیتهای مورد مخالفت مردم از قبیل جیره‌بندی چای و قند و شکر برداشته شد،<sup>۱۰</sup> و کوشش به‌عمل آمد تا از زیاده‌روی و تشریفات تجملی زاید در دستگامهای دولتی کاسته شود. علاوه بر آن، به دنبال انتشار گزارش دکتر مشرف نفیسی که از سوی قوام مأمور تهیه و تنظیم برنامه هفت ساله برای توسعه اقتصادی و اجتماعی شده بود، دولت حکیمی تمایل خود را به اجرای برنامه ابراز داشت. با اینهمه حکیمی هیچ وسیله‌ای برای بسیج پشتیبانی مستمر در مجلس نداشت و حتی نمی‌توانست برای مناصب خالی وزارت در کابینه خود افراد مناسب و مورد قبولی بیابد. علیرغم تلاش گسترده‌ای که وی برای کسب حمایت دربار و نمایندگان هوادار

۶) لوروزتل به اتلی، ۱۲ ژانویه ۱۹۴۸، FO 371 EP 68704.

۷) نطق تقی‌زاده در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۷ دی ۱۳۲۶، اسکندری به کابینه حکیمی، لقب

«کابینه تقی‌زاده» را داد. اقبالی، اثر یادشده، ص ۱۲۴.

۸) لوروزتل به اتلی، ۱۲ ژانویه ۱۹۴۸، FO 371 EP 68704.

۹) لوروزتل به بوین، ۲۰ ژانویه ۱۹۴۸، همانجا.

۱۰) لوروزتل به بوین، ۲۲ ژانویه ۱۹۴۸، همانجا.

آن در مجلس بکار برد، به موفقیت چندانی دست نیافت. شاه بسختی سرگرم تدارک دیدن زمینه نخست‌وزیری هژیر، و مهم‌تر از آن، ترمیم قانون اساسی، بود و امید او این بود که عملکرد و سرنوشت کابینه حکیمی وی را قادر سازد که عدم کفایت ترتیبات موجود پارلمانی و کاستیهای قانون اساسی را بیشتر نمایان سازد و به اثبات رساند. با آنکه از سالهای آغازین سلطنت نارضایی شاه از قدرت قانونی خویش بوضوح قابل تشخیص بود، وی از اواخر ۱۳۲۶ فکر و حواس خود را فعلاً به موضوع تجدید نظر در قانون اساسی معطوف داشت. او به لوروزتل گفت که قانون اساسی در شکل کنونی آن «بدون هیچ شک و تردیدی، کاملاً غیرعملی است».<sup>۱۱</sup> در حالی که شمار اندکی از ایرانیان از برنامه‌های وی آگاهی داشتند، وی هم خود را بر متقاعد ساختن سفارتخانه‌های انگلیس و امریکا از طریق تأکید بر معقول بودن هدفهای خود و جلب حمایت یا تأیید آنان متمرکز ساخته بود. اگر نقشه‌های شاه بر ملا می‌گردید، یقیناً در شرایطی که دشواریها و تنگناهای موجود اجتماعی زمینه‌های مساعدی برای اعتراض و آشوب سیاسی فراهم آورده بود (مسایلی که از فقر و محرومیت گسترده، افزایش بیکاری، و رشد اقشار حاشیه‌نشین شهری سرچشمه می‌گرفت) خصومت به‌دنبال می‌آورد. اقشار مزبور اکثراً از روستاییانی تشکیل می‌شدند که در جستجوی مشاغل ناشی از جنگ و اشغال کشور به شهرها روی آورده بودند. در چنین شرایطی دستاویز قرار دادن خطرانی مانند دیکتاتوری می‌توانست شنوندگان وسیعی را جلب کند و توده‌های شهرنشین ناخشنود را که به دنبال فرصتی برای ابراز شکوه‌های خود بودند، گرد هم آورد.

فردی که در برانگیختن و بسیج احساسات مردم و گهگاه ابراز منظم خواسته‌های عمومی توانایی خاصی داشت، آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی بود، ولینعمت و پدرسالاری جاه‌طلب و زیرک که در میان اقشار سنتی شهری وابستگان و هواداران فراوانی داشت. وی قادر بود که مصلحت‌گرایی افراطی را با دلبستگی به اصول والا درآمیزد؛ بازیگر سیاسی آزموده‌ای که به حکم غریزه هوادار حکومت پارلمانی بود ولی در حوزه فکری و نظری، پیچیدگیهای آن را به‌درستی در نمی‌یافت و ترتیبات نهادی صوری یا رسمی آن را چندان ارج نمی‌نهاد.<sup>۱۲</sup> او در تمهیداتش برای کسب

(۱۱) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۸ فوریه ۱۹۴۸، FO 371 EP 68711.

(۱۲) برای مطالعه متن نامه‌ها، اعلامیه‌ها، و غیره کاشانی، رجوع شود به محمد دهنوی، مجموعه مکتوبات، سخنرانیها، پیامها، و فتاوی آیت‌الله کاشانی، در پنج جلد، (تهران ۱۳۶۱). همچنین

سهمی مطلوب از قدرت و غنائیم سیاسی برای خود و مریدانش، آماده بود قوانین و ترتیبات اداری رسمی را نادیده بگیرد و مهم‌تر از آن استفاده از خشونت، ارباب، و ترور را به منظور پیشبرد هدفهای سیاسی‌اش تأیید کند. کاشانی با فداییان اسلام که متشکل از بنیادگرایان متمصب و متنفر از بیگانگان بود، همکاری داشت. اعضاء این گروه که بیشتر از پیشموران بودند از قتل شخصیت‌های سرشناس که اقداماتشان از نظر آنان مغایر با اسلام و یا مصالح ملی بود، ابا نداشتند. جمعیت فداییان اسلام را سید مجتبی نواب صفوی، طلبه‌ای که اخیراً از شهر نجف در عراق بازگشته بود، بنیان نهاده بود. هدف وی از بازگشت، مقابله با نفوذ احمد کسروی مورخ و نویسنده سنت‌ستیز و مناقشه‌انگیز بود که در ۲۱ اسفند ۱۳۲۴ به دست یکی از اعضاء فداییان اسلام به قتل رسید.<sup>۱۳</sup>

کاشانی به پشتوانه مهارت تبلیغاتی می‌توانست اسلام و اتحاد مسلمین و همچنین استقلال ملی و مشروطیت را به عنوان عوامل الهام‌بخش اقدامات سیاسی به کار گیرد. تنفر شدید او از انگلیس که در سالهای جنگ جهانی اول آغاز شده بود، در طول جنگ جهانی دوم با بازداشت وی توسط انگلیسیها به عنوان عضو بلندپایه یک سازمان طرفدار آلمان، فزونی گرفت. او پس از آزادی فعالیت‌های سیاسی خود را از سر گرفت و مدتی به دستور قوام زندانی شد. کاشانی از اواخر سال ۱۳۲۶ به بعد به شخصیتی تبدیل شده بود که نادیده گرفتن او به آسانی ممکن نبود. دلبستگی کاشانی به دخالت فعال در امور سیاسی-مذهبی، منش عوام‌پسندانانه، و نداشتن روابط اجتماعی و خانوادگی قوی با علمای ارشد، او را از سایر روحانیون متمایز می‌ساخت. بین

رجوع شود به رساله دکترای حسن ففوری تحت عنوان:

**The Role of the Ulama in Twentieth Century Iran, with Particular reference to Ayatollah Haj Sayyed Abol Quasim Kashani. (University of Wisconsin 1978); Shahrokh Akhavi, Religion & Politics in Contemporary Iran: Clergy-State Relationships in the Pahlavi Period (Albany 1980) pp. 68-71.**

(۱۳) به علت فشار محافل مذهبی، قاتل کسروی آزاد شد. برای اطلاعات بیشتر در مورد فداییان اسلام رجوع شود به مقاله یکی از اعضاء فداییان، سید محمد واحدی، خاطرات فداییان اسلام، خواندنیها، اول مهر-۲۳ آبان ۱۳۳۴؛ همچنین رجوع شود به سید حسین خوش‌نیت، سید مجتبی نواب صفوی (تهران ۱۳۶۰)؛ رضا گل‌سرخ، «فداییان اسلام»، اطلاعات، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۸ و نیز

**Hamid Enayat, Modern Islamic Political Thought (London 1982) pp. 93-99.**

برای شرح بیشتر در مورد نظرات فداییان اسلام، رجوع شود به اعلامیه فداییان اسلام (تهران ۱۳۲۹) چاپ مجدد «در جامعه و حکومت اسلامی» (تهران ۱۳۵۷).

کاشانی و سید ضیاء تا آنجا که مربوط به دیدگاهها و تاکتیکهای مذهبی-سنتی و نیز گروهها و طبقات مورد مخاطب آنان می‌شد، تا حدی مشابهت وجود داشت، لیکن انگلیس دوستی عمیق سید ضیاء مانع از امکان همکاری بین آن دو می‌گردید.

ترس از دیکتاتوری که اتحاد مستقیم یا غیرمستقیم سید ضیاء را با اعضای حزب توده باعث گشته بود،<sup>۱۴</sup> با خاتمه حکومت نظامی شدت یافت و با حادثه‌ای که در بهمن ۱۳۲۶ رخ داد، بیشتر موجه بنظر آمد. حادثه مزبور قتل اسرارآمیز محمد مسعود روزنامه‌نویس بااستعداد و آتشین مزاج بود که ارتش، بخش عمدهٔ نخبگان و روحانیون را هدف حملات شدید و دشنام‌آمیز خود قرار می‌داد. او اغلب از زبان گزنده و ناسزاگویش برای رشوه‌گیری و کسب مزایا برای حفظ یا افزایش تیراژ روزنامه‌اش بهره می‌گرفت. با وجود این قتل وی تبدیل به «مسئلهٔ روز» شد و عمدتاً به حساب دربار، بویژه شاهدخت اشرف گذارده شد. «مرد امروز» روزنامهٔ مسعود، متعصبان مذهبی را مورد اتهام قرار داد و قتل وی را ناشی از مخالفت او با برقراری مجدد حجاب (چادر) دانست که مسعود علیه آن بسختی مبارزه کرده بود.<sup>۱۵</sup> از سوی دیگر، برخی از اعضای پیشین حزب توده در سالهای اخیر اظهار داشته‌اند که تنی چند از اعضای رهبری حزب، ترتیب قتل وی را فراهم آوردند، ظاهراً با این هدف که خاندان سلطنت را در این ماجرا مقصر جلوه دهند.<sup>۱۶</sup>

بنابر یکی از گزارشها، دست‌کم صد هزار نفر در تشییع جنازهٔ مسعود شرکت کردند.<sup>۱۷</sup> هر سیاستمدار دیگری که از قدرت تخیل و قابلیت بیشتری برخوردار بود، دست‌کم وانمود می‌کرد که علاقه‌ای جدی به رسیدگی در مورد این حادثه و به کیفر رساندن مرتکبین دارد،<sup>۱۸</sup> اما راهی که حکیمی برگزید، تمرکز فعالیت‌هایش در جهت

۱۴) کرس ول به باروز، ۱۹ مه ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706. سید ضیاء بعداً به رایزن شرقی سفارت انگلیس اظهار داشت که به دنبال آگاهی از قصد شاه به تغییر قانون اساسی، او در ارتباط با روزنامه‌نگاران و اعضای حزب توده مبادرت به تشکیل «جبههٔ ضد دیکتاتوری» کرد (لوروتل به بوین، ۱۰ نوامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68709).

۱۵) مرد امروز، ۲۴ بهمن ۱۳۲۶.

۱۶) فریدون کشاورز، «من متهم می‌کنم»، (تهران ۱۳۵۷)، ص ۹۷-۱۰۲؛ مقاله ح. لنگرانی در

کاوه، جلد ۱۸، ۲ (۷۵)، مهر ۱۳۶۱.

۱۷) اقبال، اثر یادشده، ص ۱۴۲.

۱۸) پنج تن برادران لنگرانی ظاهراً جهت نشان دادن این موضوع که قتل مسعود تحت رسیدگی است، بازداشت شدند، ولی در واقع بازداشت آنان به علت آن بود که گمان می‌رفت آنان در صدد

راضی نگاه داشتن هرچه بیشتر دربار بود. وی در ۲۸ بهمن موفق شد لایحه‌ای را از تصویب مجلس بگذرانند که طبق آن معادل ۱۰ میلیون دلار اسلحه از ایالات متحد آمریکا به صورت اعتباری خریداری می‌شد. این مبلغ می‌بایست طی دوازده قسط سالانه از تاریخ دی ماه ۱۳۲۸ به بعد بازپرداخت گردد.<sup>۱۹</sup> با اینهمه، موقعیت حکیمی در مجلس بشدت رو به وخامت می‌رفت. در اوایل اسفند او به زحمت از استیضاحی که عمدتاً از قتل مسعود الهام گرفته بود، جان سالم به‌در برد و تنها ۵۵ نماینده به وی رأی موافق دادند در حالی که ۴۴ رأی ممتنع بود. بدین ترتیب استعفای او قریب‌الوقوع بنظر رسید. با وجود این حکیمی به آسانی سر فرود نیاورد بلکه به شگرد آزموده شده ترمیم کابینه روی آورد. وی امید به آن داشت که با اقدام به پر کردن سمتهای خالی در کابینه، پایگاه خود را وسعت بخشیده امتیازاتی بیشتر به نمایندگان یا متولیان اعطا کند و کسانی را که علیه وی سرگرم دسیسه‌گری و تحریک بودند، یا گمان می‌رفت که به چنین فعالیتهایی اشتغال دارند، و همچنین کسانی را که در تکاپوی زمامداری بودند، در کابینه بپذیرد. مقوله اخیر، سهیلی نخست‌وزیر پیشین را که در پی برائت از اتهامات دخالت نامشروع در انتخابات دوره چهاردهم به صحنه سیاست بازگشته بود، و نیز هژیر را شامل می‌گردید، که از هر دو دعوت شد تا به عنوان وزیر مشاور به دولت بپیوندند. گنجانیدن هژیر ضمن اینکه با هدف راضی کردن دربار و نمایندگان هوادار آن صورت گرفت، موجب برآشفتن کاشانی، و به میزانی کمتر، سید ضیاء گردید. کاشانی ضمن به‌راه انداختن تظاهراتی علیه هژیر وی را به عنوان «خائن» و «مزدور خارجی» مورد تقبیح قرار داد. پیروان سید ضیاء نیز با هژیر مخالفت داشتند و طبق گزارش لوروزتل، گفته می‌شد که «سید ضیاء سخنانی توهین‌آمیز نسبت به مقام سلطنت ابراز داشته است».<sup>۲۰</sup>

افزون بر بیزاری شخص نخست‌وزیر از هژیر که قرار بود زمینه و موجبات نخست‌وزیری‌اش به‌دست حکیمی فراهم شود، این احتمال قوی وجود داشت که بین هژیر و نجم، دوست نزدیک و وزیر دارایی حکیمی، درگیری بوجود آید، و از این رهگذر کابینه نهایتاً به ضعف و سستی کشانده شود. حضور هژیر در کابینه به عنوان وزیر مشاور به جای وزیر دارایی، که از نظر وی مطلوب‌ترین سمت بشمار می‌رفت

تشکیل «کمیته‌ای برای ایجاد یک جمهوری» هستند. (لوروزتل به باروز، ۷ آوریل ۱۹۴۸، FO 371 EP 68705).

۱۹) لوروزتل به وزارت خارجه، ۱۹ فوریه ۱۹۴۸، FO 371 EP 68715.

۲۰) لوروزتل به بوین، ۱۷ مارس ۱۹۴۸، FO 371 EP 68705.

و معمولاً به او سپرده می‌شده، و این واقعیت که نجم به بیرون راندن بسیاری از دوستان هژیر از وزارت دارایی پرداخته بود، و همچنین تفاوت‌های موجود بین آن دو از نظر نگرش و سبک کار، همگی عواملی بودند که بر مسایل و مشکلات هیئت دولت می‌افزودند. امتیاز دیگری که به طرفداران دربار داده شد تعیین سپهبد امیر احمدی به سمت وزیر کشور به جای سپهبد آق اولی بود که میان نمایندگان محبوبیتی نداشت. هدف از انتصاب امیر احمدی که از آق اولی بیشتر اهل سخت‌گیری و خشونت بود، رویارویی با مسئله نظم و قانون بود که علاوه بر آشوبهای سیاسی به افزایش موارد خشونت و سرقت در تهران منجر شده بود.

ترمیم کابینه تنها موجب شد که سقوط قریب‌الوقوع آن به تأخیر افتد ولی برای واداشتن انگلیسیها به انجام مذاکرات مستمر با آن کفایت نمی‌کرد. حکیمی به قول خود که «آشوبگریها و سر و صداهای موجود در مورد بحرین را ناشنیده» می‌گیرد، وفا کرد،<sup>۲۱</sup> و به نظر کرس ول، احتمال اینکه دولت حکیمی یا دولت بعدی، در صورتی که هژیر در رأس آن باشد، از «سخن‌پردازی صرف» درباره استیفای حقوق ایران از نفت جنوب که در قانون مورخ ۲۹ مهر ۱۳۲۶ تصریح شده بود، فراتر رود، بسیار ناچیز بود.<sup>۲۲</sup> موقعیت حکیمی، به گفته کرس ول و سدان، نماینده اصلی شرکت نفت ایران و انگلیس در تهران، بیش از آن نامطمئن بود که بازگشت نویل گس، رئیس هیئت نمایندگی شرکت مزبور را برای از سرگیری مذاکرات در زمینه «ایرانی کردن» کارکنان شرکت، اجازه دهد،<sup>۲۳</sup> موضوعی که وجهه و اعتماد به نفس دولت را تضعیف می‌کرد.

روسها از آغاز کار، کابینه حکیمی را تحت فشار گذاشته بودند زیرا در نظر آنان حکیمی به انگلیسیها و امریکاییها «بسیار نزدیک» بوده، از نظر عناد نسبت به اتحاد شوروی «سو شهرت» داشت.<sup>۲۴</sup> آنان به موافقتنامه‌ای که بین ایران و ایالات متحد امریکا برای تشکیل یک هیئت نظامی به منظور همکاری با وزارت جنگ ایران و انجام امور مستشاری برای ارتش منعقد شده بود، اعتراض داشتند. مسئولیت عقد این موافقتنامه را که از نظر محتوا مشابه موافقتنامه منتشر نشده‌ای بود که در پاییز ۱۳۲۲

(۲۱) لوروزتل به بوین، ۱۷ ژانویه ۱۹۴۹، FO 371 EP 75458.

(۲۲) کرس ول به بوین، ۲ ژوئن ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706.

(۲۳) کرس ول به باروز، ۱۹ مه ۱۹۴۸، همانجا.

(۲۴) پراودا، ۲۶ دسامبر ۱۹۴۷؛ پیترسون (از مسکو) به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ دسامبر ۱۹۴۷.



مورد توافق قرار گرفت، اساساً دربار به عهده داشت. موافقتنامه مزبور در اواخر دوره دوم زمامداری قوام در ۱۴ مهر ۱۳۲۶ به امضا رسیده بود، ولی حکیمی قویاً از آن حمایت می‌کرد. سند یادشده مزایا و اختیارات وسیعی به مستشاران امریکایی می‌داد که عملاً تا حد حقوق ناشی از کاپیتولاسیون پیش می‌رفت.<sup>۲۵</sup> متن موافقتنامه در مسکو انتشار یافت<sup>۲۶</sup> و روسها از جمله به ماده ۲۴ آن معترض بودند که طبق آن استخدام اتباع خارجی از سوی ارتش ایران منوط به رضایت امریکاییها شده بود. کابینه حکیمی اعتراض مزبور، و مخالفتها و انتقاداتی را که از داخل کشور سرچشمه می‌گرفت مردود دانست و به فکر شکایت بردن به سازمان ملل متحد افتاد.<sup>۲۷</sup> فشار روسها بتدریج فروکش کرد. اما موافقتنامه بدون تغییر برجا ماند.

موضوع دیگری که به همان قدر بحث‌انگیز بوده ولی توجه مشابهی را جلب نکرد، تجدید قرارداد مستشاران امریکایی در ژاندارمری ایران بود که مدت آن در مهر ۱۳۲۷ بسر می‌رسید. این قرارداد که در آبان ۱۳۲۲ منعقد شده بود، «فرماندهی عملی و مؤثر ژاندارمری» را به ژنرال شوارتسکف رئیس هیئت تفویض می‌کرد، و سفیر امریکا ضمن این ادعا که «گاه به گاه نابجا بودن چنین ترتیبی را در شرایط صلح مورد توجه» قرار داده است، پیشنهاد کرد که قرارداد یا تعدیل شود یا لغو گردد.<sup>۲۸</sup> به گزارش سفارت انگلستان او از دولت ایران هم بطور خصوصی و هم علنی دعوت کرده بود که «موضع خود را» در قبال هیئت شوارتسکف «روشن کند» و تأکید کرده بود که «اتخاذ تصمیم در این مورد که قرارداد به صورت قبلی ادامه یابد یا از نو مورد مذاکره قرار گیرد، و یا آنکه فسخ شود، به عهده ایران است».<sup>۲۹</sup> با وجود این وی از کوشش در جلوگیری از درخواست احتمالی مقامات ایرانی برای خاتمه مأموریت هیئاتهای امریکایی خودداری نکرده بود. وی به حکیمی گفت که «مردم امریکا هرگونه درخواست ایران را برای بازگشت هیئتهای امریکایی نشانه‌ای از عدم علاقه ایران به کمک امریکا تلقی خواهند کرد»، و حکیمی چندین بار با قطع سخنان وی به او اطمینان داد که «قویاً خواهان باقی ماندن مستشاران امریکایی است».

(۲۵) برای متن کامل موافقتنامه، رجوع شود به آلکساندر و نینز، اثر یادشده، ص ۱۵۵-۱۶۱.

(۲۶) ترجمه فرانسه متن موافقتنامه که در مسکو منتشر شد در ژورنال دو تهران مورخ ۶ فوریه

۱۹۴۸ انتشار یافت.

(۲۷) لوروزتل به بوین، ۱۷ ژانویه ۱۹۴۸، FO 371 EP 75458.

(۲۸) برای متن قرارداد به آلکساندر و نینز، اثر یادشده، ص ۱۲۷-۱۲۷، رجوع شود.

(۲۹) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۵ فوریه ۱۹۴۸، FO 371 EP 68715.

افزود که «ایران برای دریافت کمک تخصصی بی‌غرضانه، به هیچ کشور دیگری نمی‌تواند روی آورد».<sup>۳۰</sup>

دولت ایران به دلایل خاص خود تصمیم به خاتمه دادن یا تعدیل قرارداد مستشاران امریکایی نگرفت و در شهریور ۱۳۲۷ اقدام به تجدید آن کرد. نفوذ امریکا از سال ۱۳۲۶ رو به فزونی نهاده و اینک تحکیم شده بود.<sup>۳۱</sup> حکیمی دوستی و وفاداری خود را به امریکاییان نشان داده بود اما نمی‌توانست مدعی شود که از حمایت جدی آنان برخوردار است.<sup>۳۲</sup> حکومت دلخواه امریکاییان دولت کارسازی بود که بتواند اقدامات اصلاح‌طلبانه، بویژه برنامه هفت ساله را به موقع اجرا گذارد.

موقعیت نامطمئن و لرزان حکیمی در مجلس بیشتر از نحوه برخورد او با پیروان قوام ناشی می‌شد. آنان آماده بودند که از تصویب لایحه برنامه هفت ساله پشتیبانی کنند،<sup>۳۳</sup> ولی احتمالاً در مورد هر موضوع دیگر با حکیمی مخالفت می‌کردند. حکیمی به جای آنکه بکوشد با فراکسیون دموکرات ایران رفتاری سازگارانه داشته

(۳۰) آلن به وزیر خارجه امریکا، ۵ ژانویه ۱۹۴۸، متن در آلکساندر و نینز، اثر یادشده، ص

۱۹۲

(۳۱) قراردادهای مربوط به هیئتهای امریکایی در ارتش و ژاندارمری ایران پس از آن مرتباً تجدید شده و تا سالهای دهه ۷۰ به قوت خود باقی ماندند تا آنکه انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ به آنها خاتمه داد. همچنین رجوع شود به:

Thomas M. Ricks, U. S. Military Missions to Iran, Iranian Studies, 3-4 (Summer-Autumn 1979).

(۳۲) در مورد روابط ایران و امریکا در دوران پس از ۱۳۲۰، رجوع شود به:

Barry Rubin, Paved with good Intentions: The American Experience in Iran (New York and Oxford 1980).

خلاصه‌ای از این کتاب ارزشمند تحت عنوان «جنگ قدرتها در ایران» به فارسی ترجمه شده است؛

همچنین

Rouhollah K. Ramazani, Iran's Foreign Policy, 1941-73; A Study of Foreign Policy in Modernizing Nations (Charlottesville 1975).

Bruce R. Kuniholm, The Origins of the Cold War in the Middle East: Great Power Conflict and Diplomacy in Iran, Turkey, and Greece (Princeton 1980).

James A. Bill, The Eagle and the Lion: The Tragedy of American Iranian Relations (Yale 1988).

نیمی از این کتاب تحت عنوان «عقاب و شیر» بصورت پاورقی در روزنامه اطلاعات منتشر شده است.

(۳۳) تهران به وزارت خارجه بریتانیا، ۸ مه ۱۹۴۸، FO 371 EP 68705.

باشد، به آزار پیروان قوام پرداخت و شماری از آنان را از ادارات دولتی اخراج کرد. وی همچنین به تلاشهایش برای برچیدن بقایای حزب دموکرات ایران، دستاویز قرار دادن و بزرگ جلوه دادن فساد در دستگاه قوام، و توسل به اقدامات قضایی به منظور حذف وی از صحنه سیاست ادامه داد.<sup>۳۴</sup>

با آنکه مریدان و وابستگان قوام در جلوگیری از سقوط حامی و ولینعمت خود شکست خورده بودند، برای دشوار و پیچیده کردن کار جانشینان او از توانایی بالایی برخوردار بودند. حکیمی که با مخالفت آنان روبه‌رو بود نیاز به تقویت مناسباتش با سایر فراکسیونها داشت. با اینهمه، وی در جلب حمایت پیگیر اعضا پیشین حزب دموکرات ایران ناکام ماند، نمایندگان طرفدار دربار و سایر مخالفان قوام از وی به گونه‌ای ناهماهنگ و سرسری پشتیبانی می‌کردند، و فراکسیون اتحاد ملی که شامل تعداد زیادی از نمایندگان طرفدار دربار می‌شد بتدریج بسوی فراکسیون دموکرات ایران می‌رفت تا در مورد نخست‌وزیر دیگری به توافق برسند.<sup>۳۵</sup>

دولت با این امید که هوادارانش را گرد هم آورد، به سیاست استواری در عمل و اجرای نظم و قانون متوسل شد که از جمله به دستگیری و اخراج هواداران حزب توده از کارخانه‌های دولتی در استانهای کرانه دریای خزر و دیگر نقاط، و بازداشت حدود ۵۰۰ نفر در پایتخت انجامید.<sup>۳۶</sup> همچنین اعلام شد که حکومت نظامی که به‌تازگی لغو شده بود، هر وقت ضروری تشخیص داده شود دوباره برقرار خواهد شد. تدابیر مزبور روزنامه‌نگاران را بر آن داشت تا گردهمایی‌های وسیعی به منظور هماهنگی کردن اقدامات متقابل ترتیب دهند.<sup>۳۷</sup> مخالفان دولت در مجلس نیز از اقدامات اخیر آن برای توجیه مخالفت خود بهره جستند و از دولت خواستند که به سه فقره استیضاح نمایندگان پاسخ دهد. به‌رغم شرایط مزبور، دولت به رأی اعتماد دست یافت،<sup>۳۸</sup> ولی این موفقیت به این خاطر بود که هنوز بر سر انتخاب جانشین آن یا زمان سقوطش توافق کامل وجود نداشت.

براساس این رأی اعتماد عاری از تأثیر، دولت لایحه برنامه هفت ساله را تسلیم

(۳۴) محمد سروری (وزیر دادگستری)، گزارش به مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۲ فروردین

۱۳۲۷.

(۳۵) لوروزتل به بوین، ۲۰ آوریل ۱۹۴۸، FO 371 EP 68705.

(۳۶) لوروزتل به بوین، ۲۱ آوریل ۱۹۴۸، همانجا.

(۳۷) همانجا.

(۳۸) آراء موافق ۶۷، آراء مخالف ۲، آراء ممتنع ۱۹.

مجلس کرد و به امید دفع فشار دربار جهت تجدید نظر در قانون اساسی، لایحه‌ای نیز در مورد گشایش مجلس سنا تقدیم کرد.<sup>۳۹</sup> به نظر می‌آمد که اعتماد به نفس کابینه افزایش یافته است ولی در حقیقت دیری نگذشت که شماری از تحولات نامساعد دوباره موقعیت آن را متزلزل کرد. در اواسط اردیبهشت قوام پس از غیبتی که بیش از چهار ماه به طول انجامیده بود، از اروپا بازگشت،<sup>۴۰</sup> و بزودی شایع شد که وی فعالیت‌های سیاسی را از سر گرفته و روابطش با دربار و نمایندگان بهبود یافته است - تحوّل‌هایی که همانقدر که پیروانش را دلگرم ساخت مایه دلسردی حکیمی گردید.<sup>۴۱</sup> موضوعی دیگر که اهمیت بیشتر و فوری‌تر داشت، درگیری پیش‌بینی‌شده بین نجم و هژیر بود. افزایش هیجان و تبلیغات دربارهٔ بحرین و بویژه نفت جنوب، واکنش نجم را برانگیخت؛ وی در پاسخ به سؤال مجلس اظهار داشت که دولت قوام اقدامی پیرامون موضوع نفت نکرده و کابینه حکیمی آماده است تا در چارچوب امتیازی که شرکت نفت ایران و انگلیس بر پایهٔ آن تشکیل گردیده است، با این مسئله برخورد کند.<sup>۴۲</sup> از سوی دیگر هژیر در پاسخ به نامهٔ سرگشادهٔ اسکندری، ادعای نجم را دربارهٔ اینکه کابینه قوام در مورد مسئلهٔ نفت کاری نکرده است، رد کرد.<sup>۴۳</sup> اینکه نجم آشکارا قرارداد نفت ۱۹۳۳ را به رسمیت شناخته بود، علیرغم بی‌زاری و مخالفت فزاینده‌ای که نسبت به این قرارداد دامن زده شده بود، بسیاری از هواداران دولت را یا آزرده خاطر ساخت و یا آنکه راهی جز نمایش ناخشنودی برایشان باقی نگذارد.<sup>۴۴</sup>

حتی زمانی که درگیری بین نجم و هژیر در ظاهر برطرف شد،<sup>۴۵</sup> این واقعیت آشکار گردید که کابینه از هماهنگی و توافق در مورد خط مشی سیاسی و برنامه‌هایی که باید در پیش داشته باشد بی‌بهره است و فاقد خط مشی مشخصی در مورد مسئلهٔ نفت است. سرخوردگی از دولت با اعتصاب برخی از کارکنان دولت، عمدتاً به علت

(۳۹) اطلاعات، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۷.

(۴۰) دموکرات ایران، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۷.

(۴۱) تهران به وزارت خارجه، ۸ مه ۱۹۴۸، FO 371 EP 68705.

(۴۲) نطق نجم در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۷. نگرش نجم در این زمینه، دلیل عمدهٔ توصیف لوروزتل از او به عنوان فردی «مصمم و به گونه‌ای استثنایی درستکار» بود (لوروزتل به بوین، ۱۷ ژانویه ۱۹۴۹، FO 371 EP 75458).

(۴۳) نطق هژیر در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۲۷.

(۴۴) نطق اسکندری در مجلس، متن در اقبالی، اثر یادشده، ص ۲۱۲-۲۱۳.

(۴۵) نطق نجم در مجلس، مذاکرات مجلس، ۴ خرداد ۱۳۲۶.

حذف مزایای ناشی از سنوات خدمت که کابینه قوام تصویب کرده بود، افزوده شد.<sup>۴۶</sup> ناخشنودی به طبقات ثروتمند نیز تسری یافته بود. تصویب لایحه‌ای که واردات کالاهای خارجی را به اتباع ایران محدود می‌کرد، رضایت آنان را جلب نکرد،<sup>۴۷</sup> و آنان از پیامدهای اقدامات دولت در مبارزه با فساد بیمناک بودند.<sup>۴۸</sup> بودجه دولت تا اواسط خرداد ماه همچنان بلا تکلیف مانده بود و هزینه‌های دولت کماکان بر اساس لوایح یک‌دوازدهم تأمین می‌شد. لایحه برنامه هفت ساله هنوز در یکی از کمیسیونهای مجلس تحت رسیدگی قرار داشت و مانورهای فراکسیونها به منظور برکناری حکیمی در جریان بود.

در ۱۸ خرداد ۱۳۲۷ حکیمی در مجلس حضور یافت و ضمن ارائه گزارشی از اقدامات دولتش درخواست رأی اعتماد کرد.<sup>۴۹</sup> او ۳۸ رأی موافق، ۴ رأی مخالف و ۴۲ رأی ممتنع بدست آورد. طبق روال معمول هیچ دلیلی برای تغییر موضع نمایندگان فراکسیونها داده نشد. کرس ول در اظهار نظر پیرامون آخرین روزهای نخست‌وزیری حکیمی گزارش داد: «منظره کنونی به شدیدترین نحوی خفت آور است زیرا دولت بر سر موضوع خاصی حتی از بابت کاستیها و غفلتهایش مورد حمله قرار نگرفته بلکه قربانی دسیسه‌های پشت پرده تعدادی از نمایندگان شده است».<sup>۵۰</sup>

در طول عمر بیست و سه هفته‌ای کابینه حکیمی، مخالفتها و ملامتها بیشتر از طریق رأی ممتنع ابراز می‌شد. چنین می‌نمود که نظام باندبازی ایران تا آن حد فرسوده و ناتوان شده است که نمایندگان در برابر خودداری دربار از قبول سیاستمداران و نامزدهای نخست‌وزیری مورد نظر آنان، به جای مقابله، به ناباوری تلخ‌اندیشانه و تسلیم و رضا روی آورده‌اند. سیاستمدارانی را که دربار رد می‌کرد غالباً کسانی بودند که تفاوت بین آنان صرفاً بشدت و ضعف صفات مشترکشان مربوط می‌شد و نه به عوامل ماهوی. شیوه سیاسی موجود نمی‌توانست به‌جز بن‌بستی خودفرسا پیامد دیگری داشته باشد. با اینهمه جبر زمانه می‌توانست مردانی را به میدان آورد که بالقوه می‌توانستند دست‌کم همان اندازه مخالفت شدید برانگیزند که حمایت گسترده.

(۴۶) کرس ول به بوین، ۲ ژوئن ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706.

(۴۷) اقبالی، اثر یادشده، ص ۱۳۴-۱۴۸.

(۴۸) کرس ول به بوین، ۲ ژوئن ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706.

(۴۹) نطق حکیمی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۸ خرداد ۱۳۲۷.

(۵۰) کرس ول به بوین، ۲ ژوئن ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706.

## دولت هژیر

خرداد ۱۳۲۷- آبان ۱۳۲۷

از مدتها پیش انتظار می‌رفت که کابینه جدید از سوی هژیر تشکیل گردد. وی که بدون شک نامزد دربار بود، نظر نمایندگان هوادار قوام را نیز نسبت به خود جلب کرده بود زیرا از دیدگاه آنان هژیر در مقام مقایسه با سایر نامزدها خصوصیت کمتری نسبت به قوام داشت. در نتیجه، بسیاری از نمایندگان طرفدار دربار و دیگر مخالفان قوام، اینک اشتیاق کمتری به هژیر نشان می‌دادند، و با آنکه اشرف پهلوی و عواملش تلاش و فعالیت گسترده‌ای برای زمامداری او به عمل می‌آوردند،<sup>۱</sup> در ۲۳ خرداد ۱۳۲۷، تنها ۶۶ تن از ۱۲۰ نماینده حاضر در مجلس به هژیر رأی تمایل دادند و ۴۳ رأی نیز به نفع ساعد، نامزد دیگر دربار داده شد.<sup>۲</sup> با اینهمه، علیرغم مبارزه‌ای شدید، تعطیل بازار، و تظاهرات خیابانی که توسط کاشانی علیه هژیر ترتیب یافت و به خشونت و خونریزی انجامید، هژیر از سوی شاه به نخست‌وزیری منصوب شد و کابینه را تشکیل داد.<sup>۳</sup>

هژیر که در سال ۱۲۷۴ شمسی در تهران متولد شده بود، یکی از جوان‌ترین نخست‌وزیران ایران بشمار می‌رفت. پدر وی قبل از کارمندی در وزارت دارایی یکی

(۱) قاسم غنی، خاطرات دکتر قاسم غنی (تهران ۱۳۶۱) ص ۲۴۸.

(۲) تهران به وزارت خارجه، ۱۴ ژوئن ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706.

(۳) کرس ول به بوین، ۲۳ ژوئن ۱۹۴۸، همانجا.

از خدمتگزاران دربار مظفرالدین شاه قاجار بود.<sup>۴</sup> هژیر پس از پایان تحصیلات در مدرسه علوم سیاسی به وزارت امور خارجه رفت و سپس در سفارت شوروی به عنوان مترجم مشغول به کار شد. او پس از این به خدمت دولت بازگشت و نظر مساعد شماری از سیاستمداران از جمله مدرس، تقی زاده، و بویژه علی اکبر داور، سیاستمدار بانفوذ دوران رضاشاه را به خود جلب کرد. داور پستهای «سودآوری» را به او محول کرد،<sup>۵</sup> و بعداً به ریاست بانک صنعتی و کشاورزی منصوب شد. در کابینه دوم فروغی در ۱۳۲۰، وی مقام وزارت پیشه و هنر و بازرگانی را داشت و در دولتهای بعدی سمتهای دیگر وزارت، بویژه وزارت دارایی را برعهده گرفت.<sup>۶</sup>

هژیر مردی باهوش، فاضل، و سخت کوش بود که به برخورداری از توان و کردانی، علاقه‌ای وافر به تاریخ و ادبیات، حافظه‌ای کم‌مانند، و دانش کافی در زبانهای روسی، انگلیسی، و فرانسه شهرت داشت. با اینهمه، او نه در میان مردم محبوب بود و نه بین سیاستمداران مسن و جاافتاده.<sup>۷</sup> وی به عنوان عضوی از نسل جوان‌ترِ نخبگان حاکم، یک وزیر دارایی لایق، هوادار عقاید اصلاح‌طلبانه، و بالاتر از همه، یک سلطنت‌طلب مطیع و وفادار، توجه دربار را جلب کرده بود؛ مکانی که او در آن پایگاهی امن برای تحقق بلندپروازیهایی شخصی خود می‌جست.<sup>۸</sup> با توجه به فقدان محبوبیت عمومی وی که بیشتر از سوءظن در مورد پیوندهایش با انگلیسیها ناشی می‌شد، زمامداری او شادمانی چندانی میان ایرانیان بوجود نیاورد لیکن موجب خوشبینی بسیار مقامات انگلیسی گردید. کرس ول وی را به خاطر حالت «قاطعیت و آرامشی» که از خود نشان می‌داد و «درکی غیرایرانی از ارزش سخت‌کوشی»، مورد تحسین و ستایش قرار داد.<sup>۹</sup>

هیئت دولت هژیر که شامل چهار وزیر از کابینه قبلی و چهار وزیر جدید

(۴) بامداد، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۲۵۸-۲۶۰؛ ابراهیم صفایی، عبدالحسین هژیر (تهران ۱۳۲۸). بنا به روایتی دیگر، پدر وی یکی از مجاهدین صدر مشروطیت بود؛ گزارش درباره شخصیت‌های ایرانی، ۱۹۴۰، FO 371 EP 24582.

(۵) همانجا.

(۶) بامداد، اثر یادشده؛ صفایی، اثر یاد شده؛ باختر امروز، ۱۴ آبان ۱۳۲۸.

(۷) قاسم غنی، وزیر پیشین، که در آن زمان سفیر ایران در قاهره بود، سخنان تندى درباره هژیر و برخی از همکارانش گفته است، (رجوع شود به غنی، اثر یادشده، ص ۲۴۵-۲۴۶). بدون شک او با چنین سخنانی احساسات شماری از سایر سیاستمداران را منعکس می‌کند.

(۸) بی‌نا، یادداشت‌های دوره نخست‌وزیری هژیر، خواندنیها، ۳ فروردین ۱۳۳۰.

(۹) کرس ول به بوین، ۲۳ ژوئن ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706.

می‌گردید، روی هم‌رفته بیشتر از کابینه‌های پیشین هوادار انگلیس بود. برنامه دولت شامل اصلاحات جاه‌طلبانه، وعده‌ها، و اشاره‌هایی به کلیه مسایل مهم کشور می‌شد،<sup>۱۰</sup> و مراد از آن بوضوح جلب نظر مساعد عمومی بود. یکی از نخست‌وزیران پیشین آن را چنین توصیف کرد: «برنامه هژیر سنگین و رنگین است، و نمک اصلاح بسیار دارد اگر فلفل استیضاح بگذارد».<sup>۱۱</sup> هژیر معتقد بود که اوضاع اجتماعی، اقتصادی کشور بدون وجوه کافی و کمک خارجی نمی‌تواند بهبود یابد، لذا با کرس ول وارد گفتگو شد تا امکان دریافت ۱۰ میلیون لیره استرلینگ اعتبار را برای کاهش تورم و اجرای برنامه هفت ساله جویا شود.<sup>۱۲</sup> پاسخ انگلیسیها مثبت نبود،<sup>۱۳</sup> و امریکاییها نیز که مورد مراجعه قرار گرفتند جواب مساعد ندادند.<sup>۱۴</sup> بدون شک این پاسخها باعث دلسردی نخست‌وزیر گردید ولی او موضوع را بیشتر پیگیری نکرد. در اواسط تیرماه ۱۳۲۷ چنین به نظر می‌رسید که هژیر موضع خود را تحکیم کرده است: برنامه دولتش به تصویب رسیده و کابینه او ۸۸ رأی از ۹۶ رأی بدست آورده بود.<sup>۱۵</sup> بدین ترتیب انتظار می‌رفت که دولت دست به کار اجرای برخی از هدفهای سازنده و اصلاح طلبانه خود بزند.

دیری نباید که خوش‌بینی به سرخوردگی تبدیل شد زیرا هژیر از آغاز کار، عدم قاطعیت و ضعف نفس شدیدی از خود نشان داد. وی گرایش به اتکاء بیش از حد به دیگران، بویژه دربار و انگلیسیها داشت، و به گونه‌ای رقت‌انگیز از مخالفان خود می‌ترسید. هژیر غالباً به سفارت انگلیس درباره دسیسه‌های سید ضیاء، فعالیت‌های کاشانی، و حرکات قوام شکایت می‌برد؛ کاشانی را به ارتباط با روسها متهم می‌ساخت و از حسن نظر امریکاییان نسبت به قوام بدگمان بود.<sup>۱۶</sup> کرس ول کوشید تا به وی

(۱۰) سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۲ ژوئن ۱۹۴۸، همانجا؛ گزارش کلیتون-توماس، ۲۳ ژوئن ۱۹۴۸، همانجا؛ جهانگیر تفضلی، مصاحبه در ایران ما، ۲۲ تیر ۱۳۲۷. تفضلی مدیر روزنامه ایران ما و معاون سیاسی هژیر بود.  
(۱۱) هدایت، خاطرات و خاطرات، اثر یادشده، ص ۴۶۲.  
(۱۲) سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۲ ژوئن ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706.

(۱۳) سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه، ۲۴ ژوئن ۱۹۴۸، همانجا.

(۱۴) سفارت انگلیس (واشینگتن) به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۰ ژوئن ۱۹۴۸، همانجا.

(۱۵) ایران ما، ۹ تیر ۱۳۲۷.

(۱۶) کرسول به باروز، ۲۹ ژوئن ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706؛ کرسول به وزارت خارجه

بریتانیا، ۱۶ ژوئیه ۱۹۴۸، FO 371 EP 68707.



دلگرمی دهد و «هرگونه داستان دخالت‌های امریکاییها در سیاست ایران را از ذهن او خارج کند». با اینهمه، مسافرت شاه به اروپا در ۲۷ تیر که سفر به انگلیس را نیز دربرمی‌گرفت، ضربه دیگری بر اعتماد به نفس هژیر وارد آورد.

چهار روز پس از عزیمت شاه، و حدود سه هفته پس از آنکه دولت هژیر رسماً از سوی مجلس تأیید شده بود، عباس اسکندری استیضاح خود را از دولت تقدیم مجلس کرد.<sup>۱۷</sup> در پی آن ناصرقلی اردلان نماینده سنندج دولت را به خاطر بخشنامه مربوط به کنترل ارز مورد استیضاح قرار داد.<sup>۱۸</sup> سخنرانیهای شیوا و سرگرم‌کننده اسکندری علیه هژیر، علاوه بر تمرکز بر بحرین و نفت جنوب، توجه مجلس را به بسیاری از نارساییها و مسایل کشور معطوف می‌کرد و کلیه خطاهایی را که ممکن بود به هژیر و کابینه‌اش نسبت داد، برمی‌شمرد. همچنان که معمول او بود، وی بر سر موضوع یا سیاست خاصی با دولت هژیر مخالفت نمی‌کرد بلکه آن را در مجموع مردود می‌دانست. او آگاهانه این واقعیت را که دولت مزبور هنوز فرصتی برای ابراز وجود نداشته است نادیده گرفته به پیامدهایی نامطلوب بی‌ثباتی حکومت توجه نمی‌کرد. وی حتی بر آن بود که تغییر پی‌درپی دولتها وجه مشخص کلیه نظامهای پارلمانی است؛ و برای نمونه از جمهوری سوم فرانسه نام می‌برد که در آن، به گفته اسکندری، میانگین عمر دولتها هفتاد و پنج روز بود.<sup>۱۹</sup>

برخی از نمایندگان، به هواداری از دولت سخن گفتند اما در سخنانشان شور و حرارتی نبود؛ حتی در نطقهای هژیر و وزیرانش نیز اشتیاقی نرفته نبود. شمار زیادی از وکلاء انتقادات اسکندری را تأیید می‌کردند و فقط تنی چند از آنان حاضر بودند که با تأکید وی بر بحرین و نفت جنوب به مجادله برخیزند. با توجه به غیبت شاه از کشور به مدت نزدیک به شش هفته (که دو هفته آن در انگلیس به اصرار جهت خرید تجهیزات نظامی، دریافت کمک، و حتی عقد پیمان اتحاد گذشت)،<sup>۲۰</sup> سرانجام

(۱۷) نطق اسکندری در مجلس، ۲۸، ۳۰ مرداد و اول شهریور ۱۳۲۷. متن در اقبالی، اثر یادشده، ص ۲۹۶-۲۹۷، ۳۰۵-۳۱۲. طی این سخنرانیها بود که اسکندری تا آن حد پیش رفت که ملی شدن صنعت نفت را توصیه کرد. مقامات وزارت خارجه بریتانیا و شرکت نفت ایران و انگلیس هنوز اهمیت روزافزون مسئله نفت را درک نمی‌کردند.

(۱۸) نطق اردلان در مجلس، مذاکرات مجلس، ۳۱ مرداد ۱۳۲۷.

(۱۹) نطق اسکندری در مجلس، ۲۸ مرداد ۱۳۲۷، متن در اقبالی، اثر یادشده، ص ۲۴۶-۲۷۳.

(۲۰) گزارش پایمن، ۳۰ ژوئیه ۱۹۴۸؛ باروز به لوروزتل، ۱۳ اوت ۱۹۴۸، FO 371 EP.

به استیضاح رأی «سکوت» داده شد بی آنکه مجلس وارد ماهیت استیضاح شود.<sup>۲۱</sup> بدین سان دولت قبل از آنکه بتواند مجالی برای خودنمایی بیابد به گونه‌ای مؤثر به مبارزه کشانده شد. با آنکه بازگشت شاه در اوایل شهریور به بهبود موقعیت هژیر در مجلس کمک کرد، او هیچ حرکتی در راستای تحقق هدفهای اصلاح‌طلبانه‌اش یا گردآوری اکثریت قابل اعتمادی از نمایندگان نشان نداد. وی به عنوان یک وزیر دارای پیشین بخوبی آگاه بود که برای آنکه دولت بتواند به انجام وظایف خود بپردازد، نیاز به امنیت مالی دارد، و بر این اساس به تصویب رساندن لایحه بودجه خود را در مجلس دلمشغولی اصلی خویش قرار داد.<sup>۲۲</sup> هر چند که آخرین باری که مجلس بودجه سالانه‌ای را تصویب کرده بود، به سال ۱۳۲۲ برمی‌گشت، و از آن پس هزینه‌های دولت براساس یک‌دوازدهم بودجه سالانه پرداخت می‌گردید. به عبارت دیگر نمایندگان همواره نشان داده بودند که نمی‌خواهند دولت از امنیت یا خودمختاری مالی بهره‌مند شود.

هژیر که طرفدارانش در مجلس به مراتب کمتر از هوادارن بسیاری از اسلاف او بودند، در واقع با شروع به اقدامی که تحقق آن فراتر از توانایی او بود، پیشرفت سایر هدفهایش را سد کرده بود. در مقابل نطقهای مستدل ابوالحسن حایری‌زاده و تقی‌زاده که بر نقایص بیشمار لایحه بودجه تأکید نهادند،<sup>۲۳</sup> سایر نمایندگان استدلال کردند که یک بودجه ناقص بهتر از نبودن بودجه است.<sup>۲۴</sup> سرانجام لایحه بودجه به تصویب نرسید و اقدامات شخص نخست‌وزیر مانع از آن شد که او بتواند لوایح کار و برنامه هفت ساله را در مجلس مطرح کند.<sup>۲۵</sup>

هژیر بر سر دوراهی همیشگی سیاست طایفه‌ای یا نظام باندبازی ایران قرار گرفته بود، دوراهی‌ای که در آن بی‌حرکتی معمولاً مناسب‌تر با بقای سیاسی داشت اما طبعاً نشانه‌ای از ضعف و بی‌لیاقتی تلقی می‌گردید. از سوی دیگر اقدام مثبت یا قاطعیت، موازنه لرزان و ظریف بین طایفه‌های سیاسی یا باندهای رقیب را در معرض تهدید قرار می‌داد و نوعی انحراف از «قانون» یا حرکت در راستای «دیکتاتوری»

(۲۱) کرسول به بوین، ۲۴ اوت ۱۹۴۸، FO 371 EP 68707؛ اقبال، اثر یادشده، ص ۳۱۷.

(۲۲) لوروزتل به بوین، ۳۱ اوت ۱۹۴۸، FO 371 EP 68707.

(۲۳) نطقهای حائری‌زاده در مجلس، مذاکرات مجلس، ۹ و ۱۱ شهریور ۱۳۲۷؛ نطق تقی‌زاده در مجلس، همانجا، ۱۴ شهریور ۱۳۲۷.

(۲۴) نطق ابوالحسن صادقی در مجلس، همانجا، ۱۱ شهریور ۱۳۲۷؛ نطق صادق رضازاده شفق در

مجلس، همانجا، ۱۶ شهریور ۱۳۲۷.

(۲۵) لایحه اولیه ۵۰ ماده‌ای به ۲۱ ماده تقلیل داده شد تا تصویب آن تسهیل گردد.

پنداشته می‌شد. ترکیب زیرکانه و ظریفی از حرکت و بیحرکتی، واکنش مصلحت‌گرایانه مطلوبی در برابر شیوه سیاسی موجود بشمار می‌آمد. اما هژیر نیروی تخیل و تجربه لازم را برای این کار نداشت. کرس ول وی را به خاطر برخورداری از «قوة استعداد تشخیص و استفاده از ظرافتها و پیچیدگیهای عوامل و ارتباطات سیاسی که موقعیت هر دولتی در ایران به آن وابسته است»، ستوده بود،<sup>۲۶</sup> لیکن متعاقباً آشکار شد که این ارزیابی ناموجه بوده است.

در نهم شهریور ۱۳۲۷ دولت طی تصویب‌نامه‌ای مقرر داشت که از آن پس کارمندان دولت حق ندارند امتیاز روزنامه داشته یا سردبیری و همکاری مستقیم مالی و غیرمالی در انتشار جراید را برعهده داشته باشند.<sup>۲۷</sup> هدف اصلی از این حرکت محدود کردن تعداد جراید و فرونشاندن لحن خصمانه مطبوعات بود که در آن شمار وسیعی از کارکنان دولت که به اطلاعات محرمانه دسترسی داشتند، درگیر بودند.<sup>۲۸</sup> این اقدام ضربه‌ای بر آزادی مطبوعات، آن هم در شرایطی که مذاکرات نفت ایران و انگلیس جریان داشت، تلقی شد. استیضاح دیگری علیه دولت توسط عبدالقدیر آزاد نماینده سبزوار به عمل آمد که قرار شد پس از پایان مذاکرات لایحه بودجه مورد بحث قرار گیرد.

هژیر به امید بهبود روابط خود با نمایندگان دست به ترمیم کلینه زد و ضمن وارد کردن سه وزیر جدید در دولت، خود شخصاً وزارت کشور را برعهده گرفت. تاکتیک مزبور در قانع کردن نمایندگان ناراضی ناموفق ماند زیرا بزرگ‌ترین مایه تنش و رویارویی در مجلس، و بنابراین عمده‌ترین مسئله هژیر، آینده سیاسی قوام بود. در تیرماه کمیسیونی از مجلس که به منظور خاص رسیدگی به اتهامات فساد علیه قوام تشکیل شده بود، به نفع او رأی داد،<sup>۲۹</sup> و در اواسط مهرماه نیز کمیسیون دادگستری مجلس تقریباً به اتفاق آراء رأی به برائت او داد.<sup>۳۰</sup> با اینهمه، مخالفان قوام که به سرکردگی برادران مسعودی از افراد متعلق به اکثر فراکسیونهای مجلس تشکیل شده بودند و از سوی دربار راهنمایی و تقویت می‌گردیدند، به هر وسیله قابل

(۲۶) کرسول به باروز، ۸ ژوئن ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706.

(۲۷) لوروژتل به بوین، ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68707.

(۲۸) همانجا. طبق برآورد لوروژتل، از ۴۰۰ امتیاز روزنامه تنها ۴۰ امتیاز به مقامات دولتی تعلق داشت، لیکن منابع انسانی و مالی بسیاری از جراید توسط مقامات مزبور تأمین می‌شد.

(۲۹) لوروژتل به بوین، ۳۱ اوت ۱۹۴۸، FO 371 EP 68707.

(۳۰) سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه بریتانیا، اول اکتبر ۱۹۴۸، FO 371 EP

تصوری متشبه می‌شدند تا مانع از تیرئه نهایی قوام در مجلس شوند. متقابلاً، هواداران قوام نیز تا زمانی که سرنوشت حامی و سرکرده آنان مسکوت مانده بود، علیه مخالفان خود به شیوه‌های مشابه روی می‌آوردند. هژیر شخصاً مایل بود به نوعی مصالحه با قوام دست یابد، و حتی شایعاتی رواج داشت که قوام پس از کسب مجدد قدرت هژیر را وزیر دارایی خود خواهد کرد.<sup>۳۱</sup> او همچنین از کدورت و دلتنگی بین شاه و قوام متأسف بود و ظاهراً بر این باور بود که سرانجام شاه چاره‌ای جز توافق با قوام نخواهد داشت.<sup>۳۲</sup> اما سازش با قوام و کمک به تیرئه او به معنای بازگشت رسمی او به صحنه سیاسی و مستلزم رنجش یا دشمنی دربار و نمایندگان مخالف با قوام بود. بنابراین، تنها راه پیش روی هژیر این بود که به یک بن‌بست نومیدکننده و توانفرسای پارلمانی گردن نهد.

شبح قوام همچنان مخالفان او را در داخل و خارج مجلس و نیز کابینه ضعیف هژیر را تهدید می‌کرد. شخصیت قوام، دار و دسته یا طایفه سیاسی دوباره جان گرفته او، شبکه‌های روزنامه‌های طرفدار او، و بی‌کفایتی یا شکست رقیبانش، جملگی بازگشت قوام را به عرصه سیاست، به عنوان فردی که از بیشترین توانایی برای مقابله با مسایل موجود بهره‌مند است، یاری می‌داد. مخالفان هژیر و بسیاری از کسانی که با دولت‌های دست‌نشانده شاه و زیر سلطه دربار مخالف بودند، پیرامون قوام گرد آمده بودند و حتی گزارش‌هایی وجود داشت مبنی بر اینکه تقی‌زاده و علی منصور، نخست‌وزیر پیشین، با قوام در ارتباط‌اند.<sup>۳۳</sup> وزارت خارجه آمریکا نیز به این نتیجه رسیده بود که «احتمال هرگونه ثبات در ایران ناچیز است، مگر آنکه قوام به مسند قدرت بازگردد».<sup>۳۴</sup>

به هر تقدیر، دربار آماده آن نبود که به ورود دوباره قوام به صفوف نامزدان نخست‌وزیری روی خوش نشان دهد و به جلوگیری خود از فیصله یافتن موضوع اتهامات وارده علیه قوام، در مجلس ادامه می‌داد. قوام از هنگام بازگشت از اروپا چندین ملاقات طولانی با شاه برگزار کرده بود،<sup>۳۵</sup> لیکن شکاف بین آنان همچنان باقی

(۳۱) لوروزتل به رایت، ۲۹ سپتامبر ۱۹۴۸، همانجا.

(۳۲) لوروزتل به رایت، همانجا.

(۳۳) لوروزتل به باروز، ۸ سپتامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68713.

(۳۴) سفارت انگلیس (واشینگتن) به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۰ ژوئن ۱۹۴۸، FO 371 EP

68708.

(۳۵) سفارت انگلیس (واشینگتن) به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۰ ژوئن ۱۹۴۸، FO 371 EP

68706.

بود. شاه کماکان مصرانه بر آن بود که نه قوام و نه هیچ نخست‌وزیر دیگری که مستقل از دربار عمل کند، پذیرفتنی نخواهد بود. به نظر وی حکومت کارساز نه با محدود کردن دخالت دربار در امور سیاسی و اداری، بلکه با افزایش رسمی حدود اختیارات قانونی شاه حاصل می‌شد. البته بن‌بست پارلمانی به همان اندازه از فعالیت‌های دربار ناشی می‌گردید که از اصول یا تفسیرهای موجود از قانون اساسی و یا از دلبستگی‌ها و رفتار شخصی و گروهی نمایندگان، لیکن شاه به نحو مؤثری از این بن‌بست برای توجیه پافشاری خویش بر نیاز به تجدید نظر در قانون اساسی بهره می‌جست.

چنین برمی‌آمد که شاه بیشتر در پی کسب حمایت یا عدم مخالفت انگلیسی‌ها و آمریکاییان بود تا سیاستمداران ایرانی، ولی هر قدر هم که انگلیسی‌ها با هدف شاه در نیل به کارایی اداری، همدلی داشتند، آنان نه راه و ابزار پیشنهادی او را برای رسیدن به هدف تأیید می‌کردند و نه زمان مورد نظر او را. آنان امید داشتند که اقدامات اصلاح طلبانه مانند برنامه هفت ساله وضع را بهبود بخشیده نیاز به تجدید نظر در قانون اساسی را کاهش دهد.<sup>۳۶</sup> با وجود این انگلیسی‌ها و حتی سفیر آمریکا در تهران، رفته رفته موضع ملایمی در پیش گرفتند. در مهرماه ۱۳۲۷ لوروزتل به این نتیجه رسیده بود که امکان «هرگونه پیشرفت حقیقی» بدون نوعی تجدید نظر در قانون اساسی ناچیز است.<sup>۳۷</sup> وی طرز رفتار مجلس را «نه فقط سبک‌سرانه» بلکه «جنایتکارانه» می‌دانست<sup>۳۸</sup> و بر آن بود که «خطرناک‌ترین کار برای انگلیسیان» این است که «بن‌بست شوم موجود را تداوم بخشیده یا به آن تن در دهند».<sup>۳۹</sup> با اینهمه، وزارت خارجه بریتانیا توصیه کرد که بررسی تجدید نظر در قانون اساسی تا تأیید یا رد لایحه برنامه هفت ساله به تعویق افتد. اندرز وزارت خارجه بریتانیا این بود که شاه پس از مشاوره لازم با سیاستمداران ایرانی، در امر تجدید نظر در قانون اساسی محتاطانه گام بردارد.<sup>۴۰</sup> از سوی دیگر وزارت خارجه آمریکا باور نداشت که تجدید نظری عمده در قانون اساسی مورد نیاز باشد مگر آنکه ثبات کشور را «جنبش‌های براندازی یا حوادث دیگری که افزایش اختیارات قانونی شاه را ایجاب کند، به

(۳۶) پایمن به کرسول، ۶ ژوئیه ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706.

(۳۷) لوروزتل به وزارت خارجه، ۱۸ اکتبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68708.

(۳۸) لوروزتل به ارم-سارجنت، ۲۷ اکتبر ۱۹۴۸، همانجا.

(۳۹) همانجا.

(۴۰) وزارت خارجه به تهران، اول نوامبر ۱۹۴۸، همانجا.

مخاطره اندازد».<sup>۴۱</sup>

هیچ‌یک از این دیدگاهها و ملاحظات اثری بازدارنده بر شاه به جا نگذارد؛ او به لوروژتل گفت که «وی قاطعانه از تن در دادن بیشتر به وضع اسفبار موجود کشور امتناع می‌کند» و در این اندیشه است که از طریق هژیر به نمایندگان اطلاع دهد تا ترتیبات تجدید نظر در قانون اساسی را فراهم آورند، و اگر آنان با هدف او همداستان نگردند، از سلطنت کناره‌گیری خواهد کرد.<sup>۴۲</sup> برنامه‌های شاه به آگاهی مجلس رسید ولی حتی اگر هژیر توانایی لازم را داشت که هدفهای شاه را به ثمر رساند، وی زمان را برای این کار مناسب نمی‌دید.<sup>۴۳</sup>

موقعیت هژیر در مجلس نامطمئن بود چرا که مذاکرات پیرامون لایحه بودجه هنوز جریان داشت و استیضاح عبدالقدیر آزاد مورد بحث قرار نگرفته بود. نیک‌پی در اوایل آبان ماه به لوروژتل اظهار داشت که حوصله شاه بسر آمده است و اگر هژیر بزودی موفق نشود لایحه بودجه‌اش را از تصویب مجلس بگذرانند، باید استعفا دهد و ساعد که ترتیب تشکیل مجلس مؤسسان را فراهم خواهد ساخت، جایگزین او گردد.<sup>۴۴</sup> بدین سان هژیر از همه سو تحت فشار بود. حتی نمایندگان طرفدار دربار دیگر از او حمایت بی‌چون و چرا نمی‌کردند، در حالی که مخالفانش وی را به عنوان نخست‌وزیر احتمالی دربار مردود می‌شمردند. در انتخابات هیئت رئیسه مجلس، تعداد بسیاری از نمایندگان ناخشنودی خود را از برنامه‌های مورد نظر شاه پیرامون قانون اساسی ابراز داشتند، بدین صورت که به انتخاب مجدد رضا حکمت، فرد مورد توجه دربار، رأی ندادند بلکه آراء خود را به نفع تقی‌زاده ریختند چرا که او موضعی انتقادی نسبت به هژیر، و به تبع آن، در مورد رفتار دربار اتخاذ کرده بود.<sup>۴۵</sup> ناخشنودی از شاه بیشتر به صورت بن‌بست و فلج پارلمانی که هژیر را در خود

(۴۱) فرانک (واشینگتن) به وزارت خارجه، ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68714.

(۴۲) جرالد دوهر، دبیر شرقی ایرلندی تبار و بحث‌انگیز سفارت امریکا که به گفته لوروژتل در جلسات مجلس مرتب‌تر از بسیاری از نمایندگان شرکت می‌کرد، ظاهراً تهدید شاه را به استعفا، لاف‌زنی قلمداد کرد. گفته مزبور که به عنوان خرابکاری امریکاییها در نقشه‌های شاه تعبیر شد، به خشم شاهدخت اشرف نسبت به جان وایلی سفیر امریکا انجامید زیرا تقصیر اصلی به او نسبت داده شد. (لوروژتل به رایت، اول نوامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68708).

(۴۳) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۶ اوت ۱۹۴۸، FO 371 EP 68707.

(۴۴) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۵ اکتبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68708.

(۴۵) لوروژتل به باروز، ۱۳ اکتبر ۱۹۴۸، همانجا؛ حکمت، به هر حال انتخاب شد ولی فقط با اکثریت ۵۳ رأی در مقابل ۴۶ رأی که به تقی‌زاده تعلق داشت.

فرورده بود، نمایان می‌شد: با اینکه هژیر از پشتیبانی صوری یک اکثریت بزرگ برخوردار بود، از حمایت اکثریتی واقعی بهره نداشت و فشار انتقادهای استیضاحهای پی‌درپی نمی‌گذاشت نفسی تازه کند.

موضوع عمده‌ای که هژیر می‌توانست از آن به گونه‌ای مؤثر برای کسب حمایت استفاده کند، مسئله نفت و بحرین بود ولی حتی اگر وی در این مورد تمایل هم داشت، نه قادر به اتخاذ یک موضع محکم بود و نه این کار را عملی می‌دانست. از دیدگاه او رنجاندن انگلیسیها بهایی بسیار گزاف برای جلب پشتیبانی در داخل کشور بود و هژیر هیچ اقدام دیگری به‌جز صحبت صرف در این باره، و گهگاه طرح خصوصی پاره‌ای از شکایتهای ایران از شرکت نفت ایران و انگلیس به‌عمل نیاورد.<sup>۴۶</sup> او پس از روی کار آمدن به کرس ول اطمینان داده بود که با تجدید مذاکرات با شرکت نفت ایران و انگلیس «با این تفاهم روشن که اعتبار امتیاز نفت به‌هیچ‌وجه مورد سؤال و مخالفت او نیست»، موافقت دارد،<sup>۴۷</sup> و حتی آماده بود که این مراتب را علناً اعلام کند.<sup>۴۸</sup> او این احتیاط را به‌خرج داد که مذاکرات نفت را در فضایی محرمانه برگزار کند ولی پس از کناره‌گیری وزیر دارایی جدید او، محمدعلی وارسته که ریاست هیأت نمایندگی ایران را در این مذاکرات برعهده داشت، هژیر بسختی می‌توانست مخالفانش را متقاعد کند که مذاکرات نفت با شکست مواجه نشده است.<sup>۴۹</sup>

اساساً ناکامی هژیر در ایجاد تصویر و چهره‌ای معتبر از خود، از این واقعیت سرچشمه می‌گرفت که وی سرسپردهٔ دربار و دوست وفادار انگلیس دانسته می‌شد. او شخصاً بدگمان از این بود که امریکاییها وی را بیش از اندازه هوادار انگلیس تلقی می‌کنند. هنگامی که ژنرال شوارتسکف از فرماندهی ژاندارمری کنار گذارده شد و سرهنگی با «وظایفی صرفاً مشورتی» جانشین او گردید، و رئیس هیئت مستشاران نظامی امریکا تغییر داده شد، برخی مطبوعات امریکا این را نشانه‌ای از گرایشهای انگلیس دوستی کابینهٔ هژیر قلمداد کردند.<sup>۵۰</sup> هژیر از موضع و طرز تلقی امریکاییان

۴۶) تهران به وزارت خارجه، ۲۴ ژوئن ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706.

۴۷) کرسول به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۰ ژوئن ۱۹۴۸، همانجا.

۴۸) نطق هژیر در مجلس، مذاکرات مجلس، اول شهریور ۱۳۲۷.

۴۹) لوروزتل به باروز، ۱۳ اکتبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68708.

۵۰) لوروزتل به بوین، ۸ سپتامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68713.

هم به خودشان و هم به انگلیسیها گله کرد؛<sup>۵۱</sup> به تعبیر وی امریکاییان قوام را به او ترجیح می‌دادند، و این امر بحران اعتماد به نفس وی را ژرف‌تر می‌کرد.<sup>۵۲</sup> هژیر به از سرگیری مناسبات عادی با روسها علاقه‌مندی نشان داد و در ملاقاتهایش با سادچیکف به تجدید مذاکرات مربوط به بازرگانی ایران و شوروی که در خرداد ۱۳۲۷ آغاز شده بود و بطور متناوب ادامه داشت، ابراز تمایل کرد.<sup>۵۳</sup> او همچنین با دو تن از رهبران حزب توده که برنامه‌های دوازده ماده‌ای برای «اعاده توازن سیاسی داخلی و روابط دوستانه با اتحاد شوروی» پیشنهاد کرده بودند، ملاقات داشت،<sup>۵۴</sup> ولی موفق نشد که به دوستی روشنفکران چپ‌گرا یا حتی کاهش دشمنی آنان دست یابد.

دشمنان سنت‌گرا یا مذهبی هژیر نیز از خصومت خود نسبت به وی نکاستند. هژیر امیدوار بود که با گنجانیدن مخالفت با تقسیم فلسطین در برنامه دولت، اجباری کردن رعایت روزه‌داری با «سختگیری غیر معمول»، محدود کردن فروش مواد غذایی و مشروبات الکلی در ماه رمضان، ممنوع ساختن عرضه مشروبات الکلی در مشهد و قم،<sup>۵۵</sup> و کوشش در تسهیل زیارت حج،<sup>۵۶</sup> گنجالهای الهام گرفته از مذهب را خنثی سازد. تدابیر مزبور نتایج معکوس ببار آورد زیرا نشانه‌هایی از ضعف و دورویی تلقی گردید.<sup>۵۷</sup>

(۵۱) کرسول به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۸، FO 371 EP 68707؛ سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه بریتانیا، ۹ نوامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68708.

(۵۲) از اوایل مهر لوروزتل طرح این پرسش را آغاز کرده بود که آیا هژیر «هرگز قادر خواهد بود که روی پای خود بایستد» (لوروزتل به رایت، ۲۹ سپتامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68708).

(۵۳) سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه بریتانیا، ۶ اوت ۱۹۴۸، FO 371 EP 68707.

(۵۴) سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۹ اوت ۱۹۴۸، همانجا.

(۵۵) لوروزتل به بوین، ۳۱ اوت ۱۹۴۸، همانجا.

(۵۶) اقبالی، اثر یادشده، ص ۲۳۶-۲۴۱. سفر حج به تازگی پس از یک دوره طولانی قطع روابط دیپلماتیک بین ایران و عربستان سعودی از سر گرفته شده بود. قطع روابط به علت گردن زدن یکی از حجاج ایرانی در مکه در سال ۱۳۲۲ صورت گرفت.

(۵۷) در مهرماه سه تن از یاران کاشانی نامه‌ای از سوی مجمع مسلمانان مجاهد خطاب به مجلس، سازمان ملل متحد، مطبوعات و سفارتخانه‌های خارجی نوشتند که در آن ضمن محکوم کردن دولت هژیر علیه ادامه کار آن هشدار دادند. (اطلاعات ۳۰ مهر ۱۳۲۷). گزارش سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۷ اکتبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68708.



در اواسط آبان دیگر آشکار شده بود که هژیر در موقعیتی نیست که بتواند لایحه بودجه خود، یا هر لایحه دیگری را از تصویب مجلس بگذرانند. لوروزتل توسط یک «مقام موثق» آگاهی یافت که در پی خاتمه مذاکرات مجلس در مورد استیضاح عبدالقدیر آزاد، و بدون توجه به نتیجه آن، هژیر استعفا خواهد داد و شاه ساعد را برای جانشینی وی توصیه خواهد کرد.<sup>۵۸</sup> در ۱۳ آبان ۱۳۲۷ بحث پیرامون استیضاح یادشده به رأی اعتماد به دولت با اکثریت ۶۷ رأی در مقابل ۷ رأی مخالف و ۱۳ رأی ممتنع انجامید. اما نتیجه مزبور تحت الشعاع خبری قرار گرفت که روز قبل رادیوی بی‌بی‌سی پخش کرده بود. بی‌بی‌سی ضمن اظهار نظر درباره سفر خصوصی موسی نوری اسفندیاری وزیر امور خارجه ایران به انگلستان، اعلام داشت که وی با بوین بر سر «تجدید نظر پیشنهادی در قانون اساسی ایران» به مذاکره خواهد پرداخت.<sup>۵۹</sup> با آنکه خبر فوق مکرراً از سوی بی‌بی‌سی و دولت ایران تکذیب گردید، گزارش یادشده هیجان و جنجال گسترده‌ای در محافل سیاسی ایران به راه انداخت. هیاهوی برخاسته از این خبر برنامه‌های شاه را مختل کرد و موجبات دستپاچگی او را فراهم ساخت. وی اینک با دشواری به مراتب بیشتری مواجه بود تا ایرانیان را متقاعد کند که برنامه‌های او در مورد قانون اساسی به تمامی از سوی انگلیسیها القا نشده است. پیامدهای گزارش بی‌بی‌سی ضربه نهایی و کوبنده را بر کابینه هژیر وارد ساخت. امیدهای زیادی که زمامداری هژیر برانگیخته بود جای خود را به سرخوردگی مفرط داد و این تحول بر ضعف کارآیی ترتیبات پارلمانی موجود مهر تأیید نهاد. هژیر نه در فن دست‌آموزی دیگران مهارت زیادی نشان داده بود و نه توانسته بود دست به ابتکاراتی هوشمندانه و دوراندیشانه بزند. هراس فلج‌کننده‌ای که او از مخالفان خویش و پیامدهای احتمالی اعمال خود داشت وی را دستخوش بی‌حرکتی شکست‌انگیزی کرده بود. بی‌تصمیمی و تردید عمیقی که درباره تواناییهای خود داشت مانع از آن بود که بتواند با تلون وفاداریها و شگردهای پیچیده و گیج‌کننده مخالفان و هوادارانش مقابله کند. او به عنوان سرسپرده دربار نمی‌توانست به آسانی خود را در مقام حامی و ولینعمتی معتبر به دیگران عرضه کند. هژیر از خصوصیت‌هایی که وفاداری و احترام برمی‌انگیخت و موجب گرد آمدن مریدان و وابستگی ثابت قدم می‌شد، چندان بهره نداشت. با آنکه او از صفاتی که سیاست طایفه‌ای و باندهای سیاسی موجود پسندیده یا مجاز می‌داشت بهره‌مند بود، تناقض

(۵۸) لوروزتل به رایت، ۳ نوامبر ۱۹۴۸، همانجا.

(۵۹) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۶ نوامبر ۱۹۴۸، همانجا.

بین باندها یا طایفه‌های سیاسی شاه و قوام، و بین کوششهای یکی برای مشروعیت دادن به چیرگی دربار، و تلاشهای دیگری در جهت رفع موانع بازگشت قوام به صحنه سیاسی، هژیر را در محدودیت و تنگنا می‌گذاشت.

## دولت ساعد

آبان ۱۳۲۷- اسفند ۱۳۲۸

در ۱۶ آبان ۱۳۲۷، یک روز پس از استعفای کابینه هژیر، نمایندگان از فراکسیونهای مختلف مجلس، به توصیه لوروژتل، برای مشورت در مورد گزینش فوری نخست‌وزیر جدید به کاخ سلطنتی فراخوانده شدند.<sup>۱</sup> متعاقباً، بدون توجه و رعایت روش معمول و متعارف برای انتخاب نخست‌وزیر، به عبارت دیگر، بدون رأی تمایل رسمی مجلس، ساعد مأمور تشکیل دولت گردید. وی پس از کناره‌گیری از زمامداری در آبان‌ماه ۱۳۲۳، به کار آزاد روی آورد و سپس در دوره پانزدهم مجلس به نمایندگی از شهر رضاییه (ارومیه) به مجلس راه یافت. زمانی که از او خواسته شد دولت جدید را تشکیل دهد، هنوز نماینده مجلس بود. ساعد از نظر حمایت در مجلس به فراکسیون اتحاد ملی اتکا داشت که شمار زیادی از نمایندگان هوادار دربار را در برمی‌گرفت و در آن ساعد عضوی برجسته بشمار می‌رفت. با اینهمه، روشی که نامبرده از طریق آن به نخست‌وزیری رسید، نه تنها به انتقاد گسترده در مطبوعات انجامید،<sup>۲</sup> بلکه موجب نگرانی بیشتر نمایندگان شد که از تحلیل تدریجی اختیارات قوه مقننه ناخشنود بودند.

ساعد به منظور جبران نارضاییهای ناشی از نحوه انتخاب خود، کوشید تا

(۱) لوروژتل به رأیت، ۱۰ نوامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 68709.

(۲) روزنامه زندگی (بجای دموکرات ایران)، ۲۰-۱۸ آبان ۱۳۲۷.

همکارانش را به گونه‌ای برگزیند که بیشتر فراکسیونها راضی نگه داشته شوند، یا دست کم خصومت آنها تحریک نگردد.<sup>۳</sup> با اینهمه، هنگامی که او در تاریخ ۲۷ آبان برای معرفی کابینه در مجلس حضور یافت، حد نصاب وجود نداشت.<sup>۴</sup> از آنجا که چنین رویدادی در تاریخ مشروطیت ایران بیسابقه بود، وزیران ساعد استعفای خود را تسلیم کردند، ولی این استعفا مورد قبول واقع نشد و ساعد پس از سه روز تلاش و فشار گسترده برای جلب همکاری و کلا، هیئت دولت خود را رسماً به مجلس معرفی کرد.<sup>۵</sup> سرانجام، در تاریخ ۱۷ آذر، پس از انتقادات مستدل احمد رضوی از برنامه دولت و نیز قابلیت و صلاحیت شخص نخست‌وزیر، انتقاداتی که چندین جلسه به درازا کشید و حمله متقابل دشنام‌آمیزی بدنبال آورد،<sup>۶</sup> برنامه کابینه ساعد با ۵۶ رأی موافق در مقابل ۲ رأی مخالف و ۳۷ رأی ممتنع به تصویب رسید، و این در حالی بود که سی تن از نمایندگان از شرکت در رأی‌گیری خودداری کردند. شاه بیدرنگ مشورت با لوروزتل را برای یافتن جانشین ساعد آغاز کرد،<sup>۷</sup> لیکن این واقعیت که نامزد پذیرفتنی دیگری وجود نداشت، به ساعد امکان داد تا پایگاه حمایتش را در مجلس وسعت بخشیده موقعیت خود را تحکیم نماید.

به هر حال، رویارویی طولانی بین حامیان و مخالفان قوام در مجلس، همانقدر ساعد را در تنگنا می‌گذاشت که هژیر را با دشواری دست به گریبان کرده بود و با آنکه منازعه مزبور دربار را قادر ساخت تا قوام را از قدرت دور نگه‌دارد، این موفقیت به بهای فلج شدن جریان قانونگذاری حاصل شده بود. بنا به دلایل متفاوت، هم ساعد و هم دو گروه متخاصم یادشده خواستار حل اختلاف بودند، و بر این اساس، در اول دی ماه ۱۳۲۷ یک تفاهم‌نامه رسمی توسط نمایندگان دو فراکسیون به امضاء رسید،<sup>۸</sup> که ملموس‌ترین نتیجه آن تصویب لایحه بودجه برای چهار ماه باقیمانده از سال ۱۳۲۷ با ۹۰ رأی موافق بود. این امر دولت را موقتاً از اتکا به مجلس برای تأمین

(۳) همانجا.

(۴) سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۳ نوامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68709.

(۵) لوروزتل به بوین، ۲۴ نوامبر ۱۹۴۸، همانجا.

(۶) نطق مهندس احمد رضوی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲-۷ آذر ۱۳۲۷؛ نطق مهدی باتمانقلیچ در مجلس، همانجا؛ همچنین مراجعه شود به احمد رضوی، متن نطق نماینده کرمان در مجلس شورای ملی (تهران ۱۳۲۷).

(۷) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۶ دسامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68709.

(۸) روزنامه زندگی (بجای دموکرات ایران)، ۸ آذر-۱۳ دی ۱۳۲۷.

قانونی هزینه‌هایش آسوده ساخت و همچنین سلاح بالقوهٔ مجلس را برای سقوط کابینه از اختیار آن به‌درآورد.<sup>۹</sup>

تحولات مزبور و نقش ساعد در آن موجبات خشنودی شاه را که مشغلهٔ ذهنی او همچنان افزایش اختیارات خود از طریق تجدید نظر در قانون اساسی بود فراهم نیاورد. با اینهمه، اگر کابینه می‌بایست بتواند به کار خود ادامه دهد، ساعد عملاً نمی‌توانست راه دیگری درپیش گیرد. به هر حال، شاه اینک اعتقاد پیدا کرده بود که ساعد برای ترتیب دادن تغییرات در قانون اساسی بی‌میل نیست اما توانایی انجام این مهم را ندارد، و بنابراین وجود یک «دولت قوی» مورد نیاز است. شاه و لوروژتل در مورد کلیهٔ موضوعات مملکتی با یکدیگر مشورت می‌کردند و ظاهراً روابطی حسنه داشتند. در یکی از ملاقاتهای آن دو، شاه فکر تدارک نخست‌وزیری علی منصور، یکی از نخست‌وزیران پیشین را به میان کشید،<sup>۱۰</sup> و چنین برمی‌آمد که او نیز مانند لوروژتل نسبت به انتصاب تقی‌زاده، دست‌کم به سمت وزیر کشور، نظر موافق دارد.<sup>۱۱</sup>

شاه امیدوار بود، طبق توصیهٔ لوروژتل، با بهره‌برداری از اعتبار تقی‌زاده به عنوان یکی از معماران قانون اساسی ایران، وی را وادارد که یا به دولت بپیوندد یا خود زمامداری را در دست گرفته موجبات تجدید نظر در قانون اساسی را فراهم سازد.<sup>۱۲</sup> اما انتخاب تقی‌زاده حتی به مقام وزارت کشور، با مخالفت شدید تنی چند از درباریان مواجه شد و شخص او نیز از ابقاء ساعد هواداری می‌کرد.<sup>۱۳</sup> در هر صورت، اکنون چنین برمی‌آمد که او به همکاری با شاه در زمینهٔ ترمیم قانون اساسی تمایل دارد لیکن آماده نیست هنگامی که عملی کردن چنین برنامه‌ای مطرح است مسئولیت اجرایی بپذیرد.<sup>۱۴</sup>

مقامات وزارت خارجهٔ انگلیس و امریکا همچنان به بررسی دقیق خود دربارهٔ موضوع قانون اساسی ادامه می‌دادند. با اینکه انگلیسیها مواضع و دیدگاههای خود را نسبت به این مسئله تا حدی ملایم‌تر کرده بودند، هنوز هوادار خویشنداری و احتیاط

(۹) لوروژتل به بوین، ۲ ژانویهٔ ۱۹۴۹، FO 371 EP 75464.

(۱۰) لوروژتل به وزارت خارجهٔ بریتانیا، ۲۶ نوامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68709.

(۱۱) لوروژتل به وزارت خارجهٔ بریتانیا، ۱۷ دسامبر ۱۹۴۸، همانجا.

(۱۲) لوروژتل به بوین، ۲ ژانویهٔ ۱۹۴۹، FO 371 EP 75464.

(۱۳) لوروژتل به بوین، ۳۱ دسامبر ۱۹۴۸، همانجا.

(۱۴) لوروژتل به بوین، ۱۵ ژانویهٔ ۱۹۴۹، همانجا.

بودند. آنان تجدید نظر در قانون اساسی را آخرین راه حل می دانستند و می کوشیدند شاه را وادار سازند که اهداف خود را نخست به تشکیل مجلس سنا محدود سازد.<sup>۱۵</sup> لوروژتل ضمن قبول اصولی نیاز به ترمیم قانون اساسی بر اهمیت روش و زمان مناسب برای این کار تأکید گذارده توصیه می کرد که گشایش مجلس سنا و مشورت با سیاستمداران ارشد در کانون توجه شاه قرار گیرد. این خط مشی یا روشی بود که وزارت خارجه انگلیس با آن موافقت داشت و هرگز نیز که اینک یکی از معتمدترین محارم شاه محسوب می شد دیدگاههایی مشابه داشت.

شخص شاه به حد کافی احساس اطمینان نمی کرد که بدون دست کم تأیید ضمنی سفارت انگلیس و امریکا، دست به اقدام بزند. بنابراین او تا فرارسیدن فرصت مناسب، کوشش خود را بر کسب تأیید و حمایت مشاورانش متمرکز کرد. فرصت مورد انتظار زمانی پیش آمد که در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ شاه به هنگام حضور در مراسمی در دانشگاه تهران از یک سوءقصد جان به در برد. ظواهر امر حکایت از آن داشت که حزب توده در مجموع مسئول سوءقصد بوده است، ولی به گفته برخی از اعضاء حزب، تنها کیانوری در میان سران حزب از این اقدام پشتیبانی کرده بود و اقدام او در این مورد با اطلاع همکارانش نبود.<sup>۱۶</sup> رویداد مزبور یک فضا و وضعیت اضطراری پدید آورد که شاه بیدرننگ از آن بهره برداری کرد؛ اکنون لوروژتل متقاعد شده بود که خودداری شاه از دست زدن به اقدامی قاطع «احتمالاً منجر به واژگونی رژیم کنونی ظرف چند ماه آینده خواهد شد».<sup>۱۷</sup> مقامات وزارت خارجه انگلیس و همتایان امریکایی آنها تا به این حد متقاعد نبودند،<sup>۱۸</sup> ولی لوروژتل تأکید می کرد که شاه در حال و هوایی نیست که پذیرای نصیحت باشد.<sup>۱۹</sup> شاه تهدید کرد که مجلس را منحل خواهد کرد و هدف اصلی او از این کار این بود که مشاوران خودی و بیگانه خود را وادار که حمایت کامل خود را از او دریغ نکنند. در چنین شرایطی، دیگر مسئله این نبود که چگونه می توان شاه را مهار کرد بلکه این بود که چگونه باید از انحلال

(۱۵) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۵ ژانویه ۱۹۴۹، همانجا؛ سر آلیور فرانک (از واشینگتن) به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۱ فوریه ۱۹۴۹، همانجا.  
 (۱۶) فریدون کشاورز، اثر یادشده، ص ۹۹-۱۳۳؛ لنکرانی، اثر یادشده؛ مصاحبه با بزرگ علوی، ۱۳۶۲.

(۱۷) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۲ فوریه ۱۹۴۹، FO 371 EP 75464.  
 (۱۸) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۱۹ فوریه ۱۹۴۹، همانجا؛ سر آلیور فرانک (از واشینگتن) به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۱ فوریه ۱۹۴۹، همانجا.  
 (۱۹) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ فوریه ۱۹۴۹، همانجا.

مجلس که هم مورد مخالفت انگلیس و هم امریکا بود، جلوگیری کرد. شاه از حکیمی و سید محمد صادق طباطبایی، یکی از رؤسای پیشین مجلس نیز که هر دو در شمار مشاوران اصلی شاه در مورد تجدید نظر پیشنهادی در قانون اساسی بودند برای تشکیل دولت دعوت کرده بود، ولی آنان از قبول دعوت سر باز زدند مگر آنکه شاه سودای انحلال مجلس را از سر به در کند.<sup>۲۰</sup> پیشنهاد هژیر مبنی بر اینکه شاه برنامه خود را درباره قانون اساسی به موقع اجرا گذارد، ولی از انحلال مجلس صرفنظر کند، مورد قبول شاه، لوروزتل، و کاردار سفارت امریکا واقع شد.<sup>۲۱</sup> وزارت خارجه انگلیس ضمن تأکید بر نیاز به مشورت با سیاستمداران ارشد، انتصاب یک «دولت قوی» را مورد تأیید قرار داد، دولتی که به هدف تشکیل مجلس مؤسسان تحقق بخشد ضمن آنکه برای جلب موافقت مجلس یا حصول اطمینان از بیطرفی آن نیز کوشش نماید.<sup>۲۲</sup>

مسلم بود که بر گماشتن یک «دولت قوی»، که اصطلاحی خوشایند برای دولتی وفادار به شاه، و قادر به تأمین مقاصد او در زمینه قانون اساسی بود، به عنوان حرکتی علنی در راستای تضعیف حکومت مشروطه تلقی می‌گردید. تشکیل چنین دولتی موردپسند امریکاییان نبود چرا که آنان از عواقب داخلی و خارجی آن نگرانی داشتند و از رعایت «روشها و ترتیبات صحیح قانونی» جانبداری می‌کردند.<sup>۲۳</sup> شاه نیز به نوبه خود در مورد جانشین ساعد دچار تردید بود، و به هر حال داوطلبان زیادی که توانایی تشکیل یک دولت قوی را داشته باشند، یافت نمی‌شد. از سوی دیگر، سوء قصد نافرجام به جان شاه موقعیت ساعد را تقویت کرده مخالفانش را دلسرد ساخته بود. ساعد از آغاز دوره دوم نخست‌وزیری، حتی بیش از پیشینیان خود، در برابر مسئله نفت آسیب‌پذیر بود. اظهاراتی که او طی مصاحبه‌ای با خبرگزاری رویتر بیان داشت، به منزله به رسمیت شناختن آشکار قرارداد ۱۹۳۳ نفت بود، قراردادی که به نحو فزاینده‌ای مورد منازعه بود.<sup>۲۴</sup> سخنان مزبور به استیضاح اسکندری از دولت انجامید که تهدید کرد در صورتی که نمایندگان موقعیت ساعد را در مجلس تثبیت کنند،

(۲۰) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۷، ۱۹ فوریه ۱۹۴۹، همانجا.

(۲۱) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۱ فوریه ۱۹۴۹، همانجا.

(۲۲) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۲۲ فوریه ۱۹۴۹، همانجا.

(۲۳) واشینگتن به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۱ فوریه ۱۹۴۹، همانجا.

(۲۴) اطلاعات، ۲۲ دی ۱۳۲۷.

وی مجلس را ترک خواهد گفت.<sup>۲۵</sup> استدلالهای اسکندری و اثرات آن بر نمایندگان، تقی‌زاده را که در سال ۱۹۳۳ وزیر دارایی بود واداشت تا در مجلس از شرایطی که تحت آن قرارداد مزبور منعقد شده بود، پرده بردارد و افشا کند که وی و دیگر کسانی که با تمدید مدت امتیاز مخالفت داشتند، در برابر رضاشاه، فرمانروای «قدرت» آن زمان، «آلت فعله‌هایی» بیش نبودند.<sup>۲۶</sup> این سخنان توجه و هیجان گسترده‌ای برانگیخت و چشم‌انداز راه‌حلی را که انگلیسیان می‌پسندیدند، بشدت تیره ساخت.<sup>۲۷</sup> همچنین اهمیت و تأثیر استیضاح اسکندری از این رهگذر افزایش یافت، استیضاحی که به هر حال از موافقت بسیاری از نمایندگان برخوردار بود.

از دیدگاه ساعد سوء‌قصد به جان شاه درست در لحظه مناسب صورت گرفته بود. واقعه مزبور وی را از مقابله با مجلسی علناً ستیزه‌جو رهایی داد و کابینه‌اش را قادر ساخت که با توسل به اقدامات شدید علیه مخالفان، موقعیت خود را استوار کند. حکومت نظامی دوباره برقرار شد، حزب توده منحل و غیرقانونی اعلام گردید،<sup>۲۸</sup> روزنامه‌نگارانی که نسبت به دربار بی‌احترامی کرده بودند بازداشت شدند، و کاشانی به خارج از کشور تبعید شد. نمایندگان ناگزیر عقب نشستند، استیضاح اسکندری از دستور کار مجلس خارج گردید، استیضاح دیگری از سوی رحیمیان، پس گرفته شد، و دولت به رأی اعتمادی چشمگیر دست یافت. علاوه بر آن، لایحه برنامه هفت ساله به تصویب رسید، مدت نطق نمایندگان محدود شد (اقدامی که دولت قبلاً سعی در تصویب آن کرده بود)، و لایحه جدید مطبوعات سرانجام مورد تصویب قرار گرفت.

(۲۵) نطق اسکندری در مجلس، ۳۰ دی-۷ بهمن ۱۳۲۷، متن در اقبالی، اثر یادشده، ص ۳۵۰-۴۲۳. به دنبال سوءقصد به جان شاه، اسکندری ایران را ترک کرد و مدت دو سال در خارج از کشور به سر برد، ظاهراً به این دلیل که به او روایت بازگشت داده نمی‌شد.

(۲۶) نطق تقی‌زاده در مجلس، ۷ بهمن ۱۳۲۷، متن در اقبالی، اثر یادشده، ص ۴۲۳-۴۳۱. شرحی که علاء، عضو دیگر هیئت نمایندگی ایران در مذاکرات نفت، درباره این موضوع برای سفیر انگلیس تعریف کرد، با سخنان تقی‌زاده تطبیق می‌کرد. (شپرد به موریسون، ۱۹ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91524). ا.ک. راتنی، عضو وزارت خارجه بریتانیا نظرات علاء را تأیید کرد (گزارش راتنی، ۲۴ مارس ۱۹۵۱، همانجا).

(۲۷) لوروزنل به بوین، ۲ فوریه ۱۹۴۹، FO 371 EP 75464.

(۲۸) منوچهر اقبال، وزیر کشور و دشمن دیرین حزب توده، که لایحه انحلال و سرکوب حزب توده را به مجلس ارائه داد، به وایلی سفیر امریکا گفته بود که لایحه مزبور توسط دولت هژبر، که اقبال در آن نیز شرکت داشت، تهیه شده بود لیکن دولت جرأت نکرد آن را به مجلس تقدیم نماید.



مهم‌تر از هر چیز، نمایندگان از مخالفت مؤثر با تشکیل مجلس مؤسسان پیشنهادی شاه ناتوان ماندند و حتی تا جایی پیش رفتند که برنامه شاه را کتباً تأیید کنند.<sup>۲۹</sup> بدین سان ساعد به عنوان شخصی که آشکارا قادر بود آمادگی برای اجرای مقاصد شاه را با قاطعیت نسبی همراه سازد، قد برافراشت و موفق شد خصایل دیگر خود را که باعث شده بود شاه به انتصاب نخست‌وزیر دیگری بیاندیشد، تحت‌الشعاع قرار دهد.

انتخابات مجلس مؤسسان تحت مقررات حکومت نظامی به گونه‌ای برگزار شد که اعتراضات فراوانی را دامن زد و از رسوایی برکنار نماند. این مجلس پس از گشایش، جلسات خود را از ۱ تا ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۸ برگزار کرد و شکل تعدیل‌شده‌ای از پیشنهادهای تقی‌زاده را به تصویب رساند که طبق آن ماده‌ای به قانون اساسی افزوده شد که ترتیب کار را برای کلیه تغییرات آتی در قانون اساسی پیش‌بینی می‌کرد.<sup>۳۰</sup> همچنین اصل ۴۸ قانون اساسی مورد تجدید نظر قرار گرفت و اختیار انحلال مجلسین به شاه تفویض گردید. تجدید نظر در آن اصول قانون اساسی که به اصلاح ترتیبات و نظامنامه داخلی مجلس، از قبیل مقررات حد نصاب، مربوط می‌شد به دو مجلس شورا و سنا واگذار گردید.<sup>۳۱</sup>

اینک که به نظر می‌آمد که شاه در پایان دادن به آن دوره از مشروطیت ایران که ویژگی آن نابسامانی و عدم کارایی پارلمانی بود توفیق یافته است، و این امر تحولی مثبت یا به هر حال گریزناپذیر بشمار می‌رفت.<sup>۳۲</sup> با اینهمه، تجدید نظر در قانون اساسی نشانه خاتمه کشمکش قانونی بین مجلس و دربار نبود بویژه آنکه تغییر

(۲۹) حرکتی که بعداً مصدق را برانگیخت تا آنان را به جهت آمادگیشان «برای کندن گور خود به دست خودشان» ملامت کند (مصاحبه مطبوعاتی مصدق، باختر امروز، ۲۳ شهریور ۱۳۲۸).

(۳۰) نظرات تقی‌زاده در مقاله‌ای که اطلاعات مورخ ۱۰ اسفند ۱۳۲۷ به چاپ رساند، ابراز گردید. تأیید و حمایت حکیمی، صادق، صدر، و دیگر «پدران قانون اساسی» از برنامه شاه، در مطبوعات نیز با خلوص نیت نشان داده شد (کیهان مورخ ۷ اسفند، کوشش مورخ ۱۲ اسفند ۱۳۲۷). طبق ماده مصوب مجلس مؤسسان، مجلس شورا و سنا، هر یک مستقلاً یا براساس پیشنهاد دولت، می‌توانند با اکثریت دو سوم آراء، مجلس مؤسسان را تشکیل دهند. این مجلس با تأیید و فرمان شاه، به منظور تجدید نظر در مواد خاصی از قانون اساسی برپا می‌شود.

(۳۱) لوروزتل به بوبین، ۲۶ آوریل ۱۹۴۹، FO 371 EP 75464. اطلاعات، ۱۸ و ۱۹ اردیبهشت

۱۳۲۸.

(۳۲) مثلاً مقالات رحمت مصطفوی در کیهان مورخ ۱۹ اسفند ۱۳۲۷ و ارسال خلعتبری در

ستاره مورخ ۱۰ مرداد ۱۳۲۸.

مقررات مربوط به طرز کار نمایندگان به بعد موکول شده بود. قبل از گشایش مجلس مؤسسان، شماری از وکلا، بخصوص بقایی، مکی، و حایری زاده تکان ناشی از سوءقصد و پیامدهای آن را پشت سر گذارده و موفق شده بودند که با استفاده از ناخشنودی گسترده از نحوه برگذاری انتخابات مجلس مؤسسان، و نیز اذیت و آزار مخالفان دولت و دربار یا افراد مظنون به مخالفت، دولت را مورد استیضاح قرار دهند.<sup>۳۳</sup> هدف حملات دولت، بویژه اقبال وزیر کشور و سپهبد رزم آرا رئیس ستاد ارتش بود. اقبال خود به سرسپردگی به دربار اذعان داشت و اقداماتش علیه حزب توده و پافشاری او در اخراج معلمانی که مظنون به داشتن تمایلات توده‌ای بودند، نظام آموزشی کشور را دستخوش اختلال کرده بود؛ سپهبد رزم آرا نیز از سوءقصد به جان شاه به گونه‌ای مؤثر برای سرکوب مخالفان، مداخله نامشروع در انتخابات، افزایش قدرت خویش، و تقویت پیوندهایش با دربار بهره برده بود.

نمایندگان هنوز آشکارا بر بیم و هراس خود فایق نشده بودند و دولت بی آنکه بتواند منتقدان را خلع سلاح کرده یا پاسخهای قانع کننده‌ای به آنها بدهد، در اوایل اردیبهشت ۱۳۲۸ با اکثریت ۹۰ رأی از ۹۶ نماینده رأی اعتماد گرفت.<sup>۳۴</sup> دو هفته بعد لایحه تشکیل مجلس سنا که یک سال قبل از سوی حکیمی تقدیم شده بود، به تصویب رسید.<sup>۳۵</sup> حال به نظر می‌آمد که دولت از موقعیتی محکم برخوردار است و خطر واقعی از جانب مجلس، که دوره آن بزودی بسر می‌رسید، آن را تهدید نمی‌کند. اشتغال فکری عمده نمایندگان را انتخابات مجلس شانزدهم تشکیل می‌داد که بنا بود در اواسط مرداد ۱۳۲۸ آغاز شود و نگرانیهای قبل از انتخابات وکلا بخصوص علاقه آنان به اینکه اقبالشان را برای انتخاب مجدد به مخاطره نیندازند، فرصتی به دولت داد تا لویجی را که در حالت عادی موجب بحث و جنجال و مخالفت می‌گردید، به مجلس تقدیم کند. شماری از نمایندگان و بخصوص تقی‌زاده و متین دفتری، کوشیدند طرح انتخابات جدیدی را از تصویب مجلس بگذرانند، طرحی که از نظر ماهیت شباهت به طرحی داشت که قبلاً مصدق پیشنهاد کرده بود، و طبق آن بیسوادان عملاً از شرکت در انتخابات، که بر مستقیم و محرمانه بودن آن پافشاری

(۳۳) برای متن سخنرانیهای این نمایندگان، رجوع شود به حسین مکی، استیضاح حسین مکی، دکتر مظفر بقایی، ابوالحسن حایری‌زاده از دولت ساعد، ۱۳۲۸ (تهران ۱۳۵۷).

(۳۴) لوروزتل به بوین، ۳ مه ۱۹۴۹، FO 371 EP 75465.

(۳۵) لوروزتل به بوین، ۱۷ مه ۱۹۴۹، FO 371 EP 75466.

می‌شد، محروم می‌ماندند.<sup>۳۶</sup> شور کلی پیرامون طرح بخوبی پیش رفت لیکن قبل از تصویب نهایی آن عمر مجلس پانزدهم به پایان رسید.

دولت با بهره‌برداری از تمایل نمایندگان به پرهیز از بحث و جدال دوران قبل از انتخابات، سعی کرد تا قرارداد الحاقی گس-گلشاییان را که متضمن تجدید نظر در قرارداد ۱۹۳۳ نفت نبود و صرفاً حق‌الامتیاز پرداختی به دولت ایران را افزایش می‌داد، به تصویب مجلس برساند.<sup>۳۷</sup> مقامات انگلیسی با خوشبینی زیاد انتظار داشتند این قرارداد مورد تصویب قرار گیرد اما بزودی دریافتند که حتی برخی اعضای دولت هم یا آن را کافی نمی‌دانند، یا واقعاً با آن مخالف‌اند و یا از اینکه موافق به‌نظر برسند اکراه فراوان دارند.<sup>۳۸</sup> به هر حال، پس از مذاکرات طولانی و با توجه به فشار مقامات انگلیسی و مشهود نبودن نشانی از انعطاف‌پذیری آنها، دولت احساس کرد که چاره‌ای جز تسلیم قرارداد به مجلس و کوشش برای تصویب آن ندارد. اما مکی با پشتیبانی بقایی، حایری‌زاده و آزاد، با قرارداد الحاقی مخالفت کرد.<sup>۳۹</sup> ترفند ماهرانه مکی در ایراد نطق‌های طولانی به منظور جلوگیری از تصویب قرارداد به کمک اظهارات احساساتی و مهیج دکتر عبدالله معظمی که چندین نماینده را به گریه واداشت،<sup>۴۰</sup> مانع از رأی‌گیری شد، و نطق‌های مکی آنقدر به درازا کشید تا دوره مجلس در ۶ مرداد ۱۳۲۸ رسماً خاتمه یافت.<sup>۴۱</sup>

تحول فوق به منزله ناکامی دولت، و بیشتر از آن، شکست انگلیسیها بود، ولی آنان با اظهارات مکرر شاه مبنی بر اینکه در پی تصویب اصلاحات مورد نظر وی در مورد نحوه کار مجلس، قرارداد الحاقی نیز به تصویب خواهد رسید، تسلی می‌یافتند. خوشبینی شاه در مورد مجلس شانزدهم از قصد وی در جلوگیری از انتخاب افرادی

(۳۶) لوروزتل به بوین، ۱۸ ژوئیه ۱۹۴۹، همانجا.

(۳۷) برای متن قرارداد الحاقی رجوع شود به:

Norman Kemp, Abadan (London 1955) pp. 266-270.

(۳۸) گزارش گلشاییان به گروهی از سیاستمداران، متن در حسین مکی، نفت و نطق مکی، ص

۲۰۴-۲۱۲.

(۳۹) مکی، نطق در مجلس، ۱-۴ مرداد ۱۳۲۸، همانجا، ص ۲۲۳-۲۲۴.

(۴۰) نطق معظمی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲ مرداد ۱۳۲۸.

(۴۱) همچنین مراجعه شود به:

Elwell-Sutton, Persian Oil (London 1955);

و مصطفی فاتح، اثر یادشده، ص ۳۸۸-۴۰۳.

ناشی می‌شد که هدفهای «اخلال‌گرانه» آنان معلوم بود.<sup>۴۲</sup> هژیر که در ۲۹ تیر ۱۳۲۸ به سمت وزیر دربار منصوب شده بود، در فرصتهای گوناگون بیشترین سعی خود را به کار می‌برد تا تأیید سفارت انگلیس را نسبت به این استراتژی جلب کند. وی می‌کوشید توجه لوفورد کاردار سفارت را به اهمیت این امر از دیدگاه مقامات بریتانیا جلب می‌کرد که «مجلسی انتخاب گردد که تا آنجایی که ممکن است به تصویب قرارداد الحاقی نظر مساعد داشته باشد».<sup>۴۳</sup> وی حتی نظر لوفورد را دربارهٔ اعضای مجلس پیشین که با قرارداد الحاقی مخالفت کرده بودند، جویا شد که آیا انگلیسیها «هیچ پیشنهادی» دربارهٔ اینکه با آنان چه باید کرد دارند یا نه. با اینهمه، لوفورد به خوبی آگاه بود که علیرغم مساعی شاه و هژیر برای کنار گذاشتن آن دسته از نمایندگان که به‌زعم آن دو عناصری نامطلوب بودند، مجلس آینده تا آنجا که به قرارداد نفت مربوط می‌شد، احتمالاً «همانقدر خیره‌سر خواهد بود که مجلس قبلی بود».<sup>۴۴</sup> او به این واقعیت واقف بود که حتی ایرانیانی که از دیدگاه هموطنان خود و نیز لوروزتل، هوادار انگلیس تلقی می‌شدند، خواستار «گذشتهای» بیشتری از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران بودند.<sup>۴۵</sup> به هر تقدیر، وزارت خارجه و شرکت نفت به طرز شگفت‌آوری از درک اهمیت نمادی و عاطفی مسئله نفت و نقش حساس آن در احیاء ناسیونالیسم ایرانی عاجز ماندند. آنان در عزم خود به تعقیب موضعی «سرسختانه» و پافشاری بر طرح هر چه زودتر موضوع نفت در مجلس، استوار و پابرجا ماندند.

دولت مساعد از سیاست روشنی دربارهٔ انتخابات پیروی نمی‌کرد ولی هدف اصلی آن که مورد پشتیبانی شدید اقبال و هژیر بود، جلوگیری از انتخاب «عناصر نامطلوب» بود. در اواسط مردادماه شاه وظیفهٔ تدارک انتخابات مجلس و سنا را به سید محمدصادق طباطبایی سپرد.<sup>۴۶</sup> تصمیم مزبور اقبال را عمیقاً رنجیده خاطر ساخت. او به تلخی به یکی از اعضای سفارت انگلیس شکوه کرد و از طباطبایی به عنوان فردی

(۴۲) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ اوت ۱۹۴۹، FO 371 EP 75466.

(۴۳) لوفورد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۳ اکتبر ۱۹۴۹، همانجا.

(۴۴) لوفورد به باروز، ۲۶ سپتامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75500.

(۴۵) همانجا. از جمله این افراد علی‌اصغر حکمت بود که لوروزتل او را «هوادار ما» توصیف کرده بود و نیز گلشایان وزیر دارایی که وی را شخصی توصیف کرده بود که «می‌توان به او اطمینان کرد که در اموری که به منافع ما مربوط می‌شود، اقدام شتابزده‌ای نکند» (لوروزتل به رایت، ۱۷ نوامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68709).

(۴۶) گزارش ویلر، ۱۰ اوت ۱۹۴۹، FO 248 1486.

قوم و خویش باز، بی کفایت، و معتاد به تریاک یاد کرد و رضا حکمت را که قرار بود با طباطبایی همکاری کند، یک «جنایتکار» نامید.<sup>۴۷</sup> هدف از انتصاب طباطبایی این بود که امر انتخابات از درج‌های از وجهه و اعتبار برخوردار گردد و دولت نیز درباره آزادی آن به کرات و رسماً اطمینان خاطر می‌داد.<sup>۴۸</sup> با اینهمه گستردگی اقدامات خلاف رویه و مداخله غیرقانونی مقامات دولت و نظامی، شکایات فراوان و اعتراضات روزافزونی بیار آورد.

ناتوانی آشکار دولت در رد کردن اتهامات تخلف در انتخابات، انگیزه تلاش و صف‌آرایی تازه‌ای برای مصدق گردید. او به همراه نوزده تن از سیاستمداران و روزنامه‌نگارانی که از میان جمعیت کثیر گرد آمده به دعوت وی انتخاب شده بودند، به تاکتیکی متوسل شد که وی و برخی از همکارانش طی انتخابات دوره پانزدهم به کار برده بودند. آنان قصد خود را دایر بر تحصن در دربار، و در صورت ممانعت در مسجد، به نشانه اعتراض اعلام داشتند.<sup>۴۹</sup> محبوبیت مصدق میان عناصر فعال سیاسی در تهران بزودی اعتراض‌کنندگان را به گروه ذی‌نفوذی مؤثر مبدل ساخت که دولت یارای سرکوبی یا نادیده گرفتن آن را نداشت.

هژیر بی‌میهن کوشید تا حمایت یا تأیید لوفورد را برای مقابله شدید با اعتراض‌کنندگان جلب کند ولی لوفورد به او گفت دولت نباید «مرعوب عوام‌فریبان» به نظر آید و بازداشت معترضان ممکن است موجب شود آنان مبدل به شهید شوند.<sup>۵۰</sup> شاه با اکراه فراوان ورود آنان را به کاخ پذیرفت<sup>۵۱</sup> هرچند که

(۴۷) گزارش جکسون، اوت ۱۹۴۹، همانجا. اقبال ضمن اشاره به مسئولیت سفارتخانه‌های انگلیس و آمریکا در مورد چنین تحویلی، ناباوری خود را به اینکه سفارت انگلیس او و هژیر را به خاطر طباطبایی و حکمت «ترک کرده است» اظهار داشت. به هر حال، از نظر ویلر، حرکت مورد بحث، نمونه «معمولی» دیگری از سیاستهای شاه بشمار می‌رفت (گزارش ویلر، ۲۰ اوت ۱۹۴۹، FO 248، 1846).

(۴۸) اعلامیه رئیس ستاد ارتش، ۱۵ شهریور ۱۳۲۸. مصاحبه مطبوعاتی اقبال، اطلاعات، ۱۹ شهریور ۱۳۲۸، همانجا، ۵ مهر ۱۳۲۸.

(۴۹) مصاحبه مطبوعاتی مصدق، شاهد ۲۰ مهر ۱۳۲۸، اعلامیه مصدق، همانجا، ۲۱ مهر ۱۳۲۸.

(۵۰) لوفورد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۳ اکتبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75466.

(۵۱) از ۲۰ نفری که متحصن شدند، پنج تن روزنامه‌نگار، یک نفر روحانی، و بقیه اساساً سیاستمداران اصلاح‌طلب ناراضی بودند. از میان آنان امیر علایی، یوسف مشار، دکتر کریم سنجایی، و دکتر حسین فاطمی روزنامه‌نگار، بعداً در کابینه مصدق به وزارت رسیدند، در حالی که

انتقادهایشان را از انتخاب مردود دانست.<sup>۵۲</sup> متحصنین پس از چهار روز در حالی که هنوز نگرانی عمیق خود را از قصد دولت مینی بر صحنه‌سازی و تقلب گسترده در انتخابات جهت دستیابی به توافق با شرکت نفت انگلیس و ایران ابراز می‌داشتند، کاخ را ترک گفتند.<sup>۵۳</sup> هیئت مزبور بی‌آنکه در اثر عدم موفقیت صوری خود از حرکت باز بماند، کوشید تا به ساختار خود رسمیت بخشد و ضمن گزینش نام جبهه ملی<sup>۵۴</sup> تمرکز بر مسایل حساسی را مانند آزادی انتخابات، آزادی مطبوعات، و الغاء حکومت نظامی، سرلوحه هدفهای خود قرار داد.<sup>۵۵</sup>

ممکن است مراجعه مصدق و پیروانش به شاه که از نظر آنان با تجدید نظر در قانون اساسی، اصول نظام پارلمانی را آشکارا زیر پا نهاده بود، متناقض به نظر رسد.<sup>۵۶</sup> با اینهمه در غیاب مجلس آنان راه دیگری جز این نداشتند، و افزون بر آن بدون اینکه هیچ توهمی درباره اعتقادات دموکراتیک شاه به خود راه دهند به این حرکت متوسل شدند تا از این راه پایبندی مورد ادعای شاه را نسبت به اصول دموکراتیک علناً در معرض آزمایش بگذارند. پذیرش خواستهای مصدق و دیگر

دکتر شایگان و محمود نریمان برای نخستین بار و مکی، بقایی، حایری‌زاده و آزاد مجدداً به نمایندگی مجلس انتخاب شدند.

(۵۲) «پیامهای متبادله بین شاه و متحصنین»، شاهد، ۲۳ مهر ۱۳۲۸؛ نامه هژیر به متحصنین، همانجا، ۲۶ مهر ۱۳۲۸. نامه مصدق به هژیر، همانجا، ۲۷ مهر ۱۳۲۸. لوروزتل به باروز، ۲۴ اکتبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75466.

(۵۳) اعلامیه متحصنین به ملت، باختر امروز، ۲۶ مهر ۱۳۲۸.

(۵۴) در زبان انگلیسی «نشنال فرانت» ترجمه رسایی از جبهه ملی نیست، ولی معادلهای دیگری مانند «پاپیولار» یا دموکراتیک که کاتوزیان در کتاب «اقتصاد سیاسی ایران» از آنها هواداری کرده است نیز رسایی کمتری دارند. در زبان محاوره سیاسی مدرن ایران، «ملی» از «ناسیونال» یا «ناسیونالیست» معانی گسترده‌تری دارد و معنی آن با توجه به اوضاع و احوال متفاوت فرق می‌کند و می‌تواند محتوایی دست‌راستی، محافظه‌کارانه، دولتگرا (اتانیست) و یا چپگرا، لیبرال و مردم‌گرا (پوپولیست) داشته باشد. در مورد مصدق و جنبش ملی ایران، ملی بنحو مشخص منعکس‌کننده مفهوم اخیر بوده است ولی محتوای ناسیونالیستی آن غلبه داشته است و به این سبب با قید احتیاط «نشنال فرانت» در برابر جبهه ملی بکار رفته است.

(۵۵) اساسنامه و آیین‌نامه جبهه ملی، باختر امروز، ۱۰ تیر ۱۳۲۹. همچنین مراجعه شود به حسین مکی، خلع‌بد، جلد یکم (تهران ۱۳۶۰)، ص ۳۶-۴۶؛ احمد ملک، تاریخچه جبهه ملی (تهران ۱۳۳۲).

(۵۶) مردم، ارگان مخفی حزب غیرقانونی توده اعتراضات شدیدی به حرکت مزبور به عمل آورد (مردم، ۳۰ مهر ۱۳۲۸).

مخالفتان عقب‌نشینی عمده‌ای برای شاه تلقی می‌شد در حالی که رد کردن آن خواستها تأییدی آشکار بر همدلی دربار با بدترین عناصر نخبگان حاکم بشمار می‌رفت. در برابر اوج گرفتن احساسات ملی، دربار بدین‌سان بر سر یک دوراهی واقعی قرار گرفته بود و در برابر افکار عمومی تهییج‌شده‌ای که خود را به گونه‌ای فزاینده در معرض آن می‌دید، راه‌گزیری نمی‌یافت.

بنابراین هدف مصدق از مراجعه به شخص شاه این بود که او را مجبور سازد تا وجهه مطلوب خود را به عنوان پاسدار اصول مشروطه به صراحت تأکید کند و دست‌کم در انتظار عمومی راهی جز تبعیت از نقش مقرر خود در قانون اساسی نداشته باشد.<sup>۵۷</sup> شگرد مصدق نه از رفتار شاه در عمل بلکه از نقشی که وی براساس روح قانون اساسی می‌بایست ایفا کند، الهام می‌گرفت: داوری بیطرف یا مقامی که می‌بایست بر تطابق عملکرد نهادهای حکومت با اصول و مبانی قانون اساسی نظارت کند. با آنکه مصدق و طرفدارانش به موفقیت فوری دست نیافتند، ناخشنودی از تخلفات انتخاباتی دولت، بخصوص فعالیت‌های ستاد ارتش در تحمیل نامزدها، همراه با تقاضا برای تعویض اقبال، همچنان روبه‌فزونی می‌رفت. عریضه‌های شکوائیه و نامه‌های اعتراض‌آمیز بیشماری نوشته شد و برخوردهای خشونت‌آمیز یکی پس از دیگری در شهرستانها صورت گرفت که به مقیاس وسیعی در جراید انتشار یافت.<sup>۵۸</sup> با توجه به سوءاستفاده آشکار از رأی‌دهندگان روستایی که گله‌وار بوسیله‌ایادی نامزدهای انتخاباتی به پای صندوق‌های رأی کشیده می‌شدند، ساکنان شهرها علاقه‌ای به شرکت در انتخابات نشان نمی‌دادند و درباره‌ی تأثیر آراء خود بر نتیجه انتخابات شک داشتند. طی مرحله اول انتخابات سنا که در اوایل شهریور برگزار شد، بی‌تفاوتی حتی از انتخابات مجلس شورا نیز بیشتر بود.<sup>۵۹</sup>

دربار، دولت، و ارتش حاضر به تغییر استراتژی خود نبودند، ولی از خطرات بالقوه وضع موجود کاملاً آگاهی داشتند. هژیر کوشش کرد تا ترتیب افتتاح مجلسین را قبل از عزیمت شاه به امریکا در ۲۳ آبان ۱۳۲۸ فراهم آورد، لیکن کندی جریان

(۵۷) اعلامیه متحصنین خطاب به ملت، باختر امروز، ۲۶ مهر ۱۳۲۸.

(۵۸) خونین‌ترین درگیریها در شهر جنوبی لار رخ داد که در آن به گفته کنسول انگلیس حدود چهارده نفر به هلاکت رسیدند (لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۵ اکتبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75466).

(۵۹) در تهران فقط ۱۵۲۸۰ رأی در انتخابات سنا داده شد، باختر (بجای باختر امروز)، ۱۲

شهریور ۱۳۲۸.

انتخابات مانع از این امر گردید. دولت از مقابله با اوضاع ناتوان بود و از آنجا که موجودیتی مستقل از دربار نداشت، ملامت و مسئولیت عملکردش عمدتاً به شاه نسبت داده می‌شد که متهم بود بانگ اعتراض عمومی را ناشنیده گرفته و در جدا کردن خود از اقدامات ناخوشایند دولت کوتاهی کرده است.

مخالفت علیه دولت به شخصیت‌های خارج از گروه متعارف نخبگان حاکم محدود نمی‌شد. جمال امامی که در کابینه ساعد به عنوان وزیر مشاور عضویت داشت، به یکی از اعضاء سفارت انگلیس گفت دولت ساعد «تقلید ناشیانه‌ای از دولت» بود که در آن او و همکارانش «تنها اسماً» وزیر بودند، «بدون قدرت یا فرصت اینکه کاری انجام دهند». <sup>۶۰</sup> علی اصغر حکمت، وزیر امور خارجه و کفیل نخست‌وزیر در غیاب ساعد که برای یک مسافرت خصوصی دو هفته‌ای در ۱۹ مهر ۱۳۲۸ به لندن رفته بود، حتی از این هم جدی‌تر سخن گفت. وی در دیداری با لوروزتل زبان به شکایت گشود و نه فقط از انتخابات، بلکه از اینکه شاه همه چیز را تحت کنترل گرفته بدون آنکه حتی تظاهر به مشورت با او نماید یا وی را از آنچه می‌گذرد باخبر سازد، به تلخی شکوه کرد. حکمت علل عدم محبوبیت شاه را برشمرد و از جمله به استرداد املاک مصادره شده توسط پدرش به او، «بیزاری فزاینده‌ای» که به واسطه اطرافیان نزدیک وی دامن زده شده بود، و انتصاب «شخصی فاقد محبوبیت» به سمت مهمی در دربار، اشاره نمود.<sup>۶۱</sup>

اظهارنظرهای مزبور به دار و دسته اشرف و انتصاب هژیر، یکی از اعضاء برجسته آن به سمت وزیر دربار مربوط می‌شد. قدرت‌طلبی، تجمل‌گرایی و نیز دسیسه‌گریها و درگیریهای شاهدخت اشرف در بازیهای سیاسی، زبانزد همگان بود. وی گروهی از مردان پرتحرک و جاه‌طلب، ولی در مجموع، بی‌پرنسیپ را در جمع اعوان و انصار خود گرد آورده بود که علاوه بر هژیر شامل اقبال، خسرو هدایت، و ابوالحسن ابتهاج مدیرکل بانک ملی ایران می‌گردید.<sup>۶۲</sup> ابتهاج مدیری کاردان بود و با دیگران تفاوت داشت ولی اقبال از هیچ وجهه مردمی برخوردار نبود؛ و خسرو هدایت رهبری

۶۰) لوروزتل به رایت، ۱۵ نوامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75467. امامی و طاهری دو تن از متولیان بانفوذ مجلس بودند که قوام مانع از انتخاب مجدد آنان گشته بود، لیکن آن دو توانایی خود را در تأثیر نهادن بر فعالیتهای فراکسیونهای مجلس حفظ کرده بودند، و به این خاطر در کابینه ساعد راه یافتند. آنان در اوایل مهر ۱۳۲۸ به قصد شرکت در انتخابات دوره شانزدهم از سمتهای خود استعفا کردند.

۶۱) یادداشت لوروزتل، ۲۹ دسامبر ۱۹۴۹، FO 248 EP 1486.

۶۲) برای فهرست اسامی نزدیکان اشرف، رجوع شود به غنی، خاطرات، (تهران) ص ۲۴۴.



اتحادیه کارگری تابع دولت (اسکی) را برعهده داشت. افراد مزبور و بسیاری دیگر در قبال حمایت و مزایای واقعی یا بالقومای که دریافت می‌داشتند، به خدمت اشرف کمر بسته بودند. او کانون یک طایفه سیاسی یا باند فعال بشمار می‌رفت که توانایی آن را داشت که شاه را آلت دست مقاصد خود قرار دهد و در اتحاد با سایر دار و دسته‌های وابسته به دربار، یا در مخالفت با آنها، در سیاستهای دربار اعمال نفوذ کند - باندی که مستقیماً بر سیاستهای دولت و تخصیص مقام و موقعیتها و غنایم سیاسی اثر می‌گذاشت. دسیسه‌های پی‌درپی اشرف سرانجام به کنار نهادن محمود جم، وزیر مورد احترام و سالخورده دربار که تا حدی زیاده‌رویهای خاندان سلطنت را مهار کرده بود، منجر شد.<sup>۶۳</sup> هژیر مدتها قبل از انتصاب رسمی خویش به جانشینی جم، عملاً به مثابه وزیر دربار مشغول فعالیت بود.

طومار زندگی هژیر به هنگام حضور وی در مراسم عزاداری عاشورا در یکی از مساجد تهران به دست یکی از اعضاء فداییان اسلام به پایانی ناگهانی رسید.<sup>۶۴</sup> طبق گفته لوروزتل، در تشییع جنازه هژیر مقامات دولتی عمیقاً مضطرب و نگران به نظر می‌آمدند در حالی که جمعیت تماشاچی سرخوش و شادمان بود.<sup>۶۵</sup> پایبندی هژیر به اسلام از نظر برخی از مخالفان او زیر سؤال قرار داشت ولی نفرت از او از سلطنت‌طلبی بسیار آشکار و بی‌ملاحظه او و مسئول شناخته شدن وی در قبال بدترین جنبه‌های سیاست و رفتار دربار و دولت ناشی می‌شد. گذشته از این، وی آنقدر هوادار انگلیس بود که غالباً بیشتر از سفارت انگلیس نگران منافع انگلیسیها به نظر می‌رسید. بسیاری از اعضاء نخبگان، از جمله برخی از وفادارترین مشاوران شاه، نیز از هژیر بیزار بودند. حکیمی به لوروزتل گفت که مرگ هژیر تأسف چندانی ایجاد نکرد چرا که او فردی بی‌اندازه جاه‌طلب پنداشته می‌شد که «پا را از گلیم خویش بسیار فراتر گذاشته بود» و نیز بدان جهت که خود را درگیر دشمنی با روحانیون ساخته بود.<sup>۶۶</sup> حکیمی همچنین از نفوذ اشرف و اینکه نامبرده از عزیمت به خارج از

(۶۳) لوروزتل به رایت، ۱۸ ژوئیه ۱۹۴۹، FO 371 EP 75466. جم به عنوان سفیر به رم اعزام

شد.

(۶۴) باخترا امروز، ۱۴ آبان ۱۳۲۸؛ طبق گزارشی که در این روزنامه به چاپ رسید، هژیر درمان پزشکی لازم را در بعدازظهر ۱۳ آبان که ترور شد، و صبح روز بعد که درگذشت، دریافت نداشت. لوروزتل نیز گزارش مشابهی داد. (لوروزتل به بوین، ۱۷ نوامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75467).

(۶۵) لوروزتل به وزارت خارجه، ۷ نوامبر ۱۹۴۹، همانجا.

(۶۶) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۸ نوامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75468. شاه در ملاقاتی

با لوروزتل، هژیر را «نوعی درویش» توصیف کرد.

کشور سر باز می‌زند، اظهار تأسف نمود.

با اینهمه، قتل هژیر ضربه شدیدی بر دربار، بویژه شاه، وارد آورد و به قول لوروژتل، او «دیگر کسی را نداشت که از سوی وی سخن بگوید». به نظر سفیر انگلیس، نخست‌وزیر، «سالخورده، خسته، و ناخوش» بود، دولت وی به‌استثنا یکی دو تن از وزیران «حتی برای ایران بی‌کفایت» بشمار می‌رفت، و رزم‌آراء رئیس ستاد «برجسته و لایق» ارتش «درگیر پیکار با وزیر جنگ» بود.<sup>۶۷</sup> در هر حال، دولت از قتل هژیر بهره جست تا با نمایش قاطعیت، اقتدار خود را دوباره برقرار کند. رزم‌آرا پیش‌بینی‌های نظامی لازم را به‌عمل آورد تا از هرگونه خطر بی‌نظمی جلوگیری شود، سیاستمداران مخالف بازداشت شدند، از مصدق خواسته شد که به احمدآباد در خارج از تهران نقل مکان کند، و انتخابات تهران که در آن ابتدا مصدق و برخی از پیروانش به موفقیت رسیده بودند، ملغی گردید.<sup>۶۸</sup> حرکت اخیر به عنوان پاسخ دولت به انتقادات مربوط به تقلب در انتخابات جلوه داده شد، در حالی که هدف واقعی این بود که زمینه برای انتخاب برخی از نامزدهای مورد نظر دولت فراهم شود. دولت در اقدامی آشتی‌جویانه، سرلشکر زاهدی را که در ظاهر با جبهه ملی همدلی داشت، به سمت ریاست شهربانی کل کشور منصوب کرد،<sup>۶۹</sup> و محدودیت‌هایی که نسبت به مصدق و برخی از یارانش اعمال شده بود، برداشته شد.<sup>۷۰</sup> در این گیرودار، دولت در جلوگیری از انتخاب آنان به نمایندگی مجلس ناکام ماند.

ترور هژیر تنها ده روز قبل از عزیمت شاه به امریکا رخ داد و وی را در این باره که اقدام به مسافرت کند یا نه، دچار تردید ساخت. اشتغال ذهنی شاه هنوز این بود که یا با تعویض ساعد و انتصاب او به عنوان سناتور و یا از طریق تقویت موقعیتش با انتخاب وزیران جدید، دولتی قوی بر سر کار آورد. وی با بیم و هراس دریافت که هیچ شخصیت ممتازی که حاضر به شرکت در دولت باشد، یافت نمی‌شود. و بنابراین از ترک کشور احساس نگرانی می‌کرد.<sup>۷۱</sup>

(۶۷) لوروژتل به وزارت خارجه، ۷ نوامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75467.

(۶۸) لوروژتل به وزارت خارجه، ۱۱ نوامبر ۱۹۴۹، همانجا؛ باختر (باختر امروز)، ۱۸ آبان

۱۳۲۸.

(۶۹) باختر امروز، ۲۲ آبان ۱۳۲۸. به احتمال قوی همدلی که تصور می‌شد زاهدی نسبت به جبهه ملی داشت، بیشتر از خصومت جبهه با رزم‌آراء سرچشمه می‌گرفت تا از وابستگی واقعی به آرمانهای جبهه ملی.

(۷۰) باختر امروز، ۱۷ آذر ۱۳۲۸.

(۷۱) لوروژتل به استرنج، ۱۲ نوامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75468.

لوروژتل حتی قبل از مرگ هژیر، و اینکک بیش از پیش، خروج شاه را از کشور عاقلانه نمی‌دست. او کوشید شاه را وادارد که دیدار خود را دست‌کم تا آنجا که امکان داشت کوتاه کند و حتی موافقت سفیر امریکا را با این امر تا حدی بدست آورد.<sup>۷۲</sup> با اینهمه، به علت تصورات موجود دربارهٔ تضاد شدید منافع و رقابت بین امریکا و انگلیس در ایران،<sup>۷۳</sup> که شاه نیز عمیقاً به آنها اعتقاد داشت، مخالفت لوروژتل به معنای عدم تأیید انگلیسیها از تلاشهای شاه برای نزدیک شدن با امریکا تعبیر می‌شد.<sup>۷۴</sup> با وجود این شرایط دشوار، شاه با تعیین شورای سلطنت و انتصاب حکیمی به سمت وزیر دربار، راهی سفر گردید به این امید که اقدام وی اطمینان خاطر را از عادی بودن اوضاع به حساب آید.<sup>۷۵</sup>

قتل هژیر که با فاصله‌ای بسیار کم پس از سوءقصد به جان شاه اتفاق افتاد، و واکنش عمومی در قبال آن، بسیاری از سیاستمداران، از جمله ساعد و همکارانش را در اتخاذ یا تأیید سیاستهایی که علناً با خواستها و انتظارات مردم مخالفت و تناقض داشت، بی‌میل کرد. همچنین نیاز ساعد به نشان دادن دلبستگی خویش به احترام به قانون، همراه با خلق و خوی معتدل شخص وی، مانع از آن گردید که آشکارا به تدابیر زورگویانه علیه مخالفان روی آورد. با آنکه دولت با بسر آمدن دورهٔ مجلس پانزدهم، از مدتی پیش از تحمل بار مجلس رها شده بود، باز هم در ارائهٔ تصویری از قدرتمندی و اطمینان به خود، ناتوان مانده بود و صرفاً از یک استراتژی مبتنی بر اجتناب و طفره رفتن پیروی می‌کرد. این روشی بود که دولت در برخورد با اتهام تقلب در انتخابات و خطر فروپاشی سیستم حمل و نقل کشور در پیش گرفت. برنامهٔ هفت ساله هنوز می‌بایست به موقع اجرا درآید،<sup>۷۶</sup> و مهم‌تر از همه، مسئلهٔ خطیر نفت پس از کوشش نافرجام دولت برای آن، کماکان در دستور کار قرار داشت.

(۷۲) لوروژتل به وزارت خارجه، اول نوامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75467؛ یادداشت لی‌وت، ۱۶ نوامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75468.

(۷۳) چنین فرضیاتی بخشی از برنامهٔ حزب توده را در زمینهٔ توجیه وقایع و تحولات در ایران تشکیل می‌داد. روزنامهٔ مردم حتی قتل هژیر را محصول جنبی رقابتهای امپریالیستی انگلیس و امریکا می‌دانست که انگلیسیها برای جلوگیری از سفر شاه به امریکا ترتیب داده بودند (مردم، ۲ مهٔ آبان ۱۳۲۸).

(۷۴) لوروژتل به وزارت خارجهٔ بریتانیا، ۱۲ نوامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75468.

(۷۵) برای شرح جالبی از سفر شاه به امریکا، رجوع شود به یادداشتهای غنی، جلد یازدهم،

ص ۶.

(۷۶) گزارش لی‌وت، ۱۶ نوامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75468.

به دیگر سخن، دولت حتی از تحت تأثیر قرار دادن طرفداران خود نیز درمانده بود. حکیمی در گفتگویی محرمانه با لوروژتل اظهار داشت که ساعد فاقد نیروی جسمانی و اخلاقی لازم بوده، کابینه وی ترکیبی از شخصیت‌های بی‌اهمیت از جمله اقبال است که به حد هژیر مورد تنفر مردم بوده و شاید نفر بعدی باشد که سرش به باد خواهد رفت.<sup>۷۷</sup> ارزیابی خود لوروژتل نیز از کابینه تقریباً یکسان بود و در واقع با نظرات شاه در این باره همخوانی داشت. با آنکه شاه مرتباً از ضرورت روی کار آوردن حکومت قوی سخن به میان می‌آورد، کار او از سخن‌پردازی در این باره فراتر نمی‌رفت، در حالی که استراتژی وی تحمیل کابینه‌هایی بود که از نظر توانایی تفاوت چندانی با کابینه ساعد نداشتند. لوروژتل اینک با توجه به مسایل اجتماعی سیاسی موجود، چنین استراتژی را بسیار خطرناک می‌دانست و از وزارت خارجه بریتانیا خواست تا به او اجازه دهد که پیشنهادهای روی کار آوردن نامزدهای ضعیف نخست‌وزیری از سوی شاه را وتو کند.<sup>۷۸</sup> وزارت خارجه تصدیق کرد که باید دولتی قوی بر سر کار آید و تلویحاً با درخواست سفیر موافقت کرد و به او اختیار داد که طبق صلاحدید خود عمل کند.<sup>۷۹</sup>

انگلیسیها در میان نامزدهای نخست‌وزیری به سید ضیاء که در تماس نزدیک با مقامات سفارت بود بیش از دیگران حسن نظر داشتند. با آنکه او «متأسفانه» با برنامه هفت ساله مخالفت می‌کرد،<sup>۸۰</sup> این نقص از مطلوبیت وی برای زمامداری نمی‌کاست. در واقع لوروژتل بر آن بود که او «یکی از افراد معدود و در حقیقت تنها شخصیت برجسته در عرصه سیاست است که هم لایق و هم درستکار و صدیق است».<sup>۸۱</sup> این قضاوت در مقام مقایسه با تعریفهایی که بسیاری دیگر از مقامات سفارت درباره او می‌کردند، بسیار ملایم بود.<sup>۸۲</sup> لوروژتل از هیچ فرصتی برای تبلیغ نخست‌وزیری وی، یا دست‌کم عضویت او در دولت، فروگذار نمی‌کرد. بی‌تفاوتی فوق‌العاده انگلیسیها نسبت به واکنش مسلماً خصمانه‌ای که مردم در صورت زمامداری سید ضیاء نشان می‌دادند، به آسانی قابل توجیه و تبیین نیست چرا که بی‌گمان انتصاب وی

(۷۷) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۸ نوامبر ۱۹۴۹، همانجا.

(۷۸) لوروژتل به استرنج، ۱۸ نوامبر ۱۹۴۹، همانجا.

(۷۹) وزارت خارجه به لوروژتل، ۱۷ دسامبر ۱۹۴۹، همانجا.

(۸۰) گزارش لی‌وت، ۲۲ دسامبر ۱۹۴۹، همانجا.

(۸۱) لوروژتل به رایت، ۱۶ دسامبر ۱۹۴۹، همانجا.

(۸۲) گزارش کلیتون-توماس، ۲۷ آوریل ۱۹۴۸، FO 371 EP 68705؛ لوروژتل به بوین، ۱۰

نوامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68709.

در انظار عمومی تلاشی بی‌پرده برای حل مسئله نفت به سود انگلیسیان تلقی می‌شد. در پی سوء قصد به جان شاه، سید ضیاء روابط خود را با دربار بهبود بخشیده بود، ولی از آنجا که مخالفت خود را با افزایش قدرت شاه و دخالت‌های بی‌جایش در امور دولت پنهان نمی‌داشت، شاه حاضر نبود زمامداری او را بپذیرد.<sup>۸۳</sup>

رقیب اصلی دیگر البته قوام بود که به دنبال تعلیق اتهامات وارده بر او در مجلس و به‌رغم سالخورده‌گی و بیماری که سفرهای متعدد به خارج را ضروری می‌ساخت، هنوز یکی از پویاترین و توانمندترین نامزدها بشمار می‌رفت. وی پیوندها و تماس‌های گسترده و پیروان بسیار داشت، لیکن شاه سرسختانه با نخست‌وزیری او مخالفت می‌کرد و در این زمینه از حمایت انگلیسیان نیز بهره‌مند بود.<sup>۸۴</sup> انگلیسیها آماده بودند تا نخست‌وزیری علی منصور را که ماهها در این زمینه مشغول فعالیت بود، بپذیرند و چنین برمی‌آمد که شاه نیز به‌رغم برخی تردیدها تا حدی به وی نظر مساعد دارد.

یکی از ملاحظات عمده در گزینش نخست‌وزیر مسئله نفت بود و به اعتقاد شاه ساعد شاید تنها کسی بود که آمادگی داشت قرارداد الحاقی را در مجلس مطرح کند.<sup>۸۵</sup> هدف شاه از ابراز این اعتقاد این بود که لوروژتل را متقاعد کند که ابقاء ساعد عاقلانه‌ترین کار است. اما نه تنها بی‌کفایتی ساعد به اثبات رسیده بود، بلکه خود وی نیز مشتاق به استعفا بود، و تنها در انتظار اجازه شاه در این مورد بسر می‌برد.<sup>۸۶</sup> شاه براساس خط مشی خویش مبنی بر ترجیح دادن نامزدهای رام و وفادار، فهرستی از افراد مورد نظر خود را به لوروژتل ارائه داد ولی وی به شاه گفت «هیچ‌یک از آنان بهتر از ساعد نیستند، بلکه درست عکس آن صادق است». لوروژتل به شاه یادآور شد که اینک دیگر وقت آزمایش سپری شده است و بر این نکته تأکید گذارد که

۸۳) لوروژتل به بوین، اول نوامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75467. نظرات مخالف شاه و سید ضیاء بر سر نقش اختیارات سلطنت، موجب گردید که لوروژتل درباره سید ضیاء چنین اظهار نظر کند که به‌رغم کلیه خصایلش او «ممکن است که چون یک گاوانر در مغازه چینی‌فروشی از کار در آید» (لوروژتل به رایت، ۱۶ دسامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75468).

۸۴) یکی از مقامات وزارت خارجه انگلیس گزارش داد که «قبلاً توافق شده بود که سفیر امریکا با هرگونه پیشنهاد انتصاب قوام مخالفت کند» (گزارش لی‌وت، ۲۲ دسامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75468).

۸۵) لوروژتل به اتلی، اول ژانویه ۱۹۵۰، FO 371 EP 82310.

۸۶) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۶ ژانویه ۱۹۵۰ (گزارش ماهانه مربوط به دسامبر ۱۹۴۹)، FO 371 EP 82307.

یک «رهبر حقیقی باید یافت شود».<sup>۸۷</sup>

در فهرست نامزدهای نخست‌وزیری، منصور، اگر نه در صدر فهرست، در رده‌های بالای آن قرار داشت. اما شاه به هنگام بازگشت از امریکا «مبارزه علیه فساد» همراه با «کار» و «اتحاد» را شعارهای عمده خود اعلام کرده بود و اصرار می‌ورزید که «نادرستی» منصور صلاحیت او را برای نخست‌وزیری سلب کرده است. بدین سان موافقت شد که تا زمان بازگشایی مجلس و تشکیل سنا ساعد در مقام خود باقی بماند و کابینه‌اش با گنج‌نایدن مردان جوانی از خارج از «گروهی که معمولاً به وزارت می‌رسند» تقویت شود.<sup>۸۸</sup> ترمیم کابینه که در اواخر دی ۱۳۲۸ اعلام گردید با انتظارات و تمایلات سیاسی شاه کاملاً منطبق بود؛ این کابینه شامل چهار وزیر تازه بود و «مبارزه با فساد» یکی از وجوه اصلی برنامه آن بشمار می‌رفت. اقبال نیز تنزل مقام یافته، به وزارت راه منصوب شد و این اقدامی در جهت جلب رضایت مخالفان بود. شاه به لوفورد خبر داد که می‌خواهد به ساعد اجازه دهد که قرارداد الحاقی نفت را به مجلس جدید تقدیم کند و بار دیگر خواستار آن شد که انگلیسیها یا مقامات شرکت نفت شرایط خود را تا حدی تعدیل کنند ولی پاسخ مثبتی نشنید. شاه معترف بود که ساعد توانایی اداره حکومت را ندارد، ولی همچنان تأکید می‌کرد که او شاید تنها نخست‌وزیری بود که آمادگی داشت قرارداد را به مجلس تقدیم کند. پشتیبانی پی‌گیر شاه از ساعد با اعتراف او به ناتوانی وی متناقض بود و حتی پوچ و بی‌معنی می‌نمود. ولی شاه نمی‌توانست حمایت لوروزتل را برای انتخاب یک نامزد نخست‌وزیری مورد نظر خود جلب کند و در نتیجه می‌کوشید استدلالهایی را برای حفظ ساعد دستاویز قرار دهد که نزد مقامات انگلیسی جاذبه داشته باشد.<sup>۸۹</sup>

مجلس شورا و سنارسمأ در ۲۰ بهمن ۱۳۲۸ گشایش یافتند و طبق روش معمول کابینه استعفا کرد تا منتظر نظر مجلس بماند. اما شاه به قصد تأکید بر افزایش اختیارات خود، بی‌آنکه منتظر «رأی تمایل» نمایندگان بماند، از ساعد خواست که بار دیگر دولت را تشکیل دهد.<sup>۹۰</sup> با آنکه انتخابات تهران هنوز تکمیل نشده بود و به‌رغم این واقعیت که نمایندگان حاضر غالباً انتخاب خود را مدیون دولت بودند، نحوه انتصاب مجدد ساعد نشانه ناگواری بود از قصد شاه در اینکه قدرت مجلس را به

(۸۷) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۹ ژانویه ۱۹۵۰، FO 371 EP 82310.

(۸۸) همانجا.

(۸۹) لافورد به بوین، ۲۱ فوریه ۱۹۵۰، همانجا.

(۹۰) لافورد به بوین، ۳ مارس ۱۹۵۰، همانجا.

حداقل برساند. این امر و عوامل دیگر مانند عملکرد دولت بویژه طی دوران طولانی فترت (۶ مرداد-۲۰ بهمن) و نیز کندی و تخلف در انتخابات، بی‌لیاقتی وزیران، و نامربوط بودن برنامه دولت، انتقادات شدیدی را در هر دو مجلس برانگیخت.<sup>۹۱</sup>

در پی مرگ هژیر، تب و تاب سیاسی تا حدی فروکش کرده بود، بخصوص آنکه اشرف و ملکه مادر به اقتضای شرایط، کشور را ترک گفته بودند.<sup>۹۲</sup> با اینهمه، دولت نتوانسته بود فعالیت‌های روزافزون زیرزمینی حزب توده را مهار کند و روزنامه ممنوع‌الانتشار حزب، مردم، مخفیانه از ۱۰ مهر ۱۳۲۸ همچنان چاپ شده تیراژ آن در تهران به ۵۰۰۰ و در شهرستانها به ۲۰۰۰ نسخه رسیده بود.<sup>۹۳</sup> افزون بر آن، جبهه ملی ضمن افزایش محبوبیت خود نزد مردم، مبارزه با تقلب در انتخابات را ادامه داده بود و موفقیت جبهه در انتخابات تهران به‌رغم کوشش‌های دولت در خنثی کردن آن، برگشت‌ناپذیر می‌نمود.

از سوی دیگر دوره نسبتاً طولانی زمامداری ساعد و جایگزینی قریب‌الوقوع آن بر تنش‌های موجود بین باندهای سیاسی و در درون آنها و نیز بر اختلافات حاصله پیرامون تقسیم مجدد مقامات و سمت‌ها دامن زده بود. مناقشات و رقابت‌های آشکار بین وزیران دولت و مقامات بلندپایه، دشمنی افرادی که دولت را به خاطر عدم موفقیت خود در انتخابات مقصر می‌انگاشتند، و کینه کسانی که به‌رغم مخالفت دولت انتخاب شده بودند، جملگی امکان باقی ماندن ساعد را در مسند قدرت، و همچنین تمایل وی را به ادامه کار، بسیار تضعیف می‌کردند.

در چنین شرایطی بعید بود که ساعد بتواند در مجلس به رأی اعتماد دست یابد یا قرارداد الحاقی نفت را از تصویب بگذراند زیرا هیچ کس قلباً مهیا نبود در دفاع از آن قدم پیش نهد. حتی سید ضیاء نیز بعید بود به زمامداری تن در دهد اگر مسئولیت تصویب قرارداد الحاقی به وی محول می‌شد.<sup>۹۴</sup> اما شاه کماکان به حل مسئله نفت ترجیحاً از طریق ساعد چشم دوخته بود با این هدف که وجوه مورد نیاز مبرم دولت

۹۱) در سنا بیش از دوازده سناتور برای مخالفت با دولت نام نوشتند، و هیچ سناتوری داوطلب صحبت در موافقت نشد (باختر امروز، ۱۱ اسفند ۱۳۲۸). همین‌طور در مجلس شورا دوازده تن از نمایندگان در ستون مخالفان نامنویسی کردند (باختر امروز، ۱۵ اسفند ۱۳۲۸).

۹۲) لوروژتل به رایت، ۱۶ دسامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75468.

۹۳) لوروژتل به بوین، ۱۸ فوریه ۱۹۵۰، FO 371 EP 82310.

۹۴) گزارش لی‌وت، ۱۷ مارس ۱۹۵۰، همانجا. این نظری بود که تعداد اندکی از مقامات وزارت خارجه قادر به مخالفت با آن بودند، هرچند که آنان را ترغیب نکرد که در موضع «سخت» خود قبل از آنکه دیگر دیر شده باشد، تجدید نظر نمایند.

تأمین شود و نگرانی جدی و دخالت فزاینده انگلیسیها در امر انتخاب نخست‌وزیر کاهش یابد.

دوره شانزدهم از همان آغاز کار در مخالفت با ساعد درنگ نکرد، و او علیرغم تعهد خویش به شاه که «کار قرارداد الحاقی را به پایان خواهد رساند»، مایل نبود که با تقدیم آن «نفرت نمایندگان را نسبت به خود برانگیزد».<sup>۹۵</sup> همانطور که انتظار می‌رفت، و کلاوی را از رأی اعتماد خود محروم ساختند و عمر دولت ساعد در ۲۷ اسفند ۱۳۲۸، پس از شانزده ماه حکومت به آخر رسید. دوران نسبتاً طولانی نخست‌وزیری ساعد حاصل یک سلسله عوامل مساعدی بود که دوره مزبور را متمایز و مشخص می‌ساخت. از جمله این عوامل می‌توان فترت طولانی مجلس، تمایل ساعد به همکاری در زمینه مسئله نفت، نایابی نامزدهای پذیرفتنی دیگر، و مهم‌تر از همه، حمایت پیگیر یا عدم مخالفت شاه با نخست‌وزیر و دولت را می‌توان برشمرد.

خانم آن لمبتون (وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران از ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۴ که در آن زمان دانشیار زبان فارسی در دانشگاه لندن بود) طی گزارشی که در دی ماه ۱۳۲۸ پیرامون اوضاع داخلی ایران از زمان جنگ تا آن هنگام نوشت، عوامل گوناگونی که نارضایی عمومی گسترده را علیه «طبقه حاکمه بطور کلی، و شاه، دربار، و ارتش بویژه» سبب گشته بود، برشمرد. این عوامل مشتمل بود بر وخامت عمومی شرایط زندگی مردم، بخصوص گروههای کم درآمد، عدم امنیت و تأمین در مقابل خواستههای گزاف و بدرفتاری مقامات دولتی و نظامی، سوءاستفاده از حکومت نظامی، خلع سلاح برخی از افراد عشایر بدون حصول اطمینان از تأمین آنان در برابر همسایگان مسلح، و تحت فشار گذاردن بیش از حد کشاورزان بویژه در آذربایجان و کردستان از سوی مالکان و دولت. کلیه این عوامل باعث شده بود تا مردم در مجموع از حکومت روی گردان شوند.<sup>۹۶</sup>

محیط سیاسی پایتخت به گونه‌ای بود که ناباوری تلخ‌اندیشانه، بدبینی، و آمادگی مردم را برای پذیرفتن بیشتر شایعاتی که علیه نخبگان، بویژه شاه و خاندان سلطنت، پخش می‌شد، پرورش می‌داد. کوچک‌ترین حوادث را «ناراضیان غنیمت شمرده» از آن برای «دامن زدن به آتش ناخشنودی» بهره می‌جستند. زیاده‌رویهای خاندان سلطنت و فساد ارتش که همراه با سازمانهایی مانند راه آهن و بانک صنعتی در واقع «خارج از کنترل دولت» قرار داشت، در معرض انتقاد وسیع واقع می‌شد. این

(۹۵) گزارش رادجون، ۲۷ مارس ۱۹۵۰، همانجا.

(۹۶) لوروزتل به بوین، ۲۷ ژانویه ۱۹۴۹، FO 371 EP 75464.



سوءظن کمابیش عمومی بود که مقادیر هنگفت مانند مبلغ معتنا بهی که در بودجه راه آهن برای «پذیرایی» اختصاص یافته بود به حساب «دربار و شاهدخت اشرف، بخصوص از طریق خسرو هدایت، انتقال یافته است تا صرف مقاصد سیاسی گردد».

شایعات مبنی بر اینکه بانک صنعتی «مرکز فساد و دسیسه سیاسی بود» و این بدگمانی که حتی «سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی» نیز تا حدی «پوششی برای دسیسه‌های سیاسی» بود، به میزان وسیعی مورد قبول قرار می‌گرفت. همان‌گونه که خانم لمبتون اظهار نظر کرد:

«این واقعیت که پیرامون چنین موضوعاتی و موارد مشابه آن در مقیاسی وسیع صحبت می‌شود و اینکه ادعاهای مزبور به میزان گسترده‌ای پذیرفته می‌گردد، خواه منصفانه خواه غیر منصفانه، سلطنت را به موقعیتی تنزل داده که دیگر به آن نه با دیده احترام، بلکه با ترس، تحقیر، و انزجار نگریسته می‌شود، و نفرت و بدبینی کمابیش عمومی را نسبت به «طبقه حاکمه» افزایش داده است».

افول فزاینده وجهه سلطنت که در اواخر سال ۱۳۲۸ به مراتب نمایان‌تر از سال قبل بود، تحولی بشمار می‌رفت که خاندان سلطنت و بویژه شاه، مسئولیت عمده، اگر نه کامل، آن را برعهده داشتند. طرد منظم نخست‌وزیران قوی و مستقل از دربار توسط شاه، تحمیل وزیران به دولت، تلاش‌های پیگیر شاه در محدود کردن اختیارات نه فقط کابینه‌ها بلکه مجلس، هم با نقش شاه در قانون اساسی تناقض داشت و هم با تصویری که وی از خود به مردم ارائه می‌داد. بی‌توجهی او به اصول قانون اساسی در امر انتصاب ساعد و شگردهایی که جهت ابقایش به کار برد، آشکار و نمایان گردید. ساعد فردی بود که از مقام خود به عنوان سرسپرده وفادار و مأمور مطیع شاه راضی به نظر می‌رسید، و این را در عمل به اثبات رساند. او نقش خود را به عنوان زمامداری اسمی که در عرصه فعالیت سیاسی و تصمیم‌گیری جایی ندارد و جز ادای وظایفی تشریفاتی کار چندانی نمی‌کند، با میل و رغبت پذیرا شد.

افزایش قدرت شاه و اتکاء او بر غرب، نه فقط پیامدهایی برای وجهه سلطنت داشت بلکه مهم‌تر از آن بر چشم‌انداز پیدایش یک جامعه سیاسی خودسامان، بسیار تأثیر می‌گذاشت. شاه بیش از گذشته با سفارتخانه‌های انگلیس و امریکا در تماس بود و به اتفاق نخست‌وزیر و وزیرانش که از پشتیبانی اندکی در داخل کشور برخوردار

بودند، به گونه فزاینده‌ای به مقامات سفارتخانه‌ها روی آورده با آنان همچون محارم، مشاوران، داوران، و پشتیبانان خویش رفتار می‌کرد.

از زمان استعفاء قوام در سال ۱۳۲۶، تجربیات شاه افزایش یافته بود و او توانسته بود شبکه پیوندها و اعوان و انصار خویش را گسترش داده بر اعتبار و جبهه خود به عنوان محوری برای حفظ و نگهداری یک نظم و نسق سیاسی هوادار غرب در ایران بیفزاید. او از این طریق سلطه و قدرت خود را تحکیم بخشیده بود. در عین حال دست‌اندرزیهای وی به ساختار پارلمانی که بیش از پیش با بهره‌برداری کامل از عدم کارایی قوه مقننه موجه نشان داده می‌شد، آشکارتر و بی‌پروا تر گردیده نهایتاً به تجدید نظر در قانون اساسی انجامیده بود. چنین برمی‌آمد که او بتدریج هیچ خط فاصلی را بین اختیارات خود و اقتدار قوه مجریه به رسمیت نمی‌شناسد. شاه در تضعیف اعتبار دولت و ناتوان کردن آن مسئولیت عمده را بر عهده داشت ولی با دستاویز قرار دادن این ضعف و بی‌کفایتی به توجیه سلطه سلطنت بر دستگاه حکومتی می‌پرداخت. خلاصه آنکه هدف اصلی و نهایی شاه حصول اطمینان از باقی ماندن خود بر اریکه قدرت بود، صرف‌نظر از آنکه چه کسی در رأس دولت قرار دارد.

هدف یادشده هم با قانون اساسی و ساختار نهادی نظام پارلمانی موجود در تضاد بود و هم با اصول بنیادی سیاست طایفه‌ای که دست‌کم در حوزه فعالیت نخبگان بر تکرار سیاسی و رقابت باندهای سیاسی قدرتمند استوار بود. تردیدی نبود که تلاش مداوم شاه در متزلزل کردن موازنه گروه‌های سیاسی موجود به منظور پیشبرد منافع خویش، مورد مخالفت قرار خواهد گرفت. این مخالفت می‌توانست به اشکال گوناگون مانند توسل نمایندگان به مقاومت و مخالفت‌های پارلمانی، اظهار نظرهای انتقادی مطبوعات، تظاهرات خیابانی، بدبینی و ناباوری روزافزون، سرخوردگی خاموش ولی بالقوه خطرناک، یا ترورهای مورد ستایش عمومی پدیدار شود. به هر حال، کوشش‌های شاه وی را در دستیابی به هدفهای اعلام شده‌اش که ثبات سیاسی، کارایی دستگاه حکومت، و توسعه اجتماعی و اقتصادی بود، یاری نداد. لوروزتل که بندرت همدلی خود را با اهداف شاه کتمان می‌کرد، در آبان ۱۳۲۸ چنین گزارش داد:

«توالی دولتهای ضعیف که از سوی شاه برگزیده و حمایت شده‌اند، عملاً کار این اقتصاد ابتدایی را به فلج کشانده است. در ماههای اخیر هزینه زندگی پیوسته افزایش یافته و بیکاری هنوز رو به تزاید است، در حالی که احتکار، قاچاق، و انواع اخاذی شیوع کامل دارد، و قانون به چنان درجه‌ای از خفت و

خواری کشانده شده است، که حتی برای ایران شایان توجه است».<sup>۹۷</sup>

در چنین شرایطی افکار عمومی در شهرها در جهت مخالفت با شاه، خاندان سلطنت، و ایادی دربار، یا تمامی بنیاد دزدسالارانه سیاست طایفه‌ای، شکل می‌گرفت. پشتوانه این تحول در درجه نخست آگاهی ملی بود که به‌تازگی سر برافراشته و بسیج شده بود، و در مواردی نیز با احساسات مذهبی دوباره سیاسی شده در آمیخته بود. بسیج دلبستگی‌های ملی شالوده اصلی گروه‌های کوچک ولی با نفوذی مانند جبهه ملی بود و موجب شد این جبهه در خنثی کردن سیاست‌های ناخوشایند و جلوگیری از حل مسئله نفت به گونه‌ای که مغایر با مصالح ملی ایران تلقی می‌شد، موفق گردد. جبهه ملی همچنین فرصت یافت با استفاده از موضوعات هیجان‌انگیزی مانند نفت، فرصت شاه را در بهره‌مندی از ثمرات قدرت و اختیارات قانونی تازه بدست آمده‌اش، به حداقل برساند.

## دولت منصور

فروردین ۱۳۲۹ - تیر ۱۳۲۹

ردپای تلاشهای علی منصور برای احراز مقام نخست‌وزیری را می‌توان دست‌کم از آغاز دومین دولت ساعد پیدا کرد. فقدان نامزدهای رقیب قابل دوام و نیز افزایش تعداد نمایندگان مخالف ساعد در مجلس، شانس او را افزایش داد. با این همه شاه نسبت به منصور احساسات ضد و نقیضی داشت و او را یک سیاستمدار مکتب قدیم تلقی می‌کرد که چندان اشتیاقی به تحکیم تفوق سلطنت ندارد. بنابراین دایماً به صحت عمل مشکوک منصور اشاره می‌کرد و آن را مانع عمده‌ای در انتصابش می‌دانست.

لوروژتل که اکنون مصمم بود در تعیین نخست‌وزیر مداخله کند، در اواخر ۱۳۲۷ منصور را «فردی با شخصیت» و «فوق‌العاده با هوش» و مشهور به «زیرکی و قاطعیت» توصیف کرده بود.<sup>۱</sup> همچنین به شاه گفته بود «نظر بسیار مساعدی نسبت به منصور دارد و انتقاداتی که از او به عمل می‌آید از جانب دشمنانش می‌باشد.»<sup>۲</sup> یک سال بعد لوروژتل نظراتش را تعدیل کرد: گزارش داد که منصور «نقاط ضعف مشخصی دارد» و به «اخذ رشوه به مقادیر زیاد» شهرت دارد و افزود که «البته این کار کمابیش در ایران رایج است» و گرنه منصور را می‌توان واجد «ویژگیهای لازم»

(۱) لوروژتل به رایت، ۱۰ نوامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68709.

(۲) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۶ نوامبر ۱۹۴۸، همانجا.

دانست.<sup>۳</sup> از سوی دیگر یکی از مقامات وزارت خارجه انگلیس خاطر نشان کرد: «کم‌ترین چیزی که درباره پاکدامنی منصور می‌توان گفت این است که مورد شک و تردید فراوان قرار دارد» و اظهار امیدواری کرد که سفیر ضروری نداند کاری بیش از «تمکین» به انتصاب وی بکند.<sup>۴</sup>

از آنجایی که شاه و انگلیسیها نمی‌توانستند در مورد نامزد دیگری توافق کنند، لذا شاه با بی‌میلی منصور را احضار و مأمور تشکیل کابینه کرد و این کار مورد تأیید انگلیسیها قرار گرفت. «ویژگیهای لازم» که لوروزتل قبلاً در منصور تشخیص داده بود، البته تمایل به تصویب قرارداد الحاقی نفت بود و سر فرانسیس شپرد که در فروردین ۱۳۲۹ جانشین لوروزتل شد، درباره آینده این امر خوشبین و نسبت به منصور کمتر از سلفش محتاط بود.<sup>۵</sup> بنابراین منصور با موافقت عاری از اشتیاق شاه و انگلیسیها و در نتیجه تلاشهای گسترده خود در جلب حمایت نمایندگان مجلس توانست به نخست‌وزیری برسد.

از مجلس هیچ دعوتی به عمل نیامد که قبل از انتصاب منصور، طبق سنتهای پارلمانی به او رأی تمایل بدهد و این امر موجب انتقادات شدید نمایندگان مجلس و سناتورها گردید. افزون بر آن نه ترکیب کابینه جدید - که بسیار شبیه کابینه ساعد بود - و نه برنامه آن جلب توجه پارلمان و مطبوعات را نکرد. با این همه کابینه منصور در ۲۱ فروردین ۱۳۲۹ به اتفاق آراء مورد تأیید مجلس شورای ملی<sup>۶</sup> و سپس با اکثریت ۴۰ رأی از ۴۶ سناتور مورد تأیید مجلس سنا قرار گرفت.<sup>۷</sup> به‌رغم این رأی، مجلس شانزدهم همانند مجالس بعد از شهریور ۲۰ از ابتدا مایل بود نقش محوری قانونگذاری را در صحنه سیاسی مجدداً تثبیت و حفظ نماید. دو هفته بعد هنگامی که نمایندگان جبهه ملی به رهبری مصدق وارد مجلس شدند و کرسیهایشان را احراز کردند، موقعیت مجلس مستحکم‌تر گردید.

علی منصور در حدود سال ۱۲۶۷ در یک خانواده مرفه بدنیا آمد. او نیز مانند بسیاری از افراد جاه‌طلب نسل خود در مدرسه علوم سیاسی تحصیل کرد و سپس در وزارت امور خارجه استخدام شد؛ پس از طی مدارج در ۱۲۹۸ به مقام معاونت آن

(۳) لوروزتل به رأیت، ۱۵ دسامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75468.

(۴) گزارش لی‌وت، ۲۲ دسامبر ۱۹۴۹، FO 371، همانجا.

(۵) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۳ آوریل ۱۹۵۰، FO 371 EP 82310.

(۶) باختر امروز، ۲۴ فروردین ۱۳۲۹.

(۷) باختر امروز، ۲۶ فروردین ۱۳۲۹.

وزارتخانه ارتقاء یافت. یک سال بعد منصور معاون وزارت داخله گردید. از ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۰ استاندار آذربایجان بود و سپس به وزارت کشور منصوب گردید. در اوایل ۱۳۱۲ سمت وزارت طرق و شوارع به او واگذار شد.<sup>۸</sup> در دی ماه ۱۳۱۴ به اتهام «اختلاس و عدم لیاقت» بازداشت شد<sup>۹</sup> ولی در مردادماه همان سال تبرئه گردید. دو سال بعد از وی اعاده حیثیت به عمل آمد و به وزارت پیشه و هنر منصوب شد. با وجود اینکه گمان می‌رفت منصور «در زمان تصدی وزارت کشور با فروش مدارج بالای شغلی ثروتمند شده است»<sup>۱۰</sup> در تیرماه ۱۳۱۹ سمت نخست‌وزیری به او تفویض گردید، اما تهاجم متفقین او را وادار به استعفا کرد. پس از آن به عنوان استاندار خراسان و سپس آذربایجان انعام و وظیفه کرد و آنگاه رئیس سازمان برنامه هفت ساله شد. منصور یک نمونه واقعی از آن گروه سیاستمدارانی بود که بیش از هر چیز از طریق تطبیق دادن موفقیت‌آمیز خود با اوضاع و احوال که از مصلحت‌گرایی صرف ناشی می‌شد، در دوران رضاشاه و پس از آن به ثروت و قدرت رسیدند؛ و شاید اگر صفتی منصور را از برخی دیگر از اقران سیاسی او متمایز می‌کرد شهرت موجه یا ناموجه او به زیرکی یا حيله‌گری بود.

به دنبال ابطال انتخابات تهران در آبان ۱۳۲۸ و به‌رغم تلاشهای دولت در ممانعت از انتخاب نامزدهای جبهه ملی، رهبران جبهه موفق شدند در انتخابات مجدد در رأس لیست حائزین اکثریت تهران قرار بگیرند. مصدق که قبلاً نیز از محبوبیت فراوانی برخوردار بود، اکنون یک بار دیگر به عنوان نماینده اول تهران انتخاب شده بود، در حالی که چند تن از یارانش محبوبیت خود را از طریق نطقهایشان در مجلس پانزدهم کسب کرده بودند. تعقیب و آزار آنان به دنبال سوءقصد به جان شاه و قتل هژیر نیز به سودشان تمام شده بود و آوازه و شهرت بیشتری برایشان فراهم کرده بود و آنان توانسته بودند از این حوادث به نفع خودشان بهره‌برداری کنند و همه تلاشهای دولت علیه آنان بی‌ثمر مانده یا نتیجه معکوس ببار آورده بود. به عنوان مثال محاکمه بقایی که متهم به اهانت به ارتش شده بود،<sup>۱۱</sup> با تبرئه پیروزمندان وی پایان یافت و به وی کرسی خطابه‌ای عطا کرد که توانست از فراز آن بی‌کفایتی و

(۸) سالنامه دنیا، شماره ۲، ۱۳۲۵.

(۹) گزارش درباره شخصیت‌های ایرانی، ۱۹۴۰، FO 371 EP 24582.

(۱۰) همانجا؛ هدایت را هم ببینید، ص ۴۱۶.

(۱۱) سرمقاله‌ای که بقایی برای روزنامه‌اش شاهد نوشته بود منجر به بازداشت او شد (شاهد، ۸

فساد مقامات دولتی را مورد انتقاد قرار دهد و محبوبیت خود را بیفزاید.<sup>۱۲</sup> بهرغم نامساعد بودن شرایط و نامتناسب بودن قوا، جبهه ملی موفق شد ادعاهای خود را در مورد خلافت‌گرایایی که در انتخابات لواسانات، حوزه انتخاباتی روستایی نزدیک تهران، صورت گرفته بود ثابت کند. در نتیجه ابطال صندوق لواسانات، دو تن دیگر از طرفداران مصدق انتخاب شدند و بدین ترتیب تعداد نمایندگان جبهه ملی در مجلس به هفت نفر افزایش یافت.<sup>۱۳</sup>

گروه پارلمانی جبهه ملی را فراکسیون کوچک وطن تشکیل می‌داد که مرکب بود از هفت نماینده جبهه ملی به علاوه اللهبیار صالح نماینده کاشان. با این حال فراکسیون مزبور از نظر کیفی بر تمام رقیبانش برتری داشت: هیچ یک از اعضای آن در معرض اتهام رشوه‌خواری، ناشایستگی، سرسپردگی به دولتهای بیگانه یا فقدان جامعیت اخلاقی و شهامت نبودند و هیچ کس نمی‌توانست منکر صحت انتخاب آنان به نمایندگی مجلس یا استواری حیثیت اجتماعی و محبوبیت آنان شود. نمایندگان جبهه ملی از حسن نظر و همدلی بسیاری از همکاران پارلمانی خود برخوردار بودند ولی منبع واقعی پشتیبانی و الهام آنان در خارج از مجلس در میان قشرهای مختلف طبقه متوسط شهری قرار داشت: روشنفکران، بازرگانان سیاسی شده، مغازه‌داران، صنعتگران و پیشه‌وران بازار و بخصوص بعضی از اصناف.

ایدئولوژی جبهه ملی بنحوی گسترده، ضد استبدادی توأم با ترکیب قوی ناسیونالیستی بود. سیاست فوری آن مخالفت با قرارداد الحاقی نفت بطور اخص و نفوذ انگلیس در ایران بطور اعم بود. هدف غایی آن تحکیم نهادهای پارلمانی و رعایت اصول قانون اساسی و همچنین استقرار استقلال واقعی بود. با توجه به ترکیب، پایه اجتماعی، و اهداف جبهه - که بوسیله تعدادی از روزنامه‌های وابسته به جبهه در میان مردم پخش می‌شد - جبهه ملی در وضعی قرار داشت که می‌توانست به درجه قابل ملاحظه‌ای برتری اخلاقی و سیاسی در صحنه سیاست ایران کسب کند یا همانطور که شپرد می‌نویسد: بر دولت و مجلس «تفوق مصنوعی» یابد.<sup>۱۴</sup>

نمایندگان جبهه ملی نشان داده بودند که نسبت به منصور نظری نسبتاً مساعد دارند و او نیز در عوض مایل بود آنان را کنار نگذارد. اندکی پس از آنکه منصور

(۱۲) برای دفاع بقایای شاهد و باختر امروز، ۲۴ دی ۱۳۲۸-۲۴ فروردین ۱۳۲۹ را ملاحظه

کنید.

(۱۳) باختر امروز، ۲۲ فروردین ۱۳۲۹.

(۱۴) شپرد به یانگر، ۳۰ مه ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311.

نخست‌وزیر شد، در فاصله چند روز دوبار از مصدق دیدن کرد،<sup>۱۵</sup> و گفته می‌شد که سمت وزیر دارایی را به او پیشنهاد کرده بود، و او رد کرده است.<sup>۱۶</sup> مصدق این حرکت نخست‌وزیر را تقدیر کرد ولی قصد داشت وقت را در پیشبرد و حصول اهداف جبهه ملی تلف نکند. او اصرار ورزید که تجدید نظر در قوانین انتخابات و مطبوعات بر اصلاحات قانون اساسی که مجلس مؤسسان مقرر کرده بود قبل از هر مسئله دیگری تکمیل شود، اولویت داده شود.<sup>۱۷</sup> به‌رغم انتظارات شاه، منصور تأکید کرد که دولت وی این مسئله را با نظر مساعد تلقی می‌کند.<sup>۱۸</sup> فردای آن، او لایحه جدید انتخابات<sup>۱۹</sup> و سپس لایحه جدید مطبوعات را به مجلس تقدیم کرد<sup>۲۰</sup> که هر دوی آنها بطور اصولی مورد قبول جبهه ملی بود.

در ۴ خرداد ۱۳۲۹ مصدق نطق مهمی در مجلس ایراد کرد و تشکیل مجلس مؤسسان را غیرقانونی نامید و قویاً محکوم کرد. وی شاه را متهم کرد که به سبک دیکتاتوری و برخلاف منافع ملی رفتار می‌کند و به او نصیحت کرد که از هرگونه اقدامات مخالف قانون اساسی دست بردارد و از اصرار در کسب حق و تو که اجرای قوانین را به حالت تعلیق درخواهد آورد صرف‌نظر کند. همچنین دخالت‌های اشرف و رئیس ستاد ارتش را در امور دولت محکوم کرد و مخالفت قاطعانه جبهه ملی را با دیکتاتوری مورد تأکید قرار داد.<sup>۲۱</sup> نطق مصدق مورد تأیید اکثریت نمایندگان قرار گرفت،<sup>۲۲</sup> و پاسخ منصور هر چند او را متعهد نمی‌ساخت ولی کاملاً لحن موافق داشت.<sup>۲۳</sup>

(۱۵) باختر امروز، ۳۰ فروردین و ۲ اردیبهشت ۱۳۲۹.

(۱۶) شیرد به بانگر، ۲۲ آوریل ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311.

(۱۷) باختر امروز، ۵ اردیبهشت ۱۳۲۹.

(۱۸) همانجا، ۵ اردیبهشت ۱۳۲۹.

(۱۹) همانجا، ۶ اردیبهشت ۱۳۲۹.

(۲۰) همانجا، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۲۹.

(۲۱) نطق مصدق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۴ خرداد ۱۳۲۹. در ۲۳ خرداد مصدق طرحی به مجلس تقدیم کرد که تصمیمات مجلس مؤسسان کان لم یکن اعلام شود. طرح مصدق تصویب نشد ولی تلاش‌های مصرانه او مانع شد که از آن پس در خصوص افزایش اختیارات شاه در مجلس بحث شود.

(۲۲) این نطق پاسخ مساعدی از مجلس سنا دریافت کرد و نصیحت به شاه از جانب سناتور

خواجه نوری تکرار شد (مذاکرات مجلس سنا، ۱۰ خرداد ۱۳۲۹).

(۲۳) پاسخ منصور به مصدق، مذاکرات مجلس، ۴ خرداد ۱۳۲۹.



ایستادگی سازش‌ناپذیر مصدق در برابر تلاشهای مصرانه شاه در تقویت قدرت و اختیاراتش بموجب قانون اساسی و سیاستهای منصور در قبال جبهه ملی، شاه را خشمگین ساخت ولی مخالفت گسترده پارلمانی با اهدافش، مانع از این شد که دست به هرگونه اقدام علنی یا حاد بزند. این مخالفت شپرد را واداشت که در مورد تعویق مذاکرات مجلس دربارهٔ علاقه شاه به کسب حق وتو یا حق تعلیق قوانین، چنین اظهارنظر کند که این کار «به خودی خود بد نیست زیرا اگر اخذ رأی به عمل آید و پیشنهاد رد شود، آن وقت به حیثیت شاه لطمه وارد خواهد شد».<sup>۲۴</sup> قوام دشمن قدیمی شاه - که زمانی مرغ طوفان سیاست ایران نامیده شده بود<sup>۲۵</sup> - با انتشار یک نامه سرگشادهٔ جسورانه به شاه که با لحن سرزنش‌باری به او توصیه می‌کرد به حریم قانون اساسی تجاوز نکند، به جنب و جوش محافل سیاسی ایران افزود. حکیمی وزیر دربار پاسخ تلخ و بی‌ادبانه‌ای به این نامه داد و لقب «جناب اشرف» را که در تیرماه ۱۳۲۵ به قوام داده شده بود، از طرف شاه پس گرفت و وی را متهم به خیانت کرد، واکنشی که عمق خشم و نگرانی شاه را منعکس می‌کرد.<sup>۲۶</sup> نامهٔ قوام مخالفان شاه را تشویق کرد و پاسخ حکیمی چیزی به حیثیت شاه نیفزود. اکنون شاه با مخالفت دو سیاستمدار قدیمی و طیف گسترده‌ای از مخالفان مصمم روبرو شده بود، اما هیچ یک از اینها نتوانست باور «خود بر حق‌بینانه» او را به لزوم تقویت و توسعهٔ اختیاراتش سست کند.

اگرچه شاه تشخیص داده بود که بهتر است تصویری براساس تساهل، گذشت، و بی‌نظری از خودش به مردم ارائه دهد، ولی افسرده و ناکام، هیچ فرصتی را در شکایت به سفیر همدل و مراقب انگلیس از دست نمی‌داد. یکی از موضوعهای مکرری که در گفتگوهای شاه با شپرد مطرح می‌شد، ماهیت زیان‌آور جبهه ملی بود. در یکی از این ملاقاتها شاه «بشدت به هیجان آمد و جبهه ملی را محکوم کرد و سیاست بیطرفی مطلق را پوچ و خطرناک نامید».<sup>۲۷</sup> در یک ملاقات دیگر او چند بار با لحن

(۲۴) شپرد به یانگر، ۲۸ آوریل ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311.

(۲۵) گزارش فرلانگ، ۲۳ مه ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311.

(۲۶) برای متن نامهٔ قوام به حکیمی به باختر امروز، مورخ ۱۹ فروردین ۱۳۲۹ مراجعه کنید. قوام طی نامهٔ دیگری به حکیمی پاسخ داد که متن آن در باختر امروز، مورخ ۱۲ تیر ۱۳۲۹ درج شده است. او بدین سان ثابت کرد که از تهدیدات یکی از تحت‌الحمایه‌های دربار که تعهد کرده بود اعلام جرمی را که علیه او به مجلس پانزدهم تسلیم شده بود به جریان خواهد انداخت، روحیه‌اش تضعیف نشده است. (نطق مهدی پیراسته، مذاکرات مجلس، ۲۰ فروردین ۱۳۲۹).

(۲۷) شپرد به بوین، ۸ آوریل ۱۹۵۰، FO 371 EP 82310.

تحقیر آمیز و سرزنش‌باری از مصدق به عنوان «دموستن ما» یاد کرد. شاه اعتراف کرد که جبهه ملی را به خاطر نظرات مبهم و منفی‌اش خطرناک‌تر از حزب توده می‌داند. او بر این اعتقاد خود تأکید کرد که «قدرت حکومت باید از شاه نشأت بگیرد و اصرار ورزید که سلطنت در سنتهای مردم ریشه دوانده و از فکرشان غیرقابل تفکیک است. او صریحاً اقرار کرد که در امور دولت دخالت کرده و به این کار ادامه خواهد داد و یک نخست‌وزیر قوی را نخواهد پذیرفت مگر اینکه خودش او را منصوب کرده باشد».<sup>۲۸</sup>

شپرد نظر شاه را در خصوص «دست‌آوردهایی که تاکنون دموکراسی در ایران داشته است و آمادگی کشور را برای تشکیل یک دولت دموکراتیک در وضع کنونی، مخالف و توأم با بدبینی و تحقیر یافت».<sup>۲۹</sup> شاه به هیچ‌وجه مایل نبود از تلاشهایش در تحکیم قدرت دست بردارد و منصور را ابراز نامناسبی برای این منظور می‌دانست. سبک سیاسی و نظرات شاه و نخست‌وزیر در بسیاری موارد با یکدیگر اختلاف داشت، از جمله مسئله اصلاحات که درباره‌اش این همه تبلیغ شده بود و هر دوی آنان خود را موافق با آن نشان می‌دادند.<sup>۳۰</sup> علت عمده تنش بین آن دو تلاشهای منصور در جلب رضایت جبهه ملی بود که باعث شگفتی و تأسف هم شاه و هم شپرد گردید.<sup>۳۱</sup> در واقع منصور چاره‌ای نداشت جز اینکه سعی کند هم با نمایندگان فراکسیون وطن و هم با دربار کار کند. بدین جهت وقتی شاه و نمایندگان سلطنت طلب از چاپلوسی او نسبت به جبهه ملی خشمگین بودند، دیگران نظیر خواجه نوری او را «عروسک خیمه‌شب‌بازی دربار» می‌نامیدند و از اینکه «سیاستمداری خودش را

(۲۸) شپرد به یانگر، ۹ ژوئن ۱۹۵۰، FO 371 EP 82330.

(۲۹) شپرد به یانگر، ۱۲ ژوئن ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311.

(۳۰) به عنوان مثال در حالی که شاه اصول موجود مالکیت ارضی را مورد انتقاد قرار می‌داد، منصور آنها را به حال کشاورزان که ۷۰ تا ۷۵ درصد تولید را دریافت می‌کردند «بسیار مساعد» می‌دانست. (تلگراف شپرد به بوین، ۸ آوریل ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311). ادعاهای خود شاه دایر بر اینکه موافق تقسیم ارضی بین کشاورزان است به اندازه کافی با عمل توأم نبود: او به شپرد گفته بود که «کلیه املاک سلطنتی را به یک موسسه خیریه واگذار کرده است» (تلگراف شپرد به بوین، ۸ آوریل ۱۹۵۰، FO 371 EP 82310). با وجود این آلن لی‌وت کارمند وزارت خارجه بریتانیا گزارش داد که «فقط بخش کوچکی از ۱۵ درصد ارضی کشاورزی ایران که متعلق به دربار است (یعنی املاکی که بوسیله رضاشاه از مالکان خصوصی مصادره شده بود) به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی واگذار شده است (گزارش لی‌وت، ۲۷ آوریل ۱۹۵۰، FO 371 EP 82310).

(۳۱) شپرد به یانگر، ۹ ژوئن ۱۹۵۰، FO 371 EP 82330.

تا این حد پایین بیاورد که مانند علی منصور مجری صرف خواسته‌های شاه شود» او را سرزنش می‌کردند.<sup>۳۲</sup>

منصور که راه چاره دیگری در برابرش نمی‌دید، سعی کرد شخصیت‌های بانفوذ را آرام سازد. او از آیت‌الله کاشانی که پس از واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ به لبنان تبعید شده بود دعوت کرد به ایران بازگردد. کاشانی که اخیراً از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شده بود در ۲۰ خرداد ۱۳۲۹ پیروزمندانه به تهران بازگشت. همچنین نخست‌وزیر بهرام شاهرخ رئیس بی‌پرنسیب و ماجراجوی اداره کل تبلیغات را که دشمنی جبهه ملی را برانگیخته بود ولی دوست صمیمی شاه بود، از کار برکنار کرد. این امر باعث شد که شاه بیش از پیش با نخست‌وزیر مخالف شود.<sup>۳۳</sup> منصور نتوانست مانع از برکناری سرلشکر زاهدی رئیس شهربانی شود که مخالف رزم‌آرا بود ولی جبهه ملی به عنوان وزنه‌ای در برابر ستاد ارتش از او پشتیبانی می‌کرد.<sup>۳۴</sup> اکنون از نظر شاه تمایلات موافق جبهه ملی منصور بر کلیه خصایل مثبت او می‌چربید.

در همین حال انگلیسیها به فشارهای خود برای تسلیم قرارداد الحاقی نفت به مجلس افزودند. شپرد اصرار داشت که این قرارداد «به نفع ایران است»<sup>۳۵</sup> و به شاه اطلاع داد که شرکت نفت انگلیس و ایران تا جایی که می‌توانسته در اعطای امتیاز به ایران پیش رفته است.<sup>۳۶</sup> منصور هیچ تمایلی به مطرح کردن این موضوع نداشت و در برنامه دولتش هیچ اشاره‌ای به آن نکرده بود ولی شپرد گزارش داد که شاه اصرار دارد که منصور قرارداد را به مجلس تقدیم کند،<sup>۳۷</sup> در حالی که انگلیسیها انتظار داشتند منصور فعالانه به دفاع از آن برخیزد.

منصور با احتیاط قرارداد را به مجلس تقدیم کرد و از یک کمیسیون خاص مجلس دعوت به عمل آورد که آن را مورد مطالعه قرار دهد ولی به‌رغم اصرار مصدق و همکارانش که او باید موضع خودش را روشن کند، منصور همچنان از این کار خودداری کرد.<sup>۳۸</sup> در این هنگام موضوع نخست‌وزیری احتمالی رزم‌آرا فکر شاه و

(۳۲) گزارش شپرد، ۲۶ مه ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493.

(۳۳) شپرد به یانگر، ۲۳ ژوئن ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311.

(۳۴) نطق مصدق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۴ خرداد ۱۳۲۹.

(۳۵) شپرد به بوین، ۸ آوریل ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311.

(۳۶) شپرد به بوین، ۸ آوریل ۱۹۵۰، FO 371 EP 82310؛ همچنین گزارش فرلانگ در ۲۳ مه

۱۹۵۰، FO 371 EP 82330.

(۳۷) شپرد به فرلانگ، ۵ ژوئن ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311.

(۳۸) باختر امروز، ۳۱ خرداد ۱۳۲۹.

امریکیها را به خود مشغول داشته بود و انگلیسیها بتدریج شکیبایی خود را نسبت به منصور از دست می‌دادند. یکی از مقامات وزارت خارجه انگلیس دولت منصور را «بی‌جرات‌تر از سلفش و به زیان جدی منافع انگستان» دانست.<sup>۳۹</sup> همچنین شاه بر این عقیده بود که وقتی «مدیریت و رهبری» لازم باشد، خصایل منصور به عنوان یک سیاستمدار باتجربه و «دسیسه‌گر» کافی نیست. شپرد نمی‌توانست با این نتیجه‌گیری مخالف باشد.<sup>۴۰</sup>

بدین سان موقعیت منصور بی‌اندازه متزلزل شده بود و به رایزن شرقی سفارت انگلیس اطلاع داده شد که شاه فقط منتظر تأیید انگلیسیها است که «منصور هیچ کار مؤثری نمی‌تواند انجام دهد»، تا او را از صحنه بیرون راند.<sup>۴۱</sup> به علاوه این عقیده رواج داشت که امریکاییها به منصور نظر مساعد ندارند. در واقع خود منصور از این موضوع به انگلیسیها شکایت کرده بود.<sup>۴۲</sup> وایلی سفیر امریکا به شپرد اظهار داشت که وزارت خارجه امریکا به او دستور داده است که «برکناری دولت منصور را بدست آورد». <sup>۴۳</sup> شپرد کوشید وایلی را از این کار بازدارد و چنین اظهارنظر کرد: «من از تمایل آشکار وزارت خارجه امریکا به درگیر شدن در کابینه‌سازی با این شیوه زمخت و علنی شگفت‌زده شده‌ام». از اینها گذشته منصور مورد مخالفت عده‌ای از درباریان بخصوص شاهپور عبدالرضا رئیس افتخاری سازمان برنامه بود.<sup>۴۴</sup> آشکار شده بود که او قادر نیست «اصلاحات» ضروری و دیررس را جامعه عمل بپوشاند؛ «سهل‌انگاری خطرناک» او در برابر نفوذ حزب توده در میان کارگران صنعتی خصومت بیشتری را علیه او دامن زده بود.<sup>۴۵</sup> در شرایطی که ترس از تجدید حیات حزب توده به دنبال قتل احمد دهقان نماینده مجلس، برکشیده و فادار و سخنگوی غیررسمی دربار، افزایش

(۳۹) گزارش لی‌وت، ۱۵ ژوئن ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311.

(۴۰) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۹ ژوئن ۱۹۵۰، همانجا.

(۴۱) گزارش پایمن، ۱۶ ژوئن ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493.

(۴۲) خلاصه پیامی که در ۳۰ خرداد ۱۳۲۹ از طرف نخست‌وزیر توسط دکتر جلالی جهت آفای نورتکرافت ارسال شده بود. برای مشاهده متن آن رجوع کنید به اسمعیل رایین، اسنادخانهٔ سدان، تهران ۱۳۵۸، ص ۱۷۰.

(۴۳) شپرد به رایت، ۵ ژوئن ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493.

(۴۴) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۳ مارس ۱۹۵۰، FO 371 EP 82310. و یادداشت لافورد، همانجا.

(۴۵) گزارش لی‌وت، ۲۷ آوریل ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311.

یافته بود.<sup>۴۶</sup> علاوه بر همه اینها شاه معتقد نبود که دولت منصور قادر است از پس تظاهرات و بی‌نظمی‌هایی که ظاهراً بازگشت کاشانی‌الهام‌بخش آن بود، برآید.<sup>۴۷</sup> از سوی دیگر، به‌رغم استیضاحی که رضا آشتیانی‌زاده از دولت به‌عمل آورده بود،<sup>۴۸</sup> مشکلات مالی و اقتصادی که دولت با آنها مواجه بود، استعفاء چند تن از وزیران باصلاحیت، انتقادات مداوم مصدق و دیگران، منصور هنوز می‌توانست اکثریت آراء مجلس و سنا را حفظ کند. در واقع تعداد قابل ملاحظه‌ای از نمایندگان بخصوص مصدق و طرفدارانش و نیز بعضی از سناتورها، بشدت از نخست‌وزیری احتمالی رزم‌آرا – که از چند هفته پیش دیگر رازی بشمار نمی‌رفت – بیمناک بودند. این ترس بدان معنی بود که بسیاری از نمایندگان مجلس از جمله مصدق و طرفدارانش و نیز بعضی از سناتورها آماده بودند کابینه منصور را تحمل کنند و حتی فعالانه از آن پشتیبانی نمایند. منصور بخوبی از این وضع آگاه بود و از آن بهره‌برداری می‌کرد، مثلاً وقتی در مورد بودجه با دشواری روبرو شد و نیاز به پشتیبانی پارلمانی بیشتر داشت تهدید به استعفا کرد.<sup>۴۹</sup> با اینهمه پشتیبانی پارلمانی گسترده برای نجات کابینه منصور کافی نبود.

خبر استعفاء منصور در ۵ تیر ۱۳۲۹ از جانب بعضی از نمایندگان با تأسف تلقی شد. مصدق او را به علت اینکه بدون مقاومت تسلیم شده تا شغل دیگری بدست آورد و نیز بخاطر اینکه با دربار سازش کرده است، مورد سرزنش قرار داد.<sup>۵۰</sup> شایع بود که منصور در برابر فشار شاه در اخذ استعفایش، با این شرط موافقت کرده که به سفارت در رم منصوب شود.<sup>۵۱</sup> از سوی دیگر، شپرد گزارش داد که انتظار می‌رفت نخست‌وزیر زودتر استعفا بدهد ولی شاه به او اخطار کرده بود تا قرارداد نفت را به

(۴۶) احمد دهقان علاوه بر نمایندگی مجلس مجله هفتگی تهران منصور را منتشر می‌کرد و مدیر تئاتر تهران بود. قتل او ابتدا براساس مدارکی که مهاجم ارائه داده بود به حزب توده نسبت داده شد. مع‌ذلک رئیس رکن دوم ستاد ارتش به خبرنگار رویتر اظهار داشت که «هنوز جعل مدارک را تمام نکرده‌اند» (شپرد به فرلانگ، ۵ ژوئن ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311).

(۴۷) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۰ ژوئن ۱۹۵۰، همانجا.

(۴۸) باختر امروز، ۳۱ خرداد ۱۳۲۹.

(۴۹) همانجا، ۱۵ خرداد ۱۳۲۹.

(۵۰) نطق مصدق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۶ تیر ۱۳۲۹.

(۵۱) مصدق مدعی شد که شاه منصور را وادار به استعفا کرده حتی بدون آنکه قول سفارت رم را به او بدهد (مذاکرات مجلس، ۸ تیر ۱۳۲۹) با این وصف منصور بزودی به سفارت در رم اعزام شد.

مجلس تقدیم نکنند، مانع از این کار خواهد شد.<sup>۵۲</sup>

از ابتدای نخست‌وزیری منصور معلوم بود که او در موقعیت دشواری قرار دارد زیرا حاضر نبود سیاستهای حادی اتخاذ کند و خودش را محدود به روشهای عمل سنتی کرده بود و متوسل به استراتژی طفره و عدم تحرک می‌شد. این سیاست شاید بعضی از نمایندگان را جلب می‌کرد ولی برای شاه و سفارت‌های انگلیس و امریکا قابل قبول نبود. منصور می‌دانست آنچه انگلیسیها از وی انتظار دارند همکاری فعالانه در مورد مسئله نفت است، در حالی که شاه خواستار تسلیم و اطاعت محض او بود. همچنین آگاه بود که نمایندگان مجلس بخصوص دکتر مصدق و همکارانش دقیقاً مراقبند که حرکتی در پشتیبانی از شرکت نفت انگلیس و ایران یا علیه اهدافشان از او سر بزند تا او را مورد حمله قرار دهند. در چنین اوضاع و احوالی میدان مانور او بشدت محدود بود و نمی‌توانست امیدوار باشد که سمت خود را مدت مدیدی حفظ کند.<sup>۵۳</sup>

جالب توجه است که بدانیم منصور -یا هر نخست‌وزیر دیگری در چنین موقعیتهایی- چه انتظاری از قبول مسئولیت داشته‌اند. به استثنای موارد نادر که انگیزه نامزدهای نخست‌وزیری احساس قوی مسئولیت اجتماعی بوده است، به نظر می‌رسد بیشتر این اشخاص در جستجوی امتیازات و پاداشهای مادی و نمادینی بوده‌اند که شغل نخست‌وزیری فراهم می‌کرده است. یقیناً تعداد مدعیان ولو نامناسب نخست‌وزیری کم نبوده است و اگر این اشخاص در احراز این سمت موفق می‌شدند، می‌کوشیدند با مانورها و بند و بستها و تلاشهای ظاهراً مداوم در توزیع سخاوتمندانهٔ غنایم، مقامشان را حفظ نمایند. منصور امیدوار بود با استفادهٔ کامل از قواعد قدیمی سیاست طایفه‌ای یا نظام باندهبازی -یعنی امتناع از هرگونه اقدام تحریک‌آمیز و مخالف مصلحت شخصی- مقامش را حفظ کند. از سوی دیگر شاه نیز مصمم بود این قواعد را به نفع خودش تغییر دهد و مسئلهٔ نفت، ضرورت اصلاحات، ترس از کمونیسم، و کندی فراگرد پارلمانی دست به دست هم داد تا شاه را در دستیابی به هدفهایش یاری دهد.

(۵۲) شپرد به فرلانگ، ۵ ژوئن ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311.

(۵۳) منصور از این تجربه دچار یأس و تردید نشد و بعدها از تلاش در احراز مقام نخست‌وزیری باز نایستاد.

## دولت رزم آرا

تیر ۱۳۲۹ - اسفند ۱۳۲۹

از زمان سقوط قوام در آذر ۱۳۲۶ هیچ کابینه مؤثری روی کار نیامده بود و شاه نیز مانند امریکاییها و انگلیسیان بتدریج به نخست‌وزیری سپهد رزم آرا علاقه‌مند شده بود. رزم آرا به عنوان فردی قوی و پرتحرک شناخته شده بود و ادعا می‌شد افکار اصلاح‌طلبانه دارد و مدتها بود انتظار عملی شدن بزرگ‌ترین جاه‌طلبی زندگانی‌اش را داشت که نخست‌وزیر بشود، او حمایت اشرف، اعتماد و لطف شاه و پشتیبانی تعدادی از سیاستمداران متنفذ را جلب کرده و کوشیده بود سفارتخانه‌های انگلیس و امریکا را تا حدودی به دلبستگی صمیمانه خود به افکار اصلاح‌طلبانه متقاعد سازد.<sup>۱</sup>

هنگامی که وزارت خارجه امریکا شروع به نشان دادن علاقه به بهبود اوضاع اقتصادی ایران کرد و تصمیم گرفت هنری گریدی سفیر آن کشور در یونان را بجای جان وایلی به تهران بفرستد تا رهبری یک هیئت اقتصادی را نیز در کشور برعهده بگیرد، به نظر می‌رسید رزم آرا مناسب‌ترین و امیدبخش‌ترین نامزد نخست‌وزیری است که می‌تواند موفقیت هیئت اقتصادی مورد نظر را تضمین نماید. بنابراین وزارت خارجه امریکا به انگلیسیها اطلاع داد که «انتصاب رزم آرا بجای منصور یک پیشرفت مشخص خواهد بود و او باید قادر باشد یک دولت باثبات‌تر و مؤثرتر تشکیل

(۱) گزارش لافورد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۷ ژوئن ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493، و گزارش

پایمن، ۱۰ ژوئن ۱۹۵۰، همانجا.

بدهد»<sup>۲</sup>

در مورد انگلیسیها، شپرد قبلاً طرف رزم آرا را گرفته و گزارش داده بود: «با هر حسابی رزم آرا باید یک نخست‌وزیر کارآمد، درستکار و ترقیخواه باشد».<sup>۳</sup> وزارت خارجه انگلیس امیدوار بود با روی کار آمدن رزم آرا چشم‌انداز بهتری برای حل مسئله نفت پدیدار شود، هرچند یکی از مقامات آن وزارت می‌ترسید ممکن است او یک رژیم نظامی بر سر کار آورد و در این صورت برکناری او دشوار خواهد بود.<sup>۴</sup> با این همه وزارت خارجه انگلیس به وزارت خارجه امریکا اطلاع داد که انتصاب رزم آرا ممکن است تنها فرصت نیل به آن میزان از «تصمیم و کارایی» باشد که عملیات هیئت اقتصادی به آن نیاز دارد. اگرچه تشخیص داده شده بود که ممکن است رزم آرا وسوسه شود که «قانون اساسی را زیر پا بگذارد»، وزارت خارجه انگلیس ارزیابی می‌کرد که اوضاع ایران به نحوی است که خطر احتمالی از این نوع را می‌توان پذیرا شد. البته امید می‌رفت که با توجه به وابستگی رزم آرا به «حسن‌نیت» انگلیسیها و امریکاییها بتوان او را از این کار باز داشت،<sup>۵</sup> و شاه به شاه‌رخ دستور داده بود «تضمین قطعی» به سفارت انگلیس بدهد که رزم آرا در مقام نخست‌وزیری اجازه نخواهد یافت در امور ارتش دخالت کند. خود رزم آرا نیز نظیر همین تضمینها را داده بود.<sup>۶</sup>

این تضمینها به متقاعد کردن سفرای انگلیس و امریکا کمک کرد و سرانجام نخست‌وزیری رزم آرا را تصویب کردند. وایلی قبل از آنکه در ۲۸ خرداد ۱۳۲۹ ایران را ترک کند به شاه اطلاع داد که رزم آرا باید بدون تأخیر بیشتر به نخست‌وزیری منصوب گردد.<sup>۷</sup> و شپرد نیز به شاه اظهار داشت که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان خوشحال خواهد شد که سپهبد رزم آرا را در مسند نخست‌وزیری ببیند؛<sup>۸</sup>

(۲) تلگراف فرانک از واشینگتن به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۹ مه ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311.

(۳) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ ژوئن ۱۹۵۰، همانجا.

(۴) گزارش لی‌وت، ۵ ژوئن ۱۹۵۰، همانجا.

(۵) تلگراف وزارت خارجه بریتانیا به واشینگتن، ۷ ژوئن ۱۹۵۰، همانجا.

(۶) گزارش پایمن، ۵ ژوئن ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493؛ گزارش پایمن، ۲۶ ژوئن ۱۹۵۰،

همانجا. بهرام شاه‌رخ همراه با جرالد دوهر کارمند سفارت امریکا بشدت به نفع رزم آرا فعالیت می‌کردند.

(۷) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۹ ژوئن ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311.

(۸) همانجا.



شاه که سرانجام توانسته بود موافقت انگلیسیها و امریکاییها را کسب کند، بدون اتلاف وقت در ۵ تیر ۱۳۲۹ منصور را وادار به استعفا کرد و بلافاصله به دنبال این کار رزم‌آرا را بدون اخذ رأی تمایل از مجلسین به نخست‌وزیری منصوب کرد.<sup>۹</sup>

حاجیعلی رزم‌آرا در سال ۱۲۸۰ بدنیا آمد و پدرش نیز افسر ارتش بود.<sup>۱۰</sup> وی تحصیلات نظامی خود را در ایران به انجام رساند و به درجه افسری نایل شد. سپس برای گذراندن دوره تکمیلی به دانشکده افسری سن سیر در فرانسه رفت.<sup>۱۱</sup> رزم‌آرا هنگام بازگشت به ایران در اواخر ۱۳۰۵ به فرماندهی هنگ مختلط کرمانشاه منصوب شد و بدین سان یک «کاربر برق‌آسا» را آغاز کرد.<sup>۱۲</sup> به دنبال این شغل، به یک سلسله مشاغل مهم در ارتش منصوب شد و در ۱۳۱۶ به درجه سرتیپی ارتقاء یافت. در ۱۳۲۱ اگرچه رزم‌آرا جوان‌ترین امرای ارتش بود به ریاست ستاد ارتش منصوب گردید. وی پس از تنها ۴۴ روز شغلش را از دست داد ولی در فروردین ۱۳۲۳ مجدداً به این سمت گمارده شد.<sup>۱۳</sup> در اواخر ۱۳۲۳ فشار سید ضیاء و طرفدارانش کمک کرد که سرلشکر ارفع رقیب عمده رزم‌آرا جانشین او شود.<sup>۱۴</sup> در ۱۳۲۵ مظفر فیروز که خویشاوند رزم‌آرا بود قوام را قانع کرد که مجدداً او را به ریاست ستاد ارتش بگمارد<sup>۱۵</sup> و او این شغل را تا انتصاب به مقام نخست‌وزیری برعهده داشت.

رزم‌آرا یکی از بحث‌انگیزترین چهره‌های ایران در سالهای بعد از شهریور ۲۰ بود. رقابت او با ارفع که بر ساختار فرماندهی ارتش و سیاستهای آن سایه افکنده بود با پیروزی نهایی رزم‌آرا خاتمه یافت. مخالفت او با سایر امرای ارتش از قبیل امیر احمدی، یزدان‌پناه و زاهدی نتوانست صعود مقاومت‌ناپذیر او را به قدرت به تعویق افکند. اگرچه او با وساطت فیروز و موافقت قوام توانسته بود سمت ریاست ستاد

(۹) شاه در ملاقاتی با لافورد کارمند سفارت انگلیس «با کج خلقی اشاره کرد که می‌گویند مردم شکایت دارند که او [یعنی شاه] شخص ضعیفی است و قادر به اخذ تصمیم نیست. این بار او نشان خواهد داد که چه کارهایی از دستش ساخته است» (گزارش لافورد، ۲۲ ژوئن ۱۹۵۰، FO 248 EP، 1493).

(۱۰) صفایی، رزم‌آرا (تهران ۱۳۶۸)، ص ۱-۸. رزم‌آرا با خواهر صادق هدایت نویسنده شهیر ازدواج کرده بود. به علت اینکه در شب عید قربان بدنیا آمده بود او را حاجیعلی نامیده بودند.

(۱۱) بامداد، شرح حال رجال ایران، اثر یادشده، جلد ۱، ص ۳۰۳-۳۰۲.

(۱۲) ارفع، در خدمت پنج پادشاه، اثر یادشده، ص ۲۰۵.

(۱۳) همانجا، ص ۳۲۷.

(۱۴) همانجا، ص ۳۳۰.

(۱۵) ارفع، همانجا، ص ۳۷۵-۳۶۹ و مصاحبه با مظفر فیروز، آوریل ۱۹۸۳.

ارتش را مجدداً احراز کند، ولی توانسته بود با خوش خدمتی شاه را از وفاداری تزلزل ناپذیرش مطمئن سازد و با بهره‌برداری ماهرانه از هر فرصتی خودش را بیشتر طرف توجه او قرار دهد و سمت خود را حفظ کند.<sup>۱۶</sup> عملیات بازپس‌گیری آذربایجان از دموکراتها یکی از نمونه‌های روش رزم‌آرا بود. به گزارش وابسته نظامی سفارت انگلیس:

او با پیروی از توصیه‌های شاه در طرح نقشه پیشروی نظامی در آذربایجان خودش را مورد توجه او قرار داد. در مسایل تسلیحاتی با شاه مشورت می‌کرد و حتی در مسایل جزئی اداره ارتش از شاه کسب نظر می‌کرد و با این کار او را دلخوش می‌ساخت که بیش از فرمانده اسمی کل قوا می‌باشد.<sup>۱۷</sup>

سوء قصد نافرجام به جان شاه و انتخابات مجلس مؤسسان و مجلس شورای ملی فرصتهای دیگری بود که رزم‌آرا برای تقویت رشته‌های ارتباطش با دربار و تحکیم قدرت خودش مورد استفاده قرار داد. او خودش را به عنوان یک برکشیده وفادار دربار و یک سلطنت‌طلب صمیمی جلوه داد که قلباً با ادعاهای اصلاح‌طلبانه شاه موافق است. او همچنین یکی از مقتدرترین و درعین حال کم‌وجه‌ترین مردان کشور بود که گروهی فرصت‌طلب بی‌اعتبار او را احاطه کرده بودند، ولی دامنه نفوذش بسیار گسترده‌تر از محدوده ارتش بود. حدود یک سال پیش از آنکه رزم‌آرا نخست‌وزیر شود، جفری ویلر راین شرقی سفارت انگلیس او را «ترسناک‌ترین و شاید منفورترین مرد ایران امروز» توصیف کرده بود. ویلر همچنین بخشی از گزارش درباره شخصیت‌های ایرانی را نقل کرده بود که ضمن آن رزم‌آرا به عنوان «یک افسر قابل، پرنرزی ولی فاسد»، توصیف شده بود با این شهرت که «بسیار اهل انضباط است... فردی بسیار جاه‌طلب و توطئه‌گر که از هر طرف باد بوزد او بادش می‌دهد؛ یا ماجراجوی بی‌پرنسیپ.» ویلر اظهار نظر کرده بود که این ارزیابی شاید انعکاس باور اکثریت اشخاصی است که شعور سیاسی دارند، ولی افزوده بود که رزم‌آرا «زندگی

(۱۶) به نوشته ارفع «رزم‌آرا مردی زیرک و باهوش بود که بندرت از روی غریزه عمل می‌کرد... او ابراز وفاداری به سلطنت را برای خود بسیار مفید یافته بود». ارفع، اثر بادشده، ص ۳۷۵.

(۱۷) گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۱۳-۱۹ ژانویه ۱۹۴۷، FO 371 EP

ساده‌ای دارد و مثل سپهبد امیر احمدی خودش را درگیر تبلیغات شخصی مبتذل نمی‌کند و یک صاحب‌منصب کارآمد و پرکار است.<sup>۱۸</sup> مخالفان رزم آرا نمی‌توانستند این ویژگی او را انکار کنند و حتی ارفع اقرار کرد که او «مردی بی‌نهایت قابل است».<sup>۱۹</sup>

کابینه رزم آرا که لیست آن قبل از انتصاب وی<sup>۲۰</sup> و با مشورت سفارتخانه‌های انگلیس و امریکا تنظیم شده بود<sup>۲۱</sup> عمدتاً از معاونین وزارتخانه‌ها و مدیران کل حرفه‌ای تحصیل کرده تشکیل می‌شد با این امید که مقاصد اصلاح طلبانه آن را ثابت کند.<sup>۲۲</sup> رزم آرا رئوس برنامه کابینه‌اش را طی یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد که ضمن آن به احترام خود به دموکراسی و استظهار خود به شاه و مردم تأکید کرد.<sup>۲۳</sup> برجسته‌ترین نکته برنامه او که هنگام معرفی کابینه به مجلس تقدیم شد، تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی بود. وجوه دیگر برنامه او بهبود وضع اقتصادی از طریق اجرای برنامه هفت ساله، تضمین استقلال قوه قضاییه، کاهش هزینه زندگی و بالا بردن سطح زندگی بطور اعم و بهداشت و فرهنگ بطور اخص از طریق کار شوراهای محلی بود.<sup>۲۴</sup>

از آنجایی که رزم آرا چه قبل و چه بعد از احراز مقام نخست‌وزیری روابط خوبی با حائری‌زاده داشت، امیدوار بود موافقت یا عدم مخالفت نمایندگان جبهه ملی را جلب نماید.<sup>۲۵</sup> با وجود این هنگامی که برای معرفی کابینه‌اش در جلسه مجلس حضور

(۱۸) گزارش ویلر، ۱۱ مه ۱۹۴۹، FO 248 EP 1486.

(۱۹) ارفع، همانجا، ص ۳۹۳.

(۲۰) جعفر شریف امامی، «دولت سپهبد رزم آرا»، سالنامه دنیا، شماره ۱۹، (۱۳۴۲)، ص

۷۲-۷۵.

(۲۱) گزارش پایمن، ۲۰ ژوئن ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493؛ سپهر، مقالات سیاسی، ص ۱۲. رزم آرا با قبول درخواست امریکاییان دکتر تقی نصر را که ظاهراً امریکاییها به او به عنوان «امید اقتصادی ایران» می‌نگریستند به عضویت کابینه‌اش در آورد. این کار به بهای برکناری ابتهاج تمام شد که دکتر نصر آن را شرط قبول وزارت کرده بود (جان مری به لوگان، اوت ۱۹۵۱، FO 371 EP 91462).

(۲۲) درباره ترکیب داخلی دولت رزم آرا نگاه کنید به بنیا، اثر یادشده، ص ۳۷-۲۸.

(۲۳) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۷ ژوئن ۱۹۵۰، FO 371 EP 82312.

(۲۴) باختر امروز، ۶ تیر ۱۳۲۹.

(۲۵) مصاحبه با حائری‌زاده، خواندنیها، ۱۰ بهمن ۱۳۳۴؛ حسین مکی، خلع ید، جلد دوم، ص ۵۸.

یافت، نمایندگان مزبور او را متهم کردند که نخست‌وزیری را فقط با پشتیبانی انگلیس و امریکا بدست آورده و قصد استقرار حکومت دیکتاتوری را دارد.<sup>۲۶</sup> ترک کردن لباس و عنوان نظامی، تأکید او به موقعیت غیرنظامی‌اش و اشاره موکد شاه در فرمان نخست‌وزیری به او به عنوان «حاجی علی رزم‌آرا» بدون ذکر عنوان سپهبد، چیزی از دامنه و شدت مخالفت و اعتراض جبهه ملی نکاست. مصدق هشدار داد که دیکتاتوری حتی مقام خود شاه را تهدید می‌کند و بیشتر بدبختیهای مملکت را به دسیسه‌های رزم‌آرا نسبت داد<sup>۲۷</sup> و اهداف کابینه را به عنوان اینکه بیشتر سرکوبگرانه است تا اصلاح‌گرایانه محکوم کرد.<sup>۲۸</sup> بقایای ادعا کرد که از دو سال پیش انگلیسیها در صدد بوده‌اند یک حکومت قوی روی کار آورند و بنابراین رزم‌آرا را به شاه تحمیل کرده‌اند.<sup>۲۹</sup> کاشانی نیز به تلاشهای رزم‌آرا در جلب همکاری‌اش پاسخ منفی داد<sup>۳۰</sup> و اعلامیه‌ای منتشر ساخت که طی آن بشدت با رزم‌آرا مخالفت کرد.<sup>۳۱</sup>

رزم‌آرا در مجلس سنا نیز با مخالفت روبرو شد. دکتر متین دفتری بر نیت دیکتاتوری نخست‌وزیر جدید تأکید کرده مدعی شد که او «فرمان انحلال مجلسین را در جیب دارد».<sup>۳۲</sup> پیشینه نظامی و ارتباطات او با بیگانگان، بسیاری از سناتورها و نمایندگان مجلس را نسبت به او مشکوک ساخته بود. آنها همچنین از طرز انتصاب او خشمگین بودند و برخی نیز از جنبه‌هایی از برنامه اصلاحات او احساس خطر می‌کردند. برنامه کابینه رزم‌آرا از هر جهت مورد انتقاد قرار گرفت،<sup>۳۳</sup> ولی با توجه به پشتیبانی شاهانه، مجلس شورای ملی با اکثریت ۹۵ رأی موافق ۸ مخالف و ۳

او همچنین بطور مستقیم و غیرمستقیم کوشید به تفاهمی با مصدق نایل شود، اما نتیجه‌ای نگرفت (نطق مصدق در مجلس شورای ملی، مذاکرات مجلس، ۳۰ خرداد ۱۳۲۹).

(۲۶) باختر امروز، ۶ تیر ۱۳۲۹.

(۲۷) نطق مصدق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۶ تیر ۱۳۲۹.

(۲۸) نطق مصدق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۳ تیر ۱۳۲۹.

(۲۹) نطق بقایی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۶ تیر ۱۳۲۹.

(۳۰) سناتور ناصر قشقایی کوشیده بود کاشانی را متقاعد سازد که در صورت نخست‌وزیری رزم‌آرا مزاحمتی ایجاد نکند. دوه‌ر نیز گویا ملاقاتی میان کاشانی و رزم‌آرا ترتیب داده بوده است (گزارش پایمن، ۲۳ ژوئن ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493 و گزارش لافورد، ۱۷ ژوئن ۱۹۵۰، همانجا).

(۳۱) متن اعلامیه در باختر امروز، ۶ تیر ۱۳۲۹.

(۳۲) باختر امروز، ۱۷ تیر ۱۳۲۹.

(۳۳) برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: حسین مکی، خلع‌ید، جلد دوم، ص ۱۱۳-۷۳.

ممتنع به او رأی اعتماد داد.<sup>۳۴</sup> در سنا نیز ۳۵ رأی موافق، ۴ مخالف و ۱۰ ممتنع بدست آورد.<sup>۳۵</sup>

شکست جبهه ملی در ممانعت از نخست‌وزیری رزم آرا، به عقیده شپرد به معنی شکسته شدن «تفوق معنوی» آن و افتادن ابتکار عمل به دست دولت بود که اگر شاه همچنان به پشتیبانی از رزم آرا ادامه می‌داد آینده‌ای روشن داشت. با وجود این شپرد در یک گزارش نسبتاً بدبینانه چنین اظهار نظر کرد:

متأسفانه شخصیت اعلیحضرت دقیقاً فاقد آن درجه از انسجام و ثبات است که اوضاع فعلی نیاز دارد. از هنگامی که شاه بر تخت سلطنت جلوس کرده مشاهده شده است که به دنبال انتصاب هر نخست‌وزیری، گرایش به ابراز ناخشنودی و بحث درباره جانشینان احتمالی او دارد. اثرات این کار بر موقعیت نخست‌وزیران در برابر مجلس، تقریباً همیشه بسیار زیانبار بوده است.<sup>۳۶</sup>

با اینهمه، در آغاز کار، کلیه قرائن دلالت بر این داشت که شاه از رزم آرا پشتیبانی می‌کند. رزم آرا که از پشتیبانی شاهانه و نیز حمایت سفرای انگلیس و امریکا اطمینان یافته بود، توجه خود را بر بحث‌انگیزترین بخش برنامه دولت متمرکز کرد: مسئله عدم تمرکز سیاسی و تأسیس انجمنهای محلی که بصورت ماده واحده‌ای در ۲۲ تیر ۱۳۲۹ به مجلس تقدیم گردید. این مسئله سبب اصلی مشاجره‌ای مداوم بین دولت و پارلمان شد.

فکر تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی با آنکه در قانون اساسی پیش‌بینی شده بود، به دلایل گوناگون واکنشهای مخالفی برانگیخت بخصوص از این جهت که رزم آرا مدافع آن بود و ارتباطات خارجی او سایه‌ای از شک بر نیات واقعی‌اش می‌افکند یا دستاویز آشکار صمیمیت او قرار می‌گرفت. مصدق، کاشانی و پیروانشان با لایحه عدم تمرکز به دلیل اینکه زمینه را برای تجزیه ایران فراهم می‌سازد، به مخالفت برخاستند. مصدق مقاصد کمیسیون سه جانبه‌ای را که متفقین در ۱۳۲۴ پیشنهاد کرده بودند خاطر نشان کرد تا رابطه بین برنامه عدم تمرکز و منافع بیگانگان را ثابت کند. او استدلال کرد که اگر دولت واقعاً خواهان اصلاحات بود تلاشهای خود

(۳۴) باختر امروز، ۱۳ تیر ۱۳۲۹.

(۳۵) همانجا، ۱۹ تیر ۱۳۲۹.

(۳۶) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۰، FO 371 EP 82312.

را متمرکز بر جلب موافقت مجلسین برای تجدید نظر در قانون انتخابات می‌کرد.<sup>۳۷</sup> شمار زیادی از نمایندگان مجلس و سناتورها نیز با این لایحه مخالفت کردند و هرچه بیشتر رزم‌آرا در تصویب آن اصرار ورزید سوءظن آنان بیشتر شد و کاشانی او را شدیدتر تقبیح کرد.<sup>۳۸</sup> رزم‌آرا به تهدید متوسل شد،<sup>۳۹</sup> ولی این کار پیامدهای معکوس داشت و لایحه او که از دیدگاه یکی از مقامات وزارت خارجه بریتانیا «سازنده‌ترین لایحه‌ای بود که در ظرف سالیانی دراز در مجلس مطرح شده بود»،<sup>۴۰</sup> عملاً در مجلس دفن شد.<sup>۴۱</sup> رزم‌آرا مأیوس نشد و کشمکش خود را درباره لایحه عدم تمرکز با مجلسین ادامه داد تا اینکه مسئله تصفیة مقامات دولتی مطرح گردید و سایر مسایل را تحت‌الشعاع قرار داد.

در اول تیرماه ۱۳۲۸ مجلس قانونی را تصویب کرده و به دولت اختیار داده بود تشکیلات اداری کشور را به منظور تصفیة احتمالی آن مورد بررسی قرار دهد. در حدود ۱۰۰۰ پرونده مربوط به مقامات بلندپایه مورد رسیدگی قرار گرفت و کمیسیون تصفیة در مرداد ۱۳۲۹ گزارش جنجال‌انگیزی منتشر کرد که کارمندان دولت را به سه گروه تقسیم می‌کرد: بند «الف» کسانی بودند که ابقایشان را ضروری می‌دانست. بند «ب» کسانی که بطور مستقیم مورد نیاز نبودند ولی در بخشهای تولیدی و آموزشی می‌شد از وجودشان استفاده کرد. بند «ج» کسانی که کار حیاتی انجام نمی‌دادند یا فاقد صلاحیت و صحت عمل بودند و چون مشمول بازنشستگی قرار نمی‌گرفتند می‌بایست اخراج شوند.<sup>۴۲</sup> دولت کوشید این گزارش را مخفی نگاه دارد ولی کمیسیون به ابتکار خودش آن را منتشر ساخت.<sup>۴۳</sup>

از این گزارش چنین برآمد که هفت تن از اعضاء کابینه در بند «الف» قرار

(۳۷) نطق مصدق، مذاکرات مجلس، ۲۵ تیر ۱۳۲۹ و اعلامیه کاشانی مندرج در باختر امروز، ۱۷ تیر ۱۳۲۹.

(۳۸) مصاحبه مطبوعاتی کاشانی، همانجا، ۱۵ مرداد ۱۳۲۹.

(۳۹) نطق رزم‌آرا در مجلس شورای ملی، مذاکرات مجلس، ۱۶ مرداد ۱۳۲۹.

(۴۰) گزارش بارنت، ۱۸ اوت ۱۹۵۰، FO 371 EP 82312.

(۴۱) فکر عدم تمرکز مداحان دیگری هم داشت که به پذیرفتن آن کمک نمی‌کرد. سید محمدباقر حجازی تحت‌الحمايه سید ضیاء و مدیر روزنامه وظیفه یکی از مثالهای آن بود. او تا جایی پیش رفته بود که از تأسیس «فدراسیونی با شهرهای خودمختار» دفاع می‌کرد. (سید محمدباقر حجازی، آینده ایران، تهران ۱۳۲۶، ص ۷۶).

(۴۲) باختر امروز، ۲۸ مرداد ۱۳۲۹.

(۴۳) شهرد به بوین، اول سپتامبر ۱۹۵۰، FO 371 EP 82312.

گرفته‌اند، پنج نفر در بند «ب» و یک معاون وزارتخانه - پرویز خوانساری معاون وزارت کار - و برکشیده رزم آرا در بند «ج». افزون بر آن بسیاری از سیاستمداران متنفذ از قبیل رضا حکمت رئیس مجلس و قوام نخست‌وزیر اسبق و نیز تعدادی از سرسپردگان و تحت‌الحمایگان دربار مانند دکتر اقبال و خسرو هدایت در بند «ج» قرار گرفته بودند. انتشار گزارش گرفتاری و پریشانی زیادی برای دولت ایجاد کرد. قبول و اجرای توصیه‌های آن غیرممکن بود و دولت را در معرض دسیسه‌ها و دشمنیهای تلخ قرار می‌داد. از سوی دیگر نادیده گرفتن آن نیز به ادعاهای شاه و رزم آرا در خصوص مبارزه با فساد که آن همه درباره‌اش تبلیغ شده بود لطمه وارد می‌ساخت. بنابراین رزم آرا بر سر یک دوراهی قرار گرفته بود. در حالی که مخالفانش در تبدیل گزارش به یک مسئله مهم مملکتی لحظه‌ای وقت را تلف نکردند و خواستار اجرای آن شدند.<sup>۴۴</sup>

رزم آرا که با افزایش اختلافات موجود میان نخبگان حاکم و دسته‌بندیها و ائتلافهای در حال تغییر و تبدیل روبرو شده بود، در تلاش برای حفظ آبروی کابینه‌اش لایحه‌ای به مجلس تقدیم کرد که دو کمیسیون تأسیس می‌کرد: یکی برای شنیدن شکایات اشخاصی که مدعی بودند غیرمنصفانه و به غلط قربانی گزارش شده‌اند و دیگری به منظور بررسی پرونده سایر کارمندان دولت.<sup>۴۵</sup> هدف لایحه مزبور که به کمیسیون دادگستری مجلس ارجاع شد آشکارا محو آثار گزارش کمیسیون تصفیه بود. با توجه به اظهارات پرسر و صدای دولتهای مختلف و شاه علیه فساد طی دو سال گذشته، گزارش عملاً ضربه‌ای از جانب نخبگان حاکم بر ضد خودشان بود. هرچند گزارش غرض‌آلود بود، ولی برای ثابت کردن این نکته که نخبگان یا هیئت حاکمه هرگونه تصفیه داخلی را مانع خواهند شد، کفایت می‌کرد. پی‌آمدهای معنوی و روانی این کار قابل ملاحظه بود.<sup>۴۶</sup> دزدسالاری در معرض پرده‌برداری و نمایش درآمده ولی عملاً بر آن صحنه گذاشته شده بود. نظر شاه نسبت

(۴۴) مشاجره لفظی میان مصدق و رزم آرا در مجلس، باختر امروز، ۱۶ شهریور ۱۳۲۹.

(۴۵) متن در باختر امروز، ۱۶ شهریور ۱۳۲۹. لایحه رزم آرا اشعار می‌داشت که کمیسیون تصفیه نه تنها خودش را محدود به ۱۰۰۰ پرونده از مجموع ۱۵۸۰۰۰ کارمندان دولت کرده است، ولی در همین موارد نیز بازجویی به طرز صحیح انجام نگرفته زیرا هرگونه رفتاری با مقامات رسمی از قبیل نمایندگان مجلس، سناتورها، قضات بلندپایه و وزرا باید طبق مقررات خاص انجام شود.

(۴۶) حسن صدر، «قانون تصفیه»، باختر امروز، ۲۲ مرداد ۱۳۲۹.

به گزارش صرفنظر از هر توجیهی که داشت<sup>۴۷</sup> نموداری از بی‌محتوا بودن ادعاهای او تلقی می‌گردید. و مهم‌تر از هر چیز کل این ماجرا اساس و تأثیر اظهارات اصلاح‌طلبانه و ضد فساد رزم‌آرا را تضعیف کرد و اعتماد به نفس او را کاهش داد. از سوی دیگر، این رویداد بر جرأت و جسارت بسیاری از نمایندگان مجلس افزود و جمال امامی یکی از اعضاء «اکثریت» رزم‌آرا را استیضاح کرد و مشاجره بین نمایندگان که دست دولت را باز می‌گذاشت تقبیح کرد. امامی با این اظهار خود نظر سنتی نمایندگان را نسبت به دولت بیان کرد: «ما در این مجلس توی سر هم می‌زنیم و دولت مشغول کار خودش است».<sup>۴۸</sup> رزم‌آرا با استیضاحهای دیگری روبرو شد و وقتی در مجلس حضور یافت به او گفته شد که براساس اتفاق نظر نمایندگان او فاقد اکثریت است. او پاسخ داد که برای آشتی آمده است و قول داد کلیه مسایل از جمله پیشنهاد تأسیس شوراهای محلی را برای تصویب به مجلس تقدیم کند.<sup>۴۹</sup> این یک عقب‌نشینی بزرگ برای او بشمار می‌رفت زیرا مسئله شوراهای محلی اکنون عملاً از هر جهت به فراموشی سپرده شده بود.<sup>۵۰</sup> در همین اثناء سردار فاخر حکمت به‌رغم اعتراضات پرسر و صدای نمایندگانی مانند مصدق، ترتیبی داد که مجلس گزارش کمیسیون دادگستری (که گزارش کمیسیون تصفیه را کان لم یکن اعلام می‌کرد) با اکثریت ۵۰ رأی از ۸۳ نفر نمایندگان حاضر در جلسه تصویب کند. کلیه این تحولات بدان معنی بود که رزم‌آرا ابتکار عمل خود را در برابر مجلس از دست داده است.

رزم‌آرا زمام امور را زیر پرچم قدرت، قاطعیت و اصلاحات در دست گرفته بود ولی در برابر یک مجلس ناسازگار که در آن اقلیتی جسور هدفش کشمکش و درافتادن با هر دولتی بود، او نیز به اندازه پیشینیانش آسیب‌پذیر از کار درآمد. به‌رغم تلاشهای «متولیانی» از قبیل ملک مدنی، حکمت و بخصوص دکتر طاهری در حفظ اکثریت پارلمانی رزم‌آرا، او را مجلس فقط تحمل می‌کرد و نه بیشتر. رزم‌آرا در آذر

(۴۷) شاه به لافورد رایزن سفارت انگلیس اظهار داشت که اگر گزارش هیئت تصفیه به «اخراجهای غیر قابل توجیه» منجر شود، قربانیان آن ممکن است به حزب توده بپیوندند (گزارش شپرد به اتلی، ۱۶ سپتامبر ۱۹۵۰، FO 371 EP 82312).

(۴۸) نطق جمال امامی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۶ مهر ۱۳۲۹.

(۴۹) نطق رزم‌آرا در مذاکرات مجلس، ۸ مهر ۱۳۲۹.

(۵۰) شاه تحت تأثیر اطرافیانش بنظر می‌رسید موافق «تعلیق» یا استرداد این لایحه به نفع انجمنهای شهر باشد (شپرد به بوین، ۴ دسامبر ۱۹۵۰، FO 371 EP 82313) با وجود این رزم‌آرا عهد کرد تا زنده است این فکر را رها نخواهد کرد. (مصاحبه مطبوعاتی، باختر امروز، ۱۸ آبان ۱۳۲۹).



۱۳۲۹ به سفیر انگلیس شکایت کرد که هیچ یک از ۱۳۰ لایحه‌ای که دولت او به مجلس تقدیم کرده به تصویب نرسیده است.<sup>۵۱</sup> آشکار بود که او در جلب نظر موافق نمایندگان نه از آزمودگی و توانایی کافی بهره‌مند است و نه به اندازه کافی مهارت و زیرکی دارد. حتی طاهری که با پشتیبانی رزم‌آرا خودش را نامزد احراز کرسی ریاست مجلس کرده و در برابر حکمت شکست خورده بود و بیش از سایرین به بسیج پشتیبانی رزم‌آرا علاقمند به نظر می‌رسید، اغلب از او به پایمن رایزن شرقی سفارت انگلیس شکایت می‌کرد. در نظر طاهری رزم‌آرا به اندازه کافی در جلب نظر نمایندگان و مشورت با آنان بخصوص قبل از تقدیم لویحش به مجلس کوشش نمی‌کرد؛ به اعتقاد طاهری کابینه می‌بایست ترمیم شود.<sup>۵۲</sup> پایمن با این نظر موافق بود و پیشنهاد کرد که تعدادی از «سیاستمداران مورد احترام، از قبیل خلیل فهمی در کابینه ترمیم شده داخل شوند».<sup>۵۳</sup> رزم‌آرا به سهم خود می‌توانست ادعا کند که نسبت به خواسته‌های مخالفان پارلمانی‌اش تمکین نشان داده است. در اواسط مرداد ۱۳۲۹ او شاهرخ را که تلاش زیادی برای فراهم کردن زمینه نخست‌وزیری‌اش انجام داده بود از کار برکنار کرد. شاهرخ از «پستی» رزم‌آرا به تلخی شکایت کرده بود که «هیچ حد و حصری ندارد» و کوشیده بود شاه را قانع کند که رزم‌آرا او را «گمراه ساخته است».<sup>۵۴</sup> اکنون رزم‌آرا سعی می‌کرد تماسهایش را با نمایندگان مجلس گسترش دهد و سبک‌غرور آمیز خود را به سیمای فروتنانه‌تری تغییر دهد. او ضمناً کابینه‌اش را ترمیم کرد. با اینهمه، هیچ یک از این اقدامات مخالفانش را در مجلس و سنا (که در آن گروه عامیون مرکب از سناتورهای برجسته‌ای مانند تقی‌زاده، نجم، محمد سروری، باقر کاظمی و حکیمی عضویت داشتند) قانع نساخت.

قدرت و اصلاح‌طلبی فرضی رزم‌آرا تعادل سیاست طایفه‌ای را تهدید می‌کرد، باندهای سیاسی و صف‌بندیهای گروهی را تحت تأثیر قرار می‌داد و مانورهای متقابلی را دامن می‌زد. ولی مجلس در نظر نداشت قبل از موقع او را ساقط کند لذا به تاکتیک حداقل همکاری با او ادامه داد. این تاکتیک در ابتدای کار در نتیجه تهدید ضمنی انحلال پارلمان اتخاذ شد که هم شاه و هم رزم‌آرا جداً به آن فکر کرده

(۵۱) گزارش پایمن، ۱۴ فوریه ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514.

(۵۲) گزارش پایمن، ۹ فوریه ۱۹۵۱؛ گزارش پایمن ۲۵ ژانویه ۱۹۵۱، همانجا.

(۵۳) گزارش پایمن، ۲۵ ژانویه ۱۹۵۱، همانجا.

(۵۴) گزارش سفارت، ۹ اوت ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493.

بودند<sup>۵۵</sup> و در نظر هیچ کس راز سربسته‌ای بشمار نمی‌رفت.<sup>۵۶</sup> اما بتدریج که این تهدید رنگ باخت و مجلس قدرت و نقش خود را در بیان و انتقال آرمانهای ملی و خواسته‌های مردمی مجدداً مورد تأکید قرار داد، نمایندگان در شمارش کاستیها و اشتباهات دولت بشدت آسیب‌پذیر که همانند دولتهای گذشته برای تصویب بودجه ماهانه به مجلس وابسته بود، وقت را تلف نکردند.

موقعیت ضعیف دولت در برابر پارلمان، رزم‌آرا را وادار کرد که با لغو کلیه قوانین مطبوعاتی بجز قانون اولیه ۱۳۲۶ قمری موافقت کند<sup>۵۷</sup> و در مقررات حکومت نظامی تجدید نظر نماید که نظارت مجلس را در استفاده از قانون مزبور تا حدود زیادی افزایش می‌داد.<sup>۵۸</sup> به‌رغم حملات مداوم مخالفان به خصلت دیکتاتوری رزم‌آرا و صرف‌نظر از بیانات قاطعانه خود او، کمتر نخست‌وزیری تا آن زمان چنین امتیازاتی به پارلمان داده بود. امتیازاتی که رزم‌آرا داد و کاهش اصرار او بر تصویب قوانین اصلاح طلبانه‌اش، مخالفان او را جسورتر کرد و در اغلب موارد به صدماتی که مجلس با به‌ستوه آوردن او وارد می‌ساخت، توهین نیز افزوده می‌شد.<sup>۵۹</sup> در اواخر آذر ۱۳۲۹ فرار اسرارآمیز ده تن از سران حزب توده از زندان موقعیت او را دشوارتر کرد، و بسیاری بعداً بر این باور بودند که زندانیان مزبور با موافقت ضمنی رزم‌آرا گریخته‌اند. در این باره شپرد گزارش داد:

اگرچه اظهار این مطلب که دولت در فرار زندانیان توده‌ای دست داشته خیلی زیاده‌روی است، ولی نشانه‌هایی وجود دارد که دولت اعضای حزب توده را با شور و حرارتی که زمانی از خود نشان می‌داد، تعقیب نکرده است.<sup>۶۰</sup>

در حالی که رزم‌آرا ناگزیر شد اهداف بلندپروازانه اصلاحی خود از قبیل طرح عدم تمرکز اداری و نقشه اصلاحات ارضی را ترک کند، اکنون حتی موضوعاتی

۵۵) گزارش پایمن، ۱۰ ژوئن ۱۹۵۰، همانجا؛ گزارش پایمن ۲۶ ژوئن ۱۹۵۰، همانجا.

۵۶) نطق متین دفتری در سنا، مذاکرات سنا، ۱۷ تیر ۱۳۲۹؛ نطق هدایتی در مجلس شورای ملی، مذاکرات مجلس، ۲۵ مهر ۱۳۲۹.

۵۷) باختر امروز، ۱۹ دی ۱۳۲۹.

۵۸) شپرد به بوین، ۱۶ اکتبر ۱۹۵۰، FO 371 EP 82313.

۵۹) نطق جمال امامی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۵ آذر ۱۳۲۹.

۶۰) شپرد به لوریون، ۲ مه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91467.

نظیر لایحه افزایش نشر اسکناس<sup>۶۱</sup> و نیز لوایحی مانند افزایش حقوق قضات، قانون کار، بیمه‌های اجتماعی معلمان و سازمان نظام پزشکی کشور بلا تکلیف مانده بود. این بار مخالفان رزم آرا تنها به علم کردن شیخ دیکتاتوری اکتفا نکرده بلکه به ضعف ذاتی او حمله می‌بردند.<sup>۶۲</sup> چنین برمی‌آمد که رزم آرا به‌رغم پیشینه نظامی، دشمن اصول پارلمانی نبود و عمیقاً در برابر اتهامات دیکتاتوری حساسیت نشان می‌داد تا جایی که در قدرت تصمیم‌گیری و اعتماد به نفسش اثر معکوس بخشیده بود. بدتر از هر چیز اینکه این‌گونه اتهامات تنها هنگامی فروکش می‌کرد که نمایندگان می‌خواستند او را متهم به ضعف کنند. مثل همیشه، سیاست طایفه‌ای و سیاست‌بازان حرفه‌ای به او نه اجازه اقدامات خودنمایانه و نه مجال عدم تحرک می‌دادند. هر دوی اینها می‌توانست برای تصویر و موقعیت نخست‌وزیر خطرناک باشد.

موقعیت سیاست خارجی رزم آرا که اصولاً شبیه به سیاست قوام بود، محسوس‌تر بود: او بدون پشتیبانی صمیمانه شاه موفق شد یک موافقتنامه بازرگانی با اتحاد جماهیر شوروی منعقد سازد و روابط ایران و شوروی را که بخصوص از اواسط ۱۳۲۶ بشدت تیره بود، بهبود بخشید. شپرد تغییر رویه روسها را به «قدرت دولت رزم آرا» نسبت داد<sup>۶۳</sup> و وقتی بعدها رزم آرا به قتل رسید پراودا به کنایه از درگیری امریکاییها در قتل او نام برد و ادعا کرد «اقدامات ژنرال رزم آرا - که محافل حاکمه امریکا و انگلیس در موارد متعدد ناخشنودی خود را از آن ابراز داشته بودند - عملاً در جهت بهبود روابط ایران و شوروی بود».<sup>۶۴</sup> این اقدامات کمک کرد که تصویر بیش از حد طرفدار غربی که از رزم آرا ترسیم شده بود اصلاح شود، الهام‌بخش موافقت و حتی تحسین پارلمان قرار گیرد و حتی از جانب جبهه ملی استقبال شود.<sup>۶۵</sup> موافقتنامه‌های مشابهی با دولت‌های فرانسه، آلمان و ایتالیا نیز منعقد شد، اما رزم آرا نتوانست کمک مالی امریکا را که از ابتدای کار برای پیشبرد برنامه‌های اصلاحی‌اش به آن چشم امید دوخته بود، بدست آورد. او آن قدر در این راه پیش رفته بود که چنین القا کند که نخست‌وزیری او شرط قبلی اعطای کمک مالی امریکا به ایران است و اکنون ناامیدی

(۶۱) باختر امروز، ۱۴ اسفند ۱۳۲۹.

(۶۲) نطق ابوالقاسم نجم در سنا، مذاکرات سنا، ۱۳ اسفند ۱۳۲۹.

(۶۳) شپرد به بوین، ۱۷ دسامبر ۱۹۵۰، FO 371 EP 82313.

(۶۴) مقاله مزبور اضافه کرد که «زمامداری او یک دوره شوم در سلطه امپریالیستهای امریکایی بر ایران بوده است». مقاله تحت عنوان «اعمال مرموز در ایران» پراودا، ۱۸ مارس ۱۹۵۱. ترجمه این مقاله در اطلاعات، مورخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ چاپ شده است.

(۶۵) باختر امروز، ۱۶ آذر ۱۳۲۹.

او در این مورد، هم موجب ناراحتی و آشفتگی جدی او بود و هم ضربه واقعی دیگری به موقعیت او بشمار می‌رفت. رزم‌آرا طبعاً بیش از هر چیز به حمایت انگلیسیها وابسته ماند و مشکلات مالی، او را بیش از پیش در برابر فشارها و تقاضاهای آنان آسیب‌پذیر ساخت. انگلیسیها به او اعتماد داشتند و از پشتیبانی او دریغ نمی‌کردند و رزم‌آرا نیز در عوض می‌کوشید معامله به مثل کند: «او یک مشاور امنیتی انگلیسی استخدام کرده بود و گرایش آشکاری به اینکه سفارت را در امور مهم کشور از جمله مسایل دفاعی محرم اسرار خود قرار دهد، نشان داده بود».<sup>۶۶</sup> روابط رزم‌آرا با دولت انگلستان با تلاشهای او برای رویارویی و زورآزمایی با مسئله نفت، زیر پرتو نورافکنها قرار گرفت.

نفت بدون شک مهم‌ترین مسئله‌ای بود که در برابر رزم‌آرا قرار داشت، زیرا او پشتیبانی انگلیسیها را برای نخست‌وزیری‌اش با این شرط کسب کرده بود که در تصویب قرارداد الحاقی نفت بکوشد. هم او و هم شاه به انگلیسیها تذکر داده بودند که قرارداد الحاقی بدون جرح و تعدیل شانس بسیار اندکی برای تصویب دارد. شاه معتقد بود که اگر قرارداد الحاقی بخواهد تصویب شود موارد زیر لازم است مورد تجدید نظر قرار گیرد: تعدیل روش محاسبه حق‌السهم ایران، ایرانی کردن سریع پرسنل شرکت نفت و واگذاری حق حسابرسی به دولت ایران.<sup>۶۷</sup> اما انگلیسیها تغییری در موضع خود نداده مصرانه می‌گفتند قرارداد منصفانه و حتی سخاوتمندانه است و دادن امتیازات بیشتری به ایرانیان محرک درخواستهای اضافی خواهد شد.<sup>۶۸</sup> انگلیسیها از ایرانیان می‌خواستند بر آنچه طمع و ناسیونالیسم احساساتی می‌نامیدند غلبه کنند و قرارداد را به همان صورتی که امضا شده است بپذیرند و در عین حال از رزم‌آرا انتظار داشتند آن را توجیه و از آن دفاع کند. وقتی دولت موفق نشد در برابر تقاضای کمیسیون نفت مجلس به ریاست مصدق موضع خودش را در برابر قرارداد روشن سازد،<sup>۶۹</sup> از سوی نمایندگان جبهه ملی مورد استیضاح قرار گرفت که جزییات مسئله نفت را تجزیه و تحلیل کردند و بسیاری از نابسامانیها و

۶۶) گزارش فرلانگ، ۵ ژانویه ۱۹۵۱، FO 371 EP 82313. شپرد اقرار کرد که در طی آخرین هفته‌های عمر رزم‌آرا شش بار با او ملاقات کرده بوده است. (شپرد به باوکر، ۱۲ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91454).

۶۷) گزارش بارنت، ۳۰ اوت ۱۹۵۰، FO 371 EP 82312.

۶۸) گزارش فرلانگ، ۱۱ اوت ۱۹۵۰، FO 371 EP 82375.

۶۹) مصدق در ۵ تیر ۱۳۲۹ به محض تشکیل کمیسیون نفت به ریاست آن انتخاب شده بود. در همان روز رزم‌آرا به نخست‌وزیری منصوب گردید.

بدبختیهای جامعه ایرانی را به شرکت نفت انگلیس و ایران نسبت دادند.<sup>۷۰</sup> نخست‌وزیر قبلاً در مجلس سنا به هواداری از قرارداد نطق کرده بود<sup>۷۱</sup> و اکنون وجود هرگونه رابطه بین بدبختی ایران و شرکت نفت را مردود دانست و به تلخی از استیضاحهای موجب اتلاف وقت شکایت کرد.<sup>۷۲</sup> به استیضاح مورد بحث «رأی سکوت» داده شد ولی کمیسیون نفت به اتفاق آراء قرارداد الحاقی را رد کرد<sup>۷۳</sup> و جبهه ملی خواستار ملی شدن نفت شد؛ درخواست جبهه ملی تظاهرات گسترده‌ای بدنبال داشت و مورد پشتیبانی عده‌ای از روحانیون قرار گرفت.<sup>۷۴</sup>

دولت در پاسخ فشارهای انگلیس قرارداد الحاقی را رها نکرد و غلامحسین فروهر وزیر دارایی، دفاع از آن را بر عهده گرفت. هر چند فروهر لایحه قرارداد الحاقی را سرانجام از مجلس پس گرفت، ولی او نخستین و آخرین وزیر ایرانی بود که علناً به دفاع از آن برخاست و ادعا کرد که ملی کردن نفت عواقب نامطلوبی خواهد داشت.<sup>۷۵</sup> دفاع فروهر واکنشی قوی در مجلس برانگیخت و نمایندگان قطعنامه‌ای تصویب کردند که ادعای او را محکوم و اظهاراتش را کان لم یکن تلقی می‌کرد.<sup>۷۶</sup> نمایندگان جبهه ملی و سی روزنامه‌نگار که در مجلس متحصن شده بودند به مبارزه خود علیه دولت شدت بخشیدند. این امر تشنج در میان اعضای کابینه را افزایش داد و شماری از وزیران با کسانی که خواستار استعفای فروهر بودند همصدا شده و تهدید کردند، در غیر این صورت خودشان استعفا خواهند داد<sup>۷۷</sup> و این درحالی بود که بقیه وزرا می‌کوشیدند با جدا کردن خود از کل قضیه، اوضاع را ترمیم کنند. به عنوان مثال شمس‌الدین جزایری وزیر فرهنگ [آموزش و پرورش] ادعا کرد اظهارات فروهر از «حمایت» ناشی شده و سوگند خورد که نخست‌وزیر به هیچ وجه

(۷۰) باختر امروز، ۱۰ مهر-۲۷ مهر ۱۳۲۹.

(۷۱) همانجا، ۲۶ مهر ۱۳۲۹.

(۷۲) نطق رزم آرا در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۷ مهر ۱۳۲۹.

(۷۳) باختر امروز، ۴ آذر ۱۳۲۹.

(۷۴) همانجا؛ متن اعلامیه کاشانی در باختر امروز ۲۲ آذر ۱۳۲۹. چند آیت‌الله دیگر از جمله سید محمد تقی خوانساری نیز فتوایی به نفع ملی شدن صادر کردند که متن آنها در باختر امروز ۷ و ۸ و ۲۶ بهمن ۱۳۲۹ منتشر شده است.

(۷۵) نطق غلامحسین فروهر در مجلس، مذاکرات مجلس، ۵ دی ۱۳۲۹. همچنین نگاه کنید به کیهان، ۵ و ۷ دی ۱۳۲۹.

(۷۶) باختر امروز، ۱۰ دی ۱۳۲۹.

(۷۷) صفایی، اثر یادشده، ص ۲۶.

با آن ارتباط نداشته است.<sup>۷۸</sup> فروهر این اتهام را علناً رد کرد. واکنش خصمانهٔ مجلس نسبت به تلاش دولت در دفاع از قرارداد الحاقی، دیگر شکی باقی نگذاشت که یا مجلس باید منحل شود یا قرارداد تغییر یابد. در این اوضاع و احوال مقامات شرکت نفت انگلیس و ایران چندان در اندیشهٔ مسایل دشواری که رزم‌آرا در دفاع از قرارداد با آنها روبرو شده بود، نبودند.<sup>۷۹</sup>

جفری فرلانگ رئیس بخش شرقی وزارت خارجهٔ انگلیس اعتراف کرد که نخست‌وزیر در مورد طرحهای اصلاحی که انگلیسیها به او القا کرده بودند به موفقیت ناچیزی نایل شده هر چند این امر در نتیجهٔ عدم تمایل او به کوشش نبوده است. مهم‌تر از هر چیز رزم‌آرا قرارداد الحاقی را به مجلس تقدیم کرده است، از خود شهامت نشان داده است و نیاز اصلی ایران یعنی پول برای توسعه و پیشرفت را درک کرده است. به نظر فرلانگ عواملی که مانع از پیشرفت می‌شوند عبارتند از فقدان پول و کارشکنی مجلس؛ اگر این کارشکنیها وجود نداشت با تصویب قرارداد الحاقی پول تأمین می‌شد.

آخرین درگیری رزم‌آرا با مجلس، او را وادار کرده است انحلال مجلس را از شاه بخواهد، حکومت نظامی را تا وقتی روحیه‌ها ملایم نشده برقرار سازد و انتخابات را تا حدود سه ماه دیگر برگذار کند. گویا بنا بوده است رزم‌آرا روز ۱۴ دی ماه در این مورد تصمیم بگیرد.<sup>۸۰</sup>

فرلانگ مدعی بود که چنین اقدامی صرف‌نظر از خطرات و مسایلی که در آن نهفته است موجه است و معتقد بود «در هر صورت رزم‌آرا به زحمت می‌تواند با مجلس جدید در وضعی بدتر از مجلس فعلی باشد. افزون بر آن،

با توجه به آشنایی دیرینهٔ ایران با انواع مختلف دیکتاتوری، که در دورهٔ اخیر

(۷۸) باختر امروز، ۲۸ دی ۱۳۲۹.

(۷۹) گس استدلال می‌کرد که اگر کابینه بطور دسته‌جمعی از قرارداد الحاقی دفاع کند شانس تصویب شدن دارد و نورتکرافت رزم‌آرا را سرزنش می‌کرد که چرا موضع قوی‌تری در برابر مجلس اتخاذ نکرده و اکثریت پارلمانی خود را خوب سازمان ندهاده است. (کمیسیون در وزارت خارجهٔ بریتانیا در ۱۶ ژانویه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91524).

(۸۰) گزارش فرلانگ، ۵ ژانویه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91452.

آن کشور بدون شک به پیشرفتهای زیادی نایل گردیده، و نیز با توجه به این واقعیت که رزم‌آرا ظاهراً قصد هیچ‌گونه کودتایی که او را به مقام دیکتاتوری برساند ندارد، بلکه هدف او انتخابات قانونی پس از انحلال مجلس می‌باشد، عاقلانه به نظر می‌رسد که نقشه‌هایش را عملی سازد. این نظر قبلاً به استحضار سر فرانسیس شپرد رسیده است. بطور خلاصه، اقدام قاطعانه ضروری به نظر می‌رسد و رزم‌آرا مرد این میدان است.<sup>۸۱</sup>

یک مانع عمده این نقشه این بود که در حالی که شاه وانمود می‌کرد موافق چنین جریانی است، درواقع عمیقاً با آن مخالف بود.<sup>۸۲</sup> با انحلال پارلمان و در نتیجه برطرف کردن بسیاری از موانع از سر راه تحکیم قدرت رزم‌آرا خود شاه بشدت آسیب‌پذیر و نایمن می‌شد. به علاوه اهمیت روزافزون مسئله نفت در جنبش ملی ایران بدان معنی بود که اقدام شاه علیه پارلمان به عنوان یک عمل خائنه در نابود کردن قانون اساسی کشور به نفع یک شرکت خارجی قلمداد خواهد شد. بنابراین شاه به‌رغم فشار انگلیسیها نمی‌توانست منطقاً دست به چنین کاری بزند و رزم‌آرا قطع نظر از پشتیبانی شپرد نمی‌توانست با فشار برای انحلال پارلمان بدگمانی او را افزایش دهد. مجلس که از خطراتی که موجودیتش را تهدید می‌کرد آگاه بود، خویشن‌داری می‌کرد و به بسیاری از ورقه‌های استیضاح دولت «رأی سکوت» می‌داد که آن را متعهد نمی‌ساخت و حتی در بعضی موارد به دولت رأی آشتی‌جویانه اعتماد می‌داد. شاه، مجلس و رزم‌آرا، همگی از حساس بودن فوق‌العاده اوضاع و محدود بودن آزادی عمل خود آگاه بودند. انگلیسیها خواه آگاه بودند و خواه نبودند، چاره‌ای جز اینکه انعطاف بیشتری از خودشان نشان بدهند نداشتند.

با وجود این آنها هنوز از دادن امتیاز اکراه داشتند و انواع راههای دیگر را برای کنار آمدن با اوضاع بررسی می‌کردند. به دنبال «مقدار زیادی اعمال نفوذ» در میان نمایندگان مجلس به نفع قرارداد الحاقی نفت، کیتینگ یکی از رؤسای شرکت نفت انگلیس و ایران فکر نزدیک شدن با جبهه ملی را مطرح ساخت.<sup>۸۳</sup> اما این پیشنهاد بشدت از جانب شپرد رد شد، همچنین از سوی فرای که استدلال کرد:

(۸۱) گزارش فرلانگ، ۵ ژانویه ۱۹۵۱، همانجا.

(۸۲) شپرد به بوین، ۳۱ دسامبر ۱۹۵۰، همانجا.

(۸۳) گزارش لوگان، ۲۶ ژانویه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91452.

در بیشتر موارد خردمندانه است که انسان با دشمنان حریفش رابطه دوستی ایجاد کند و بکوشد به آنها آموزش و رهنمود بدهد. ولی من امیدی ندارم که ما بتوانیم چنین کاری را بکنیم (البته صرف‌نظر از اینکه به مصدق و پیروانش رشوه‌های کلان بپردازیم).<sup>۸۴</sup>

استفاده از رشوه بطور قطع منتج به همکاری مصدق و پیروانش نمی‌شد، هر چند افرادی بودند که تقاضای پرداخت وجه می‌کردند. به عنوان مثال میر سید علی بهبهانی نماینده باسابقه مجلس پیامی به این مضمون جهت پایمن فرستاد که «اگر به او کمک مالی بشود آماده است در مسئله نفت رفتاری معقول در پیش بگیرد». به او پاسخ داده شد که سفارت در وضعی نیست که به او کمک کند و بهتر است او با رزم‌آرا تماس بگیرد. رزم‌آرا اظهار داشت که از «مسئله بهبهانی» اطلاع دارد.<sup>۸۵</sup>

شپرد همچنین بر آن بود که در صورتی که مسئله نفت در صحنه سیاسی به موقعیت درجه دومی تنزل یابد، انحلال مجلسین امکان‌پذیر خواهد بود و بدین وسیله شاه و رزم‌آرا فرصتی خواهند یافت که تصمیم قاطعانه بگیرند.<sup>۸۶</sup> مجلس و بخصوص جبهه ملی که از چنین امکانی آگاه بودند اصرار ورزیدند که مسئله نفت با اولویت تام در دستور مجلس قرار گیرد. بی‌میلی انگلیسیها در اعطای امتیازات، جبهه ملی را قادر ساخت که موضع خود را سخت‌تر کند و به تبلیغات خود درباره ملی کردن در میان مردم بیفزاید. در اوایل زمستان ۱۳۲۹ وقتی ایرانیان اطلاع یافتند که مذاکرات بین شرکت آرامکو و دولت عربستان سعودی منتهی به انعقاد قرارداد تقسیم سود براساس ۵۰-۵۰ در ۳۰ دسامبر ۱۹۵۰ [۹ دی ماه ۱۳۲۹] شده است،<sup>۸۷</sup> موقعیت انگلیسیها ضعیف‌تر شد. با این حال، رزم‌آرا در عین اینکه می‌کوشید کمیسیون نفت مجلس را از پذیرفتن اصل ملی شدن بازدارد، با وج‌نورت‌تکرافت نماینده شرکت نفت انگلیس و ایران در ۲۱ بهمن ۱۳۲۹ تماس گرفت و در خصوص آمادگی انگلیسیها به توافقی براساس اصل

(۸۴) گزارش فرای، ۳۰ ژانویه ۱۹۵۱، همانجا.

(۸۵) گزارش پایمن، ۱۴ فوریه ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514.

(۸۶) شیرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۹ فوریه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91452.

(۸۷) جانبداری از نوعی ترتیب ۵۰-۵۰ در ایران به قبل از انعقاد قرارداد آرامکو با عربستان سعودی برمی‌گشت. به عنوان مثال مهندس کاظم حبیبی دو مقاله تحت عنوان «مقایسه قرارداد نفت ایران با قراردادهای خاورمیانه» در شماره‌های ۱۱ و ۱۲ شهریور ۱۳۲۹ روزنامه شاهد منتشر کرد.



۵۰-۵۰ استفسار کرد. به او پاسخ داده شد که «شرکت مایل است ترتیب مشابهی را مورد بررسی قرار دهد».<sup>۸۸</sup> مقامات وزارت خارجه انگلیس و شرکت نفت از چندی پیش دریافته بودند که چنین ترتیبی اجتناب‌ناپذیر است ولی این تشخیص بسیار دیر صورت گرفت زیرا شعار ملی شدن محبوبیت زیادی یافته و مخالفت با آن دشوار بود.<sup>۸۹</sup>

رزم آرا دست کم از اهمیت نمادین فکر ملی شدن آگاه بود و آن را غیر عملی ولی مقاومت‌ناپذیر می‌دانست. بنابراین با کمک اعضاء غیر جبهه ملی کمیسیون نفت دو نقشه طرح کرد که هر دوی آنها ملی شدن صنعت نفت را هدف غایی مطلوب تلقی می‌کردند که در عین حال ضرورت داشت پس از انعقاد یک قرارداد موقت بر اساس تنصیف سود با شرکت نفت، با دقت بررسی شود.<sup>۹۰</sup> رزم آرا به شپرد اظهار داشت که این کار به معنی تظاهر به موافقت با فکر ملی شدن نفت است در حالی که در حقیقت استقرار ترتیب ۵۰-۵۰ می‌باشد. هر چند انگلیسیها بعدها این فرمول را به اشکال گوناگون به مصدق پیشنهاد کردند، ولی در این هنگام به زبان آوردن واژه «ملی شدن» در نظرشان کفر بشمار می‌رفت. شپرد، رزم آرا را از دنبال کردن این طرح منصرف ساخت و آن را با قرارداد ۱۹۳۳ که هنوز انگلیسیها اساس هر گونه توافقی با ایران می‌دانستند ولی ایرانیان آن را بکلی رد می‌کردند، مغایر دانست.<sup>۹۱</sup> شپرد رفتار رزم آرا را به اعلاء درجه قابل ایراد یافت و به لندن تلگراف زد:

تصور نمی‌کنم مصلحت باشد به رزم آرا اجازه داده شود که در این رفتار غیر مفید خود که متضمن تأیید اصل ملی شدن می‌باشد از پشتیبانی ما برخوردار شود. نفت ایران و صنعت انگلستان در واقع شریک یکدیگر

۸۸) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۱ فوریه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91522.

۸۹) سرسختی و کوتاه‌بینی شرکت نفت ایران و انگلیس از سوی سر فردریک لگت مشاور کارگری آن مورد انتقاد قرار گرفت که از تقسیم ۵۰-۵۰ سود سهام جانبداری می‌کرد (گزارش فرای، ۶ فوریه ۱۹۵۱، همانجا). ولی چنین صدهایی بندرت به گوش می‌رسید.

۹۰) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۱ فوریه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91522.

۹۱) در خصوص اعتراضات ایرانیان به قرارداد ۱۹۳۳ و موافقتنامه الحاقی آن رجوع کنید به سلسله مقالات مهندس کاظم حسینی تحت عنوان «چرا ملت ایران قرارداد ۱۹۳۳ را به رسمیت نمی‌شناسد» مندرج در روزنامه شاهد، ۱۶ آبان و ۲۲ و ۲۶ آذر و اول و ۷ دی ۱۳۲۹. همچنین نگاه کنید به فاتح، اثر یادشده، ص ۴۵۶-۴۱۳.

می‌باشند و ترتیب ۵۰-۵۰ کاملاً عاقلانه است.<sup>۹۲</sup>

وزارت خارجه انگلیس نیز به همین نحو پاسخ داد که از دولت بریتانیا نمی‌توان انتظار داشت که درباره هرگونه پیشنهادی که ذکر می‌شود از ملی شدن به میان آورد اظهار نظر کند، هر چند شرکت نفت انگلیس و ایران آماده است بر اساس تنصیف منافع وارد مذاکره شود، مشروط بر اینکه مفاد امتیازنامه شرکت نفت دست‌نخورده باقی بماند.<sup>۹۳</sup> با این حال موقعیت رزم‌آرا در نتیجه پذیرفته نشدن پیشنهادش درباره ملی شدن ضعیف‌تر نشده بود. در اوایل بهمن فرای اظهار نظر کرد که «سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، امریکاییان و آقای نورتکرافت، همگی متفق‌القول‌اند که در حال حاضر هیچ کس را بهتر از رزم‌آرا نمی‌توان یافت».<sup>۹۴</sup> و این ارزیابی هنوز معتبر به نظر می‌رسید.

رزم‌آرا که از طرز رفتار انگلیسیها دلسرد شده بود، ولی ضمناً نمی‌توانست خودش را از آنها جدا سازد، به شرح دشواریها و خطرات ملی شدن ادامه داد، اما بدون اینکه پیشنهاد ۵۰-۵۰ را علنی سازد. اکنون که فکر ملی شدن بنحو گسترده‌ای شایع شده بود، او بدون شک درباره قابل قبول بودن چنین پیشنهادی بدبین بود. شاید او انتظار داشت امتیازات بیشتری از انگلیسیها بگیرد که بنحوی از انحاء شامل فکر ملی شدن باشد و او را قادر سازد که مسئله نفت را با موفقیت حل نماید.<sup>۹۵</sup> امید او در این خصوص به این واقعیت بستگی داشت که هیچ نخست‌وزیر دیگری بیش از او مایل نبود حیثیت خود را با حمایت علنی انگلیسیها به خطر افکند.

لیکن رزم‌آرا با جبهه‌گیری به نفع انگلیسیها و علیه خواسته عمومی نه تنها حیثیت بلکه جان خود را به خطر افکند. او در جلسه ۱۳ اسفند کمیسیون نفت مخالفت خود را با ملی کردن شتابزده تأکید کرد و کمیسیون اخذ رأی را تا ۱۶ اسفند به تعویق انداخت.<sup>۹۶</sup> در همان روز طومار عمر رزم‌آرا در حالی که در مجلس ختم آیت‌الله فیض در مسجد شاه شرکت کرده بود به دست یکی از فداییان اسلام به پایانی نابهنگام و

(۹۲) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۱ فوریه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91522.

(۹۳) از وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۲۳ فوریه ۱۹۵۱، همانجا.

(۹۴) گزارش فرای، ۳۰ ژانویه ۱۹۵۱، FO 371 EP 82313.

(۹۵) همانطور که بعدها میدلتون اظهار نظر کرد: «رزم‌آرا مشغول تمهید برای دستیابی به موضعی بود که بهترین استفاده را از پیشنهاد ۵۰-۵۰ بنماید که به قتل رسید» (گزارش میدلتون به ایدن، ۲۲ فوریه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98596).

(۹۶) گزارش لوگان، ۷ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 82313.

غم‌انگیز انجامید.<sup>۹۷</sup> احتمال زیادی هست که کمیسیون نفت ملی کردن را بدون توجه به سرنوشت رزم آرا توصیه می‌کرد ولی مرگ او آثار هرگونه شک و تردید را از بین برد. استدلال شده است که شاید اگر رزم آرا پیشنهاد ۵۰-۵۰ را پنهان نکرده بود، مرگ او و بحران ملی شدن پیش نمی‌آمد.<sup>۹۸</sup> ولی مذاکره درباره چنین ترتیبی از کمتر از یک ماه قبل از قتل رزم آرا آغاز شده بود و در این هنگام ملی شدن به صورت یک هدف ملی درآمده بود. همچنین به گفته رزم آرا، دست کم نمایندگان غیرجبهه ملی کمیسیون نفت و همین‌طور شاه از این پیشنهاد آگاه بودند و اگر امید به پذیرفته شدن آن داشتند یقیناً آن را اعلام می‌کردند.

به صورت ظاهر چنین به نظر می‌رسید که مشکل عمده رزم آرا منحصر به مسئله نفت در روابط دشوار او با مجلس بود. ولی روابط او با دربار که عمده‌ترین منبع حمایتش تلقی می‌شد، در واقع بسیار مسئله‌انگیز بود. مقامات ذی‌نفوذ دربار از قبیل سپهبد یزدان‌پناه و سید حسن امامی<sup>۹۹</sup> و تا حدود کمتری ارنست پرون منشی خصوصی سویسی و مصاحب دیرینه شاه<sup>۱۰۰</sup> از رزم آرا متنفر بودند. چاپلوسان، خبرچینان و شایعه‌پردازان حرفه‌ای که دور و بر شاه و رزم آرا می‌چرخیدند نیز نقش خود را ایفا می‌کردند ولی علت عمده اختلاف بین شاه و نخست‌وزیر از اینها پیچیده‌تر بود. رزم آرا قبل از زمامداری به پایمن شکایت کرده بود که «شاه با انواع و اقسام مردم ملاقات می‌کند» که هر یک برای منافع شخصی خود وی را تشویق می‌کنند که در امور سیاسی دخالت کند و خاطر نشان کرد که به عنوان رئیس ستاد ارتش از شاه خواسته بود که فقط با او طرف باشد و «افسران را بطور فردی به حضور نپذیرد».<sup>۱۰۱</sup> بدون شک رزم آرا کوشیده بود شاه را از دخالت بی‌جا در امور دولت بازدارد ولی این کار با خلق و خو و سبک کار شاه مغایرت داشت و به آسانی به آن تن در نمی‌داد.

۹۷) شدت نفرت مردم از رزم آرا به اندازه‌ای بود که با وجود اینکه دو نفر از روحانیون در میان دوستان نزدیک او بودند، ظاهرأ هیچ آخوندی حاضر نشد برای او نماز میت بخواند (روزنامه عصر، ۲۱ اسفند ۱۳۲۹).

۹۸) ارسلان خلعت‌بری: «اگر رزم آرا آن نامه را افشا می‌کرد کشته نمی‌شد»، خواندنیها، ۲ اردیبهشت ۱۳۳۴؛ همچنین نگاه کنید به سپهر، اثر یادشده، ص ۱۷-۹ و فاتح، اثر یاد شده، ص ۴۰۸-۴۰۴.

۹۹) گزارش پایمن، ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493.

۱۰۰) گزارش پایمن، ۲۰ ژوئن ۱۹۵۰، همانجا.

۱۰۱) گزارش پایمن، ۱۵ مارس ۱۹۵۰، همانجا.

رزم آرا به منظور انجام موفقیت آمیز وظایف دولتی و اجرای اهداف اصلاح طلبانه اش که ظاهراً مورد قبول شاه نیز بود نیاز به پشتیبانی کامل شاهانه و آزادی عمل مؤثر داشت. این موضوع طبعاً با اختیارات مبهم و غیرصریح شاه و اقتداری که به گمان وی قانون اساسی به او اعطاء کرده بود، مغایرت داشت. رزم آرا برخلاف چشمداشت‌های شخصی و انتظارات انگلیسیها چاره‌ای جز این نداشت که حیطة عمل خود را محدود سازد و شاه فقط به اندازه‌ای از او پشتیبانی می‌کرد که از اتهام مخالفت علنی با او اجتناب ورزد. تاکتیک شاه در ایجاد گمانها و تصورات مختلف دربارهٔ موضعش بسیاری از نمایندگان مجلس را وامی‌داشت که از رزم آرا پشتیبانی قاطعانه نکنند یا بهانه‌ای برای عدم حمایت مداوم از او داشته باشند.

بطور کلی طرز رفتار شاه در برابر هر نخست‌وزیری به این ترتیب بود که از اشخاص بی‌تحرك و مطیع و ملایم و معمولاً انفعالی پشتیبانی می‌کرد ولی با نخست‌وزیران سرکش و قوی بشدت مخالفت می‌ورزید. رزم آرا نظر به شهرتی که به قدرت داشت و با توجه به اطاعت ظاهری و وفاداری‌اش نسبت به شاه، در هیچ یک از این دو مقوله نمی‌گنجید. بنابراین رفتار شاه نسبت به او آمیزه‌ای ابهام‌آمیز از پشتیبانی ظاهری ملایم، عدم همکاری پنهانی و بالاتر از هر چیز نظارت و مراقبت شدید بود. غلبه موقتی هر یک از این جنبه‌های رفتار شاه بستگی به رفتار خود رزم آرا داشت. رزم آرا که از نظر شاه آگاه بود به توصیه دوستانی مانند دکتر طاهری کوشید شاه را بی‌جهت تحریک نکند.<sup>۱۰۲</sup> در واقع او به هنگام تصدی مقام نخست‌وزیری ریاست ستاد ارتش را ترک نموده و به عنوان امتیازی به شاه روابطش را با نظامیان قطع کرده بود. همچنین از دنبال کردن فعالانهٔ علاقه‌اش به تشکیل یک حزب سیاسی دست برداشته بود.

با توجه به علاقه و نگرانی فراوانی که در مورد اصلاحات و پیشرفت کشور وجود داشت، نخبگان کشور به تشکیل احزاب سیاسی «مترقی» علاقه نشان می‌دادند. سردار فاخر حکمت در تیر ۱۳۲۸ «حزب سوسیالیست ایران» را تأسیس کرده بود که فقط نامش سوسیالیست بود و در بیرون از ذهن و تصور بنیانگذارش وجود نداشت. در بهار و تابستان ۱۳۲۹ رضا آشتیانی‌زاده که «مخالفت یک نفره» ای در مجلس را دنبال می‌کرد، ادعا کرد که رزم آرا از او خواسته است که یک «حزب سوسیال دموکرات» تأسیس کند<sup>۱۰۳</sup> و می‌کوشید نظر موافق انگلیسیها را به این موضوع جلب نماید چون

۱۰۲) گزارش سفارت، ۲۵ اکتبر ۱۹۵۰، همانجا.

۱۰۳) گزارش پایمن، ۳۰ ژوئن ۱۹۵۰، همانجا.

به عقیده او هیچ حزبی بدون «حمایت» خارجی موفق نخواهد شد.<sup>۱۰۴</sup> مورخ الدوله سپهر نیز که رزم آرا او را مجدداً به ریاست هیئت مدیره شرکت شیلات منصوب کرده بود سعی داشت وزارت خارجه انگلیس را قانع سازد که در تأسیس این حزب کمک نمایند.<sup>۱۰۵</sup> با اینهمه سپهر و همکارانش - که رزم آرا محرمانه تشویقشان می کرد - «بیمناک از آن بودند که تأسیس چنین حزبی شاه را خوش نیاید».<sup>۱۰۶</sup> خود رزم آرا «با لبخندی تا بناگوش» به پایمن اظهار داشت شاه می ترسد او یک حزب شخصی به سبک حزب دموکرات قوام تأسیس کند، و او خود را مجبور می بیند وی را مطمئن سازد که «هیچ علاقه خاصی به تأسیس حزب ندارد».<sup>۱۰۷</sup>

به دنبال چنین مراجعاتی بود که سفارت انگلیس سعی کرد شاه را به مفید بودن احزاب سیاسی قانع سازد،<sup>۱۰۸</sup> هر چند به نظر می رسید رزم آرا علاقه اش به این کار را از دست داده است و به جای آن توجهش را به «پیشرفت اقتصادی» متمرکز ساخته که به نظرش «بیش از هر تعداد احزاب سیاسی در جلوگیری از اشاعه کمونیسم مؤثر خواهد بود».<sup>۱۰۹</sup> بسیاری از سیاستمداران طرفدار انگلیس از جمله سید ضیاء و خواجه نوری تأکید می کردند که هر حزبی در ایران تأسیس شود محکوم است که بصورت «شخصیت گرا» در آید<sup>۱۱۰</sup> با وجود این سفارت انگلیس هنوز در صورت تمایل رزم آرا آماده کمک بود. رزم آرا در آخرین ماه زمامداری اش دوباره به فکر تشکیل حزب افتاد ولی هنوز واکنش شاه نگرانی عمده اش بشمار می رفت. یکبار به شپرد گفته بود «لازم است با شاه صحبت کند تا شاید سوءظن او تخفیف یابد».<sup>۱۱۱</sup>

رزم آرا و سفیر انگلیس فقط تا حدودی موفق شدند شاه را که از مخالفت جنبه ملی و واکنشهای سرسختانه در برابر توسعه اختیاراتش از طریق مجلس مؤسسان

(۱۰۴) گزارش پایمن، ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۰، همانجا.

(۱۰۵) گزارش پایمن، ۳ ژوئیه ۱۹۵۰، همانجا. در میان همکاران سپهر سهام الدین غفاری (مهندس الممالک) یکی از وزرای آخرین کابینه قوام، جمشید مخم یکی از اعضاء بلند پایه وزارت دارایی و نورالدین الموتی از قضات دادگستری و عضو سابق حزب توده وجود داشتند.

(۱۰۶) همانجا.

(۱۰۷) گزارش پایمن، ۷ ژوئیه ۱۹۵۰، همانجا.

(۱۰۸) گزارش پایمن، ۳ ژوئیه ۱۹۵۰، همانجا.

(۱۰۹) گزارش پایمن، ۱۲ اکتبر ۱۹۵۰، همانجا.

(۱۱۰) گزارش شپرد، ۲۶ مه ۱۹۵۰ و ۱۱ دسامبر ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493.

(۱۱۱) گزارش شپرد، ۶ فوریه ۱۹۵۱، همانجا.

دستخوش ناخشنودی و تلخی بود مطمئن سازند.<sup>۱۱۲</sup> شاه که خودش را دائماً ناامن و بی‌اثر احساس می‌کرد بیش از پیش در امور دولتی دخالت می‌کرد و خودش را درگیر پیچ و خم توطئه‌های روزافزون درباری به عنوان یک مکانیسم دفاعی برای مقابله با دشمنان و نظارت بر دوستانش می‌کرد. البته شاه از توسل به اقدامات غالباً منفی راضی نبود. او بارها درباره «نامناسب بودن ایران برای حکومت دموکراتیک» با شپرد گفتگو کرده بود و اعتقاد داشت این شیوه حکومت در ایران به «بن‌بست» رسیده است.<sup>۱۱۳</sup> شاه مثل همیشه هوادار آن بود که ترتیبات موجود را به سود افزایش رسمی قدرت خود تعدیل کند. اما اوضاع سیاسی کشور به‌هیچ‌وجه مساعد با حرکتی در این جهت نبود. فاصله روزافزون بین جاه‌طلبیهای شاه و دست‌آوردهایش باعث سرخوردگی و تلخی بیشتر در او گردیده بود و او را بیشتر متمایل به سوءظن نسبت به همه چیز کرده بود و این اغلب با زودباوری ساده‌دلانه نیز همراه بود. شاه حتی بدگمان بود که انگلیسیها ممکن است جبهه ملی را در دست گرفتن قدرت کمک کنند. احراز مقام رهبری آرزویی مقاومت‌ناپذیر و جزء لاینفک شخصیت و ذهنیت او شده بود ولی ذاتاً فاقد ویژگیهای لازم برای این کار بود.

طرز رفتار و فکر شاه، حتی دوستانش را به وحشت انداخته بود. اسدالله علم که دوست نزدیک و مشاور شاه بود و در ۲۹ آبان ۱۳۲۹ در کابینه رزم‌آرا به سمت وزیر کار منصوب شده بود «با تأسف و بی‌میلی» به این نتیجه رسیده بود که «شاه برای انجام وظایفش بکلی نالایق است».<sup>۱۱۴</sup> او به پایمن پیشنهاد کرد که یک «شورای سیاستمداران ارشد» برای راهنمایی شاه تشکیل شود،<sup>۱۱۵</sup> ولی پایمن او را منصرف کرد زیرا معتقد بود این کار به تشکیل دولتی در برابر دولت موجود منتهی خواهد شد.<sup>۱۱۶</sup> علم که اعتقاد داشت «شاه را باید در یک خط مداوم فکری نگاه داشت» به انگلیسیها فشار آورد که به شاه توصیه‌های «روشن و محکم» بکنند و فکر انتصاب یک وزیر دربار «خوب» را برای کمک به وی مطرح ساخت.<sup>۱۱۷</sup> در میان دوستان

(۱۱۲) نطق شاه به مناسبت افتتاح مجلس سنا، متن در باختر امروز، ۱۵ مهر ۱۳۲۹؛ نطق مکی در مجلس، همانجا، ۲۷ مهر ۱۳۲۹.

(۱۱۳) شپرد به بوین، ۱۹ ژانویه ۱۹۵۱.

(۱۱۴) گزارش پایمن، ۲۴ ژانویه ۱۹۵۱، FO 248 EP 82313.

(۱۱۵) گزارش پایمن، ۲۷ مارس ۱۹۵۱، FO 248 EP 1493.

(۱۱۶) گزارش پایمن، ۲۵ اوت ۱۹۵۰، همانجا.

(۱۱۷) گزارش پایمن، ۲۴ ژانویه ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514. به دنبال بی‌نظمی که در مراسم

شاه، علم نخستین کسی نبود که لزوم اندرز دادن به او را توصیه کرده بود و آخرین نفر هم نبود که از دخالت‌های بی‌جای او در امور دولت شکایت می‌کرد. سید ضیاء نیز به کرات از دخالت‌های مستقیم شاه که به نظرش «به مرحله خطرناکی برای موجودیت سلسله پهلوی» رسیده بود، شکایت کرده بود.<sup>۱۱۸</sup> مطابق معمول واکنش شاه در برابر چنین توصیه‌هایی منفی بود و این در حالی بود که رزم آرا احساس می‌کرد موقعیتش مرتباً روبه خرابی می‌رود.

رزم آرا اندکی پس از آنکه به نخست‌وزیری رسید، به سفارت انگلیس هشدار داده بود که اگر دو مسئله فوری او یعنی «فقدان پول» و «رفتار نامناسب شاه» اصلاح نشود، استعفا خواهد داد. شاه مکرراً با مخالفان رزم آرا ملاقات می‌کرد<sup>۱۱۹</sup> و خود رزم آرا شکایت کرد که «درباره موضوع دخالت... رفتار شاه برکنار از سرزنش نیست. او یک کارمند جزء یکی از سازمان‌های دولتی را احضار می‌کند و به او دستور می‌دهد چنین و چنان بکنند».<sup>۱۲۰</sup> بسیاری از شخصیتها از جمله سید ضیاء شروع به گفتن این مطلب کردند که شاه به اندازه کافی از نخست‌وزیر حمایت نمی‌کند و پایمن از علم خواست ترتیبی بدهد که شاه آشکارا حمایت خود را از رزم آرا اعلام کند. پاسخ علم شخصیت شاه را بخوبی روشن می‌ساخت چون او از دوازده سال پیش دوست شاه بود و می‌دانست «ذهنش چگونه کار می‌کند». علم گفت واکنش او در برابر چنین پیشنهادی این خواهد بود: «این رزم آرا کیست که من باید از او حمایت کنم؟» پایمن پیشنهاد کرد «تا زمانی که رزم آرا از حمایت شاهانه برخوردار است، شاه باید مجبور شود گاهگاه نشانه‌ای از این پشتیبانی خود را نشان بدهد». علم موافقت کامل خود را ابراز داشت چون معتقد بود «بدون پشتیبانی شاه رزم آرا به هیچ مبدل خواهد شد».<sup>۱۲۱</sup>

عروسی شاه با دومین همسرش در ۲۴ بهمن ۱۳۲۹ صورت گرفت، حکیمی از وزارت دربار برکنار شد و علاء جانشین او گردید. علاء که از مدتها قبل انتظار می‌رفت جانشین حکیمی شود، شهرت داشت با رزم آرا موافق نیست. در هر حال رزم آرا آنقدر بر سر کار نماند که تحت تأثیر این واقعه قرار بگیرد.

(۱۱۸) گزارش شپرد، ۱۱ دسامبر ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493. به عنوان مثال سید ضیاء ادعا کرد که تمام اعضای کابینه ساعد از جانب شاه برگزیده شده بودند و بدین جهت از «آغاز کار» کابینه مزبور تضعیف شده بود.

(۱۱۹) گزارش پایمن، ۵ اوت ۱۹۵۰، همانجا.

(۱۲۰) گزارش پایمن، ۷ اوت ۱۹۵۰، همانجا.

(۱۲۱) گزارش پایمن، ۲۵ اوت ۱۹۵۰، همانجا.

این ارزیابی از رفتار و موقعیت شاه اصولاً درست است: او به گروهی از نمایندگان مجلس اظهار داشته بود: «نه من احمدشاه هستم و نه رزم آرا رضاشاه خواهد بود» و به این سخن خود پایبند مانده بود؛<sup>۱۲۲</sup> برخلاف تصور بقایی و دیگران شاه خیلی بیشتر از «یک آهوی معصوم اسیر چنگک بیگانگان بود».<sup>۱۲۳</sup> در سالهای اخیر کلیه نخست‌وزیران منصوب و مطیع او بودند و رزم آرا نیز کاندیدای شاه بود که پس از آنکه کوشید اختیارات قوه مجریه را اعاده کند، پشتیبانی فعالانه شاه را از دست داد. از سوی دیگر شاه و اطرافیانش نیز از رزم آرا شکایت داشتند. در اواسط مهر ۱۳۲۹ علم به پایمن گفته بود که «او به هیچ وجه مطمئن نیست که رزم آرا بتواند سمتش را حفظ نماید، در حالی که فعالیت علیه شاه از طرف رزم آرا یا در هر حال بوسیله اشخاص مورد اعتماد او ادامه دارد».<sup>۱۲۴</sup> رزم آرا روابط دوستانه‌اش را با قوام حفظ کرده بود و بعضی از طرفداران قوام پیرامون او گرد آمده بودند (بخصوص آشتیانی‌زاده، سپهر، غفاری، اسکندری و ازسنجانی)، افزون بر آن به قول علم الغای کلیه قوانین مطبوعاتی به استثنای قانون مصوب ۱۳۲۶ قمری که حاوی هیچ‌گونه پیش‌بینی عمل حادی نسبت به کسانی که به خاندان سلطنت اهانت می‌کردند نبود، یکی دیگر از ضربه‌های جدی به حیثیت شاه بشمار می‌رفت.<sup>۱۲۵</sup> رزم آرا که با نظر مخالف شاه روبرو شده بود، نمی‌توانست کاملاً بی‌تفاوت بماند بلکه به عنوان نخست‌وزیری که اختیاراتش مرتباً مورد مخالفت قرار می‌گرفت و با انبوهی از مسایل روبرو شده بود، میدان عملش در رویارویی با شاه بشدت محدود بود.

گذشته از رفتار خصمانه شاه، دخالت افراد خانواده سلطنت در امور سیاسی نیز در وضع دولت تأثیر می‌گذاشت. رزم آرا به پایمن شکایت کرده بود که:

اگر قرار است دولت کار کند، باید سلسله مراتب فرماندهی صحیح وجود داشته باشد. اگر اعضاء خانواده سلطنت مرتب در امور دولت دخالت کنند من نخواهم توانست کار بکنم. از دخالت اطرافیان آنها نام نمی‌برم که فکر و ذکری جز منافع مالی در سر ندارند.<sup>۱۲۶</sup>

(۱۲۲) روزنامه ستاره، ۹ تیر ۱۳۲۹.

(۱۲۳) نطق بقایی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۶ تیر ۱۳۲۹.

(۱۲۴) گزارش پایمن، ۳ اکتبر ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493.

(۱۲۵) گزارش پایمن، ۱۶ ژانویه ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514.

(۱۲۶) گزارش پایمن، ۱۷ اوت ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493.



سید ضیاء، علم و دیگران نیز از چنین مداخلاتی شکایت داشتند. علم اظهار داشت: «بسیار ناپسند است که به خانواده شاه اجازه داده شود در امور دولتی دخالت کنند» و اشاره کرد که انگلیسیها باید در این مورد به شاه توصیه کنند.<sup>۱۲۷</sup> لیکن تجربه قبلی نشان داده بود که شاه نه مایل به شنیدن این توصیه است و نه نظارتی بر خانواده‌اش دارد. دربار مبدل به صحنه نمایشی شده بود که دسته‌ها و گروه‌های مختلف مرتباً برای رقابت و مقابله با یکدیگر فعالیت می‌کردند. مادر شاه ملتزمین خودش را داشت که سیاستمداران قدیمی را شامل می‌شد و در بعضی موارد قوام و سید ضیاء را نیز در برمی‌گرفت، در حالی که اشرف با کمک علیرضا با عبدالرضا مبارزه می‌کرد که گویا از حمایت پرون برخوردار بود. رزم آرا به ناچار در این دسیسه‌ها و ضد دسیسه‌ها درگیر شده بود. او با عبدالرضا مخالف بود و به نظر می‌رسید از اشرف حمایت می‌کند و گمان می‌رفت از الطاف وی برخوردار است، هرچند پرون بعدها به یکی از اعضاء سفارت انگلیس اظهار داشت که رزم آرا محرمانه به روزنامه‌ها رشوه داده بود که مقالاتی علیه اشرف بنویسند.<sup>۱۲۸</sup> افزون بر آن احمد شفیق شوهر مصری اشرف در نظر نخست‌وزیر یک عنصر کاملاً نامطلوب بود.<sup>۱۲۹</sup> فعالیتهای خاندان سلطنت گاهی به ابعاد فضیحت‌باری می‌رسید. علیرضا از پرداخت حقوق گمرکی بیست دستگاه تراکتور که وارد کشور کرده بود خودداری می‌کرد<sup>۱۳۰</sup> و اشرف به گفته یکی از مقامات اداره انحصار تریاک مرتباً با کامیونهای ارتشی تریاک وارد تهران می‌کرد و می‌فروخت.<sup>۱۳۱</sup> کلیه این مسایل بی‌گمان موجب بی‌آبرویی هر دولتی می‌شد که از پشتیبانی دربار بهره‌مند بود، و هر نخست‌وزیری که به درست یا به غلط گمان می‌رفت مورد حمایت دربار است.

روابط رزم آرا با دربار بنحوی انکارناپذیر مسئله‌آمیز و شاید مشکوک بود. براساس چنین زمینه‌ای بود که اظهار منسوب به علم هنگامی که شاه را از قتل رزم آرا - که خودش شاهد آن بود- آگاه ساخت با این مضمون که «او را کشتند و ما راحت

(۱۲۷) گزارش پایمن، ۲۵ اوت ۱۹۵۰، همانجا.

(۱۲۸) گزارش جکسون، ۲۰ اوت ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514.

(۱۲۹) گزارش پایمن، ۱۷ اوت ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493.

(۱۳۰) گزارش پایمن، ۹ ژانویه ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514.

(۱۳۱) گزارش پایمن، ۱ مارس ۱۹۵۱، همانجا.

شدیم» در صورت صحت، مفهوم پیدا می‌کند.<sup>۱۳۲</sup> همچنین در همین زمینه است که ادعاهای مربوط به کشف بعدی کودتای جمهوریخواهانه که رزم‌آرا در نظر داشت به آن دست بزند، موجه به نظر می‌رسد. احمد هومن که در ۱۴ اسفند ۱۳۲۹ به سمت معاونت وزارت دربار منصوب شده بود به جکسون اظهار داشت که «دلایل روشنی از دورویی شخصیت رزم‌آرا وجود داشت» و افزود که «رزم‌آرا در نظر داشت یک جمهوری نیرومند چپ‌گرا برقرار کند که در صدد جلب حمایت شورویها باشد. او در نظر داشت رئیس‌جمهور شود و در صورت ناکامی نقشه کشیده بود فوراً به امریکای جنوبی بگریزد».<sup>۱۳۳</sup>

رزم‌آرا که به اصول فرهنگ سیاسی موجود و تصوراتی که سیاست طایفه‌ای و روابط باندهای سیاسی کشور بر آن مبتنی بود بی‌هیچ انتقاد مهمی گردن نهاده بود، گمان می‌کرد که حمایت دولتهای بیگانه نه تنها عامل اصلی برای در دست گرفتن قدرت است، بلکه ضروری‌ترین عامل برای حفظ موفقیت‌آمیز آن است.<sup>۱۳۴</sup> در نتیجه او از نشان دادن حساسیت نسبت به نهضت ملی رو به گسترش و درک واقعی آرمانهای آن کاملاً فروماند. او بدون شک افکار اصلاح‌طلبانه در سر داشت و اراده و نیروی اجرای آنها را هم دارا بود ولی با اوضاعی روبرو شد که احتمال موفقیت او را بشدت کاهش می‌داد. فشارها و محدودیتهای بنیادی که قدرت نخست‌وزیر را تحت‌الشعاع قرار می‌داد و در نتیجه اوضاع نامساعد افزایش یافته بود، رزم‌آرا را از یک رئیس ستاد ارتش موفق، قوی و مورد غبطه دیگران به یک نخست‌وزیر زبون و ناتوان مبدل ساخته بود.

(۱۳۲) همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، جلد ۲، ص ۳۹.

(۱۳۳) گزارش جکسون، ۱۴ ژوئن ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514. تعدادی از همکاران رزم‌آرا به اتهام شرکت در کودتای مورد نظر بازداشت شدند (باختر امروز، ۲۷ شهریور ۱۳۳۰).

(۱۳۴) رزم‌آرا در آستانه احراز نخست‌وزیری از نمایندگان سیاسی بریتانیا و امریکا خواسته بود علناً حمایت خود را از او اعلام کنند. آنها فقط به دادن رهنمود به روزنامه‌ها در مورد مطالبی که درباره نخست‌وزیر جدید می‌نوشتند بسنده کردند، ولی اعلامیه رسمی ندادند زیرا نمی‌خواستند آشکارا این تصور را پدید آورند که رزم‌آرا یک نامزد انگلیسی-امریکایی است. (تلگراف وزارت خارجه بریتانیا به واشینگتن، ۲۷ ژوئن ۱۹۵۰، FO 371 EP 82312).

## دولت علاء

اسفند ۱۳۲۹- اردیبهشت ۱۳۳۰

در همان روزی که رزم آرا به قتل رسید، علم از جانب شاه به دیدار شپرد شتافت تا درباره دولت بعدی با او مشورت کند: آیا دولت مزبور باید قوی باشد یا چنانچه رئیس مجلس معتقد بود «بی ضرر»؟<sup>۱</sup> شپرد بر این اعتقاد بود که «برای در دست گرفتن سکان کشور یک شخصیت قوی لازم است» ولی با توجه به مخالفت عمومی با رزم آرای مرحوم انتصاب فرد نظامی دیگری را به نخست‌وزیری «شدیداً مضر دانست». اگرچه نامزد مورد علاقه شپرد سید ضیاء بود ولی با توجه به مشکلات موجود، او انتصاب یک «دولت محلل» را توصیه کرد. وزارت خارجه انگلیس نه تنها انتصاب «یک شخصیت هر چه بیشتر قوی» بلکه انحلال مجلس را نیز تجویز کرد و معتقد بود اگر مجلس در اثر نفوذ کاشانی لایحه نشر اسکناس اضافی را رد کند انحلال آن بسیار مطلوب خواهد بود.<sup>۲</sup> وزارت خارجه همچنین سید ضیاء را به عنوان «امیدبخش‌ترین نامزد نخست‌وزیری» تلقی می‌کرد ولی براساس تجربه اخیر نگران بود که موقعیت سید ضیاء یا هر کاندیدای دیگری «نباید با اعلام پشتیبانی قبلی سفارت امریکا لطمه ببیند، چنانچه در موارد پیشین اتفاق افتاده بود».<sup>۳</sup> وزارت خارجه

(۱) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۷ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91453.

(۲) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۹ مارس ۱۹۵۱، همانجا.

(۳) وزارت خارجه بریتانیا به واشینگتن، ۸ مارس ۱۹۵۱، همانجا.

امریکا با این نظر موافقت کرد و اظهار نظر نمود که «بسیار ناپسند خواهد بود اگر نخست‌وزیر یک کاندیدای انگلیسی-امریکایی تلقی گردد».<sup>۴</sup>

محدودیت‌هایی که سفارتخانه‌های انگلیس و امریکا برای خود قایل شدند شاه و مشاورانش را در انتخاب نخست‌وزیر با مسئولیت بیشتری روبرو ساخت. با این همه در فضای سردرگمی که به زحمت قابل پرده‌پوشی بود، تشکیل یک کابینه محلل که باعث تحریک خشم عمومی نمی‌شد تنها امکان عملی بود: مشاوران شاه از جمله تقی‌زاده و حکمت مخالف اقدام حاد بودند<sup>۵</sup> و در هر صورت هیچ کاندیدایی حاضر به چنین کاری نبود. شاه که مصمم بود نظر مجلسین را در انتخاب نخست‌وزیر نادیده بگیرد، از علاء خواست که کابینه را تشکیل بدهد و وقتی او این پیشنهاد را رد کرد، به خلیل فهیمی وزیر مشاور کابینه رزم‌آرا مراجعه کرد. مجلس نیز مصمم بود حقوق خود را مجدداً بدست آورد و لذا از تأیید فهیمی خودداری ورزید. بنابه اظهار شپرد: «آنگاه شاه از سید ضیاء استمزاج کرد که هنوز حاضر به قدم پیش نهادن نبود. بنابراین یکبار دیگر به علاء متوسل شد و او را قانع کرد که نخست‌وزیری را بپذیرد».<sup>۶</sup> شاه هیچ‌گونه رأی تمایلی از مجلس نخواست. بدین جهت نمایندگان جبهه ملی (اگرچه علاء را بر سایر کاندیدها ترجیح می‌دادند) از دادن رأی اعتماد به او خودداری ورزیدند و پس از مذاکرات تندی تالار مجلس را ترک گفتند. البته حساسیت اوضاع و خطر انحلال پارلمان چنین معنی می‌داد که مجلس باید به زمامداری علاء گردن نهد. بدین جهت مجلس شورای ملی ۷۱ رأی موافق در برابر ۲۸ رأی مخالف و مجلس سنا ۳۶ رأی موافق از مجموع ۴۰ نفر سناتور حاضر در جلسه به کابینه علاء داد.<sup>۷</sup>

حسین علاء در سال ۱۲۶۳ در یک خانواده اشرافی بدنیا آمد. در مدرسه وست مینستر انگلستان تحصیل کرد و همانند پدر و برادرش به خدمت وزارت امور خارجه درآمد. در ۱۲۹۷ به وزارت فواید عامه منصوب شد و در ۱۲۹۸ به سمت وزیرمختار در مادرید و یک سال بعد به وزارت مختار در واشینگتن منصوب شد. علاء در سال ۱۳۰۴ به ایران مراجعت کرد و چون در مجلس پنجم به نمایندگی تهران انتخاب شده

(۴) استیل (از سفارت بریتانیا در واشینگتن) به وزارت خارجه بریتانیا، ۹ مارس ۱۹۵۱، همانجا.

(۵) شپرد به باوکر، ۱۲ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91454.

(۶) همانجا.

(۷) باختر امروز، ۲۲ اسفند ۱۳۲۹.

بود در جلسات مجلس همراه با مصدق و سه نماینده دیگر با نقشه‌های رضاخان و خلع سلسله قاجار مخالفت ورزید. در ۱۳۰۶ وی مجدداً به مدت کوتاهی وزیر فواید عامه شد و به دنبال چند شغل دیگر در ۱۳۰۸ به سمت وزیرمختار ایران در پاریس منصوب شد. او در مذاکرات نفت ۱۹۳۳ دخالت داشت و نیز نخستین رئیس ایرانی بانک ملی ایران بود. علاء در تیر ۱۳۱۳ به سمت وزیرمختار در لندن منصوب شد ولی در اواسط ۱۳۱۵ به تهران احضار گردید.<sup>۸</sup> در شهریور ۱۳۱۶ علاء وزیر تجارت شد ولی چون از نظر رضاشاه افتاده بود در فروردین ۱۳۱۷ از این سمت برکنار و بنابراین از عالم سیاست خارج شد. در دوران بعد از شهریور ۱۳۲۰ او ابتدا وزیر دربار و سپس در ۱۳۲۴ سفیر ایران در واشینگتن و سازمان ملل متحد گردید. در اوایل اسفند ۱۳۲۸ وی به مدت کوتاهی در کابینه ساعد و سپس منصور وزیر امور خارجه شد و در پنجم اسفند ۱۳۲۹ مجدداً به سمت وزیر دربار منصوب گردید.

علاء داماد ابوالقاسم قراگوزلو (ناصرالملک) نایب‌السلطنه سابق بود و همسرش یکی از «نخستین زنانی بود که کشف حجاب کرد».<sup>۹</sup> در گزارش سفارت انگلیس درباره شخصیت‌های ایرانی در سالهای دهه ۴۰ علاء چنین توصیف شده است:

او یک فرد پر کار و یک میهن‌پرست ثابت‌قدم است، باهوش و باسواد است و به ادبیات بسیاری از کشورها علاقه دارد و پیانو را خوب می‌نوازد. به زبان انگلیسی کاملاً مسلط است و فرانسه را به روانی صحبت می‌کند. در گذشته به داشتن احساسات ضد انگلیسی شهرت داشته است، با وجود این در سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ روابطش با سفارت انگلیس عالی بوده است. علاء بیشتر ضد روسی به نظر می‌رسد تا ضد انگلیسی و بی‌شک بیش از هر دوی اینها طرفدار ایران است.<sup>۱۰</sup>

علاء نسبت به سیاست بریتانیا در ایران بدگمان بود و بیشتر به امریکاییها گرایش داشت و مثل بسیاری از سیاستمداران نسل خود معتقد بود که امریکا نیرویی

۸) در ۱۹۳۱ انگلیسیها بخاطر اینکه علاء اظهار نظر اهانت‌آمیزی نسبت به اعلیحضرت جورج پنجم کرده بود حاضر نبودند او را به عنوان وزیرمختار بپذیرند و وی را فاقد احساسات دوستانه تشخیص داده بودند. (گزارش درباره شخصیت‌های ایرانی دهه ۱۹۴۰، FO 371 EP 24582).

۹) همانجا.

۱۰) همانجا.

خنثی‌کننده در برابر انگلیسیها و روسهاست. او یک سلطنت‌طلب وفادار بود<sup>۱۱</sup> ولی بصیرت او در ارزیابی قدرت ناسیونالیسم ایرانی در میان سیاستمداران هم‌تراز او غیرعادی بود و این خصلت در بخش عمده دوران نخست‌وزیری مصدق که علاء وزیر دربار بود، مشهود بود. مصدق از شیوه معمولی خود عدول کرد و از او به عنوان یک «شخص خوش‌نیت فعال، یک فرد متواضع و دموکرات که هر شغلی به او واگذار شود آن را جدی می‌گیرد و شغل را صرفاً برای امرار معاش و کسب مقامات عالی نمی‌پذیرد و یک شخص صمیمی و راستگو» نام برد.<sup>۱۲</sup>

علاء از تشکیل فوری کابینه خودداری کرد. با احتیاط دست به کار شد، از اعلام حکومت نظامی خودداری ورزید، کوشید با جبهه ملی روابط دوستانه برقرار سازد و تقاضای اضافه‌نشر اسکناس را تنها به مبلغ ۶۰۰ میلیون ریال کرد - در مقایسه با ۲۲۰۰ میلیون ریال که سلف او خواسته بود<sup>۱۳</sup> - و مهمتر از همه چیز از سنگ‌اندازی در روند ملی شدن نفت خودداری کرد. در ۲۴ اسفند ۱۳۲۹ به دنبال تظاهرات گسترده و پرشور مردم، مجلس شورای ملی به اتفاق آراء تصمیم کمیسیون نفت را مبنی بر پذیرفتن اصل ملی شدن تصویب کرد و از کمیسیون نفت خواست که بهترین طریقه اجرای آن را مورد بررسی قرار دهد.<sup>۱۴</sup> هم انگلیسیها و هم شاه کوشیدند نمایندگان را از شرکت در جلسه مجلس منصرف سازند.<sup>۱۵</sup> وقتی این اقدام با ناکامی روبرو شد، انگلیسیها امیدشان را به سنا بستند، لیکن مساعی شاه در این جهت نیز ناکام ماند و سنا نیز به اتفاق آراء اصل ملی شدن را تصویب کرد.<sup>۱۶</sup>

(۱۱) نامه علاء به غنی، ۲۳ بهمن ۱۳۲۷، متن در یادداشتهای دکتر غنی، جلد نهم، ص

۵۶۳-۵۶۶.

(۱۲) نطق مصدق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۴ فروردین ۱۳۳۰، غنی که علاء را از نزدیک می‌شناخت در مورد شرافت او بحث نکرده است، ولی او را ساده‌لوح، چشم و گوش بسته، ضعیف و حتی ابله توصیف کرده است. یادداشتهای دکتر غنی، جلد نهم، ص ۲۸.

(۱۳) باختر امروز، ۲۸ اسفند ۱۳۲۹.

(۱۴) شپرد یادداشتی به علاء تسلیم کرد که ملی کردن را نفی کرده و آمادگی شرکت را برای مذاکره «براساس پرداخت حق‌السهم سخاوتمندانه‌تری به ایران» ابراز داشته بود. علاء ظاهراً قول داد که نامه مزبور را قبل از تصویب اصلی ملی شدن به مجلس تقدیم کند ولی نتوانست به وعده خود وفا کند (شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91454).

(۱۵) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۴ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91524 و نیز تلگراف ۱۶

مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91453.

(۱۶) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91454.

اکنون انگلیسیها انحلال فوری مجلسین را «بهترین راه حل»<sup>۱۷</sup> و تنها شانس نجات دادن امتیاز نفتشان تلقی می‌کردند. شاه در امر انحلال مجلسین «علاقمند» به نظر می‌رسید، اما نه به سبب «مسئله نفت» و بنابراین وزارت خارجه انگلیس دچار شک شد که چنین کاری هرگز صورت بگیرد.<sup>۱۸</sup> شپرد به نوبه خود گزارش داد:

اگر در ظرف دو یا سه ماه دولت تغییر کند و به دنبال آن مجلسین بی‌درنگ منحل شوند، کمیسیون نفت نیز ناپدید خواهد شد و احتمال معامله با قوام یا سید ضیاء در صورتی که یکی از آن دو به نخست‌وزیری منصوب شود، وجود خواهد داشت. اما این معامله بخصوص با قوام دشوار خواهد بود. در هر دو صورت اصل ملی شدن باید بنحوی پذیرفته شود. حوادث اخیر این فکر را چنان در افکار عمومی رسوخ داده که هیچ دولتی نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد.<sup>۱۹</sup>

سرانجام شپرد پذیرفت که از هیچ دولتی نمی‌توان انتظار داشت که با ملی شدن مخالفت ورزد و شروع به طرفداری از سیاستی کرد که در اصل رزم‌آرا پیشنهاد کرده بود، یعنی بصورت ظاهر عنوان ملی شدن را بپذیرند ولی در عمل ترتیب ۵۰-۵۰ را اختیار کنند. علاء نیز ظاهراً با این سیاست موافق بود و گفته می‌شد «در این فکر است که با نوعی ترتیب ملی شدن موافقت کند که اداره امور نفت را در دست شرکت نفت انگلیس و ایران باقی خواهد گذاشت».<sup>۲۰</sup> از آنجایی که هنوز تعریف ملی شدن و نحوه اجرای آن روشن نشده بود، علاء فرصتی برای تحکیم موقعیت خود و تشکیل کابینه یافت.

هدف اعلام شده علاء در سیاست داخلی «آرام‌سازی اوضاع کشور» بود و با انحلال مجلسین مخالف بود.<sup>۲۱</sup> به دنبال ترور دکتر عبدالحمید زنگنه وزیر فرهنگ غیرمحبوب کابینه رزم‌آرا، علاء حکومت نظامی اعلام کرد و با این کار خود مخالفت

(۱۷) گزارش فرلانگ، ۲۰ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91524.

(۱۸) همانجا.

(۱۹) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۸ مارس FO 371 EP 91542.

(۲۰) شپرد به موریسون، ۳ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91455.

(۲۱) شپرد به موریسون، ۱۹ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91524؛ گزارش سفارت انگلیس در تهران

مورخ ۲۱ مارس ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514.

شدید جبهه ملی را برانگیخت.<sup>۲۲</sup> از سوی دیگر او در هنگام تشکیل کابینه تمایل جبهه ملی را در نظر گرفت که مبنی بر عدم عضویت اعضاء کابینه سابق بود. دشواریهای علاء در تشکیل کابینه بدون تحریک یا روگردان ساختن طرفهای عمده، با حضور پنج کفیل وزارتخانه در کابینه مشخص شد ولی حتی شپرد از اینکه سرانجام او توانسته بود اصولاً کابینه‌ای تشکیل بدهد تحت تأثیر قرار گرفته بود.<sup>۲۳</sup> برنامه کابینه او واقع‌بینانه بود و موضع او با این امتیاز که هیچ تلاشی در احراز مقام نخست‌وزیری نکرده بود تحکیم می‌شد. مجلس سنا به اتفاق آراء و مجلس شورای ملی به اکثریت ۷۷ رأی به کابینه علاء رأی اعتماد داد.<sup>۲۴</sup> در ۱۵ فروردین علاء کابینه‌اش را ترمیم کرد و زاهدی و ارفع را که هر دو از نزدیکان کاشانی بودند وارد هیئت دولت کرد. نیز ترتیبی داد که شاهپور علیرضا به آلمان فرستاده شود و اشرف به مرخصی طولانی به خارجه برود. این کار اکنون بصورت یک اقدام متعارف در جهت تسکین خشم عمومی از دربار درآمده بود و شپرد اعتقاد داشت که «این تبعید محترمانه افکار عمومی را راضی خواهد ساخت».<sup>۲۵</sup> اکنون چنین به نظر می‌رسید که کابینه حمایت کافی پارلمان را بدست آورده و حتی جبهه ملی آماده است پشتیبانی مشروط خود را به آن عرضه کند.<sup>۲۶</sup>

با اینهمه، به دنبال تعطیلات نوروزی سال ۱۳۳۰ دولت علاء با مسئله‌ای جدی روبرو شد و آن اعتصاب کارگران نفت جنوب بود که جرعه آن در نتیجه حذف کمک هزینه کارگران بندر معشور از جانب شرکت نفت روشن شد. اعتصاب در ۵ فروردین آغاز گردید و سرعت به مناطق دیگر بخصوص آبادان گسترش یافت و در بعضی موارد به خشونت گرایید. نهضت ملی شدن نفت انتظارات کارگران را افزایش داده بود، در حالی که بی‌اعتنایی و عدم حساسیت شرکت اوضاع را تشدید می‌کرد.<sup>۲۷</sup> شپرد و فرلانگک به شیوه مألوف تمام مسئولیت اعتصاب را به گردن

(۲۲) اعلامیه جبهه ملی، باختر امروز، ۱۰ فروردین ۱۳۳۰.

(۲۳) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۷ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91455.

(۲۴) باختر امروز، ۲۸ و ۲۹ فروردین ۱۳۳۰.

(۲۵) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۵ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91455.

(۲۶) نطق مصدق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۴ فروردین ۱۳۳۰. با وجود این در میان نمایندگان جبهه ملی عده‌ای از جمله محمود نریمان و علی شایگان با این سیاست موافق نبودند و گرایش به مخالفت با علاء داشتند.

(۲۷) برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: الول ساتن، اثر یادشده، ص ۲۱۳-۲۰۹ و فاتح، اثر یاد

شده، ص ۴۰۹.



کمونیسته‌ها انداختند.<sup>۲۸</sup> شپرد و گریدی به علاء فشار آوردند که با قاطعیت عمل کند.<sup>۲۹</sup> علاء بخوبی از وخامت اوضاع آگاه بود، لذا در سراسر مناطق اعتصاب به مدت دو ماه حکومت نظامی اعلام کرد، اقدامی که تقریباً به اتفاق آراء مورد تأیید مجلس قرار گرفت.<sup>۳۰</sup> اراده او در اعاده نظم هنگامی توجیه شد که ناآرامیها ابعاد گسترده‌تری یافت و به اصفهان سرایت کرد.<sup>۳۱</sup> با اینهمه اعتصاب در اوایل اردیبهشت به پایان رسید، دولت موفق به اعاده نظم گردید و کارگران بر شرکت نفت که با پرداخت کمک هزینه موافقت کرد، پیروز شدند.

علاء بسرعت دست به اقدام زده بود زیرا اطلاع داشت که انگلیسیها ممکن است آشوبهای مناطق نفت‌خیز را بهانه اقدامات نظامی قرار دهند، چون در واقع آنان چند ناوچه توپدار به خلیج فارس فرستاده بودند. با وجود این آنها نتوانسته بودند همکاری امریکاییان را در اتخاذ یک «سیاست مشترک» در قبال ملی شدن نفت در ایران ضمن کنفرانس واشینگتن که از ۹ تا ۱۹ آوریل ۱۹۵۱ [۱۹ تا ۲۹ فروردین ۱۳۳۰] تشکیل شد<sup>۳۲</sup> جلب نمایند و امریکاییان مخالف اقدام نظامی بودند. جورج مک‌گی معاون وزارت خارجه امریکا در امور خاور نزدیک در مورد خطر در اختیار قرار دادن بهانه‌ای برای دخالت به روسها به سفیر انگلیس در واشینگتن هشدار داد و افزود که وزارت خارجه امریکا «جداً امیدوار است که هر اقدامی در مورد حفظ جان اتباع انگلیس در جنوب ایران صورت می‌گیرد با موافقت ایرانیان و پس از مشورت با امریکاییان باشد».<sup>۳۳</sup> علاء نیز کلیه مساعی خود را برای جلوگیری از بهانه دخالت انگلیس در جنوب بکار برده بود و در مورد تحریک روسها به مداخله به شپرد هشدار داده بود.<sup>۳۴</sup> ضمناً در مصاحبه‌ای با روزنامه لوموند ترس خود را از اینکه اقدام انگلیسیها در جنوب ممکن است جرقه جنگ جهانی را روشن کند ابراز داشته و هشدار داده بود که «اعتصابات در ایران به هیچ کس حق مداخله در امور داخلی یا

(۲۸) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۵ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91455، و فرانگ به باروز، ۲۵ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91456.

(۲۹) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91455.

(۳۰) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۵ آوریل ۱۹۵۱، همانجا.

(۳۱) باختر امروز، ۲۷ فروردین ۱۳۳۰؛ تلگراف بگلی به شپرد، ۱۷ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91458.

(۳۲) الول ساتن، اثر یادشده، ص ۲۱۴-۲۱۳.

(۳۳) فرانک از واشینگتن به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۲ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91455.

(۳۴) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۳ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91456.

تجاوز به استقلال ما را نمی‌دهد».<sup>۳۵</sup> همچنین نسبت به اظهارات موریسون که از قدردانی از اقدامات دولت در برقراری نظم در جنوب خودداری کرده بود واکنش شدید نشان داد و اظهار داشت که اعتصاب در نتیجه «اقدام بی‌موقع و غیرعقلانه شرکت نفت در بندر معشور و به علت فقدان درک روحیه مردم ایران صورت گرفته است».<sup>۳۶</sup> به محض اینکه اعتصاب به پایان رسید، خطر دخالت نظامی کاهش یافت ولی ماهیت موقتی کابینه علاء و شایعات درباره اینکه انگلیسیها مشغول فعالیت‌اند تا سید ضیاء را جانشین او سازند بر موقعیت و آمادگی او در ادامه کار تأثیر نامطلوب بخشید.

پس از مرگ رزم‌آرا انگلیسیها بشدت در فکر نخست‌وزیری سید ضیاء بودند. شپرد و وزارت خارجه انگلیس او را نامزد ایده‌آل تلقی می‌کردند ولی می‌دانستند که ممکن است او در مورد نحوه انتصاب خود با شاه اختلاف نظر پیدا کند و حتی تصویب قبلی پارلمان را بنحوی از انحاء خواستار شود.<sup>۳۷</sup> همچنین می‌دانستند که او تجربه کافی ندارد و «تقریباً بطور قطع بین او و شاه اصطکاک پیدا خواهد شد» و او ممکن است انحلال مجلس را که هنوز «بهترین راه‌حل» می‌دانستند، تأیید نکند، هر چند شپرد از اندکی پیش در مورد عملی بودن این کار تا حدودی بدبین شده بود:

به عقیده من اگر شاه از این فرصت استفاده نموده و درسی به مجلس بدهد و یک دولت سالم بدون مجلس را روی کار بیاورد، برای کشور خوب خواهد بود. با وجود این بیم دارم که اکنون که رزم‌آرا مرده است کس دیگری وجود نداشته باشد که شاه بتواند برای چنین اقدامی به او متکی باشد.<sup>۳۸</sup>

عاملی که انگلیسیها به آن اهمیت نمی‌دادند این بود که سید ضیاء از حمایت مردم برخوردار نبود و احتمال داشت انتصاب او واکنش عمومی شدید ایجاد کند زیرا همه او را تحت‌الحمایه و فادار انگلیسیها می‌دانستند. چنین به نظر می‌رسید که انگلیسیها از قدرت نهضت ملی و سرنوشتی که رزم‌آرا در نتیجه داشتن انگ سرسپردگی انگلیس دچار آن شده بود، عبرت نگرفته بودند. این عدم حساسیت شگفت‌انگیز نسبت به

(۳۵) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۹ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91456.

(۳۶) علاء به شپرد، ۲۲ آوریل ۱۹۵۱، همانجا.

(۳۷) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۷ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91453.

(۳۸) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۹ مارس ۱۹۵۱، همانجا.

افکار عمومی را می‌توان با عقیدهٔ راسخ شپرد و همکاری‌اش در وزارت خارجه در مورد «سر فرود آوردن نهایی شخصیت ایرانی در برابر نمایش مصممانهٔ قدرت» توجیه کرد. براساس این برداشت سید ضیاء برای غلبه کردن بر آنچه که او و حامیان انگلیسی‌اش انفجار موقت احساسات بیگانه‌ستیزی و عواطف غیرعقلایی می‌نامیدند شخص ایده‌آل بود.

چند روز پس از قتل رزم‌آرا، سید ضیاء پس از مشورت با شاه یک طرح مفصل در خصوص زمامداری‌اش به پایمن تسلیم کرد که شامل انحلال پارلمان از جانب شاه و انتصاب یک نخست‌وزیر موقت بود که به دنبال او خود وی پس از دو سه هفته به نخست‌وزیری می‌رسید. او متعهد شده بود مسئلهٔ نفت را براساس ۵۰-۵۰ حل کند، مداخلهٔ خاندان سلطنت را در امور سیاسی محدود سازد، با نظرات شاه در خصوص ۶۰ درصد مسایل موافقت کامل نماید و ۴۰ درصد بقیه را مختص خودش سازد و با جبههٔ ملی با سیاست «هویج و چماق» یعنی ترکیبی از نرمش و خشونت روبرو شود. او از سفارت یک مستشار اقتصادی طلبید و از انگلیسی‌ها خواست با شاه تماس بگیرند و حمایت خود را از این طرح به او ابراز نمایند. سفارت از این طرح استقبال کرد و از علم خواست موضوع را به شاه اطلاع دهد و به سید ضیاء گفت که شرکت نفت قبلاً مبلغ ۵ میلیون لیره پرداخته و آماده است هر ماه دو میلیون لیره تا پایان سال ۱۹۵۱ بپردازد و ۱۰ میلیون لیره نیز در بانک ملی ایران در لندن به عنوان سپرده بگذارد.<sup>۳۹</sup> با انتصاب علاء به عنوان نخست‌وزیر محلل راه برای نخست‌وزیری سید ضیاء هموار به نظر می‌رسید که قرار بود در صورت امکان مجلس را به بهانهٔ اصلاحات منحل کند. وقتی شاه پیغام سفارت انگلیس را دریافت کرد پاسخ داد که سید ضیاء در ظرف یک ماه به نخست‌وزیری منصوب خواهد شد.<sup>۴۰</sup> با این حال انحلال پارلمان مسئلهٔ اصلی باقی ماند و سید ضیاء آن قدر زیرک بود که به نیت شاه اعتماد نداشته باشد. او می‌ترسید که همین که به نخست‌وزیری منصوب شد «شاه ممکن است ترجیح دهد که مجلس را به عنوان وسیله‌ای که در صورت لزوم علیه او بکار برده شود حفظ نماید».<sup>۴۱</sup> با وجود این سید ضیاء از سفارت خواست که به شاه القا کند که با نخست‌وزیری او به منافع شاه و مملکت بهتر خدمت خواهد شد و

(۳۹) گزارش پایمن، ۱۹ مارس ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514. از قرار معلوم مبلغ ۵ میلیون لیره به دولت رزم‌آرا پرداخت شده بود.

(۴۰) گزارش پایمن، ۱۹ مارس ۱۹۵۱، همانجا.

(۴۱) همانجا.

سفارت نیز این کار را با کمال میل انجام داد. او اکنون با پشتیبانی کامل سفارت انگلیس در انتظار لحظه مناسب برای در دست گرفتن زمام امور بود. در عین حال یک رقیب دیگر فعالانه برای نخست‌وزیری اقدام می‌کرد. او قوام بود که در مهر ۱۳۲۹ از سفر اروپا مراجعت کرده و مشغول بهبود بخشیدن روابطش با دربار بود (که در نتیجه ارسال نامه‌های سرگشاده قوام تیره شده بود). او نیز می‌کوشید حمایت سفارت انگلیس را از طریق فرستادگانش از قبیل نیک‌پی، اسدی و دیگران جلب نماید.<sup>۴۲</sup> قوام توانست از طریق میجر جکسون<sup>۴۳</sup> و علی مقتدر شفیعاً که از جانب او نزد وزارت خارجه انگلیس اقدام می‌کرد، بر مقامات سفارت اعمال نفوذ کند.<sup>۴۴</sup> با این حال شپرد او را «عنصر نامطلوب» تلقی می‌کرد که با اصلاحات مخالف است و شخصی فاسد و غیرقابل اعتماد می‌باشد و معتقد بود انتصاب او برای شاه و مملکت زیان‌بخش خواهد بود.<sup>۴۵</sup> با اینهمه، طرفداران قوام چنان به فعالیت پرداخته بودند که مصدق در مجلس شدیداً به او حمله کرد تا مانع از نخست‌وزیری‌اش شود.<sup>۴۶</sup> روابط دشوار قوام با دربار<sup>۴۷</sup> و عدم موفقیت او در جلب موافقت سفارت انگلیس بدان معنی بود که قوام فرصت موفقیت بسیار کمتری از سید ضیاء دارد.

یک مانع عمده در برابر چشم‌انداز موفقیت سید ضیاء نظر امریکاییها بود که روابط او را با دربار «بی‌ثبات» می‌دانستند. شهرت او را به همدلی و وابستگی با انگلیسیها نقطه ضعف او می‌شمردند. امریکاییها طرفدار نخست‌وزیری سمپلی بودند،<sup>۴۸</sup> ولی وزارت خارجه انگلیس مخالف بود: ضعف بنیه، ارتباطات او با طبقه ملاکان و همدستی او با شاهدخت اشرف موانعی در راه نخست‌وزیری سمپلی تلقی می‌شد.<sup>۴۹</sup> فعالیت‌های پشت پرده به نفع سید ضیاء که موجب تزلزل موقعیت

(۴۲) گزارش پایمن، ۲۸ دسامبر ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493؛ گزارش پایمن، ۱۹ فوریه ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514.

(۴۳) گزارش جکسون، ۱۰ ژانویه ۱۹۵۱، همانجا.

(۴۴) گزارش لوگان، ۲ آوریل ۱۹۵۱، همانجا.

(۴۵) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۷ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91453؛ شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۱ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91454.

(۴۶) نطق مصدق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۴ فروردین ۱۳۳۰.

(۴۷) فرخ نیز در سنا چنین اتهامی را مطرح کرد و این بدان معنی بود که دربار هنوز موافقت خود را با نخست‌وزیری قوام اعلام نداشته است (باختر امروز، ۲ اردیبهشت ۱۳۳۰).

(۴۸) از واشینگتن به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91453.

(۴۹) از وزارت خارجه بریتانیا به واشینگتن، ۱۸ مارس ۱۹۵۱، همانجا.

آسیب‌پذیر علاء می‌شد امریکاییها را به هراس افکند. ویلیام رانتری رئیس اداره امور یونان و ترکیه و ایران در وزارت خارجه آمریکا «نگرانی شدید» خود را از تلاشهای انگلیسیها در ساقط کردن دولت علاء و روی کار آوردن سید ضیاء که قصد انحلال پارلمان و حکومت کردن از طریق تصویبنامه را داشت، و به «عواقب غیرقابل پیش‌بینی» می‌انجامید، ابراز کرد. جورج مک‌گی نگرانی رانتری را در مورد اینکه جانشین علاء نباید از طریق تصویبنامه حکومت کند، تأیید کرد.<sup>۵۰</sup> و بدین سان برای انگلیسیها هیچ شکی در مورد نظر امریکاییان باقی نماند.

سفیر انگلیس تکذیب کرد که آنها مشغول تخریب موقعیت علاء هستند و اظهار داشت خودشان به این نتیجه رسیده‌اند که انحلال پارلمان به بهانه مسئله غامض نفت «اقدامی بسیار ناپسند است».<sup>۵۱</sup> به‌رغم کلیه شواهد که خلاف آن را ثابت می‌کرد، وزارت خارجه انگلیس نیز تکذیب کرد که «آنها در صدد اعمال نفوذ بر ایرانیان در مورد انتخاب نخست‌وزیرشان هستند».<sup>۵۲</sup> آنها رضایت خود را از علاء در آرام‌سازی تهران و آبادان اعلام داشتند و افزودند که «در حال حاضر مایل نیستند او استعفا دهد یا در این جهت به مجلس رهنمود بدهند».<sup>۵۳</sup> با اینهمه هیچ یک از این ادعاها نمی‌توانست این حقیقت را پنهان سازد که سفارت انگلیس بی‌صبرانه می‌کوشید ترتیب نخست‌وزیری فوری سید ضیاء را فراهم سازد و بنابراین از تأیید و تشویق مخالفان علاء در مجلس دست نکشیده بود.<sup>۵۴</sup> در نظر مقامات انگلیسی نخست‌وزیری سید ضیاء تنها امید نجات شرکت نفت انگلیس و ایران و جلوگیری از فرسایش حیثیت و منافع انگلستان در ایران می‌شد و چنین برمی‌آمد که سید ضیاء خود از صمیم قلب آماده بود با نهضت ملی شدن نفت مخالفت ورزد و آن را سرکوب کند. سید ضیاء که از دشواری مسایلی که از انحلال پارلمان ناشی می‌شد، از جمله نظر امریکاییان آگاه بود، تاکتیک خود را تغییر داد. او ادعا کرد که در صورتی که از

(۵۰) فرانک از واشینگتن به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91455؛

همچنین تلگراف مورخ ۱۷ آوریل ۱۹۵۱ فرانک به وزارت خارجه، FO 371 EP 91456.

(۵۱) فرانک از واشینگتن به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91455.

(۵۲) وزارت خارجه بریتانیا به واشینگتن، ۱۷ آوریل ۱۹۵۱، همانجا.

(۵۳) گزارش لوگان، همانجا.

(۵۴) به عنوان مثال، در پاسخ تقاضاهای مکرر آشتیانی‌زاده برای دریافت «رهنمود» از جانب

سفارت، به وی پاسخ داده شد که او می‌تواند با علاء مخالفت کند که در حال انتظار نمی‌رود مدت زیادی بر سر کار بماند. (گزارش هیلیر-فرای، ۶ آوریل ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514) فردای آن روز

آشتیانی‌زاده در مجلس با علاء به مخالفت برخاست (مذاکرات مجلس، ۱۹ فروردین ۱۳۳۰).

اعتماد کامل شاه برخوردار شود قادر خواهد بود یک اکثریت شصت تا هفتاد نفری از نمایندگان را جمع کند که دولت علاء را سرنگون کنند و وی نخست‌وزیری را از طرق عادی قانونی احراز کند. این پیشنهاد مورد تأیید شپرد قرار گرفت که آن را «بهترین راه برای خروج از بن‌بست فعلی» توصیف کرد.<sup>۵۵</sup> از این طریق سید ضیاء می‌توانست امیدوار باشد که از بسیاری از مسایل اجتناب خواهد کرد، امریکاییان را خلع سلاح خواهد کرد، خودش را تا حدودی از اتهام اینکه دست‌نشانده انگلیسیها است مبرا خواهد ساخت و موقعیت بهتری برای دست و پنجه نرم کردن با مسئله نفت خواهد یافت. بنابراین نیروی خود را متمرکز بر جلب حمایت مجلس کرد، در حالی که شاه بصورت ظاهر قلباً در کنارش قرار داشت. این فعالیتها از نظر جبهه ملی یا دولت علاء پنهان نماند که در هر حال اشتیاق ناچیزی به ماندن بر سر کار از خودش نشان می‌داد.

در ۴ اردیبهشت ۱۳۳۰ بلافاصله پس از پایان اعتصاب در جنوب، کمیسیون نفت مجلس به اتفاق آراء پیش‌نویس یک طرح نه ماده‌ای را که از جانب یک کمیسیون فرعی هفت نفری تهیه شده بود تصویب کرد که چارچوب اجرای اصل ملی شدن را فراهم می‌ساخت. شپرد گزارش داد که علاء مورد مشورت قرار نگرفته و با توجه به «بی‌میلی او به پشتیبانی از این لایحه... و عدم توانایی‌اش در مخالفت موفقیت‌آمیز با آن»<sup>۵۶</sup> پس از چهل و شش روز زمامداری استعفای خود را تسلیم کرده است. علاء در رویارویی با آنچه که بعداً روی داد هم بی‌میل و هم ناتوان بود و همه می‌دانستند که شاه دیگر اصراری به ماندن او ندارد.<sup>۵۷</sup> او وظیفه خود را به عنوان نخست‌وزیر موقت با موفقیت نسبی انجام داده بود و بنابراین اکنون می‌توانست به ایمنی و امنیت شغل سابقش وزارت دربار که با شخصیت و خلق و خوی او مناسب‌تر بود بازگردد. در این لحظه بحرانی تاریخ ایران، یک نخست‌وزیر با استعداد و کفایت بکلی متفاوت مورد نیاز بود و انگلیسیها مطمئن بودند که سید ضیاء صفات لازم را برای نخست‌وزیری دارا می‌باشد و بزودی به این سمت منصوب خواهد شد. با وجود این صحنه سیاست ایران بطور ناگهانی و نمایشی تغییر یافت و بجای سید ضیاء، مخالف سرسخت او مصدق به نخست‌وزیری رسید.

(۵۵) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۱ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91456.

(۵۶) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ آوریل ۱۹۵۱، همانجا.

(۵۷) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91453.

بخش پنجم

تفوق نهضت ملی و افول سلطنت





## نخستین دولت مصدق

اردیبهشت ۱۳۳۰- تیر ۱۳۳۱

در شب استعفاء علاء، یقین به نظر می‌رسید که فعالیتهای پشت پردهٔ نخست‌وزیری سید ضیاء را تضمین کرده است. در واقع سید ضیاء مشغول مذاکره در این خصوص با شاه و در انتظار تصویب مجلس و صدور فرمان همایونی برای انتصابش بود<sup>۱</sup> که به پیشنهاد جمال امامی، مصدق با قبول زمامداری همه را دچار حیرت ساخت. او در موارد قبلی چنین پیشنهادهایی را رد کرده و فقط دو هفته پیش اظهار داشته بود: «بعضیها ممکن است بگویند که من باید دولت را تشکیل بدهم ولی آیا دخالت پنجاه سالهٔ شرکت نفت به من و اشخاصی نظیر من اجازهٔ تشکیل دولت و موفقیت را خواهد داد؟»<sup>۲</sup> بنابراین امامی و دیگران انتظار داشتند مصدق این بار نیز پیشنهاد را رد کند ولی مصدق و طرفدارانش بر آن بودند که زمامداری سید ضیاء عیناً همانند فاجعه‌ای

(۱) شپرد به وزارت خارجهٔ بریتانیا، ۲۸ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91456؛ نطق مصدق در مجلس شورای ملی، مذاکرات مجلس، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۳۰.  
 (۲) نطق مصدق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۳ فروردین ۱۳۳۰. قبل از مرگ رزم‌آرا، امامی از جانب شاه از مصدق دعوت کرده بود که دولت را تشکیل بدهد. مصدق نظر مساعدی ابراز نداشته بود و امامی هیچ انتظار نداشت که او یکباره تغییر عقیده بدهد. در این خصوص نگاه کنید به خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق، (تهران ۱۳۶۵)، ص ۱۷۸.

خواهد بود و به همین جهت وی پیشنهاد را پذیرفت<sup>۳</sup> با این شرط که انتصاب او رسماً مورد تأیید مجلس قرار گیرد. بنابراین «رأی تمایل» سنتی پارلمانی تجدید حیات یافت و از مجموع ۹۰ نفر نماینده حاضر در مجلس شورای ملی ۷۹ نفر<sup>۴</sup> و از مجموع ۴۳ سناتور حاضر در جلسه سنا ۲۹ نفر به مصدق ابراز تمایل کردند.<sup>۵</sup> متعاقب آن فرمان همایونی مبنی بر انتصاب مصدق به نخست‌وزیری در ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ صادر شد. مخالفان خارجی و داخلی مصدق از جمله خود امامی، اکنون می‌توانستند خودشان را تنها با این امید تسکین بدهند که او در حل مسئله نفت شکست خواهد خورد و مجبور به ترک صحنه سیاست خواهد شد. همانطور که شپرد گزارش داد: «بسیاری از سیاستمداران معتقدند که دولت مصدق دیری نخواهد پایید و زمامداری او شری است که در نهایت به خیر منتهی خواهد شد زیرا وی در مدت زمان کوتاهی در ماندگی خود را نشان خواهد داد و بنابراین تبدیل به شخصی بی‌اهمیت خواهد شد».<sup>۶</sup> سید ضیاء پیروزی مصدق را به فقدان اقدام قاطعانه از جانب شاه و بی‌اطلاعی رئیس مجلس از آنچه در پشت پرده ترتیب داده شده بود و «شاید عدم فعالیت از جانب خودش» نسبت داد ولی معتقد بود «اگر به دکتر مصدق طناب کوچکی داده شود، او خودش را به دار خواهد آویخت».<sup>۷</sup>

با این همه مصدق مصمم بود با اجرای قانون ملی شدن، با مسئله نفت دست و پنجه نرم کند و قبول زمامداری خود را مشروط به تصویب لایحه نه ماده‌ای کرد که مجلس بدون توجه به تهدیدهای انگلیس در ۷ اردیبهشت ۱۳۳۰ پس از یک جلسه پرهیجان پنج ساعته به اتفاق آراء تصویب کرد.<sup>۸</sup> روز بعد نیز سنا به‌رغم تلاشهای شاه و دربار<sup>۹</sup> قانون اجرای ملی شدن را تصویب کرد که بلافاصله به توشیح شاه رسید. اکنون ملی کردن نفت و نخست‌وزیری مصدق تفکیک‌نشده و برگشت‌ناپذیر شده بود. اگرچه مصدق زمامداری را اتفاقی یا تصادفی برعهده گرفته بود، نخست‌وزیری

(۳) تقریرات مصدق در زندان، یادداشت‌شده توسط جلیل بزرگمهر و تنظیم‌شده به کوشش ایرج افشار، (تهران ۱۳۵۹) ص ۱۲۱-۱۲۰.

(۴) باختر امروز، ۹ اردیبهشت ۱۳۳۰.

(۵) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۹ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91456.

(۶) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، اول مه ۱۹۵۱، همانجا.

(۷) گزارش هیلیر-فرای، ۳ مه ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514.

(۸) باختر امروز، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۰.

(۹) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۹ اردیبهشت ۱۳۳۰، FO 371 EP 91456؛ و شپرد به

وزارت خارجه بریتانیا، ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰، همانجا.

او با توجه به شماری عوامل مربوط به یکدیگر کمابیش اجتناب‌ناپذیر شده بود و تنها مسئله زمان بود: تفوق جبهه ملی، اهمیت محوری قضیه نفت، جاذبه رو به افزایش ناسیونالیسم و محبوبیت شخص مصدق.

محمد مصدق در سال ۱۲۶۱ در تهران بدنیا آمد و هنوز در سنین نوجوانی بود که تصدی نظارت بر دستگاه استیفاء خراسان به او واگذار شد و در بیست و پنج سالگی به نمایندگی مجلس از اصفهان انتخاب شد، ولی به علت صغر سن نتوانست این وظیفه را عهده‌دار شود. او در سال ۱۲۸۸ برای تحصیل علوم مالی به فرانسه عزیمت کرد و در ۱۲۹۲ درجه دکترا را از سویس دریافت کرد. مصدق یک سال بعد به ایران بازگشت و به تدریس در مدرسه علوم سیاسی پرداخت و پس از چندی به معاونت وزارت مالیه منصوب گردید. وی پس از یک سفر مجدد به اروپا و اقامت کوتاهی در سویس در ۱۲۹۹ به ایران بازگشت و هنوز به تهران نرسیده بود که والی فارس شد ولی در اواخر آن سال به دنبال کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ سید ضیاء و نخست‌وزیری وی از سمت والیگری استعفا داد. از خرداد تا دی ماه ۱۳۰۰ در کابینه قوام وزیر مالیه بود، سپس والی آذربایجان شد و در ۱۳۰۲ در کابینه مشیرالدوله شغل وزارت امور خارجه را برعهده گرفت.

مصدق در اواخر همان سال به نمایندگی مجلس پنجم انتخاب شد و همراه با شماری دیگر از نمایندگان با انتقال سلطنت از سلسله قاجار به پهلوی مخالفت کرد. در عین حال مصدق علاقه فاضلانه خود را به مسایل حقوقی و مالی با انتشار یک کتاب و چندین مقاله نشان داد. او به نمایندگی مجلس ششم نیز انتخاب شد (۱۳۰۶-۱۳۰۴) اما پس از آن رضاشاه مانع فعالیت‌های سیاسی او گردید و در تیر ۱۳۱۹ وی را به بیرجند تبعید کرد. مصدق در نتیجه وساطت محمدرضا ولیعهد در آذرماه همان سال به ملک شخصی‌اش احمدآباد انتقال داده شد و فقط پس از تهاجم متفقین به کشور بود که به وی آزادی تغییر مکان داده شد. در دوران بعد از شهریور ۱۳۲۰ او به نمایندگی مجالس چهاردهم و شانزدهم انتخاب شد و قبل از تصدی مقام نخست‌وزیری در اردیبهشت ۱۳۳۰، به مدت یک سال نماینده مجلس شانزدهم بود.<sup>۱۰</sup>

محمد مصدق در یک خانواده برجسته طبقه بالا متولد شده بود که با قاجارها خویشاوندی و با سایر خانواده‌های مهم کشور بستگی داشت. با وجود این طرز رفتار

(۱۰) برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به: بهرام افراسیابی، مصدق و تاریخ (تهران ۱۳۶۰)؛ علی جانزاده، مصدق، (تهران ۱۳۵۸)؛ بی‌نام، مصدق و نهضت ملی ایران (تهران ۱۳۵۷).

و تمایلات او را نمی‌توان به آسانی با توجه به خاستگاه طبقاتی‌اش تبیین کرد چون وی توانسته بود با موفقیت بر آن فایق شود و استقلال اخلاقی و روشنفکری بارزی از خود نشان بدهد.<sup>۱۱</sup> مصدق حیثیت و محبوبیت خود را مدیون دفاع از اهدافی بود که نفع تمامی افراد ملت بخصوص طبقات متوسط و پایین را دربر داشت و همه اینها به علاوه سایر ویژگیهای شخصیتی، او را از بخش عمدهٔ نخبگان حاکم بر ایران متمایز می‌ساخت.

بمحض اینکه مصدق موافقت پارلمان را با قانون اجرای ملی شدن نفت کسب کرد، کابینه‌اش را به مجلس معرفی کرد. برنامهٔ دولت او فقط شامل دو ماده بود: اجرای قانون ملی شدن نفت و استفاده از درآمدهای آن برای بهبود اقتصاد کشور، و اصلاح قوانین انتخابات پارلمان و شهرداریها. انتخاب همکارانش بنا بر مصلحت بود و او همکاری چند تن از اعضای پابرجا ولی محترم طبقهٔ حاکمه را جلب کرد. به نوشتهٔ روزنامهٔ باختر امروز:

در اولین جلسهٔ جبههٔ ملی بنا شد یک کابینهٔ «ائتلاف ملی» زمام امور را در دست داشته باشد تا جناحهای مختلف این دستگاه از آن وحشت نکنند و از اخلال و کارشکنی دست بردارند. اگر موضوع نفت در جلو نبود، کابینه طور دیگری ترکیب می‌شد. دکتر مصدق آن طوری که شنیده شده است در جلسهٔ دیشب هیأت وزیران گفته است که همواره معتقد بوده است که همکارانش را از میان جوانانی انتخاب کند که تاکنون پشت میز وزارت ننشسته‌اند تا فکر و دماغ آنها بتواند خرابیها و بدبختیهای موجود را جبران نماید.<sup>۱۲</sup>

زامداری مصدق طبعاً ترتیبات سنتی سیاست طایفه‌ای و تعادل باندهای سیاسی را مورد تهدید قرار داد و دربار و عناصر طرفدار انگلیس را به وحشت افکند. بنابراین هدف از ترکیب خاص کابینه و برنامهٔ آن که اصولاً جنجال‌برانگیز نبود این بود که از واکنشهای قوی جلوگیری شود و این سیاست مؤثر واقع شد: از ۱۰۲ نمایندهٔ حاضر

(۱۱) برای تلاشی خام در نشان دادن جهت معکوس نگاه کنید به: دکتر بهمن اسمعیلی، زندگینامهٔ مصدق‌السلطنه، بی‌جا، بی‌نام و نیز سید حسن آیت، چهرهٔ حقیقی مصدق‌السلطنه (قم ۱۳۶۰) ص ۷۸-۲۶.

(۱۲) سرمقالهٔ باختر امروز، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۳۰. روزنامهٔ مزبور ارگان جبههٔ ملی شده بود و مدیر آن دکتر حسین فاطمی بزودی معاون سیاسی و پارلمانی دکتر مصدق شد.

در مجلس شورای ملی ۹۹ نفر و از ۵۱ سناتور ۴۸ نفر به کابینه او رأی اعتماد دادند.<sup>۱۳</sup> با اینهمه این سیاست بعضی از طرفداران مصدق را که انتظار داشتند در برابر حمایت خود پاداش بگیرند از او روگردان کرد: به عنوان مثال عبدالقدیر آزاد نماینده مجلس خواستار شد که کلیه احزاب و گروهها از جمله حزب «استقلال» خود او که به زمامداری مصدق کمک کرده بود، دو وزیر در کابینه داشته باشد.<sup>۱۴</sup>

چنین به نظر می‌رسید که مصدق شک ندارد که وظیفه خطیری که بر عهده گرفته ممکن است جانش را جداً به مخاطره افکند<sup>۱۵</sup> ولی ضمناً مصمم بود به هر قیمتی شده وظایفش را به انجام برساند. بزودی پس از تصدی نخست‌وزیری طی نطقی ادعا کرد که در خواب به او الهام شده که در قضیه نفت کار خود را ادامه دهد ولی افزود نسبت به جانش از جانب فداییان اسلام تهدید به عمل آمده و بنابراین تا وقتی که سرنوشت مسئله نفت نامعلوم است در مجلس باقی خواهد ماند.<sup>۱۶</sup> این یک آغاز فرخنده برای دولتی نبود که قصد مبارزه با شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت بریتانیا را داشت و آشتیانی‌زاده بیدرنگ مصدق را تهدید به استیضاح کرد.<sup>۱۷</sup> در واقع مصدق پس از اقامت کوتاهی در مجلس به خانه‌اش نقل مکان کرد و کلیه امور دولتی را از همانجا اداره کرد. ترس مصدق از به خطر افتادن جانش مبالغه‌آمیز نبود زیرا فداییان اسلام انتظاراتی داشتند که او نمی‌توانست بر آورده سازد. تقاضاهای آنان بخصوص شامل اجباری کردن حجاب زنان در سراسر کشور، اخراج کارمندان زن از ادارات دولتی، منع مصرف مشروبات الکلی و برقراری نماز اجباری برای کارمندان دولت بود.<sup>۱۸</sup> آنها همچنین گسستن کامل از سیاستها و اقدامات

(۱۳) باختر امروز، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۰؛ همانجا، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۰.

(۱۴) نطق عبدالقدیر آزاد در مجلس شورای ملی، مذاکرات مجلس، ۲۱ خرداد ۱۳۳۰؛ همچنین نگاه کنید به خواندنیها، ۲۸ دی ۱۳۳۴. خصومت روزافزون آزاد نه تنها منجر به اخراج او از جبهه ملی گردید بلکه مصدق را وادار کرد که بگوید دیگر خود او به جبهه ملی تعلق ندارد. این گفته جدی گرفته نشد. (مکی، خلع‌بند، جلد ۲ ص ۲۳۱-۲۳۰) این کار بدبینی مصدق را در مورد امکان اتکاء به جبهه ملی به عنوان یک منبع پشتیبانی مناسب نشان داد.

(۱۵) «پیام مصدق به ملت ایران»، متن در باختر امروز، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۰.

(۱۶) نطق مصدق در مجلس شورای ملی، مذاکرات مجلس، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۰.

(۱۷) نطق آشتیانی‌زاده در مجلس شورای ملی، مذاکرات مجلس، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۳۰.

(۱۸) طاهر احمدزاده، تحلیلی از نهضت ملی، متن در اثر یادشده افراسیابی، ص ۳۱۳. ضمناً نگاه کنید به اثر یاد شده خوش‌نیت، ص ۸۳ و محمد ترکمان، تشنجات و درگیریهای خیابانی و توطئه‌ها (تهران ۱۳۵۹) ص ۱۰۸-۹۰.

دولت‌های سابق را خواستار بودند که معنی آن اعطای آزادی عمل به این گروه و رهایی رهبران از آن زندان بود. مصدق حاضر به چنین کاری نبود و پس از بازداشت نواب صفوی رهبرشان در ۱۳ خرداد،<sup>۱۹</sup> هم او و هم کاشانی - که او نیز نتوانسته بود انتظارات فداییان اسلام را برآورده سازد - در معرض فشار و تهدید مستقیم قرار گرفتند.

در نظر مصدق ملی کردن صنعت نفت در ایران نه تنها تحقق آرزوهای ملی ایرانیان بود بلکه تجدید حیات ملت ایران و تهذیب اخلاقی آن بشمار می‌رفت. شرکت نفت انگلیس و ایران عملاً به عنوان دولتی در درون دولت تلقی می‌شد که بر استثمارگری و بی‌عدالتی استوار بود و درآمدی بیشتر از عایدات دولت ایران داشت. در نظر مصدق شرکت نفت به مدت پنجاه سال ابزار پنهان و موزیانه دخالت انگلیس در امور داخلی ایران بود که موجب انحطاط اخلاقی سیاستمداران ایرانی، فساد و وابستگی حکومتها و تهیدستی مردم شده بود. اگرچه او به اهمیت درآمد نفت برای رفاه و پیشرفت اقتصادی کشور معترف بود ولی ضمناً اعتقاد داشت که در صورت لزوم بهتر است ایران فقیر و مستقل باشد تا اینکه بقای شرکت نفت انگلیس و ایران را تحمل کند و تحت سلطه انگلیس باقی بماند. این طرز فکر طبعاً موجب گردیده است که به او اتهام ساده‌اندیشی، خوشبینی ناموجه و بی‌اطلاعی از دنیای واقعی کارتلها و انحصارات نفتی وارد شود و این تصور ساده‌دلانه که انگلستان و غرب به نفت ایران بیشتر نیاز دارند تا ایران به درآمد نفت، آماج انتقاد قرار گیرد.<sup>۲۰</sup> اما این گونه سخنان قدرت و اهمیت آرزوها و خواستهایی را که مصدق بیانگرشان بوده است، نادیده می‌گیرد.

سیر نهضت ملی شدن نفت از ابتدا به سویی بود که سرانجام تبدیل به اوج تضاد و تعارضی مداوم میان یکک ناسیونالیسم خیزنده و یکک امپراتوری در حال افول گردد. چنین تضاد و تعارضی نه تنها خود را به شکل دعوایی نشان می‌داد که در جریان آن هر یک از طرفین سعی خود را در خنثی‌سازی اقدامات طرف دیگر مصروف می‌داشت، بلکه در عین حال تبلور برخورد ادعاهای اخلاقی بر سر مسایلی نظیر میزان ذیحق بودن یا نبودن طرفین بود. به عنوان مثال سر دانلد فرگوسون معاون دائمی وزارت سوخت و نیرو ادعای ذیحق بودن ایرانیان را حتی در مورد پنجاه درصد سود «شرکتی که آنان هیچ کمکی در تأسیس و گسترش آن نکرده‌اند» بکلی بی‌معنی

(۱۹) گندی به لوگان، ۱۱ ژوئن ۱۹۵۱، FO 371 EP 91460.

(۲۰) به عنوان مثال به اثر یادشده فاتح نگاه کنید، ص ۵۲۳.

می‌دانست.<sup>۲۱</sup> عدم ارتباط و تفهیم و تفاهم بین طرفین و فقدان زبان و مفاهیم و ضوابط قضاوت مشترک بین آنها اجتناب‌ناپذیر بود. براساس چنین زمینه‌ای احساسات و نظرات مصدق درباره شرکت نفت و دولت انگلیس احساسات و دیدگاههای مشابهی را دامن می‌زد. مصدق آماج کینه‌توزی و نفرت انگلیسیها بود که از او به عنوان «عوام‌فریب»، «دیوانه»، «غیر عقلایی» و مردی که «در برابر استدلال معقول تأثیرناپذیر است» و «ناسیونالیسم افراطی احساساتی را برای ممانعت از انجام مأموریت متمدن‌کننده شرکت نفت دستاویز قرار داده است» یاد می‌کردند، مردی که وارد ماجرای شده است که کشورش را جز به نابودی اقتصادی، هرج و مرج و کمونیسم سوق نمی‌دهد.<sup>۲۲</sup>

در چنین فضایی از برداشتها و ادعاهای متناقض بود که مذاکرات درباره ملی شدن آغاز شد. دولت مصدق خواستار پذیرفتن کامل قانون ملی شدن بود. اما انگلیسیها تنها آماده قبول نوعی ملی شدن بودند که آنها را قادر سازد هر چه را که بتوانند از ترتیبات قبل از ملی شدن و بخصوص نظارت خود را بر فراگرد تولید حفظ نمایند. اندکی پس از زمامداری مصدق، در میان فشار و تهدید ضمنی دولت انگلیس، هیئتی به ریاست بازیل جکسون از مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران مذاکراتی را با مصدق شروع کرد ولی نتوانست به نتیجه برسد.<sup>۲۳</sup> مصدق اصرار داشت که قانون نه ماده‌ای غیرقابل برگشت است و در تلاش برای تحکیم موقعیت خود متوسل به تاکتیک قدیمی مراجعه به پارلمان شد. صبح روز ۳۰ خرداد ۱۳۳۰ مخالفان مصدق به تشویق شاه و سید ضیاء<sup>۲۴</sup> موفق شدند با شکستن حد نصاب از تشکیل جلسه جلوگیری کنند ولی بعد از ظهر همان روز مجلس به اتفاق آراء به مصدق رأی اعتماد داد و بدین سان سیاست نفتی او را تأیید کرد.<sup>۲۵</sup>

(۲۱) فرگوسون به استوکس، ۳ اکتبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 19607.

(۲۲) این نظریات به طرز گسترده‌ای در روزنامه‌های انگلیسی تبلیغ می‌شد. ضمناً نگاه کنید به رساله فوق لیسانس حمید عنایت تحت عنوان:

The British Public Opinion and the Persian Oil Crisis, London University, 1958.

(۲۳) برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به آثار یادشده اول ساتن ص ۲۳۲-۲۲۸ و فاتح ص ۵۳۴-۵۲۸. کتاب ساتن یک توصیف هیجان‌آمیز و یک کیفرخواست اخلاقی علیه سیاست بریتانیا بدست می‌دهد.

(۲۴) شیرد به وزارت خارجه انگلیس، ۲۲ ژوئن ۱۹۵۱، FO 371 EP 91460.

(۲۵) باختر امروز، ۳۱ خرداد ۱۳۳۰.

به دنبال عزیمت جکسون، آورل هریمن از جانب دولت امریکا به منظور میانجیگری و آشتی دادن «منطق» با «احساسات» وارد تهران شد.<sup>۲۶</sup> ورود او مصادف با تظاهرات عظیمی در تهران گردید که به مناسبت سالروز اعتصابات پنج سال پیش از طرف سازمانهای وابسته به حزب توده ترتیب داده شده بود که نهضت ملی را رقیب خود و مصدق را راهگشای امپریالیسم امریکا در کشور می‌دانست.<sup>۲۷</sup> برخوردهایی میان تظاهرکنندگان توده‌ای و نیروهای انتظامی در گرفت که به چندین کشته و زخمی منجر شد.<sup>۲۸</sup> ادعای دولت دایر بر اینکه بر اوضاع مسلط است تضعیف شد و این امر رابطه بین مصدق و زاهدی وزیر کشور را که شغلش او را مستقیماً مسئول رویدادها می‌ساخت، تیره کرد. این وقایع در عین حال منجر به برکناری سرلشکر بقایی رئیس شهربانی شد و مصدق با بیان این مطلب که انتصاب رئیس شهربانی تا ۲۳ تیر [روز تظاهرات] با شاه بوده است، مسئولیت را از خودش سلب کرد.<sup>۲۹</sup> این وضع طبعاً مورد بهره‌برداری مخالفان مصدق در مجلس قرار گرفت.<sup>۳۰</sup> با این همه چشم‌انداز مذاکرات آینده مخالفان مصدق را خلع سلاح کرد. سفر هریمن امیدهایی بوجود آورد، و راه را برای مأموریت ریچارد استوکس لرد مهربار سلطنتی انگلیس هموار ساخت که در اواسط مرداد ۱۳۳۰ وارد ایران شد. پس از اینکه مذاکرات پیچیده‌ای جریان یافت، روشن شد انگلیسیها حاضر نیستند بیش از تقسیم ۵۰-۵۰ از سود عملیات خود در ایران را پیشنهاد کنند و امریکاییان در این امر از آنان

(۲۶) همانجا، ۲۷ تیر ۱۳۳۰.

(۲۷) روزنامه مردم، ۳۱ تیر ۱۳۳۰.

(۲۸) برای توضیح بیشتر نگاه کنید به ترکمان، اثر یادشده، صفحات ۱۵۸-۱۱۱؛ همچنین نگاه کنید به ف. م. جوانشیر تجربه ۲۸ مرداد (تهران ۱۳۵۹) صفحات ۱۴۴-۱۳۲. کتاب اخیر نه تنها نمونه‌ای از پوزشگریهای معمولی است که حزب توده پس از رویدادها فراهم می‌کرد، بلکه نویسنده واقعیتهایی را که به آسانی با نظر خود سازگار نیافته حذف کرده و مدعی شده است که حزب توده واقعاً طرفدار مصدق بود. برای شرح پوزشگرانه دیگری به سود حزب توده نگاه کنید به رسول مهربان، گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، (بی‌جا، ۱۳۶۱). برای شرحی سودمند و جالب از روابط حزب توده و مصدق و بطور کلی از دوران زمامداری مصدق نگاه کنید به ارسلان پوریا، کارنامه مصدق و حزب توده، ۲ جلد (فلورانس، بی‌تا). همچنین نگاه کنید به سپهر ذبیح، اثر یادشده، صفحات ۲۰۷-۱۶۶.

(۲۹) نطق مصدق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۹ شهریور ۱۳۳۰.

(۳۰) نطقهای جمال امامی، عماد تربتی و عبدالقدیر آزاد، مذاکرات مجلس، ۲۷ تیر ۱۳۳۰.



حمایت می‌کنند.<sup>۳۱</sup> هنگامی که استوکس پیشنهاد کرد که یک مدیر انگلیسی باید بر کل فراگرد تولید نظارت کند، مذاکرات با شکست روبرو شد چون این تقاضا نقض آشکار قانون ملی شدن بشمار می‌رفت.<sup>۳۲</sup> استوکس قبل از عزیمت خود به شاه توصیه کرد که «تنها راه‌حل، روی کار آوردن یک دولت قوی توأم با حکومت نظامی و انداختن بچه‌های شریر در زندان به مدت دو سال یا بیشتر است».<sup>۳۳</sup> اگرچه استوکس حاضر نشد رسماً به این نکته اذعان کند، ولی پذیرفت که انگلیسیها ممکن است چاره‌ای نداشته باشند جز اینکه امتیازات بیشتری بدهند و با مصدق کنار بیایند.<sup>۳۴</sup> اما عقیده مسلط بر محافل حاکمه انگلیس این بود که باید استوار و محکم بمانند و امتیاز بیشتری ندهند تا مصدق سقوط کند.

پس از آنکه مصدق گزارش کامل مذاکرات را به پارلمان تسلیم کرد،<sup>۳۵</sup> مجلس سنا با اکثریت ۳۳ رأی از ۳۶ سناتور حاضر در جلسه و مجلس شورای ملی با اکثریت ۷۲ رأی از ۸۲ نماینده حاضر در جلسه به او رأی اعتماد دادند.<sup>۳۶</sup> مخالفان او از شکست مذاکرات تشجیع شدند. نظر به اینکه تاریخ انتخابات مجلس بعدی نزدیک می‌شد، آنان شروع به بی‌تابی کردند و به مانورهای خود که هدفشان سرنگون کردن مصدق بود، افزودند. علاوه بر نطقهای مخالف دولت و تاکتیک و ترفندهای گوناگون بویژه برای جلوگیری از تشکیل جلسات مجلس، و انتشار مقالات در روزنامه‌ها، تلاشهای خود را بر این امر متمرکز ساختند که انگلیسیها و امریکاییها را از مذاکره با مصدق منصرف کنند. بسیاری از مقامات انگلیسی هیچ‌گونه امیدی به حصول موافقت در مورد نفت با مصدق نداشتند و شپرد تأکید کرد که انگلیسیها نباید وانمود کنند که مایل به مذاکرات بیشتری با وی می‌باشند:

به اعتقاد من به نفع ما نیست که دست به هیچ اقدامی بزنیم که به ادامه حیات دولتی که بی‌تفاوتی کامل نسبت به نیازهای اقتصادی ایران از خود نشان داده

(۳۱) گزارش رمزباتام، ۳۰ ژوئیه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91575.

(۳۲) گزارش مصدق به مجلس، مذاکرات مجلس، اول شهریور ۱۳۳۰؛ نطق مصدق در مجلس، همانجا، ۱۹ شهریور ۱۳۳۰.

(۳۳) استوکس به موریسون، ۶ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91591.

(۳۴) استوکس به یانگر، ۲۴ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا؛ استوکس به موریسون، ۸ اکتبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91590.

(۳۵) گزارش مصدق به مجلس، مذاکرات مجلس، اول شهریور ۱۳۳۰.

(۳۶) باختر امروز، ۱ شهریور ۱۳۳۰.

است و تاکنون صدمات جدی به منافع اقتصادی مردم بریتانیا وارد ساخته است، شاید به مدت زیاد کمک نماید.<sup>۳۷</sup>

وزارت خارجه انگلیس آماده بود روشن سازد که امید خود را به حصول توافق با مصدق از دست داده است و دستورهای لازم در این مورد به رادیو بی‌بی‌سی داده شد.<sup>۳۸</sup>

تبلیغات و فشار مخالفان، مصدق را در عقایدش راسخ‌تر کرد و در ۱۳ شهریور طی نطقی در مجلس سنا اعلام داشت در صورتی که پیشنهاد قابل قبولی از انگلیسیها دریافت نکند کارمندان انگلیسی شرکت نفت را اخراج خواهد کرد.<sup>۳۹</sup> روز بعد وزارت خارجه انگلیس در پاسخ اعلام نمود که دولت بریتانیا دیگر مذاکرات را «در حال تعلیق تلقی نکرده بلکه قطع شده می‌داند».<sup>۴۰</sup> چند روز بعد مصدق نطق مجلس سنا را در مجلس شورای ملی تکرار کرد ولی تقاضای رأی اعتماد نکرد چون از فعالیتهای گسترده گروه اقلیت که از جانب انگلیسیها پشتیبانی می‌شد آگاه بود. او همچنین پیشنهاد کرد «اتمام حجتی» از طریق هریمن به دولت بریتانیا تسلیم شود ولی موفق نشد همکاری وی را جلب نماید. مخالفان مصدق می‌توانستند ادعا کنند که سهمی در پاسخ منفی هریمن داشته‌اند. شپرد به شاه فشار آورد تا قاطعانه در تغییر دولت اقدام کند و شاه کوشید او را قانع سازد که با مصدق ملاقات و گفتگو کند اما موفق نشد.<sup>۴۱</sup> پیشنهاد مصدق دایر بر قبول یک تبعه بیگانه (غیر انگلیسی) برای مدیریت فنی تشکیلات استخراج و تصفیه نفت نیز رد شد.<sup>۴۲</sup> شپرد به وزارت خارجه بریتانیا اطلاع داد که موضع انگلیس در اینکه با مصدق هیچ مذاکره‌ای نکند مخالفان را تقویت کرده است و توجیه کرد که «بی‌بی‌سی باید در همین خط باقی بماند».<sup>۴۳</sup> در عین حال اجرای قانون ملی شدن بسرعت جریان داشت. وظیفه خلع ید از شرکت سابق را دو هیئت عهده‌دار شده بودند. کمیسیون مختلط نفت (که شامل چند سناتور و نماینده مجلس بود و جانشین کمیسیون سابق نفت مجلس شورای ملی

(۳۷) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۹ اوت ۱۹۵۱، FO 371 EP 91462.

(۳۸) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۳۰ اوت ۱۹۵۱، همانجا.

(۳۹) نطق مصدق در سنا، مذاکرات سنا، ۱۸ شهریور ۱۳۳۰.

(۴۰) یادداشت وزارت خارجه بریتانیا (بدون تاریخ)، FO 371 EP 91464.

(۴۱) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91433.

(۴۲) الول ساتن، اثر یادشده، ص ۲۵۶.

(۴۳) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۹ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91433.

شده بود) و هیئت‌مدیره موقت شرکت نوبنیاد ملی نفت ایران. ایرانیان بسیار مایل بودند که کارمندان انگلیسی شرکت نفت را نگه دارند ولی آنها حاضر نشدند تحت شرایط جدید به کار اشتغال ورزند و مصدق در ۲ مهر ۱۳۳۰ تقاضای عزیمت آنان را در ظرف یک هفته نمود و آنان در ۹ مهر از ایران خارج شدند.<sup>۴۴</sup>

دولت بریتانیا همیشه توسل به عملیات نظامی را در مد نظر داشت و بخوبی آگاه بود که پیروزی ایرانیان چه اثراتی بر حیثیت بریتانیا و منافع نفتی آن در نقاط دیگر خواهد داشت. به علاوه سال انتخابات بود و بنابراین حزب حاکم یعنی حزب کارگر مایل بود بخصوص پس از تهدید به اخراج کارمندان انگلیسی، درسی به ایرانیان بدهد. تصرف میدانهای نفتی عملاً غیرممکن بود، بنابراین دولت بریتانیا نقشه‌ای برای تسخیر آبادان با علامت رمز «عملیات دزد دریایی» کشیده بود. اما به‌رغم اثرات منفی عدم تحرک در پیروزی حزب کارگر و نظرات جنگجویانه هربرت موریسون وزیر خارجه، کلمنت اتلی نخست‌وزیر با اقدام نظامی موافق نبود و کابینه انگلستان در مجموع گرایش به خویشن‌داری داشت.<sup>۴۵</sup>

انگلیسیها موفق نشده بودند همکاری امریکاییها را در مورد اقدام نظامی جلب کنند زیرا هیچ‌گونه تهدید آشکار کمونیستی وجود نداشت. عوامل متعددی بر پیروزی خویشن‌داری بر جنگ‌طلبی کمک کرد: اقدام نظامی پیامدهای بین‌المللی منفی داشت، روسها را تحریک می‌کرد، جان اتباع انگلیسی را در ایران به مخاطره می‌افکند و به دلایل متعدد نظامی، لجستیکی، و فنی بعید بود به موفقیت بینجامد. از سوی دیگر رویارویی نظامی با ناسیونالیسم ایرانی به احتمال قریب به یقین آن را تقویت می‌کرد، و ویژگیهای ضد انگلیسی آن را عمیق‌تر می‌ساخت و مقاومت سرسختانه را برمی‌انگیخت. در واقع حتی شاه نیز اذعان کرده بود که ایرانیان چاره‌ای جز مقاومت در برابر دخالت نظامی ندارند.<sup>۴۶</sup> بنابراین اقدام نظامی متروک شد ولی فشارهای دیگر از قبیل محاصره عملی اقتصادی به منظور جلوگیری از خرید و فروش نفت به طرز فزاینده‌ای به موقع اجرا درآمد. انگلیسیها مصمم بودند با هر وسیله‌ای شده نهضت ملی ایران را خرد و نابود کنند.

(۴۴) برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به: مکی، خلع‌ید، جلد دوم؛ الو ساتن، اثر یادشده، ص ۲۵۷-۲۵۵؛ فاتح، اثر یاد شده، ص ۵۶۸-۵۶۱.

(۴۵) برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، جیمز بیل و راجر لوئیس. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، نشر نو، ۱۳۶۸.

(۴۶) گزارش لوگان، ۹ ژوئیه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91461.

اندکی پس از آنکه مصدق زمام امور را در دست گرفت رابین زینر که در کسوت استادی دانشگاه آکسفورد یک ماجراجوی شگفت‌انگیز بود به تهران اعزام شد تا فعالیت‌های ضد مصدق را هم‌آهنگ کند. این انتصاب به توصیه خانم آن لمبتون به عمل آمد که یکی از مخالفان سرسخت مصدق بود و اعتقاد داشت که امکان ندارد بتوان با او «معامله کرد».<sup>۴۷</sup> زینر از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۷ (۱۳۲۲ تا ۱۳۲۶) ابتدا معاون وابسته مطبوعاتی و سپس وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران بود و وقتی مجدداً در سال ۱۳۳۰ به تهران اعزام شد تا به عنوان رایزن سفارت انجام وظیفه کند، در دانشگاه آکسفورد فارسی درس می‌داد. وی در ۱۳۳۱ به آکسفورد بازگشت تا کرسی تدریس ادیان و اخلاق شرقی را عهده‌دار شود. خانم لمبتون وی را چنین توصیف کرد: «مردی که تقریباً هر کس را که در تهران کسی است و اهمیتی دارد، می‌شناسد. مردی بسیار ظریف‌اندیش و زیرک که ظاهراً در سال ۱۹۴۴ هنگامی که تهدید جدی وجود داشت که روسها آذربایجان را تسخیر کنند، در امر تبلیغات پنهانی بسیار موفق بوده است»، به اظهار لمبتون او «خط بسیج افکار عمومی را درباره خطر رخنه روسها، از بازار به بالا دنبال کرده بود».<sup>۴۸</sup> دستورالعملی که به زینر داده شد دایر بر تشویق هر نوع فعالیتی بود که به تخریب موضع مصدق کمک می‌کرد و برای این کار مبلغ هنگفتی پول در اختیار او گذاشته شد. پس از ورود وی شبکه اطلاعاتی سفارت انگلیس بنحوی چشمگیر گسترش یافت و فعالیت‌های ضد مصدق شتابی تازه پیدا کرد.<sup>۴۹</sup> از آنجایی که ثابت شده بود انحلال مجلس عملی نیست، فعالیت برای بی‌ثبات کردن دولت می‌بایست عمدتاً منحصر به مانورهای پارلمانی بشود و هسته اصلی یک گروه مخالف پارلمانی که از پشتیبانی تعدادی روزنامه‌نگار برخوردار بود هر چه زودتر پرورش داده شود.

مخالفان مصدق غالباً عبارت بودند از گروهی عناصر محافظه‌کار که از وجهه و اعتبار مردمی بهره نداشتند و بطور مستقیم یا غیرمستقیم با سفارت انگلیس ارتباط داشتند. پارهای از آنان صرفاً فرصت‌طلب بودند ولی تعدادی از آنان برداشتی همانند برداشت انگلیسیان از منافع ایران داشتند. منافع خاص و دیرینه آنان جداً از جانب

(۴۷) گزارش برتود، ۱۵ ژوئن ۱۹۵۱، FO 371 EP 91548.

(۴۸) همانجا.

(۴۹) برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:

C. M. Woodhouse, *Something Ventured* (London 1982), pp. 105-135.

این کتاب تحت عنوان «عملیات چکمه» به فارسی ترجمه شده است.

مصدق به خطر افتاده بود، به او همانند کسی می‌نگریستند که راه را برای رخنه شورویها هموار می‌سازد. آنان معتقد بودند که نهایت ساده‌اندیشی است اگر تصور شود که می‌توان بر انگلستان پیروز شد و حاکمیت کامل را بر نفت ایران برقرار ساخت. آنان در این اعتقاد مصدق که انگلیسیها در سیاست ایران نفوذ همه جانبه دارند شریک بودند، ولی در حالی که مصدق می‌خواست به این نفوذ خاتمه بدهد مخالفانش کاهش آن را هم غیرقابل تصور و هم نامطلوب تلقی می‌کردند. در اواسط تیر حسین فرهودی نماینده مجلس به سفارت انگلیس اطلاع داد که گروهی از همکارانش قصد دارند در مخالفت با مصدق با تعدادی از مدیران جراید همکاری کنند.<sup>۵۰</sup> یکی از این اشخاص عمیدی نوری مدیر روزنامه داد بود که هر چند در ابتدا به جبهه ملی وابستگی داشت ولی بزودی تبدیل به یکی از سرسخت‌ترین مخالفان مصدق شد. وقتی او نتوانست به نمایندگی مجلس شانزدهم انتخاب شود، جبهه را برای عدم پشتیبانی از خود مورد سرزنش قرار داد و علیه آن شروع به فعالیت و مقاله‌نویسی کرد و در نتیجه از جبهه ملی اخراج شد.<sup>۵۱</sup>

رهبر واقعی مخالفان جمال امامی بود که قبلاً عضویت کمیسیون نفت مجلس را برعهده داشت و مصدق را دعوت به زمامداری کرده بود. امامی در یک خانواده روحانی اهل آذربایجان بدنیا آمده و یک محافظه‌کار طرفدار غرب و یک ضد کمونیست ستایشگر فرانکو بود که برخلاف آنچه بسیاری عقیده داشتند مؤثرترین وسیله جلوگیری از کمونیسم را نه اصلاحات بلکه سرکوبی می‌دانست.<sup>۵۲</sup> او شبکه وسیعی از رابطین داشت، اغلب از کاخ اشرف پهلوی دیدار می‌کرد و از طریق واسطه‌هایی مانند پطروس آبکار و ابوالقاسم فولادوند محرمانه با سفارت انگلیس تماس داشت.<sup>۵۳</sup>

گروه اقلیت مخالف به رهبری جمال امامی علاوه بر اینکه مانع از حصول حد نصاب در مجلس می‌شدند، از بهانه‌های گوناگونی برای حمله به مصدق استفاده می‌کردند و رفتارشان رفتاری تناقض‌آمیز بود: از یک سو مصدق را سرزنش می‌کردند که چرا پیشنهادهای انگلیسیها را قبول نکرده است و از سوی دیگر او را

(۵۰) گزارش هیلیر-فرای، ۶ ژوئیه ۱۹۵۱، FO 248 1514.

(۵۱) احمد ملکی، اثر یادشده، ص ۸-۶.

(۵۲) گزارش زینر، ۳ مه ۱۹۵۲، FO 248 1514.

(۵۳) گزارش پابین، ۱۹ دسامبر ۱۹۵۱، FO 248 1514؛ گزارش جکسون، ۲۱ دسامبر ۱۹۵۱،

همانجا.

متهم می‌کردند که محرمانه با آنها تباخی کرده است؛ مدعی می‌شدند که او با حزب توده ائتلاف کرده است و معترض می‌شدند که آنها را سرکوب کرده است.<sup>۵۴</sup> پس از عزیمت استوکس از تهران آنها به تاکتیک مؤثر بست‌نشینی در مجلس به بهانه عدم امنیت متوسل شدند.

اقلیت پارلمانی مخالف مصدق تنها بخشی از ترکیب گسترده‌تر مخالفانی را تشکیل می‌داد که بیشتر شامل سیاستمدارانی بود که برای سفارت انگلیس خبر تهیه می‌کردند یا به سفارت توصیه می‌کردند با مصدق چگونه رفتار کند. دکتر طاهری که فقط بطور پنهانی علیه مصدق فعالیت می‌کرد، اغلب تأکید می‌کرد به مصدق نباید اجازه داد در مسئله نفت موفق شود بلکه باید در مورد جانشین او و مرجحاً سید ضیاء تصمیم اتخاذ گردد و به این شخص کمک شود تا زمام امور را در دست بگیرد و مخالفان را متشکل سازد؛<sup>۵۵</sup> طاهری بر آن بود که شاه باید مخالفت خود را با مصدق علنی سازد و از جانشین او پشتیبانی کند؛ سید ضیاء باید حزبش را دوباره زنده کند و از رفقاییش «حمایت» کند و به سفارت امریکا نیز باید فشار وارد ساخت تا شاه را وادار به عمل کند.<sup>۵۶</sup>

بسیاری از سیاستمداران دیگر از جمله فرهودی، نیک‌پی، حسن مکرّم و اعتبار<sup>۵۷</sup> و نیز سهیلی سفیر ایران در لندن توصیه‌هایی مشابه می‌کردند.<sup>۵۸</sup> سایرین از جمله علم و دشتی و نیز سناتور جواد امامی (ظهورالاسلام) و دکتر سید حسن امامی (امام جمعه) - به ترتیب برادر خانم و برادرزاده خانم مصدق - تأکید داشتند که سفارت باید به شاه قاطعانه توصیه بکند و او را وادار به عمل سازد.<sup>۵۹</sup> سردار فاخر حکمت رئیس مجلس به‌رغم موضع به ظاهر بیطرفانه‌اش ادعا می‌کرد که موجبات

(۵۴) نطقهای جمال امامی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱ و ۴ شهریور ۱۳۳۰؛ در خصوص روایت مصدق راجع به فعالیت‌های مخالفان پارلمانی وی رجوع کنید به مصدق، خاطرات و تألمات، ص ۲۵۰-۲۴۶.

(۵۵) گزارش پایمن، ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۱، FO 248 1514 و گزارش پایمن، ۱۳ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۵۶) گزارش پایمن، ۲۰ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۵۷) گزارش هیلیر-فرای، ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش پایمن ۱۳ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش پایمن ۲۸ اوت ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش پایمن ۳۰ اوت ۱۹۵۱، همانجا.

(۵۸) گزارش وزارت خارجه بریتانیا، ۲۹ اوت ۱۹۵۱، FO 371 EP 91462.

(۵۹) گزارش پایمن، ۲۹ اوت ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش پایمن، ۵ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش پایمن ۳۰ اوت ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش پایمن ۱۹ دسامبر ۱۹۵۱، همانجا.

تحصن روزنامه‌نگاران را در مجلس فراهم ساخته است. او به لزوم مقداری خونریزی معتقد بود و حتی پیشنهاد اجیر کردن چند صد نفر آدمکش را برای ساقط کردن مصدق کرد.<sup>۶۰</sup> با اینهمه چنین به نظر می‌رسید که حکمت و طاهری مزورانه خود را به هر دو طرف متمایل جلوه می‌دادند: مکی ادعا می‌کند که در آخرین ماههای مجلس شانزدهم حکمت و طاهری در مقابله با گروه اقلیت با جبهه ملی همکاری می‌کردند و می‌افزاید: «سردار فاخر حکمت به تبعیت از افکار عمومی باطناً از ما حمایت می‌کرد».<sup>۶۱</sup>

با اینهمه تنها ایرانی که بیشترین نفوذ را بر سیاست سفارت انگلیس داشت سید ضیاء بود که از دیرباز نامزد ایده آل نخست‌وزیری تلقی می‌شد و دوست متعهد و مشاور صمیمی سفارت بود. به تشویق شاه او در شهریور ۱۳۳۰ حزب اراده ملی خود را احیاء کرد.<sup>۶۲</sup> هدف او روگردان ساختن اقشار سنتی شهرنشین از جبهه ملی بود و به کمک افرادی مانند قزلباش که یکی از رهبران اتحادیه‌های کارگری بود کوشید «حمایتی» را که مخالفان پارلمانی مصدق مرتباً تقاضا می‌کردند تأمین کند.<sup>۶۳</sup> در حالی که بزرگترین امید سید ضیاء به احراز مقام نخست‌وزیری به حمایت بی‌قید و شرط انگلیسیها بستگی داشت، همین امر نیز بزرگ‌ترین سد راه او بشمار می‌رفت. بسیاری از طرفداران انگلیسی‌خواه او اعتراف داشتند که سید ضیاء بلافاصله پس از مصدق «قابل هضم» نخواهد بود. سناتورهایی مانند اسدالله یمین اسفندیاری<sup>۶۴</sup> و حتی ابراهیم خواجه نوری که مرتباً برای نخست‌وزیری سید ضیاء کوشیده بودند<sup>۶۵</sup> و نمایندگان چون لطفعلی معدل شیرازی و منوچهر تیمورتاش<sup>۶۶</sup> نماینده پر سر و صدای مخالف مصدق و رجال محلی از قبیل اکبر مسعود

(۶۰) گزارش پایمن، ۸ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش جکسون، ۱۳ دسامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۶۱) مکی، وقایع سیام نیر (تهران ۱۳۶۰)، ص ۷۳ به بعد.

(۶۲) شپرد به موریسون، ۱۶ ژوئیه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91462؛ شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۵ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91463. برای ملاحظه نطق افتتاحیه سید ضیاء بمناسبت بازگشایی حزب اراده ملی رجوع کنید به روزنامه نهضت، ۲۴ شهریور ۱۳۳۰.

(۶۳) گزارش پایمن، ۸ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 248 1415.

(۶۴) گزارش پایمن، ۲۷ اوت ۱۹۵۱، همانجا.

(۶۵) گزارش پایمن، ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۱، همانجا.

(۶۶) گزارش پایمن، ۱۵ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش پایمن ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(صارم‌الدوله)<sup>۶۷</sup> درباریان متنفذی مانند دکتر هومن<sup>۶۸</sup> و حتی برادر خود سید ضیاء همین عقیده را داشتند.<sup>۶۹</sup>

با اینهمه انگلیسیها مزایای نخست‌وزیری سید ضیاء را بیش از هر خطر بالقوه‌ای می‌دانستند.<sup>۷۰</sup> بی‌اعتنایی انگلیسیها به زیانها یا مصائبی که این کار می‌توانست به‌بار بیاورد، از اعتقادشان به مصنوعی بودن، عدم اصالت و زودگذر بودن نهضتی که مصدق مظهر آن بود ناشی می‌شد. این عقیده که بعدها تا حدودی تعدیل شد، در ابتدا به طرز گسترده‌ای در محافل دیپلماتیک انگلیسی رواج داشت. شپرد ادعا می‌کرد که تصور اینکه ناسیونالیسم ایرانی «یک نهضت منسجم و مثبت در جهت یکپارچگی ملی است غلط است و اساس نادرستی برای تدوین سیاست است».<sup>۷۱</sup> ویلر رابرت شرقی سابق سفارت در تهران که دوباره چند ماهی «به منظور اندرز دادن درباره تبلیغات علنی» به سفارت پیوسته بود، عقیده داشت «ماجرای جویی مصدق نه یک نهضت ملی است و نه فوران واقعی احساسات عمومی».<sup>۷۲</sup> یک مقام دیگر وزارت خارجه انگلیس اظهار داشت تاکنون نظر سفارت انگلیس که وزارت خارجه آمریکا نیز بر آن صحه می‌گذاشت این بوده است که:

ناسیونالیسم ایرانی طبق الگویی که مصدق و پیروانش نمایندۀ آن بوده‌اند یک نهضت کاذب و غیراصیل است که به منظور انحراف افکار عمومی از خلافت‌کاریها و غفلت‌های طبقه مالک حاکم بر کشور بطور مصنوعی ایجاد شده، نه ریشه‌ای دارد و نه از هیچ‌گونه پشتیبانی واقعی مردمی برخوردار است.<sup>۷۳</sup>

اما اکنون همین مقام خود را ناگزیر دید بپذیرد که «ناسیونالیسم ایرانی، دست‌کم

(۶۷) گزارش پایمن، ۱۸ دسامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۶۸) گزارش پایمن، ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۶۹) گزارش میدلتون، ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۷۰) گزارش راتنی، ۵ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91462.

(۷۱) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۴ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91463؛ برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:

Shepherd, «A Comparison between Persian and Asian nationalism», 11 October 1951, FO 371 EP 91464.

(۷۲) نامه ویلر، ۲۹ اکتبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۷۳) گزارش سارل، ۱۳ فوریه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98596.



در حال حاضر، قدرتی است که باید آن را بحساب آورد».

شاه سرانجام خطرات مخالفت علنی با مصدق و پشتیبانی از سید ضیاء را تشخیص داده بود. در این مورد مشاورانی از قبیل علاء، سپهبد یزدان‌پناه و ابوالفتح دیبا (حشمت‌الدوله والاتبار) ثابت کردند که بیش از درباریان کوچک‌تر بر او نفوذ دارند، درباریانی مانند پرون و هومن که هر دو با رابین زینر ارتباط مستقیم و منظم داشتند. به‌رغم آنکه شاه موافق با انتصاب سید ضیاء به نظر می‌رسید، در یک مورد به او گفت نمی‌تواند به مردم بگوید که «چون خواست لندن بوده» او را نخست‌وزیر کرده است.<sup>۷۴</sup> به علاوه اصرار انگلیسیها در مورد سید ضیاء سوءظن شاه را نسبت به مردی که نه تنها از پشتیبانی کامل انگلیسیها برخوردار بود بلکه سابقهٔ بیزاری از سلسلهٔ پهلوی را داشت، تشدید می‌کرد.<sup>۷۵</sup>

انگلیسیها کم و بیش به اصرار خود به شاه ادامه دادند. وزارت خارجهٔ بریتانیا به شپرد اجازه داد که با شاه تماس بگیرد و نخست‌وزیری سید ضیاء را توصیه کند. وزارت خارجه به اتلی نخست‌وزیر کشور نوشت: «از مدتی پیش هدف ما این بوده که سید ضیاء به نخست‌وزیری منصوب شود. اکنون فرصتی بدست آمده که به این هدف نایل شویم و نباید آن را از دست بدهیم».<sup>۷۶</sup> اتلی تصویب کرد و دستور اقدام داد.<sup>۷۷</sup> از سوی دیگر امریکاییها همچنان با چنین حرکت‌هایی مخالف بودند و شانس سید ضیاء را «عملاً صفر می‌دانستند».<sup>۷۸</sup> اکنون وزارت خارجه به شپرد دستور داد که با شاه ملاقات کند و بدون نام بردن از سید ضیاء تغییر کابینه را خواستار شود. در این ملاقات شپرد به شاه گفت: «اکنون ضروری است که گام‌هایی در راه تشکیل یک دولت معقول در آیندهٔ نزدیک برداشته شود». و «دولت بریتانیا لازم می‌داند تدابیری به منظور حمایت از اقتصاد خود در برابر اثرات اوضاع کنونی ایران اتخاذ کند».<sup>۷۹</sup> شاه هم از تأیید اقدامات مورد تنفر مردم نگرانی داشت و هم بشدت از توانایی خود در مجادله با مصدق مشکوک بود. از آنجایی که از دست زدن به هرگونه عمل

(۷۴) گزارش پایمن، ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514.

(۷۵) شاه بعداً به نیک‌پی اظهار داشت: «انگلیسیها می‌دانند که سید ضیاء منفور است. آنها می‌خواهند مرا سپر بلای او بکنند که من هم منفور بشوم و آنگاه خواهند توانست کلک مرا هم بکنند». (گزارش پایمن، ۲۱ ژانویه ۱۹۵۲، FO 248 1532).

(۷۶) باوکر به اتلی، ۲ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91463.

(۷۷) نخست‌وزیر به استرانگ، ۳ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۷۸) فرانک از واشینگتن به وزارت خارجهٔ بریتانیا، ۴ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91462.

(۷۹) شپرد به وزارت خارجهٔ بریتانیا، ۱۲ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91463.

قاطعانه‌ای ناتوان بود، به میزانی بیشتر متوسل به مانورهای جبرانی یا تلافی‌جویانه و تاکتیکهای طفره‌آمیز می‌شد، مانورها و تاکتیهایی که هدف آنها ایجاد تصورات گوناگون و گمراه‌کننده دربارهٔ موضع واقعی او بود.

شاه برخی مواقع ادعا می‌کرد که از سید ضیاء پشتیبانی می‌کند و در مواقع دیگر اظهار می‌داشت که موافق قوام است ولی در حقیقت برای جانشینی مصدق به علاء تمایل داشت.<sup>۸۰</sup> گاهی وانمود می‌کرد از نیات و مقاصد انگلیسیها بی‌اطلاع است<sup>۸۱</sup> و در موارد دیگر تلویحاً اظهار می‌داشت که آنها محرمانه با مصدق تبنی کرده‌اند. گاهی می‌کوشید عدم تحرک یا خودداری خود از عمل را با ادعای اینکه از همکاری نمایندگان مجلس مطمئن نیست توجیه کند<sup>۸۲</sup> و در مورد دیگری به سردار فاخر حکمت اظهار می‌کرد: «نمایندگان مجلس آنچنان اشخاص حقیری هستند که اگر آنها را بر ضد دولت تشویق به اقدام کند، خواهند گفت حاضرند چنین کنند ولی فردای آن روز به مصدق رأی اعتماد خواهند داد».<sup>۸۳</sup> در مقابل، بسیاری از نمایندگان نیز از فقدان رهنمود از جانب سفارت انگلیس، به شاه شکایت می‌بردند و در همان حال در گفتگوهای خود با سفارت انگلیس فقدان رهبری از جانب شاه را علت سر کار ماندن مصدق می‌شمردند.<sup>۸۴</sup>

شاه و بیشتر مشاورانش هیچ‌گونه نظر مساعدی نسبت به مصدق و آرمانهای او نداشتند اما معتقد بودند که استراتژی عدم تحرک و خودداری از عمل یا رعایت دقیق اصول قانون اساسی مطمئن‌ترین وسیلهٔ حفظ تاج و تخت و نیز بی‌خطرترین کارهاست. شاه بشدت از امکان مداخلهٔ نظامی انگلیسیها که اقدام او را به عنوان فرماندهٔ کل نیروهای مسلح ایجاب می‌کرد نگران بود. بنابراین برای تزلزل موضع مصدق طرق دیگری از قبیل بستن پالایشگاه آبادان را پیشنهاد کرد.<sup>۸۵</sup> شاه مادام که خود وی مستقیماً درگیر نمی‌شد آماده بود هر اقدامی را تأیید کند ولی موضع اصلی او که دائماً از آن دفاع می‌کرد این بود که وقتی مصدق را می‌توان از کار برکنار کرد که شکست او آشکارا ثابت شده باشد. به‌رغم اینکه نقش شاه در رویدادهای سیاسی به

(۸۰) شپرد به موریسون، ۱۶ ژوئیه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91462؛ گزارش زینر، ۱۲ نوامبر ۱۹۵۱، FO

248 1914.

(۸۱) گزارش هیلیر-فرای، ۳۰ مارس ۱۹۵۱، همانجا.

(۸۲) گزارش زینر، ۲۱ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۸۳) گزارش پایمن، ۱۹ دسامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۸۴) گزارش زینر، ۲۷ اوت ۱۹۵۱، همانجا.

(۸۵) شپرد به موریسون، ۲ ژوئیه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91461.

یک «تماشاجی» کاهش یافته بود، هنوز خواه بطور فعال و مثبت و خواه غیرفعال و منفی تأثیر قاطع داشت و بدون پشتیبانی فعالانه او مخالفان مصدق کاری نمی‌توانستند از پیش ببرند. این واقعیتی بود که انگلیسیها با خشم و ناخشنودی به آن واقف بودند.

نظر شاه و دیگر عوامل ناسازگار و مخالف، سید ضیاء را متقاعد کرد که خودش را از لیست جانشینان فوری مصدق کنار بکشد.<sup>۸۶</sup> این کار به نفع قوام تمام شد که به آسانی عامل دست‌نشانده انگلیس تلقی نمی‌شد و می‌توانست این اعتبار را برای خودش قابل شود که او بوده که با آماده کردن زمینه تصویب قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶ در مجلس جرقة اصلی ملی شدن نفت را فراهم آورده است. به همین دلیل - و بسیاری دلایل دیگر - انگلیسیها از او روگردان شده بودند و عقیده داشتند اگر قوام نخست‌وزیر شود مطابق میل آنها رفتار نخواهد کرد. آنان همچنین تلاشهای مداوم شخص قوام و دوستانش نظیر نیک‌پور، اسکندری، دلیری، آرزین‌پور، مقتدر شفیعا و دیگران را به اندازه کافی اطمینان‌بخش نیافته بودند. با این حال پس از کناره گرفتن سید ضیاء قوام تنها جانشین مناسب برای مصدق به نظر می‌رسید و نیز چنین می‌نمود که در آشتی با شاه موفق بوده است. ملکه مادر نیز علاوه بر پشتیبانی معنوی و تشویق، برای تأمین هزینه مبارزات قوام کمک می‌کرد.<sup>۸۷</sup> ضمناً بتدریج که شانس زمامداری قوام بیشتر می‌شد، وضع مزاجی‌اش نیز ظاهراً رو به بهبود می‌رفت. به همین جهت انگلیسیها از مخالفت با او دست کشیدند.

تلاشهایی از جانب بعضی اشخاص از قبیل غلامحسین ابتهاج نماینده مجلس به‌عمل آمد تا بین قوام و سید ضیاء ائتلاف بوجود آید. اما سید ضیاء با عقاید و روشهای قوام مخالف بود، در حالی که اسکندری این همکاری را به نفع قوام نمی‌دانست و استدلال می‌کرد که داوطلب نخست‌وزیری شدن سید ضیاء یکی از عواملی بوده که به ادامه نخست‌وزیری مصدق کمک کرده است.<sup>۸۸</sup> بنابراین قوام و پیروانش مستقلاً شروع به جلب پشتیبانی مخالفان پارلمانی مصدق و همچنین جلب

(۸۶) گزارش پایمن، ۲۵ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 248 1514.

(۸۷) کمیسیونی به عضویت حکمت، طاهری و اکبر به منظور هزینه چنین وجوهی تشکیل شده بود (گزارش جکسون، ۲۱ دسامبر ۱۹۵۱، همانجا).

(۸۸) گزارش پایمن، ۲۰ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش پایمن ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش پایمن، ۲۶ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا.

حمایت شاه نمودند.<sup>۸۹</sup> نیز کوشیدند روحانیون بلندپایه‌ای از قبیل آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله بروجردی<sup>۹۰</sup> و بتدریج سیاستمدارانی نظیر دکتر طاهری را که قبلاً نظر مساعد نداشتند به سوی خود بکشانند. با اینهمه هنوز یک مانع عمده باقی بود: شاه به‌رغم قولهای مساعدی که داده بود هنوز غیرمتعهد مانده یا اینکه همان اندازه که با سید ضیاء مخالفت ورزیده بود با قوام نیز مخالف بود.<sup>۹۱</sup>

این وضع، سید ضیاء را دوباره برانگیخت که روی طرح جدیدی کار کند که براساس آن خود او به دنبال انتصاب علاء به عنوان نخست‌وزیر محلل زمام امور را در دست بگیرد مشروط بر آنکه خود وی یا در واقع سفارت انگلیس شماری از وزیران را تعیین کنند.<sup>۹۲</sup> اما اغلب نمایندگان اقلیت بیشتر موافق قوام بودند و بدین جهت یکبار دیگر امیدهای سید ضیاء بر باد رفت. انگلیسیها به‌رغم اطمینانهایی که در مورد حسن‌نیت قوام از طریق اسکندری و شخص قوام به زینر داده شده بود، هنوز در مورد قوام تردید داشتند و سید ضیاء قویاً توصیه می‌کرد که «قبل از آنکه قوام نخست‌وزیر شود، نوعی تعهد از او اخذ شود چون احتمالاً او مدت زیادی زنده نخواهد ماند و همین که زمام امور را در دست گرفت ممکن است این آرزو در او پدید آید که قهرمان بیگانه‌ستیزی حتی بزرگ‌تر از مصدق شود، و این به معنی سیاست ناسازگاری در مورد مسئله نفت خواهد بود».<sup>۹۳</sup> بدین جهت سفارت انگلیس خواستار آن شد که برنامه قوام را ببیند و او یک نامه امضا شده حاوی جزییات سیاستهایش تسلیم کرد که شامل حل مسئله نفت براساس ۲۵-۷۵ بود.<sup>۹۴</sup> انگلیسیها تعهدی مبنی

(۸۹) این‌گونه فعالیتها از چشم جبهه ملی پنهان نبود. به عنوان مثال نگاه کنید به شاهد، ۲۸ و ۲۹ آبان ۱۳۳۰.

(۹۰) گزارش جکسون، ۲۲ اکتبر ۱۹۵۱، FO 248 1514؛ بروجردی قبلاً پیغامی جهت شاه فرستاده بود که می‌گفت دولت مصدق «از حمایت کامل او برخوردار است». (گزارش پایمن، ۱ اکتبر ۱۹۵۱، همانجا).

(۹۱) شاه با اشاره به قوام به سید ضیاء گفت «ضرر ندارد که او دست به تلاشی بزند و خود را هم در معرض فحش و بدگویی قرار دهد». شاه در عین حال به پرون گفته بود به قوام «اطمینان بدهد» که از «حمایت ملوکانه» بهره‌مند است. (گزارش زینر، ۱۲ نوامبر ۱۹۵۱، همانجا).

(۹۲) گزارش زینر، ۱۲ نوامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۹۳) گزارش پایمن، ۵ نوامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۹۴) گزارش میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ نوامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91465. به گفته میدلتون رقم ۲۵-۷۵ به منظور چانه زدن ارائه شده بود و آنچه قوام در سر داشت همان ترتیب ۵۰-۵۰ بود.

بر همکاری مستقیم بهتر از این نمی‌توانستند انتظار داشته باشند و میدلتون کاردارشان بی‌تابانه به وزارت خارجه انگلیس اطلاع داد که قوام بهترین جانشین در دسترس برای مصدق است.<sup>۹۵</sup>

با همه این اوصاف، هنوز موقعیت مصدق به هیچ‌وجه متزلزل نبود. او با مهارت هر چه تمام‌تر از محبوبیت خود بهره‌برداری می‌کرد و با کمک کاشانی و دیگران با ترتیب دادن تظاهرات در خارج از مجلس تلاشهای مخالفانش را در مجلس خنثی می‌کرد. او استعداد زیادی در آماده کردن زمینه و انتخاب موقع مناسب برای تشریح نظرات و تلاشهایش در حفظ منافع ملی داشت و پس از آن تقاضای رأی اعتماد می‌کرد که مجلس هر بار از بیم عکس‌العمل مردم نمی‌توانست از او دریغ نماید.<sup>۹۶</sup> تاکتیک او در مورد اخذ مکرر رأی اعتماد موقعیتش را تحکیم می‌کرد چون کسانی که به نفع او رأی داده بودند دست کم برای مدتی علناً نمی‌توانستند علیه او اقدام کنند. همچنین این کار بر مسئولیت مشترک دولت و مجلس بخصوص در مورد قضیه نفت تأکید می‌کرد. اتکاء مصدق به افکار عمومی، رقبای او را در مورد چشم‌انداز در دست گرفتن قدرت نومید و متحیر می‌کرد. موقعیت مصدق در واقع بسیاری از مخالفانش از قبیل دکتر طاهری و فرهودی را وادار ساخت که فعالیت خود را به اقدامات محرمانه و سری محدود کنند، یا اینکه سهامت خود را در ابراز عقیده از دست بدهند. مصطفی مصباح‌زاده مدیر روزنامه کیهان به شپرد اعتراف کرد که با مصدق مخالف است ولی از ابراز عقیده واقعی خود می‌ترسد.<sup>۹۷</sup>

دولت بریتانیا پس از شکست مأموریت استوکس به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت کرد. این کار فرصتی در اختیار مصدق گذاشت که حقانیت ایران را ثابت کند، آن را در معرض افکار عمومی جهان قرار دهد، تبلیغات انگلیسیها را خنثی کند و آشنایی خود را با پیچیدگیهای مسئله نفت بیشتر سازد. بعضی از مخالفانش بر این باور بودند که شکایت به شورای امنیت اشتباه بزرگی از جانب انگلیسیها است و به مصدق فرصت طلایی خواهد داد که خود را قهرمان دفاع از منافع ملی ایرانیان در برابر یک قدرت خارجی قلمداد کند و بدین‌سان وظیفه مخالفت علنی با او را عملاً غیرممکن سازد. اسدی شکوه کرد که دولت در آستانه سقوط بود و فقط با شکایت

(۹۵) میدلتون به فرلانگ، ۱۹ نوامبر ۱۹۵۱، FO 248 1514.

(۹۶) مصدق، تقریرات، ص ۱۳۳.

(۹۷) گزارش شپرد، ۶ ژوئیه ۱۹۵۱، FO 248 1514.

بریتانیا به سازمان ملل متحد نجات یافته است.<sup>۹۸</sup> جمال امامی نیز انگلیسیها را متهم کرد که به مصدق کمک کرده‌اند و گفت «بواسطه ارجاع مسئله نفت به سازمان ملل متحد اقلیت درهم شکسته شده است»، نظری که زینر با آن موافق بود و آن را به کنایه یکی از «اندیشه‌های درخشان آقای موریسون» توصیف کرد.<sup>۹۹</sup> در واقع در آستانه عزیمت مصدق به سازمان ملل متحد، مخالفانش در مجلس که دلسرد شده بودند ناچار شدند اعلام کنند که مادام که نخست‌وزیر مشغول دفاع از قضیه ایران در سازمان ملل متحد است از مخالفت با وی خودداری خواهند کرد.<sup>۱۰۰</sup> از سوی دیگر، غیبت مصدق و چند تن از همکاران نزدیکش فرصتهای تازه‌ای در اختیار مخالفان قرار داد.

مشاجره در میان صفوف طرفداران مصدق آغاز شده بود؛ از جمله نمودارهای این مشاجره مخالفت شدید بقایی، مکی، حائری‌زاده و دیگران با سناتور متین‌دفتری داماد مصدق بود. حائری‌زاده او را متهم کرد که با انگلیسیها تبانی کرده است که جانشین مصدق شود.<sup>۱۰۱</sup> در مقابل، متین‌دفتری، مخالفانش را بوقلمون‌صفتانی نامید که از جانب بیگانگان تحریک شده‌اند.<sup>۱۰۲</sup> مصدق با بردن متین‌دفتری به امریکا و نبردن مکی که خودش را قهرمان خلع‌ید از شرکت نفت انگلیس و ایران می‌دانست، احساسات تلخی در او برانگیخت.<sup>۱۰۳</sup> ضمناً گفته می‌شد کاشانی از مصدق ناراضی است و موافق جانشینی باقر کاظمی نایب نخست‌وزیر بجای او است.<sup>۱۰۴</sup> مخالفان مصدق در مجلس، طبعاً به این اختلافات دامن می‌زدند و از آنها بهره‌برداری می‌کردند؛ در وسعت دامنه آنها مبالغه می‌کردند؛ از حوادثی از قبیل اغتشاش در دانشگاه تهران برای تبلیغات علیه دولت استفاده می‌کردند و به خطر کمونیسم و نقش

(۹۸) گزارش جکسون، ۱ اکتبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۹۹) گزارش زینر، ۳ مه ۱۹۵۲، FO 248 1514.

(۱۰۰) اعلامیه اقلیت، متن در باختر امروز، ۹ مهر ۱۳۳۰.

(۱۰۱) نطق حائری‌زاده در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۲ شهریور ۱۳۳۰.

(۱۰۲) نطقهای متین‌دفتری در سنا، مذاکرات سنا، ۱۴ و ۱۸ مرداد ۱۳۳۰.

(۱۰۳) مصاحبه مکی با باختر امروز، ۲۷ مهر ۱۳۳۰؛ نطق مکی در مجلس شورای ملی، مذاکرات

مجلس، ۱۱ آبان ۱۳۳۰. فرهودی به پایمن اطلاع داد که «مکی بی‌نهایت ناراضی است» و از کاظمی

پشتیبانی خواهد کرد؛ همچنین مکی روابط بسیار خوبی با سید ضیاء دارد و تمایل خود را به برقراری

مجدد تماس با پایمن به فرهودی اظهار داشته است. (گزارش پایمن، ۱۵ اکتبر ۱۹۵۱، FO 248

(1514).

(۱۰۴) گزارش پایمن، ۲۹ اکتبر ۱۹۵۱، همانجا.

عمدی یا سهوی دولت در گسترش آن تأکید می‌ورزیدند.<sup>۱۰۵</sup> اگرچه مخالفین قول داده بودند مادام که مصدق در خارج از کشور بسر می‌برد از مخالفت خودداری کنند ولی بشدت نگران نزدیک شدن تاریخ انتخابات مجلس هفدهم بودند لذا ترتیب تصویب طرحی را دادند که شروع انتخابات را یک ماه به تعویق می‌انداخت. اقلیت مسلم می‌دانست که مصدق دست خالی از سازمان ملل متحد باز خواهد گشت و این تعویق فرصتی به آنها خواهد داد که زمینه سقوط او را فراهم سازند.<sup>۱۰۶</sup>

مصدق در اول آذر ۱۳۳۰ پس از چهل و نه روز غیبت به ایران بازگشت و در راه مراجعت دیدار موفقیت‌آمیزی از مصر به عمل آورد که هدف آن برقراری پیوندی میان مبارزات ضد امپریالیستی ایرانیان و مصریان بود. شورای امنیت اخذ تصمیم درباره مناقشه نفت را تا صدور رأی دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه که انگلستان در همین خصوص به آن شکایت کرده بود به تعویق افکند. در نظر مصدق و پیروانش این تصمیم چیزی کمتر از پیروزی نبود و وی زیرکانه رأی اعتمادی را که از مجلس خواسته بود - به مناسبت فعالیت‌هایش در سازمان ملل متحد - با ابطال طرح تعویق انتخابات مرتبط ساخت.<sup>۱۰۷</sup> اقلیت در برابر چنین مانووری کاری جز اینکه ۱۶ رأی ممتنع بدهد از دستش برنیامد، در حالی که ۹۰ نفر از نمایندگان به نفع مصدق رأی دادند.<sup>۱۰۸</sup> و سنا نیز به اتفاق آراء به مصدق رأی اعتماد داد.<sup>۱۰۹</sup>

یکی از عواملی که به مصدق کمک کرد تا بر مخالفانش پیروز شود موضع مجلس سنا بود. هرگونه مخالفتی از بابت سناتورهای انتصابی خود به خود به شاه نسبت داده می‌شد و برای سناتورهای انتخابی نیز هنوز خیلی زود بود که به فکر

(۱۰۵) نطق جمال امامی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۱ آبان ۱۳۳۰.

(۱۰۶) به عنوان مثال نگاه کنید به نطق شوشتری در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۱ مهر ۱۳۳۰. اقلیت همچنین در مورد نتیجه کار مصدق در سازمان ملل متحد امیدهایی به دل راه داده بود تا در بازگشتش از شکست او بهره‌برداری کند. برای یک روایت روشنگرانه درباره مذاکرات مصدق با مقامات امریکایی ضمن سفرش نگاه کنید به:

George Mac Ghee, Envoy to the Middle World, Adventures in Diplomacy (New York 1983).

(۱۰۷) گزارش مصدق به مجلس، مذاکرات مجلس، ۵ آذر ۱۳۳۰. نطق مصدق، همانجا.  
(۱۰۸) باختر امروز، ۵ آذر ۱۳۳۰. جمال امامی بشدت به مصدق حمله کرد و از اینکه او را برای زمامداری پیشنهاد کرده بود توبه و ابراز تأسف کرد و منکر موفقیت او در سازمان ملل متحد شد. (نطق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۵ آذر ۱۳۳۰).

(۱۰۹) باختر امروز، ۶ آذر ۱۳۳۰.

انتخابات آینده باشند. افزون بر آن بعضی از سناتورهای جاه‌طلب از قبیل فرخ به نفع زمامداری خودشان با سایر داوطلبان نخست‌وزیری وارد رقابت شده بودند.<sup>۱۱۰</sup> مهم‌تر اینکه گروه متنفذ عامیون بخصوص تقی‌زاده رئیس مجلس سنا هم با سید ضیاء و هم با قوام مخالف بودند و در نتیجه عملاً از مصدق پشتیبانی می‌کردند. تقی‌زاده در برابر فشارهای حکمت و دیگران برای تشویق مخالفان مصدق در سنا مقاومت می‌کرد و نیز با کوشش برای تمدید دوره شانزدهم مجلس مخالف بود.<sup>۱۱۱</sup> وی همچنین در برابر فشار برای تصویب طرح تعویق انتخابات در سنا مقاومت می‌ورزید.<sup>۱۱۲</sup> اگر این قانون به تصویب سنا نیز می‌رسید، دیگر امکانی برای ابطال آن وجود نداشت.

تقی‌زاده برخلاف بسیاری از اعضای برجسته نخبگان حاکم هوادار ادامه مذاکرات انگلیسیها با مصدق بود و این شهادت اخلاقی را داشت که مشروعیت دخالتهای سفارت انگلیس علیه مصدق را نفی کند. وقتی شیرد سعی کرد همکاری او را در فعالیت علیه مصدق جلب کند، تقی‌زاده اظهار داشت: «هیچ یک از سفرای ایران در دربار سنت جیمز تغییر دولت را به پادشاه انگلستان توصیه نمی‌کند». شیرد اعتراف کرد که تحت تأثیر رفتار تقی‌زاده قرار گرفته و نوشت: «او بسیار بیشتر از اغلب ایرانیان از خصوصیات دولتمردی بهره‌مند است» و او را در بیان نظراتش «منطقی و مجاب‌کننده» توصیف کرد.<sup>۱۱۳</sup> تقی‌زاده با توافق شیرد مصدق را از مضمون گفتگوهایشان آگاه کرد و مصدق ضمن نطقی در میدان بهارستان آن را به اطلاع مردم رساند.<sup>۱۱۴</sup> بدون شک موضع تقی‌زاده، مصدق را در رویارویی با مخالفانش یاری کرد.

پیروزی اخیر مصدق در مجلس حاکی از آن بود که او در حفظ مقام

(۱۱۰) گزارش هیلیر-فرای، ۳۱ اکتبر ۱۹۵۱، FO 248 1514.

(۱۱۱) گزارش پایمن، ۲۰ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش پایمن، ۲۵ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا؛

گزارش پایمن، ۲۱ اکتبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۱۱۲) باختر امروز، ۶ آذر ۱۳۳۰.

(۱۱۳) گزارش شیرد، ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 248 1514. موضع‌گیری تقی‌زاده موجب شد که

سپهر به یکی از اعضاء سفارت بریتانیا بگوید که تقی‌زاده دوست انگلستان نیست و بیفزاید که «تقی‌زاده تشخیص داده است که با اظهارات کاذب و جبن‌آمیز خود در آغاز تحریکات و فعالیت علیه قرارداد نفت ۱۹۳۳، راههای پیشرفت را مسدود کرده است و در نتیجه دیگر امیدی ندارد که انگلستان در حصول مشاغل سیاسی بالاتر او را یاری کند» (گزارش جکسون، ۱۳ دسامبر ۱۹۵۱، FO 248 1514).

(۱۱۴) متن در باختر امروز، ۷ مهر ۱۳۳۰.



نخست‌وزیری و انجام انتخابات مجلس با موانع ناچیزی روبرو خواهد شد. در نظر مخالفان که برای ساقط کردن مصدق به هر وسیله‌ای متشیت می‌شدند این یک فاجعه بشمار می‌رفت. میدلتون که متقاعد شده بود «قوم آخرین وسیله در دسترس است که با آن می‌توان آخرین تلاش را قبل از انتخابات به‌عمل آورد» اجازه خواست به شاه بگوید که «اگر او همچنان بخواهد یک ناظر صرف رویدادهای سیاسی کشور بماند، مسئولیت تنها به گردن خود وی خواهد افتاد».<sup>۱۱۵</sup> با اینهمه اثرات مثبت چنین فشارهایی همچنان محدود بود.

در همین حال از جانب جبهه ملی به شاه فشار وارد می‌شد که طبق قانون اساسی رفتار کند و جلو مداخلات دربار را بگیرد. در اواخر آبان ۱۳۳۰ کاشانی - هر چند گمان می‌رفت حرارت او در پشتیبانی از مصدق تا حدودی کاهش یافته است -<sup>۱۱۶</sup> پیامی به شاه فرستاد و تهدید کرد که حمایت دربار را از قوام افشا خواهد کرد. شاه چنین حمایتی را انکار کرد و ناچار شد کاشانی را مطمئن سازد که مصدق همچنان از اعتماد وی برخوردار است.<sup>۱۱۷</sup> در اوایل آذر قوام همه امیدهایش را برای زمامداری در آینده نزدیک از دست داده بود و در صدد بود به منظور معالجه راهی سویس شود. وی متقاعد شده بود که بجای آنکه از شاه انتظار کمک داشته باشد باید منتظر باشد که مورد مخالفت او قرار بگیرد.<sup>۱۱۸</sup> گذشته از این قوام در جلب نظر مساعد امریکاییان نیز توفیق نیافته بود. لوی هندرسون سفیر جدید امریکا که در شهریور ۱۳۳۰ جانشین گریدی شده بود، او را «بسیار بی‌بهره از وجهه مردمی» می‌دانست،<sup>۱۱۹</sup> و در هر حال امریکاییها حاضر نبودند نامزد بخصوصی را برای جانشینی مصدق به شاه توصیه کنند. وزارت خارجه انگلیس فقط می‌توانست به میدلتون دستور دهد که به شاه بگوید:

انگلیسیها عقیده دارند که دکتر مصدق بویژه بخاطر ملایمت مداومی که نسبت به حزب توده نشان می‌دهد، دارد مملکت را بسوی هرج و مرج سوق می‌دهد. بنابراین دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان معتقد است که تغییر وی

۱۱۵) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ نوامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91465.

۱۱۶) گزارش زینر، ۱ اکتبر ۱۹۵۱، FO 248 1514.

۱۱۷) گس به باوکر، ۳ دسامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91464.

۱۱۸) گزارش زینر، ۲۸ نوامبر ۱۹۵۱، FO 248 1514.

۱۱۹) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ نوامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91465.

ضروری است ولی این تصمیمی است که شاه خودش باید بگیرد.<sup>۱۲۰</sup>

فعالیت‌های قوام که از سوی سفارت انگلیس به لندن گزارش می‌شد شامل نقشه مفصلی برای سرنگونی دولت مصدق و همچنین تهیه صورت‌اعضای کابینه خودش بود، امیدهای زیادی برانگیخت ولی کار زیادی صورت نداد. با وجود این سایر مخالفان مصدق هیچ فرصتی را در تضعیف دولت او از دست ندادند.

یکی از این فرصتها در ۱۴ آذر ۱۳۳۰ پیش آمد هنگامی که دانشجویان دانشگاه تهران به عنوان اعتراض به اخراج و بازداشت تعدادی از دانشجویان، به اخطار شهربانی دایر بر منع تظاهرات اعتنا نکردند، صف پلیس را پیرامون دانشگاه شکستند و بسوی میدان بهارستان به راه‌پیمایی پرداختند. تعداد زیادی از افراد شهربانی و ارتش با آنان برخورد کردند و این کار منجر به خشونت و خون‌ریزی گردید. ساعاتی بعد در همان روز یک تظاهرات غالباً دست‌راستی صورت گرفت که با غارت و تاراج و سوزاندن دفاتر روزنامه‌های توده‌ای و مخالف دولت همراه بود.<sup>۱۲۱</sup> اغتشاشات مزبور که پلیس چشمانش را در برابر آن برهم گذاشته بود، از جانب گروهی از پیروان بقایی رهبری می‌شد که ادعا می‌کردند پشتیبان دولت‌اند. گروه مزبور شامل عده‌ای از چاقوکشهای حرفه‌ای از جمله شعبان جعفری بود که بعدها در فعالیت علیه دولت مصدق اجیر شد. در سراسر این رویدادها امیر تیمور کلالی وزیر کشور و رئیس شهربانی و از طریق وی شخص مصدق ظاهراً کاملاً در جریان قرار داشتند.<sup>۱۲۲</sup>

این حادثه نشان داد که در فضای مشاجره عقیدتی، نبرد قدرت، دسیسه‌های بی‌امان و توطئه‌های گوناگون، وقتی مرز میان آزادی و آشوب و انتقاد و دشنام معلوم نباشد، تاکتیکهای طرفداران و مخالفان دولت یکسان است. حزب توده و سازمانهای وابسته به آن که از دست طرفداران دولت صدمه دیده بودند، طبعاً حملات خود را به مصدق شدت بخشیدند. حزب توده بندرت از مبارزات خود علیه دولت دست برداشته بود و

(۱۲۰) از وزارت خارجه به تهران، ۴ دسامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۱۲۱) میدلتون به ایدن، ۱۰ دسامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91466؛ گزارش کمیسیون بازجویی دولت،

متن در باختر امروز، ۱۱ دی ۱۳۳۰.

(۱۲۲) کیهان، ۱۶ آذر ۱۳۳۰.

نظرش نسبت به مصدق تمام تناقضات ایدئولوژی استالینی را منعکس می‌کرد.<sup>۱۲۳</sup> حزب توده مصدق را دست‌پرورده و اسیر صیرف طبقه خود و دست‌نشانده امریکا می‌دانست ولی در عین حال از او انتظار داشت که رفتار و سیاستی موردپسند حزب در پیش بگیرد. حزب توده که استراتژی مشکوکی در قبال ملی شدن نفت دنبال کرده بود، بی‌هیچ تأمل تلاشهای مصدق در نیل به توافق با انگلیسیها را به عنوان سازش تمام عیار محکوم می‌کرد و از هیچ تلاشی برای افراطی کردن جهت‌گیریها و محیط سیاسی به سود اتحاد شوروی و علیه هرگونه کوششی برای حل مسئله نفت از طریق توافق با غرب خودداری نمی‌کرد. بدون توجه به انبوه دشواریهایی که مصدق با آنها روبرو بود، هیچ چیز جز تخطئه کامل غرب برای حزب توده قابل قبول به نظر نمی‌رسید.<sup>۱۲۴</sup> روزنامه‌های توده‌ای همصدا با روزنامه‌های راست‌گرا از هیچ دشنام و اتهامی علیه مصدق خودداری نمی‌کردند و حزب دائماً می‌کوشید کارگران و اقشار جوان و روشنفکر را از جبهه ملی و گروههای وابسته به آن روگردان نماید.

با توجه به اینکه حزب توده غیرقانونی اعلام شده بود، مصدق نمی‌بایست دشواری‌چندانی در جلوگیری از فعالیت آن داشته باشد، اما اگر وسیله و امکانات این کار را هم داشت، معتقدات و خلق و خوی او اجازه چنین کاری را نمی‌داد. مصدق برخی مواقع از لحاظ تاکتیکی خطر کمونیسم را به منظور جلب پشتیبانی امریکاییها عنوان می‌کرد. امریکاییها به مصدق و نهضتی که او نمایندگانش بود به عنوان سدی در برابر کمونیسم می‌نگریستند، در حالی که انگلیسیها معتقد بودند ادامه زمامداری او ناگزیر به در دست گرفتن قدرت بوسیله کمونیستها خواهد انجامید. سیاست مصدق در قبال حزب توده دائماً بین تحمل و اغماض توأم با اکراه و قاطعیت متناوب در نوسان بود. حزب توده از این وضع به منظور گسترش سازمانهایش بهره‌برداری می‌کرد ولی به مخالفت‌های اخلاص‌گراانه خود که گاهی کم و گاهی زیاد می‌شد ادامه می‌داد، بدین ترتیب که هر وقت مخالفان راست‌گرای مصدق خطری جدی برای او فراهم می‌کردند این مخالفت سست‌تر می‌شد یا حتی در مواردی تبدیل به طرفداری مشروط می‌شد. با اینهمه مخالفان راست‌گرای مصدق خوشحال از آن بودند که مخالفت یا پشتیبانی حزب توده هر دو بر موقعیت مصدق اثرات زیان‌بخش داشت.

(۱۲۳) طبق گزارش سفارت انگلیس، از اواسط تیر تا اواخر آذر ۱۳۳۰، از هفده تظاهرات ضد دولتی، چهارده‌تای آن را حزب توده ترتیب داده بود. (گزارش سفارت، دسامبر ۱۹۵۱، FO 248، 1531).

(۱۲۴) «حکومت دکتر مصدق» روزنامه مردم، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۰.

حوادث ۱۴ آذر نه تنها روابط دولت با حزب توده را در معرض توجه همگان قرار داد،<sup>۱۲۵</sup> بلکه مخالفان پارلمانی مصدق را تشجیع کرد. دو روز بعد پانزده تن از نمایندگان اقلیت مجدداً در مجلس تحصن اختیار کردند و بتدریج یک گروه پنجاه نفری از روزنامه‌نگاران به آنان پیوستند. روزنامه‌های مخالف حملات تلخ و شدید خود را به دولت تشدید کردند<sup>۱۲۶</sup> و مجلس به نحو گسترده‌ای تبدیل به پایگاهی برای حمله به نخست‌وزیر شد.<sup>۱۲۷</sup> این تاکتیکها در ۱۹ آذر به نقطه عطف خود رسید و آن هنگامی بود که مصدق از جایگاه تماشاچیان مجلس که برای این منظور از اوباش حرفه‌ای پر شده بود، آماج سیلی از دشنام و افترا قرار گرفت. اما مصدق به نطقش ادامه داد و عوامل متعددی را که به عقیده او باعث شکست مذاکرات نفت شده بود از جمله مخالفت انگلیسیها با میانجیگری امریکاییها و روی کار آمدن دولت محافظه‌کار در انگلستان برشمرد. وی همچنین گفت دولت او بی‌قانونی را تأیید نمی‌کند و تأسف خود را نه از برخورد دانشجویان با پلیس در ۱۴ آذر بلکه از رویدادهای بعد از ظهر آن روز ابراز داشت و افزود که دستور داده است در این خصوص رسیدگی و تحقیق به عمل آید.<sup>۱۲۸</sup>

رفتار مخالفان دولت در مجلس طبعاً واکنش جبهه ملی را برانگیخت و در ۲۱ آذر با کمک کاشانی تظاهرات موفقیت‌آمیزی به منظور اعتراض نسبت به رویدادهای دو روز قبل صورت گرفت.<sup>۱۲۹</sup> پلیس نیز موفق شد چهل و پنج نفر از روحانیون را که به تحریک مخالفان دولت در مسجد سپهسالار تحصن اختیار کرده بودند به زور اخراج کند.<sup>۱۳۰</sup> مصدق با این هدف از دامنه حملات و فعالیت‌های ملهم از دربار علیه دولت خود بکاهد، پشتیبانی مداوم مادی و معنوی ملکه مادر را از مخالفانش مورد حمله قرار داد و تهدید کرد که در صورتی که او کشور را ترک نکند استعفا خواهد داد. هم علاء و هم شاه خود را ناگزیر دیدند که او را تشویق به ماندن در شغلش

- (۱۲۵) حزب توده این وقایع را «شرم‌آورترین لکه ننگ فاشیستی در تاریخ ایران» نامید. (اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران) ارزش کار، ۵ دی ۱۳۳۰.
- (۱۲۶) ۱۹ آذر ۱۳۳۰.
- (۱۲۷) نطق‌های جمال امامی، عبدالقدیر آزاد و رضا آشتیانی‌زاده در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۹ آذر ۱۳۳۰.
- (۱۲۸) نطق مصدق در مجلس، همانجا، ۲۱ آذر ۱۳۳۰.
- (۱۲۹) باختر امروز، ۲۲ و ۲۳ آذر ۱۳۳۰.
- (۱۳۰) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۳ دسامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91446؛ میدلتون به باوکر، ۱۷ دسامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 98595.

کنند.<sup>۱۳۱</sup> همچنین فاش شد که مصدق تهدید کرده است که اگر دربار دست از تحریکات علیه دولت بردارد استعفا خواهد داد و دلایل این کار را به اطلاع عموم خواهد رساند.<sup>۱۳۲</sup> از آنجایی که مخالفان مصدق هیچگاه در مورد سیاستها و تاکتیکهای خود اتفاق نظر نداشتند و پی‌درپی دستخوش شکست و ناکامی شده بودند، اکنون در شرف تجزیه کامل بودند. حتی بعضی از آنان با این امید که در آستانه انتخابات مخالفت دولت را با خود بکاهند، شروع به اتخاذ موضعی آشتی‌جویانه کردند.<sup>۱۳۳</sup> طرز رفتار این نمایندگان از جانب بسیاری از مخالفان دولت از جمله دلیری، عمیدی نوری و جمال امامی به موضع سفارت انگلیس نسبت داده می‌شد.<sup>۱۳۴</sup> این امر به اختلاف و سردرگمی در محافل مخالف دولت می‌افزود. خبر مذاکرات قریب‌الوقوع بانک بین‌المللی با مصدق و اعلام مصدق دایر بر اینکه شخصاً از قضیه ایران در دادگاه لاهه دفاع خواهد کرد، ضربات دیگری بر مخالفان بود.

هنگامی که مکی از تلاشهای خود برای میانجیگری بین طرفداران و مخالفان دولت دست برداشت،<sup>۱۳۵</sup> اقلیت به آخرین حربه خود متوسل گردید: استیضاح دولت.<sup>۱۳۶</sup> این استیضاح می‌توانست فرصتی برای تبلیغات زیان‌بخش علیه دولت در اختیار نمایندگان اقلیت قرار دهد و هدف واقعی آنان نیز همین بود. آنها نمی‌توانستند امید سرنگون کردن دولت از طریق این‌گونه اقدامات را داشته باشند و عزیمت قوام به اروپا در اوایل مهر نشانه‌ای از ناامیدی آنان بشمار می‌رفت. شق دیگر این بود که اگر طرفداران دولت حد نصاب را در مجلس می‌شکستند و مانع می‌شدند که استیضاح مطرح گردد، اقلیت امیدوار بود ادعا کند که دولت فاقد اکثریت است و آن را متهم به زیر پا گذاشتن قانون اساسی کند و در نتیجه در برابر مجلس سنا که

(۱۳۱) میدلتون به باوکر، ۱۷ دسامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۱۳۲) ایران ما، ۱ دی ۱۳۳۰.

(۱۳۳) نمایندگان از قبیل آشتیانی‌زاده و آزاد کوشیدند خودشان را از مخالفان راست‌گرای مصدق جدا سازند. مصاحبه آشتیانی‌زاده با باختر امروز، ۲ دی ۱۳۳۰ و مصاحبه آزاد، همانجا، ۱۹ دی ۱۳۳۰. اما ملک مدنی نماینده ملایر که غیرمنصفانه آلت دست انگلیسیها پنداشته می‌شد به پشتیبانی از مصدق ادامه داد.

(۱۳۴) گزارش پایمن، ۲ ژانویه ۱۹۵۲، FO 248 1531؛ گزارش پایمن، ۲۷ ژانویه ۱۹۵۲، همانجا؛ گزارش پایمن ۲۲ آوریل ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۳۵) باختر امروز، ۲۹ آذر ۱۳۳۰. علت این کار توهین تعدادی از نمایندگان مجلس به کاشانی اعلام شد.

(۱۳۶) برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به: مکی، قیام سیام تیر.

رفته رفته موضعی ضد مصدق اتخاذ می‌کرد، آسیب‌پذیر سازد.<sup>۱۳۷</sup> مصدق دو ورق برنده در دست داشت: یکی قصد اعلام شده‌اش دایر بر اینکه شخصاً به لاهه خواهد رفت و دیگری تعطیل کنسولگریهای انگلیس در مراکز استانها که درباره آن تبلیغات فراوانی شده بود و در اول بهمن ۱۳۳۰ یعنی همان روزی که قرار بود استیضاح مطرح شود، عملی گردید.<sup>۱۳۸</sup> در چنین شرایطی دادن رأی عدم اعتماد به مصدق شهادتی لازم داشت که بیشتر مخالفانش فاقد آن بودند. از سوی دیگر برای طرفداران مصدق کار ساده‌ای بود که مانع از حصول حد نصاب در مجلس شوند زیرا بسیاری از آنان قبلاً پایتخت را به منظور شرکت در مبارزات انتخاباتی ترک گفته بودند. همان‌طور که انتظار می‌رفت استیضاح به علت نرسیدن تعداد نمایندگان به حد نصاب مطرح نشد و مجلس یک ماه قبل از انقضای مدت قانونی آن (۲۹ بهمن ۱۳۳۰) بی‌اثر گردید. نمایندگانی که دولت را استیضاح کرده بودند به شاه شکایت کردند<sup>۱۳۹</sup> ولی چون به جایی نرسیدند «کوشیدند به بهترین نحو ممکن خود را از مخمصه نجات دهند» و دولت نیز برگزاری انتخابات را ادامه داد.<sup>۱۴۰</sup>

برگزاری انتخابات برای هر دولتی وظیفه‌ای دشوار و مناقشه‌انگیز بود، بخصوص برای دولت مصدق که خودش را همیشه قهرمان آزادی انتخابات معرفی کرده بود. او با تدابیری از قبیل جابجا کردن استانداران و فرمانداران<sup>۱۴۱</sup> و صدور بخشنامه دایر بر اینکه اعضا انجمنهای نظارت بر انتخابات باید از میان اشخاص خوشنام به قید قرعه انتخاب شوند بیشترین تلاش خود را در تأمین آزادی انتخابات به عمل آورد. با وجود این انجام انتخابات آزاد و منصفانه به علت قوانین انتخاباتی موجود هدفی نبود که به

(۱۳۷) شپرد که در اواخر ژانویه ۱۹۵۲ به انگلستان احضار شد، پیش‌بینی کرد که مصدق در مسند قدرت باقی خواهد ماند و بنابراین احتمال اینکه حزب توده چند ماه پس از افتتاح مجلس هفدهم دست به یک کودتای موفقیت‌آمیز بزند بیشتر خواهد شد. (شپرد به استرلینگ، ۲۱ ژانویه ۱۹۵۲، FO 98596 EP 371).

(۱۳۸) مصدق، تقریرات، ص ۱۲۵-۱۲۲.

(۱۳۹) طلوع، ۴ بهمن ۱۳۳۰.

(۱۴۰) گزارش پایمن، ۷ فوریه ۱۹۵۲، FO 248 1531؛ پایمن همچنین از علی دشتی شنیده بود که «جمال امامی در صدد نوعی مصالحه با مصدق است».

(۱۴۱) مصدق به‌رغم مقاومت شاه، دکتر اقبال را که از مرداد ۱۳۲۹ استاندار آذربایجان بود از سمت خود برکنار کرد. به نظر شپرد این یک پیروزی دیگر مصدق بر شاه بود در حالی که انگلیسیها «نه تنها یک دوست شخصی بلکه یک سد راه در برابر توسعه کمونیسم را از دست دادند». (شپرد به یانگر، ۲۴ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91464).

آسانی قابل حصول باشد و مصدق بخوبی از این موضوع آگاه بود. با اینهمه به سبب نگرانی از فترت پارلمانی تصمیم گرفت انتخابات را در چارچوب قوانین انتخاباتی موجود برگزار کند، با اینکه به توانایی خود در جلوگیری از دخالت‌های نامشروع چندان امیدی نداشت.<sup>۱۴۲</sup>

مصدق نه می‌توانست رفتار دربار و ارتش و نخبگان محلی<sup>۱۴۳</sup> را کنترل کند و نه رفتار بعضی از طرفدارانش را، و موارد اجتناب‌ناپذیر تخلفات انتخاباتی مورد بهره‌برداری مخالفان دولت از جمله کاندیداهای ناموفق قرار گرفت. از سوی دیگر مشاجره و اختلاف درباره تقسیم کرسیهای مجلس، تشنج بین رهبران جبهه ملی را تشدید کرد و به استعفای امیر تیمور کلالی و اللهیار صالح وزرای پی‌درپی کشور که هر دو از دوستان نزدیک مصدق بودند انجامید. کاشانی و حائری‌زاده هر دو از عدم همکاری مصدق در انتخاب کاندیداهای مورد نظرشان رنجیده‌خاطر شدند<sup>۱۴۴</sup> و مصدق علناً کاشانی را متهم کرد که مسئول اغتشاش در امر انتخابات است.<sup>۱۴۵</sup> پسران و اطرافیان کاشانی در بسیاری از نقاط مشغول اعمال نفوذ در فراگرد انتخابات به نفع خودشان بودند و اغلب موجب ناخشنودی و خشم سایر کاندیداهای جبهه ملی می‌شدند.<sup>۱۴۶</sup> رفتار شخص مصدق و خانواده نزدیکش جای ایراد نداشت و او حتی به منظور احتراز از هرگونه شبهه‌ای فرزندش احمد مصدق را که قبل از زمامداری پدرش معاون وزارت راه شده بود وادار به استعفا کرد.<sup>۱۴۷</sup>

همان‌طور که انتظار می‌رفت کسانی که موفق نشده بودند انتخاب شوند پشتیبانی

- (۱۴۲) نامه مصدق به نمایندگان مجلس، متن در باختر امروز، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۱.
- (۱۴۳) سرلشکر وثوق که در آن هنگام فرمانده ژاندارمری بود، مدعی شد که به ابتکار خودش دستور داده که «با هر وسیله‌ای» مانع از انتخاب کاندیداهای ضد رژیم و چپ‌گرا بشوند. (وثوق، اثر یادشده، ص ۹۷).
- (۱۴۴) احمد ملکی، اثر یادشده، صفحه ۱۱۹-۱۱۸؛ گزارش فال، ۴ مه ۱۹۵۲، FO 242 1531.
- حائری‌زاده تقاضا کرد که دولت با مانع شدن از انتخاب دکتر طاهری و دوستانش از یزد، موجبات انتخاب شدن تحت‌الحمایگانش را فراهم سازد.
- (۱۴۵) گزارش جکسون، ۱۹ مه ۱۹۵۲، FO 248 1531.
- (۱۴۶) احمد ملکی، اثر یادشده، ص ۴۷-۴۶؛ فاطمی، خاطرات، متن در افراسیابی، اثر یادشده، ص ۳۷۱-۳۵۲.
- (۱۴۷) باختر امروز، ۲۵ دی ۱۳۳۰.

خود را از مصدق بدون پاداش تلقی کردند و به صف مخالفان پیوستند.<sup>۱۴۸</sup> حزب توده از این وضع برای بدست آوردن حربه تبلیغاتی بیشتری علیه مصدق استفاده کرد. حزب مزبور که ترتیبات پارلمانی موجود را به چیزی نمی‌گرفت و اعتقاد و احترامی نسبت به آن نداشت، فقط به این منظور در انتخابات شرکت کرده بود که تقصیر شکست خود را به گردن دولت بیندازد و دلایل بیشتری برای تشدید عملیاتش بدست آورد.<sup>۱۴۹</sup> سرانجام مداخلات دربار، بی‌نظمی‌های انتخاباتی و برخوردهای خشونت‌بار در بعضی نقاط منجر به تعلیق انتخابات تا بازگشت مصدق از لاهه گردید. به‌رغم همه اتهاماتی که به دولت وارد می‌شد، انتخاب تعداد نسبتاً زیادی از مخالفان آن نشان داد که دولت در انتخابات مداخله چندانی نکرده است و هنگامی که مجلس هفدهم گشایش یافت معلوم شد که آنطور که انتظار می‌رفت حاضر به همکاری با دولت نیست.

هنگامی که مجلس شانزدهم از انجام وظیفه مؤثر بازماند، مخالفان متوجه مجلس سنا شدند که روزنامه‌نگاران متحصن به آنجا نقل مکان کرده بودند. سنا بتدریج موضع اولیه فاقد جسارت خود را ترک کرده بود و اکنون ابزار عمده مخالفت با مصدق<sup>۱۵۰</sup> و امید اصلی برکنار ساختن او تلقی می‌شد.<sup>۱۵۱</sup> اهداف، آرمانها و سبک رفتار سیاسی و شخصی مصدق برای بسیاری سناتورها جاذبه چندانی نداشت. آنها از پیروزی مصدق در خنثی کردن اقلیت مجلس شورای ملی بشدت احساس خطر کرده و می‌ترسیدند که او بر مجلس هفدهم کنترل مؤثرتری داشته باشد. همچنین از تندرویهای فزاینده جبهه ملی که می‌توانست موقعیت جناحهای مستقر نخبگان حاکم و حتی موجودیت سنا را جداً به خطر بیفکند واهمه داشتند. در واقع نیک‌پی پیش‌بینی کرد که پس از افتتاح مجلس هفدهم، ممکن است حرکت بعدی مصدق انحلال سنا باشد.<sup>۱۵۲</sup> انگلیسیها همچنان به تشویق سنا در موضع مخالفش ادامه می‌دادند و در اواسط دی پایمن به سردار فاخر حکمت پیشنهاد کرد که «باید بعضی

(۱۴۸) به عنوان مثال، ابراهیم کریم‌آبادی رئیس صنف قهوه‌چی که در انتخابات گلپایگان از معظمی شکست خورده بود، از طرفداران مصدق جدا شد و به اردوی قوام پیوست (گزارش جکسون، ۲۰ فوریه ۱۹۵۲، FO 248 1531).

(۱۴۹) به سوی آینه، ۲۴ بهمن ۱۳۳۰.

(۱۵۰) گزارش پایمن، ۲۷ ژانویه ۱۹۵۲، FO 248 1531.

(۱۵۱) گزارش پایمن، ۱۷ ژانویه ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۵۲) گزارش پایمن، ۷ ژانویه ۱۹۵۲، همانجا.



از دوستانش در سنا را وادار به استیضاح دولت نماید».<sup>۱۵۳</sup> دکتر طاهری نیز سنا را وسیلهٔ بهتری برای رویارویی با مصدق می‌دید چون قاعدهٔ حد نصاب در آن رعایت نمی‌شد. او همچنین معتقد بود که عقب‌نشینی سید ضیاء و قوام و حذف نام آنان از فهرست داوطلبان نخست‌وزیری، انگیزهٔ اصلی تقی‌زاده را در پشتیبانی مصدق از میان برده است.<sup>۱۵۴</sup>

در اواسط اسفند ۱۳۳۰ نود نفر از نمایندگان اصناف تهران به عنوان اعتراض به سیاست مالیاتی دولت به سنا شکایت بردند و تهدید کردند که اگر به شکایاتشان بطور صحیح رسیدگی نشود در آنجا تحصن اختیار خواهند کرد.<sup>۱۵۵</sup> این موضوع سنا را قادر ساخت که با اعتماد بیشتری به خود اعلام کند که وظیفه‌اش رفع بی‌عدالتیها و خلافتکاریهایی است که دولت مرتکب می‌شود. مصدق استوار و بی‌اعتنا ماند: هنگامی که سه تن از سناتورها به عنوان نمایندهٔ کلیهٔ اعضاء سنا با او ملاقات کردند و از او خواستند که برنامه‌اش را برای حل مسایل موجود روشن سازد، به آنان خاطر نشان کرد که برنامهٔ او همیشه این بوده که استعمار و امپریالیسم را از کشور ریشه‌کن سازد و سنا باید بین آزادی و استقلال یا بازگشت وضع سابق و سلطهٔ شرکت غارتگر نفت یکی را انتخاب کند.<sup>۱۵۶</sup>

در اوایل فروردین ۱۳۳۱ به دنبال برخوردهای خشونت‌آمیز بین جوانان توده‌ای و پان‌ایرانیستها (ناسیونالیستهای افراطی که اکثراً گرایش به طرفداری از مصدق داشتند) دولت برای نخستین بار از زمان شروع به کار خود در تهران حکومت نظامی اعلام کرد. این کار مستلزم تأیید فوری مجلس سنا بود که ممکن بود مخالفت همیشگی مصدق با حکومت نظامی را در گذشته برای مخالفت با آن دستاویز قرار دهد، اما سناتورها خودشان در موارد مختلف در مورد قصور در حفظ نظم و قانون از دولت انتقاد کرده بودند. اکنون اگر آنها به برقراری حکومت نظامی رأی مخالف می‌دادند مصدق می‌توانست آنان را متهم به عدم همکاری کند در حالی که اگر رأی موافق می‌دادند کار آنان حمل بر پشتیبانی از دولت می‌شد. مجلس سنا با اکثریت ضعیف ۲۴ رأی موافق از ۴۷ سناتور حاضر در جلسه رأی به برقراری حکومت نظامی

(۱۵۳) گزارش پایمن، ۷ ژانویه ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۵۴) گزارش پایمن، ۱۷ ژانویه ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۵۵) پایمن به راس، ۳ مارس ۱۹۵۲، FO 371 EP 98596.

(۱۵۶) مصاحبهٔ مطبوعاتی بوشهری (سخنگوی دولت)، باختر امروز، ۳۰ اسفند ۱۳۳۰.

داد.<sup>۱۵۷</sup> این عقبنشینی دیگری برای مخالفان مصدق بود. از سوی دیگر تمایل این همه سناتور به اقدام علیه مصدق مایه دلگرمی آنان بود.

فعالیت‌های ضد مصدق از طرق گوناگون ادامه داشت: مبارزه مطبوعاتی، تظاهرات حزب توده، و دسیسه‌گریهایی که بین اعضاء ناراضی هیئت حاکمه و سفارت انگلیس در جریان بود. فداییان اسلام نیز همچنان به تهدید مصدق که عملاً در خانه‌اش زندانی بود، ادامه می‌دادند و از تهدید کاشانی نیز که دیگر نمی‌توانست آنها را مهار کند خودداری نمی‌کردند.<sup>۱۵۸</sup> تهدیدهای فداییان اسلام امیر علایی را وادار کرد که از وزارت دادگستری استعفا کند و سمت وزیر مشاور را بپذیرد و در ۲۲ بهمن جوانی وابسته به این گروه در تلاشی به قصد قتل فاطمی او را زخمی کرد و مصدق را به مدت چند ماه از یکی از دوستان وفادار و مشاوران لایق خود محروم ساخت. احمد ملکی که زمانی عضو جبهه ملی بود گفته بود که فاطمی نیروی محرکه اطرافیان مصدق بود و در جلسات جبهه ملی که او حضور نداشت، هیچ کار مثبتی انجام نمی‌گرفت.<sup>۱۵۹</sup> فداییان اسلام آشکارا با این ارزیابی موافق بودند و گمان می‌کردند حذف فاطمی، مصدق را در پذیرفتن خواسته‌هایشان نرم‌تر خواهد ساخت.<sup>۱۶۰</sup>

در میان صفوف طرفداران مصدق چند تن روحانی نیز وجود داشتند ولی شمار بیشتری مخالف او بودند. قبلاً دربارهٔ چهل و پنج روحانی مخالف دولت که در مجلس سپهسالار متحصن شده بودند، اشاره کردیم. بعضی از خانواده‌های روحانی از قبیل بهبهانی در مخالفت با مصدق فعال بودند<sup>۱۶۱</sup> و چند تن از وعاظ مشهور به

(۱۵۷) میدلتون به راس، ۱۸ آوریل ۱۹۵۲، FO 371 EP 98599.

(۱۵۸) گزارش زینر، ۱۶ فوریه ۱۹۵۲، FO 248 1531؛ ترکمان، اثر یادشده، ص ۱۰۸-۹۰.

(۱۵۹) ملکی، اثر یادشده، ص ۷۲.

(۱۶۰) خوش‌نیت، اثر یادشده، ص ۸۸-۸۳.

(۱۶۱) نمونه‌های گزارش شده از فعالیت‌های بهبهانیها شامل موارد زیر بود: جعفر بهبهانی به منظور تخریب نفوذهای معتدل‌کننده در دربار به علاء گفته بود که فداییان اسلام در صدد قتل او می‌باشند زیرا او به شاه گفته است که مردم کاملاً پشتیبان مصدق هستند و این گفته موجب ترس شدید علاء شده بود. (گزارش جکسون، ۵ مارس ۱۹۵۲، FO 248 1531)؛ سید محمدرضا بهبهانی موکداً از سفارت انگلیس تقاضا کرده بود که او را رئیس اوقاف سازند تا از این سمت بتواند برای مبارزه با مصدق و کمونیسم استفاده کند (گزارش جکسون، ۱۹ مه ۱۹۵۲، همانجا). طبق گزارش دیگری پسر سید محمدرضا تأکید کرد که پدرش مبلغ ۲۰۰۰ تومان از مادر شاه گرفته تا تظاهرات ضد مصدق یا بست در مساجد ترتیب بدهد (گزارش جکسون، ۲۱ مه ۱۹۵۲، همانجا). و میر سید علی بهبهانی

سرکردگی شیخ محمد تقی فلسفی از منبر برای تبلیغ علیه دولت استفاده می‌کردند. سایر مخالفان می‌کوشیدند ناخشنودی‌هایی را که در نتیجه دشواریهای اقتصادی در میان بعضی از اصناف و بخشهایی از تجار و پیشه‌وران بازار ایجاد شده بود تحریک و بسیج نمایند و پشتیبانی آنان را جلب کنند. این کار همچنین تلاشی در جهت خنثی کردن یا مقابله با پشتیبانی اقشار سنتی بازار از جبهه ملی بود و شکایت نود نفر از نمایندگان اصناف به سنا نیز نشانه‌ای از موفقیت آن بشمار می‌رفت. سناتور نیک‌پور رئیس طرفدار قوام اتاق بازرگانی ترتیبی داد که بازرگانان درجه اول بتوانند ناخشنودی خود را از دولت بصورت یک گزارش انتقادی و مایوس‌کننده که در دوم اردیبهشت از سوی محمدرضا خرازی تاجر متنفذ به نمایندگی از سوی اتاق بازرگانی در حضور شاه قرائت شد ابراز نمایند.<sup>۱۶۲</sup>

در این هنگام از پشتیبانی عمومی از مصدق چیزی کاسته نشده بود ولی وحدت و اشتیاق بعضی از پیروانش در حال نقصان بود. تلاشهای مخالفان جبهه ملی نیز بی‌اثر نمانده بود. طرفداران قوام به تشویق میدلتون در صدد جلب همکاری مکی برآمدند<sup>۱۶۳</sup> و علایمی در دست بود که بقایای مورد تفقد خاص ملوکانه قرار گرفته است.<sup>۱۶۴</sup> پرون «سیاست زیرکانه» شاه را در جداسازی کاشانی و مکی و بقایای از مصدق می‌ستود و مدعی بود «در نتیجه مساعی شاه، جبهه ملی دیگر عملاً وجود ندارد». زینر نیز با این نظر موافق بود ولی ادعا می‌کرد: «شاه و اشرف هیچ‌کدام لایق کوچک‌ترین اعتباری برای هیچ‌کاری نیستند» و این اعتبار تنها باید نصیب خود او یا عاملهایی که برای او کار می‌کردند گردد. به نظر زینر تفرقه در میان اعضا جبهه ملی «به عوامل دیگری بستگی داشت و این عوامل را برادران رشیدیان ایجاد و اداره و کارگردانی می‌کردند».<sup>۱۶۵</sup> برادران سه‌گانه رشیدیان فعالان سیاسی طرفدار انگلیس بودند که با سید ضیاء روابط نزدیک داشتند و در تأسیس حزب اراده ملی به او

سعی کرد افتتاح مجلس هفدهم را به تعویق افکند با این امید که نقشه‌های مخالفان مصدق پخته شود (گزارش جکسون، ۲۴ آوریل ۱۹۵۲، همانجا).

(۱۶۲) میدلتون به ایدن، ۲۸ آوریل ۱۹۵۲، FO 371 EP 98599؛ برای متن نطق خرازی رجوع کنید به ژورنال دو تهران، ۴ اردیبهشت ۱۳۳۱.

(۱۶۳) گزارش میدلتون، ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۲، FO 248 1531.

(۱۶۴) میدلتون از «یک منبع موثق و محرمانه» شنید که شاه اخیراً با تفصیلی مدیر ایران ما، نزدیک شده و علت آن حملات اخیر او به بقایای و حزبی می‌باشد. (میدلتون به راس، ۲۸ ژانویه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98595).

(۱۶۵) گزارش زینر، ۱۵ مه ۱۹۵۲، FO 248 1531.

کمک کرده بودند. آنان در دوران جنگ همراه با سید ضیاء در فعالیتهای ضد کمونیستی پنهانی با زینر همکار کرده بودند. برادران رشیدیان نقش قاطعی در هم‌آهنگ ساختن فعالیتهای متزلزل‌کننده علیه دولت مصدق ایفا کردند. با اینهمه به‌رغم تلاشهای آنان هنوز اختلافات در میان طرفداران مصدق آن‌قدر عمیق نبود که مخالفانشان امیدوارانه گمان یا ادعا می‌کردند و جبهه ملی هنوز از مخالفان خود متحدتر بود.

دشواریهای مالی و اقتصادی گسترش می‌یافت، لذا مصدق در آذر ماه ۱۳۳۰ از طریق برنامه قرضه ملی به مردم متوسل شد ولی همان‌گونه که انتظار می‌رفت ثروتمندان از آن استقبال چندانی نکردند.<sup>۱۶۶</sup> مذاکرات با نمایندگان بانک بین‌المللی نیز با شکست روبرو شد و مصدق به علت اصرار آنان در بازگرداندن کارشناسان انگلیسی، خودداری آنان از اداره صنعت نفت به وکالت از جانب دولت ایران، و انعطاف‌ناپذیری در مورد بهای نفت پیشنهادهایشان را نپذیرفت.<sup>۱۶۷</sup> به دنبال آن، مصدق به‌رغم ایرادهای بعضی از طرفداران خود و مخالفت شاه، شروع به اجرای سیاست «اقتصاد بدون نفت» کرد.<sup>۱۶۸</sup>

درواقع موانعی که انگلیسیها در راه فروش نفت ایران برقرار کرده بودند و اتهامات مداوم در این مورد که مصدق با انگلیسیها سازش کرده یا به امریکاییها تسلیم شده است، راه چاره چندانی در برابر او باقی نگذاشته بود جز اینکه کشور را بدون نفت اداره کند و متوسل به تدابیر صرفه‌جویانه شود. انگلیسیها همچنان به تبلیغ درباره سیاست عدم مذاکره با مصدق ادامه می‌دادند.<sup>۱۶۹</sup> آنها اطمینان داشتند که ایران در دادگاه لاهه شکست خواهد خورد و امیدوار بودند فعالیتهای آشکار یا پنهانی و نیز مسایل مالی و اقتصادی - که درباره تأثیر آن خود و طرفدارانشان مبالغه می‌کردند - سرانجام مصدق را وادار به تسلیم خواهد کرد. مصطفی فاتح یکی از اعضاء بلندپایه

(۱۶۶) طرح قرضه ملی در اواسط تیر ماه ۱۳۳۰ به تصویب هیئت وزیران رسیده بود (باختر امروز، ۱۹ تیر ۱۳۳۰). دعوت مصدق از مردم در دوم دی ماه ۱۳۳۰ به عمل آمد و روز بعد مورد حمایت کاشانی قرار گرفت. (باختر امروز، ۳ و ۴ دی ۱۳۳۰) یکی از ثروتمندانی که از آن پشتیبانی کرد گازرونی تاجر اصفهانی بود (باختر امروز، ۲۷ دی ۱۳۳۰). حزب توده قرضه ملی را تحریم کرد و علیه آن به مبارزه پرداخت (بسوی آینده، ۱۰ دی ۱۳۳۰).

(۱۶۷) مصدق، گزارش به مجلس سنا، مذاکرات سنا، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۱. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به فاتح، اثر یادشده، صفحه ۳۹۲-۳۸۴.

(۱۶۸) نطق شاه به مناسبت افتتاح مجلس هفدهم، متن در باختر امروز، ۷ اردیبهشت ۱۳۳۱.

(۱۶۹) واکر به راس، ۱۹ مه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98599.

سابق شرکت نفت که طرفدار انگلیس و داماد مورخ‌الدوله سپهر بود مرتباً «یادداشت‌های روزانه» خود را به اداره مرکزی شرکت در لندن می‌فرستاد و عوامل نامساعد و بدبختی‌های گوناگونی را که به عقیده وی سقوط مصدق را نزدیک می‌ساخت، برمی‌شمرد. او در یادداشت‌های ۱۵ اسفند ۱۳۳۰ خود نوشت: «پیشگویی کسانی که می‌گفتند به او طناب کافی بدهید و او در موقع مقتضی خودش را به دار خواهد آویخت به حقیقت پیوسته است».<sup>۱۷۰</sup>

هر اندازه هم که اوضاع بویژه از نظر اقتصادی و مالی نگران‌کننده بود، مصدق حاضر نبود از آرمانهای حاکمیت و حیثیت ملی و بیطرفی سیاسی ایران که اصول راهنمای سیاست خارجی او بودند چشم‌پوشی کند. کمک مالی امریکا که از آبان ۱۳۳۰ مبلغ ۲۳ میلیون دلار آن براساس برنامه اصل ۴ پرداخت شده بود، بشدت مورد نیاز بود. با وجود این مصدق و طرفدارانش از اشاره به «کشورهای عقب‌مانده» در تخصیص این کمک ناخشنود بودند و مصدق اظهار داشت «من ننگ دارم که بگویند به ملل عقب‌افتاده باید همراهی شود».<sup>۱۷۱</sup> کمک مزبور در دی ماه ۱۳۳۰ هنگامی که مصدق پذیرفتن هرگونه تعهدی را در دفاع از «جهان آزاد» در برابر ادامه آن رد کرد، به حال تعلیق درآمد. تهدیدهای ضمنی وجود داشت که این کار ممکن است به اخراج مستشاران نظامی امریکایی بینجامد، کاری که مخالفت شدید امریکاییان و شاه را برمی‌انگیخت. سرانجام به اصرار شاه،<sup>۱۷۲</sup> مصدق در اواسط اردیبهشت ۱۳۳۱ با ادامه کمک امریکا بدون پذیرفتن هیچگونه شرایط خاصی موافقت کرد. این همان اندازه که متضمن پیروزی برای مصدق بود متضمن ناکامی برای مخالفانش بشمار می‌رفت که از بروز هرگونه اشکلی در روابط ایران و امریکا اظهار شادمانی می‌کردند.

مجلس هفدهم به‌رغم مانورهایی که برای تمویق افتتاح آن به کار می‌رفت، سرانجام در ۷ اردیبهشت ۱۳۳۱ رسماً گشایش یافت و بزودی معلوم شد که شمار قابل توجهی از مخالفان واقعی و بالقوه دولت در آن حضور دارند. دو روز بعد مصدق به‌رغم توصیه برخی از مشاورانش<sup>۱۷۳</sup> نامهای به‌نمایندگانی که قبلاً انتخاب شده بودند فرستاد و از آنان خواست که اعتبارنامه کسانی را که با تقلب انتخاب شده‌اند و

FO 371 EP 98597 (۱۷۰)

(۱۷۱) مذاکرات مجلس، ۳ آذر ۱۳۳۰.

(۱۷۲) گزارش راس، ۲۸ آوریل ۱۹۵۲، FO 371 EP 98599.

(۱۷۳) مکی، قیام سیام تیر، ص ۶۸-۶۲.

هیچگونه «وجهه محلی» ندارند رد کنند و ترتیبی بدهند که بقیه انتخابات به درستی انجام گیرد.<sup>۱۷۴</sup> مصدق در اشاره به کسانی که وجهه محلی ندارند، بیش از همه یک نفر را در نظر داشت: امام جمعه که با حمایت شاه از شهر کردنشین و سنی مذهب مهاباد «انتخاب» شده بود، جایی که «هرگز در عمرش قدم به آن نگذاشته بود».<sup>۱۷۵</sup> با وجود این اکثریت نمایندگان نه تنها اعتبارنامه امام جمعه را تصویب کردند بلکه برای انتخاب او به ریاست مجلس به فعالیت پرداختند و مخالفان مصدق بخصوص سردار فاخر حکمت، سرلشکر گرزن رئیس ستاد ارتش، خواجه نوری، علم، دکتر طاهری و نیز سفارت انگلیس همگی پشت سر او قرار داشتند. در همان حال سید ضیاء مشغول ترتیب دادن حمله‌هایی به اعتبارنامه نمایندگان وابسته به جبهه ملی از تهران بود و برای جلب حمایت از ریاست امام جمعه و نیز تصویب اعتبارنامه‌های نمایندگان مخالف در مجلس به شاه متوسل گردیده بود.<sup>۱۷۶</sup>

شاه از طریق بهبودی و هومن روی این دو موضوع فعالیت می‌کرد. بخصوص شخص اخیرالذکر از جانب شاه «مثل یک سگ آبی علیه مصدق در میان نمایندگان فعالیت می‌کرد».<sup>۱۷۷</sup> شاه به علاء که موافق انتخاب معظمی به ریاست مجلس بود دستور داد بجای او از امام جمعه پشتیبانی کند. علاوه بر آن بجای تسلیم شدن در برابر فشارهای مصدق مبنی بر اینکه امام جمعه را وادار به انصراف از داوطلبی ریاست مجلس سازد، عملاً او را تشویق می‌کرد که همچنان داوطلب باقی بماند.<sup>۱۷۸</sup> در نخستین دور رأی‌گیری امام جمعه ۳۳ رأی داشت در حالی که دکتر علی شایگان کاندیدای مورد نظر جبهه ملی و معظمی که از جانب نمایندگان مستقل حمایت می‌شد هر یک به ترتیب ۱۶ و ۱۷ رأی آوردند.<sup>۱۷۹</sup> در دور دوم شایگان به نفع معظمی کناره‌گیری کرد ولی این کار مانع نشد که امام جمعه با ۳۹ رأی در برابر ۳۵ رأی معظمی برنده شود.<sup>۱۸۰</sup> افزون بر آن اعتبار نامه‌های نمایندگان مخالف تصویب شد و

(۱۷۴) نامه مصدق، متن در باختر امروز، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۱.

(۱۷۵) میدلتون به ایدن، ۵ مه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98599.

(۱۷۶) گزارش زینر، ۱۵ مه ۱۹۵۲، FO 248 1531. سید ضیاء نطقی برای سید مهدی میر اشرافی نماینده سرسخت مخالف مصدق نوشت به این منظور که با اعتبارنامه‌های نمایندگان جبهه ملی مخالفت کند.

(۱۷۷) همانجا.

(۱۷۸) گزارش میدلتون، ۹ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا؛ گزارش فال، ۲۰ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۷۹) باختر امروز، ۸ تیر ۱۳۳۱.

(۱۸۰) باختر امروز، ۱۰ تیر ۱۳۳۱.

مصدق و پیروانش یک شکست جدی خوردند.

امام جمعه ۴۸ ساله و معمم بود، در سویس حقوق تحصیل کرده بود و تحت‌الحمايه دربار بود. سوءقصد نافرجامی که دو سال پیش (۳۰ مرداد ۱۳۲۹) علیه او صورت گرفت، موجب شده بود بخشی از بدنش فلج شود. با آنکه با مصدق نسبت خانوادگی داشت، هیچگونه همدلی با اهداف او نشان نمی‌داد و متقابلاً بشدت مورد تنفر مصدق بود.<sup>۱۸۱</sup> امام جمعه بشدت آنگلوفیل بود و مرتباً از اینکه انگلیسیها به اندازه کافی در امور ایران مداخله نمی‌کنند و ایران را که به قول او «مانند یک کودک سه ساله است» به حال خود رها کرده‌اند و به امریکاییها اجازه داده‌اند موقعیت برتر را نصیب خود کنند، انتقاد می‌کرد.<sup>۱۸۲</sup> او حامی قوام بود و ارتباطات مذهبی و نقش او به عنوان امام جمعه از سال ۱۳۲۴ به بعد برای اقلیت سودمند بود و امید می‌رفت بتواند نمایندگان مردم و ابن‌الوقت مجلس را جلب نماید. موفقیت امام جمعه عمدتاً مرهون مراسم ملوکانه بود. با این همه موضع شاه در مورد جانشین مصدق و نیز شیوه و زمان برکناری او هنوز نامشخص و بلا تکلیف مانده بود.

مدتی بود که مخالفان مصدق امیدشان را از اقدام قاطعانه شاه سلب کرده بودند. عمیدی نوری معتقد بود که شاه «دچار درماندگی کامل» است.<sup>۱۸۳</sup> نیکپور مدعی بود که «شاه آماده نیست سناتورهایش را به حرکت علیه مصدق وادارد».<sup>۱۸۴</sup> و حکمت اظهار می‌کرد که مصدق شاه را به «ناتوانی کامل» تقلیل داده است.<sup>۱۸۵</sup> شاه وقتی هم که حرکتی می‌کرد این حرکت محدود به آن بود که از حکمت و تقی‌زاده بخواهد جانشینی برای مصدق بیابند.<sup>۱۸۶</sup> در اواخر اسفند پرون به زینر اطلاع داد که شاه قصد دارد فعالیت علیه مصدق را تا هنگامی که مجلس هفدهم افتتاح نشده به تعویق افکند. زینر این کار را به عنوان یکی از «دیوانگیهای شاهانه» مورد تمسخر قرار داد.<sup>۱۸۷</sup> زینر و دیگران موافق اقدام فوری بودند از این‌رو شاه پیامی فرستاد که نظرش را تغییر داده است.<sup>۱۸۸</sup> ولی چون هنوز معتقد بود که باید شهرت و اعتبار مصدق قبل از سقوطش

(۱۸۱) مصدق، تقریرات، ص ۱۵۱-۱۴۸.

(۱۸۲) گزارش فال، ۱۴ ژوئن ۱۹۵۲، FO 248 1531؛ گزارش فال، ۲۰ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۸۳) گزارش پایمن، ۲ ژانویه ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۸۴) گزارش پایمن، ۳ ژانویه ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۸۵) گزارش پایمن، ۲۳ ژانویه ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۸۶) گزارش جکسون، ۱۴ مارس ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۸۷) گزارش زینر، ۱۸ مارس ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۸۸) گزارش زینر، ۲۰ مارس ۱۹۵۲، همانجا.

بکلی از بین برود، با افزودن اینکه انگلیسیها نیز خواهان «بی‌اعتبار شدن او در دهه اول هستند» هیچ کاری نکرد.<sup>۱۸۹</sup> در اواخر اردیبهشت پروین به زینر خبر داد که شاه از «ثبات رأی» خود و اینکه در برابر فشار انگلیسیها برای «اقدام شتابزده با شکیبایی و دوراندیشی مقاومت ورزیده» به خود می‌بالد،<sup>۱۹۰</sup> و هوادار این نظر است که مصدق باید بدست مجلسی که خودش انتخابات آن را برگزار کرده یا به وسیله «همان نیروهایی که او را به قدرت رسانده‌اند» برکنار شود.<sup>۱۹۱</sup>

اکنون شماری از سیاستمداران از جمله طاهری، نیکپور، خواجه نوری و سپهر، به لزوم «تماس مشترک» انگلیسیها و امریکاییها با شاه اصرار می‌ورزیدند.<sup>۱۹۲</sup> ولی به نظر نمی‌رسید این کار مفید باشد، استراتژی طفره رفتن شاه همچنان بی‌تغییر باقی مانده بود و وضع روحی مسلط بر او هنوز بی‌تصمیمی بود.<sup>۱۹۳</sup> شاه مرتباً تکرار می‌کرد که انگلیسیها عملاً می‌خواهند مصدق بر سر کار باقی بماند<sup>۱۹۴</sup> و این گفته باعث خشم و تأسف زینر می‌شد. شاه هنوز از مخالفت علنی با جبهه ملی بیمناک بود و برخلاف تصور رایج مشاوران ارشد او توصیه خویشتن‌داری می‌کردند.<sup>۱۹۵</sup>

در اواسط تیر ۱۳۳۱ چنین به نظر می‌رسید که اعتماد به نفس شاه افزایش یافته است، تحولی که بازگشت اشرف به کشور نمایانگر و تقویت‌کننده آن بود، در حالی که تحولاتی نظیر گزارش مالی تیره و تار محمدعلی وارسته وزیر دارایی توجیهی برای اقدام شاهانه فراهم می‌کرد. گذشته از این عزیمت مصدق به لاهه در ۷ خرداد

(۱۸۹) گزارش پایمن، ۱۷ آوریل ۱۹۵۲، همانجا. پایمن این گفته را که «ما کاملاً روشن ساخته‌ایم که هر چه زودتر مایل به سقوط مصدق هستیم» رد کرد.

(۱۹۰) گزارش زینر، ۱۷ مه ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۹۱) گزارش زینر، ۱۵ مه ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۹۲) گزارش پایمن، ۳ آوریل ۱۹۵۲، همانجا؛ گزارش جکسون، ۵ آوریل ۱۹۵۲، همانجا؛

گزارش فال، ۲۹ آوریل ۱۹۵۲، همانجا؛ گزارش پایمن، ۲۲ آوریل ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۹۳) هندرسون شاه را مثل همیشه مردد یافته بود (گزارش میدلتون، ۱۶ آوریل ۱۹۵۲، FO 248

1531). در یک مورد دیگر هندرسون به شاه به عنوان «هاملت ایرانی» اشاره کرد (گزارش میدلتون،

۱۸ آوریل ۱۹۵۲، همانجا؛ همچنین در نظر دکتر طاهری «شاه مثل همیشه دودل بود». (گزارش

پایمن، ۲۴ آوریل ۱۹۵۲، همانجا).

(۱۹۴) گزارش زینر، ۴ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۹۵) علاء به میدلتون اظهار داشت که «مصدق باید محترمانه برود» و خود شاه از مصدق

خواست که «بدون جنجال کنار برود». (گزارش فال، ۲۸ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا؛ گزارش میدلتون،

۴ ژوئیه ۱۹۵۲، همانجا).



۱۳۳۱ زمینه‌های جدیدی برای دسیسه‌های شاهانه فراهم کرد که نخست‌وزیر کاملاً از آنها آگاه بود.<sup>۱۹۶</sup> وقتی مصدق از لاهه بازگشت، شاه عقب‌نشینی کرد ولی حمایت او از امام جمعه دلیل بر این بود که او سرانجام علیه مصدق وارد عمل شده است، هر چند هنوز در مورد جانشین او نامصمم بود. پس از عزیمت قوام به اروپا مدتی امکان نخست‌وزیری سردار فاخر حکمت مطرح بود. دیگر کاندیداها عبارت بودند از حکیمی و منصور، و نام علاء و بوشهری و صالح دو نفر از وزیران مصدق نیز به عنوان نامزدهای احتمالی برده می‌شد. به استثنای صالح که اشتیاقی به احراز این سمت نشان نمی‌داد و در هیچ فعالیتی برای انتصاب خود شرکت نداشت، بیشتر این کاندیداها از جمله امیر همایون بوشهری بطور مستقیم یا غیرمستقیم با سفارت انگلیس تماس داشتند، ولی میدلتون تحت تأثیر هیچ یک از آنان قرار نگرفته بود.<sup>۱۹۷</sup>

با بازگشت قوام از اروپا در اواسط اردیبهشت فعالیت‌های کلیه این اشخاص تحت‌الشعاع قرار گرفت. مبارزه همه‌جانبه به نفع او مجدداً آغاز شد و تلاشهایی برای اینکه قوام دوباره مورد توجه انگلیسیها قرار بگیرد و نیز جلب پشتیبانی امریکاییها صورت گرفت. مقتدر شفیعا که با جولیان ایمری نماینده محافظه‌کار مجلس عوام انگلیس و داماد هارولد مک‌میلان در تماس بود، پیامهایی را که از لندن به نفع قوام واصل شده بود به شاه رساند<sup>۱۹۸</sup> و ایمری مشغول تبلیغ درباره مزایای قوام برای وزارت خارجه انگلیس بود. مادر شاه و اشرف و عبدالرضا برادر شاه<sup>۱۹۹</sup> همگی از قوام پشتیبانی می‌کردند<sup>۲۰۰</sup> و امام جمعه او را تنها امید برای حل مسئله نفت

(۱۹۶) مکی، قیام سیام تیر، ص ۹۳-۸۶؛ در خصوص فعالیت‌های مصدق در لاهه نگاه کنید به مذاکعات مصدق و رولن در دیوان بین‌المللی لاهه، تهران ۱۳۵۷.  
(۱۹۷) گزارش فال، ۱۸ ژوئن ۱۹۵۲، FO 248 1531؛ گزارش فال، ۲۵ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا؛ گزارش میدلتون، ۲۹ مه ۱۹۵۲، همانجا؛ گزارش میدلتون، ۹ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا. میدلتون به دنبال یک ملاقات محرمانه با بوشهری او را «مانند اربابش [مصدق] عاری از واقع‌بینی یافت (گزارش میدلتون، ۱۰ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا). از سوی دیگر اللهباش صالح علاوه بر عدم تمایل، به عقیده هندرسون از نظر وزارت خارجه امریکا «بکلی نامطلوب» بود (گزارش میدلتون، ۱۱ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا).

(۱۹۸) گزارش زینر، ۲۱ آوریل ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۹۹) گزارش میدلتون، ۱ مه ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۰۰) علی اصغر امیرانی، اسرار مهمی از وقایع سیام تیر ماه ۱۳۳۱، متن در کتاب قیام سیام

تیر مکی، ص ۱۴۴-۹۴.

می‌دانست.<sup>۲۰۱</sup> چند تنی دیگر از جمله مورخ‌الدوله سپهر مشغول ترتیب دادن ملاقاتی بین قوام و هندرسون بودند و وقتی در نیمه خرداد این ملاقات انجام گرفت، هندرسون در عقیده‌اش تجدید نظر کرد و بر آن شد که قوام بهترین جانشین مصدق است.<sup>۲۰۲</sup> چند روز بعد در خانه اسدی ملاقاتی بین قوام و میدلتون صورت گرفت و کاردار انگلستان بشدت تحت تأثیر «قدرت جسمانی و روحی» قوام قرار گرفت.<sup>۲۰۳</sup> خلاصه اینکه چنین برمی‌آمد که اکثر مخالفان مصدق موافق قوام‌اند، اما شاه هنوز موافق او نبود.

در واقع چنین به نظر می‌رسید که شاه هر نامزد دیگری را به قوام ترجیح می‌دهد. به گزارش سفارت انگلیس هنگامی که شاه خبر ملاقات قوام با هندرسون را شنید به سید ضیاء اظهار داشت: «گمان می‌کنم او توانسته است این امریکایی‌های احمق را فریب بدهد».<sup>۲۰۴</sup> شاه آشکارا نمی‌خواست «فریب» بخورد. قوام که از نظر شاه مطلع بود حاضر بود هرگونه تضمینی بدهد و نظر شاه را در تنظیم لیست وزیرانش مراعات کند.<sup>۲۰۵</sup> همین‌طور امام جمعه با مشاهده اینکه شاه نگران است که همین که قوام زمام امور را در دست گرفت چگونه خود را از او خلاص کند، اطمینان داد که به مجرد اشاره شاه بلافاصله ترتیب برکناری قوام را خواهد داد. با وجود این شاه نه آماده پشتیبانی فعالانه از قوام بود و نه مایل به مخالفت با او.<sup>۲۰۶</sup> وقتی سفارت انگلیس به وی فشار وارد ساخت که توجه و کوششهای خود را بر یکی از کاندیداها متمرکز کند، پرون از جانب شاه مدعی شد که اقدام به نفع یکی از کاندیداها قبل از سقوط مصدق، منجر به متلاشی شدن تجمع مخالفان خواهد شد. زینر که سرانجام وسعت دامنه بیزاری عمومی از انگلیسیها را تشخیص داده بود، اظهار داشت: «به نظر من این یک اشتباه تاکتیکی خواهد بود که هرگونه مبارزه علنی به نفع قوام صورت بگیرد. ما این کار را در مورد سید ضیاء کردیم و نتیجه خوبی نداد».<sup>۲۰۷</sup> سیاستی که اکنون زینر توصیه می‌کرد شبیه به استراتژی شاه بود که آن همه مورد انتقاد خود او قرار گرفته بود. زینر معتقد بود: «سفارت بدون اینکه این تصور را ایجاد کند که از عمرو

(۲۰۱) گزارش جکسون، ۲۴ مه ۱۹۵۲، FO 248 1531.

(۲۰۲) گزارش میدلتون، ۱۱ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۰۳) گزارش میدلتون، ۱۴ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۰۴) گزارش زینر، ۲۳ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۰۵) گزارش فال، ۲۱ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۰۶) همانجا.

(۲۰۷) گزارش زینر، ۱۱ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا.

پشتیبانی و بازید مخالفت می‌کند، باید بنحوی اقدام کند که هر کس جانشین مصدق می‌شود گمان کند که در نتیجه تشویق و توصیه سفارت به این مقام رسیده است».<sup>۲۰۸</sup>

با اینهمه، در اواسط تیر ۱۳۳۱ مخالفان سرسخت مصدق به پشتوانه حمایت سفارتخانه‌های انگلیس و امریکا خود را آن‌قدر مطمئن یافتند که درگیر در رویارویی کامل با مصدق و طرفدارانش شوند. پس از بازگشت مصدق از لاهه در سوم تیر ۱۳۳۱، وی با چندین مانور پارلمانی مختل‌کننده روبرو شد و مخالفانش در مجلس مانع از آن شدند که مجلس رسماً شروع به کار کند، با توجه به این وضع او به شاه اظهار داشت اگر مجلس تا ۱۷ تیر شروع به کار نکند او مسئولیت نخست‌وزیری را از خودش سلب خواهد کرد.<sup>۲۰۹</sup> ضمناً طبق سنن پارلمانی استعفاء تشریفاتی خود را به شاه تسلیم کرد و از طریق رادیو پیامی خطاب به ملت فرستاد که ضمن آن بشدت به مخالفانش حمله کرد:

ملت ایران شاهد است که انحطاط اخلاقی و بی‌اعتنایی به کلیه اصول و موازین در میان این عده به جایی رسیده که حاضرند آرمانهای ملی ایرانیان شکست بخورد تا آنها بتوانند چند روزی بیشتر به موقعیتهای ممتازشان بچسبند و به توطئه‌های شیطانی خود ادامه بدهند. ولی آنها باید بدانند که ملت ایران بیدار است و چه این دولت باقی بماند یا ساقط شود، اوضاع سابق تجدید نخواهد شد.<sup>۲۱۰</sup>

در همین حال فعالیت به نفع قوام بخصوص از جانب امام جمعه به مرحله‌ای رسیده بود که طبق گزارشی که سفارت انگلستان دریافت کرده بود سید ضیاء نیز توصیه او را به شاه می‌کرد.<sup>۲۱۱</sup> شاه سرانجام با انتصاب قوام موافقت کرد مشروط بر اینکه «رأی تمایل» هر دو مجلس کسب شود، اما حاضر نبود بیش از این کاری انجام

(۲۰۸) گزارش زینر، ۱۵ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۰۹) باختر امروز، ۱۲ تیر ۱۳۳۱. همچنین اعلام شد که انتخابات بقیه کرسیهای مجلس هفدهم (که فقط ۷۹ نماینده آن انتخاب شده بود) تا بعد از تجدید نظر در قانون انتخابات آغاز نخواهد شد. (باختر امروز، ۵ تیر ۱۳۳۱).

(۲۱۰) پیام به ملت، باختر امروز، ۱۴ تیر ۱۳۳۱.

(۲۱۱) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۶ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98600.

دهد. امام جمعه معتقد بود ترتیب این کار را می‌توان داد ولی در جلسه ۱۵ تیر به علت فقدان رهنمود صریح شاه، ۵۲ نفر از ۶۳ نماینده حاضر در جلسه به مصدق «رأی تمایل» دادند و ده نفر از دادن رأی امتناع کردند.<sup>۲۱۲</sup> این یک پیروزی بزرگ برای جبهه ملی بود ولی مصدق به رأی سنا نیز احتیاج داشت و در آنجا بود که از مدتی پیش یک هسته فعال مخالفت در نتیجه فعالیت‌های سناتورهای مانند فرخ، خواجه نوری، مسعودی و نیکپور تشکیل شده بود و چندین نقشه احتمالی برای رویارویی با مانورهای مختلف مصدق طرح شده بود. سناتورها قصد داشتند از دادن «رأی تمایل» به مصدق خودداری کنند و اعلام کردند تا وقتی برنامه کار او را بررسی نکرده‌اند رأی نخواهند داد.<sup>۲۱۳</sup> مصدق به سهم خود اصرار کرد که بدون تأیید قبلی و تصویب هر دو مجلس زمامداری را نخواهد پذیرفت. شاه که از احتمال بروز یک بحران قانون اساسی بشدت نگران شده بود خودش را ناچار دید که سناتورها را به رأی دادن، مصدق تشویق نماید.<sup>۲۱۴</sup> هر چند سناتورها در ابتدا بی‌میل بودند، ولی پس از توصیه شاه از ۳۶ سناتور حاضر در جلسه ۱۴ نفر به نفع مصدق رأی دادند در حالی که ۱۹ نفر از دادن رأی امتناع ورزیدند.<sup>۲۱۵</sup> سام فال رایزن شرقی جدید سفارت انگلیس که بیشترین سعی خود را در تقویت روحیه مخالفان مصدق در سنا بکار برده بود با افسردگی گزارش داد که «سناتورهای وجود دارند که در نهایت امر همیشه هر طور شاه دستور بدهد رأی می‌دهند».<sup>۲۱۶</sup> موضع مجلس سنا مصدق را مطمئن نساخت ولی هیئتی از سناتورها ضمن ملاقات او را قانع ساختند که زمامداری را بپذیرد.<sup>۲۱۷</sup> فردای آن (۱۹ تیر ۱۳۳۱) مصدق رسماً از جانب شاه مجدداً به نخست‌وزیری منصوب شد و دو روز بعد مجلس سنا به مناسبت تعطیلات تابستانی تعطیل گردید.

انتظار و تصور مخالفان مصدق این بود که رأی دیوان دادگستری بین‌المللی که قرار بود بزودی صادر شود علیه ایران خواهد بود و بدین سان به اقدامات ضد مصدق کمک خواهد کرد. شاه هنوز امیدوار بود برکناری او را از طریق مجلس ترتیب

(۲۱۲) باختر امروز، ۱۵ تیر ۱۳۳۱.

(۲۱۳) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۷ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98600؛ باختر امروز،

۱۶ تیر ۱۳۳۱.

(۲۱۴) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۱۵) باختر امروز، ۱۸ تیر ۱۳۳۱.

(۲۱۶) گزارش فال، ۹ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 248 1531.

(۲۱۷) باختر امروز، ۱۸ تیر ۱۳۳۱.

بدهد و بوسیلهٔ بهبودی پیامی به امام جمعه و حکمت فرستاد به این مضمون که باید به نمایندگان بگویند که تا وقتی رأی دادگاه لاهه اعلام نشده است به مصدق رأی اعتماد ندهند.<sup>۲۱۸</sup> با اینهمه، دشمنان کینه‌توز مصدق -بخصوص امام جمعه که در نقشه‌هایش در مورد نخست‌وزیری قوام شکست خورده بود- نه تنها مصمم به تشدید فعالیت‌های پارلمانی خود علیه مصدق بودند، بلکه آماده به نظر می‌رسیدند که از هر وسیله‌ای برای سرنگون ساختن او استفاده کنند. سام فال گزارش داد:

مخالفان، بخصوص امام جمعه، از ما مقداری پول می‌خواهند تا دسته‌هایی [از اوباش] را متشکل کنند و بر ضد دولت به تبلیغ پردازند. عکس‌العمل من نسبت به این تقاضا این است که چون تمام اشخاص ثروتمند و بانفوذ این کشور با مصدق مخالف‌اند، باید حاضر باشند اگر ذره‌ای دل و جرأت و احساس میهن‌پرستی دارند با هم متحد شوند و پول برای این منظور تأمین کنند. متأسفانه چنین به نظر می‌رسد که شمار ناچیزی از مخالفان حاضرند برای نجات کشورشان فداکاری کنند.<sup>۲۱۹</sup>

در همین حال مصدق برکنار ساختن امام جمعه را از ریاست مجلس در نظر داشت.<sup>۲۲۰</sup> افزون بر آن تشخیص داده بود که با یک پارلمان سرکش او نه تنها در اجرای اهداف اصلاح‌طلبانه‌اش موفق نخواهد شد، بلکه دائماً آسیب‌پذیر خواهد بود. بنابراین تقاضا کرد اختیارات شش ماهه‌ای به شخص وی تفویض شود. این تقاضا در جلسهٔ خصوصی ۲۲ تیر ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی مطرح شد و هر چند گزارش شد در آنجا مورد تأیید قرار گرفته، ولی مشاجره و گفتگوهای تندی را بین نمایندگان برانگیخت.<sup>۲۲۱</sup> مصدق بدون آنکه منتظر نظر رسمی مجلس دربارهٔ مسئلهٔ اختیارات بماند، کابینه‌اش را به شاه معرفی کرد و خواستار احراز سمت وزارت جنگ و حق انتصاب رئیس ستاد ارتش و فرماندهان نیروهای سه‌گانه گردید. شاه به دنبال یک

(۲۱۸) گزارش فال (گفتگو با امام جمعه)، ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 248 1513؛ گزارش فال (گفتگو

با حکمت)، ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۲.

(۲۱۹) گزارش فال، ۱۳ ژوئیه ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۲۰) گزارش میدلتون، ۱۰ ژوئیه ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۲۱) باختر امروز، ۲۲ تیر ۱۳۳۱.

بحث داغ تقاضاهای او را رد کرد<sup>۲۲۲</sup> و مصدق بی‌درنگ استعفای خود را تقدیم کرد و تقصیر را به گردن شاه گذاشت و اعلام کرد: «با وضع فعلی ممکن نیست مبارزه‌ای را که ملت ایران شروع کرده است پیروزمندانه به مقصود برساند».<sup>۲۲۳</sup> این بار شاه استعفای مصدق را بدون توجه به عواقب آن پذیرفت و بدین سان نخستین دوران نخست‌وزیری مصدق در ۲۵ تیر ۱۳۳۱ به پایان رسید. استعفای او ناشی از بازشناخت این واقعیت بود که با توجه به دشمنی خستگی‌ناپذیر و ترفندها و توطئه‌های خنثی‌کننده مخالفان پارلمانی و غیرپارلمانی، ادامه زمامداری مؤثر او غیرممکن خواهد بود. پیش‌دستی در استعفا می‌توانست دست‌کم او را از ناتوانی و درماندگی در برابر مجلس یا سرنگونی به دست آن درامان نگاه دارد یا در منتهای مراتب باعث تجدید زمامداری او البته با قدرتی بسیار کمتر شود. این کار از سوی دیگر می‌توانست بار دیگر به گونه‌ای چشمگیر محبوبیت شخصی، و مقبولیت مواضع و دیدگاههای او را نزد مردم، به بوتۀ آزمایش بگذارد.

(۲۲۲) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۷ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98600.

(۲۲۳) باختر امروز، ۲۶ تیر ۱۳۳۱. مصدق بعدها در خاطراتش اعتراف کرد که با استعفا در این مقطع تاریخی خطای بزرگی مرتکب شده است، خطایی که ممکن بود دست‌آوردهای نهضت ملی را به طرز جبران‌ناپذیری بریاد دهد (مصدق، خاطرات و تألمات، ص ۲۵۹).

## شکست قوام، و قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱

بلافاصله پس از آنکه استعفای مصدق اعلام شد، مجلس شورای ملی در جلسه‌ای که با شتاب و بدون رعایت حد نصاب تشکیل شده بود با ۴۰ رأی از ۴۲ نفر نمایندگان حاضر در جلسه به قوام «رأی تمایل» داد و وی همان روز رسماً از جانب شاه به نخست‌وزیری منصوب شد و ضمناً شاه لقب «جناب اشرف» را که بیش از دو سال پیش از وی پس گرفته بود مجدداً به او اعطا کرد.

قوام از مدتی پیش به لزوم انحلال مجلس معتقد شده بود و غفاری و سپهر دو تن از سرسپردگانش به سفارت انگلیس گفته بودند که قوام مانند یک «دیکتاتور» عمل خواهد کرد، بسیاری از مخالفانش را بازداشت و مجلس را منحل خواهد کرد.<sup>۱</sup> با توجه به وفاداری شمار نسبتاً زیادی از نمایندگان به مصدق، قوام نمی‌توانست با حضور مجلس امید هیچ کاری را داشته باشد. او امیدوار بود که پشتیبانی سفارتخانه‌های انگلیس و امریکا برای متقاعد ساختن شاه به انحلال مجلس کافی باشد بخصوص که خودداری شاه از این کار به منزله بازگشت مصدق و کاهش بی‌سابقه حیثیت و قدرت خود شاه بود.

قوام بخوبی آگاه بود که شاه با بی‌میلی به زمامداری او تن در داده است و در آستانه انتصاب به نخست‌وزیری اعتراف کرده بود که هیچ اعتمادی به شاه ندارد و

(۱) گزارش فال، ۲۸ آوریل ۱۹۵۲، FO 248 1531.

انتظار دارد فعالیت‌هایش در میان نمایندگان مجلس فعالیت متقابل شاهانه را برانگیزد.<sup>۲</sup> با اینهمه، شاه هر احساسی نسبت به قوام داشت، نمی‌توانست خطر انحلال مجلس را بپذیرد. چنین اقدامی در این موقعیت خطیر و به‌رغم وضع روحی و انتظارات مردم ممکن بود عواقبی محاسبه‌ناپذیر داشته باشد و آسیب‌پذیری شاه را بشدت افزایش دهد. این کار با استراتژی شاه در حفظ سلطنت خویش یعنی با ایفای کمترین نقش در محدودهٔ قانون اساسی، ناسازگار بود. با همهٔ این احوال، قوام نامطمئن بود ولی دل‌سرد نبود؛ او که علیرغم سال‌خوردگی و وضع مزاجی نه‌چندان مناسب، در برابر وسوسهٔ قدرت یارای مقاومت نداشت، خطرات قبول مسئولیت را پذیرفت. به دنبال صدور فرمان نخست‌وزیری، دار و دسته یا اعضاء طایفهٔ سیاسی قوام با شدت هر چه تمامتر به فعالیت پرداختند و کسانی که او را تنها مردی می‌دانستند که قادر به رویارویی با مصدق است، در مورد چشم‌انداز موفقیت او خوشبین به نظر می‌رسیدند. بعضی از آنان بخصوص سپهر و غفاری بسیار می‌کوشیدند سام فال را متقاعد کنند که قوام «آنچنان که ظاهرش می‌نماید ضعیف و پژمرده نیست» و خود فال او را «در نهایت سلامت» یافت.<sup>۳</sup> از سوی دیگر ارسنجانى دوست نزدیک قوام بعدها نوشت: «ضعف مفرط مزاج قدرت مقاومت او را خیلی تنزل داده است. ارادهٔ سابق را ندارد. زودباور شده است. وجنات او فریاد می‌زند که این مرد قوام‌السلطنهٔ سال ۱۳۲۴ نیست».<sup>۴</sup>

قوام بمحض اینکه به نخست‌وزیری منصوب شد با این امید که سیمای اطمینان‌بخشی از خودش نشان بدهد، به ابراز شکیبایی یا بی‌تفاوتی رواقی‌منشانهٔ خاص خود، اگر نگوئیم بی‌اعتنایی و تکبر، پرداخت.<sup>۵</sup> خوشبینی بی‌جا و اعتماد بنفس ناموجه او در انتشار اعلامیهٔ معروف ۲۷ تیر وی انعکاس یافت. در این اعلامیه او موکداً

(۲) گزارش فال، ۱۲ ژوئیهٔ ۱۹۵۲، همانجا.

(۳) گزارش فال، ۱۴ مهٔ ۱۹۵۲، همانجا.

(۴) حسن ارسنجانى، یادداشتهای سیاسی: ۳۰ تیر ۱۳۳۶، (تهران، ۱۳۳۵) ص ۲۵. شرح ارسنجانى پوزشگرانه ولی جالب و آگاه‌کننده است بویژه که به روشنی جو تهی از اطمینان جمع طرفداران قوام را در طی روزهای دشواری که به ۳۰ تیر ۱۳۳۱ انجامید نشان می‌دهد. ارسنجانى با تأکید بر سال‌خوردگی قوام و اینکه هواداران ادعایش او را دست‌آموز خود قرار داده بودند، می‌کوشد او را تبرئه کند ولی تلاش او در این مورد قانع‌کننده نیست. گذشته از این جای شگفتی نیست اگر ارسنجانى از زمینهٔ فعالیت‌های پیچیدهٔ قوام مخصوصاً در جلب پشتیبانی انگلستان برای کسب قدرت سخنی نمی‌گوید.

(۵) ارسنجانى، اثر یادشده، امیرانى، اثر یادشده، ص ۱۱۱-۱۱۰.



و عده داد که مسئله نفت را حل کند، نظم و امنیت را برقرار سازد، سیاست را از دیانت جدا کند. او «عوامفریبی در امور سیاسی و ریا و سالوس در امور مذهبی» را محکوم نمود، به کسانی که به بهانه «مبارزه با افراطیون سرخ ارتجاع سیاه» را تقویت کرده‌اند حمله کرد و تهدید نمود «دست به تشکیل محاکم انقلابی زده روزی صدها تبه‌کار را از هر طبقه بموجب حکم خشک و بی‌شفقت قانون قرین تیره‌روزی سازد».<sup>۶</sup> انتشار این اعلامیه یک حرکت خالی از دوراندیشی و دور از احتیاط بود و ثابت کرد که برای موقعیت قوام بسیار مخرب و زیان‌بخش بوده است، چون مخالفانش اکنون می‌توانستند بنحوی متقاعدکننده نیت دیکتاتوری او را محکوم کنند درحالی که قوام بدون پشتیبانی صریح شاه و با حضور مجلس نمی‌توانست امیدوار باشد که گفتارش را با کردار توأم کند.

بدین سان انحلال مجلس ضروری‌تر شده بود، اما شاه همچنان غیرمتعهد باقی مانده بود و امام جمعه و حکمت می‌کوشیدند قوام را تشویق کنند که بدون انحلال مجلس به کارش ادامه دهد و با این کار نظر شاه را منعکس می‌کردند.<sup>۷</sup> هندرسون و میدلتون از شاه خواستند که از نخست‌وزیر پشتیبانی کند و چون درباره چشم‌انداز انحلال مجلس بدبین بودند کوشیدند قوام را به تمرکز کوشش‌هایش بر تدابیر خاصی به منظور تحکیم موقعیتش تشویق کنند. این تدابیر شامل عضویت اشخاصی مانند حکیمی و منصور که مورد اعتماد شاه بودند در کابینه، انتصاب یک نظامی مورد اعتماد به فرماندهی لشکر خوزستان و برکناری سرلشکر کوپال رئیس شهربانی غیرقابل اعتماد و برگماشتن شخص دیگری از طرف خودش بود.<sup>۸</sup> بعضی از دوستان قوام به او فشار وارد می‌ساختند که هر چه زودتر کابینه‌اش را تشکیل بدهد. اما قوام با وجود مجلس موقعیتش را عملاً معلق و متزلزل می‌دید و این امر سردرگمی و اغتشاش و فقدان فعالیت‌های هم‌آهنگ در میان اطرافیانش را تشدید می‌کرد. او همچنان می‌کوشید شاه را متقاعد سازد که بدون انحلال مجلس هیچ کاری پیش نخواهد رفت و درعین حال عواقبی را که دست نزدن به این اقدام دربر داشت و مهمترین آن بازگشت مصدق به مسند قدرت بود، به شاه گوشزد می‌کرد.<sup>۹</sup> این

(۶) متن در کتاب مکی، قیام سی‌ام تیر، ص ۱۸۱-۱۷۸. این اعلامیه که ظاهراً بوسیله سپهر نوشته شده بود با واکنش شدید و مصاحبه مطبوعاتی کاشانی مواجه شد.

(۷) ارسنجان، اثر یادشده، ص ۳۰.

(۸) میدلتون به ایدن، ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98602.

(۹) همانجا.

تلاشها سودی نداشت، ولی قوام در ۲۸ تیر ظاهراً ادعا کرد که پیامی حاوی موافقت شاهانه دریافت کرده است.<sup>۱۰</sup>

در برابر مخالفت‌های رو به افزایش، قوام دیگر نمی‌توانست بیکار بماند. طی تلاشی به منظور ساکت کردن کاشانی که نقش قاطعی در برانگیختن احساسات مردم علیه او داشت، قوام قبلاً انتخاب شش وزیر را در کابینه به او پیشنهاد کرده بود،<sup>۱۱</sup> هر چند هیچ امیدی به سازگاری و همکاری نمی‌رفت. تماس قبلی کاشانی با قوام نیز به نتیجه مثبتی نرسیده بود.<sup>۱۲</sup> قوام به ابتکار خودش و بدون جلب نظر شاه محرمانه دستور بازداشت کاشانی را صادر کرد ولی وقتی رادیو بی‌بی‌سی در ۲۸ تیر خبر آن را قبل از روزی که قرار بود نقشه اجرا شود منتشر ساخت، این اقدام عقیم ماند. این گزارش آسیب زیادی به قوام زد زیرا به عنوان «نمودار آنچه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مایل است که قوام انجام دهد»، تلقی شد و بدین سان برای قوام بسیار دشوارتر شد که به اقدامی علیه کاشانی دست یازد.<sup>۱۳</sup>

در حالی که این شکست قوام را دچار نومیدی ساخته بود، کاشانی جرأت یافت و از ارتش خواست که از دولت اطاعت نکند<sup>۱۴</sup> و جبهه ملی قوام را دست‌نشانده انگلستان نامید و او را متهم کرد که قصد دارد رژیم ارتجاعی و سلطه خارجی را بازگرداند.<sup>۱۵</sup> فعالیت‌های طرفداران مصدق برای برکناری قوام در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به اوج خود رسید، روزی که بی‌شک نقطه عطفی در تاریخ ایران بشمار می‌رفت. در پاسخ به دعوت نمایندگان وفادار به مصدق مردم به خیابانها ریختند. اعتصابها، تظاهرات، شورشها و درگیریهای خونینی که با نیروهای پلیس و ارتش صورت گرفت تلفات سنگینی برجای گذاشت؛ هواداران مصدق بر نخبگان سنتی و ابزارهای قهری دولت فایق آمدند. میدلتون و هندرسون مطمئن بودند که این حوادث را حزب توده ترتیب داده است و یک «تفاهم رسمی» بین جبهه ملی و حزب توده وجود دارد.<sup>۱۶</sup> حزب

(۱۰) ارسنجانی، اثر یادشده، ص ۵۲.

(۱۱) این کار را ارسنجانی از جانب قوام کرد. متن در کتاب «روحانیت و اسرار فاش‌نشده از نهضت ملی شدن نفت»، که از طرف گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران و اروپا در ۱۳۵۸ در قم منتشر شده درج گردیده است. ص ۱۵۵.

(۱۲) ارسنجانی، اثر یادشده، ص ۴۶-۴۵.

(۱۳) میدلتون به راس، ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98601.

(۱۴) متن در دهنوی، اثر یادشده، ص ۲۱۷-۲۱۶.

(۱۵) باختر امروز، ۲۹ تیر ۱۳۳۱.

(۱۶) گزارش میدلتون، ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 248 1531.

توده به مصدق نظر مساعد نداشت ولی با قوام عمیقاً دشمن بود. با مشارکت در مبارزات ضد قوام می‌توانست مجدداً ابراز وجود کند و با کمک به بازگرداندن مصدق بر مسند قدرت می‌توانست نفوذ سیاسی خود را تقویت کند. با اینهمه، حزب توده همان‌گونه که بعدها کمیته مرکزی آن اعتراف کرد پس از مدتی تردید و تنها پس از آنکه شماری از اعضاء عادی آن به ابتکار خود در تظاهرات شرکت کرده بودند وارد صحنه گردید.<sup>۱۷</sup>

حوادث ۳۰ تیر جنبه‌های قوی ضد سلطنتی داشت و عمیق‌ترین هراسهای شاه و همچنین صحت دیدگاههای بعضی از مشاورانش را که برکناری مصدق موجب بی‌نظمیهای شدید خواهد شد، تأیید کرد. در حالی که شاه کاملاً در جریان جزئیات این رویدادها بود قوام تقریباً بی‌اطلاع بود.<sup>۱۸</sup> از ساعت نه صبح روز ۳۰ تیر قوام در انتظار اجازه شرفیابی به حضور شاه برای قطعی ساختن انحلال مجلس بسر می‌برد در حالی که شاه مشغول مذاکره با نمایندگان جبهه ملی بود.<sup>۱۹</sup> هنگامی که قوام سرانجام در ساعت پنج بعد از ظهر با شاه ملاقات کرد، استعفايش قبلاً از راديو که تحت کنترل طرفداران مصدق قرار داشت اعلام شده بود. تهران در اختیار هواداران مصدق بود، نیروهای نظامی به سربازخانه‌ها عقب‌نشینی کرده بودند و «حتی یک پاسبان ولو برای راهنمایی وسایط نقلیه دیده نمی‌شد».<sup>۲۰</sup>

میدلتون صریحاً تقصیر شکست قوام را به گردن شاه گذاشت و گزارش داد که «باید این را عدالتی ایده‌آل دانست که موقعیت خود شاه نیز در اثر خط مشی او بشدت تضعیف شده است». به نظر میدلتون شاه «تقریباً اقلیت را از پشتیبانی و رأی دادن به قوام منع کرده بود. وی همچنین شاه را متهم کرد که پشتیبانی خود را از قوای انتظامی دریغ کرد و فرماندهان نظامی را در معرض خطر تلافی جوییهای وحشیانه قرار داد. و در نهایت امر به اعتقاد میدلتون «اوباش فقط در نتیجه تسلیم شاه پیروز شدند». به «کارنامه تأسف‌آور شاه»، بی‌تصمیمیها، ترسها، و فقدان «شهامت اخلاقی» او، اکنون میدلتون بعد تازه‌ای افزود: «اکنون من اعتقاد پیدا کرده‌ام که باید

(۱۷) «قطعه‌نامه پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران»، متن در اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی ایران، جلد ۱، (فلورانس ۱۹۷۴) ص ۳۸۴-۳۶۶. نیز نگاه کنید به پوریا، اثر یادشده، جلد ۱، ص ۲۷۸-۲۶۹.

(۱۸) ارسنجانی، اثر یادشده، ص ۶۸.

(۱۹) میدلتون به ایدن، ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98602.

(۲۰) طبق گزارش میدلتون، این کار به دستور شاه صورت گرفت، همانجا.

در وجود او نفرت و بی‌اعتمادی ریشه‌داری را نسبت به انگلیسیها ببینم».<sup>۲۱</sup> شکی نیست که شاه در پشتیبانی از قوام کوتاهی کرد؛ او تنها در صورتی از قوام حمایت می‌کرد که قوام موفق شود موقعیت خود را مستحکم کند و با هواداران مصدق مقابله نماید. اما چنین کاری بدون پشتیبانی قبلی و صریح شاه به هیچ وجه ممکن نبود.<sup>۲۲</sup> با آنکه شاه اوج‌گیری موج ناسیونالیسم فعلی را به هیچ وجه خوش نمی‌داشت، هنوز از مسئولیت خود به عنوان پادشاه یک کشور مستقل آگاه بود. او بر سر یک دوراهی قرار گرفته بود: می‌بایست تصمیم بگیرد که تا کجا باید در برابر احساسات و طنپرسی و انتظارات عمومی تمکین کند و تا چه حد می‌تواند در برابر خواسته‌های یک دولت بیگانه که مصمم بود امتیازات از دست رفته‌اش را به هر وسیله‌ای بازگرداند همراهی نشان بدهد. بی‌تصمیمی شاه و ناتوانی او در حل این معضل بدون شک به پیروزی قیام ۳۰ تیر کمک کرد. ولی عامل اصلی، تفوق سیاسی و اخلاقی و کشش آرمانی و عاطفی نهضت ملی به رهبری مصدق، و فداکاری و استقامت طرفدارانش بود.

شکست مفتضحانه قوام نتیجه مستقیم اشتباه محاسبه‌های خود او و ناتوانی پشتیبانان بیگانه و داخلی‌اش در درک موضع شاه و مهم‌تر از آن وخامت اوضاع سیاسی و قدرت نهضتی بود که مصدق مظهر آن بشمار می‌رفت. رویداد ۳۰ تیر شاه و خانواده سلطنتی را خوار و خفیف کرد، مخالفان مصدق را دستخوش سردرگمی و تحسر ساخت و طومار حیات سیاسی قوام را با پایانی بی‌شکوه درهم پیچید. استراتژی قوام همیشه این بود که از طریق جلب حسن‌نیت دست‌کم یکی از سفارتخانه‌های بیگانه قدرت را بدست آورد و حفظ کند؛ برای تحکیم موقعیت خود از قاطعیت یا تظاهر به آن نپرهیزد، و بر هواداران و سرسپردگانش تکیه کند تا توازن پیچیده سیاست طایفه‌ای را از طریق دست‌آموزی و ترفندهای دیگر، به سود او تعدیل کنند. به عبارت دیگر او تنها در ایفای نقش در درون محدوده فکری و عملی سیاست منحصر به نخبگان حاکم ورزیدگی داشت و در شرایطی که سیاست مؤثراً از محدوده نخبگان فراتر رفته بود و بسیاری از مسایل در خیابانها و در کوچه و بازار حل می‌شد، شیوه تفکر سیاسی و رفتار قوام به نحو مصیبت‌باری نامناسب بود.

(۲۱) میدلتون به ایدن، ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۲) شدت خشم قوام نسبت به رفتار شاه را می‌توان از بیاناتی که گفته می‌شود به علم کرده است حدس زد. نگاه کنید به کتاب کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ص ۱۷۶.

## دومین دولت مصدق

تیر ۱۳۳۱ - مرداد ۱۳۳۲

طی روزهایی که به حوادث ۳۰ تیر منتهی شد، مصدق خودش را در خانه‌اش محصور کرده بود و با طرفدارانش در تماس نبود<sup>۱</sup> و هیچ‌گونه تشبثی به عامه مردم یا تلاشی برای بازگشت به قدرت نکرد. او رویداد ۳۰ تیر را که رسماً از جانب مجلس شورای ملی «قیام ملی» شناخته شد، تبلور اصیل خواست ملت برای اعاده مجدد نخست‌وزیری به خود تلقی کرد، تحولی که برای او یک منبع جدید مشروعیت بود، به او قدرت و اعتماد به نفس می‌بخشید و یکبار دیگر اهدافش را مورد تأیید قرار می‌داد. تجدید زمامداری او پس از آنکه مجلس با ۶۲ رأی از ۶۴ نماینده و سنا با ۳۳ رأی از ۴۲ سناتور به او رأی تمایل دادند،<sup>۲</sup> مصادف با اعلام رأی دیوان دادگستری بین‌المللی مبنی بر عدم صلاحیت خود در رسیدگی به اختلاف نفت ایران و انگلیس شد و این برای مصدق و هوادارانش تصادفی خوش‌یمن بود.

از آنجایی که بسیاری از دوستان برجسته مصدق به نمایندگی مجلس انتخاب شده بودند، او در یافتن وزیران مناسب با قدری دشواری روبرو گردید. با وجود این بهترین سعی خود را به عمل آورد تا همکارانش از اعتبار و صلاحیت برخوردار بوده جوان و کارآمد باشند. کابینه او همراه با برنامه‌های اصلاحاتش به اتفاق آراء

(۱) مکی، قیام سیام تیر، اثر یادشده، ص ۱۲۲ به بعد.

(۲) همانجا.

مورد تأیید مجلس قرار گرفت. برنامه کابینه عبارت بود از: اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها؛ اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه از راه تقلیل در مخارج و برقراری مالیاتهای مستقیم و در صورت لزوم غیرمستقیم؛ اصلاح امور اقتصادی بوسیله افزایش تولید و ایجاد کار و اصلاح قوانین پولی و بانکی؛ بهره‌برداری از معادن نفت کشور با رعایت قانون نه ماده‌ای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و تهیه و تدوین اساسنامه شرکت ملی نفت ایران؛ اصلاح سازمانهای اداری و قوانین استخدام کشوری و قضایی و لشکری؛ ایجاد شوراهای محلی در دهات به منظور اصلاحات اجتماعی بوسیله وضع عوارض؛ اصلاح قوانین دادگستری؛ اصلاح قانون مطبوعات؛ اصلاح امور فرهنگی و بهداشتی و ارتباطی.<sup>۳</sup> لایحه اختیارات مصدق مورد تصویب مجلس و با کمی دشواری مورد تصویب سنا قرار گرفت و بدین سان اقتدار کابینه افزایش یافت. مصدق سمت وزارت جنگ را (که نام آن به وزارت دفاع ملی تغییر یافت) خودش عهده‌دار گردید و عملاً برای نخستین بار در تاریخ مشروطیت ایران ارتش تحت اختیار رسمی و مؤثر دولت قرار گرفت. موفقیت مصدق در کسب مجدد آنچه تنها چند روز پیش از دست داده بود به حیثیت شاه و دربار لطمه شدیدی وارد کرد با این نتیجه که ملکه مادر، اشرف و سایر اعضاء خانواده سلطنت مجبور به ترک کشور شدند. بقیه مخالفان نیز از آسیب برکنار نماندند: قوام مخفی شد؛ امام جمعه استعفا داد و هومن معاون فعال ضد مصدقی دربار کنار نهاده شد.

در فضای احساساتی شدید ۳۰ تیر و روزهای پس از آن، فریاد زیادی برای تلافی‌جویی و انتقام بلند بود. بقایی و چند تن از طرفداران کاشانی با اصرار هر چه تمام‌تر به مصدق فشار وارد می‌ساختند که انتقام بگیرد ولی او بیشتر علاقه‌مند بود که قدرت جدید و بخصوص اختیارات خود را در راه اجرای برنامه اصلاحاتش بکار ببرد. بدین منظور کمیسیونهایی ایجاد شد تا اقدامات پیشنهادی را بررسی و به‌موقع اجرا بگذارد و تا جایی که امکانات و منابع و اوضاع و احوال اجازه می‌داد هیچ نکته‌ای در برنامه او نادیده گذاشته نشد. یک نکته مهم که در برنامه دولت گنجانده نشده بود سیاست اصلاحات ارضی دولت بود که بعداً طی تصویبنامه‌های مورخ ۱۴ و ۲۷ مهر ۱۳۳۱ اعلام گردید.<sup>۴</sup> تصویبنامه اول مربوط به کسر ۲۰ درصد از سهم مالکانه درآمد

(۳) باختر امروز، ۵ مرداد ۱۳۳۱.

(۴) متن در: حسن توانائیان فرد، مصدق و اقتصاد، (تهران ۱۳۶۰) ص ۲۱۶-۲۰۳؛ همچنین نگاه

املاک مزروعی بود که ۱۰ درصد آن به کشاورزانی مسترد می‌شد که زمین را کشت و زرع می‌کردند و ۱۰ درصد دیگر به صندوق تعاونی ریخته می‌شد تا از طرف شورای ده به مصرف عمران روستاها برسد. تصویبنامه دوم اخذ هرگونه عوارض یا خدمات را بیش از آنچه قانوناً حق مالک بود، از زارع ممنوع می‌ساخت. تدابیر مصدق در بهبود زندگی روستاییان و وضع روستاها چندان بلندپروازانه و گسترده نبود ولی حتی اگر مصدق قلباً مایل به انجام کارهای بیشتر بود و منابع و امکانات تشکیلاتی لازم را نیز در اختیار داشت، در آن اوضاع و احوال نمی‌توانست پیشنهاد اصلاحات بیشتری را بکند. چنین کاری موجب تشنج و تفرقه اجتماعی خارج از کنترل او می‌شد، بسیاری از طرفدارانش را از او روگردان می‌ساخت و مخالفانش را قادر می‌ساخت به علما متوسل شوند و رژیم او را متهم به همدستی با کمونیستها نمایند.<sup>۵</sup>

دولت مصدق همچنین با موفقیت دست به چندین اقدام اصلاحی دیگر زد: لایحه قانونی مالیات بر اراضی مزروعی و لایحه قانونی تجدید نظر در قانون مالیات بر درآمد مصوب ۲۸ تیر ۱۳۲۸ را تصویب کرد. افزون بر آن قوانینی در مورد توسعه و افزایش صادرات، ایجاد بانک به این منظور، تأسیس پلیس گمرک، تنظیم امور اتاقهای بازرگانی، افزایش بودجه آموزشی، برنامه پنج ساله راه‌سازی، تعدیل اجاره‌بها، ملی کردن تأسیسات تلفن، و تأسیس شرکت واحد اتوبوسرانی در تهران تصویب کرد.<sup>۶</sup>

شاید روشن‌ترین نمودار هدفهای اصلاح طلبانه مصدق تصویب لایحه قانونی جامعی در مورد بیمه‌های اجتماعی کارگران بود که در ۲۱ بهمن ۱۳۳۱ اعلام گردید.

کنید به کتاب خانم آن لمبتون:

Persian Land Reform pp. 37-60.

(۵) حتی قبل از انتشار تصویبنامه‌های قانونی مزبور، فرخ مصدق را متهم کرد که سیاستی تندتر از پیشه‌وری را دنبال می‌کند. (باختر امروز، اول اردیبهشت ۱۳۳۱). بعدها زاهدی اعلام داشت که مصدق «برخلاف تعالیم مقدس اسلامی اساس مالکیت را تضعیف کرده و با ایجاد جنگ طبقاتی بین مردم اختلاف بوجود آورده است» (داد، ۲۳ مهر ۱۳۳۱). اما خانم لمبتون مشکلات را نادیده می‌انگارد و در مورد تمایل واقعی مصدق به بهبود وضع کشاورزان اظهار شک و تردید می‌کند (اثر یادشده، ص ۴۰). همچنین نگاه کنید به پوریا، اثر یادشده، جلد ۲، ص ۳۲۷-۳۰۱.

(۶) برای مطالعه متن تصویبنامه‌های قانونی مصدق، نگاه کنید به توانائیان فرد، اثر یادشده، ص ۲۲۰-۲۱۸. همچنین افراسیابی، اثر یادشده، ص ۲۴۶-۲۲۵.

اصلاح دادگستری نیز مورد نظر بود. در قانون استخدام قضات تجدید نظر شد.<sup>۷</sup> دادگاههای اختصاصی منحل گردید و اختیارات و صلاحیت دادگاههای نظامی به مسایل ارتشی محدود شد.<sup>۸</sup> دیوان عالی کشور منحل شد و تحت ریاست محمد سروری سیاستمدار و قاضی مورد احترام مجدداً تشکیل گردید. همچنین دادگاه انتظامی قضات منحل و مجدداً تجدید سازمان داده شد.<sup>۹</sup> اصلاح دستگاه اداری دشوارتر بود و بیشتر محدود به انتصاب و ترفیع کارمندان خوشنام و بازنشسته کردن تعدادی از کارمندان فاسد می‌شد.<sup>۱۰</sup>

لایحه قانونی جامعی در مورد مطبوعات که آزادی معقولی برای روزنامه‌ها و رسیدگی به جرایم مطبوعاتی بوسیله هیئت منصفه را دربرداشت در معرض افکار عمومی قرار گرفت ولی انتقادات زیادی برانگیخت.<sup>۱۱</sup> مصدق که از خطر روزنامه‌های غیرمسئول و هتاک واقف بود، این لایحه را با جرح و تعدیلهایی به موقع اجرا گذاشت.<sup>۱۲</sup> اصلاح قانون انتخابات مسئله‌ای بود که همواره او را به خود مشغول کرده بود و لذا در ۲۶ آذر پیش‌نویس قانون جدید انتخابات را که ضمن اصلاحات دیگر مدت رأی‌گیری را به یک روز محدود می‌ساخت و تعداد نمایندگان مجلس را از ۱۳۶ به ۱۷۲ نفر افزایش می‌داد و بطور ضمنی حق انتخاب کردن را به افراد باسواد منحصر می‌ساخت، منتشر کرد. لایحه قانونی انتخابات شهرداریها که در ۱۷ آبان به امضای مصدق رسیده بود حق رأی دادن را شامل زنان نیز می‌ساخت.<sup>۱۳</sup> لایحه قانونی انتخابات مجلس چنین کاری را نمی‌کرد و این موضوع اختلاف نظرهایی را برانگیخت.<sup>۱۴</sup> بطور

(۷) باختر امروز، ۱۰ مهر ۱۳۳۱.

(۸) پوریا، اثر یادشده، جلد ۲، ص ۲۹۳-۲۹۲.

(۹) باختر امروز، ۲۶ و ۲۹ آبان ۱۳۳۱.

(۱۰) در وزارت امور خارجه، پایگاه سنتی نخبگان حاکم، پاره‌ای اصلاحات از جانب فاطمی که در ۱۹ مهر ۱۳۳۱ به سمت وزیر امور خارجه و سخنگوی دولت منصوب شد، آغاز شده بود. این اصلاحات اندکی پس از بازگشت فاطمی از سفر اروپا صورت گرفت که به منظور معالجه زخمهایی که در اثر سوءقصد نافرجام به جانش وارد شده بود، انجام داد.

(۱۱) متن در باختر امروز، ۵ مهر ۱۳۳۱.

(۱۲) همانجا، ۱۱ آذر ۱۳۳۱.

(۱۳) پوریا، اثر یادشده، جلد ۲، ص ۳۰۰.

(۱۴) چند تن از طرفداران مصدق، بخصوص نریمان، موافق اعطای حقوق سیاسی به بانوان بودند اما بسیاری از نمایندگان با آن مخالف بودند و نامه‌هایی از آیت‌الله بروجردی و دیگران را در این



کلی لایحه مزبور موجب انتقادات گسترده و بحثهای دامنه‌داری در مجلس گردید. در نهایت، دولت مصدق آن‌قدر دوام نیاورد که این قانون و سایر اصلاحاتی را که در نظر داشت به‌موقع اجرا درآورد و بسیاری از کارهایی که انجام شده بود پس از سقوط مصدق ادامه نیافت یا از میان رفت. به‌رغم فقدان پول، محاصره نفتی و فشارهای دیگر انگلیس، نبود ترتیبات تشکیلاتی و کارکنان کارآمد، عدم کارایی و فساد دستگاه اداری و اقدامات خنثی‌کننده مخالفان که به نام دفاع از آزادی صورت می‌گرفت، مصدق و همکارانش به نحو خستگی‌ناپذیری کوشیدند اهداف اصلاح‌طلبانه خود را انجام دهند. آنها معتقد بودند که بی‌عدالتیهای گسترده در جامعه ایران که مانع از استقرار یک حکومت پارلمانی واقعی می‌شود، نیاز به اصلاحات عمیق دارد. و نیز با این حکمت متعارف زمان موافق بودند که اصلاحات مانع از گسترش کمونیسم می‌شود.<sup>۱۵</sup>

از سوی دیگر انگلیسیها همچنان به تاکتیکهای مؤثر خود در تحت تأثیر قرار دادن امریکا ادامه می‌دادند که اگر مصدق بر سر کار بماند کمونیستها احتمالاً قدرت را در دست خواهند گرفت. آنان طوری رفتار می‌کردند که گویی واقعاً به پیشگویی هراس‌انگیز خود در مورد تغییر ناگهانی اوضاع ایران که مرتب تکرار می‌کردند اعتقاد دارند.<sup>۱۶</sup> در دوران پس از ۳۰ تیر انگلیسیها در وضعی نبودند که شرایطشان را به مصدق تحمیل کنند و بیش از پیش به این نتیجه رسیدند که یک کودتای نظامی مؤثرترین وسیله سقوط او می‌باشد یا چنانکه میدلتون نوشت: «تنها اقدامی است که می‌تواند جلو کمونیسم را بگیرد».<sup>۱۷</sup> میدلتون و دیگر مقامات انگلیسی در این مورد دست‌کم از همدلی هندرسون برخوردار بودند.

رد پای فکر کودتا علیه مصدق را می‌توان از اوایل زمامداری او دنبال کرد. در تیر ۱۳۳۰ امیر امیر کیوان یکی از فعالان اتحادیه‌های کارگری، نخستین فرد ایرانی بود که طرح مفصلی در خصوص برکناری مصدق بوسیله کودتا تسلیم انگلیسیها کرد. نخستین افسری که او برای اجرای این طرح پیشنهاد کرد سرلشکر زاهدی بود که در

مورد ارائه دادند (باختر امروز، ۱۴ دی ۱۳۳۱). قنات آبادی نماینده مجلس مخالفت خود را از جانب تجار بازار ابراز کرد. (همانجا) و کاشانی پاسخ مساعدی به مراجعه تعدادی از بانوان نداد (دهنوی، اثر یادشده، جلد ۳، ص ۱۹۲ و ۴۴۸).

(۱۵) به عنوان مثال نگاه کنید به: مصدق، تقریرات، ص ۱۳۴.

(۱۶) گزارش فال، ۴ اوت ۱۹۵۲، FO 371 EP 98602.

(۱۷) میدلتون به باوکر، ۹ اوت ۱۹۵۲، FO 371 EP 91602.

آن هنگام سمت وزارت کشور را برعهده داشت.<sup>۱۸</sup> شپرد نیز احتمال کودتا را مد نظر قرار داده بود: او با لحن خاص خود در شهریور ماه نوشت: «در واقع چنین به نظر می‌رسد که در خصلت سیاست ایرانی این ویژگی وجود دارد که می‌گذارند کار به جایی برسد که وقوع یک کودتا اجتناب‌ناپذیر شود».<sup>۱۹</sup> در دی ماه ۱۳۳۰ سید ضیاء ابراز نگرانی کرد که «ممکن است راه‌حلی جز کودتا وجود نداشته باشد».<sup>۲۰</sup> سام فال نیز معتقد بود که «کودتا ممکن است ناگزیر باشد ولی هنوز در مورد جزئیات عملی آن کاری صورت نگرفته است».<sup>۲۱</sup> با اینهمه در دوران پس از رویداد ۳۰ تیر بود که فکر کودتا بطور جدی مورد توجه قرار گرفت. تا آن زمان عدم کارایی و محدودیتهای تشبث به شیوه‌ها و ترفندهای پارلمانی به منظور بی‌ثبات کردن دولت معلوم شده بود، فعالیت‌های گسترده زینر و دیگران و مبالغه‌های هنگفت پولی که خرج شده بود نتیجه چندانی به‌بار نیاورده بود و زینر با حالت «سرخورده‌گی عمیق درباره برنامه‌های که در به‌راه انداختن آن کمک کرده بود» به انگلستان بازگشته بود.<sup>۲۲</sup>

امیدبخش‌ترین کاندیدا برای رهبری کودتا زاهدی بود که از سمت وزارت کشور استعفا داده و در اواخر تیر ۱۳۳۰ به مخالفان پیوسته بود. حتی قبل از نخست‌وزیری نافرجام قوام، انگلیسیها زاهدی را به عنوان جانشینی تلقی می‌کردند که در صورتی که شاه زیر بار نخست‌وزیری قوام نرود، پیشنهاد کنند.<sup>۲۳</sup> اکنون چشم‌انداز موقعیت زاهدی تا حد زیادی افزایش یافته بود. او با اغلب عناصر ناراضی جبهه ملی از قبیل مکی، بقایی و حائری‌زاده در تماس نزدیک بود و آنان بیشتر اوقات درباره ناخشنودی خود از مصدق با او گفتگو می‌کردند.<sup>۲۴</sup> همچنین با کاشانی ارتباط نزدیک داشت و ادعا می‌کرد موافقت آیت‌الله را با پیشنهاد «حق اظهار نظر» در ترکیب کابینه‌اش جلب کرده است.<sup>۲۵</sup> استراتژی زاهدی بر این اساس قرار داشت که از کلیه این

- ۱۸) گزارش باوکر، ۳ ژوئیه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91461. امیر کیوان ضمن گفتگو با فردریک لی وزیر کار انگلستان، هنگامی که هر دو در کنفرانس بین‌المللی کار در ژنو شرکت کرده بودند، نقشه‌هایش را تشریح کرد. (باوکر به شپرد، ۵ ژوئیه ۱۹۵۱، همانجا).
- ۱۹) شپرد به استرانگ، ۱۱ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91463.
- ۲۰) گزارش میدلتون، ۱۰ ژانویه ۱۹۵۲، FO 248 EP 91463.
- ۲۱) گزارش فال، ۲۴ مه ۱۹۵۲، همانجا.
- ۲۲) وود هاوس، اثر یادشده، ص ۱۱۶.
- ۲۳) گزارش فال، ۳۰ ژوئن ۱۹۵۲، FO 248 1531.
- ۲۴) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۷ اوت ۱۹۵۲، FO 371 EP 98602.
- ۲۵) گزارش سفارت، ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 248 1531.

افراد برای در دست گرفتن قدرت استفاده کند و سپس آنها را از خود براند. در میان مخالفان قدیمی مصدق که با امید فراوان به او می‌نگریستند، وی در تماس با بعضی چهره‌های اصلی از قبیل سردار فاخر حکمت بود<sup>۲۶</sup> و اعضاء کابینه فرضی او بشدت مشغول فعالیت به سود او بودند.

زاهدی طبعاً رقیبانی در میان صفوف امرای ارتش داشت و برخی افراد غیرنظامی مانند میر اشرافی، عباس اسکندری و سید ضیاء نیز هر یک خودشان را رهبر کودتا می‌پنداشتند.<sup>۲۷</sup> با اینهمه، هیچ‌کدام از آنان ویژگیهای زاهدی را نداشتند. عبدالحسین حمزروی وابسته مطبوعاتی سابق سفارت ایران در لندن در تیر ماه ۱۳۳۱ با راس در وزارت خارجه انگلیس ملاقات کرد و ضمن بردن نام زاهدی او را «مردی جوان و فعال، خوش‌قیافه، بی‌رحم و بهتر از هر چیز مشهور به دشمنی با انگلیسیها» توصیف کرد.<sup>۲۸</sup> بازداشت او به دست انگلیسیها به اتهام فعالیت به نفع آلمان در زمان جنگ، برای او یک سرپوش عالی بوجود می‌آورد که فال نیز در خصوص آن تأکید کرد:

به زاهدی هشدار دادم که نگذارد هیچ‌کس به ارتباطش با ما پی ببرد و تصور می‌کنم او تصدیق کرد که در حال حاضر سابقه ضد انگلیسی او وثیقه بسیار مهم‌تری از وعده پشتیبانی انگلیسیها برای اوست.<sup>۲۹</sup>

به عقیده فال ضد کمونیست بودن زاهدی، رابطه نزدیک او با جبهه ملی و حمایتی که ارتش از او می‌کرد نکات اضافی به نفع او بود. هنگامی که وزارت جنگ انگلیس از وابسته نظامی آن کشور در ایران در خصوص شانس موفقیت کودتا استفسار کرد، او پاسخ داد که ممکن است زاهدی حامیان زیادی در ارتش نداشته باشد ولی احتمالاً «بیش از سایر امرای ارتش آماده رهبری کودتا است».<sup>۳۰</sup> عوامل ایرانی انگلیسیها نیز به او بیش از سایر رقیبانش چشم امید داشتند. یکی از این عوامل

(۲۶) گزارش فال، ۷ اوت ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۷) گزارش فال، ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۸) گزارش راس، ۲۹ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98603.

(۲۹) گزارش فال، ۷ اوت ۱۹۵۲، FO 248 1513.

(۳۰) وزارت جنگ بریتانیا به وابسته نظامی آن کشور در تهران، ۲۹ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98602. وی اضافه کرد: «بتدریج که نقشه‌های مصدق در مورد ارتش روشن‌تر شده اغلب افسران ارشد موافق کودتا هستند منتها این کودتا فقط به اسم شاه باید صورت بگیرد» (میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۶ اوت ۱۹۵۲، همانجا).

اسدالله رشیدیان بود که به دنبال سقوط قوام فقط منتظر بود «به او بگویند بعد باید چه بکنند» و معتقد بود که «باید یک حزب سیاسی تشکیل داد و به کمک آن و ارتش و روحانیون کودتایی در حمایت از سرلشکر زاهدی ترتیب داد».<sup>۳۱</sup>

واکنش امریکاییها متفاوت بود. چارلز بولن یکی از اعضاء بلندپایه وزارت خارجه آمریکا از «طرز فکر مقامات لندن بشدت ناراحت و متأسف» بود، مقاماتی که «ترجیح می‌دادند ایران کمونیست شود ولی توافق نه چندان رضایت‌بخشی در خصوص نهضت با آن نکنند». مقام امریکایی یادشده «اطلاع یافته که انگلیسیها هنوز درباره امکان یک کودتای نظامی می‌اندیشند» و از این «بسیار نگران» بود.<sup>۳۲</sup> اما هندرسون نظر دیگری داشت. او در خوشبینی انگلیسیها نسبت زاهدی کاملاً شریک نبود ولی با میدلتون موافق بود که تنها راه ساقط کردن مصدق کودتایی است که به نام شاه منتها بدون اطلاع او صورت بگیرد.<sup>۳۳</sup> با اینهمه، همان‌طور که در گزارش مذاکرات آنتونی ایدن با وزیر مشاور آمریکا دیده می‌شود در یک مورد بین امریکاییها و انگلیسیها توافق وجود داشت:

آقای هولمز گفت که دلش می‌خواست یک ژنرال نجیب در این کشور وجود می‌داشت. من گفتم ممکن است وجود داشته باشد. روابط ایران و مصر در این روزها اغلب یک فراگرد تقلیدی است. در هر صورت من عقیده نداشتم که ما باید امید پیدا کردن یک نجیب ایرانی را از دست بدهیم.<sup>۳۴</sup>

زاهدی مشتاق بود «نجیب ایرانی» بشود. او تلاشهایش را به منظور جلب حمایت مخالفان خودی و بیگانۀ مصدق تشدید کرده بود و مرتباً به انگلیسیها و امریکاییها تأکید می‌کرد که هرگونه حرکتی از جانب آنان که به عنوان آمادگی برای مذاکره با مصدق تلقی شود، نقشه‌های او را نقش بر آب خواهد کرد. سید ضیاء هم بر این نکته تأکید داشت.<sup>۳۵</sup> فعالیت‌های زاهدی از چشم مصدق دور نمانده بود و این بدان

(۳۱) گزارش فال، ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 248 1513.

(۳۲) باروز به باوکر، ۳۰ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98603.

(۳۳) نامه بکلی سری وزارت خارجه بریتانیا و بخشنامه سری وایت‌هال (اوت ۱۹۵۲) (همانجا).

(۳۴) گزارش وزارت خارجه بریتانیا، ۶ اوت ۱۹۵۲، FO 371 EP 98602؛ همچنین نگاه کنید به: آنتونی ایدن، خاطرات، دایرة کامل، (لندن ۱۹۶۰).

(۳۵) گزارش فال، ۷ اوت ۱۹۵۲، FO 248 1513؛ گزارش فال، ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۲، همانجا.

معنی بود که کاشانی نمی‌توانست علناً از زاهدی حمایت کند.<sup>۳۶</sup> با وجود این زاهدی از حمایت کاشانی یا دست‌کم مخالفت او با مصدق مطمئن بود. مصدق با مسایل حادی در اعمال کنترل و نظارت بر ارتش و نیز تحریکات افسران بازنشسته طرفدار زاهدی روبرو شده بود. بازداشت موقت سرلشکر حجازی و برادران رشیدیان و روابط توطئه‌آمیزشان با زاهدی و خواجه نوری و عده‌ای دیگر که کمابیش به اطلاع عامه رسید، زنگ خطر را برای زاهدی به صدا درآورد. با اینهمه زاهدی با استفاده کامل از مصونیت پارلمانی خود در مجلس سنا به مصدق حمله کرد. زاهدی که اکنون در سنا از حمایت زیادی بهره‌مند بود، ادعای بیگناهی کرد و از موضعی تهاجمی نطق شدیدالحنی علیه نخست‌وزیر ایراد نمود.<sup>۳۷</sup>

پس از حادثه ۳۰ تیر مجلس سنا مجبور به عقب‌نشینی شد و به مصدق رأی اعتماد داد؛ هر چند بسیاری از سناتورها بشدت می‌کوشیدند موضع مخالفت‌آمیز سنا را احیاء کنند. در ۱۲ مرداد، هنگامی که مجلس شورای ملی قوام را مفسد فی‌الارض اعلام کرد و قانونی در مورد تعقیب و مصادره اموال او گذراند، فرصتی برای سناتورها پیش آمد. چهار روز بعد مجلس قانونی تصویب کرد که بموجب آن خلیل طهماسبی قاتل رزم‌آرا مورد عفو قرار می‌گرفت.<sup>۳۸</sup> سنا از تصویب قوانین مزبور خودداری کرد چون کمیسیون دادگستری سنا اظهارنظر کرده بود که اعطای عفو از جانب مجلسین مغایر با اصل تفکیک قوا مندرج در قانون اساسی است.<sup>۳۹</sup> این کار واکنش شدیدی در میان طرفداران کاشانی برانگیخت که نقش عمده‌ای در تدوین و تصویب قوانین مزبور داشتند.<sup>۴۰</sup> بسیاری از نمایندگان طرفدار مصدق نیز که می‌دانستند زاهدی بیشتر حمایت خود را از سنا دریافت می‌دارد و از طرز رفتار و نظرات او نسبت به نهضت ملی ناراضی بودند نطق‌هایی در حمله به سنا ایراد کردند.<sup>۴۱</sup>

(۳۶) میدلتون به راس، ۱۳ اوت ۱۹۵۲، FO 371 EP 98604؛ میدلتون به ایدن، ۳۰ اوت ۱۹۵۲، همانجا.

(۳۷) ۵۱، ۲۳ مهر ۱۳۳۱. زاهدی یکی از سی سناتور انتصابی شاه بود.

(۳۸) طرح اصلی تقاضای تبرئه قاتل را می‌کرد ولی به درخواست لطفی وزیر دادگستری تبرئه تبدیل به عفو شد (باختر امروز، ۱۶ مرداد ۱۳۳۱).

(۳۹) همانجا، ۳۰ مرداد ۱۳۳۱.

(۴۰) نطق‌های قنات‌آبادی و کریمی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۷ مهر ۱۳۳۱.

(۴۱) نطق‌های نریمان، شایگان و سنجابی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۹ مهر و اول آبان ۱۳۳۱.

مصدق در خاطراتش ایفای هرگونه نقشی در انحلال مجلس سنا را انکار کرده است.<sup>۴۲</sup> از سوی دیگر بنا بر اظهار میدلتون مصدق سعی کرد شاه را تشویق به این کار کند ولی شاه نپذیرفت چون «طبق شیوه غیرمستقیم خودش سنا را تشویق به مخالفت با دولت می‌کرد».<sup>۴۳</sup> و حکیمی به شاه هشدار داد که با انحلال سنا «حکم قتل» سلطنت را امضا خواهد کرد.<sup>۴۴</sup> سرانجام مجلس شورای ملی در یک حرکت پیشگیرانه و جسورانه با تصویب قانونی که اصل پنجم قانون اساسی را تفسیر می‌کرد و دوره مجلس سنا را به دو سال کاهش می‌داد و بدین ترتیب عملاً آن را منحل می‌ساخت، واکنش نشان داد.<sup>۴۵</sup> تقی‌زاده هشدار حکیمی را تکرار و استدلال کرد که قانون مصوبه مجلس چون به سنا ارجاع نشده از درجه اعتبار ساقط است. با وجود این شاه خود را ناگزیر دید قانون را توشیح کند و بدین سان نخستین مجلس سنای ایران به یک پایان ناگهانی رسید. این کار صرفاً یک عقب‌نشینی برای زاهدی و طرفدارانش نبود، بلکه گام مهم دیگری در محدود ساختن اختیارات شاه بود.

در سی‌ام مهر ۱۳۳۱، یک روز پیش از آنکه مجلس شورای ملی قانون انحلال سنا را تصویب کند، روابط دیپلماتیک با انگلستان سرانجام قطع شد. قبلاً در دی ماه ۱۳۳۰ کنسولگریهای انگلیس تعطیل شده بود و بانک انگلیس و خاورمیانه نیز پس از چندین سال دشواری در تیر ۱۳۳۱ بسته شده بود. موقعیت بانک مزبور پس از آنکه در شهریور ۱۳۳۰ از حق معاملات ارزی محروم شد، بخصوص دشوار شده بود.<sup>۴۶</sup> افزون بر آن ایران از پذیرش انتصاب رابرت هنکی به عنوان جانشین شهرد خودداری کرده و اصرار ورزیده بود که هیچ دیپلماتی که قبلاً در مستعمرات انگلیس خدمت کرده باشد نباید به ایران اعزام شود. قطع روابط دیپلماتیک - که نقطه عطفی در تاریخ طولانی روابط ایران و انگلیس بشمار می‌رفت - پیامد مستقیم شکست مذاکرات نفت ایران و انگلیس بود که پس از تلاشهای نافرجام بانک بین‌المللی مجدداً از سر گرفته شده بود. نظر مصدق درباره حل مسئله نفت طبعاً پس از بازگشت به قدرت با پشتیبانی عمومی، سخت‌تر شده بود. آزادی مانوور او نیز به علت

قبل از این تاریخ، در ۲۷ مرداد آن سال سرمقاله‌ای در روزنامه باختر امروز منتشر شد که انحلال مجلس سنا را درخواست می‌کرد.

(۴۲) مصدق، خاطرات، ص ۳۷۳.

(۴۳) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۲ اکتبر ۱۹۵۲، FO 371 EP98605.

(۴۴) همانجا.

(۴۵) باختر امروز، اول آبان ۱۳۳۱.

(۴۶) همانجا، ۸ مرداد ۱۳۳۱.

گسترش یافتن پایگاه مردمی قدرتش و نیز در نتیجه تبلیغات دشمنان و بعضی از دوستان رسمی‌اش محدود شده بود. به نظر دین آپسون «یکی از عیوب مصدق این بود که هرگز درنگ نمی‌کرد که ببیند هیجاناتی که در پشتیبانی خود برانگیخته است آزادی عمل او را محدود می‌کند و تنها راه‌حلهای افراطی را امکان‌پذیر می‌سازد».<sup>۴۷</sup> شخص مصدق نقش مستقیمی در «برانگیختن هیجانات» در جریان رویدادهای ۳۰ تیر که او را به قدرت بازگرداند ایفا نکرده بود. با وجود این او اکنون با محدودیتها و فشارهای بیشتری مواجه بود که با توجه به آنها امیدوار بود یا انتظار داشت انگلیسیها ابتکار عمل را در دست بگیرند و در حل مسئله نفت پیش قدم بشوند. اما انگلیسیها مصمم بودند که قدم اول را باید مصدق بردارد. مساعی علاء در میانجیگری رد شد و میدلتون ناخشنود از تلاشهای علاء او را «تا آنجایی که به ما مربوط است یک نی شکسته» توصیف کرد.<sup>۴۸</sup> ظاهراً مصدق در یک تلاش قبلی برای نیل به توافق پیشنهاد قبول داوری کرده بود ولی نگران از اینکه مبدا سازشکار تلقی شود پیشنهادش را پس گرفته بود.<sup>۴۹</sup>

سرانجام در ۳۱ مرداد ۱۳۳۱ انگلیسیها و امریکاییان پیشقدم شدند. ترومن و چرچیل پیام مشترکی برای مصدق ارسال و پیشنهاد کردند که مسئله گرامت درازاء ملی شدن نفت به داوری واگذار شود.<sup>۵۰</sup> مصدق و مشاورانش این پیشنهاد را در مقایسه با پیشنهادهای قبلی نوعی پسرقت تلقی کردند و دولت انگلیس را متهم کردند که متوسل به تاکتیکهای طفره‌آمیز و تلاش در زنده کردن قرارداد ۱۹۳۳ و شرکت نفت انگلیس و ایران شده است. مصدق تشخیص داده بود که شکاف بین طرفین در مورد مسئله گرامت - که تبدیل به موضوع اصلی اختلاف شده بود - قابل پر کردن نیست. وی طبق روال همیشگی‌اش مجلس شورای ملی و سنا را از این وقایع مستحضر ساخت و استدلال کرد که ایران بیش از این نمی‌تواند در برابر فشارهای دولت انگلیس ساکت بماند و دولت او فقط در برابر داراییهای مادی شرکت نفت در هنگام ملی شدن گرامت خواهد پرداخت.<sup>۵۱</sup> این نظر به اتفاق آراء به تأیید

47) Dean Acheson, Present at the Creation, (New York 1969), p. 504.

۴۸) میدلتون به راس، ۴ اوت ۱۹۵۲، FO 371 EP 98603.

۴۹) تلگرام صادره از وزارت کامنولث، ۳۰ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98602.

۵۰) برای مشاهده متن نگاه کنید به:

Alexander and Nanes, op. cit., pp. 227-228; Elwell-sutton, op. cit., pp. 268-269.

و فاتح، اثر بادشده، ص ۶۲۹-۶۰۹.

۵۱) گزارش مصدق به مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۵ شهریور ۱۳۳۱.

مجلسین رسید و مصدق را قادر ساخت پیشنهاد انگلیس و امریکا را رد کند و روابط دیپلماتیک با انگلستان را قطع کند.<sup>۵۲</sup> افکار عمومی نیز از او پشتیبانی کرد و رد پیشنهاد را طالب بود. میدلتون به این موضوع معترف بود و نوشت: «یک سال قبل پیشنهاد مشترک انگلیس و امریکا به عنوان یک پیروزی بزرگ مورد استقبال ایرانیان قرار می‌گرفت ولی امروز وضع عوض شده است».<sup>۵۳</sup>

قطع روابط با انگلستان اثری معکوس در روابط ایران و امریکا داشت. پیام ترومن-چرچیل ضربه شدیدی به تصور آرزومندانه و واهی پاره‌ای از ملیون ایرانی وارد کرد که گمان می‌کردند هنوز اختلافات زیادی بین سیاستهای امریکا و انگلیس در مورد ایران وجود دارد. در حقیقت انگلیسیها همیشه کوشیده بودند یک جبهه متحد انگلیسی-امریکایی را علیه مصدق برقرار نگاه دارند و وقتی میدلتون اظهار داشت «بزرگترین ضربه به مصدق نابود کردن فکر شکاف بین امریکا و انگلیس خواهد بود»<sup>۵۴</sup> نظر کلیه همکارانش را بیان کرده بود. افزون بر آن به اعتقاد مقامات انگلیسی با نشان دادن شکست مصدق در نیل به نتایج مثبت در مورد مسئله نفت و بی‌نتیجه ماندن مذاکرات نه تنها با انگلیسیها بلکه با امریکاییان «موقعیت نامطمئن کنونی او جداً متزلزل خواهد شد». خود مصدق از مدت‌ها پیش همکاری انگلیس و امریکا را مسلم می‌دانست.

همچنین مصدق عمیقاً تردید داشت که انگلیسیها هیچ‌گونه قصد واقعی به حصول توافق با او داشته باشند. به گفته آچسون او کاملاً آگاه بود که «انگلیسیها می‌خواستند تا آخر بجنگند و او اعلان جنگ تا آخر را با متانت و وقار پذیرفت».<sup>۵۵</sup> مصدق وجود سفارت انگلیس در تهران را فقط مفید به حال مخالفانش می‌دانست علی‌الخصوص که توطئه کودتا پس از کودتای افسران آزاد در ژوئیه ۱۹۵۲ در مصر محتمل‌تر به نظر می‌رسید. گذشته از این کاهش تدریجی دیپلماتهای انگلیسی مقیم تهران این فکر را بوجود آورده بود که ممکن است انگلیسیها خودشان ابتکار قطع روابط دیپلماتیک را در دست بگیرند<sup>۵۶</sup> و مصدق نمی‌توانست اجازه چنین کاری را بدهد.

(۵۲) باختر امروز، ۲۴ مهر ۱۳۳۱؛ فاتح، اثر یادشده، ص ۶۳۴-۶۲۹.

(۵۳) میدلتون به ایدن، ۲۳ سپتامبر ۱۹۵۲، FO 371 EP 98604.

(۵۴) میدلتون به ایدن، ۳۰ اوت ۱۹۵۲، همانجا.

(۵۵) آچسون، اثر یادشده، ص ۵۱۱.

(۵۶) باختر امروز، ۲۷ شهریور ۱۳۳۰.



از نظر هواداران مصدق قطع روابط با انگلستان پیامد منطقی موضع ضد امپریالیستی پی‌گیر او بشمار می‌رفت، ولی در نظر انگلیسیها این کار تنها گامی دیگر در تحویل دادن ایران به دست کمونیستها و نمودار دیگری از موفقیت مصدق در تحقیر آنان بود، میدلتون احساسات خود و همکاران دیگرش را در این مورد چنین بیان کرد:

اقرار می‌کنم که به سهم خودم از رفتن بسیار متأسف خواهم بود و از اینکه در این شرایط بیرونم خواهند افکند، به تلخی نومیدم. به گمان من ما در بعضی موارد سیاست نادرستی درپیش گرفتیم. شاید این یک اشتباه بود که اصولاً با نظر امریکاییها در مورد اینکه با مصدق می‌شود مذاکره کرد موافقت کردیم.<sup>۵۷</sup>

قطع روابط ایران و انگلیس نتیجه ناگزیر انعطاف‌ناپذیری دو جانبه بر سر مسئله نفت بود. سازش‌ناپذیری، علاوه بر نقش مبالغه‌آمیزی که برخی از آن در حفظ محبوبیت مصدق ترسیم کرده‌اند، چیزی بود که مخالفانش همواره کوشیده بودند او را بسوی آن سوق دهند و هرگونه انعطاف‌پذیری از جانب او را به عنوان «سازش تمام‌عیار» مورد حمله قرار دهند. به عنوان مثال زاهدی او را متهم کرد که با «پرداخت غرامت براساس قرارداد منسوخ و ملغی شده ۱۹۳۳ و موافقتنامه مردود گس-گلشایان موافقت کرده است».<sup>۵۸</sup> بعضی از طرفداران خود مصدق نیز هیچ چیز را کمتر از سازش‌ناپذیری تمام‌عیار نمی‌پذیرفتند. بموجب یک گزارش سفارت امریکا در اواخر اکتبر ۱۹۵۲ [اوایل آبان ۱۳۳۱]: «اعضای دولت علناً اظهار می‌دارند که شش هفته پیش مصدق مایل بود شرایطی بالنسبه مساعد را برای خاتمه دادن به اختلاف نفت بپذیرد ولی کاشانی مانع شد».<sup>۵۹</sup> همچنین نوشته دیگری از قول دکتر محمدعلی ملکی وزیر بهداری مصدق نقل می‌کند که مصدق و کابینه‌اش آماده بودند طرح پیشنهادی بانک بین‌المللی را بپذیرند ولی بعضی از مشاوران مصدق مانع شدند.<sup>۶۰</sup> نقش بازدارنده مشاوران مزبور بخصوص حسینی و شایگان موجب

(۵۷) میدلتون به راس، ۲۰ اکتبر ۱۹۵۲، FO 371 EP 98605.

(۵۸) داد، ۲۳ مهر ۱۳۳۱.

(۵۹) گزارش لوگان، ۳۰ اکتبر ۱۹۵۲، FO 371 EP 98605.

(۶۰) ارسلان خلعتبری: «دکتر مصدق و مسئله نفت»، خواندنیها، ۱۸ خرداد ۱۳۳۳.

گردید که فاطمی به سفیر فرانسه شکوه کند.<sup>۶۱</sup> با اینهمه، این فعالیت مخالفان بود که بیشترین اثر منفی را بر حل مسئله نفت داشت. مصدق بعدها ضمن محاکمه‌اش یادآوری کرد که دولت او آماده بود تلاش میانجی‌گرانه امریکا را بپذیرد و در نظر داشت مبلغ ۸۰۰ میلیون دلار بابت غرامت طی یک دوره بیست ساله به انگلستان بپردازد اما فرصت حصول به چنین توافقی بوسیله طرفداران سابق مصدق که اکنون تبدیل به دشمنان سرسخت او شده بودند از میان رفت.<sup>۶۲</sup>

بسته شدن سفارت انگلیس در تهران در میان مخالفان مصدق احساسات متضادی بوجود آورد. از یک‌سو آنان حمایت مستقیم سفارت را از دست داده بودند و از سوی دیگر ثابت شده بود که هرگونه توافقی با مصدق غیرممکن است و خطر کمونیسیم با سهولت بیشتری می‌توانست دستاویز قرار گیرد. شاه از قطع روابط بسیار آشفته و نگران شده بود و شایعاتی وجود داشت که او تهدید به استعفا کرده است. میدلتون گزارش داد که «از منابع موثق شنیده است که ثریا همسر شاه به او اصرار می‌ورزد که این کار را بکند»<sup>۶۳</sup> و این در حالی بود که دیگران او را تشویق به حفظ تاج و تخت می‌کردند. شاه در گفتگویی با فرخ ضمن تکرار اعتقادش مبنی بر اینکه انگلیسیها از مصدق حمایت می‌کنند، حتی ادعا کرد که «خود انگلیسیها باعث قطع روابط دیپلماتیک شده‌اند و گرنه چنین اتفاقی رخ نمی‌داد».<sup>۶۴</sup> در هر حال هنگامی که این واقعه روی داد شاه چاره‌ای جز پذیرفتن آن نداشت.

موضع شاه در دوران پس از واقعه ۳۰ تیر، دست‌کم به صورت ظاهر، چیزی بیش از تحمل و تسلیم در برابر رویدادها نبود. مصدق نقشی را به او تحمیل کرده بود که عیناً منطبق با تفسیر معارضان سلطنت از قانون اساسی بود و میدلتون در ملاقاتی در اوایل شهریور او را «بسیار افسرده، مأیوس و دچار پیری زودرس» یافت و معتقد به اینکه سلطنت در ایران آینده‌ای ندارد و خود وی صرفاً به «یک پادشاه عروسکی بدون ارتش و طرفدار» مبدل شده است. میدلتون گزارش داد:

«من هر چه در توان داشتم به کار بردم تا به شاه که مملو از سرزنش نسبت به

(۶۱) رامبولد (از پاریس) به راس، مارس ۱۹۵۳، FO 371 EP 104564.

(۶۲) «جریان محاکمه دکتر مصدق»، متن در خواندنیها، از ۲۳ آبان تا ۱۸ دی ۱۳۳۲. مخصوصاً نگاه کنید به شماره مورخ ۳۰ آبان ۱۳۳۲.

(۶۳) میدلتون به ایدن، ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۲، FO 371 EP 98604.

(۶۴) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۲ اکتبر ۱۹۵۲، FO 371 EP 98605.

سیاست ما در خلع پدرش در ۱۹۴۱ و به ادعای او پشتیبانی نکردن از تخت و تاج خود او از آن هنگام بود، اندکی شجاعت تلقین کنم. مرتب تکرار می‌کرد: «هیچ کس مرا دوست ندارد» و اجازه نمی‌داد به او دلداری داده شود.

کاملاً روشن است که شاه سرش را در برابر هر طوفان سیاسی خم خواهد کرد ولو اینکه این به معنی استعفايش باشد».<sup>۶۵</sup>

پخش شایعات مربوط به استعفاء شاه به احتمال قوی صرفاً یک تدبیر تاکتیکی بود، هر چند بعضیها معتقد بودند که مصدق شخصاً او را از اتخاذ چنین تصمیمی بازداشته است.<sup>۶۶</sup> شاه بر این باور بود که عملاً از کلیه اختیاراتش به سود مصدق دست برداشته است و چاره‌ای ندارد جز اینکه در نطقهای رسمی از او ستایش کند.<sup>۶۷</sup> احساس می‌کرد که مجبور شده است به انحلال سنا، عفو قاتل رزم‌آرا، تعقیب قانونی قوام و مصادره اموال او تن در دهد، اقداماتی که حتی در نظر بسیاری از همکاران مصدق در کابینه ناخوشایند بود. در حقیقت علاء به هندرسون اظهار داشت که بسیاری از وزیران در تأیید نکردن چنین اقداماتی با شاه هم‌عقیده‌اند ولی «جرات ایستادگی در برابر کاشانی را ندارند».<sup>۶۸</sup>

اگرچه شاه در این برهه از زمان «گنگ» و «بیچاره» شده بود،<sup>۶۹</sup> ولی گرایش او به دسیسه‌گری، و تلخی و محرومیت‌های انباشته در او، بالقوه قابل بهره‌برداری از جانب زاهدی و طرفدارانش بود. میدلتون گزارش داد که ممکن است بتوان شاه را به پشتیبانی از زاهدی تشویق کرد ولی این امر بستگی دارد به اینکه «در هنگام این کار کدامیک از ترسهای متعدد او غلبه داشته باشد». اگر او «جداً از کمونیسم بترسد و نگران حفظ مقامش باشد، ممکن است دچار وحشت ناگهانی شود و دست به اقدام صحیحی بزند».<sup>۷۰</sup> به‌رغم کاسته شدن از حیثیت شاه، پشتیبانی او برای مشروعیت بخشیدن به هر کودتایی ضروری بود و استفاده نمادین از نام او می‌توانست تمامی

۶۵) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ اوت ۱۹۵۲، FO 371 EP 98603.

۶۶) سفارت انگلیس (واشینگتن) به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۴ دسامبر ۱۹۵۲، FO 371 EP 98606.

۶۷) مثلاً به مناسبت تشکیل سومین دوره اجلاس مجلس سنا، باختر امروز، ۱۴ مهر ۱۳۳۱.

۶۸) گزارش راس، ۱۶ نوامبر ۱۹۵۲، FO 371 EP 98605.

۶۹) میدلتون به ایدن، ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۲، FO 371 EP 98604.

۷۰) میدلتون به باوکر، ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98602.

ارتش یا دست کم بخش مهمی از آن را به حرکت در آورد. اگرچه مصدق رسماً تصدی وزارت دفاع ملی را عهده دار شده بود، ولی تلاشهایش در کنترل و اصلاح ارتش لزوماً محدود بود: او از تحریک شاه و ارتش یا ایجاد اضطراب در میان امریکاییان که از تضعیف ارتش نگران بودند خودداری می کرد. او به حفظ یک ارتش کارآمد به منظور حفظ امنیت داخلی دلبستگی داشت و هیچ تمایلی به تهدید منافع جمعی و سازمانی سران نظامی نداشت. با این طرز تفکر، سرلشکر احمد وثوق را که مورد اعتماد شاه بود و گفته می شد افسر قابلی است به معاونت وزارت دفاع و سرلشکر محمود بهارمست سلطنت طلب را به ریاست ستاد ارتش منصوب کرد و تنها بخشی از بودجه ارتش را قطع کرد. اما انتصاب وثوق موفقیت آمیز نبود و مناقشه برانگیز: این کار کاشانی و چند تن از اعضاء جبهه ملی را ناخشنود کرد، ظاهراً به این دلیل که در حوادثی که منجر به قیام ۳۰ تیر شده بود، وثوق که در آن هنگام ریاست ژاندارمری را برعهده داشت، سیاستی به طرفداری از جبهه ملی اتخاذ نکرده بود.<sup>۷۱</sup> مصدق در برابر فشارهای موجود برای برکناری وثوق مقاومت ورزید و به نامه تهدیدآمیز کاشانی در این خصوص پاسخ تندی داد و تأکید کرد که اگر بناست اصلاحاتی صورت بگیرد، کاشانی باید مدتی از مداخله در امور دولت خودداری نماید.<sup>۷۲</sup> با اینهمه سرانجام وثوق ناگزیر به استعفا شد و مصدق «با تأسف با آن موافقت کرد».<sup>۷۳</sup>

اگر تصدی وزارت دفاع بوسیله مصدق منتهی به تغییراتی در سطوح بالای پرسنل نظامی بخصوص تصفیه دشمنان شناخته شده نهضت ملی، گارد قدیمی رضاشاه، عوامل نفوذی حزب توده و ترفیع افسران دلسوز و همدل با دولت نمی شد، فایده ای بر آن مترتب نبود. جای شگفتی نیست که هر تلاشی در تجدید سازمان و اصلاح ارتش با مقاومت روبرو می شد. مصدق بنا به اظهار خودش از شاه دعوت کرده بود که سه افسر را که مورد اعتمادش بودند برای کمک به اداره وزارت دفاع ملی معرفی کند و این سه افسر همراه با دو معاون وزارتخانه وظیفه مطالعه فهرست پیشنهادی افسرانی را که می بایست بازنشسته شوند برعهده بگیرند؛ این فهرست از جانب کمیسیونهای منتخب واحدهای مختلف نظامی تهیه شده بود. از این فهرست

(۷۱) مکی، قیام سیام نیر، ص ۳۱۸-۳۰۴.

(۷۲) همانجا، ص ۳۱۰-۳۰۹.

(۷۳) نگاه کنید به وثوق، اثر یادشده، ص ۱۰۰-۹۷؛ گزارش لوگان، ۲۰ اوت ۱۹۵۲، FO 371 EP.

مفصل سرانجام فقط ۱۳۶ افسر (که مصدق هیچ کدامشان را شخصاً نمی‌شناخت) بازنشسته شدند.<sup>۷۴</sup> اینها و افسران دیگری که قبلاً بازنشسته شده بودند گروه نسبتاً بزرگی را تشکیل می‌دادند و بسیاری از آنان تبدیل به فعال‌ترین اعضای کانون افسران بازنشسته شدند که زاهدی ریاست آن را برعهده داشت.<sup>۷۵</sup> فعالیت‌های این گروه همراه با ناتوانی مصدق در گستراندن اقتدار دولت بر نظامیان، سرچشمه امید زیادی برای توطئه‌گران شد.

هر اندازه خوشبینی زاهدی درباره چشم‌انداز موفقیت کودتای نظامی زیاد بود، انگلیسیها و امریکاییها همیشه در آن شریک نبودند. میدلتون در بازگشت به انگلستان در یک گزارش جالب توجه مدعی شد که جبهه ملی به جناحهای «راست» و «چپ» تقسیم شده است. «جناح راست» مرکب بود از روحانیون به رهبری کاشانی و نیز شماری زمینداران متمول، صاحبان مقام و روشنفکران، بخصوص «محافل دانشگاهی که امیدوار بودند نهضت ملی از خطر کمونیسم پیش‌گیری کند» و «جناح چپ» به رهبری حسین فاطمی شامل «ترکهای جوان» یعنی افرادی که به یکی از حرفه‌های پزشکی، حقوق و مهندسی اشتغال دارند و بیشترشان در فرانسه و آلمان تحصیل کرده و از رژیم فعلی، بیعدالتی در تقسیم ثروت، فساد و سوءاداره امور کشور ناخشنودند و امیدشان این است که شاهد یک تجدید حیات ملی واقعی در کشورشان باشند.

میدلتون یک زور آزمایی قریب‌الوقوع میان این دو جناح را پیش‌بینی می‌کرد و بر آن بود که تنها امید موفقیت غرب این است که از «ترکهای جوان پشتیبانی کند و بیموده است اگر انتظار هرگونه بازگشت رژیم سابق را داشته باشیم بلکه باید خود را آماده کنیم که همراه موج شنا کنیم نه در جهت مخالف آن».<sup>۷۶</sup>

(۷۴) پیام مصدق به ملت، باختر امروز، ۱۷ فروردین ۱۳۳۲؛ مندرج در نطقها و مکتوبات دکتر مصدق، جلد ۲ (بی‌جا، ۱۳۵۰). دولت که در این خصوص حساسیت داشت اعلام کرد که در نظر ندارد تعداد بیشتری از افسران ارتش را بازنشسته کند و پرونده آنها را که بازنشسته شده‌اند دقیقاً مورد بررسی قرار خواهد گرفت (باختر امروز، ۱۷ فروردین ۱۳۳۲).

(۷۵) کانون افسران بازنشسته که در سال ۱۳۲۷ بوسیله زاهدی و چند افسر دیگر به منظور حمایت از افسرانی که بدست رزم آرا بازنشسته شده بودند تشکیل شده بود، در ابتدا نظر مساعدی نسبت به جبهه ملی و مبارزه‌اش علیه رزم آرا داشت. کانون ۴۰۰ عضو فعال داشت ولی تعداد اعضای وابسته به آن تقریباً به ۲۰۰۰ نفر می‌رسید. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به روزنامه اطلاعات، ۱۶ اسفند ۱۳۳۱.

(۷۶) وزارت خارجه بریتانیا به نیویورک، ۱۹ نوامبر ۱۹۵۲، FO 371 EP 98606.

در مورد دیگری میدلتون لزوم استفاده «از هر فرصتی را برای تغییر رژیم» تکرار کرد و تأکید نمود که تا زمانی که مصدق زمام امور را در دست دارد، هیچ‌گونه امکان حصول توافق و سازگاری معقولی وجود نخواهد داشت. وی افزود که بازنشسته کردن افسران ارشد منجر به «درهم‌ریختگی عمومی در ستاد ارتش شده و بنابراین شانس کودتای نظامی ناچیز است». از سوی دیگر او شانس حسین مکی، یکی از «ترکهای جوان» را برای در دست گرفتن قدرت زیاد می‌دانست و نوشت:

به نظر می‌رسد مکی بیشترین شانس را دارد و در صورتی که فاطمی را به عنوان معاون در کنارش داشته باشد ممکن است به عنوان رهبر ملی مورد قبول عامه قرار بگیرد... اگر مکی زمام امور را در دست بگیرد این کار را براساس برنامه اصلاحات ملی و برخلاف اصلاحات ارتجاعی کاشانی و روحانیون تاریک‌اندیش طرفدار او خواهد کرد.

در نهایت امر میدلتون معتقد بود که انگلیسیها «معامله با مکی را امکان‌پذیر خواهند یافت».<sup>۷۷</sup>

جانشینی یکی از طرفداران مصدق به جای او فکر تازه‌ای نبود. این فکر را انگلیسیها هم قبل و هم بعد از ۳۰ تیر در نظر داشتند و وزارت خارجه آمریکا نیز ظاهراً نام مکی و متین دفتری را در این رابطه ذکر کرده بود.<sup>۷۸</sup> طبق همین منبع سید ضیاء با جانشینی یکی از اعضاء جبهه ملی به جای مصدق مخالفتی نداشت و در این اظهار نظر عقیده بسیاری از مخالفان مصدق را منعکس می‌ساخت. اما هیچ‌یک از پیروان مصدق اقتدار، فرهمندی و محبوبیت او را نداشت؛ هیچ‌یک از آنان قادر نبود آنچه را که از جبهه ملی باقی مانده بود حفظ نماید؛ و هیچ‌کدام به استثنای احتمالاً کاشانی خودش را رقیب معتبری نمی‌دانست. در هر حال جز در صورتی که مصدق داوطلبانه کناره می‌گرفت، هیچ امکانی در یافتن یک جانشین پذیرفتنی و قابل مقایسه با او در میان صفوف طرفدارانش وجود نداشت.

سایر مقامات وزارت خارجه انگلیس با نظریات میدلتون موافق نبودند و یکی از آنان این ارزیابی را از مکی به عمل آورد:

(۷۷) گزارش نشست غیررسمی میدلتون با نمایندگان چهار کشور «قدیمی» مشترک‌المنافع در ۲۵ نوامبر ۱۹۵۲، FO 371 EP 98606.

(۷۸) گزارش فال، ۴ اوت ۱۹۵۲، همانجا.

او مردی است باهوش، بی‌رحم و جاه‌طلب که استعداد عمده او ایراد سخنرانیهای آتشین است. او احتمالاً هیچ پرنسیپ محکمی ندارد. به کرات گزارش شده که اگر ما به او پول بپردازیم مایل به ترک جبهه ملی است. او در گذشته با گروهی طرح اتحاد ریخته است که تصور می‌کرده قوی‌ترین جناح است. ولی اکنون ترتیبی داده که هم با مصدق و هم با کاشانی رابطه داشته باشد... فقدان کامل پرنسیپ و اصول اخلاقی، مکی را نامطلوب‌ترین رهبر ایران خواهد ساخت.<sup>۷۹</sup>

در هر صورت، هنگامی که زور آزمایی پیش‌بینی شده میان دو جناح جبهه ملی نشان داد که مکی از «جناح راست» حمایت می‌کند، فکر میدلتون در پشتیبانی از «ترکهای جوان» نادرستی یا بی‌هودگی خود را ثابت کرد. به‌رغم برخی محدودیتها یا عوامل بازدارنده و تردیدهای متناوب، بسیاری از مقامات وزارت خارجه انگلیس هنوز بر این عقیده بودند که بهترین راه‌حل کودتای نظامی است و پس از پیروزی حزب جمهوریخواه در انتخابات ریاست‌جمهوری امریکا در نوامبر ۱۹۵۲ [آبان ۱۳۳۱] این نقشه با پیدایش یک سیاست هماهنگ انگلیسی-امریکایی برای تشخیص و مقابله با کمونیسم نیروی محرکه جدیدی یافت.

پیش‌بینی «زور آزمایی» بین جناحهای مختلف جبهه ملی، با توجه به تنشهای پنهانی و آشکار در جبهه، نیاز به بصیرت و دانش ویژه‌ای نداشت. اختلافات اساسی مصدق و کاشانی اعم از اختلاف در درک و بینش سیاسی، شخصیت و سبک کار و درجه دلبستگی به اصول، از جمله نشانه‌های برجسته این‌گونه تنشها بود. اگرچه حوادث ۳۰ تیر موقتاً این اختلافات را برطرف کرده بود، ولی بزودی مجدداً بروز کردند. مصدق همیشه از فعالیتهای گسترده اطرافیان کاشانی خشمگین بود که به عنوان مثال عملاً یک مؤسسه غیررسمی برای صدور توصیه‌نامه ایجاد کرده بودند که حاملان آن را قادر می‌ساخت بدون توجه به تشریفات اداری رسمی به هدفهایشان نایل شوند. موارد بسیار دیگری نیز از اختلاف نظر وجود داشت که قبلاً در خلال انتخابات مجلس بروز کرده بود. کاشانی نقش خودش را در حوادث ۳۰ تیر قاطع می‌دانست و پس از آن خودبینی و انتظاراتش افزایش یافت. او با انتصاب بعضی از وزرای مصدق مخالفت کرد و انتظار داشت نظراتش مورد توجه قرار گیرد ولی

(۷۹) پیش‌نویس نامه راتنی به رئیس اطلاعات نظامی، ژانویه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104561.

مصدق روی خوش نشان نداد. این امر منجر به تیرگی یا سردی روابط بین آن دو گردید و کاشانی مدت کوتاهی تهران را ترک کرد که علت ظاهری آن بیماری ذکر گردید ولی در واقع به منظور ابراز ناخشنودی از مصدق بود که «با او مشاجره کرده بود».<sup>۸۰</sup> پس از استعفای امام جمعه، مخالفان مصدق در اطراف کاشانی گرد آمدند تا او را به ریاست مجلس انتخاب کنند. نظر به اینکه طرفداران مصدق نمی‌توانستند علناً با نامزدی او مخالفت کنند، کاشانی با ۴۷ رأی از ۶۲ نماینده حاضر در جلسه انتخاب شد. این «یک تحول فرخنده برای مصدق نبود»<sup>۸۱</sup> زیرا در حالی که مصدق در صدد بود اقتدار و اختیارات قوه مجریه را تحکیم کند، وجود کاشانی در رأس قوه مقننه نه تنها به تشدید رقابت بین آن دو کمک می‌کرد بلکه ناسازگاری بین نهادها را نیز افزایش می‌داد. لیکن مصدق حاضر نشد در برابر هیچ فشار و تقاضایی که آن را دخالت نادرست و ناموجه در انجام وظیفه‌اش تلقی می‌کرد تسلیم شود. او از ترمیم کابینه که اغلب یا برخی اعضا آن غالباً آماج حملات و انتقادات شدید کاشانی و هوادارانش بودند خودداری کرد؛ کاشانی و اطرافیانش چون نمی‌توانستند به شخص مصدق حمله کنند، وزیران او را مورد حمله قرار می‌دادند.<sup>۸۲</sup> شکاف میان این دو رهبر رفته رفته به جایی رسید که مخالفان مصدق با خوشبینی زیاد به کاشانی می‌نگریستند و او را متحد و حتی منجی خود می‌شمردند.

مقام و موقعیت رسمی کاشانی به عنوان رئیس مجلس موجب می‌شد پاره‌ای از اقدامات او به دستپاچگی و آشفته‌خیالی دولت بینجامد یا فوق‌العاده دست و پاگیر باشد. به عنوان مثال او با حمله به سیاست امریکا در ایران تلاشهای دولت را در ایجاد این احساس که با امریکاییها روابط حسنه دارد متزلزل می‌کرد. او برخلاف تمایل

۸۰) میدلتون به راس، ۴ اوت ۱۹۵۲، FO 371 EP 98603؛ درباره روابط مصدق-کاشانی به آثار

زیر هم نگاه کنید: فنفوری، اثر یادشده، ص ۲۹۱-۲۲۷؛

Yann Richard, «Ayatollah Kashani; Precursor of the Islamic Republic?», in Nikkie Keddie (ed.), *Religion and Politics in Iran* (New Haven and London 1983), pp. 101-124 Richard Cottom, *Nationalism in Iran*, (Pittsburg 1964), pp. 150-157.

و فرهنگ ریمن، کاشانی و مصدق، جبهه آزادی، ۱۴ اردیبهشت تا ۴ خرداد ۱۳۳۲.

۸۱) میدلتون به ایدن، ۱۱ اوت ۱۹۵۲، FO 371 EP 98603.

۸۲) در جلسه‌ای که در اقامتگاه تابستانی کاشانی تشکیل شده بود، او اطرافیان مصدق را «بی‌لیاقت» نامید و قنات آبادی و کریمی بشدت از وزرای کابینه مصدق انتقاد کردند. (باختر امروز، اول مهر ۱۳۳۱).



صریح مصدق نمایندگانی به کنفرانس صلح وین فرستاد و حال آنکه مصدق چنین کاری را مغایر با بیطرفی ایران می‌دانست.<sup>۸۳</sup> به‌رغم روابط پیچیده و حساس ایران و عراق، کاشانی تظاهراتی را در حمایت از ملی‌گرایان عراقی ترتیب می‌داد.<sup>۸۴</sup> و شاید به منظور تهدید دولت برخی مواقع چنین وانمود می‌کرد که نسبت به حزب توده نظر مساعد دارد.

از سوی دیگر مصدق نیز روابط کاری نزدیکی را با آیت‌الله بروجردی بزرگ‌ترین مرجع تقلید کشور حفظ کرده بود و با این کار توانایی خود را در رویارویی با کاشانی افزایش داده بود. او بموجب تصویب‌نامه‌ای اهانت به بروجردی را جرم قابل مجازات شناخت در حالی که کاشانی از هیچ مصونیت خاصی در این زمینه برخوردار نبود. این حرکت کاشانی را بشدت رنجاند و تلخی خود را پنهان نکرد.<sup>۸۵</sup> افزون بر آن مصدق دستور داد به توصیه‌نامه‌های کاشانی ترتیب اثر داده نشود.<sup>۸۶</sup> و از کمک به کاشانی در ترتیب دادن «کنفرانس اسلامی» که به علل گوناگون هیچ‌گاه تشکیل نشد، خودداری کرد.<sup>۸۷</sup> او همچنین سرتیب دفتری را به ریاست پلیس گمرک منصوب کرد و این کار به اختلافات بیشتری منجر شد زیرا چند سال پیش به دنبال سوءقصد نافرجام به جان شاه در بهمن ۱۳۲۷ دفتری با کاشانی بدرفتاری و نسبت به او اهانت کرده بود. بقیایی به این انتصاب به عنوان نموداری از خویشاوندپروری حمله کرد چون دفتری خویشاوند مصدق بود. با وجود اینکه انتصاب دفتری را کمیسیون دفاع ملی مرکب از پنج تن امرای ارتش توصیه کرده بود و تا وقتی کاشانی موافقت صریح خود را ابراز نداشته بود، این انتصاب قطعیت نیافت.<sup>۸۸</sup> یکی از موارد جالب در تاریخچه روابط مصدق-کاشانی، برکناری ابوالفضل تولیت متولی آستانه مقدسه قم و انتصاب سید محمد مشکوة به جای او در آذرماه

(۸۳) گزارش راتنی، ۲۲ دسامبر ۱۹۵۲، FO 371 EP 98606.

(۸۴) گزارش راتنی، ۲ دسامبر ۱۹۵۲، همانجا. ضمن تظاهرات مزبور شعارهای ضد انگلیسی و ضد امریکایی داده می‌شد ولی در ضمن شعارهایی علیه بعضی از جنبه‌های سیاست دولت نیز به گوش می‌رسید.

(۸۵) مصاحبه با پروفیسور مهدی حائری، شهریور ۱۳۶۴. در آن زمان حائری رابط بروجردی با مصدق بود.

(۸۶) خاطرات فاتح، ۲۲ دسامبر ۱۹۵۲، FO 371 EP 104561.

(۸۷) نگاه کنید به: کاشانی، اثر یادشده، ص ۱۸۷-۱۶۵.

(۸۸) باختر امروز، ۱۶ و ۲۵ دی ۱۳۳۱. همچنین نگاه کنید به نامه سرگشاده کمیته اجرایی حزب زحمتکشان ملت ایران به مصدق، شاهد، ۲۹ آذر ۱۳۳۱.

۱۳۳۱ بود. طبق گزارش سفارت امریکا در تهران کاشانی شخصاً برکناری تولیت را تشویق کرده بود لیکن:

تولیت موافقت کاشانی را با پرداخت صد هزار تومان کمک به صندوق اعاناتی که از جانب کاشانی و پسرانش کنترل می‌شود خریداری کرد. او همچنین موافقت کرد در خصوص داراییهای آستانه رسیدگی علنی به عمل آید. در نتیجه کاشانی به مصدق اطلاع داد که برکناری تولیت واقعاً لزومی ندارد. گفته می‌شود مصدق به کاشانی پاسخ داده که بطوری از توضیحات قبلی کاشانی متقاعد شده که مایل نیست نظرش را تغییر بدهد.<sup>۸۹</sup>

اختلاف بین مصدق و کاشانی ناگزیر بر ترکیب گروههای وابسته به جبهه ملی تأثیر گذاشت. حزب ایران پس از یک دوره کسوف طولانی مجدداً به عنوان یکی از سازمانهای عمده طرفدار دولت روی صحنه آمد. حزب نیروی سوم به رهبری خلیل ملکی که در مهر ۱۳۳۱ با انشعاب از حزب زحمتکشان بقایی تأسیس شده بود تبدیل به بزرگ‌ترین سازمان سیاسی طرفدار دولت گردید.<sup>۹۰</sup> همچنین بخش عمده پان‌ایرانیستها به رهبری داریوش فروهر علناً طرفدار مصدق بودند. کاشانی می‌توانست به مجمع مسلمانان مجاهد به رهبری شمس‌الدین قنات‌آبادی نماینده بدنام مجلس اتکاء داشته باشد. همچنین امیدوار بود نهضت شرق را که یکی از پسرانش رهبری می‌کرد توسعه دهد، هواداری پی‌گیر حزب زحمتکشان بقایی را جلب کند و نیز ارتباطات شخصی و سنتی و شمار طرفدارانش در مجلس را بگستراند. لکن مخالفت علنی با مصدق حتی برای کاشانی نیز دشوار بود. کاشانی که از شایعاتی مبنی بر اینکه با مخالفان مصدق در یک صف قرار گرفته ناخشنود بود، بسیار کوشید که وجود اختلاف میان خود و مصدق را انکار کند و علناً پشتیبانی‌اش را از مصدق اعلام نماید. از سوی دیگر مصدق در نطقها و اظهارنظرهای رسمی خود هیچ‌ذکری از کاشانی نکرد. این امر فی‌النتیجه بسیار مهم و پر معنی بود ولی تأثیر روابط مناقشه‌آلود بین آن دو را کاهش نداد.

اختلاف در جبهه ملی، طبعاً منحصر به مصدق و کاشانی نبود. مکی نماینده اول تهران بر این باور بود که تنها قهرمان خلع‌ید از شرکت نفت انگلیس و ایران است،

(۸۹) واشینگتن به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ ژانویه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104561.

(۹۰) برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به پوریا، اثر یادشده، جلد ۲، ص ۳۹۹-۳۹۲.

ولی نقش او شناخته نشده است. ولی در نتیجه بنای مخالفت با کابینه و لایحه اختیارات مصدق را گذاشت.<sup>۹۱</sup> بقایی استاد اخلاق دانشگاه که نگرانی چندانی از بکارگیری وسایل غیراخلاقی نداشت، از جمله چیزهای دیگر، از روابط نزدیک مصدق با حزب ایران و موفقیت این حزب در انتخابات ناخشنود بود.<sup>۹۲</sup> او هنوز درگیر مبارزه برای انتقام‌جویی از مسببین واقعه ۳۰ تیر بود و مانند حائری‌زاده روزبه‌روز در انتقاد و خرده‌گیری از دولت بی‌پروا تر می‌شد. یوسف مشار نماینده مجلس و وزیر سابق در کابینه مصدق با اظهار این مطلب که نمایندگان به دو گروه «مجدوب» و «مرعوب» تقسیم شده‌اند، صف طرفداران مصدق را ترک گفت.<sup>۹۳</sup> نیروهای خودی و بیگانه مخالف مصدق تأثیر مهمی در دامن زدن به ناخشنودیهای نمایندگان از قبیل مکی، بقایی و حائری‌زاده داشتند، اما خود آنان نیز پاداش خود را در قبال نقشی که به‌زعم خودشان در روی کار آوردن مصدق ایفا کرده بودند، غیر کافی می‌دانستند و بر این باور بودند که به تعدادی «نورسیده» بر آنها حق تقدم داده شده است. آنان عاری از افکار و طرحهای سازنده بودند و استراتژی سیاسی آنها شامل انتقاد شدید از دولتها بدون توجه به فشارها، دشواریها و دشمنیهای بود که آن دولتها با آن روبرو بودند و در مورد دولت مصدق این انتقادات بدون توجه به جانشین آن صورت می‌گرفت. هر حرکتی که ممکن بود موازنه قوای سیاسی را به سود مصدق و به زیان مجلس و بعدها دربار تغییر دهد، به نظرشان غیرقابل تحمل بود و با طرز فکر و روش سیاسی آنها مغایرت داشت. موضع این اشخاص و نیز کاشانی در برابر مصدق، در صحنه مجلس به نحو احسن متجلی گردید.

پس از آنکه مصدق موفق به کسب اختیارات شد، موضع او در برابر مجلس که هنوز هم منبع اصلی حمایت بود و هم منشاء اصلی دشواری، بسیار تقویت گردید. نمایندگان که در حمایت از مصدق و مخالفت با قوام با یکدیگر متحد شده بودند فراکسیون نهضت ملی را تأسیس کردند که از ۳۴ عضو تشکیل می‌شد و تکیه‌گاه پارلمانی دولت بشمار می‌رفت،<sup>۹۴</sup> هرچند همگی این عده حامیان بدون قید و شرط مصدق نبودند. بقیه نمایندگان که ظاهر بیطرف به خود گرفته بودند در واقع مخالف

(۹۱) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۷ اوت ۱۹۵۲، FO 371 EP 98602.

(۹۲) ملکی، اثر یادشده، ص ۱۲۲-۱۲۱؛ فاطمی، خاطرات، متن در افراسیابی، اثر یاد شده، ص

۳۷۰.

(۹۳) باختر امروز، ۶ و ۱۴ آبان ۱۳۳۱.

(۹۴) برای صورت اسامی آنان نگاه کنید به باختر امروز، ۶ و ۱۱ شهریور ۱۳۳۱.

مصدق و منتظر پیدا شدن یک اختلاف دیگر در صف طرفداران او بودند. نخستین دشواری در روابط دولت با مجلس بر سر تمدید حکومت نظامی بروز کرد که در فروردین ۱۳۳۱ در تهران اعلام شده و قرار بود در ۲۱ مرداد ۱۳۳۱ خاتمه یابد. مخالفت نمایندگان مجلس دولت را وادار کرد که لایحه تمدید را پس بگیرد، هر چند اعلام کرد که در صورتی که ضرورت ایجاب کند در اعلام حکومت نظامی و تقدیم لایحه آن به مجلس تردید نخواهد کرد.<sup>۹۵</sup> اندکی بعد، وقوع برخوردهای خشونت آمیز خیابانی بین اعضاء حزب توده از یک سو و پان ایرانیستها و حزب زحمتکشان بقایی و حزب کوچک فاشیستی سومکا از سوی دیگر، منجر به این شد که مجدداً حکومت نظامی اعلام گردد.<sup>۹۶</sup> مجلس شورای ملی و سنا چاره‌ای جز تصویب لایحه آن نداشتند. ولی آزمایش واقعی روابط دولت-مجلس هنوز در پیش بود.

دوران تعطیلات تابستانی مجلس (۲۰ مرداد-۱۵ مهر ۱۳۳۱) مصادف با مراسم ماه محرم شد و حسنعلی راشد نماینده روحانی مجلس ضمن وعظهایش شروع به انتقاد از دولت کرد.<sup>۹۷</sup> اما این صرفاً تأثیر این گونه انتقادات نبود که دولت را وادار به توسل به تدابیر قاطع کرد. مصدق و همکارانش که مواجه با امکان خرابکاری یا عملیات اختلال‌گرانه دیگر حزب توده، عوامل و جاسوسان انگلیس و دیگران در سازمانهای دولتی و مراکز صنعتی و کارخانه‌ها شده بودند متقاعد به لزوم گسترده‌تر نظم و قانون گردیدند. بنابراین یک لایحه قانونی نه ماده‌ای به نام «امنیت اجتماعی» تصویب کردند که قرار شد به مدت سه ماه بطور آزمایشی به‌موقع اجرا گذارده شود.<sup>۹۸</sup> هدف قانون جدید که در اول آبان ۱۳۳۱ به امضاء مصدق رسید افزایش امنیت و کاهش امکان تحریک و اغتشاش و دیگر فعالیتهای مخل نظم عمومی بود. قانون مزبور انتقادات شدیدی در روزنامه‌ها و پارلمان برانگیخت. تا حدودی به حق استدلال می‌شد که قلمرو وسیع این قانون و زبان مبهم یا غیردقیقی که در تدوین آن بکار برده شده است سوءاستفاده از آن را تسهیل می‌کند. بقایی تا جایی پیش رفت که آن را بدتر از یاسای چنگیزخان نامید.<sup>۹۹</sup> اما به هر حال تصویب چنین قانونی و کوشش در اجرای

(۹۵) نامه مصدق به مجلس، باختر امروز، ۲۰ مرداد ۱۳۳۱.

(۹۶) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۰ اوت ۱۹۵۲، FO 371 EP 98603.

(۹۷) میدلتون به راس، ۱۳ اکتبر ۱۹۵۲، FO 371 98605.

(۹۸) متن در باختر امروز، اول آبان ۱۳۳۱.

(۹۹) متن در شاهد، ۱۴ آبان ۱۳۳۱.

دقیق آن به فوریت ضرورت داشت. مصدق بدون توجه به کلیه انتقادات پیش رفت و قانون پیشنهادی خود را به مجلس تقدیم کرد و اصرار ورزید که این یک آزمایش موقتی است و به علت فوریت اوضاع باید تصویب شود.<sup>۱۰۰</sup>

جای شگفتی نبود که طرفداران ناراضی مصدق در این هنگام شروع به طرح پرسشهایی درباره دل بستگی واقعی او به آزادی کردند و فرصتی در اختیارشان قرار گرفت که عزیمت قریب‌الوقوعشان را از رده هواداران مصدق توجیه کنند. اما هنوز هیچ‌یک از آنان جرأت نمی‌کرد مستقیماً به مصدق حمله کند. بجای آن، آنان متوسل به تاکتیکهای جلب‌کننده عوام نظیر مطرح ساختن قضیه تعقیب مسببین واقعه ۳۰ تیر شدند که پیگیری نشده بود. به عنوان مثال بقایی نطق مفصلی در این خصوص ایراد کرد و ضمن آن دولت را سرزنش و حتی تهدید کرد.<sup>۱۰۱</sup> لحن و محتوای این نطق بقدری دولت را رنجاند که اعلام کرد دیگر در جلسات مجلس شرکت نخواهد کرد.<sup>۱۰۲</sup> در تلاش به منظور جلوگیری از بروز یک بحران جدی، سی تن از نمایندگان نامه‌ای در پشتیبانی از مصدق امضا کردند. با این وصف او خواستار شد که با کسانی که به وزیران اهانت کرده‌اند طبق نظامنامه داخلی مجلس رفتار شود و اصرار ورزید که انتقاد و راهنمایی باید از توهین تفکیک شود.<sup>۱۰۳</sup> سرانجام بقایی رسماً از جانب کاشانی رئیس مجلس توبیخ شد و مجلس طی نامه‌ای از مصدق معذرت خواست.<sup>۱۰۴</sup>

ناخشنودی و رنجش دوجانبه همچنان ادامه داشت و اکنون با انتخاب اعضای هیئت‌مدیره شرکت ملی نفت ایران تشدید گردید. مرتضی قلی بیات نخست‌وزیر اسبق به مدیریت عامل و رضا فلاح یکی از اعضای قدیمی شرکت نفت انگلیس و ایران به ریاست پالایشگاه آبادان منصوب شدند. این انتصابات موجب انتقادهای تلخی از جانب بقایی، قنات‌آبادی و بخصوص مکی گردید که فلاح را قلباً هوادار انگلیس می‌دانست. مکی به عنوان عضو شورای عالی نفت ملی ایران خودش در این انتصابات شرکت داشت ولی رأی اکثریت را نپذیرفت و به عنوان اعتراض از شورا استعفا داد

(۱۰۰) نامه مصدق به مجلس، متن در باختر امروز، ۲۰ آبان ۱۳۳۱.

(۱۰۱) متن در شاهد، ۶ و ۸ و ۹ آذر ۱۳۳۱. این نخستین بار نبود که بقایی چنین نطقی ایراد می‌کرد. در جلسه ۲۷ مهر مجلس، او مردم را دعوت به شورش و نابود ساختن دولت کرده بود چرا که دولت اجازه نداده بود مجازات قوام عملی شود (باختر امروز، ۲۷ مهر ۱۳۳۱).

(۱۰۲) همانجا، ۸ آذر ۱۳۳۱.

(۱۰۳) نامه مصدق به مجلس، متن در همانجا، ۱۶ آذر ۱۳۳۱.

(۱۰۴) متن در اطلاعات، ۱۶ آذر ۱۳۳۱.

و اختلاف را به مجلس کشاند.<sup>۱۰۵</sup> طبق گزارش سفارت امریکا او «اکنون بطور جدی شروع به آماده کردن خود برای نخست‌وزیری کرده بود».<sup>۱۰۶</sup>

اکنون اختلافات سیاسی چنان عمیق شده بود که هر موضوع و مسئله جدیدی تبدیل به بحران می‌شد. بحران بعدی بر سر قانون انتخابات پیشنهادی دولت بروز کرد - که در ۲۶ آذر ۱۳۳۱ منتشر شد- و براساس آن انتخابات بقیه کرسیهای مجلس هفدهم می‌بایست انجام شود. این ترس وجود داشت که افزایش تعداد نمایندگان که قانون پیش‌بینی می‌کرد و افزایش حد نصاب دوسوم که نتیجه منطقی آن بود، مجلس را عملاً برای مدتی فلج سازد. افزون بر آن این کار مؤثر بودن اقلیت کوچک ولی پُرسر و صدا را کاهش می‌داد. ظاهراً به ابتکار حائری‌زاده<sup>۱۰۷</sup> و با حمایت کاشانی،<sup>۱۰۸</sup> شانزده تن از نمایندگان طرحی با قید سه فوریت تهیه کردند که دولت را از مطرح ساختن هر لایحه‌ای که مجلس را به حالت تعطیل یا تعلیق درآورد، ممنوع می‌ساخت. آنان اطمینانهای شایگان و دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشور را دایر بر اینکه قانون جدید عطف به ماسبق نخواهد شد و دولت هیچ قصدی در مورد تعلیق مجلس ندارد، پذیرفتند.<sup>۱۰۹</sup> مصدق بیدرنگ عکس‌العمل نشان داد: در یک نطق رادیویی امضاکنندگان طرح را بشدت و تلخی مورد حمله قرار داد و مستقیماً به مردم مراجعه کرد.<sup>۱۱۰</sup> این تاکتیک مؤثر واقع شد و مجلس به اتفاق آراء به مصدق رأی اعتماد داد، به استثنای حائری‌زاده که از دادن رأی امتناع کرد.<sup>۱۱۱</sup>

بلافاصله پس از این پیروزی، مصدق تقاضای تمدید اختیاراتش را به مدت دوازده ماه دیگر کرد. مکی به عنوان اعتراض از نمایندگی مجلس استعفا داد و مصدق را با هیتلر مقایسه کرد<sup>۱۱۲</sup> و سایر نمایندگان مخالفت شدید خود را ابراز نمودند. مصدق طی ملاقاتی با نمایندگان فراکسیون نهضت ملی موضع خود را بر این اساس توجیه

۱۰۵) مشاجره لفظی بین شایگان و مکی، باختر امروز، ۴ دی ۱۳۳۱.

۱۰۶) گزارش سفارت امریکا در تهران: «گرایشهای سیاسی در ایران از هنگام عزیمت سفارت

انگلیس در اکتبر ۱۹۵۲ تا پایان سال ایرانی یعنی ۲۰ مارس ۱۹۵۳»، ۲۴ آوریل ۱۹۵۳، FO 371 EP 104567.

۱۰۷) باختر امروز، ۱۵ دی ۱۳۳۱.

۱۰۸) بیانات کاشانی، متن در کیهان، ۱۵ دی ۱۳۳۱.

۱۰۹) باختر امروز، ۱۴ دی ۱۳۳۱.

۱۱۰) متن در باختر امروز، ۱۶ دی ۱۳۳۱.

۱۱۱) همانجا.

۱۱۲) متن در شاهد، ۲۰ دی ۱۳۳۱.

کرد که این تنها راه حل مسئله نفت و تسهیل در تصویب سریع قوانین است که چون مجلس ایران بر اساس اصول حزبی ترتیب نیافته است، اجازه آن را نمی‌دهد.<sup>۱۱۳</sup> او تأکید کرد که مجلس در هر حال از اختیاراتش محروم نخواهد شد چون همیشه خواهد توانست با دادن رأی عدم اعتماد ناخشنودی خود را از دولت نشان دهد. مصدق پیشنهاد بهرام مجدزاده یکی از نمایندگان طرفدارش را دایر بر اینکه لوایح قانونی خود را ظرف سه ماه از تاریخ انتشار به مجلس تقدیم کند، پذیرفت و آنگاه اکثریت قاطع نمایندگان عضو فراکسیون نهضت ملی با تمدید اختیارات موافقت کردند. با اینهمه، این کار به اختلاف خاتمه نداد.

در جلسه علنی مجلس، در میان مبادله سخنان تند و تلخ نمایندگان، بقایی بشدت با رأی اکثریت اعضا فراکسیون نهضت ملی مخالفت کرد و طبق یک تاکتیک آزموده شده ادعا کرد که با مصدق موافق است ولی با تمدید اختیارات او مخالف.<sup>۱۱۴</sup> شایگان به نوبه خود بقایی را متهم کرد که مردم را فریب می‌دهد و کریم سنجابی او را منافق نامید.<sup>۱۱۵</sup> قنات آبادی در دفاع از بقایی، سنجابی را مورد حمله قرار داد و بقایی به تقبیح «چاپلوسانی» که مصدق را دوره کرده‌اند، پرداخت. بهرغم جنجال و آشوبی که دامن زده شده بود، مصدق اصرار ورزید که مجلس باید لایحه تمدید اختیارات را تصویب کند و اعلام کرد که این کار را بمنزله رأی اعتماد تلقی خواهد کرد.<sup>۱۱۶</sup> واضح بود که مجلس در وضعی قرار نداشت که از دادن رأی اعتماد به او خودداری کند. بقایی و دیگران که در کسب حمایت علنی نمایندگان شکست خورده بودند در تلاش به منظور ناچیز جلوه دادن اختلافات، ظاهراً راه آشتی در پیش گرفتند، پوزش‌خواهیها مبادله شد و مکی که اکنون به مجلس بازگشته بود اعلام کرد که ملت ایران تا آخرین نفس پشت سر مصدق خواهد ایستاد.<sup>۱۱۷</sup>

بهرغم تمام کوششهایی که در راه آشتی به عمل آمد، حائری‌زاده به حمله شخصی بسیار تندی علیه مصدق دست یازید و اطرافیانش را تقبیح کرد.<sup>۱۱۸</sup> مهمتر آن که کاشانی که قول داده بود در برابر تقاضاهای «نامعقول» تسلیم نشود، مخالفت صریح

۱۱۳) باختر امروز، ۲۵ دی ۱۳۳۱.

۱۱۴) نطق بقایی در مجلس، متن در شاهد، ۲۸ دی ۱۳۳۱.

۱۱۵) باختر امروز، ۲۵ دی ۱۳۳۱.

۱۱۶) باختر امروز، ۲۷ دی ۱۳۳۱.

۱۱۷) باختر امروز، ۲۸ دی ۱۳۳۱.

۱۱۸) نطق حائری‌زاده در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۸ دی ۱۳۳۱.

خود را با لایحه تمدید اختیارات اعلام کرد و آن را «بکلی ناقض قانون اساسی و برخلاف مصالح کشور» نامید و تأکید کرد «تا موقعی که این جانب وظیفه دار مجلس شورای ملی هستم، طرح نظیر این لوایح را در مجلس جایز نمی دانم».<sup>۱۱۹</sup> دخالت کاشانی قضیه را بسیار پیچیده تر کرد و رویاروییها را گسترش داد.

از سوی دیگر حرکات مردم در پشتیبانی از مصدق افزایش یافت. تظاهرات عظیمی که از طرف بازار تهران حمایت می شد ترتیب یافت و عده ای از اعضاء فراکسیون ملی تصمیم گرفتند تا وقتی لایحه اختیارات تصویب نشده در مجلس متحصن شوند.<sup>۱۲۰</sup> دولت با اعلام اینکه مذاکرات نفت در مرحله حساسی است فشار بکار برد. شایگان اعتراضات بقایی را پاسخ گفت و پس از مباحثات داغ ۵۹ نفر از ۶۰ نماینده حاضر در جلسه، به رغم مخالفت کاشانی به تمدید اختیارات مصدق رأی دادند.<sup>۱۲۱</sup> واکنش فوری کاشانی عقب نشینی آشتی جویانه بود و اعلام کرد حرکت او را «برخی افراد نادان» به غلط نمودار مخالفت با نخست وزیر تعبیر کرده اند، و ادعا کرد تنها هدف او جلب توجه به لزوم رعایت صحیح قانون اساسی بوده است.<sup>۱۲۲</sup> مصدق کاشانی را نادیده گرفت و پاسخ خود را بر تشریح کلی علل تقاضای تمدید اختیارات متمرکز ساخت.<sup>۱۲۳</sup> البته عامه مردم از اختلافات مصدق-کاشانی آگاه بودند و بدین جهت یک هیئت هفت نفری از جانب فراکسیون نهضت ملی تعیین شد تا آنان را آشتی بدهد. ملاقاتی بین آن دو با موفقیت ترتیب داده شد و اعلامیه مشترکی منتشر گردید که همکاری مداوم آن دو را مجدداً تأکید می کرد.<sup>۱۲۴</sup> اگرچه اعلامیه مزبور خوشبینیهایی را برانگیخت ولی در واقع هیچ مسئله ای را حل نکرد. کاشانی بیش از پیش به طرفداری مصرانه از لزوم احترام به «قانون اساسی» ادامه داد و با تردیدهایی کمتر این حربه را علیه دولت بکار گرفت.

(۱۱۹) نامه کاشانی، متن در دهنوی، اثر یاد شده، جلد ۳، ص ۲۰۸-۲۰۶.

(۱۲۰) باختر امروز، ۲۸ دی ۱۳۳۱.

(۱۲۱) همانجا، ۲۹ دی ۱۳۳۱.

(۱۲۲) متن در دهنوی، اثر یاد شده، جلد ۳، ص ۲۰۵ و ۲۱۳؛ همچنین نگاه کنید به نامه کاشانی به

مصدق، متن در همانجا، ص ۲۱۲-۲۱۰.

(۱۲۳) نطق رادیویی مصدق، متن در باختر امروز، ۴ بهمن ۱۳۳۱.

(۱۲۴) متن در همانجا، ۸ بهمن ۱۳۳۱ و نیز در: دهنوی، اثر یاد شده، جلد ۳، ص ۲۲۱. خسرو

نشقایی نماینده مجلس که خود نیز عضو کمیسیون آشتی بود به یکی از اعضاء سفارت امریکا اظهار داشت که «کمیسیون به هیچ جایی نرسیده است». (گزارش راتنی، ۳ فوریه ۱۹۵۳، FO 371 EP



مصدق در ابتدای نهضت ملی بیشتر به این علت با کاشانی همکاری کرده بود که بتواند با بهره‌برداری مخالفانش از نیروهای مذهبی مقابله کند و این همکاری در مراحل اولیه نهضت ملی مفید واقع شده بود. لیکن اکنون کاشانی و طرفدارانش اموری را که بنحوی با مذهب مربوط می‌شد دستاویز قرار می‌دادند تا از دولت امتیاز بگیرند یا به آن فشار آورند.<sup>۱۲۵</sup> شانزده تن از نمایندگان مجلس با استفاده از آسیب‌پذیری دولت در برابر احساسات مذهبی، طرحی در مورد تحریم کامل مشروبات الکلی ظرف دو ماه تقدیم مجلس کردند. طرح مشابهی در سال ۱۳۳۰ در مجلس مورد مذاکره قرار گرفته ولی بی‌نتیجه مانده بود. اما در فضای کنونی کسی یارای مخالفت با آن را نداشت. افزون بر آن دولت غافلگیر شده بود: باقر کاظمی وزیر دارایی استدلال کرد که تصویب این قانون دولت را از یک درآمد ۲۵۰ میلیون ریالی در سال محروم خواهد ساخت و سایر دشواریهای آن را تشریح کرد.<sup>۱۲۶</sup> ارقام و آمار نمایندگان را به تغییر عقیده تشویق نکرد و طرح به تصویب رسید هر چند به دولت به جای دو ماه یک مهلت شش‌ماهه داده شد و به پیشنهاد نریمان، تحریم شامل تریاک نیز گردید.

پشتیبانی کاشانی از چنین طرحهایی مورد پسند گروههایی نظیر فداییان اسلام قرار گرفت که اختلاف بین مصدق و کاشانی در موضع‌گیری آنان تأثیر بخشیده بود و تصور می‌شد همکاری خود را با کاشانی از سر گرفته‌اند.<sup>۱۲۷</sup> به دنبال آزادی قاتل رزم‌آرا، نواب صفوی رهبر این گروه نیز از زندان آزاد شد و از عبدالحسین واحدی یکی از اعضای برجسته گروه که در پس نقشه مهدی عبد خدایی برای قتل فاطمی بود، رفع مزاحمت به عمل آمد.<sup>۱۲۸</sup> این‌گونه کارها برای اینکه فداییان اسلام را از حملات مطبوعاتی علیه دولت یا تجمع پشت سر کاشانی بازدارد کافی نبود، بخصوص وقتی بعداً دولت تصمیم گرفت نواب صفوی و واحدی را به عنوان معاونین جرم در

(۱۲۵) به نظر سفیر فرانسه در تهران، مخالفان مصدق نمی‌توانستند تندروی مذهبی را دستاویز متزلزل کردن دولت قرار دهند، زیرا «ایرانیان اهل تعصب و خشک‌اندیشی دینی نیستند و بعید است که تحت تأثیر چنین تندرویهایی قرار گیرند. همان‌گونه که فرانسویان مسیحیان ولتری‌اند، ایرانیان نیز مسلمان ولتری می‌باشند» (هاروی از پاریس به دیکسون، ۱۴ ژانویه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104561).

(۱۲۶) باختر امروز، ۱۸ دی ۱۳۳۱.

(۱۲۷) مرد آسیا، اول بهمن ۱۳۳۱.

(۱۲۸) خوش‌نیت، اثر یاد شده، ص ۸۸-۸۳.

قتل رزم آرا مورد تعقیب قرار دهد.<sup>۱۲۹</sup>

بحران در روابط مصدق و کاشانی اکنون پی آمدهایی در سرتاسر طیف سیاسی داشت. در اوایل اسفند ۱۳۳۱ هفده نفر از اعضای حزب ایران از آن جدا شدند؛ به عقیده سنجابی رئیس کمیته مرکزی حزب، کاشانی باعث این کار شده بود چون همفکرانش در حزب، رهبران حزبی را به عنوان دست‌نشانندگان امریکا مورد حمله قرار می‌دادند.<sup>۱۳۰</sup> اختلاف آشکار بین مصدق و کاشانی بر انشعاب در حزب زحمتکشان و خروج علنی مکی، بقایی، حائری‌زاده و چند تن دیگر از فراکسیون نهضت ملی، تأثیر زیاد داشت.<sup>۱۳۱</sup> بسیاری از اشخاصی که در ملی شدن صنعت نفت مصدق را یاری کرده بودند، اکنون علناً بر ضد او بودند و جبهه ملی سرانجام فروپاشیده بود. ایدئولوژی جبهه ملی همیشه عمداً مبهم بود تا برای افراد هر چه بیشتری جاذبه داشته باشد اما آشکارا معارض اقتدارگرایی بود و بنابراین با قوانین به ظاهر اقتدارگرایانه یا آمرانه‌ای که مصدق ضروری می‌دانست برای مقابله با دشواریهای موجود وضع کند ناسازگاری داشت. جبهه ملی ثابت کرده بود که با ایفای نقش اقلیت مناسبت دارد ولی به کار حکومت نمی‌آید. وظایف جبهه فروپاشیده را فراکسیون نهضت ملی عهده‌دار شد که اکنون از عناصر متمرّد تصفیه شده بود. شایگان در گفتگویی با یکی از اعضای سفارت امریکا اظهار تردید کرد که مخالفان مصدق بتوانند خودشان را در مجلس متشکل سازند و افزود که این مصدق است که به عنوان مظهر و نماد به دولت نیرو می‌بخشد. شایگان از عزیمت بقایی از صف هواداران مصدق ابراز تأسف کرد، معتقد بود مکی هنوز سعی می‌کند «میان» را بگیرد و اظهار خوشبینی کرد که اکنون که فراکسیون نهضت ملی از افرادی نظیر حائری‌زاده پاک شده است،<sup>۱۳۲</sup> در موقعیت قوی‌تری خواهد بود. بزودی ناموجه بودن برخی از اظهارات شایگان با توجه به

(۱۲۹) گزارش سفارت امریکا، ۱۰ ژوئن ۱۹۵۳، FO 371 EP 104568؛ همچنین نگاه کنید به خوش‌نیت، اثر یاد شده، ص ۱۲۶-۸۳. دولت که با اکراه عفو قاتل رزم آرا را پذیرفته بود، وی را هنوز به علت حمل اسلحه غیرمجاز مقصر می‌دانست.

(۱۳۰) گزارش لوگان، ۲۶ فوریه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104562؛ همچنین نگاه کنید به بسوی آینده، اول اسفند ۱۳۳۱.

(۱۳۱) در اواسط دی ماه ۱۳۳۱، فراکسیون نهضت ملی اقدام به انتخاب اعضای هیئت رئیسه خود کرد و پیش‌نویس اساسنامه خود را که می‌بایست در ظرف یک ماه به تصویب کلیه اعضای آن برسد تهیه کرد. مکی، بقایی، حائری‌زاده و چند تن دیگر با عدم تصویب اساسنامه مزبور رسماً فراکسیون نهضت ملی را ترک گفتند.

(۱۳۲) گزارش راتنی، ۷ فوریه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104562.

پیدایش رسمی فراکسیونهای مختلف ثابت شد. فراکسیون‌گرایی در اثر تیرگی بیشتر روابط مصدق و شاه شتاب بیشتری پیدا کرد.

مصدق همیشه از دسیسه‌گریهای دربار خشمگین بود؛ دربار بتدریج به عنوان منشأ عمده الهام و پشتیبانی از مخالفان دولت مجدداً سر بلند می‌کرد و از مدتها پیش مورد سوءظن بود که به گروههای مخالف دولت کمک مالی می‌کند. او همچنین از این ناخشنود بود که چرا دولت هیچ‌گونه نظارتی بر چند و چون مصرف یا هزینه درآمدهای هنگفت دربار ندارد. اکنون مصدق احساس می‌کرد که دیگر تاب شکیبایی ندارد و تهدید کرد که اگر شاه دست از دسیسه‌ها و اعمال نادرستش برندارد استعفا خواهد کرد و دلایل آن را به اطلاع عامه مردم خواهد رساند. شاه علاء را نزد مصدق فرستاد و مصدق فهرست طولانی شکایات خود را به او تسلیم کرد.<sup>۱۳۳</sup> مصدق تقاضا داشت شاه از ملاقات با مخالفان دولت دست بردارد و از نظارت بر تولیت آستان قدس رضوی و حق تقسیم عایدات آستانه و املاک سلطنتی صرف‌نظر کند.<sup>۱۳۴</sup>

شاه امیدوار بود بتواند مصدق را بدون برداشتن هیچ گامی که موقعیت خودش را تضعیف کند تسکین بدهد. بنابراین علاء به مصدق اظهار داشت شاه آماده است کشور را ترک کند. لیکن مصدق چنین اقدامی را تأیید نکرد و بحران ادامه یافت. این امر مورد استقبال مخالفان قرار گرفت. کاشانی در دیداری با علاء «خوشحال به نظر می‌رسید» و به او اظهار داشت اگر مصدق در مجلس به شاه حمله کند مجلس یکپارچه از شاه پشتیبانی خواهد کرد و اسامی زاهدی و صالح را به عنوان جانشینان او بر زبان آورد.<sup>۱۳۵</sup>

عده‌ای از نمایندگان مجلس به منظور میانجیگری قدم به میدان نهادند و بحران ظاهراً فروکش کرد. علاء با آسودگی خاطر به هندرسون خبر داد که «اختلافات موقتاً برطرف شده و مصدق ترغیب شده است که شکایاتش را پیگیری نکند».<sup>۱۳۶</sup> همچنین از جانب نمایندگان مزبور پیشنهاد شد که شاه هم گامهایی در بهبود

۱۳۳) تلگرام سفارت امریکا، ۲۲ فوریه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104563.

۱۳۴) گزارش سفارت امریکا: «گرایشهای سیاسی در ایران»، ۲۴ آوریل ۱۹۵۳، FO 371 EP 104567.

۱۳۵) تلگرام سفارت امریکا، ۲۲ فوریه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104563. همچنین نگاه کنید به مصدق، تقریرات، ص ۱۳۱-۱۲۷.

۱۳۶) گزارش راتنی، ۲۷ فوریه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104562.

روابطش با نخست‌وزیر بردارد، مثلاً با تشویق ارتش به شناسایی مصدق به عنوان فرمانده آن، با خودداری از ملاقات با مخالفان دولت و با تعلیق برنامه تقسیم املاک سلطنتی.<sup>۱۳۷</sup> شاه در برابر نکته اخیر مقاومت ورزید ولی برای مذاکره با مصدق تا حدودی اظهار آمادگی کرد. امکان حصول «تفاهم» بین شاه و مصدق طبعاً مخالفان دولت را به وحشت انداخت. طبق گزارش هندرسون: «علاء اظهار داشت که کاشانی و مکی و بقایی از این تحولات خشنود نیستند. در واقع مکی به علاء تلفن زده و از وی خواسته بود که شاه را متقاعد سازد که در صدد آشتی با مصدق نباشد».<sup>۱۳۸</sup>

با اینهمه، معلوم شد که «آشتی» موهوم بوده است: نه دیدار طولانی مصدق با شاه در ۵ اسفند و نه مذاکرات بعدی او با علاء و دیبا هیچ‌کدام به تفاهم محسوسی نینجامید. شاه که از طرز رفتار طرفداران پیشین مصدق تشجیع شده بود اصرار ورزید که کشور را به مدت دو ماه ترک گوید و مصدق سرانجام موافقت کرد که ترتیبات مقدماتی سفر را تدارک ببیند. در ۹ اسفند مصدق به دربار رفت تا با شاه خداحافظی کند و در آنجا دریافت که فریب خورده است.<sup>۱۳۹</sup> شاه از مصدق خواسته بود که موضوع سفرش را محرمانه نگاه دارد ولی خودش ترتیبی داده بود که جزییات آن به خارج درز کند. در نتیجه کاشانی دو نامه سرگشاده منتشر کرده علناً از شاه خواسته بود که از مسافرت صرفنظر کند و همراه با آیت‌الله بهبهانی از مردم خواسته بود که مانع از سفر شاهانه شوند.<sup>۱۴۰</sup> مصدق که با تظاهرات طرفداران شاه روبرو شده بود، کاخ را از طریق یک در عقبی ترک کرد چون گمان می‌کرد که نقشه‌ای برای قتل او کشیده‌اند.<sup>۱۴۱</sup> او به خانه‌اش برگشت ولی بزودی مجبور شد در حالی که فقط پیژاما بر تن داشت در برابر هجوم جمعیت بگریزد.

کانون افسران بازنشسته نقش مهمی در تظاهرات ۹ اسفند ایفا کرد. کامیونهای نیروی هوایی برای حمل روستاییان از حومه تهران، یعنی جاهایی که املاک سلطنتی تقسیم شده بود، به داخل شهر به کار رفته بود. افسران یونیفورم‌پوش از جمله چند تن از امرای ارتش منتهای تلاش خود را برای تحریک هیجانانگیز بکار برده طی

(۱۳۷) همانجا، نیز نگاه کنید به داد، ۸ اسفند ۱۳۳۱.

(۱۳۸) گزارش راتنی، ۲۷ فوریه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104562.

(۱۳۹) پیام مصدق به ملت، باختر امروز، ۱۷ فروردین ۱۳۳۲. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به مصدق، تقریرات، ص ۱۳۱-۱۲۷.

(۱۴۰) متن در دهنوی، اثر یاد شده، جلد ۳، ص ۲۶۶-۲۶۱.

(۱۴۱) پیام مصدق به ملت، باختر امروز، ۱۷ فروردین ۱۳۳۲. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به مصدق، خاطرات و تألمات، ص ۲۶۷-۲۶۲.

سخنرانیهایی به مردم می‌گفتند که مصدق شاه را مجبور به ترک کشور کرده است با این قصد که او را از سلطنت برکنار کند.<sup>۱۴۲</sup> حزب کوچک و بسیار سلطنت‌خواه آریا که از کمک مالی دربار برخوردار بود، تظاهرکنندگانی را رهبری می‌کرد که شامل گروههای راست‌گرا و اراذل و اوباش حرفه‌ای اجیر شده بودند. فعالیت برادران رشیدیان و وجوهی که آنها از طرف انگلیسیها توزیع می‌کردند، شروع به نتیجه دادن کرده بود. امریکاییها و انگلیسیها انکار نکردند که تظاهرات تصنعاً ترتیب داده شده است.<sup>۱۴۳</sup> وزارت خارجه انگلیس به ایدن گزارش داد:

چنین به نظر می‌رسد که کاشانی از هیجانان ناشی از خبر عزیمت شاه استفاده کرده و با هوشیاری سر و صداها را برای ماندن شاه را با حمله به مصدق توأم ساخته است. این سر و صداها یقیناً از طرف کاشانی ترتیب داده شده بود و تجلی خودجوش وفاداری عمیق یا گسترده‌ای به مقام سلطنت، در حدی که اعتماد به نفس شاه را بیفزاید، نبوده است.<sup>۱۴۴</sup>

فشار مصدق به شاه «یک فرصت خدادادی» در اختیار کاشانی قرار داد تا زمینه از دست رفته‌اش را مجدداً بدست آورد.<sup>۱۴۵</sup> به احتمال قوی مصدق میزان آآمدگی کاشانی در بهره‌برداری از اوضاع و هواداری علنی از دربار را به درستی ارزیابی نکرده بود. شاید هم اثرات متراکم‌شده فعالیت‌های مخالفان را بر دولت رو به ضعف دست‌کم گرفته بود. در حقیقت تظاهرات سلطنت‌طلبان در ۹ اسفند یک شبه کودتا برای ساقط کردن دولت بود. چند روز قبل از آن اردشیر زاهدی به سفارت امریکا اطلاع داده بود که پدرش سرلشکر زاهدی ممکن است بزودی نخست‌وزیر شود و از هم‌اکنون سمتهای کابینه‌اش را تقسیم کرده است.<sup>۱۴۶</sup> خواه مصدق از این نقشه آگاه بود یا از درگیری زاهدی در شورش ابوالقاسم بختیاری یکی از رؤسای ایل مزبور، نگرانی

۱۴۲) گزارش راتنی، ۳ مارس ۱۹۵۳، FO 371 EP 104563.

۱۴۳) گزارش راتنی، ۲ مارس ۱۹۵۳، همانجا.

۱۴۴) وزارت خارجه بریتانیا به وزیر خارجه امریکا، ۳ مارس ۱۹۵۳، FO 371 EP 104562. نیز

نگاه کنید به پوریا، اثر یادشده، جلد ۲، ص ۴۴۰-۴۱۵.

۱۴۵) گزارش راتنی، ۲ مارس ۱۹۵۳، FO 371 EP 104563.

۱۴۶) گزارش راتنی، ۲۴ فوریه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104562.

داشت، در هر حال دستور بازداشت او را صادر کرد.<sup>۱۴۷</sup> در عین حال طرفداران مصدق توانستند بر تظاهرکنندگان سلطنت طلب فایق شوند و دولت توانست یکبار دیگر قدرت خود را تحکیم کند.

مصدق که از عزیمت اجباری از خانه‌اش بشدت تکان خورده بود ابتدا به ستاد ارتش و سپس از آنجا به مجلس شورای ملی رفت و با خشم و تأثر حوادثی را که روی داده بود برای نمایندگان برشمرد و یک اتمام حجت ۴۸ ساعته به آنان داد که نخست‌وزیر جدیدی پیدا کنند. مصدق تهدید کرد که مردم را از حقایق آگاه خواهد ساخت و اظهار داشت: «من نخست‌وزیر ملت هستم نه مجلس و شاه». همچنین به اشاره تهدید کرد که ممکن است متوسل به همه‌پرسی شود. مصدق موفق نشد همه نمایندگان را تحت تأثیر قرار دهد. حائری‌زاده او را «یاغی» نامید و این سخن سایر مخالفان را تشجیع کرد.<sup>۱۴۸</sup> مصدق که جو و حالت نه چندان همدلانه مجلس را احساس کرده بود به تشویق عده‌ای از نمایندگان به خانه‌اش برگشت و در اخذ رأی اعتماد اصرار نورزید. آنگاه طرفداران و مخالفان او دو فرمول جدید تهیه کردند که آخرین رأی اعتماد به دولت در ۱۶ دی ماه ۱۳۳۱ را تأیید می‌کرد و سخنگوی دولت اعلام کرد که این فرمولها قابل قبول است.<sup>۱۴۹</sup>

به نظر می‌رسید که بحران فروکش کرده است. مخالفان دولت موقتاً عقب‌نشینی کردند و مصدق اگرچه تا اندازه‌ای خویشتن‌داری نشان داد، تدابیری برای تحکیم موقعیتش اتخاذ کرد. سرتیپ تقی ریاحی را که با حزب ایران ارتباط داشت به ریاست ستاد ارتش منصوب کرد و دستور داد چند تن از مقصران اصلی حادثه ۹ اسفند را بازداشت کنند. لیکن بزودی کاملاً روشن شد که مخالفان پارلمانی مصدق بخصوص کاشانی هر چه در توان داشته باشند در جلوگیری از تحکیم قدرت او بکار خواهند برد<sup>۱۵۰</sup> و این‌گونه مبارزه‌جوییهای سرسختانه مسئله اصلی رویاروی دولت شد.

(۱۴۷) لازم به یادآوری است که ابوالقاسم بختیاری سابقه دوستی طولانی با زاهدی داشت و در دوران جنگ دوم جهانی با او و کاشانی در حزب «کیود» طرفدار آلمان فعالیت کرده بود (گزارش بنت درباره احزاب سیاسی ایران، ۷ اوت ۱۹۴۳، FO 371 EP 35074) شورش ابوالقاسم بختیاری توسط دولت سرکوب شد و به‌رغم تصور مخالفان دولت به عشایر دیگر سرایت نکرد. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: «مسئله بختیاریها»، خواندنیها، ۱۱ اسفند ۱۳۳۱.

(۱۴۸) باختر امروز، ۱۱ اسفند ۱۳۳۱؛ گزارش راتنی، ۳ مارس ۱۹۵۳، FO 371 EP 104563.

(۱۴۹) باختر امروز، ۱۳ اسفند ۱۳۳۱.

(۱۵۰) حتی افسران بازنشسته مخالف دولت، برای حمایت به کاشانی متوسل شدند (اطلاعات، ۱۲

اسفند ۱۳۳۱).

در روزهای پس از بحران ۹ اسفند، کاشانی که دستپاچه شده بود مجبور شد یکبار دیگر علناً پشتیبانی خود را از مصدق اعلام کند و هرگونه ارتباط با دربار را انکار نماید.<sup>۱۵۱</sup> لیکن با استفاده بیشتر از موقعیتش به عنوان رئیس مجلس شروع به تشدید فعالیت‌هایش علیه دولت کرد. اصطکاک علنی بر سر دو موضوع روی داد: مسئله نخست تناوب جانشینی دو نفر نواب رئیس مجلس بود؛ کاشانی هیچ‌گاه در جلسات مجلس حضور نیافته و کرسی خود را احراز نکرده بود و جلسات مجلس طبق روال معمول به نوبت به ریاست محمد ذوالفقاری و احمد رضوی نواب رئیس تشکیل می‌شد. کاشانی این ترتیب را تغییر داد و دستور داد فقط ذوالفقاری جلسات مجلس را اداره کند. فراقسیون نهضت ملی به رهبری رضوی به عنوان اعتراض اعلام کرد که تا وقتی که ترتیب قبلی اعاده نگردد در جلسات مجلس شرکت نخواهد کرد.<sup>۱۵۲</sup>

مسئله دیگر جانشینی سرهنگ زاهدی فرمانده گارد مجلس بود که تمایلات ضد دولتی آشکار او رضوی را وادار به تقاضای تعویض او ساخت. جانشین زاهدی، سرگرد محمود سخایی، بشدت مورد مخالفت مخالفان دولت بخصوص کاشانی قرار گرفت که مدعی بود دولت حق چنین تغییر و تبدیلی را ندارد. کاشانی به عنوان اعتراض دستور داد دیگر جلسات مجلس تشکیل نشود.<sup>۱۵۳</sup> این کار موجب گردید که مصدق یکبار دیگر تهدید کند که به همه‌پرسی متوسل خواهد شد.<sup>۱۵۴</sup> تلاشهای میانجیگری سرانجام منتهی به تشکیل یک هیئت هشت نفره از نمایندگان گردید که مرکب از طرفداران و مخالفان دولت بود و مأموریت داشت مسایل حل نشده فیمابین دولت و مجلس (یا در واقع رئیس مجلس) و همچنین بین نخست‌وزیر و شاه را حل و فصل کند.<sup>۱۵۵</sup> بلافاصله حائری‌زاده اعلام کرد که اختلافات بین مصدق و کاشانی حل شده است<sup>۱۵۶</sup> و نیز توافق به‌عمل آمد که به روال گذشته نواب رئیس

(۱۵۱) کیهان، ۱۱ اسفند ۱۳۳۱، اطلاعات، ۱۴ اسفند ۱۳۳۱؛ دهنوی، اثر یاد شده، جلد ۳، ص

۲۷۲.

(۱۵۲) باختر امروز، ۱۱-۱۳ اسفند ۱۳۳۱.

(۱۵۳) باختر امروز، ۱۲-۱۴ اسفند ۱۳۳۱؛ نامه کاشانی به مصدق، متن در همانجا، نامه کاشانی به

ذوالفقاری، متن در همانجا.

(۱۵۴) نامه مصدق به کاشانی، متن در همانجا، ۱۵ اسفند ۱۳۳۱.

(۱۵۵) کمیسیون مزبور از نمایندگان زیر تشکیل می‌شد: معظمی، سنجابی و مجدزاده - که از طرف فراقسیون نهضت ملی تعیین شده بودند - و مکی، بقایی، حائری‌زاده، و رفیع که از طرف سایر نمایندگان برگزیده شده بودند.

(۱۵۶) اطلاعات، ۱۸ اسفند ۱۳۳۱.

مجلس هر یک به نوبت اداره مجلس را به عهده بگیرند و فرمانده گارد مجلس از میان پنج افسری که رئیس ستاد ارتش پیشنهاد خواهد کرد بوسیله مجلس انتخاب گردد.

هیئت هشت نفری پس از چندین ملاقات با شاه و مصدق گزارشی تهیه کرد که در جلسه ۲۱ اسفند ۱۳۳۱ مجلس قرائت شد. گزارش مزبور بدون هیچ ابهامی برداشت مصدق را از قانون اساسی تأیید و تأکید می‌کرد که بموجب قانون اساسی شاه باید فقط سلطنت کند در حالی که به دولت اختیار داده شده که حکومت کند.<sup>۱۵۷</sup> به همین دلیل گزارش هیئت هشت نفری از همان ابتدا مخالفت‌های تلخی را برانگیخت<sup>۱۵۸</sup> و تبدیل به مهمترین موضوع اختلاف طرفداران و مخالفان دولت گردید. طرفداران مصدق تصویب آن را بوسیله مجلس خواستار بودند تا موقعیت دولت را تحکیم و مشروعیت موضع آن را در برابر دربار مجدداً تأکید کنند. حائری‌زاده (که خودش گزارش را دیکته کرده بود)<sup>۱۵۹</sup> همراه با بقایی و با صراحت کمتری مکی که آن را امضا کرده بودند اصرار ورزیدند که گزارش را باید وقتی مجلس تصویب کند که مصدق از اختیاراتش صرف‌نظر کرده باشد.<sup>۱۶۰</sup> تعدادی از نمایندگان تصویب چنین گزارشی را یک خیانت نابخشودنی به قانون اساسی می‌دانستند.<sup>۱۶۱</sup> در نظر آنان این گزارش شاه را از وظیفه مورد علاقه‌اش فرماندهی کل قوا و بقیه اختیارات و امتیازاتش محروم می‌ساخت. همچنین گفته می‌شد که گزارش مزبور در نهایت اساس سلطنت را به مخاطره می‌افکند و مخالفت با مصدق را بی‌اندازه دشوار می‌ساخت.

اکنون کاملاً واضح شده بود که تناقضات و ابهامات ذاتی قانون اساسی مانع از آن خواهد بود که حدود و ماهیت اختیارات شاه، مجلس، دولت به درستی روشن شود. به‌رغم این واقعیت که قانون اساسی هیچ مکانیسم روشنی برای حل اختلافات بین نهادهای سه‌گانه دولت نداشت بلکه عملاً به افزایش این اختلافات کمک می‌کرد، کلیه گروهها بر تقدس قانون اساسی اصرار می‌ورزیدند. مصدق و طرفدارانش تقدس قانون اساسی را مستلزم توجه به روح حقیقی آن و روشن کردن و رفع این ابهامات

(۱۵۷) متن در باختر امروز، ۲۲ اسفند ۱۳۳۱.

(۱۵۸) به عنوان مثال نگاه کنید به نطق عبدالرحمن فرامرزی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۲

اسفند ۱۳۳۱.

(۱۵۹) نطق معظمی در مجلس، همانجا، ۷ خرداد ۱۳۳۲.

(۱۶۰) باختر امروز، ۲۲ اسفند ۱۳۳۱.

(۱۶۱) نمایندگانی نظیر فقیه‌زاده شیرازی، حمیدیه، افشار صادقی، بهادری، هدی و عده‌ای دیگر

(باختر امروز، ۲۴ اسفند ۱۳۳۱).



می‌دانستند، ابهاماتی که پایه بسیاری از مسایلی بود که دولتهای مستقل از دربار با آن مواجه بودند. از سوی دیگر مخالفان چنین اقدامی را برای سلطنت، شاه و خودشان مهلک می‌دانستند.

مخالفت با گزارش هیئت هشت نفری بوسیله شاه که در تماس دائم با مخالفان دولت بود تشویق می‌شد.<sup>۱۶۲</sup> او بجای تسلیم در مورد دو موضوع فرماندهی کل قوا و نظارت بر املاک سلطنتی، تهدید به ترک کشور را تکرار می‌کرد.<sup>۱۶۳</sup> شاه که از وفاداری ارتش به خود مطمئن بود و از تحولات اخیر تشجیع شده بود شروع به نشان دادن آمادگی بیشتری برای فعالیت علیه نخست‌وزیر کرد، هرچند به شیوه مألوف خود هنوز گرایش به طفره رفتن و تعلل داشت و در انتظار نابودی پیشگویی شده اسطوره مصدق بود.

اکنون حتی علاء شاه را تشویق می‌کرد که «قبل از آنکه مصدق وی را از تمامی قدرت و منابع درآمدش محروم سازد یک گام مثبت بردارد». به نظر علاء تنها کاندیدای جانشینی مصدق که نیرو و پشتیبانی لازم را داشت، زاهدی بود که «آماده بود از قبل استعفاء بدون تاریخ خود را نزد شاه بگذارد تا هرگاه شاه از او ناخشنود شد بتواند او را برکنار سازد». علاء مطمئن بود که زاهدی مورد حمایت کاشانی، حائری‌زاده و سایر طرفداران پیشین مصدق و «رهبران بانفوذی که با نهضت ارتباط ندارند و نیز بسیاری از روحانیون قرار دارد» و بنابراین اقدام فوری به نفع او را توصیه می‌کرد.<sup>۱۶۴</sup> طبق این گزارش شاه از «مزایای زاهدی تحت تأثیر قرار گرفته بود ولی هنوز شهامت کافی پیدا نکرده بود که به کاری جز «صبر و انتظار» دست یازد». افزون بر آن شاه می‌توانست ادعا کند که سیاستش درست بوده است چون بسیاری از طرفداران سابق مصدق اکنون برای سرنگونی او تلاش می‌کردند.

مصدق که از دامنه فعالیت‌هایی که هدف آن سرنگونی خشونت‌آمیز یا استعفاء دولتش بود اطلاع داشت. در آستانه سال نو (اول فروردین ۱۳۳۲) طی نطقی از رادیو، با اعلام اینکه استعفا را خیانت می‌شمارد و اکثریت نصف به علاوه یک نمایندگان

۱۶۲) گزارش راتنی، ۱۲ مارس ۱۹۵۳، FO 371 EP 104563.

۱۶۳) گزارش راتنی، ۱۹ مارس ۱۹۵۳، FO 371 EP 104564.

۱۶۴) گزارش بکلی سری، ۷ آوریل ۱۹۵۳، همانجا. طبق این گزارش «علاء گفت که کاشانی از زاهدی حمایت می‌کند ولی در مورد مکی تردید دارد که تا آخر پیش برود. در حالی که کاشانی از هر دوی آنان حمایت لفظی می‌کند، آن‌دو نیز به نظر می‌رسد موضعی اتخاذ کرده‌اند که هرگاه تلاش در ساقط کردن مصدق به وسایل مسالمت‌آمیز یا طرق دیگر به شکست بینجامد، بتوانند مدعی عدم مداخله خود بشوند».

برای ماندنش بر سر کار کافی است، واکنش نشان داد.<sup>۱۶۵</sup> او با خودداری از شرکت در مراسم سلام نوروزی عمق ناخشنودی خود را نسبت به شاه نشان داد<sup>۱۶۶</sup> و در نطق رادیویی‌اش از چگونگی جریاناتی که منجر به واقعه ۹ اسفند شده بود پرده برداشت.<sup>۱۶۷</sup>

طرفداران مصدق به تلاشهای خود در فراهم کردن زمینه تصویب گزارش هیئت هشت نفری که اقلیت بنحوی سازش‌ناپذیر می‌کوشید مانع از تصویب آن شود ادامه دادند. آیین‌نامه داخلی مجلس وظیفه مخالفان را تسهیل می‌کرد و یک گروه کوچک را قادر می‌ساخت با حضور نیافتن در جلسات و شکستن حد نصاب اکثریت را مرتباً دستخوش ناکامی کند. دولت وسیله‌ای برای جلوگیری از تاکتیکهای طرفداران جنجال‌برانگیز پیشینش در مجلس نداشت و دشمنی آنان توانایی دولت را در رهبری یا کنترل مجلس بسیار کاهش داده بود. مجلس دیگر میدان مقابله طرفداران بهره‌مند از اعتماد به نفس دولت و مخالفان محتاط و اهل مماشات نبود، بلکه عرصه فعالیت فراکسیونهایی شده بود که برخی از آنها در دشمنی با دولت از هیچ کاری فروگذار نمی‌کردند.

در اواسط اسفند بقایای و مریدش علی زهری به همراه قنات آبادی و کریمی، فراکسیون نجات نهضت را تشکیل دادند و در اواخر اسفند حائری‌زاده با شماری از مخالفان دولت که در راست‌گرایی و سلطنت‌طلبی و نفی اصول مورد نظر نهضت ملی انگشت‌نما بودند فراکسیون آزادی را بوجود آورد که از ده نماینده تشکیل شده بود. این دو فراکسیون هسته اصلی مخالفان دولت را در مجلس تشکیل می‌دادند و حائری‌زاده همان نقشی را برعهده گرفت که جمال امامی در مجلس قبلی داشت.<sup>۱۶۸</sup> پیدایش دو فراکسیون مزبور تشکیل دو فراکسیون دیگر به نامهای اتحاد و

(۱۶۵) باختر امروز، ۲۷ اسفند ۱۳۳۱.

(۱۶۶) همانجا، ۱۰ فروردین ۱۳۳۲. همچنین نگاه کنید به «رازهای فاش نشده از وقایع ۲۸ مرداد»، مجله آشفته، شماره‌های ۱ تا ۱۳، ۱۳۳۳. در واقع به دنبال وقایع ۹ اسفند مصدق از روبرو شدن با شاه خودداری کرد و تلاشهای آشتی‌جویانه در ترتیب ملاقاتی با شاه را حتی در خانه خودش نپذیرفت. مصدق، خاطرات و تألمات، ص ۲۶۷.

(۱۶۷) پیام مصدق به ملت، متن در باختر امروز، ۱۷ فروردین ۱۳۳۲.

(۱۶۸) در اسفند ۱۳۳۱ حائری‌زاده قصد داشت از تعدادی از کشورهای همسایه دیدن کند. دولت ظاهراً به منظور به دام انداختن و مشغول داشتن وی، گویا به او پیشنهاد کرده بود که وظیفه بازرسی از سفارتخانه‌های ایران در این کشورها را بپذیرد. ولی حائری‌زاده به فشار آیت‌الله بهبهانی این

کشور را تشویق کرد که همراه با چند نماینده منفرد کمابیش راه میانه‌روی را در پیش گرفتند.<sup>۱۶۹</sup> آنها بنحوی رفتار می‌کردند که همیشه در کنار طرف برنده قرار گیرند؛ بعضی از آنان می‌کوشیدند نقش میانجی «بیطرف» را بازی کنند در حالی که سعی آنان بر این بود که نظر هر دو طرف را جلب کنند. اگرچه هنوز طرفداران مصدق در مجلس اکثریت داشتند، ولی مخالفانش به آسانی می‌توانستند مجلس را فلج سازند.

به عنوان مثال فراکسیون آزادی برای اینکه از کار مجلس جلوگیری کند و تبلیغات ضد دولتی‌اش را گسترش دهد به قم عزیمت کرد. وقتی گروهی از نمایندگان کوشیدند میانجی‌گری کنند، حائری‌زاده اصرار ورزید که به مجلس برنخواهد گشت مگر اینکه حق انتصاب رؤسای شهربانی، ژاندارمری و ستاد ارتش بمدت پنج سال به مجلس تفویض گردد.<sup>۱۷۰</sup> مصدق که می‌دانست علت اصلی اختلاف گزارش هیئت هشت نفری است با اظهار این مطلب که سرنوشت گزارش هر چه باشد به زمامداری ادامه خواهد داد و تصویب آن فقط ممکن است به دولت کمک کند، ترندهای مخالفانش را خنثی کرد. با اینهمه او علاقه‌مند بود گزارش در جلسه علنی مجلس مورد مذاکره قرار بگیرد و مخالفانش مصمم بودند از این کار جلوگیری کنند.

کوشش در متزلزل ساختن دولت منحصر به فعالیتهای فلج‌کننده شبه پارلمانی نبود. در اول اردیبهشت ۱۳۳۲ سرتیپ محمود افشارطوس رئیس جدیدالانتصاب شهربانی که مردی بهره‌مند از نیرو و پویایی بود ربوده شد و بطرز وحشیانه‌ای به قتل رسید. ظاهراً بنا بود ربودن افشارطوس که از جانب شماری از فعالان طرفدار زاهدی - از جمله یکی از سیاستمدارانی که بعدها محرم نزدیک شاه شد و به سفارت و وزارت رسید- و نیز عوامل و جاسوسان انگلیسی طراحی شده بود، با یک رشته عملیات خرابکاری دنبال شود. هدف ربايندگان در وهله نخست این بود که اطلاعاتی از افشارطوس کسب کنند و روحیه دولت را تضعیف کنند ولی رفتار جسورانه او با

پیشنهاد را رد کرد (گزارش راتنی، ۲ آوریل ۱۹۵۳، FO 371 EP 104564). حائری‌زاده در ارتباط نزدیک با اشخاصی نظیر بهبهانی و امام جمعه بود.

(۱۶۹) جبهه آزادی، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۲؛ گزارش روی ملیورن تحت عنوان: «آخرین صف‌بندی فراکسیونها در مجلس هفدهم»، ۶ مه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104566.  
(۱۷۰) باختر امروز، ۲۷ فروردین - ۲ اردیبهشت ۱۳۳۲.

شکنجه‌گران و دشنام دادن به شاه، ربایندگان را به قتل او واداشت.<sup>۱۷۱</sup> پس از وقوع این قتل، سرلشکر زاهدی که پس از مدت کوتاهی بازداشت در رابطه با واقعه ۹ اسفند آزاد شده بود به فرمانداری نظامی احضار شد اما با تحصن در مجلس از بازداشت گریخت و کاشانی شخصاً دستور داد از وی خوب پذیرایی شود.<sup>۱۷۲</sup> بسیاری از اشخاصی که در رابطه با قتل افشارطوس بازداشت شده بودند ارتباط نزدیک با بقایی داشتند و او را در ماجرا درگیر معرفی کرده بودند.<sup>۱۷۳</sup> لیکن بازداشت بقایی به سبب بهره‌مندی او از مصونیت پارلمانی ناممکن بود. اگرچه قتل افشارطوس ضربه شدیدی به دولت وارد کرد، ولی شرکت انبوه عظیمی از مردم در مراسم تشییع جنازه<sup>۱۷۴</sup> او سند محکومیت قاتلان و نشانه پشتیبانی مداوم از مصدق بود.

ادعای همدست بودن بقایی با قاتلان، امکان آشتی را بیش از پیش دشوار ساخت. بقایی هم از تهران و هم از زادگاهش کرمان به نمایندگی مجلس انتخاب شده بود و برخلاف رسم متداول هر دو کرسی را حفظ کرده بود. اکنون دولت تصمیم گرفت نمایندگی او را محدود به تهران نماید و ترتیبی بدهد که علی‌روحي که طرفدار دولت بود و در انتخابات کرمان نفر دوم شده بود، کرسی نمایندگی کرمان را عهده‌دار شود. بقایی بیدرنگ از نمایندگی تهران استعفا کرد و تقاضا نمود به اعتبارنامه‌اش به عنوان نماینده کرمان رسیدگی شود.<sup>۱۷۵</sup> موضوع به مشاجره‌ای سخت و حتی زد و خورد در مجلس انجامید و موجب مضروب شدن خود روحی شد.<sup>۱۷۶</sup> وقتی کمیسیون رسیدگی به اعتبارنامه‌های مجلس با اکثریت قاطع علیه

(۱۷۱) از مصاحبه‌ای با یک دیپلمات انگلیسی؛ البته به دشواری می‌توان تصور کرد که قتل افشارطوس نتیجه منطقی بودن و بخصوص رفتار وحشیانه‌ای که با او به عمل آمد نبوده است.  
(۱۷۲) باختر امروز، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۲، همچنین دهنوی، اثر یاد شده، جلد ۳، ص ۳۵۷-۳۵۶.  
زاهدی در ۲۵ تیر به تحصن خود در مجلس خاتمه داد و مخفی شد.  
(۱۷۳) اعلامیه فرمانداری نظامی، متن در باختر امروز، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۲.  
(۱۷۴) گزارشهای باختر امروز، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۲ که از سوی خبرگزاریهای بین‌المللی تأیید شد.

(۱۷۵) باختر امروز، ۷ و ۸ اردیبهشت ۱۳۳۲. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: بقایی، «من نماینده کرمان هستم» (تهران، خرداد ۱۳۳۲). برای مجموعه‌ای از نطقها و نامه‌های بقایی نگاه کنید به: شناخت حقیقت: دکر مظفر بقایی کرمانی در پیشگاه تاریخ (تهران ۱۳۵۸).  
(۱۷۶) باختر امروز، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۲.

روحی رأی داد،<sup>۱۷۷</sup> فراکسیون نهضت ملی او را رها کرد. در همین حال وزیر دادگستری رسماً از مجلس تقاضای سلب مصونیت پارلمانی بقایی را کرده بود تا مقامات قضایی بتوانند در ارتباط با قتل افشارطوس او را محاکمه کنند. به دنبال این، خصومتها و مشاجرات در مجلس دامنه گسترده‌تری پیدا کرد و یک هیئت هجده نفره که برای حصول آشتی تشکیل شده بود کاری از پیش نبرد. توانایی نمایندگان مخالف دولت در از کار انداختن مجلس، دولت و طرفدارانش را وادار کرد که کلیه تقاضاهای آنان را بپذیرند مشروط بر اینکه بگذارند جلسه کامل مجلس تشکیل شود و به گزارش هیئت هشت نفری رسیدگی کند.<sup>۱۷۸</sup> جلسه مزبور در ۲۹ اردیبهشت تشکیل شد اما تبدیل به فرصت دیگری برای حملات ضد دولتی بیشتر گردید. بقایی دولت را متهم کرد که اشخاصی را که به اتهام قتل افشارطوس بازداشت کرده برای اخذ اقرار شکنجه کرده است، قنات آبادی مدعی شد که دولت قصد نابودی بقایی را دارد در حالی که میر اشرافی دولت و نخست‌وزیر را «قاچاق» اعلام کرد.<sup>۱۷۹</sup> دو روز بعد سنجابی به این اتهامات مستدلاً پاسخ گفت.<sup>۱۸۰</sup> صرف‌نظر از درستی یا نادرستی ادعاهای دو طرف، این واقعیت که گفتگو میان دولت و مخالفان چیزی جز مبادله یک سلسله بدگوییها و اتهامات متقابل نبود، وضع خطرناکی بود.

حدود یک هفته بعد اقلیت که به شرکت در چند جلسه مجلس تن در داده بود ابتکار عمل را از دست داد. طرفداران دولت موفق شدند قید سه فوریتی بودن گزارش هیئت هشت نفری را از تصویب مجلس بگذرانند و آنگاه آن را به عنوان طرحی تقدیم مجلس کنند.<sup>۱۸۱</sup> البته تصویب نهایی آن محتمل به نظر نمی‌رسید زیرا اقلیت مصمم بود مانع از آن شود و با هرگونه لایحه دولت مخالفت کند. بقایی مبارزه جدیدی را آغاز کرد و دولت را متهم نمود که با حزب توده تباری کرده است و قصد دارد سلطنت را ملغی کند.<sup>۱۸۲</sup>

در جلسه ۷ خرداد مجلس، معظمی که از طرفداران مصدق بود این اتهامات را

(۱۷۷) همانجا، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۲.

(۱۷۸) همانجا، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۳۲.

(۱۷۹) همانجا، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۲.

(۱۸۰) مذاکرات مجلس، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۱.

(۱۸۱) باختر امروز، ۲-۵ خرداد ۱۳۳۲.

(۱۸۲) مصاحبه با بقایی، شهریور ۱۳۵۸؛ ایضاً نطق بقایی در مجلس، ۵ خرداد ۱۳۳۲، متن در

شاهد، ۶ خرداد ۱۳۳۲ و شماره‌های مختلف شاهد بخصوص از اردیبهشت ۱۳۳۲ به بعد.

مؤکداً رد کرد و اظهار تأسف نمود که طی نخستین سال مجلس هفدهم هیچ کاری جز پرگوییهای بی محتوا، اتهامات متقابل و دشنام و افترا انجام نشده است.<sup>۱۸۳</sup> این ارزیابی قابل انکار نبود؛ ضوابط و معیارهای پارلمانی رو به تنزل بود و حتی به سطح زد و خوردهای مفتضحانه‌ای در صحن مجلس نیز فروکش کرده بود. در جلسه ۱۷ خرداد، حسین مکی، رضوی نایب رئیس مجلس را به بهانه انحراف از دستور جلسه زیر سیل دشنام قرار داد و در میان جنجالی که به دنبال آن صورت گرفت شماری از نمایندگان مورد ضرب و جرح قرار گرفتند.<sup>۱۸۴</sup> طرفداران دولت خواستار شدند که مکی یا معذرت بخواهد یا طبق نظامنامه مجلس توبیخ شود و در غیر این صورت در جلسات شرکت نخواهند کرد. اکنون این مشاجره تازه سایر مسایل را تحت الشعاع قرار داده بود و تلاشهای آشتی‌جویانه مثل سایر موارد کارساز نبود.<sup>۱۸۵</sup>

یکبار دیگر طرفداران مصدق با ترتیب دادن تظاهراتی در میدان بهارستان به مردم متوسل شدند. این کار مخالفان را که خودشان قادر نبودند پشتیبانی عمومی را برای تلاشهای ضد دولتی خود جلب کنند دچار نگرانی کرد. کاشانی اعلام کرد که این کار ثابت می‌کند که دولت در مجلس اکثریت ندارد و در خصوص وضع خود در پارلمان نگران است. او به شیوه مألوف خود مدعی شد که اقلیت فقط خواستار اجرای صحیح قانون اساسی است و این کار با اصلاحات منافاتی ندارد.<sup>۱۸۶</sup> اگرچه تظاهرات میدان بهارستان به آن عظمتی نبود که روزنامه‌های طرفدار دولت ادعا می‌کردند، ولی روحیه طرفداران مصدق را که سیاستها و تاکتیکهایش مورد تأیید تظاهرکنندگان قرار گرفته بود قوی‌تر ساخت.<sup>۱۸۷</sup> در همین حال زمان تجدید انتخاب رئیس مجلس نزدیک می‌شد و بنابراین لازم بود مجلس حد نصاب خود را بدست آورد.

کاشانی که نامزد ریاست مجلس از جانب مخالفان دولت بود، تاکنون هیچ اشتیاقی به حل اختلافات موجود از خود نشان نداده بود. به عکس، او به خود اجازه داده بود که مبدل به منبع الهام مخالفان بشود و فعالیت‌هایش به جایی رسیده بود که انگلیسیها و

(۱۸۳) مذاکرات مجلس، ۷ خرداد ۱۳۳۲.

(۱۸۴) باختر امروز، ۱۷ خرداد ۱۳۳۲.

(۱۸۵) همانجا، ۱۹ تا ۲۸ خرداد ۱۳۳۲.

(۱۸۶) همانجا، ۲۷ خرداد ۱۳۳۲.

(۱۸۷) متن در همانجا، ۳۰ خرداد ۱۳۳۲.

امریکاییها احتمال نخست‌وزیری او را از نظر دور نمی‌داشتند.<sup>۱۸۸</sup> از آنجایی که انتخاب رئیس مجلس مستلزم تشکیل جلسه کامل بود، کاشانی سرانجام در دوم تیر ماه رضوی و مکی را آشتی داد.

کاشانی استدلال می‌کرد که اگر اجازه داده شود وضع موجود ادامه یابد، مملکت از دست خواهد رفت و درمان کار به نظر او اجرای صحیح «قانون اساسی» بود.<sup>۱۸۹</sup> این کار بمنزله چیزی جز دایمی کردن آسیب‌پذیری مژمن دولت در برابر مجلس نبود. مصدق موافق بود که مملکت در وضع خطرناکی قرار دارد و از اجرای قانون اساسی نیز پشتیبانی کرد ولی برداشت او بکلی متفاوت بود. مصدق در ملاقاتی با نمایندگان فراکسیونهای اتحاد و کشور اظهار داشت در هر جایی که رژیم پارلمانی وجود داشته این‌گونه مسایل نیز بوده است. وی افزود تحول و تکامل باید تدریجی صورت بگیرد و تأکید کرد که دستاوردهای موجود را نباید فدای امید به انتخاب یک مجلس بی‌عیب و نقص کرد زیرا بدون وجود مجلس، حتی پنجاه سال تهیه و تدارک به جایی نخواهد رسید.

با وجود این مجلس باید قادر باشد کارهای مفید انجام بدهد... باید یک اکثریت و یک اقلیت ثابت داشته باشد که اولی از دولت پشتیبانی کند و دومی راهنمای آن باشد... اگر دولت مجبور باشد تمام وقت خود را صرف مقابله با کارشکنیهای مخالفین کند به‌هیچ‌وجه قادر نخواهد بود دست به اصلاحات بزند... با کمال تأسف باید بگویم که این دولت که برای اداره امور کشور در برابر مردم مسئول است چاره‌ای ندارد جز اینکه برای حل این مشکل به خود مردم متوسل شود و به هر ترتیبی شده به این وضع غیرقابل تحمل خاتمه بدهد.<sup>۱۹۰</sup>

مصدق در گذشته ضوابطی برای رفتار اقلیت تعیین کرده بود که اکنون مخالفانش

(۱۸۸) مع‌ذک یکی از مقامات رسمی وزارت خارجه انگلیس اظهار داشت: «نه ما و نه امریکاییها هیچ امیدی به جانشین شدن کاشانی بجای مصدق نداریم و بنابراین به طریق اولی هیچ دلیلی برای کمک به او برای در دست گرفتن قدرت نمی‌بینیم». (گزارش راتنی، ۱۱ مه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104565).

(۱۸۹) باختر امروز، ۲ تیر ۱۳۳۲.

(۱۹۰) همانجا، ۶ تیر ۱۳۳۲.

علیه او بکار می‌بردند. هنگامی که به ابستروکسیون پارلمانی متوسل می‌شدند، استفاده از این حربه را توسط مصدق علیه دولت صدر خاطر نشان می‌ساختند و او را به عنوان ابداع‌کننده این تاکتیک محکوم می‌کردند.<sup>۱۹۱</sup> همچنین اغلب به مخالفتهای سابق مصدق با حکومت نظامی، اختیارات تام و تضعیف مجلس اشاره می‌کردند و از قاعده حد نصاب که مصدق همیشه با تغییر آن مخالفت ورزیده بود، حداکثر استفاده را می‌بردند. لیکن وظیفه زمامداری در برابر این همه دشواریها و نامرادی، مصدق را از خطرات قدرت بی‌حد و حصر مجلس، یا شماری نماینده مخالف در درون آن، در برابر آسیب‌پذیری دایمی قوه مجریه کاملاً آگاه کرده بود. مصدق با تقاضای اختیارات یک‌درمان موقت پیدا کرده بود ولی این کار ترکیب ساختاری سیاست طایفه‌ای را عمیقاً مورد تهدید قرار داده بود بی‌آنکه او را از کارشکنیهای مجلس مصون نگاه دارد.

در گذشته هیچ‌کس به استواری مصدق از قدرت مجلس طرفداری نکرده بود ولی او اکنون معتقد شده بود که همه‌پرسی تنها راه چاره است. طرفدارانش امیدوار بودند با انتخاب معظمی به ریاست مجلس از این کار پرهیز شود، درحالی که مخالفان به پیروزی کاشانی اطمینان داشتند. بنابراین هر دو گروه موافقت کردند که جلسه علنی مجلس به منظور انتخاب رئیس تشکیل شود. این انتخاب در ۱۰ تیر صورت گرفت و معظمی با کسب ۴۱ رأی در برابر کاشانی که ۳۱ رأی آورد پیروز شد.<sup>۱۹۲</sup> علی‌زهری دست‌پرورده بقایی برای اینکه تأثیر پیروزی دولت را کاهش دهد و توجه‌ها را از آن منحرف کند بلافاصله ورقه استیضاحی علیه دولت تقدیم و دولت را متهم کرد که شرکت‌کنندگان ادعایی در قتل افشارطوس را شکنجه داده است.<sup>۱۹۳</sup>

این دومین استیضاحی بود که در طول زمامداری مصدق علیه دولت او به‌عمل می‌آمد و حرکتی بود که اختلافات موجود را تشدید می‌کرد. تلاش در جلوگیری از تصویب نهایی گزارش هیئت هشت نفری نیز ادامه داشت و نمایندگان اقلیت رسماً پیشنهاد کردند که دوازده مورد اصلاح اضافی و انحرافی که گزارش را بکلی از

(۱۹۱) «اعلامیه اقلیت»، متن در باختر امروز، ۷ تیر ۱۳۳۲.

(۱۹۲) باختر امروز، ۱۰ تیر ۱۳۳۲. بعضی از نمایندگان که معتقد به حفظ قواعد باندبازی بودند، می‌گفتند عاقلانه‌تر این است که به منظور حفظ موازنه بین قوای مقننه و مجریه کاشانی مجدداً به ریاست مجلس انتخاب شود، همانجا، ۷ تیر ۱۳۳۲.

(۱۹۳) متن در شاهد، ۱۱ تیر ۱۳۳۲.



محتوا خالی می‌کرد نیز تصویب شود.<sup>۱۹۳</sup> همچنین موفق شدند با در دست گرفتن چند کمیسیون مهم پارلمانی با کنترل دولت بر هیئت رئیسه مجلس مقابله کنند. شواهد بیشماری حاکی از این بود که روابط دولت و مجلس بیش از پیش رو به وخامت نهاده است. با وجود این دکتر صدیقی نایب نخست‌وزیر و وزیر کشور اعلام کرد که دولت برای پاسخ دادن به استیضاح آماده است و برای این منظور تاریخی نیز تعیین کرد.

در همان روزی که این خبر اعلام شد (۱۸ تیر) مکی و یک نماینده دیگر با اکثریت بیش از ۴۰ رأی به عضویت هیئت نظارت بر اندوخته اسکناس انتخاب شدند.<sup>۱۹۵</sup> این کار مصدق را با مسئله‌ای واقعی روبرو کرد، چون او به منظور رفع نیازهای دولت و به توصیه هیئتهای اقتصادی دکتر شاخت و کامیل گوت (شهریور-مهر ۱۳۳۱)<sup>۱۹۶</sup> دستور داده بود مبلغ ۳۱۰۰ میلیون ریال اسکناس منتشر شود ولی آن را پنهان نگاه داشته بود تا از تورم جلوگیری کند. طبعاً این کار دشمنی مخالفان را نیز برمی‌انگیخت. هنگامی که رزم‌آرا در سال ۱۳۲۹ تقاضای نشر اسکناس به مقدار کمتری را کرده بود، شماری از نمایندگان مجلس از جمله خود مصدق با آن بشدت مخالفت ورزیده بودند. اگر مکی به عضویت هیئت نظارت بر اندوخته اسکناس درمی‌آمد، مسئله نشر اسکناس اضافی علنی می‌شد و این کار منظور دولت را با شکست روبرو می‌ساخت، دشواریهای مالی و اقتصادی را تشدید می‌کرد و حربه قاطعی به دست مخالفان می‌داد. بعدها مصدق اقرار کرد که این امر یک عامل قطعی در متقاعد ساختن وی به لزوم همه‌پرسی بوده است.<sup>۱۹۷</sup>

پس از حوادث اسفند سال گذشته، بیشتر مبارزات ضد دولتی به نام شاه صورت می‌گرفت و با پشتیبانی شاه بود که تصویب گزارش هیئت هشت نفری عقیم مانده بود. با اینهمه مصدق موفق شد شاه و خانواده‌اش را از درگیری مستقیم در فراگرد سیاسی برکنار دارد. بسیاری از اعضاء خاندان سلطنت در خارج بسر می‌بردند و شاه بیشتر اوقات خود را در کرانه دریای خزر می‌گذراند و قادر نبود دیپلماتهای خارجی

(۱۹۴) باختر امروز، ۱۷ تیر ۱۳۳۱.

(۱۹۵) همانجا، ۱۸-۲۰ تیر ۱۳۳۲.

(۱۹۶) همانجا، ۲ آذر ۱۳۳۱، و نیز نگاه کنید به الول ساتن، اثر یادشده، ص ۲۹۱-۲۹۰.

(۱۹۷) خواندنیها، «جریان محاکمه دکتر مصدق»، اثر یادشده، بخصوص شماره ۳۰ آبان ۱۳۳۲. مصدق مدعی شد که رأی دادن به مکی به قصد ساقط کردن دولت بوده است. همچنین نگاه کنید به پاسخ مصدق به دانشجویان وابسته به جبهه ملی، ۲۸ فروردین ۱۳۴۲، متن در مکاتبات مصدق، تلاش برای تشکیل جبهه ملی سوم (بی‌جا ۱۳۵۴) ص ۱۹-۱۵.

را بپذیرد و بدون رضایت مصدق مسافرت کند. البته سلطنت‌طلبان دامنهٔ فعالیت‌های خود را بسیار گسترده بودند و به همراه طرفداران پیشین مصدق که اکنون به اردوی سلطنت‌طلبان پیوسته بودند شاه را پادشاهی بی‌گناه و قانون‌دوست جلوه می‌دادند که دربارهٔ او سخنان ناروا فراوان گفته شده است. مصدق علیرغم این فعالیت‌ها و ادعاها هنوز قادر بود از تجدید حیات دربار به عنوان مرکز ثقل سیاست جلوگیری کند.

استعفای علاء در ۵ اردیبهشت ۱۳۳۲ و انتصاب ابوالقاسم امینی به کفالت وزارت دربار تحول دیگری به نفع مصدق بود. از زمانی که علاء اعلام کرده بود که فکر سفر شاهانه در اسفند ماه سال گذشته ابتدا از جانب سه تن از اعضاء فراکسیون نهضت ملی عنوان شده بود و این ادعا تکذیب‌های شدیدی را برانگیخته بود، روابط مصدق با علاء دستخوش سردی و دشواری شده بود.<sup>۱۹۸</sup> گذشته از این علاء در تماس دایمی با سفارت امریکا بود و شاه را به حمایت از زاهدی تشویق می‌کرد. به این دلایل مصدق از تعویض او استقبال می‌کرد و ادعا شده است که سمت نیابت نخست‌وزیر را به او پیشنهاد کرده بود.<sup>۱۹۹</sup> وقتی علاء استعفا کرد امینی جانشین مناسبی برای او به نظر می‌رسید؛ او نمایندهٔ ادوار سابق مجلس بود و اخیراً به عنوان استاندار اصفهان خدمت کرده بود؛ و احتمال داشت بتواند میان دربار و دولت میانجیگری کند.<sup>۲۰۰</sup> امینی بمحض انتصاب، فعالانه کوشید باب مذاکره را بین دربار و دولت باز نگاه دارد ولی شاه طبعاً او را از بسیاری از جنبه‌های فعالیت‌هایش بی‌خبر می‌گذاشت.

مصدق در ۱۹ اردیبهشت به یک پیروزی بسیار مورد نیاز دست یافت و آن استرداد املاک سلطنتی به دولت بود که بموجب قانون مصوبهٔ ۲۰ تیر ۱۳۲۸ به شاه واگذار شده بود. در مقابل، دولت موافقت کرد سالی ۶۰ میلیون ریال به بودجهٔ سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی کمک کند که با نظارت دولت به مصرف امور رفاهی برسد.<sup>۲۰۱</sup> اگرچه این یک شکست بزرگ برای شاه بشمار می‌رفت، او می‌توانست موجباً آن را یک ناکامی موقتی بداند زیرا در اثر فعالیت‌های مخالفان و مشکلات مالی و اقتصادی دولت بشدت تشجیع شده بود.

بزرگترین شکست مصدق که مهم‌ترین عامل تسریع‌کنندهٔ سقوط او دانسته

(۱۹۸) باختر امروز، ۱۹ و ۲۰ فروردین ۱۳۳۲.

(۱۹۹) ایران ما، ۳ اردیبهشت ۱۳۳۲.

(۲۰۰) باختر امروز، ۱۰ و ۱۶ فروردین ۱۳۳۲. نام مکی نیز به عنوان کاندیدای احتمالی برده شده

بود.

(۲۰۱) همانجا، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۲.

می‌شد این بود که هنوز توافقی با انگلیسیها در مورد نفت حاصل نشده بود. در اواسط فروردین مکی به یکی از اعضاء سفارت امریکا اظهار داشته بود «مگر آنکه لطف الهی شامل حال مصدق شود، او نخواهد توانست بیش از دو ماه دیگر بر سر کار بماند چون احتیاج به فروش ۵ تا ۸ میلیون تن نفت به منظور رفع احتیاجات مالی اش دارد».<sup>۲۰۲</sup> این گفته ممکن است فقط بیان آرزو بوده باشد ولی در حقیقت هیچ راه‌حل ملموسی برای مسئله نفت دیده نمی‌شد. مصدق هنوز به پرداخت غرامت طبق شرایط خودش اصرار می‌ورزید در حالی که انگلیسیها خواستار پرداخت غرامت برای نقض قرارداد بودند و حاضر نمی‌شدند از قبل میزان ادعاهایشان را اعلام کنند.<sup>۲۰۳</sup> هرگونه نشانه‌سازی از جانب مصدق، مانند همیشه مورد حمله کاشانی، حائری‌زاده و دیگران قرار می‌گرفت که با سرسختی مدعی بودند انگلیسیها استحقاق دریافت هیچ‌گونه غرامتی از ایران را ندارند،<sup>۲۰۴</sup> و هیچ‌یک از اینان طرح و پیشنهادی نداشت که اختلاف چگونه باید حل شود.

اگرچه انگلیسیها ایران را محاصره اقتصادی کرده بودند، اما دولت قادر بود به بعضی از کشورها از قبیل ایتالیا و ژاپن نفت بفروشد. انگلیسیها به دادگاههای ونیز و توکیو شکایت کردند ولی آنان به نفع ایران رأی دادند.<sup>۲۰۵</sup> هر چند این یک دستاورد مهم بشمار می‌رفت ولی تأثیر آن به سبب ۵۰ درصد تخفیفی که دولت ایران در بهای فروش نفت می‌داد، زیاد نبود و اقلیت به تقبیح و ناچیز جلوه دادن آن ادامه می‌داد.<sup>۲۰۶</sup> سیاست مصدق مبتنی بود بر پایداری تا هنگامی که انگلیسیها امتیازی بدهند یا در واقع او می‌خواست به همان استراتژی علیه انگلیسیان دست یازد که آنان علیه او به کار گرفته بودند. وی بدین منظور احتیاج به یک پایگاه قدرت مطمئن داشت - ولی ثابت شده بود که حصول و حفظ چنین پایگاهی غیرممکن است. در نخستین دوره زمامداری اش، اعضای اقلیت به سرسختانه‌تر شدن موضع انگلیس نسبت به او کمک کرده بودند و اکنون او را تضعیف می‌کردند و امید انگلیسیها را

(۲۰۲) تلگرام سفارت امریکا، ۱۰ آوریل ۱۹۵۳، FO 371 EP 104565.

(۲۰۳) نطق مصدق به مناسبت سال نو، ۲۹ اسفند ۱۳۳۱، متن در باختر امروز، ۸ و ۱۰ فروردین ۱۳۳۲. نیز نگاه کنید به فاتح، اثر یاد شده، ص ۶۶۴-۶۳۷؛ الول ساتن، اثر یاد شده، ص ۲۸۶-۳۰۸.

(۲۰۴) مصاحبه با کاشانی، اطلاعات، ۸ فروردین ۱۳۳۲، متن در دهنوی، اثر یاد شده، جلد ۳، ص ۳۱۹-۳۱۷؛ نطقهای حائری‌زاده در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۹ و ۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۲.

(۲۰۵) باختر امروز، ۲۱ اسفند ۱۳۳۱؛ ۲۷ اردیبهشت ۱۳۳۲.

(۲۰۶) همانجا، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۲؛ شاهد ۴ خرداد ۱۳۳۲.

دامن می‌زدند که اگر بتوانند مقاومت کنند خواهند توانست با جانشین مصدق به توافق برسند.

در ۸ تیر ۱۳۳۲، آیزنهاور به مصدق اطلاع داد که تا زمانی که ایران نتواند راه‌حلی برای مسئله نفت بیابد نمی‌تواند هیچ‌گونه انتظار کمک مالی مهمی از امریکا داشته باشد، ایالات متحد نفت ایران را نخواهد خرید و کمک نظامی و فنی خود را افزایش نخواهد داد. نامه آیزنهاور همه امیدها در حصول توافقی در مورد نفت را بر باد داد. آیزنهاور تأکید کرده بود: «هرگاه بنا شود صرفاً بر مبنای از دست رفتن دارایی مادی یعنی تأسیسات شرکتی که ملی شده است مسئله غرامت حل گردد، این ترتیب راه‌حلی نخواهد بود که بتوان آن را عادلانه خواند». و بدین سان تلویحاً از تقاضای انگلیسیها در خصوص غرامت برای فسخ قبل از موعد قرارداد پشتیبانی کرده بود.<sup>۲۰۷</sup> انتشار این نامه سرانجام اسطوره پشتیبانی مداوم امریکاییها از مصدق را از میان برد و این کار بسیاری از مخالفان او را تشجیع کرد. اما در عین حال نشان داد که برخلاف اتهامات مخالفان، چون مصدق حاضر به سازش نشده از اعطای کمک مالی به او خودداری کرده‌اند.

موضع امریکا مسائل مالی و اقتصادی دولت را تشدید کرد ولی این مسایل آن‌قدر وخیم یا کافی نبودند که دولت را سرنگون سازند. در واقع دولت به‌رغم کلیه دشواریها توانسته بود ترتیب حل پارامی از این مسایل را بخصوص در زمینه تجارت خارجی بدهد. صادرات افزایش یافته و مقداری ارز مورد نیاز را تأمین کرده بود. در دی ماه ۱۳۳۱ دولت خود را قادر به لغو تصویبنامه ۲۸ خرداد ۱۳۲۷ دیده بود که بازرگانان بیگانه را از وارد کردن کالا به ایران بازمی‌داشت. همچنین شروع به صدور پروانه بازرگانی با خارجه به منظور تشویق صادرات کرده بود.<sup>۲۰۸</sup> دولت به منظور جبران از دست دادن درآمد نفت، توجه خود را به توسعه صنایع دخانیات و نساجی متمرکز ساخته و به تلاشهای خود در تثبیت نرخ ارز ادامه می‌داد.<sup>۲۰۹</sup> محدودیت واردات و کاهش ارزش ریال به‌رغم پی‌آمدهای تورمی آن، کمک به راه افتادن صنایع داخلی

(۲۰۷) متن نامه‌های مصدق و آیزنهاور در تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، تألیف فواد روحانی، تهران ۱۳۵۲، ص ۳۶۸-۳۷۱ درج شده است. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره روابط ایران و امریکا نگاه کنید به کتاب باری روبین، «جنگ قدرتها در ایران» و کتاب جیمز بیل، «عقاب و شیر».

(۲۰۸) وزارت روابط با کمانولث به راتنی، ۱۳ مارس ۱۹۵۳، FO 371 EP 104563.

(۲۰۹) باختر امروز، ۳ تیر ۱۳۳۲.

کرد بطوری که این دوره را یکی از ادوار «بهبود صنعتی» نامیده‌اند.<sup>۲۱۰</sup> تا این تاریخ مصدق همانند پیشینیانش در مورد بودجه تحت اقتدار مجلس بود ولی این بار با استفاده از اختیارات، لایحه قانونی بودجه سال ۱۳۳۲ را تصویب کرد.<sup>۲۱۱</sup>

از زمان جنگ جهانی دوم، روسها ۱۱ تن طلا و مقداری پول - درازاء استفاده از تسهیلات حمل و نقل ایران و تبدیل پول در دوران جنگ - به ایران بدهکار بودند. اگر دولت می‌توانست اینها را پس بگیرد، ممکن بود بعضی از مسایل خود را حل کند ولی روسها همچنان به مسامحه و طفره روی ادامه می‌دادند. مصدق در راستای سیاستش که موازنه منفی بود در بهمن ماه ۱۳۳۱ هنگامی که قرارداد شیلات ۱۹۲۷ به پایان رسید، شیلات شمال را ملی کرد. اگرچه روسها تقاضای تجدید قرارداد را داشتند،<sup>۲۱۲</sup> ولی تیرگی محسوسی در روابط دوجانبه دو کشور که قبلاً نیز سرد بود صورت نگرفت. در اواخر دوران نخست‌وزیری مصدق، مذاکره دربارهٔ بهبود روابط دوجانبه و توسعهٔ بازرگانی بخصوص تجارت پایاپای با سادچیکوف سفیر شوروی ادامه یافت ولی به نتیجه قطعی نرسید. هر چند مسایل اقتصادی و مالی دولت جدی بود، ولی حتی سفارت امریکا تا شب کودتای مرداد ۱۳۳۲ اعتقاد داشت که دولت خواهد توانست تدابیر درمانی بکار ببرد و «برای مدتی نامعلوم بحران حاد مالی را دفع نماید».<sup>۲۱۳</sup>

در مقام مقایسه، حل مسایل مربوط به نظم و قانون در وهلهٔ نخست آسان‌تر به نظر می‌رسید. دولت از اوایل زمستان ۱۳۳۱ دست به تدابیری نظیر تشکیل «شورای امنیت ملی»<sup>۲۱۴</sup> به منظور هم‌آهنگ ساختن تصمیمات در امور امنیتی و نیز افزایش افسران طرفدار دولت در سمتهای فرماندهی نیروهای انتظامی زده بود. همچنین امور

210) M. Agah, «Some Aspects of Economic Development of Modern Iran» (D. Phil. Thesis, Oxford, 1958), p. 212, quoted in H. Mahdavi, «The Patterns and Problems of Economic Development in Rentier States: the case of Iran», in M. A. Cook (ed.), *Studies in the Economic History of the Middle East* (London, 1970), p. 442.

همچنین نگاه کنید به همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران.

(۲۱۱) باختر امروز، ۱۳ خرداد ۱۳۳۱.

(۲۱۲) برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به پوریا، اثر یاد شده، جلد ۲ ص ۳۳۶-۳۲۹؛ سپهر ذبیح،

ایران در دوران دکتر مصدق، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۴۴-۱۳۳.

(۲۱۳) گزارش سفارت امریکا، ۱۴ اوت ۱۹۵۳، FO 371 EP 104569.

(۲۱۴) اطلاعات، ۱۳ بهمن ۱۳۳۱؛ گزارش راتنی، ۱۱ فوریه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104562.

عشایری را از کنترل ارتش خارج ساخته و در اختیار وزارت کشور قرار داده بود،<sup>۲۱۵</sup> با این هدف که بهره‌برداری سیاسی و سرکوب عشایر بدست ارتش را کاهش دهد و وفاداری عشایر را که بیشتر متمایل به شاه بودند به نفع دولت جلب کند. گذشته از اینها دولت موفق شده بود از میزان کمک شاه به احزاب و گروههای مخالف بکاهد اما نتوانسته بود وسعت دامنهٔ فعالیتهایی نظیر فعالیتهای برادران رشیدیان را بدرستی ردیابی کند.

در واقع دولت در حفظ نظم و قانون با دشواریهای جدی مواجه شده بود. رفتار با خلافتکاران و مقدمین علیه دولت به طرز شگفت‌آوری ملایم بود و بیشتر اشخاصی که در رابطه با واقعهٔ ۹ اسفند بازداشت شده بودند بزودی آزاد شدند. یکی از دلایل این کار فشار زیادی بود که اقلیت برای آزادی این خلافتکاران به دولت وارد می‌ساخت<sup>۲۱۶</sup> و اغلب تصریح می‌کرد که این شرط قبلی هرگونه مذاکره دربارهٔ گزارش هیئت هشت نفری است. افزون بر آن دولت بی‌اندازه در برابر اتهام دیکتاتوری حساس بود و طرفه آنکه این اتهام را شبکهٔ گستردهٔ روزنامه‌های مخالف — که صرف وجود آنها ادعاهایشان را دربارهٔ دیکتاتوری برای حکومت باطل می‌کرد — مرتباً مطرح می‌کردند و روزنامه‌های طرفدار دولت نیز عیناً آنها را نقل می‌کردند.<sup>۲۱۷</sup> مهمتر آنکه دولت با رعایت دقیق قانون و ضوابط مدنی در واقع به ناگزیر می‌کوشید امور مملکت را با ترتیبات قانونی موجود حل و فصل کند، ترتیباتی که ناکافی، مستعد برای اعمال فشار و غالباً فاسد بود و منتهی به آزادی بعضی از خلافتکاران سیاسی جدی شده بود. دولت نه سازمان اطلاعاتی مناسبی داشت

(۲۱۵) گزارش سفارت امریکا، ۱۰ آوریل ۱۹۵۳، FO 371 EP 104565؛ گزارش سفارت امریکا، ۲۴ آوریل ۱۹۵۳، همانجا.

(۲۱۶) کاشانی همچنین برای آزادی شیخ محمد تهرانی رهبر «جمعیت قائمیه» که در اردیبهشت ۱۳۳۲ بخاطر خطبه‌های ضد دولتی شدیدش که روزنامه‌های مخالف بخشهایی از آنها را منتشر ساخته بودند بازداشت شده بود، به دولت فشار وارد می‌ساخت (نامه‌های کاشانی به مصدق، متن در دهنوی، اثر یاد شده، جلد ۳، ص ۳۸۰-۳۷۸؛ تلگرام سفارت امریکا به وزارت خارجهٔ انگلیس، ۳ ژوئن ۱۹۵۳، FO 371 EP 104567).

(۲۱۷) اتهام دیکتاتوری از جانب بعضی از نویسندگان خارجی نیز تأکید می‌شد. به عنوان مثال نگاه کنید به:

Marbury Efimenco, «An Experience with Civilian Dictatorship in Iran: The Case of Mohammad Mossadegh», *Journal of Politics*, XVII, no. 3 (August 1955), pp. 390-406.

و نه هیچ وسیله مؤثری برای اجرای قانون؛ کنترل کامل بر سازمانهای اداری و ارتش نداشت و هر حرکت مؤکدی که برای ابراز قدرت می‌کرد موجب برانگیخته شدن مخالفان می‌شد. با اینهمه دولت که مجهز به قانون اختیارات مصدق، قانون امنیت اجتماعی و ادامه حکومت نظامی از فروردین ۱۳۳۱ به بعد بود، می‌توانست در رفتار با توطئه‌گران و قانون‌شکنان ثبات عزم و قاطعیت بیشتری از خود نشان بدهد. بجای آن بقدری ملایمت به خرج می‌داد که متهمان به قتل افشارطوس نه تنها نیازی به دفاع از خود ندیدند بلکه به دشنام دادن به دولت ادامه دادند و حتی به استیضاح آن دست یازیدند.

یکی از تاکتیکهای عمده مخالفان مصدق، متمرکز کردن توجه خود بر رفتار او با حزب توده بود. به اعتقاد آنان رفتار دولت با حزب توده در مقایسه با رفتار به ادعای آنان خشنی که دولت با آنها می‌کرد بسیار ملایم بود. حزب توده نظرش را درباره ماهیت دولت چندان تغییر نداده<sup>۲۱۸</sup> و از تلاشهایش در ایجاد اغتشاشات کارگری دست نکشیده بود،<sup>۲۱۹</sup> اما هر بار که دولت با خطری جدی روبرو می‌شد با بی‌میلی طرف دولت را می‌گرفت. مصدق نیز به سهم خود تاکتیک اولیهایش را که استفاده از حزب توده به عنوان یک نیروی متقابل یا خنثی‌کننده در برابر مخالفانش یا به قول وابسته نظامی فرانسه «انداختن حزب توده و راست‌گرایان افراطی به جان یکدیگر» بود کاملاً ترک نکرده بود.<sup>۲۲۰</sup> سرکوب حزب توده مخالف اعتقادات دموکراتیک مصدق بود. او در عین حال تشخیص داده بود که در برابر مخالفان راست‌گرای رو به افزایش خود نمی‌تواند بکلی حزب توده را از خودش روگردان کند، اما این با «ائتلاف» و «همدستی» با کمونیستها که مخالفان با جنجال فراوان دولت را متهم به آن می‌کردند، بسیار فاصله داشت. رأی یکی از قضات تهران مبنی بر اینکه رهبران حزب توده را نمی‌توان به اتهام واهی تبلیغ افکار کمونیستی و ضد سلطنت تحت تعقیب قرار

(۲۱۸) در مصاحبه‌ای با روزنامه دیلی ورکر، دکتر رضا رادمنش، احسان طبری، محمود بقراطی، احمد قاسمی و دکتر غلامحسین فروتن رهبران برجسته حزب توده مدعی شدند که دولت مصدق پایگاهی در میان مردم ایران ندارد و نماینده «بخش دیگری» از طبقه حاکمه ایران می‌باشد. (دیلی ورکر، ۲ مارس ۱۹۵۳).

(۲۱۹) از قبیل اعتصاب در کارخانه دخانیات تهران در اواسط اردیبهشت ۱۳۳۲. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به پوریا، اثر یاد شده، جلد دوم، ص ۴۶۵-۴۶۲.

(۲۲۰) لچ و ج (از کابل) به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۲ ژوئن ۱۹۵۳، FO 371 EP 104567. طبق ارزیابی وابسته نظامی فرانسه در تهران، حزب توده هیچ شانس برای دست گرفتن قدرت در آینده نزدیک نداشت.

داد، هیچ کمکی به دولت نکرد بلکه صدمه زیادی به آن زد. این رأی توجه روزنامه‌ها را به خود جلب کرد و مخالفان آن را به عنوان تأیید سیاست ملایم دولت نسبت به حزب توده تفسیر کردند.<sup>۲۲۱</sup> این رأی که بی‌درنگ از طرف دولت مردود شناخته شد، به عنوان یکی از عواملی که به سقوط مصدق کمک کرد تلقی شده است.<sup>۲۲۲</sup> به مناسبت نخستین سالگرد قیام ۳۰ تیر، دولت به طرفدارانش دستور داد تظاهراتی جدا از حزب توده ترتیب دهند، اما تعداد تظاهرکنندگان توده‌ای بمراتب بیش از طرفداران دولت بود.<sup>۲۲۳</sup> این امر حربه تبلیغاتی قاطعی در دسترس مخالفان راست‌گرا و حامیان انگلیسی و امریکایی آنان قرار داد و آن را دلیل محکمی قلمداد کردند بر اینکه کمونیستها در شرف در دست گرفتن قدرت‌اند.

اگرچه حزب توده در جلب عضویت تعدادی از افسران ارتش موفق شده بود، اما مقامات نظامی از این امر بی‌اطلاع نبودند.<sup>۲۲۴</sup> افزون بر آن در شرایط بین‌المللی آن روز، ولو اینکه حزب توده قادر به چنین کاری بود، در دست گرفتن قدرت بوسیله یک کودتای نظامی بخشی از استراتژی آن بشمار نمی‌رفت و بعید به نظر می‌رسید روسها که پس از مرگ استالین بشدت گیج و سردرگم شده بودند چنین حرکتی را تأیید کنند. در هر حال رژیم هر قدر هم که شکننده بود، ارتش با اینکه روحیه‌اش

(۲۲۱) کیهان، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۲؛ باختر امروز، ۲۸ اردیبهشت و ۲ خرداد ۱۳۳۲.

(۲۲۲) به عنوان مثال نگاه کنید به: ارسلان خلعتبری، «دکتر مصدق را کی به زمین زد؟» خواندنیها، ۱۲ دی ۱۳۳۳؛ ایضاً «داخل دستگاه دکتر مصدق چه خبر بود؟»، همانجا، ۱۶ آبان ۱۳۳۴. به همین نحو خلیل ملکی استدلال می‌کند که اگر دولت مصدق حزب توده را محکم کنترل کرده بود، امریکاییها علیه ایران بر نمی‌گشتند. «تحلیل مختصری از گذشته برای ترسیم راه آینده»، نبرد زندگی، اردیبهشت ۱۳۳۵، ص ۳۷-۳۲.

(۲۲۳) برآوردها فرق می‌کرد. سفارت امریکا توده‌ایها را ۴۰۰۰ و غیر توده‌ایها را ۲۵۰۰ نفر تخمین زده بود (گزارش گندی، ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104569). در حالی که سفارت پاکستان تعداد تظاهرکنندگان غیر توده‌ای را بین چهار تا پنج هزار نفر تخمین زد. (وزارت روابط با کشورهای مشترک‌المنافع به وزارت خارجه، ۱۰ سپتامبر ۱۹۵۳). منابع دیگر تعداد بیشتری از تظاهرکنندگان توده‌ای ذکر می‌کنند. به عنوان مثال نگاه کنید به سپهر ذبیح، تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ص ۱۹۹.

(۲۲۴) برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به:

Farhad Kazimi, «The Military and Politics in Iran: The Uneasy Symbiosis», in E. Kedourie and S. Haim (eds), *Towards a Modern Iran* (London, 1980), pp. 217-40.



ضعیف شده بود<sup>۲۲۵</sup> و نیز دستگاه روحانیت هنوز قادر بودند با یک کودتای توده‌ای مقابله کنند. مصدق نیز برخلاف ادعاها و تبلیغات مخالفان در برابر حزب توده به هیچ وجه ضعیف و بی‌اختیار نبود. او از در دست گرفتن قدرت بوسیله توده‌ایها نمی‌ترسید بلکه از یک کودتای راست‌گرای سلطنت‌طلب واهمه داشت<sup>۲۲۶</sup> که حزب توده نیز آن را پیش‌بینی می‌کرد. با توجه به اینکه مجلس مبدل به امید اصلی دشمنانش شده بود، مصدق مصمم به انحلال آن بود.<sup>۲۲۷</sup>

رد پای توجه مصدق به همه‌پرسی را می‌توان دست‌کم از اوایل زمستان ۱۳۳۱ و آغاز مشکلات جدی دولت با مجلس دنبال کرد. وی در ۴ اسفند طی گفتگویی با هندرسون، حتی جزییات آن را هم تشریح کرده بود.<sup>۲۲۸</sup> توسل به همه‌پرسی که در بادی امر به عنوان هشدار بکار می‌رفت، در نظر بعضیها لافی بیش نبود. اما بتدریج که روابط دولت با مجلس رو به وخامت رفت جدی‌تر شد و حتی اجتناب‌ناپذیر به نظر آمد. اغلب نمایندگان مجلس با آن مخالف بودند و نه تنها فراکسیونهای اتحاد و کشور<sup>۲۲۹</sup> بلکه بسیاری از طرفداران مصدق نیز می‌کوشیدند او را از این کار منصرف سازند.<sup>۲۳۰</sup> وقتی معلوم شد که او حاضر نیست عقیده‌اش را تغییر دهد، اعضا فراکسیون نهضت ملی استعفاء خود را تقدیم کردند و برخی دیگر از نمایندگان نیز از آنان تقلید کردند بطوری که در ۶ مرداد، پنجاه و شش نفر از نمایندگان استعفا کرده بودند.<sup>۲۳۱</sup> با توجه به اینکه مجلس دیگر قادر به انجام وظیفه نبود، امید می‌رفت که نیاز به همه‌پرسی برطرف شده باشد لیکن نمایندگان مخالف دولت هنوز از مصونیت پارلمانی برخوردار بودند و می‌توانستند به فعالیتشان ادامه بدهند. مکی هنوز می‌توانست نظارت بر اندوخته اسکناس را تقاضا کند و در نتیجه مصدق همچنان

(۲۲۵) وابسته نظامی فرانسه در تهران مدعی بود که «اعتقاد گسترده‌ای که ارتش ایران به عنوان نیروی سیاسی کارش تمام است نادرست می‌باشد» (لج و ج (از کابل) به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۲ ژوئن ۱۹۵۳، FO 371 EP 104567).

(۲۲۶) مصدق، تقریرات، ص ۱۳۵-۱۳۲.

(۲۲۷) در مورد توضیح مصدق به لزوم رفراندوم نگاه کنید به: مصدق، خاطرات و تألمات، ص

۲۵۵-۲۵۳.

(۲۲۸) گزارش راتنی، ۲۴ فوریه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104562.

(۲۲۹) نامه فراکسیون اتحاد به مصدق، متن در باختر امروز، ۱۳ تیر ۱۳۳۲؛ نامه فراکسیون کشور

به مصدق، متن در همانجا، ۱۵ تیر ۱۳۳۲. و نیز نگاه کنید به همانجا، ۲۵ و ۲۷ تیر ۱۳۳۲.

(۲۳۰) همانجا، ۲۲ و ۲۳ تیر ۱۳۳۲.

(۲۳۱) همانجا، ۶ مرداد ۱۳۳۲.

مصمم به انحلال مجلس بود و می‌خواست از طریق مراجعه به آراء عمومی مشروعیت تازه‌ای را برای خود جلب کند.

برخلاف ادعای بعضی از روزنامه‌ها،<sup>۲۳۲</sup> مصدق نمی‌توانست برای انحلال مجلس به شاه متوسل شود و چنین کاری را نکرد چون این کار به منزله قانونی شناختن مجلس مؤسسان ۱۳۲۸ بشمار می‌رفت. نمایندگان اقلیت در تلاش به منظور جلوگیری از همه‌پرسی در مجلس تحصن اختیار کردند و کوشیدند از آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله بهبهانی فتوایی علیه همه‌پرسی اخذ کنند ولی موفق نشدند.<sup>۲۳۳</sup> اکنون خانه کاشانی مبدل به محل تجمع فعالیتهای علنی ضد دولت شده بود؛ او اعلامیه‌های شدیدالحنی منتشر می‌کرد؛<sup>۲۳۴</sup> و بهبهانی هم اعلامیه‌های مشابهی انتشار می‌داد.<sup>۲۳۵</sup> همچنین بقایی که لحن ضد مصدقی‌اش بسیار خشن شده بود اعلام کرد که اگر مصدق از برگزاری همه‌پرسی منصرف شود، او و زهری از نمایندگی مجلس استعفا خواهند کرد و داوطلبانه به زندان خواهند رفت.<sup>۲۳۶</sup> مهمتر از هر چیز اقلیت کوشید ترس از کمونیسم را برانگیزد اما به‌رغم کلیه تلاشهای همه‌پرسی برگزار شد. ترتیب آن فوق‌العاده بحث‌انگیز و مغایر با روشهای عادی دموکراتیک بود: رأی‌گیری منحصر به شهرها می‌شد که طرفداران و مخالفان دولت آراء خود را در محلهای مجزا از یکدیگر و صندوقهای جداگانه می‌ریختند. بر رویهم بیش از ۲۴۰۰۰ رأی به نفع انحلال مجلس و تنها تعداد ناچیزی علیه آن داده شد.<sup>۲۳۷</sup> در نظر مصدق و طرفدارانش نتیجه همه‌پرسی یک رأی اعتماد بسیار مؤثر به دولت و متضمن محکومیت آشکار گروههای مخالف آن بشمار می‌رفت. اما برای کسانی که در صدد سرنگونی خشونت‌آمیز دولت بودند، بخصوص عوامل انگلیس و امریکا، همه‌پرسی فرصتی بوجود آورد که مدتها در انتظارش بودند.

برگزاری همه‌پرسی که به عنوان یک حرکت خلاف قانون اساسی جلوه داده شد، بیش از هر عامل دیگری شاه را قادر ساخت که به نام «حفظ قانون اساسی» قدم به پیش بگذارد. اکنون او کمتر از گذشته مردد و نامصمم بود ولی اطمینان قطعی از

(۲۳۲) دا، ۲۷ فروردین ۱۳۳۲؛ مرد آسیا، ۲ اردیبهشت ۱۳۳۲.

(۲۳۳) باختر امروز، ۱۰ مرداد ۱۳۳۲.

(۲۳۴) متن در دهنوی، اثر یاد شده، جلد ۳، ص ۴۲۱-۴۰۷. همچنین نگاه کنید به مجمع مسلمانان

مجاهد، «چرا با رفرا ندوم مخالفیم؟»، ۱۱ مرداد ۱۳۳۲.

(۲۳۵) متن در شاهد، ۱۲ مرداد ۱۳۳۲.

(۲۳۶) متن در همانجا، ۱۱ مرداد ۱۳۳۲.

(۲۳۷) گزارش وزارت خارجه بریتانیا، ۱۵ اوت ۱۹۵۳، FO 371 EP 104569.

پشتیبانی انگلیس و امریکا بود که سرانجام او را به تصویب یک عمل حاد واداشت. هدف از بازگشت مرموز اشرف به تهران تأیید مجدد این پشتیبانی بود و او را مطمئن ساخت که آنچه برادران رشیدیان و دیگر عوامل بیگانه می‌کنند، کاملاً مورد تأیید انگلیسیها و امریکاییهاست. یکی از هدفهای عمده سفر ژنرال شوارتسکف به تهران نیز همین بود.<sup>۲۳۸</sup>

ظاهراً شاه موافقت کرد دو فرمان برای برکناری مصدق و انتصاب زاهدی امضاء کند. با اینهمه ترجیح داد در وضعی باشد که اگر کودتا موفق نشد بتواند فوراً از کشور خارج شود. هنگامی که تلاش چند واحد نظامی بخصوص گارد سلطنتی در ۲۵ مرداد شکست خورد، شاه با شتاب هر چه تمام‌تر کشور را ترک کرد. در این مرحله بعضی از مقامات وزارت خارجه امریکا درباره امکان شکست مصدق شروع به ابراز تردید کردند؛ به عنوان مثال ژنرال والتر بیدل اسمیت معاون وزارت خارجه امریکا به سفیر انگلیس در واشینگتن اظهار داشت: «آخرین تحولات دولت امریکا را ملزم ساخته که در سیاست خود در مورد ایران تجدید نظر کنند... و با مصدق روابط دوستانه برقرار سازد».<sup>۲۳۹</sup> لیکن انگلیسیها موافق هیچ حرکت مثبتی نبودند،<sup>۲۴۰</sup> چون نه خودشان و نه سفارت امریکا در تهران هیچکدام دچار بدبینی نشده بودند؛ به زاهدی پناهگاه مطمئنی داده شده بود، و اوباش اجیر و غیراجیر بوسیله عوامل محلی و بعضی از روحانیان بسیج شده بودند؛ از فضای پرهیجان و احساسات سلطنت‌طلبی که در اثر فرار شاه و تحریک وحشت از کمونیسم و جمهوریت دامن زده شده بود، نهایت استفاده به عمل می‌آمد. عاملین ایجاد اغتشاش و تحریک که برادران رشیدیان گسیل داشته بودند فعالانه در عملیاتی نظیر تخریب مجسمه‌های شاه و پدرش شرکت کردند که تقصیر آن به تمامی به گردن حزب توده و طرفداران افراطی مصدق گذاشته شد.<sup>۲۴۱</sup> سه روز بعد در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، با کمک قاطعانه ارتش، کودتای

(۲۳۸) برای آگاهی بیشتر از زمینه کودتا نگاه کنید به: کریمت روزولت، کودتا در کودتا؛ تلاش برای کنترل بر ایران (تهران ۱۳۵۸). و نیز علی اتابکی و احمد بنی‌احمد، پنج روز رستاخیز ملت (تهران ۱۳۳۷) و غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (تهران ۱۳۶۴)، از صفحه ۲۹۷ به بعد.

(۲۳۹) از واشینگتن به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۷ اوت ۱۹۵۳، FO 371 EP 104569. وزارت دفاع و خارجه امریکا بحث کامل درباره این مسایل را تا تشکیل جلسه شورای امنیت ملی در ۲۷ اوت [۵ شهریور] به تعویق انداختند.

(۲۴۰) پیش‌نویس تلگرام به واشینگتن، همانجا.

(۲۴۱) نقل از مصاحبه با یک دیپلمات انگلیسی.

نافرجام تبدیل به پیروزی گردید.

مصدق و دیگران از این واقعیت که کودتایی در شرف وقوع است بخوبی اطلاع داشتند. در واقع روزنامه‌های حزب توده در ۱۸ مرداد گزارشهای کمابیش دقیق و درستی از آن منتشر کرده بودند و کیانوری یکی از رهبران حزب توده ادعا کرد که جزییات کودتا را از طریق شبکه نظامی حزب دریافت کرده و به مصدق اطلاع داده بود.<sup>۲۴۲</sup> بنابراین خنثی کردن کودتای اول امکان داشت ولی وسیله مؤثری برای جلوگیری از تکرار آن نبود؛ هیچ سازمانی برای بسیج توده‌ها و هم‌آهنگ ساختن اقدامات متقابل وجود نداشت. پس از واقعه ۹ اسفند مصدق ترتیبات دفاعی خانه‌اش را تقویت کرده بود، اما کار چندان مهم دیگری صورت نگرفته بود چون رئیس ستاد ارتش او را مطمئن ساخته بود که همه چیز را تحت کنترل دارد.<sup>۲۴۳</sup> پس از شکست کودتای اول مصدق تلاش دیگری را بسیار محتمل می‌دانست و نیاز به هشدار نداشت. با وجود این در شب کودتای زاهدی، ظاهراً یک نامه خصوصی از کاشانی دریافت کرد که او را از حوادثی که در شرف وقوع بود آگاه می‌ساخت. اگر فرض را بر این بگذاریم که این نامه واقعی است، می‌توان آن را نشانه این دانست که کاشانی دچار پاره‌ای تردیدها و نگرانیها درباره سرنگونی مصدق از طریق کودتای نظامی بوده است. در این صورت برای او مناسب‌تر بود که به جای این نامه یا همراه با آن یک اعلامیه عنی منتشر سازد و مردم را به مقاومت در برابر چنین حرکتی دعوت کند. لیکن هدف عمده کاشانی این بود که به گونه‌ای عمل کند که در صورتی که کودتا با شکست روبرو شد بتواند خودش را از توطئه‌گران جدا سازد. از سوی دیگر این نامه هیچ رازی را افشا نمی‌کند: مصدق از خطر کودتا غافل نبود و هر کاری می‌توانست در جلوگیری آن، از جمله اعطای جایزه برای دستگیری زاهدی کرده بود. او کاشانی را در کمک به تدارک کودتا و ناتوان کردن دولت برای مقابله با آن مقصر می‌دانست. پاسخ او به کاشانی که «این جانب مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم»<sup>۲۴۴</sup> در بردارنده طعنه‌ای مؤثر بود.

مخالفت کاشانی با مصدق در واقع به جایی رسیده بود که سازمان سیا مناسب

(۲۴۲) شجاعت (بجای به سوی آینده)، ۱۸ مرداد ۱۳۳۲؛ نورالدین کیانوری؛ حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق (تهران ۱۳۵۹) ص ۳۶-۳۴.

(۲۴۳) «جریان محاکمه دکتر مصدق» خواندنیها، بخصوص شماره ۳۰ آبان ۱۳۳۲.

(۲۴۴) برای مشاهده متن نامه کاشانی و پاسخ مصدق نگاه کنید به «گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران و اروپا»، اثر یاد شده، ص ۱۸۷-۱۸۵.

دانست در صدد جلب حمایت او برای بسیج جمعیت خشن ضد مصدقی برآید. طبق یک روایت برادران رشیدیان در پاسخ به تقاضای کرمیت روزولت رئیس عملیات سیا در ایران دایر بر اینکه او را با کاشانی در ارتباط قرار دهند، وی را به احمد آرامش حواله دادند. بیل هرمن و فرد زیمرمن دو نفر از مأموران سیا در صبح ۲۸ مرداد با آرامش ملاقات کردند و مبلغ ۱۰٬۰۰۰ دلار به او دادند که ظاهراً به کاشانی رد کرد تا در بسیج جمعیت ضد مصدق بکار رود. استفاده از این پول منجر به کاهش شدید نرخ دلار در بازار سیاه گردید.<sup>۲۴۵</sup>

آسیب‌پذیری و تزلزل ساختاری دولت، اثرات مترکّم تدابیر گستردهٔ ثبات‌زدایی که دولت آماج آن بود، غیرقابل اعتماد بودن ارتش، و حتی وفاداری مشکوک یا کاذب فرماندهانی که مصدق به آنان اعتماد کرده بود،<sup>۲۴۶</sup> نخست‌وزیر را در جلوگیری یا سرکوب کودتا ناتوان ساخت. کودتای اول، مصدق و همکارانش را دچار آشفتگی و سردرگمی کرد اما آنان روحیه‌شان را بکلی نباخته بودند. مصدق خود که از مبالغ پولی که انگلیسیها برای برانگیختن اقلیت پارلمانی علیه او خرج کرده بودند مطلع بود و سوءظن داشت که امریکاییها یا در تلاشهای براندازی او درگیر هستند یا دست‌کم از قبل از آن آگاهی داشته‌اند.<sup>۲۴۷</sup> تلاش دولت بر برقراری نظم و آرامش متمرکز شده بود و هیچ دعوتی از عامهٔ مردم به عمل نیامد زیرا مصدق همیشه از دعوت مردم برای درخطر انداختن جانشان به منظور حفظ او در مسند قدرت پرهیز می‌کرد.<sup>۲۴۸</sup> چند بازداشت در رابطه با کودتای اول صورت گرفت و گارد سلطنتی خلع سلاح شد. اما چندان اقدامات موثر و هماهنگ دیگری صورت نگرفت و هیئت وزیران ظاهراً همچنان به کارهای جاری‌اش ادامه داد.<sup>۲۴۹</sup>

245) Mark Gasiorowski, «U. S. Foreign Policy and the Client State: Implications for Domestic Politics and Long-Term U. S. Interests in Iran» (Ph. D. dissertation, University of North Carolina at Chapel Hill, 1984), pp. 135-42; see also idem, «The 1953 *Coup d'Etat* in Iran», *IJMES*, 19 (August 1987), pp. 261-86.

۲۴۶) آشکارترین نمونهٔ آن، خواهرزادهٔ خودش سر‌تیب دفتری بود که پس از کودتای نافرجام ۲۵ مرداد به ریاست شهربانی منصوب کرد.

۲۴۷) گزارش باوکر، ۱۹ اوت ۱۹۵۳، FO 371 EP 104570.

۲۴۸) با رفتارش در خلال روزهایی که منتهی به ۳۰ تیر ۱۳۳۱ شد مقایسه کنید.

۲۴۹) گواهی سیف‌الله معظمی در دادگاه، دادگاه تاریخی (تهران، بی‌نا)، ص ۱۴۵.

ادعا شده است که حزب توده به منظور مقابله با کودتا تقاضای اسلحه کرد؛<sup>۲۵۰</sup> اما مصدق نمی‌توانست به چنین درخواستی روی خوش نشان دهد؛ او حاضر نبود به حزب توده اتکا کند و به پشتوانه آن بر سر کار بماند. گذشته از این او و همکارانش در مخالفت با خشونت به عنوان وسیله حفظ قدرت متفق‌القول بودند. آنان می‌دانستند که کودتای نظامی نمی‌تواند بدون پشتیبانی خارجی صورت بگیرد و موفق شود و اطمینان داشتند وقتی این موضوع روشن شد رژیم بعد از کودتا را از مشروعیت خود محروم خواهد ساخت. شاید آنان تلویحاً بر این باور بودند که سرنگونی دولت بوسیله چنین کودتایی بمراتب شرافتمندانه‌تر از سقوط آن در نتیجه دسیسه‌های به ظاهر مشروع پارلمانی است و اگر آنها یک شکست سیاسی خورده‌اند به پیروزی اخلاقی و معنوی دست یافته‌اند.

با پایان زندگی سیاسی فعال مصدق، یک اسطوره آغاز شد. اسطوره مصدق نیز مانند همه این‌گونه اسطوره‌ها بر پایه جنبه‌های واقعی یا تصویری شخصیت، باورها و رفتار او استوار بود. مهمترین ویژگی شخصیت مصدق، شدت و ژرفای عواطف او بود؛ این ویژگی با ابعاد «دیونسی» (Dionysian) فرهنگ سیاسی ایران یعنی با نمایش بی‌لگام عواطف قوی هماهنگی و سازگاری کامل داشت.<sup>۲۵۱</sup> اراده قوی و خوی سرکش مصدق با مهرورزی، شفقت و صداقت درهم آمیخته بود و او را آماج محبت و احترام مردم قرار می‌داد.

در حالی که در فرهنگها و محیطهای سیاسی دیگر معمولاً دولتمردان لازم می‌بینند تندرستی، تنومندی و نیروی جسمانی خود را به نمایش بگذارند، عناصر اصلی سبک سیاسی مصدق ناتوانی بدنی، ضعف بنیه، اشک ریختن، غش کردن و رفتار تحسراآلود و هیجان‌آمیز به تناسب موقعیت بود.<sup>۲۵۲</sup> مصدق بیشتر امور دولت را از خانه‌اش اداره می‌کرد، در حالی که اغلب «پیژاما» پوشیده بود، روی تخت‌خواب آهنینش آرمیده بود و بدن خود را با پتویی پوشانده بود.<sup>۲۵۳</sup> در نظر کسانی که رفتار

(۲۵۰) جوانشیر، اثر یاد شده، ص ۳۱۲.

(۲۵۱) برای بحث جالبی درباره این موضوع نگاه کنید به:

Ruth Benedict, *Patterns of Culture* (London, 1968).

(۲۵۲) به عنوان مثال مصدق هنگام سفرش به نیویورک به منظور شرکت در سازمان ملل متحد، مدعی بیماری شد و خودش را در بیمارستان بستری کرد تا به میل خود بتواند با بسیاری از سیاستمداران امریکایی ملاقات کند. مصدق، تقریبات، ص ۱۴۷-۱۴۶.

(۲۵۳) رفتار مصدق در این خصوص نیز او را قادر ساخت که جلسات کابینه را در خانه خودش

«عادی» را چیزی جز همرنگی با رفتارها و قراردادهای سطحی فرنگی مآبانه نمی‌دانستند و باورهای «معقول» را براساس معیارهای کلیشهای و مصلحت‌گراییهایی تنگ‌نظرانه می‌سنجیدند، طبعاً رفتار و عقاید خاص مصدق غیرعادی و غیرمعقول جلوه می‌کرد؛ و به همین سبب بود که شپرد مکرراً و بنحوی مهوع مصدق را «دیوانه» می‌نامید.<sup>۲۵۴</sup>

یکی از صفات مصدق که حتی دشمنانش درباره آن حرفی نداشتند فسادناپذیری او بود.<sup>۲۵۵</sup> او در سمتهای نمایندگی مجلس شانزدهم و نخست‌وزیری از دریافت حقوق خودداری کرد و آن را به مؤسسات خیریه اهدا نمود.<sup>۲۵۶</sup> این شاید بزرگترین سرمایه او در چارچوب ساختار دزدسالارانه حکومت ایران و در جامعه‌ای بود که شمار کمی از سیاستمداران آن از اتهام فساد برکنار بودند. همچنین او با سخت‌گیری و دشوارپسندی می‌کوشید همکارانش را از میان افراد درستکار برگزیند. مصدق بدون آنکه بخواهد به دیگران درس اخلاق بدهد علاقه‌مند بود میزان دل‌بستگی به ارزشهای اخلاقی و موازین مدنی را در فرهنگ سیاسی ایران بالا ببرد. آرزو یا رؤیای اصلی او این بود که جامعه‌ای سیاسی ایجاد کند که در برابر فساد آسیب‌ناپذیر باشد و در نتیجه اعتبار و پذیرندگی دولت را بیفزاید و غایتاً به شهروندی و مشارکت سیاسی استحکام و مفهوم ببخشد. در جامعه‌ای که او در نظر داشت، آزادی و شأن و حیثیت

تشکیل بدهد و بدین سان شاه را از شرکت در آنها محروم سازد. در سالهای قبل و بعد از دوران مصدق، جلسات هیئت دولت اغلب در حضور شاه تشکیل می‌شد.

(۲۵۴) این‌گونه نظرها در مطبوعات بریتانیا انعکاس گسترده داشت: مجله آبزور در شرحی از سیمای مصدق که تنها سه هفته پس از زمامداری وی به چاپ رسید، او را یک «روبسیر سالخورده» توصیف کرد که «به احتمال زیاد یک کرنسکی ناخواسته خواهد شد» و کسی است که دولت او زمینه استقرار کمونیسم را در ایران فراهم خواهد کرد. این نشریه مصدق را شخصی توصیف کرد که «استدلای مصلحت‌اندیشانه معقول در او هیچ تأثیری ندارد»، کسی که مشتکی افراد تبهکار، ماجراجو و دیوانه او را احاطه کرده‌اند... و حقیقتاً یک فرانکنشتین رقت‌انگیز «بیش از حد کوتاه‌بین است». (آبزور، ۲۰ مه ۱۹۵۱).

(۲۵۵) عبدالحسین بهنیا یکی از مقامات بلندپایه وزارت دارایی که خودش در مقام «رئیس کمیسیون ارز» به اتهام اخذ رشوه از جانب دولت مصدق تحت تعقیب قرار گرفته بود، موکداً مدعی شد که مصدق «ماورای هرگونه فساد مالی قرار داشت و اصولاً از همکاری با افراد فرصت‌طلب و بدنام خودداری می‌کرد» (بهنیا، اثر یاد شده، ص ۱۰۵).

(۲۵۶) نطق مکی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۴ دی ۱۳۳۰؛ «جریان محاکمه دکتر مصدق» خواندنیها، بخصوص شماره ۳۰ آبان ۱۳۳۲.

شهبروند و نیز استقلال واقعی و توسعه سیاسی کشور بمراتب بیش از پیشرفت مادی ظاهری و خودنمایانه «نوسازی» مورد احترام بود. به گفته خود او:

هر کس برای کوچک نشان دادن جهاد مقدس ملت ما اثرات نهضت ایران را از نظر اقتصادی بسنجد و استقلال کشور ما را با چند میلیون لیره قیاس کند، بلاشک راه خطا پیموده است.<sup>۲۵۷</sup>

نخستین گام بسوی برقراری جامعه سیاسی مورد نظر، تحقق حاکمیت ملی حقیقی بود که مایه پیدایش نخبگان حاکمی می شد که به پشتوانه خودسامانی نیازی به توصیه و حمایت سفارتخانه‌های خارجی نداشتند. در دورانی که این کتاب آن را بررسی کرده است، مصدق تنها نخست‌وزیری بود که حق بیگانگان بخصوص انگلیسیها را در این خصوص مسلم نمی دانست. او با همگی سفیران بیگانه مانند رهبر یک کشور واقعاً مستقل و آزاد رفتار می کرد و به هیچ وجه مجال دخالت در امور ایران را به آنان نمی داد و نه مانند سیاستمداری که برای جبران بی‌بهرگی از پشتیبانی داخلی به قدرتهای بیگانه تکیه می کند.

مصدق یک ناسیونالیست بود، اما از ناسیونالیسم خود نه به عنوان حربه‌ای برای سرکوب در داخل کشور به نام نیل به استقلال استفاده می کرد و نه آن را به کار تحریک تعصبات و پیشداوریهای نژادی و قومی برضد ملتها و جوامع دیگر می گرفت. او در مبارزه خود با شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت بریتانیا متأثر از عقاید جزمی و بیگانه‌ستیزی نبود بلکه می‌خواست این مبارزه را بیش از هر چیز به کار انباشتن دل‌های هموطنانش از غرور ملی و اعتماد به نفس بگیرد. لیکن نیل به این مقصود مستلزم فداکاری، از خودگذشتگی و استقامت بود.

اگر ملت ایران خواسته باشد در ردیف سایر ملل جهان مقام و موقعیتی را که شایسته او و گذشته پرافتخار اوست بار دیگر احراز کند، باید از محرومیت و مشکلات نگریزد و از فداکاری و جانبازی نترسد. ما نباید زندگانی را به هر صورت و کیفیت که بر ما عرضه شود دوست بداریم و بدان قانع و خرسند باشیم. اگر زندگانی توأم با آزادی و استقلال نباشد، پیشیزی ارزش نخواهد داشت. برای رسیدن به این هدف عالی، تاریخ زندگی ملل بزرگ



عالم شاهد مبارزات، مجاهدات و گذشتها و فداکاریهاست.<sup>۲۵۸</sup>

مصدق در بادی امر فعالیت خود را برای نیل به این منظور بر شیوه‌های پارلمانی متمرکز ساخته بود، هرچند شیوه سیاسی او بخصوص پس از زمامداری شامل یک بعد قوی مردم‌گرایانه (Populist) نیز بود. او به عنوان نماینده مجلس بارها برای فشار بر دولت‌ها به مردم متوسل شده بود و به عنوان نخست‌وزیر نیز برای مقابله با مخالفانش به طرز گسترده‌ای به مردم توسل می‌جست. در یک مورد هنگامی که مجلس به علت غیبت نمایندگان و نرسیدن به حد نصاب تشکیل جلسه نداد، وی نطقش را برای جمعیتی که در میدان بهارستان اجتماع کرده بودند ایراد کرد و اظهار داشت: «هر جا مردم هستند مجلس همانجا است».<sup>۲۵۹</sup> و وقتی متوسل به همه‌پرسی شد که اوج مردم‌گرایی‌اش بشمار می‌رفت، اعلام نمود: «در کشورهای دموکرات هیچ قانونی مافوق اراده مردم نیست».<sup>۲۶۰</sup>

«جاذبه سحر آمیز» مصدق<sup>۲۶۱</sup> و قدرت سخنوری او همیشه جمعیتی را دور او گرد می‌آورد که به سخنانش گوش می‌دادند و واکنشهای آگاهانه نشان می‌دادند. هر موقع او به مردم متوسل می‌شد برای این بود که آنها را از اوضاع آگاه کند و داوری آگاهانه آنان را خواستار شود. مصدق اراده مردم را برای مشروعیت بخشیدن به تغییر قوانینی که ناقض آرمانهایش بودند یا بسهولت مورد دست‌آموزی و سوءاستفاده مخالفانش قرار می‌گرفتند، کافی می‌دانست. او در برابر آزمندی، فساد و انحطاط طبقه بالای طرفدار انگلیس، به خوش‌طینتی ذاتی مردم عادی ایران اعتقاد داشت.<sup>۲۶۲</sup> اگرچه دشمنانش به او برچسب عوام‌فریب می‌زدند، بندرت الهام‌بخش مردم می‌شد بی آنکه خودش از آنان الهام گرفته باشد. به همین دلیل بود که یکی از طرفدارانش اظهار داشت سیاستمدار باید عوام‌فریب باشد و نه فریفته عوام.<sup>۲۶۳</sup> مردم‌گرایی مصدق و در حقیقت به قدرت رسیدن او، با اصول بنیادی سیاست طایفه‌ای که در دوران

۲۵۸) پیام مصدق به ملت، متن در باختر امروز، ۳۱ تیر ۱۳۳۲.

۲۵۹) باختر امروز، ۶ شهریور ۱۳۳۰.

۲۶۰) پیام مصدق به ملت، همانجا، ۵ مرداد ۱۳۳۲.

۲۶۱) Richard Cottam, «Political Party Development in Iran», *Iranian Studies*, vol. 1, no. 3 (Summer 1968), pp. 82-94.

۲۶۲) مصدق، تقریرات، ص ۱۶۴-۱۶۱؛ ایضاً نطق در مجلس شورای ملی، ۲۰ آبان ۱۳۲۴، متن در

کی استوان، اثر یاد شده، جلد ۲، ص ۱۸۲-۱۷۹.

۲۶۳) خلیل ملکی، «تحلیل مختصری از گذشته»، اثر یاد شده، ص ۵۶-۵۴.

زامنداری او تحت‌الشعاع ناسیونالیسم و تجلی آن در نهضت ملی شدن نفت قرار گرفته بود، ناسازگار بود. مصدق گذشته از تکیه مؤثر بر آرمانهای نهضت ملی و کوشش در برکشیدن و تحقق آنها، توانسته بود به پشتوانه موقعیت خاص خود، با بسیج افکار عمومی و سیاسی کردن مؤثر مردمان شهرنشین و بردن سیاست به میان مردم کوچه و بازار با شیوه سیاسی مألوف نخبگان سنتی مبارزه کند.

دلبستگیهای مردم‌گرایانه آشکار مصدق نشانه آگاهی روزافزون او از کاستیهای ترتیبات پارلمانی جاری بود که به اعتقاد وی تنها با تضمین انتخاب نمایندگان «حقیقی» مردم از طریق قانون انتخابات اصلاح شده درمان‌پذیر بود، قانون انتخاباتی که وی تدوین کرد ولی نتوانست به‌موقع اجرا بگذارد. با اینهمه بسیار بعید بود که چنین قانون انتخاباتی بتواند انتخاب نمایندگان «حقیقی» مردم را تضمین کند، زیرا مکانیسمها و شیوه‌های متعارف و متداول رأی‌گیری، اگر از فشارها و محدودیتهای متعدد ساختاری گفتگو نکنیم، انتخاب چنین نمایندگانی را تسهیل نمی‌کرد. افزون بر آن محدود ساختن حق انتخاب به بخش باسواد مردم که مصدق در نظر داشت، به‌سادگی قابل توجیه نبود زیرا مردم «عادی» را که او به کرات از فضیلت‌های مدنی سنتی آنها ستایش کرده بود، از حق انتخاب محروم می‌ساخت. در واقع مصدق نتوانست زمینه و وسایل مؤثر استقرار سیستم پارلمانی مورد نظر خود را پدید آورد یا حتی ترتیبات موجود را که عملاً به بن‌بست رسیده بود نجات دهد.

به منظور مفهوم بخشیدن به انتخابات، تأمین یک اکثریت پارلمانی و تهیه مکانیسمی برای بسیج حمایت مردمی در مقابل فعالیتهای ضد دولتی، تشکیل یک حزب سیاسی طرفدار دولت ضروری بود. در آغاز کار امید می‌رفت که جبهه ملی بتواند چنین نقشی را ایفا کند. متأسفانه ایدئولوژی و ساختار جبهه ملی ذاتاً آن را برای اینکه پایگاه حکومت قرار گیرد نامناسب می‌ساخت. گذشته از این مصدق بمحض اینکه نخست‌وزیر شد از شرکت در جلسات آن خودداری ورزید<sup>۲۶۴</sup> با این استدلال که او باید به عنوان رئیس دولت از هر حزبی مستقل باشد.<sup>۲۶۵</sup> با توجه به اینکه او مصمم بود به دور از احزاب سیاسی و اتحادیه‌های فرقه‌ای و فراکسیونی باشد، لذا گزیری نداشت جز آنکه بیش از هر چیز به پشتیبانی مردم تکیه کند. مصدق در واپسین سالهای عمرش عقب‌ماندگی ایران را به نبود سازمانهای

(۲۶۴) احمد ملکی، اثر یاد شده، ص ۲۳-۲۱. طبق این روایت، مصدق فقط یکبار به عنوان نخست‌وزیر در جلسات جبهه ملی شرکت کرد.

(۲۶۵) ارسلان خلعتبری، «دکتر مصدق را که به زمین زد»؛ اثر یاد شده.

سیاسی و اجتماعی نسبت داد که موجب شد کشور آزادی و استقلال خود را از دست بدهد.<sup>۲۶۶</sup> شاید این یکی از مهم‌ترین شکست‌های او در دوره زمامداریش بود، زیرا از یک‌سو او ظاهراً مفید بودن احزاب سیاسی را درک کرده بود ولی از سوی دیگر لزوم ایجاد سازمان و تشکیلات مؤثر را عمیقاً بازنشناخته بود. درست است که او کوشید حزب ایران را به عنوان حزب عمده دولتی آماده و پشتیبانی کند، ولی به نظر می‌رسید قاطعانه معتقد است که در فرهنگ سیاسی ایران، احزاب سیاسی به زحمت از فرقه‌گرایی و دسته‌بندی قابل تشخیص است و تحزب را به عنوان نمودار ستایش‌انگیزی از فعالیت سیاسی تلقی نمی‌کرد. یکی از پیامدهای این‌گونه برداشتها درباره تحزب این بود که دولت به سبب روابط نزدیکش با حزب ایران مورد شماتت قرار گرفت و خود حزب ایران نیز یا روابط نزدیکش را با دولت انکار می‌کرد یا درباره آن حالتی پوزش‌گرایانه داشت.

موانع ساختاری متعدد دیگری نیز در برابر تشکیل موفقیت‌آمیز احزاب سیاسی وجود داشت، و چنین برمی‌آمد که مصدق براساس تجربه تلخی که در گذشته داشت درباره امکان قریب‌الوقوع آن عمیقاً بدبین بود.<sup>۲۶۷</sup> هنگامی که جبهه ملی تأسیس شد گفتگوهای درباره تشکیل یک حزب سیاسی مطرح شد ولی هیچ کاری صورت نگرفت. چنین بحث‌هایی یکبار دیگر هنگام همه‌پرسی از سر گرفته شد ولی باز هم به جایی نرسید. با توجه به این پیشینه جا دارد پرسیم مصدق چگونه انتظار داشت ملت ایران به دموکراسی نایل شود یا شایسته آن باشد وقتی حتی میهن‌پرست‌ترین و فداکارترین عناصر آن قادر به تشکیل یک حزب مؤثر نبودند. این یکی از مهم‌ترین تناقضات حل‌نشده طرزفکر و عمل سیاسی مصدق بود. وظیفه زمامداری در برابر دشواریهای کوبنده، مصدق را وادار به ارزیابی مجدد دلبستگیها و رفتار سیاسی پیشین خود کرده بود که اغلب اوقات منفی بود. او پس از عهده‌دار شدن نخست‌وزیری فرصت یافت در پرتو تجربه و مقتضیات شغلی عقایدش را تعدیل کند. وی نه تنها وسعت دامنه آسیب‌پذیری دولت در برابر مجلس و دربار، و نیز سهولتی را که می‌شد قانون اساسی و سیستم پارلمانی را مورد دست‌آموزی قرار داد، تشخیص داده بود بلکه ضرورت دگرگونی این وضع را دریافته بود.<sup>۲۶۸</sup> راه‌حل موقتی

(۲۶۶) نامه مصدق به شایگان، ۱۲ شهریور ۱۳۴۱. متن در مکانیات مصدق، اثر یاد شده، ص

۱۰۳

(۲۶۷) مصدق، تقریرات، ص ۱۳۷-۱۳۶.

(۲۶۸) پیام مصدق به ملت، باختر امروز، ۵ مرداد ۱۳۳۲.

او، یعنی تقاضای اختیارات، البته مخالفت‌های شدیدی را برانگیخت، در حالی که راه‌حل درازمدت بالقوه یعنی تصویب گزارش هیئت هشت نفری بوسیله مجلس، هیچ‌گاه عملی نشد. با توجه به دشواریهای گوناگون در تأمین انتخابات آزادانه نمایندگان «حقیقی» مردم و بدبینی او درباره احزاب سیاسی، وی هم در زمینه نظری هم در حوزه عملی از یافتن راه‌حلهای دیگر در مانده بود. او هیچ چارچوب عقیدتی منسجم و هیچ ساختار تشکیلاتی که بتوان در درون آن کار کرد، بوجود نیاورده بود.

به دلایل مختلف، بخصوص نیاز دایم به برطرف کردن ترسها و نگرانیهای شاه، مصدق متمهد شده بود که سلطنت را محترم بشمارد و در صورتی که رژیم کشور تبدیل به جمهوری شود ریاست جمهوری را نپذیرد.<sup>۲۶۹</sup> البته او تشخیص داده بود که رژیم سلطنت به شکل موجود آن یا دست کم با توجه به متصدی فعلی آن را نمی‌توان با موفقیت با یک حکومت پارلمانی کارآمد سازگاری داد. همچنین دریافته بود که نجات رژیم پارلمانی ایران به تقویت قاطعانه دولت یا قوه مجریه بستگی دارد. با وجود این او به اندازه کافی به چشم‌انداز ماندن بر مسند قدرت در صورت به تبعید رفتن شاه یا ساقط کردن سلطنت، نیندیشیده بود. در واقع او تدارک فکری و عملی ناچیزی برای چنین تحولی دیده بود. با توجه به وضعی که در آستانه و پس از فرار شاه از کشور بوجود آمده بود، مصدق به نحو قابل درکی از رویارویی با چنین چشم‌اندازی بیمناک بود ولی شاید اگر مدتی بیشتر بر مسند نخست‌وزیری باقی مانده بود، زمینه ترتیبات عملی مؤثری را برای مقابله با این وضع فراهم می‌کرد.

با تمام این اوصاف، تلاشها و دست‌آوردهای مصدق در تجدید حیات مشروطه‌خواهی در تاریخ سیاست پارلمانی ایران بی‌همتاست. او موقعیت شاه را به ایفاء نقشی عملاً زاید تقلیل داد، خانواده سلطنتی و اطرافیان‌شان را از دخالت آشکار و مؤثر در امور تا حد زیادی بازداشت و دربار را از موضع محوری خود در بدنه سیاسی ایران محروم کرد. مصدق دولتمردی بود که دلبستگی به اصول دموکراتیک و تعهد به عدم خشونت، او را از بسیاری دیگر ممتاز می‌کرد، هرچند عناصری در طرز تفکر سیاسی و رفتار او وجود داشت که می‌توانست به اقتدارگرایی تعبیر شود. عناصر مزبور در دیدگاههای او در خصوص منافع «حقیقی» مردم نهفته بود. او واقعاً بر این باور بود که هم صلاحیت تشخیص منافع «حقیقی» مردم را دارد و هم می‌تواند این منافع را با کمک مستقیم خود آنان تأمین کند. ویژگیهای مصدق، سفیر فرانسه

(۲۶۹) به عنوان مثال نگاه کنید به: مصدق، خاطرات و تاللمات، ص ۲۷۳-۲۵۹.

در تهران را واداشت که او را «ترکیبی از گاندی و روسو» بنامد.<sup>۲۷۰</sup> افزون بر آن، اعتقاد پابرجای او به سیاست خارجی مبتنی بر «موازنه منفی» او را در شمار پیشگامان جنبش عدم تعهد قرار می‌داد.

سرانجام، هرچند سقوط مصدق برای جنبش دموکراتیک و ملی ایران یک عقب‌نشینی بود، ولی نشانه شکست آن نبود. در واقع او تبدیل به الهام‌بخش‌ترین اسطوره این جنبش گردید و هر گروهی طبق انتظارات و آرزوهای خود تصویر خاصی از او ترسیم می‌کرد. اگرچه زمامداری مصدق عمدتاً حاصل مجموعه پیچیده‌ای از پیش شرطهای ساختاری بود، او خود نیز داوطلب درگیری در مبارزهای شد که در جهانی که «رنال پولیتیک» و ملاحظات غیراخلاقی ناشی از قدرت و پول بر آن حکمفرما بود بیشتر احتمال می‌رفت به شکست منتهی شود تا به پیروزی. با اینهمه ترس از شکست او را از آغاز چنین مبارزهای باز نداشته بود. به قول فاطمی، مصدق متعهد به مبارزه با «مغلوبیت روحی» بود.<sup>۲۷۱</sup> انگیزه او در زمامداری در درجه اول امیدواری و احساس رسالت بود. مصدق همانند بسیاری از مردان عمل، به گفته آنتونیو گرامشی، بدبینی خود را به سود خوش‌بینی اراده طرد کرده بود.

۲۷۰) هاروی (از پاریس) به دیکسون، ۱۴ ژانویه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104561.

۲۷۱) نطق رادیویی دکتر فاطمی، متن در باختر امروز، ۲۱ مرداد ۱۳۳۲.

## نتیجه

دوران ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ جایگاه ویژه‌ای در آگاهی تاریخی ملت ایران دارد و بسیاری از روشنفکران ایرانی با حسرتی عمیق به آن می‌نگرند. در این دوران روح دربند کشیده شده مشروطه خواهی به‌رغم کلیه موانع پایداری نشان داد، فرهنگ سیاسی کشور از بسیاری جهات بارورتر شد و آگاهی سیاسی مردم شهرنشین بنحوی محسوس گسترش یافت. اگرچه حکومت نظامی در تهران و برخی دیگر از نقاط کشور در بخش عمده این دوران برقرار بود، آزادی بیان از جمله انتقادات و مبارزه طلبیهای گوناگون علیه نخبگان حاکم بر کشور با مانع منظمی روبرو نشد. نیروهای مذهبی کشور در وضعی نبودند که ماهیت اصولاً غیرمذهبی نظام سیاسی موجود را جداً مورد تهدید قرار دهند. به‌رغم ضعف و آسیب‌پذیری دولت، کثرت ایدئولوژیها و عقاید متضاد و امکان نامحدود اختلاف نظرهای سیاسی، خشونت و هرج و مرج غالب نشد و تمامیت کشور متزلزل نگردید. بخصوص در دوران نخست‌وزیری مصدق، به‌رغم تلاشهای گسترده مخالفان در بی‌ثبات کردن دولت، بی‌نظمی جدی و گسترده‌ای رخ نداد و نشانی از اینکه یکپارچگی ارضی کشور با تهدیدی جدی روبروست، بروز نکرد. خلاصه اینکه در نظر بسیاری از ایرانیان، این دوره می‌توانست جان‌نشین یا شقی بالقوه ماندگار و معتبر در برابر خودکامگی سلطنتی باشد.

نحوه‌ای که این دوران به پایان رسید، یعنی از طریق کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که

به یاری مؤثر بیگانگان ترتیب داده شده بود، بسیاری از ایرانیان را به برداشتی تراژیک از تاریخشان دچار کرد و هنوز آنها از مقایسه و تقابل آنچه روی داد با آنچه ممکن بود یا می‌بایست رخ دهد دست نکشیده‌اند.

انقلاب مشروطیت ایران در ۱۹۰۶ در شرایطی صورت گرفته بود که بسیاری از پیش‌شرطهای لازم برای موفقیت آن وجود نداشت. نه یک دولت متمرکز معتبر، نه یک دستگاه اداری مؤثر، نه یک شبکه ارتباطی واقعی، و نه آگاهی گسترده‌ای از تعلق به یک هوشیاری مشترک و گسترده به واحد ارضی مشخصی به نام ایران وجود داشت. به هنگام استعفاء رضاشاه، برخی از این مسایل حل شده بود و شرایط برای ظهور یک سیستم پارلمانی مؤثر و ماندگار، از روزگار پیش از رضاشاه بسیار مساعدتر بود.

اگرچه در دوران بعد از شهریور ۱۳۲۰ قدرت دولت مرکزی تضعیف شد، ولی ساختار اصلی آن - شامل ارگانهای اجرای قانون، دیوانسالاری، و سیستم ارتباطی - دست‌نخورده باقی ماند. افزون بر آن تغییرات در سازمان اقتصادی و مالی کشور، رشد نسبی صنایع، افزایش تمایز طبقات و قشرهای اجتماعی، رشد ناسیونالیسم، توسعه قشر روشنفکر و سیستم آموزشی، پیدایش و گسترش قانون مدنی و قوانین مدون دیگر، و تغییرات دیگری از این نوع، استقرار حکومت پارلمانی کارآمد را یاری می‌کرد. لیکن کارکرد حکومت پارلمانی در این دوره با دشواریهای اساسی روبرو شد.

حکومت پارلمانی در دوران بعد از رضاشاه با بی‌ثباتی کابینه‌ها مشخص می‌شد. در دوران دوازده سالی که مورد بحث این کتاب است، دوازده نخست‌وزیر هفده کابینه تشکیل دادند که بیست و سه بار ترمیم شدند. میانگین عمر هر کابینه، بدون در نظر گرفتن ترمیمها هشت ماه و با در نظر گرفتن ترمیمها فقط سه ماه و نیم بود. بی‌ثباتی کابینه‌ها، کارآیی حکومت را بسیار کاهش داد ولی ترکیب نخبگان حاکم مستقر را دستخوش تغییری مهم نکرد. از یکصد و پنجاه سیاستمداری که در این دوره سمتهای نخست‌وزیری و وزارت را عهده‌دار شدند یک‌سوم آنان بطور مرتب در کابینه‌ها شرکت داشتند. از این عده بیش از دوسوم سیاستمداران سلطنت‌طلب بودند که مناصب مطمئن خود را اصولاً مدیون حمایت دربار بودند. تغییرات پی‌درپی کابینه‌ها و تغییر و تبدیل مناصب هیچ تأثیری در قدرت و وضع مستحکم این گروه

نداشت.<sup>۱</sup>

تجربه این دوره بخوبی نشان داد که حکومت پارلمانی کارآمد در ایران مستلزم وجود یک قوه مجریه قوی و بادوام است که نه در برابر مبارزه جویی مجلسی سرکش آسیب پذیر باشد و نه تازشگریهای دربار بتواند آن را از کار بیندازد. مجموعه پیچیده عناصر ساختاری که پیدایش و تحکیم چنین حکومتی را مانع می شد به سبب ابهامات ذاتی قانون اساسی که هیچ مرزبندی مشخص و خالی از مناقشهای بین سه قوه کشور نکرده بود تشدید می شد. این وضع از یک سو منجر به پیدایش قوه مقننه ای شده بود که دستخوش دسته بندیهای ستیزه جویانه بود و با آنکه اختیاراتی گسترده داشت اغلب اوقات قادر نبود بیش از تغییر پی درپی کابینه های سست و ضعیف کاری انجام دهد. از سوی دیگر این وضع سبب شده بود که پادشاه که از لحاظ قانون اساسی مسئولیتی نداشت و پاسخگویی کسی نبود، و اختیاراتش اصولاً تشریفاتی بود، قدرتمندترین فرد کشور باشد.

شاه که به رغم موضع قدرت ممتازش ناراضی بود، کوشید از طریق تجدید نظر در قانون اساسی اختیاراتش را رسماً افزایش دهد اما این کار نتیجه ای را که مورد نظر او بود، نداشت. با این وصف او با وسایل گوناگون کوشید با پارلمان رقابت کند با این هدف که نظارت شاهانه را بر قوه مجریه به حداکثر برساند. در هر موردی که او در این کار موفق نمی شد، پارلمان در تضعیف کابینه هایی که دربار بر سر کار آورده بود درنگ چندانی نمی کرد و هرگاه به نظر می رسید که قوه مقننه در موضع غالب قرار گرفته است، شاه تاکتیکهای خود را بر ضد دولتهایی که مورد حمایت پارلمان بودند بسیار می افزود. اگر کابینه ای می کوشید در برابر دربار و مجلس اظهار وجود کند، شمار زیادی از نمایندگان با شاه علیه آن همکاری می کردند. این تصویر با جابجایی پی درپی وفاداریها و تزلزل روابط فراکسیونها و گروهها و در عین حال با تأثیر فشارها و نفوذ بیگانگان، پیکار جوییهای عقیدتی، جنجال انگیزی روزنامه ها، و عوامل و مسایل گوناگون اجتماعی-اقتصادی پیچیده تر می شد. در هر حال قربانی اصلی

(۱) تاکنون هیچ مطالعه ای درباره زمینه اجتماعی نخست وزیران ایران در دسترس قرار نگرفته است. تنها جلد کتاب خانم زهرا شجیمی تحت عنوان «وزارت و وزیران در ایران» که تاکنون منتشر شده است (تهران ۱۳۵۵) عمدتاً به ساختار تشکیلاتی رسمی و وظایف وزیران گوناگون می پردازد. برخلاف کتاب قبلی خانم شجیمی درباره نمایندگان مجلس، یعنی «نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری» (تهران ۱۳۴۴)، این جلد اطلاعات ناچیزی درباره ارزش جامعه شناسی بدست می دهد. انتظار می رود چنین اطلاعاتی در مجلدات بعدی داده شود.



کابینه بود که دائماً آماج فشارهای همه‌جانبه و تضعیف‌کننده بود. در دوره‌ای که موضوع این کتاب است، اقتدار اجرایی رسماً به کابینه تفویض شده بود و اعضاء کابینه می‌بایست جمعاً آن را اعمال کنند اما در واقع حکومت بوسیله کابینه وجود نداشت، بلکه اقتدار حکومت در دست نخست‌وزیر بود و هویت کابینه تحت‌الشعاع شخصیت نخست‌وزیر قرار داشت. بنابراین نخست‌وزیران ضعیف به معنی دولتهای ضعیف بودند و همین‌طور برعکس. نخست‌وزیران قوی نظیر قوام، و به شیوه‌ای منظم‌تر و منسجم‌تر مصدق، کوشیدند با جلوگیری از مداخلات بی‌جای دربار یا کاهش مؤثر آن، اقتدار قوه مجریه را احیا کنند. با اینهمه، رفع تنشهای عمیقی که به دنبال این تلاشها پدید آمد و منجر به مبارزات تلخ پنهان و آشکاری گردید، ممکن نشد؛ نظام پارلمانی ایران به بن‌بستی فرساینده گرفتار آمد و قابلیت برای نجات خود از این وضع نشان نداد. روی کار آمدن مصدق نویدبخش پیروزی بزرگ مشروطه‌خواهی و احترام به قانون اساسی بود هرچند بعداً ثابت شد که این پیروزی کوتاه‌مدت بوده است. سقوط او نه تنها به معنی آغاز پیروزی شاه و تحکیم روزافزون قدرت او بود بلکه ثابت کرد میان سلطنت‌طلبی و مشروطه‌خواهی شکافی پرنشدنی وجود دارد. رویدادهای مرداد ۱۳۳۲ آغازگر یک فراگرد مشروعیت‌زدایی بود که اعتبار حکومت را دستخوش فرسایش کرد و بتدریج شکاف میان نخبگان و بقیه جامعه را بیشتر کرد. این فراگرد سرانجام در یک ربع قرن بعد به سرنگونی سلطنت انجامید.

اما چنین پایانی لزوماً برای حکومت پارلمانی ایران محتمل نبود. اگر دربار از هدف برکنار کردن کلیه رقیبان مؤثر خود از فراگرد سیاسی دست برمی‌داشت طبیعت کثرت‌گرای سیاست ایران نه تنها ممکن بود دوام آورد بلکه ممکن بود خود را تبدیل به یک نظام بالقوه پایدار و مؤثر کند. چنین سیستمی ممکن بود با تحولات سریع اجتماعی و اقتصادی چندان سازگار نباشد، ولی بهای خودکامگی شاهانه‌ای که بر کشور تحمیل شد بمراتب بیشتر بود. بی‌گمان نقش و رفتار مقام سلطنت علل و موجبات انکارناپذیر ساختاری داشت. با اینهمه آنچه روی داد کاملاً اجتناب‌ناپذیر نبود. در واقع هیچ قدرتی را نمی‌توان موجهاً به شاه نسبت داد بدون آنکه او را شخصاً مسئول بخش عمده‌ای از کارهایش بدانیم.

فقدان آشکار حساسیت و دوراندیشی سیاسی شاه در پی‌گیری بی‌امان حکومت فردی و بی‌اعتقادی وی به عملی بودن و حتی مطلوب بودن حکومت پارلمانی واقعی، چشم‌انداز حصول چنین حکومتی را بسیار تضعیف کرد. ناتوانی او در لگام‌زدن بر فساد و زیاده‌رویهای خانواده و اطرافیانش، فرسایش اعتبار شخصی و اخلاقی او را

تسریع کرد. تنفر او از سیاستمداران مستقل‌اندیش و معتقد به اصول و طرد و نفی خودبینانه هر سخنی که حاوی انتقادی از او بود، منجر به این شد که عده‌ای فرصت طلب و چاپلوس او را احاطه کنند. ترس بیمارگونه او از احزاب سیاسی و انجمنهای اصیل بدان معنی بود که شیوه حکومت دلخواه او مناسبتی با تلاش در جهت فراهم آوردن ترتیباتی که حتی به صورت ظاهر شباهت به مشارکت سیاسی معتبر داشته باشد، نخواهد داشت. و سرانجام اعتقاد بی‌چون و چرا و کمابیش قدرگرایانه شاه به حکمت عامیانه و متعارف رایج درباره نفوذ همه‌جانبه بیگانگان بر جریان سیاست ایران، به همراه بی‌بهرگی او از یک پایگاه مردمی واقعی مانع از آن شد که وی هرگز به اعتماد به نفس پایدار دست یابد. اثرات متراکم چنین عواملی او را بی‌اندازه خودکامه و اقتدارگرا و درعین حال بی‌نهایت آسیب‌پذیر کرده بود. با توجه به عوامل مزبور و ساختار نهادهای سیاست ایران، بدیهی است که اگر ماهیت خاص سلطنت پهلوی دستخوش دگرگونی می‌شد، یا شاه دارای شخصیتی متفاوت بود، ممکن بود مسیر تاریخ ایران کاملاً به گونه‌ای دیگر باشد. در چارچوب کلی شرایط موجود، راههایی را که در برابر سیاست پارلمانی رایج و غیرقابل دوام ایران قرار داشت، می‌توان چنین فرض و خلاصه کرد:

نخستین و محتمل‌ترین راه، خودکامگی شاهانه بود که می‌توانست قدرت فائده سلطنت را نهادینه کند و بدین سان شاه را قادر سازد که به نحوی اعمال قدرت نماید و نقش تمامی ترتیبات پارلمانی را در حد ادای وظایفی تشریفاتی تقلیل دهد. این همان چیزی بود که پس از ۱۳۳۲ اتفاق افتاد.

دومین راه که احتمال آن کمتر بود پیدایش یک قوه مجریه قوی و بهره‌مند از حمایت مستمر سازمانی و تشکیلاتی بود که قادر باشد هم قدرت نابجای مجلس و هم دربار را کاهش دهد و حدود دقیق اختیاراتی را که به نهادهای گوناگون کشور تفویض شده است تعیین کند. چنین قوه مجریه‌ای می‌توانست براساس تفسیر سلطنت‌ستیزانه از قانون اساسی، و حتی تجدید نظر در آن که متضمن کاهش قدرت مجلس نیز باشد، اقتدار خود را مستقر نماید. لازمه هرگونه تغییر یا تجدید نظری از این‌گونه این بود که تدابیری که در دوران مصدق در نظر گرفته شده بود، نظیر گزارش نافرجام هیئت هشت نفری درخصوص ماهیت تشریفاتی اختیارات شاه و پارامی از جنبه‌های قانون اختیارات مصدق، در مد نظر قرار گیرد.

سومین و شاید غیرمحتمل‌ترین راه، برگذاری انتخابات آزاد و پیدایش پارلمانی بود که در آن اکثریتی بزرگ، ثابت‌قدم، و وفادار به نهضت ملی به رهبری مصدق بتواند یک حکومت ماندگار را پشتیبانی کند.

دو احتمال اخیر ممکن بود واکنشهای مخالف شدیدی برانگیزد. نه دربار و نه بخش اعظم ارتش هیچکدام با چنین تحولی موافقت نمی کردند. دولت‌های غربی نیز به احتمال قوی با تحکیم یک دولت طرفدار مصدق مخالفت می کردند به این بهانه که دولت مزبور نه سدی در برابر کمونیسم پدید می آورد و نه امنیت منافع استراتژیک غرب را تضمین می کند. اتحاد جماهیر شوروی نیز بی گمان پیدایش و تداوم چنین حکومتی را خوش نمی داشت. کوتاه سخن اینکه امکان و فرصت برای استقرار یک حکومت پارلمانی متکی به خود و مصون از تعرضات خارجی و داخلی - بخصوص دخالت‌های شاهانه - بسیار ناچیز بود. اگر مشروطه سلطنتی در چارچوب قانون اساسی ۲۵-۱۳۲۴ قمری منطقی‌اً امکان پذیر دانسته شده بود، عملاً و به تجربه ثابت شده بود که ناممکن است.

چهارمین راه طبعاً پیدایش یک جمهوری مطمئن به خود با یک قانون اساسی معقول بود که در تدوین آن دوران‌اندیشی و واقع بینی مد نظر قرار گرفته بود، اختیارات کافی به قوه مجریه تفویض می کرد و دلبستگی به قانون را با کارآیی و آزادی را با نظم سیاسی می آمیخت. چنین حکومتی می توانست از ناسیونالیسم مصدق نشأت بگیرد، بر یک پایگاه دموکراتیک و مردمی متکی باشد و از نظر سازمانی خود را از طریق تلاش‌های واقعی در جهت سیاست حزبی پشتگرم نگاه دارد. این حکومت می بایست بر پایه جهت یابیهای سیاسی جدید و ارزیابی دوباره و اساسی برداشتها و تصورات دموکراتیک رایج بنیان گذارده شود. می بایست فرهنگ سیاسی موجود را کاملاً متحول سازد و پایگاه طبقاتی فعلی سیاست ایران را درنوردد. مواعی که بر سر راه حصول و حفظ یک حکومت جمهوری پایبند به آزادی و قانون قرار داشت، به احتمال قوی برطرف ناکردنی بود. اگر چنین حکومتی به آسانی می توانست برقرار شود، دوام آن احتمالاً منجر به کشمکشها و چالش‌های شدید داخلی و خارجی می شد. با اینهمه چنین به نظر می رسد که در این باره جداً اندیشیده نشده بود. در واقع شگفت آور است که از سوی مصدق و یارانش تدارک ذهنی و عملی بسیار ناچیزی حتی در مورد چشم انداز حکومت کردن در غیبت شاه از صحنه سیاسی صورت گرفته بود. از یک سو این نشانه‌ای از استحکام نهاد سلطنت در بدنه سیاست ایران و نموداری از نیروی دلبستگیها و تلاش‌های سلطنت خواهانه بود. از سوی دیگر این دلیلی بود بر فقدان آشکار استواری فکری و ژرف اندیشی کافی، توان تحلیل نظری منظم یا هرگونه برنامه ریزی مؤثر دوران‌اندیشانه از سوی رهبران ملی، و عملاً به منزله بدبینی سیاسی یا تسلیم در برابر اقتدارگرایی خیزنده شاه بود.



## کتابشناسی

### الف: اسناد بایگانی

بایگانی عمومی دولت انگلستان، پرونده FO 371 برای سالهای ۱۹۵۳-۱۹۴۱ و پرونده FO 248 برای سالهای ۱۹۵۳-۱۹۴۶.  
بایگانی وزارت هند، پرونده‌های S/12/3472 A و L/P برای سالهای ۱۹۴۷-۱۹۴۱.

### ب: اسناد منتشرشده، مجموعه‌ها و نشریات اختصاصی

Alexander Yonah and Nanes, Allan (eds.). *The United States and Iran: a Documentary History*. Frederick, MD: University Pbls of America, 1980.  
اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ۵ جلد، فلورانس، انتشارات مزدک، ۱۳۵۳.  
اقبال، حسن (گردآورنده) نفت و بحرین یا عباس اسکندری در خدمت مجلس پانزدهم، تهران ۱۳۳۱.  
امامی، جمال. نطقهای جمال امامی در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی، تهران، چاپخانه شرکت مطبوعات ۱۳۳۲.  
ایران در راه اصلاحات دموکراتیک در تحت رهبری جناب آقای قوام‌السلطنه، بیلان عملیات دولت در سه ماهه ۱۳۲۵، تهران ۱۳۲۵.  
بزرگمهر، جلیل (گردآورنده) مصدق در محکمه نظامی، ۲ جلد، تهران، نشر

- تاریخ ایران ۱۳۶۳.
- بزرگمهر، جلیل (گردآورنده) مصدق در دادگاه تجدید نظر نظامی، تهران، شرکت نشر انتشار ۱۳۶۵.
- تقریرات مصدق در زندان، یادداشت شده توسط جلیل بزرگمهر، تنظیم شده به کوشش ایرج افشار، انتشارات فرهنگ ایران زمین ۱۳۵۹.
- جامی، گذشته چراغ راه آینده است، تهران، انتشارات نیلوفر ۱۳۶۲.
- جریان محاکمه دکتر مصدق، خواندنیها، ۲۳ آبان تا ۱۹ دی ۱۳۳۲.
- حزب ایران، تحلیلی از مبارزات ملت ایران به رهبری دکتر مصدق، تهران، انتشارات حزب ایران، ۱۳۵۷.
- دادگاه تاریخی: محاکمه آقای دکتر مصدق در دادگاه نظامی، تهران، انتشارات روشنفکر، بی تا.
- ده گزارش از دکتر مصدق به دولت و مجلس، تهران، انتشارات زبرجد ۱۳۵۷.
- دهنوی، محمد. مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها، پیامها و فتاوی آیت‌الله کاشانی، ۵ جلد، تهران، انتشارات چاپخش ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲.
- راهنمای ایران، نشریه دایره جغرافیایی ارتش، تهران ۱۳۳۰.
- رضوی، احمد. متن نطق نماینده کرمان در مجلس شورای ملی، تهران، یغما ۱۳۲۷.
- روابط خارجی ایالات متحد آمریکا، وزارت خارجه آمریکا، واشینگتن ۱۹۵۳-۱۹۴۱.
- سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، نگرشی کوتاه بر نهضت ملی ایران، تهران ۱۳۵۸.
- شناخت حقیقت: دکتر مظفر بقایی کرمانی در پیشگاه تاریخ، کرمان ۱۳۵۷.
- صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران، ۴ جلد، اصفهان، انتشارات کمال ۱۳۶۳.
- قطعهنامه پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران، در اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد یکم، فلورانس ۱۳۵۳.
- کوهی کرمانی، حسین. از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان و زنجان، ۲ جلد، تهران، مظاهری، بی تا.
- کی استوان، حسین. سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، ۲ جلد، تهران، انتشارات روزنامه مظفر ۱۳۲۷ و ۱۳۲۹.
- گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران و اروپا. روحانیت و اسرار فاش نشده از

نهضت ملی شدن نفت، قم، انتشارات دارالفکر ۱۳۵۸.  
متن کامل دفاعیات آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی درباره رد صلاحیت دادگاه نظامی، تهران، بی‌تا.

مجمع مسلمانان مجاهد. چرا با رفراندوم مخالفیم؟، تهران، مرداد ۱۳۳۲.  
مجموعه مقالات دکتر سید حسین فاطمی، تهران، انتشارات مدرس، ۱۳۵۷.  
مدافعات مصدق و رولن در دیوان بین‌المللی لاهه. تهران، انتشارات زبرجد ۱۳۵۷.

مذاکرات مجلس شورای ملی. روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی، ۱۳۳۲-۱۳۲۰.  
مذاکرات مجلس سنا. روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی، ۱۳۳۰-۱۳۲۸.  
مصدق و مسایل حقوق و سیاست، ایرج افشار (گردآورنده) انتشارات زمینه ۱۳۵۸.

مصدق، محمد. خاطرات و تألمات، ایرج افشار (گردآورنده)، تهران، انتشارات علمی ۱۳۶۵.

مکی، حسین. استیضاح حسین مکی، دکتر مظفر بقایی و ابوالحسن حائری‌زاده از دولت ساعد در ۱۳۶۸، تهران، انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۷.  
- خلع‌یده، ۲ جلد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۶۰.  
- وقایع سی‌ام تیر ۱۳۳۶، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۶۰.  
نطق‌های دکتر مصدق در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی، جلد یکم، انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۷.

نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره‌های پنجم و ششم مجلس شورای ملی، بی‌جا، انتشارات مصدق ۱۳۵۰.  
نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق، بی‌جا، انتشارات مصدق ۱۳۵۰.

### ج: کتب و مقالات دیگر به زبان فارسی

آل احمد، جلال. یک چاه و دو چاله و مثلاً شرح احوالات، تهران، انتشارات رواق ۱۳۴۳.

- در خدمت و خیانت روشنفکران، ۲ جلد، تهران، انتشارات خوارزمی ۱۳۵۷.  
آیت، سید حسن. چهره حقیقی مصدق‌السلطنه، قم، دفتر انتشارات اسلامی ۱۳۶۰.

اپریم، اسحق. چه باید کرد؟، تهران ۱۳۲۵.  
اتابکی، منصور علی و بنی‌احمد، احمد. پنج روز رستاخیز ملت ایران، تهران

۱۳۳۷.

- احتشامی، ابوالحسن. بازیگران سیاست، تهران، انتشارات امروز ۱۳۲۸.
- ارسنجانی، حسن. یادداشتهای سیاسی من، بامشاد، ۲۱ مرداد-۵ آذر ۱۳۳۵.
- یادداشتهای سیاسی سیام تیر ۱۳۳۶، تهران، انتشارات بامشاد ۱۳۳۵.
- اسماعیلی، بهمن. زندگینامه مصدق السلطنه، بی‌تا، بی‌جا.
- افراسیابی، بهرام. مصدق و تاریخ، تهران، انتشارات نیلوفر ۱۳۶۰.
- افشار، ایرج. «درگذشت سید حسن ارسنجانی»، راهنمای کتاب، سال دوازدهم، شماره‌های ۳ و ۴ (خرداد و تیر ۱۳۴۸).
- «یادبود فروغی»، راهنمای کتاب، سال چهاردهم، شماره‌های ۹-۱۲ (آبان ۱۳۵۰ و اسفند ۱۳۵۰).
- (گردآورنده)، مقالات تقی‌زاده، ۱۰ جلد، تهران ۱۳۵۷-۱۳۵۰.
- امیر ابراهیمی، عبدالحسین. مردان نامی ایران، تهران ۱۳۳۲.
- امیر احمدی، سپهبد احمد. «وزارت در دولت قوام‌السلطنه»، سالنامه دنیا، سال سیزدهم ۱۳۳۶.
- امیر علائی، دکتر شمس‌الدین. خلع‌ید از شرکت نفت ایران و انگلیس، تهران، انتشارات دهخدا ۱۳۵۷.
- امیری، جواد. شهریور ۱۳۲۰، سالنامه دنیا، سال نوزدهم ۱۳۴۲.
- انتظام، عبدالله. گوشه‌ای از وقایع شهریور، سالنامه دنیا، سال نوزدهم ۱۳۴۲.
- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، ۶ جلد، انتشارات زوار ۱۳۴۷، ۱۳۵۷.
- بزرگ امید، ابوالحسن. از ماست که بر ماست، تهران ۱۳۳۷.
- بقایی کرمانی، مظفر. من نماینده کرمان هستم، تهران، خرداد ۱۳۳۲.
- بهار، محمدتقی (ملک‌الشعراء). «حزب دموکرات آذربایجان»، ایران‌ما، ۲۵ شهریور ۱۳۲۴.
- بهبودی، سلیمان. خاطرات سلیمان بهبودی، تهران، بی‌تا.
- بهنیا، عبدالحسین. پرده‌های سیاست، تهران، بی‌تا.
- بی‌نا. «چرا رزم‌آرا را کشتند؟»، خواندنیها، ۱۲ بهمن ۱۳۳۱.
- بی‌نا. چند پرده از زندگی رجال معروف ایران، تهران، انتشارات امید ۱۳۲۴.
- بی‌نا. رازهای فاش‌نشده از وقایع ۲۸ مرداد، مجله آشفته، سال یازدهم، شماره‌های ۱-۱۳ (۱۳۳۳).
- بی‌نا. نظری به یادداشتهای قوام، خواندنیها، اول مهر-۱۵ آبان ۱۳۳۴.



- بی‌نا. مصدق و موازنه منفی، انتشارات زیرجد ۱۳۵۱.
- بی‌نا. مصدق و نهضت ملی ایران، بی‌جا، بی‌تا.
- بی‌نا. یادداشت‌هایی از دوران نخست‌وزیری هریر، خواندنیها، ۲۲ اسفند ۱۳۲۹-۱۰ فروردین ۱۳۳۰.
- پسیان، نجفقلی. مرگ بود بازگشت هم بود، تهران ۱۳۲۶.
- پوریا، ارسلان. کارنامه مصدق و حزب توده، ۲ جلد، فلورانس، انتشارات مزدک، بی‌تا.
- پیشه‌وری، سید جعفر. سرگذشت من، آژیر، ۱۶ آذر ۱۳۲۲.
- پیشداد، امیر و کاتوزیان، همایون. ملی کیست و نهضت ملی چیست؟، بی‌جا ۱۳۶۰.
- تواناییان فرد، حسن. مصدق و اقتصاد، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۰.
- ترکمان، محمد. تشنجات، درگیریهای خیابانی و توطئه‌ها در دوران حکومت دکتر محمد مصدق، تهران، انتشارات رسا ۱۳۵۹.
- اسنادی پیرامون توطئه ربودن و قتل سرلشکر افشارطوس، تهران، انتشارات رسا، ۱۳۶۲.
- قیام ملی سیام تیر به روایت اسناد و تصاویر، تهران ۱۳۶۲.
- تفضلی، محمود. مصدق، نفت، کودتا، تهران، انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۷.
- تقی‌زاده، سید حسن. مختصر تاریخ مجلس ملی ایران، برلین، انتشارات کاوه ۱۲۹۸.
- تفرشیان، ابوالحسن. قیام افسران خراسان، سوئد، کانون کتاب، بی‌تا.
- جان‌زاده، علی. مصدق، تهران، انتشارات همگام ۱۳۵۸.
- جعفری علی‌زاده، احمد. شهدای سیام تیر ماه ۱۳۳۶، اصفهان، ۱۳۳۱.
- جوانشیر. ف. م. تجربه ۲۸ مرداد، تهران، انتشارات حزب توده ۱۳۵۹.
- حجازی، سید محمد باقر. آینده ایران، تهران، انتشارات وظیفه، ۱۳۲۶.
- حسیبی، کاظم. «چرا ملت ایران قرارداد ۱۹۳۳ را به رسمیت نمی‌شناسد؟» شاهد، ۱۶ آذر تا ۷ دی ۱۳۲۸.
- «مقایسه قرارداد نفت ایران با قراردادهای خاورمیانه»، شاهد، ۱۱ و ۱۲ شهریور ۱۳۲۹.
- حکیمی، ابراهیم. پاسخ به نامه قوام، باختر امروز، ۱۹ فروردین ۱۳۲۹.
- خامهای، انور. پنجاه نفر و سه نفر، تهران، انتشارات هفته، ۱۳۶۲.
- فرصت بزرگ از دست رفته، تهران، انتشارات هفته، ۱۳۶۲.

- از انشعاب تا کودتا، تهران، انتشارات هفته، ۱۳۶۳.
- خان ملک یزدی، محمد. ارزش مساعی ایران در جنگ ۱۹۴۵-۱۹۳۹، تهران ۱۳۲۴.
- خلعتبری، ارسلان. «مسئولین دوره دیکتاتوری»، رعد امروز، ۳۰ بهمن-۱۲ اسفند ۱۳۲۳.
- «وزارت جنگ و سیاست». جبهه، ۱۶ و ۱۷ فروردین ۱۳۲۵.
- «دکتر مصدق را که به زمین زد؟». خواندنیها، ۱۸ خرداد ۱۳۳۳.
- «اسراری که بعد از چهار سال فاش شده است». خواندنیها، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۴.
- «اگر رزم آرا آن نامه را افشا می کرد کشته نمی شد». خواندنیها، ۱ خرداد ۱۳۳۴.
- «داخل دستگاه دکتر مصدق چه خبر بود؟». خواندنیها، ۱۵ مهر ۱۳۳۴.
- خواجه نوری، ابراهیم. بازیگران عصر طلایی: داو، تیمورتاش، آبرم، امیر طهماسبی، دشتی، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۴۰.
- بازیگران عصر طلایی: علی سهیلی، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۶.
- بازیگران عصر طلایی: سپهبد امیر احمدی، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷.
- خوش‌نیت، سید حسین. سید مجتبی نواب صفوی، اندیشه‌ها، مبارزات و شهادت او، تهران، انتشارات منشور برادری، ۱۳۶۰.
- داودی، مهدی. قوام‌السلطنه، تهران، ۱۳۲۷.
- رائین، اسمعیل. اسناد خانه سدان، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۸.
- (گردآورنده)، هفت سال در زندان آریامهر: یادداشتهای شادروان احمد آرامش، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۸.
- راوندی، مرتضی. تفسیر قانون اساسی ایران، تهران، انتشارات مبشری، ۱۳۵۷.
- رحیمی، مصطفی. قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، تهران، انتشارات ابن‌سینا ۱۳۴۷.
- رضازاده شفق، صادق. خاطرات مجلس و دموکراسی چیست، تهران، انتشارات کیهان ۱۳۳۴.
- «خاطراتی چند از قوام‌السلطنه». خواندنیها، ۳ بهمن ۱۳۳۴.
- روحانی، فؤاد. تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران، انتشارات خوارزمی ۱۳۵۲.

- زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران، لندن ۱۳۶۴.
- سپهر، احمدعلی (مورخ‌الدوله). «قیام پیشه‌وری»، سالنامه دنیا، سال چهاردهم، ۱۳۳۷.
- مقالات سیاسی، تهران، انتشارات عطایی ۱۳۴۱.
- سیاح، حمید. «قوم‌السلطنه در مسکو»، سالنامه دنیا، سال هجدهم، ۱۳۴۱.
- شجیعی، زهرا. نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری، تهران، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۵.
- شریف، علی‌اصغر. «سابقه تاریخی حکومت نظامی». مجله کانون وکلا، سال یازدهم و دوازدهم، شماره‌های ۶۹-۷۳ و ۷۶ (دی ماه ۱۳۳۷-تیر ۱۳۴۰).
- شریف امامی، جعفر. «دولت سپهبد رزم‌آرا»، سالنامه دنیا، سال نوزدهم ۱۳۴۲.
- شفایی، احمد. قیام افسران خراسان یا سی و هفت سال زندگی در شوروی، تهران انتشارات کتابسرا، ۱۳۶۵.
- صدر، حسن. «قانون تصفیه»، باختر امروز، ۸ شهریور، ۱۳۲۹.
- صدر، محسن. «داستان نخست‌وزیری من»، سالنامه دنیا، سال چهاردهم، ۱۳۳۷.
- خاطرات صدرا لاشراف، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۴.
- صفایی، عبدالصاحب. تاریخ مختصر احزاب سیاسی پس از شهریور ۱۳۲۰، بی‌جا، انتشارات ایران، ۱۳۲۸.
- صفایی، ابراهیم. رهبران مشروطه، تهران، انتشارات جاویدان علمی ۱۳۴۴.
- رهبران مشروطه: حکیم‌الملک، تهران، انتشارات شرق ۱۳۴۷.
- نامه‌های تاریخی، تهران، انتشارات بابک ۱۳۴۸.
- رهبران مشروطه: ساعدالوزاره، تهران، انتشارات شرق، ۱۳۴۸.
- رهبران مشروطه: عبدالحسین هژیر، تهران، انتشارات شرق، ۱۳۴۸.
- رهبران مشروطه: سپهبد رزم‌آرا، تهران، انتشارات شرق، ۱۳۴۸.
- صولت قشقای، محمدناصر. سالهای بحران: خاطرات روزانه از فروردین ۱۳۲۹ تا آذر ۱۳۳۲، تهران، انتشارات رسا، ۱۳۶۶.
- صوتی، محمدعلی. (گردآورنده)، خاطرات دکتر قاسم غنی، با مقدمه‌ای از باستانی پاریزی، تهران، انتشارات کاوش، ۱۳۶۱.
- ضرغام بروجنی، جمشید. دولتهای عصر مشروطیت، تهران ۱۳۵۰.
- طباطبایی، سید ضیاءالدین. «مصاحبه»، روزنامه اقدام، ۸ بهمن ۱۳۲۲.
- طبری، احسان. «نظر ما درباره حزب دموکرات ایران»، رهبر، ۲۶ تیر ۱۳۲۵.
- کژراهه: خاطراتی از حزب توده، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶.

- طهوری، عبدالرحیم. سرابی به نام حزب توده ایران، تهران، ۱۳۵۸.  
 عدل، مصطفی (منصورالسلطنه). حقوق اساسی یا اصول مشروطیت، تهران  
 ۱۳۲۷.  
 علاء، حسین. «طرح مسئله ایران در شورای امنیت»، سالنامه دنیا، سال بیستم،  
 ۱۳۴۳.  
 علوی، بزرگ. پنجاه و سه نفر، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.  
 عمیدی نوری، ابوالحسن. فرقه دموکرات، تهران، انتشارات روزنامه داد، ۱۳۲۵.  
 غنی، سیروس (گردآورنده). یادداشتهای دکتر قاسم غنی، ۱۲ جلد، لندن،  
 انتشارات ایتاکا ۱۹۸۴-۱۹۸۰.  
 فاتح، مصطفی. پنجاه سال نفت ایران، تهران، انتشارات کاوش ۱۳۳۵.  
 فرامرزی، عبدالرحمن. «پیام به پیشه‌وری»، کیهان، ۲۶ دی ۱۳۲۴.  
 فرخ، سید مهدی. خاطرات سیاسی فرخ، به کوشش پرویز لوشانی، تهران،  
 انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۸.  
 فروغی، محمدعلی. متن یک نامه، راهنمای کتاب، سال پانزدهم، شماره‌های  
 ۱۲-۱۰، (دی-اسفند ۱۳۵۱).  
 - «فرهنگستان چیست؟»، نامه فرهنگستان، شماره ۱، (اسفند ۱۳۲۱).  
 قاسمزاده، قاسم. حقوق اساسی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۴۰.  
 قاسمی، ابوالفضل. تاریخچه جبهه ملی، تهران، انتشارات حزب ایران، ۱۳۵۷.  
 - اولیگارشی یا خاندانهای حکومتگر در ایران، ۴ جلد، تهران، انتشارات روز،  
 ۱۳۵۷-۱۳۵۳.  
 قدیمی، ذبیح‌الله. تاریخ بیست و پنج ساله ارتش شاهنشاهی، انتشارات سالنامه  
 آریان، تهران ۱۳۲۶.  
 قریشی، حسن (گردآورنده). چهره‌های آشنا، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۴۵.  
 قوام، احمد. «عریضه سرگشاده»، باختر امروز، ۱۹ فروردین ۱۳۲۹.  
 - «پاسخ به نامه حکیم‌الملک»، باختر امروز، ۱۲ تیر ۱۳۲۹.  
 کاتوزیان، محمدعلی همایون. خاطرات سیاسی خلیل ملکی، تهران، انتشارات  
 رواق، ۱۳۶۰.  
 کاشانی، سید محمود. قیام ملت مسلمان ایران ۳۰ تیر ۱۳۳۶، تهران، انتشارات  
 خوشه، ۱۳۵۹.  
 کامبخش، عبدالصمد. نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، ۲ جلد،  
 استکھلم، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۳-۱۳۵۱.

- کیانوری، نورالدین. حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق، تهران، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۹.
- کشاورز، فریدون. من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده را، تهران انتشارات رواق، ۱۳۵۷.
- گلسرخی، رضا. «فداییان اسلام»، اطلاعات، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۸.
- متین دفتری، احمد. «فعل یا ترک»، سالنامه دنیا، سال یازدهم، ۱۳۴۴.
- «خاطراتی از انتخابات در ایران»، خواندنیها، ۱۶ فروردین ۱۳۳۵.
- «ماجرای انتخابات در ایران»، سالنامه دنیا، سال دوازدهم ۱۳۴۵.
- محیط طباطبایی، محمد. «این هم قوام‌السلطنه»، محیط، شماره ۱۳، ۱۴ آذر ۱۳۲۶.
- مسعودی، قاسم. جریان مسافرت میسیون اعزامی ایران به مسکو، تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۵.
- مصدق، محمد. مدارک حقوق اسلامی و وصیت در مذهب شیعه، ترجمه از فرانسه به وسیله متین دفتری، تهران، انتشارات کلیمیان، ۱۳۰۲.
- «انتخابات در ایران و اروپا»، آینده، سال سوم، شماره‌های ۲ و ۳، ۱۳۰۵.
- «طرح جدید برای اصلاح قانون انتخابات»، آینده، سال سوم، دوره جدید، شماره ۲، شهریور ۱۳۲۳.
- مهدی‌نیا، جعفر. زندگی سیاسی رزم‌آرا، تهران، انتشارات بازارگاد، ۱۳۶۳.
- مهربان، رسول. گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، تهران، انتشارات عطارد، ۱۳۶۱.
- مشیر، مرتضی (گردآورنده). خاطرات اللهیار صالح، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۴.
- نجاتی، غلامرضا. جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران، نشر انتشار ۱۳۶۵.
- نفیسی، حسن (مشرف). پاسخ به اظهارات آقای دکتر مصدق، تهران، چاپ تابان ۱۳۳۲.
- نواب صفوی، سید مجتبی. جامعه و حکومت اسلامی، تهران ۱۳۵۷.
- وثوق، سپهد احمد. داستان زندگانی: خاطراتی از پنج سال تاریخ معاصر، ۱۳۴۰-۱۲۹۰، تهران، بی‌تا.
- وثوق، علی. چهار فصل در تفنن و تاریخ، تهران ۱۳۶۱.
- هدایت، مهدیقلی. خاطرات و خطرات، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۴۴.

## د. کتب و مقالات به زبانهای خارجی:

- Abrahamian, Ervand. 'The crowd in Iranian politics 1905-1953', *Past and Present* XLI (December 1968), 184-210.
- . 'Communism and communalism in Iran: the Tudeh and the Firqah-i Dimokrat', *International Journal of Middle Eastern Studies*, 1, 4 (October 1970), 291-316.
- . 'Factionalism in Iran: political groups in the 14th Parliament (1944-6)', *Middle Eastern Studies* XIV, 1 (January 1978), 22-55.
- . 'The strength and weaknesses of the labour movement in Iran in 1941-53', in *Continuity and Change in Modern Iran*. Ed. Michael Bonine and Nikkie Keddie. Albany, NY: State Univ. of New York Press, 1981.
- . *Iran Between Two Revolutions*. Princeton: Princeton Univ. Press, 1982.
- Acheson, Dean. *Present at the Creation: My Years in the State Department*. New York: W. W. Norton, 1969.
- Akhavi, Shahrough. *Religion and Politics in Contemporary Iran: Clergy-State Relations in the Pahlavi Period*. Albany, NY: SUNY Press, 1980.
- Amirsadeghi, Hossein and Ferrier, R. W. (eds). *Twentieth Century Iran*. London: Heinemann, 1977.
- Andreski, Stanislaw. *The African Predicament*. London: Michael Joseph, 1968.
- Arfa, General Hassan. *Under Five Shahs*. London: John Murray, 1964.
- Atyco, H. C. 'Political developments in Iran 1951-1954', *Middle Eastern Affairs* V, 8-9 (August-September 1954), 249-59.
- Bialer, Uri. 'The Iranian connection in Israel's foreign policy, 1948-1951', *Middle East Journal* XXXIX, (Spring 1985), 292-315.
- Banani, Amin. *The Modernization of Iran, 1921-1941*. Stanford, CA: Stanford Univ. Press, 1961.
- Banton, Michael (ed.) *Political Systems and the Distribution of Power*. London: Tavistock Pbls, 1965.
- Banuazizi, Ali. 'Iranian "national character": a critique of some Western perspectives', in L. Carl Brown and Norman Irtkovitz (eds), *Psychological Dimensions of Near Eastern Studies*. Princeton: Darwin Press, 1977, pp. 210-39.
- Barth, Fredrik. *Nomads of South Persia: the Basseri Tribe of the Khamsah Confederation*. Oslo: Univ. Press. London: Allen and Unwin, 1961.
- Bayne, Edward A. *Persian Kingship in Transition: Conversations with a*

- Monarch Whose Office is Traditional and Whose Goal is Modernization*. New York: American Universities Field Staff, 1968.
- Beck, Lois. *The Qashqa'i of Iran*. New Haven and London: Yale Univ. Press, 1986.
- Benedict, Ruth. *Patterns of Culture*. 1st edn 1935. London: Routledge and Kegan Paul, 1968.
- Bharier, Julian. *Economic Development in Iran, 1900-1978*. London and New York: Oxford Univ. Press, 1971.
- . 'The growth of towns and villages in Iran, 1900-66', *Middle Eastern Studies* VIII, 1 (January-1972), 51-61.
- Bill, James Alban. 'The social and economic foundations of power in contemporary Iran', *The Middle East Journal* XVII, 4 (Autumn 1963), 400-18.
- . 'Modernization and reform from above: the case of Iran', *Journal of Politics* XXXII, 1 (1970), 19-40.
- . 'The politics of legislative monarchy: the Iranian Majlis', in *Comparative Legislative Systems: a Reader in Theory and Research*. Ed. Herbert Hirsch and M. Donald Hancock. New York: Free Press, 1971, 360-9.
- . *The Politics of Iran. Groups, Classes and Modernization*. Columbus, Ohio: Charles E. Merrill, 1972.
- . *The Eagle and the Lion: the Tragedy of American-Iranian Relations*. New York and London: Yale Univ. Press, 1988.
- Binder, Leonard. *Iran: Political Development in a Changing Society*. Berkeley and Los Angeles: Univ. of California Press, 1962.
- . 'The Cabinet of Iran: a case study in institutional adaptation', *The Middle East Journal* XVI, 1 (Winter 1962), 29-47.
- Birch, A. H. *Representation*. London: Macmillan, 1971.
- Blondel, Jean. *Contemporary France: Politics, Society and Institutions*. London: Methuen, 1972.
- Bonine, Michael and Keddie, Nikki R. (eds). *Modern Iran: the Dialectics of Continuity and Change*. Paperback edn: *Continuity and Change in Modern Iran*. Albany, NY: SUNY Press, 1981.
- Bullard, Sir Reader. *The Camels Must Go: an Autobiography*. London: Faber and Faber, 1961.
- . 'Persia in the Two World Wars', *Journal of the Royal Central Asian Society* L (1963). 6-20.
- Bullock, Alan. *Ernest Bevin: Foreign Secretary 1945-1951*. London: Heinemann, 1983.
- Byrnes, James F. *Speaking Frankly*. London and Toronto: William Heinemann, 1947.
- Carlton, David. *Anthony Eden: a Biography*. London: Allen Lane, 1981.
- Chaliand, Gerard (ed.) *People Without a Country: the Kurds and Kurdistan*. London: Zed Press, 1980.
- Cohen, Abner. *Two Dimensional Man: an Essay on the Anthropology of*

- Power and Symbolism in Complex Society*. London: Routledge and Kegan Paul, 1974.
- Cortain, Richard W. 'Political party development in Iran', *Iranian Studies* I, 3 (Summer 1968), 82-95.
- . 'The United States, Iran and the cold war', *Iranian Studies* III, 1 (Winter 1970), 2-22.
- . *Nationalism in Iran; Updated through 1978*. 2nd edn. Pittsburgh: Univ. of Pittsburgh Press, 1979.
- Cruise O'Brien, Donal. *Saints and Politicians: Essays in the Organisation of Senegalese Peasant Society*. Cambridge: Cambridge Univ. Press, 1975.
- D'Erme, G. 'I Partici politici in Persia del 1941-1944', *Oriente Moderno* L, 3 (March 1971), 213-35.
- Diba, Farhad. *Mohammed Mosadegh: a Political Biography*. London and Dover: Croom Helm, 1986.
- Doenecke, Justus D. 'Revisionists, oil and cold war diplomacy', *Iranian Studies* III, 1 (Winter 1970), 23-33.
- Douglas, William Orville. *Strange Lands and Friendly People*. New York: Harper and Row, 1951.
- Dunn, John (ed.) *West African States: Failure and Promise*. Cambridge: Cambridge Univ. Press, 1978.
- Eagleton, William Jr. *The Kurdish Republic of 1946*. London and New York: Oxford Univ. Press, 1963.
- Eden, Anthony. *Memoirs: Full Circle*. London: Cassell, 1960.
- Efimenco, N. Marbury. 'An experiment with civilian dictatorship in Iran: the case of Muhammad Mussadegh', *Journal of Politics* XVII, 3 (August 1955), 390-406.
- Eisenstadt, S. N. and Lemarchand, René (eds). *Political Clientelism, Patronage and Development*. Beverly Hills, CA: Sage, 1982.
- Elwell-Sutton, P. 'Political parties in Iran: 1941-1948', *The Middle East Journal* III, 1 (January 1949), 45-62.
- . 'Nationalism and neutralism in Iran', *The Middle East Journal* XII, 1 (Winter 1958), 20-32.
- . 'The Iranian press, 1941-1947', *Iran* VI (1968), 65-104.
- . *Persian Oil: a Study in Power Politics*. London: Lawrence and Wishart, 1955.
- Enayat, Hamid. *Modern Islamic Political Thought*. London: Macmillan, 1982.
- Eshraghi, E. 'Anglo-Soviet occupation of Iran in August 1941', *Middle Eastern Studies* XX, 9 (January 1984), 27-52.
- Fatemi, Nasrullah. *Diplomatic History of Persia, 1917-1923*. New York: Russell F. Moore, 1952.
- Ferrier, R. W. *The History of the British Petroleum Company: the Developing Years, 1901-1932*. Vol. I. Cambridge: Cambridge Univ. Press, 1982.



- Fillippani-Ronconi, Pio. 'The tradition of sacred kingship in Iran', in *Iran Under the Pahlavis*. Ed. George Lenczowski. Stanford, CA: The Hoover Institution, 1978.
- Floor, Willem, M. 'The revolutionary character of the ulama: wishful thinking or reality?', in Nikki, R. Keddie (ed.), *Religion and Politics in Iran*. New Haven and London: Yale Univ. Press, 1983, 73-97.
- Foot, Michael. 'The devious way of Mr Ghavam', *Daily Herald*, 24 April 1946.
- Frye, Richard. 'Charisma of kingship in ancient Iran', *Iranica Antiqua* IV (1964), 36-54.
- Garrod, Oliver. 'The nomadic tribes of Persia today', *Journal of the Royal Central Asian Society* XXXIII, 1 (January 1946), 32-46.
- . 'The Qashqai tribe of Fars', *Journal of the Royal Central Asian Society* XXXIII, 3-4 (July-October 1946), 293-306.
- Garthwaite, Gene. *Khans and Shahs: the Bakhtiari in Iran*. Cambridge: Cambridge Univ. Press, 1984.
- Gasiorowski, Mark. 'The 1953 coup d'etat in Iran', *International Journal of Middle East Studies*, XIX (August 1987), 261-86.
- Ghani, Cyrus. *Iran and the West: a Critical Bibliography*. London and New York: Kegan Paul International, 1987.
- Giannini, A. 'La Costituzione persiana', *Oriente Moderno* II, 7 (July 1931), 317-34.
- Gellner, Ernest. *Nations and Nationalism*. Oxford: Basil Blackwell, 1983.
- Gellner, E. and Ionescu, G. (eds). *Populism, its Meanings and National Characteristics*. London: Weidenfeld and Nicolson, 1969.
- Gellner, E. and Waterbury, J. *Patrons and Clients in Mediterranean Societies*. London: Duckworth, 1977.
- Giddens, Anthony. *A Contemporary Critique of Historical Materialism*. London: Macmillan, 1981.
- Goffman, Erving. *The Presentation of Self in Everyday Life*. Harmondsworth: Penguin, 1971.
- . *Encounters*. Harmondsworth: Penguin, 1972.
- . *Strategic Interaction*. Oxford: Basil Blackwell, 1972.
- Goodell, Grace E. *The Elementary Structure of Political Life: Rural Development in Pahlavi Iran*. New York and Oxford: Oxford Univ. Press, 1986.
- Gramsci, Antonio. *Selections from the Prison Notebooks*. London: Lawrence and Wishart, 1971.
- Grué, B. 'Le Rôle social de l'armée en Iran', *Orient* XXIV (1962), 49-54.
- Hamzavi, A. H. 'Iran and the Tehran Conference', *International Affairs* XX, 2 (April 1944), 192-203.
- . *Persia and the Powers*. London: Hutchinson, 1946.
- Harris, Franklin S. 'The beginnings of Point IV work in Iran', *The Middle East Journal* VII, 2 (Spring 1953), 222-8.
- Homayounpour, Parviz. *L'Affaire d'Azarbaïdjan*. Lausanne, 1967.

- Jeffries, Richard. 'Revolution in Black Africa', in Noel O'Sullivan (ed.), *Revolutionary Theory and Political Reality*. Brighton: Wheatsheaf Books, 1983.
- Jones, Geoffrey. *Banking and Empire in Iran: the History of the British Bank of the Middle East*. Vol. 1, Cambridge and New York: Cambridge Univ. Press, 1986.
- Katouzian, Homa. *The Political Economy of Modern Iran*. London: Macmillan, 1981.
- Kazemi, Farhad. 'The military and politics in Iran: the uneasy symbiosis', in Elie Kedourie and Sylvia Haim (eds), *Towards a Modern Iran*. London: Frank Cass, 1980.
- Keddie, Nikki (ed.) *Scholars, Saints and Sufis: Muslim Religious Institutions Since 1500*. Berkeley and Los Angeles: Univ. of California Press, 1972.
- . *Iran: Religion, Politics and Society*. London and Ottawa, NJ: Frank Cass, 1980.
- . *Roots of Revolution*. New Haven and London: Yale Univ. Press, 1981.
- (ed.) *Religion and Politics in Iran: Shi'ism from Quietism to Revolution*. New Haven and London: Yale Univ. Press, 1983.
- Kemp, Norman. *Abadan: a First-hand Account of the Persian Oil Crisis*. London: Allan Wingate, 1953.
- Kuniholm, Bruce R. *The Origins of the Cold War in the Middle East: Great Power Conflict and Diplomacy in Iran, Turkey and Greece*. Princeton: Princeton Univ. Press, 1980.
- Ladjevardi, Habib. 'The origins of U.S. support for an autocratic Iran', *International Journal of Middle East Studies* XV (May 1983), 225–39.
- . *Labor Unions and Autocracy in Iran*. Syracuse, NY: Syracuse Univ. Press, 1985.
- Lambton, A. K. S. 'Some of the problems facing Persia', *International Affairs* XXII, 2 (April 1946), 254–72.
- . 'The impact of the West on Persia', *International Affairs* 33, 1 (January 1957), 12–25.
- . *The Persian Land Reform, 1962–1966*. Oxford: Clarendon Press, 1969.
- Lapping, Brian. *End of Empire*. London: Granada, 1985.
- Lenczowski, George. 'The communist movement in Iran', *The Middle East Journal* I, 1 (January 1949), 29–45.
- . *Russia and the West in Iran, 1918–1948: a Study in Big-Power Rivalry*. Ithaca, NY: Cornell Univ. Press, 1949.
- . 'Iran: nationalism erupts', *Current History* 21 (July 1953).
- Littlewood, Paul. 'Patronage, ideology and reproduction', in *Critique of Anthropology* 15, 4 (Spring 1980), 29–45.
- Lockhart, Laurence. 'The causes of the Anglo-Persian oil dispute', *Journal of*

- the Royal Central Asian Society* XL, 2 (April 1953), 134–50.
- . 'The constitutional laws of Persia: an outline of their origin and development', *The Middle East Journal* XIII, 4 (Autumn 1958), 372–88.
- Louis, Wm Roger. *The British Empire in the Middle East 1945–1951*. Oxford: Oxford Univ. Press, 1984.
- Louis, Wm Roger, and Bill, James A. (eds). *Musaddiq, Iranian Nationalism, and Oil*. London: I. B. Tauris, 1988.
- Lukes, Steven. *Essays in Social Theory*. London: Macmillan, 1977.
- . 'Power and authority', in Tom Bottomore and Robert Nisbet (eds), *A History of Sociological Analysis*. London: Heinemann, 1978.
- . *Power: a Radical View*. London: Macmillan, 1979.
- . 'On the relativity of power', in S. C. Brown (ed.), *Philosophical Disputes in the Social Sciences*. Brighton: Harvester, 1979.
- Lytle, Mark H. *The Origins of the Iranian–American Alliance*. New York: Holmes and Meier, 1987.
- Machalski, Francis. 'Political parties in Iran in the years 1941–1946', *Folia Orientalia* III, 1–2 (1961), 135–70.
- Mahdavi, H. 'The patterns and problems of economic development in rentier states: the case of Iran'. In M. A. Cook (ed.), *Studies in the Economic History of the Middle East*. London: Oxford Univ. Press, 1970.
- McGhee, George. *Envoy to the Middle World: Adventures in Diplomacy*. New York: Harper & Row, 1983.
- Mehdevi, Anne Sinclair. *Persian Adventure*. London: Victor Gollancz, 1953.
- Miller, William Green. 'Political organization in Iran: from Dowreh to political party – I', *The Middle East Journal* XXIII, 2 (Spring 1969), 159–67; Part II, XXIII, 3 (Summer 1969), 343–50.
- Millsbaugh, Arthur Chester. *Americans in Persia*. Washington: Brookings Institution, 1946; repr. edn. New York: Da Capo Press, 1976.
- Mills, C. Wright. *The Power Elite*. New York: Oxford Univ. Press, 1959.
- Misri, B. A. 'The Kurdish struggle for autonomous existence', *The Islamic Review* LIII, 4 (April 1965), 8–11; 5 (May 1965), 29–32.
- Miyata, Osamu. 'The Tudeh military network during the oil nationalization period', *Middle Eastern Studies* XXIII, 3 (July 1987), 313–28.
- Moore, Barrington Jr. *Social Origins of Dictatorship and Democracy: Lord and Peasant in the Making of the Modern World*. Harmondsworth: Penguin, 1973.
- Nairn, Tom. *The Break-up of Britain: Crisis and Neo-Nationalism*. London: New Left Books, 1977.
- Naraghi, Ehsan. 'Elite ancienne et élite nouvelle dans l'Iran actuel, avec une note sur le système d'éducation', *Revue des Etudes Islamiques* XXV (1957), 69–80.
- Oberling, Pierre. *The Qashqa'i Nomads of Fars*. The Hague: Mouton, 1974.
- Olson, Wm J. *Anglo-Iranian Relations During World War I*. London: Frank Cass, 1984.
- Pahlavi, Ashraf. *Faces in a Mirror: Memoirs from Exile*. Englewood Cliff,

- NJ: Prentice-Hall, 1980.
- Pahlavi, Mohammad Reza. *Mission for My Country*. New York: McGraw-Hill, 1961.
- . *Answer to History*. Briarcliffe Manor, NY: Stein and Day, 1980.
- Parkin, Frank. *Class, Inequality and Political Order*. London: Paladin, 1972.
- Poggi, Gianfranco. *The Development of the Modern State*. London: Hutchinson, 1978.
- . 'Clientelism', *Political Studies* XXXI (1983), 662–7.
- Ramazani, Rouhollah K. *Iran's Foreign Policy 1941–1973: a Study of Foreign Policy in Modernizing Nations*. Charlottesville, VA: Univ. Press of Virginia, 1975.
- Rezun, Miron. *The Soviet Union and Iran*. Geneva: Institut Universitaire des Hautes Etudes Internationales, 1981.
- Richard, Yann. 'Ayatollah Kashani: precursor of the Islamic Republic?' in Nikki R. Keddie (ed.), *Religion and Politics in Iran*. New Haven and London, 1983, 101–24.
- Ricks, Thomas M. 'U.S. Military Missions to Iran', *Iranian Studies* 3–4 (Summer–Autumn 1979), 163–94.
- Roosevelt, Archie Jr. 'The Kurdish republic of Mahabad', *The Middle East Journal* I, 3 (July 1947), 247–69.
- Roosevelt, Kermit. *Countercoup: the Struggle for Control of Iran*. New York: McGraw-Hill, 1979, 1980.
- Rossow, Robert Jr. 'The battle of Azarbaijan, 1946', *The Middle East Journal* X, 1 (Winter 1956), 17–32.
- Rubin, Barry. *Paved with Good Intentions: the American Experience in Iran*. New York and Oxford: Oxford Univ. Press, 1980.
- Sanii, Kuross A. 'Truman against Stalin in Iran: a tale of three messages', *Middle Eastern Studies* XXIII, 1 (January 1987), 95–107.
- Savory, Roger M. 'The principle of homeostasis considered in relation to political events in Iran in the 1960's', *International Journal of Middle East Studies* III, 3 (July 1972), 282–302.
- Scarcia, Gianroberto. 'La Persia durante la seconda guerra mondiale: materiali e documenti', *Oriente Moderno* XLVI, 5–12 (May–December 1966), 269–343.
- Schmidt, Steffen W. et al. (eds). *Friends, Followers, and Factions: a Reader in Political Clientelism*. Berkeley: Univ. of California Press, 1977.
- Shwadran, B. 'The Anglo-Iranian oil dispute 1948–1953', *Middle East Affairs* V, 6–7 (June–July 1954), 193–231.
- Sinclair, Angus. 'Iranian oil', *Middle East Affairs* II, 6–7 (June–July 1951), 213–24.
- Skrine, Sir Clarmont. 'Iran revisited', *Journal of the Royal Central Asian Society* XLV, 3–4 (July–October 1958), 218–32.
- . *World War in Iran*. London: Constable, 1962.
- Springborg, Robert. *Family, Power and Politics in Egypt*. Philadelphia: Univ. of Pennsylvania Press, 1982.

- Stanworth, Philip and Giddens, Anthony (eds). *Elites and Power in British Society*. Cambridge: Cambridge Univ. Press, 1974.
- Thorpe, James A. 'Truman's ultimatum on the 1946 Azarbaijan crisis: the making of a myth', *Journal of Politics*, 4, (February 1978).
- Truman, Harry S. *Memoirs: Years of Trial and Hope, 1946-1952*. New York: Garden City, 1956.
- Van Wagenen, Richard W. *United Nations Action: the Iranian Case 1946*. New York: Carnegie Endowment for International Peace, 1952.
- Walters, Vernon A. *Silent Missions*. New York: Doubleday, 1978.
- Waterbury, John. *The Commander of the Faithful, the Moroccan Political Elite - a Study in Segmented Politics*. London: Weidenfeld and Nicolson, 1970.
- Wilber, Donald N. *Riza Shah Pahlavi: the Resurrection and Reconstruction of Iran: 1878-1944*. Hicksville, NY: Exposition Press, 1975.
- Wolf, Eric. 'Kinship, friendship and patron-client relations in complex societies', in Michael Banton (ed.), *The Social Anthropology of Complex Societies*. London, 1966.
- Woodhouse, C. M. *Something Ventured*. London, Toronto, Sydney, New York: Granada, 1982.
- Young, T. Cuyler. 'The problem of Westernization in modern Iran', *The Middle East Journal* II, 1 (January 1948), 47-59.
- . 'The social support of current Iranian policy', *The Middle East Journal* VI, 2 (Spring 1952), 125-43.
- Zabih, Sephehr. *The Communist Movement in Iran*. Berkeley and Los Angeles: Univ. of California Press, 1966.
- . *The Mossadegh Era: Roots of the Iranian Revolution*. Chicago, Ill.: Lake View Press, 1982.
- Zonis, Marvin. 'Political elites and political cynicism in Iran', *Comparative Political Studies* I, 3 (October 1968), 351-72.
- . *The Political Elite of Iran*. Princeton: Princeton Univ. Press, 1971.
- . 'The political elite of Iran: a second stratum?', in Frank Tauchau (ed.), *Political Elites and Political Development in the Middle East*. New York: Schenkman, 1975, 193-216.

## ه. رسالات و پایان نامه‌ها:

- Abrahamian, Ervand. 'Social Basis of Iranian Politics: the Tudeh Party 1941-53'. Ph.D. thesis, Columbia University, 1969.
- Agah, M. 'Some Aspects of Economic Development of Modern Iran'. D.Phil. thesis, University of Oxford, 1965.
- Ettehadieh Nezam-Ma'n, Mansourch. 'Origin and Development of Political Parties in Persia 1906-1911'. Ph.D. thesis, University of Edinburgh, 1979.
- Enayat, Hamid. 'The British Public Opinion and the Persian Oil Crisis'.

- M.Sc. dissertation, University of London, 1958
- Faghfoory, Mohammad Hassan. 'The Role of the Ulama in Twentieth Century Iran with Particular Reference to Ayatullah Haj Sayyid Abul-Qasim Kashani'. Ph.D. dissertation, University of Wisconsin, Madison, 1978.
- Gasiorowsky, Mark. 'U.S. Foreign Policy and the Client State: Implications for Domestic Politics and Long-Term U.S. Interests in Iran'. Ph.D. dissertation, University of North Carolina at Chapel Hill, 1984.
- Ghoreishi, Ahmad. 'Soviet Foreign Policy in Iran 1917-1966'. Ph.D. thesis, University of Colorado, 1965.
- Hekmat, H. 'Iran's Response to Soviet-American Rivalry, 1951-1961: a Comparative Study'. Ph.D. thesis, University of Columbia, 1974.
- Khodayar-Mohebbi, Manoutchehr. L'Influence religieuse sur le droit constitutionnel de l'Iran. Thèse, Université de Paris, 1957. Imprimerie Taban, Tehran, 1958.
- Ladjevardi, Habib. 'Politics and Labour in Iran'. D.Phil. thesis, University of Oxford, 1981.
- Malik-Mahdavi, Ahmad. 'Le Parlement Iranien'. Thèse, Université de Neuchâtel, 1954.
- Modjtchedi, M. 'La Question d'Azarbaïdjan: le Mouvement des Démocrates et les efforts de l'O.N.U.' Doctoral thesis, University of Paris, 1952.
- Mohammadi-Nejad, Hassan. 'Elite-Counterelite Conflict and the Development of a Revolutionary Movement: the Case of the Iranian National Front'. Ph.D. thesis, Southern Illinois University, 1970.
- Mojdehi, Hassan. 'Arthur C. Millspaugh's Two Missions to Iran and Their Impact on American-Iranian Relations'. Ph.D. thesis, Ball State University, 1975.
- Tabari, Keyvan. 'Iran's Policies towards the United States During The Anglo-Russian Occupation 1941-46'. Ph.D. thesis, Columbia University, 1967.
- Tavallali, Djamchid. 'Le Parlement Iranien'. Thèse, Université de Lausanne, 1954.
- Thorpe, J. 'The Mission of Arthur C. Millspaugh to Iran 1943-1945'. Ph.D. thesis, University of Wisconsin, 1973.

## و. روزنامه‌ها

### ایرانی

روزنامه‌های نامبرده در زیر عموماً از سال ۱۳۲۰ به بعد در تهران منتشر شده‌اند، جز در مواردی که قید گردیده است:

آذربایجان (به ترکی)، دوبر در هفته در تبریز ۲۵-۱۳۲۰  
 آژیر، سه بار در هفته ۲۳-۱۳۲۲  
 اطلاعات

- اقدام، ۳۲-۱۳۲۰  
 ایران ما، ۵۲-۱۳۲۲  
 باخترا امروز، ۳۲-۱۳۲۸  
 بسوی آینده، ۳۲-۱۳۲۹  
 جیبه، ۲۸-۱۳۲۴  
 جیبه آزادی، ۳۲-۱۳۲۹  
 داد، ۳۹-۱۳۲۱  
 دموکرات ایران، ۲۷-۱۳۲۵  
 راستی، سه بار در هفته در مشهد، ۲۴-۱۳۲۲  
 رزم (ابتدا روزانه و سپس نامنظم)، ۲۷-۱۳۲۲  
 رعد امروز، ۲۴-۱۳۲۲  
 رهبر، ۲۵-۱۳۲۲  
 ژورنال دو تهران (به فرانسه)  
 ستاره  
 شاهد (ابتدا هفتگی و سپس روزانه)، ۳۳-۱۳۲۵  
 طلوع، ۳۱-۱۳۲۸  
 کیهان، از ۱۳۲۱  
 مرد آسیا، ۳۲-۱۳۳۱  
 مرد امروز (هفتگی)، ۲۶-۱۳۲۱  
 مردم (ابتدا روزانه و سپس نامنظم)، ۳۲-۱۳۲۳  
 وظیفه، ۴۱-۱۳۲۳

## غیر ایرانی

- آبرور  
 اسکاتسمن  
 تایمز  
 دیلی تلگراف  
 دیلی ورکر  
 دیلی هرالد  
 لوموند  
 منچستر گاردین  
 نیویورک تایمز





## فهرست اعلام

- آبراهامیان، یرواند ح ۳۱  
 آیکار، بطروس ۳۵۹، ۳۶۵ ح  
 آچسون، دین ۴۰۹، ۴۱۰  
 آذربایجان ۶۱، ۹۳۱، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۸۹،  
 ۱۹۶ تا ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۳۵۸  
 آرامش، احمد ۱۹۹، ۲۲۱ تا ۲۲۴، ۴۵۵  
 آرامکو، قرارداد با عربستان  
 سعودی ۳۲۲  
 آریا، حزب ۴۳۱  
 آریز پور ۳۶۵  
 آزاده، عبدالقدیر ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۷۷، ۳۵۱  
 ح ۳۷۵  
 آزادیخواهان ۱۱  
 آرژیر، روزنامه ۱۷۸  
 آشتیانی‌زاده، رضا ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۵۱  
 آق‌اولی، سپهبد ۲۲۵، ۲۵۰  
 آلن، جرج ۲۱۸، ۲۱۹
- آندرسکی، استانیسلاو ۴۰ ح  
 آهی، مجید ۶۸، ۸۳  
 آیزنهاور، دوایت ۴۴۶  
 آلیف، ویلیام ۱۲۳  
 ابتهاج، ابوالحسن ۱۴۷، ۱۸۲، ۱۸۳ ح،  
 ۲۸۲  
 ابتهاج، غلامحسین ۱۸۲، ۳۶۵  
 اتاقهای بازرگانی ۱۱۴، ۱۱۵، ۳۸۱، ۴۰۱  
 اتحادیه کارگران اصفهان ۱۳۴، ۱۳۵  
 اتلی، کلمنت ۳۵۷، ۳۶۳  
 احمدشاه قاجار ۴۵۶، ۴۸۹، ۳۲۹  
 احمدی، سپهبد امیر ۶۸، ۹۰۲، ۱۱۹، ۱۲۱،  
 ۱۲۳، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۵۰، ۳۰۷  
 ارتش سرخ ۱۱۰  
 اردلان، امان‌الله ۱۷۱  
 اردلان، ناصرقلی ۲۵۹

- ارسنجانی، حسن ۳۳۴، ۳۳۰، ۳۹۴  
 ارفع، سرلشکر حسن ۳۲، ۱۶۳، ۱۶۸  
 ۱۷۳، ۱۸۸، ۱۹۶، ۳۰۷، ۳۳۸  
 ارفع، سرتیپ ابراهیم ۹۸  
 استالین ۱۸۷، ۴۵۰  
 استالینگراد ۱۱۰  
 استوکس، ریچارد ۳۵۴، ۳۶۷  
 اسدی، سلمان ۲۲۳، ۲۲۴، ۳۴۲، ۳۶۷، ۳۸۸  
 اسدی، محمدولی ۵۶  
 اسکاتسمن، روزنامه ۲۳۱  
 اسکندری، ایرج ۲۰۴، ۲۰۹  
 اسکندری، عباس ۲۰۹، ۲۳۶ ح، ۲۷۴، ۳۳۰، ۳۵۶، ۳۶۶  
 و بحرین و نفت جنوب ۲۳۶  
 ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۵۹  
 و ملی شدن نفت ۲۵۹ ح  
 اسکی (اتحادیه سندیکاهای کارگری ایران) ۲۸۳  
 اشغال ایران توسط متفقین ۱۳، ۲۳، ۵۱، ۵۲  
 اصفهان ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۰۱، ۲۰۶  
 اطلاعات، روزنامه ۹۹، ۲۳۱ ح، ۲۷۵  
 افشار، رضا ۱۳۶  
 افشارطوس، سرتیپ محمود ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۲  
 افشار صادقی، محسن ۴۳۴ ح  
 افشاری، عشایر ۱۸۱، ۱۹۶  
 اقبال، دکتر منوچهر ۲۰۱، ۲۷۶، ۲۷۸  
 ۲۸۲، ۲۸۸، ۳۱۳  
 الموتی، نورالدین ۳۲۷ ح
- امامی، جمال ۱۹۶، ۲۸۲، ۳۴۷، ۳۵۹  
 ۳۶۸، ۳۷۵، ۴۳۶  
 امامی، جواد (ظہیرالاسلام) ۳۶۰  
 امامی، دکتر حسن (امام جمعه) ۳۲۵  
 ۳۹۱، ۳۹۵، ۴۱۸  
 روابط وی با مصدق و قوام ۳۸۵  
 ۳۹۱  
 امریکن استاندارد و کیوم، (شرکت نفت) ۱۴۳  
 املاک سلطنتی ۶۹، ۲۸۲، ۳۰۰ ح، ۴۳۰، ۴۴۴  
 امیرعلایی، شمس‌الدین ۲۰۰، ۲۲۴، ۲۷۹ ح  
 امیرکیوان، امیر ۴۰۳، ۴۰۴ ح  
 امینی، ابوالقاسم ۴۴۴  
 انقلاب مشروطه ۱۵، ۱۶۱، ۲۲۴، ۲۶۴  
 انگلستان، سیاست:  
 و اصلاحات ۷۹، ۸۰، ۱۱۶، ۱۱۷  
 و انحلال مجلس ۹۱، ۹۴، ۱۱۲  
 ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۳۷، ۳۴۰  
 و حزب توده ۱۱۱، ۱۱۲  
 و درخواست امتیاز نفت از طرف شوروی ۱۴۷، ۲۲۸، ۲۲۹  
 و عدم تمرکز سیاسی ۳۰۹، ۳۱۷  
 و عشایر ۶۰، ۲۰۵، ۲۰۸  
 و عملیات نظامی (در برابر مصدق) ۳۵۷  
 و مذاکرات نفت ۲۵۴، ۲۵۵  
 ۲۶۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۸، ۲۸۹  
 ۳۰۱، ۳۱۸، ۳۲۵، ۳۳۸، ۳۴۰

- ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۸۲، ۳۸۳، ۴۰۸، ۴۱۲  
 و ناسیونالیسم ایرانی ۳۶۲، ۳۱۸  
 و تو نامزدهای  
 نخست‌وزیری ۲۸۶  
 همچنین ← بولارد، سیدضیاء،  
 شپرد، لوروژتل، مصدق  
 آیدن، آنتونی ۵۸، ۴۰۶، ۴۳۱  
 ایران، روزنامه ۹۸ ح  
 ایران ما ۲۵۸ ح  
 امری، جولیان ۳۸۷  
 باختر امروز ۳۵۰  
 بامداد، مهدی ۱۶۱  
 بانک انگلیس و خاورمیانه ۴۰۸  
 بانک بین‌المللی ۳۷۵، ۴۰۸، ۴۱۱  
 بانک شاهنشاهی ایران ۱۷۴  
 بانک ملی ۱۰۳، ۱۴۷، ۲۸۲  
 بحرین، و نفت جنوب ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶  
 ۲۴۴، ۲۵۹، ۲۶۵  
 همچنین ← اسکندری، عباس  
 بختیاری، ابوالقاسم ۴۳۱، ۴۳۲ ح  
 بختیاریها ۱۲، ۷۷، ۷۸، ۲۰۵، ۲۰۶  
 بدر، محمود ۱۷۳  
 برادران قشقایی ۶۰  
 برنامه اصل ۴ ۳۸۳  
 برنز، جیمز ۱۸۷  
 بروجردی، آیت‌الله ۲۱۸، ۳۶۶، ۴۱۹، ۴۵۲  
 بقایی، سرلشکر حسن ۳۵۴  
 بقایی، دکتر مظفر ۲۵۶، ۲۷۷، ۲۸۰ ح،  
 ۲۹۶ ح، ۲۹۷ ح، ۳۱۰، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۸۱،  
 ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۲۱، ۴۲۸ ح، ۴۳۳ ح، ۴۳۹  
 و حزب زحمتکشان ۴۲۰، ۴۲۱  
 و قتل افشار طوس ۴۳۸، ۴۳۹  
 محاکمه ۲۹۶  
 و مصدق ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۳۳  
 بقراطی، محمود ۴۴۹  
 بلان‌دل، ژان ۱۷ ح  
 بوشهری، جواد ۲۲۸، ۳۸۷  
 بولارد، سر ریدر ۵۸، ۷۰، ۷۲، ۷۶، ۸۱  
 ۸۸، ۹۲، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷  
 ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۱  
 ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۳  
 ۱۸۶، ۱۹۵، ۲۰۱  
 بولن، چارلز ۴۰۶  
 بویراحمدی، عشایر ۱۲۰  
 بوین، ارنست ۱۸۶، ۲۰۰ ح، ۲۶۷، ۲۹۹ ح،  
 ۳۰۱ ح  
 بهادری، احمد ۴۳۴ ح  
 بهار، محمدتقی ۲۳۴  
 بهارمست، سرلشکر محمود ۴۱۴  
 بهبهانی ۴۹  
 بهبهانی، جعفر ۳۸۰ ح  
 بهبهانی، آیت‌الله محمد ۲۱۸، ۳۶۶،  
 ۴۳۰، ۴۳۶ ح، ۴۵۲  
 بهبهانی، سید محمدرضا ۳۸۰  
 بهبهانی، میرسیدعلی ۳۲۲، ۳۸۰ ح  
 بهرامی، فرج‌الله ۸۳، ۱۳۶  
 بهرامی، فضل‌الله ۱۰۳  
 بیات، مرتضی‌قلی ۸۳، ۱۲۵، ۱۵۹، ۱۶۴،  
 ۱۸۲، ۴۲۳

- دولت ۱۵۰  
سیاست نفتی و روابط با  
روسها ۱۵۲ تا ۱۵۴  
و میلیسو ۱۵۴ تا ۱۵۶  
بی‌بی‌سی، رادیو ۵۴، ۲۰۴، ۲۶۷، ۳۵۶  
۳۹۶  
بیدل اسمیت، ژنرال والتر ۴۵۳
- پان‌ایرانیستها ۴۲۲  
پایاس، سرهنگ ۱۲۳  
پایمن، لانسلوت ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۷  
۳۴۱  
پراودا ۳۱۷  
پرون، ارنست ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۶۳، ۳۸۱  
۳۸۶  
پوجی، جان فرانکو ۱۳ ح  
پهلوی، اشرف ۷۷، ۳۳۳، ۲۴۵، ۲۵۶  
۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۸، ۳۰۵، ۳۳۱  
۳۳۸، ۳۵۹، ۳۸۱، ۳۸۷، ۴۰۰، ۴۵۳  
پهلوی، سلسله ۷۲، ۹۷، ۳۶۳  
پهلوی، عبدالرضا ۳۰۲، ۳۸۷  
پهلوی، علیرضا ۳۳۱، ۳۳۸  
پهلوی، محمدرضا شاه:  
و ارتش ۱۱۷، ۱۲۱ تا ۱۲۳، ۱۲۷  
۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۳، ۲۴۴  
ارزیابی بولارد از شخصیت  
او ۱۲۱ تا ۱۲۳  
و انحلال مجلس ۳۲۰، ۳۲۱  
۳۹۳، ۳۹۶  
و انحلال مجلس سنا ۴۰۸، ۴۱۳  
و برنامه‌های اصلاحاتی ۱۱۳
- به تخت نشستن او ۵۷، ۵۸  
و ترمیم قانون اساسی = قانون  
اساسی  
و جبهه ملی ۳۰۰  
و دموکراسی ۲۸، ۳۴، ۳۰۰  
و دولت رزم‌آرا ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۲۵  
۳۲۷  
و ساعد ۱۰۸، ۲۸۷  
و سهیلی ۸۵، ۹۰، ۱۰۸، ۱۲۰  
و سیدضیاء = سیدضیاء  
شخصیت، سبک سیاسی و  
نظریات او ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۱۲۱  
تا ۱۲۳، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۰، ۴۶۷  
و صدر ۱۷۰ تا ۱۷۲  
و فروغی ۶۹، ۷۰  
و قوام = قوام  
و قیام ۳۰ تیر ۳۹۶، ۳۹۷  
و کودتای ۲۸ مرداد ۴۵۲، ۴۵۳  
و مصدق = مصدق  
و منصور ۲۹۴  
همچنین = سلسله پهلوی  
پهلوی، ملکه ثریا ۴۱۲  
پیرنیا، حسین (مؤتمن‌الملک) ۸۶، ۱۹۴  
پیشه‌وری، جعفر ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۹۷  
۲۰۱، ۲۱۳، ۲۱۴  
پیمان همکاری سه‌جانبه ۵۹، ۹۴، ۱۶۹  
پینک، آیور ۱۱۲  
تبریز ۱۱۱، ۱۹۴، ۱۹۹  
تدین، محمد ۸۳، ۹۹ ح، ۱۳۶، ۱۲۷، ۱۵۶  
ترات، آلن سی. ۸۸، ۱۲۳، ۲۰۶

- ترومن و چرچیل، پیام مشترک ۴۰۹، جزایری، شمس‌الدین ۳۱۹  
 ۴۱۰ جعفری، شعبان ۳۷۲
- تفضلی، جهانگیر ۲۵۸ ح، ۳۸۱ ح جکسون، بازیل ۳۵۳  
 تقی‌زاده، سیدحسن ۱۵، ۷۱، ۷۴، ۱۴۷ جکسون، میجر ۳۳۱، ۳۴۲  
 ۱۹۹ ح، ۲۲۰ ح، ۲۳۴، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۶۲ جلالی، دکتر ۳۰۲  
 ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۷۴ ح، ۲۷۵ ح، ۲۷۶، ۳۱۵ جم، محمود ۲۸۳  
 ۳۳۴، ۳۷۰، ۳۸۵، ۴۰۸ جمعیت قائمیه ۴۴۸ ح  
 تولیت، ابوالفضل ۴۱۹، ۴۲۰ جمهوریخواهی ۴۵۳  
 تهران، تخلیه توسط نیروهای جهانبانی، سپهد ۱۲۳  
 متفقین ۵۹
- تهرانچی، محمدرضا ۱۸۵  
 تهران‌منصور، مجله ۳۰۳ ح  
 تهرانی، شیخ محمد ۴۴۸ ح  
 تیمورتاش، منوچهر ۳۶۱
- جاوید، سلام‌الله ۲۱۱  
 جبهه ۲۱۱ ح، ۲۰۴ ح، ۲۰۵ ح، ۲۰۶ ح، حزب اراده ملی ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۲، ۳۶۱  
 ۲۰۷ ح، ۲۰۸ ح، ۲۱۰ ح، ۲۱۱ ح همچنین ← سیدضیاء  
 جبهه آزادی ۱۱۹، ۱۲۶ حزب استقلال ۳۵۱  
 جبهه ملی ۲۸۰، ۲۸۴، ۳۲۷، ۳۳۶ تا حزب ایران ۲۰۳، ۲۰۴ ح، ۴۱۹، ۴۲۸، ۴۳۲  
 ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۹، ۳۶۶، ۴۰۵، ۴۰۴، ۳۹۶، ۳۹۰، ۳۸۴، ۳۸۱، ۳۵۱  
 ۴۱۴، ۴۱۵ ح، ۴۶۰ حزب توده ۵۸، ۸۷، ۹۸، ۱۱۰، ۱۳۶ تا  
 ۱۳۹، ۱۴۴ ح، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۳۶، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۸۰ ح،  
 ۲۸۹، ۳۰۰، ۳۱۶، ۳۲۷ ح، ۳۵۴، ۳۷۳، ۴۱۴، ۴۲۲، ۴۳۹، ۴۵۳، ۴۵۶  
 انشعاب خلیل ملکی از ۲۱۶  
 ائتلاف با قوام ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۹ تا ۲۱۱  
 و تقاضای نفت روسها ۱۴۴ تا ۱۵۳، ۱۴۶
- تشکیل ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۳، ۲۹۵  
 تنشهای درونی ۳۷۷، ۴۱۵، ۴۲۸  
 و رزم‌آرا ۳۱۰ تا ۳۱۷  
 و علاء ۳۳۴ تا ۳۳۸  
 و ملی شدن نفت ۳۱۹، ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 نمایندگان و ایدئولوژی ۲۹۶  
 ۲۹۷

- و رژیمهای حاکم در آذربایجان و کردستان ۱۸۰، ۱۸۹، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۵  
و عشایر ۲۰۵، ۲۰۸  
غیرقانونی اعلام می‌شود ۲۷۴  
فراکسیون توده ۱۳۴  
و قوام ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۲  
و کاشانی ۴۱۹  
مشکلات درونی ۲۱۵، ۲۱۶  
و مصدق ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۴  
نظر انگلیس درباره ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹  
حزب جنگل ۱۸۹  
حزب دموکرات آذربایجان ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۸  
رژیم آنها در آذربایجان ۲۱۱ تا ۲۱۶  
همچنین = پیشه‌وری، قوام، نهضت‌های خودمختاری  
حزب دموکرات ایران ۱۹۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۵۲، ۲۵۳  
و گارد نجات ملی ۲۲۱  
همچنین = قوام  
حزب سوسیال دموکرات ۳۲۶  
حزب سوسیالیست ایران ۳۲۶  
حزب سومکا ۴۲۲  
حزب عدالت ۸۳، ۱۶۲  
سابق ۱۷۸  
حزب نیروی سوم ۴۲۰  
حسینی، کاظم ۴۱۱  
حکمت، علی‌اصغر ۲۲۴، ۲۷۸ ح، ۲۸۲
- حکمت، رضا (سردار فاخر) ۲۳۳ ح، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۸۰ ح، ۳۱۴، ۳۲۶، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۱، ۳۹۵، ۴۰۵  
حکیمی، دکتر ابراهیم (حکیم‌الملک) ۹۱، ۲۷۳، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۹۹، ۳۱۵، ۳۸۷، ۳۹۵، ۴۰۸  
و بحرین و نفت جنوب ۲۵۴  
و برنامه هفت‌ساله ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۴  
دولت نافرجام ۱۶۰ تا ۱۶۳  
و روسها ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۸  
و قوام ۲۵۲، ۲۵۳  
کابینه دوم ۱۷۷  
کابینه سوم ۲۴۳  
و کمیسیون سه‌جانبه ۱۸۵ تا ۱۸۸  
و مستشاران امریکایی ۲۵۰ تا ۲۵۲  
و نهضت‌های خودمختاری در آذربایجان و کردستان ۱۷۷ تا ۱۸۲، ۱۸۹  
حکیمی، علی‌اکبر ۶۷  
حمزاوی، عبدالحسین ۴۰۵  
حمیدیه، احمد ۴۳۴ ح  
خبرنامه‌های شبانه ۱۰  
خرازی، محمدرضا ۳۸۱  
خلعتبری، ارسلان ۲۵۷ ح  
خمس (زنجان) ۱۹۷  
خمس، عشره ۷۷، ۷۷، ۲۰۶

- خواجهنوری، ابراهیم ۷۵، ۲۹۷ ح، ۳۱۷، رانتری، ویلیام ۳۴۳  
 ۳۶۱، ۳۸۴، ۳۹۰، ۴۰۷ رحیمیان، غلامحسین ۲۴۴، ۹۵۳، ۲۴۴  
 خوانساری، پرویز ۳۱۲ رزم آراء، سپهبد ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۷۶، ۲۸۴،  
 خوانساری، آیت الله سید ۳۰۲، ۳۳۳، ۴۰۷، ۴۱۳، ۴۲۸  
 محمدتقی ۳۱۹ ح روابط با شاه ۳۲۴ تا ۳۳۲  
 خوزستان ۷۹ و سیاست حزبی ۳۲۷ تا ۳۲۹،  
 ۳۳۷، ۳۳۸  
 داد، روزنامه ۹۸ ح، ۳۵۹ و عدم تمرکز سیاسی ۱۸۸ ح،  
 دارالفنون ۵۵ ۳۰۹ تا ۳۱۷  
 داور، علی اکبر ۲۵۷ قتل ۳۲۴، ۳۲۵، ۴۰۷  
 دانشگاه تهران ۳۶۸، ۳۷۲ و کمیسیون تصفیه ۳۱۲ تا ۳۱۴  
 درخشانی، سرتیپ ۱۸۱ و مسئله نفت ۳۱۸ تا ۳۲۵  
 دریفوس، لوئیس ۹۶، ۹۷ رشید، حمه ۷۷  
 دزدسالاری ۴۰، ۴۱، ۴۲۱، ۳۱۳، ۴۵۷ رشیدیان، اسدالله ۴۰۶  
 دشتی، علی ۲۱، ۸۳، ۹۲، ۱۳۱، ۱۶۲، ۱۶۶ رشیدیان، برادران ۳۸۱، ۴۰۷، ۴۳۱، ۴۴۸،  
 ۱۹۶، ۳۶۰، ۳۷۶ ح ۴۵۳  
 دشمن زیاری، عشیره ۲۰۶ رضازاده شفق، صادق ۲۲۲  
 دلیری ۳۶۵، ۳۷۵ رضاشاه ۶۵ تا ۶۷، ۷۲، ۸۶، ۸۹؛  
 دفتری، سرتیپ محمد ۴۱۹، ۴۵۵ ح همچنین = پهلوی، رضاشاه  
 دوهر، جرالد ۲۶۴ ح، ۳۰۶ ح، ۳۱۰ ح رضوی، احمد ۲۷۰، ۴۳۳  
 دهقان، احمد ۳۰۲، ۳۰۳ ح رعد امروز ۱۳۲ ح، ۱۳۸  
 دیبا، ابوالفتح (حشمت الدوله رفیع، رضا ۴۳۳ ح  
 والاتبار) ۳۶۳، ۴۳۰ روحانیون ۲۱۸، ۲۸۳، ۳۱۹، ۳۷۴، ۳۸۰،  
 ۴۰۱، ۴۰۶  
 ذوالفقاری، عشیره ۱۸۱، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۴ روحی، علی ۴۳۸، ۴۳۹  
 ذوالفقاری، محمد ۴۳۲ روزولت، کرمیت ۴۵۵  
 راننی، ای.کی. ۴۱۷ ح، ۴۱۹ ح روستا، رضا ۲۳۵  
 رادمنش، رضا ۴۴۹ ح روسو، ژان ژاک ۴۶۳  
 راس، آرچیبالد ۴۰۵، ۴۰۹ ح دهر، روزنامه ۹۸، ۹۹  
 راشد، حسنعلی ۴۲۲ ریاحی، سرتیپ تقی ۴۳۲  
 ریاضی، سرلشکر ۱۲۳

- ح: ۱۹۶
- شورای امنیت ۱۹۹، ۲۱۲، ۳۶۷، ۳۶۸
- ساعد، محمد (ساعداالوزاره) ۷۳، ۹۰۸
- ۱۳۱، ۲۲۰ ح، ۲۵۶، ۲۶۷، ۲۸۲ ح، ۲۹۴، ۳۳۵، ۲۹۵
- اتهام تخلف در انتخابات ۲۷۸
- ۲۷۹، ۲۸۵
- و انتخابات مجلس شانزدهم ۲۷۸ تا ۲۸۱
- و برنامه هفت‌ساله ۲۸۶
- و جبهه ملی ۲۸۴
- و درخواست شوروی برای نفت ۱۴۲ تا ۱۴۷
- و شکست شوروی در مسئله نفت ۱۴۵ تا ۱۴۸
- و قرارداد الحاقی نفت ۲۷۷
- و لایحه برنامه هفت‌ساله ۲۷۴، ۲۷۵
- و لایحه تشکیل مجلس سنا ۲۷۶
- موافقتنامه نفت ۲۷۸، ۲۸۸
- و میسیون میلپو ۱۴۰ تا ۱۴۲
- ساواک ح ۲۲۴
- سپهر، احمدعلی (مورخ‌الدوله) ۱۹۵
- ۲۳۸ ح، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۴
- ستاره، روزنامه ۱۴۱
- سخایی، سرگرد محمود ۴۳۳
- سروری، محمد ۳۱۵، ۴۰۲
- سلطنت
- و ارتش ۳۳۰، ۳۳۱
- زاهدی، سرلشکر فضل‌الله ۷۸، ۲۰۷
- ۲۰۸، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۳۸، ۴۱۵ ح، ۴۳۲ ح
- و برادران رشیدیان ۴۰۷
- به عنوان کاندیدای رهبری کودتا (علیه مصدق) ۴۰۴ تا ۴۰۶
- کاشانی ۴۰۴
- مصدق ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۴
- ۴۲۹، ۴۳۵، ۴۵۳، ۴۵۴
- «نجیب ایرانی» ۴۰۶
- نظر انگلیس و امریکا درباره ۴۰۵
- زاهدی، اردشیر ۴۳۱
- زحمتکشان، حزب ۴۱۷
- زرین‌کفش، علی‌اصغر ۱۴۲
- زنجان ۱۹۷، ۲۱۲، ۲۱۳
- زند، ابراهیم ۱۲۷
- زنگنه، دکتر عبدالحمید ۳۳۷
- زهری، علی ۴۴۲، ۴۵۲
- زیمرن، فرد ۴۵۵
- زینر، رابین ۳۵۸، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۸۱، ۴۰۴، ۳۸۶، ۳۸۵
- سادچیکف، ایوان ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۶۶، ۴۴۷
- سازمان برنامه ح ۲۲۴
- سازمان برنامه هفت‌ساله ۲۸۶، ۳۰۲
- ۳۰۹
- سازمان سیا ۴۵۴، ۴۵۵
- سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی ۲۴۵
- ۳۰۰ ح، ۴۴۴
- سازمان ملل متحد ۱۸۶ تا ۱۸۸، ۱۹۴



- توانمندی نهادی ۲۹  
مرجع اعطای حمایت ۳۰، ۲۹  
و نخبگان حاکم ۳۳  
سمیرم، حادثه ۱۲۷، ۱۲۱  
سمیعی، حسین (ادیب السلطنه) ۱۵۱  
سنجابی، دکتر کریم ۲۷۹ ح، ۴۲۵،  
۴۳۳ ح، ۴۳۹  
سنگال ۴۰  
سندجی، عبدالحمید ۱۹۶  
سهیلی، علی ۵۸، ۷۱، ۱۳۱، ۱۵۶، ۱۶۷،  
۲۴۹، ۳۴۲، ۳۶۰  
و احساسات ضد متفقین ۷۸،  
۷۹  
ارزیابی شخصیت او ۷۵، ۷۶  
و اصلاحات ۱۰۸ تا ۱۱۲  
و انحلال مجلس ۸۲  
و انگلیسیها ۷۷، ۷۸  
و عشایر ۷۶ تا ۱۲۰  
و قانون مطبوعات ۱۱۸ تا ۱۲۰  
و کمبودها ۷۶ تا ۷۸  
و مستشاران خارجی ۱۱۴ تا ۱۱۸  
سیاست طایفه‌ای ۴۱، ۴۲، ۷۰، ۸۵، ۱۳۳،  
۱۴۹، ۱۵۹، ۱۹۰، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰،  
۲۳۸، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۹۲، ۳۹۸  
سیاسی، علی‌اکبر ۱۲۵  
سید ضیاء (سید ضیاء‌الدین  
طباطبایی) ۷۲، ۸۹، ۱۲۵، ۱۴۸، ۱۶۹،  
۱۸۰، ۲۴۸، ۲۵۸، ۲۸۷، ۳۰۷، ۳۲۹،  
۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۳،  
۳۶۱ ح، ۳۶۳ ح، ۳۶۶ ح، ۳۶۸ ح،  
۳۸۸، ۳۸۴
- و احتمال کودتا ۴۰۴ تا ۴۰۷  
تلاش او برای جانشینی  
مصدق ۳۶۰ تا ۳۶۶  
تلاشهای انگلیس برای  
نخست‌وزیری او ۳۴۰ تا ۳۴۴  
و حزب اراده ملی ۱۵۹، ۳۶۱،  
۳۸۱  
و حزب توده ۱۳۶ تا ۱۳۸  
و درخواست امتیاز نفت  
شوروی ۱۴۶  
روابط او با شاه ۱۳۸ تا ۱۴۱  
روابط او با نیروهای بیگانه ۱۳۸  
تا ۱۴۱  
نظر انگلیس دربارهٔ ۲۸۷، ۲۸۶  
سینکلا اوایل ۱۴۳  
شاخت، دکتر ۴۴۳  
شاهسون، عشیرهٔ ۱۸۱، ۲۱۴  
شایگان، دکتر علی ۲۲۴، ۳۸۴، ۴۱۱، ۴۲۴،  
۴۲۸  
شبستری، علی ۲۱۲  
شپرد، سر فرانسیس ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۶،  
۳۱۱، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۳۳،  
۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۸، ۳۴۰ تا ۳۴۸، ۳۴۴،  
۳۵۵، ۳۵۶، ۳۷۰، ۳۶۲، ۴۰۴، ۴۰۸  
شجیعی، زهرا ۴۶۶ ح  
شرکت ملی نفت ایران ۳۵۶، ۳۵۷،  
۴۲۳  
شورای عالی ۴۲۴  
شرکت نفت ایران و انگلیس ۱۷۴، ۱۹۸،  
۲۶۵، ۲۸۰، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۱۹ تا ۳۲۱، ۳۴۹

- طباطبایی، سید محمدصادق ۱۳۱، ۱۵۷  
 و اصل ۵۰/۵۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۷  
 و اعتصاب در مناطق نفتی ۳۳۹  
 ۳۴۰، ۳۴۴  
 «شعائر ملی» جزوه ۱۳۸  
 شفیق، احمد ۳۳۱  
 شل (شرکت نفت) ۱۴۳  
 شوارتسکف، ژنرال ۳۳ ح، ۲۵۱، ۲۶۵، ۴۵۳  
 شورای امنیت ← سازمان ملل متحد  
 شورای سلطنت ۲۸۵  
 شوستر، مورگان ۱۲  
 شیراز ۲۰۵  
 صالح، اللمپار ۱۱۸، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۰۴  
 ۲۰۹، ۲۹۷، ۳۸۷، ۴۱۲  
 صادق، صادق (مستشارالدوله) ۹۱، ۱۵۱  
 ۱۸۲، ۲۷۵ ح  
 صدر، سیدمحسن (صدرالاشرف) ۵۴  
 ۱۶۴، ۱۸۹، ۴۴۲  
 و ابستروکسیون ۱۶۴  
 و شاه ۱۸۳  
 و شورش خراسان ۱۶۸  
 و نهضت‌های خودمختاری ۱۶۸، ۱۶۹  
 صدیق، دکتر عیسی ۲۲۴  
 صدیقی، دکتر غلامحسین ۴۲۴، ۴۴۳  
 طاهری، هادی ۱۳۱، ۱۹۳، ۱۹۶، ۳۱۴، ۳۲۶  
 ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۸۴  
 طباطبایی، سید ضیاءالدین ← سیدضیاء.
- ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۳  
 طباطبایی، محمد محیط ۲۳۷ ح  
 طبری، احسان ۱۴۵، ۴۴۹ ح  
 طهماسبی، خلیل ۴۰۷  
 عامیون، گروه ۳۱۵، ۳۷۰  
 عبدخدائی، مهدی ۴۲۷  
 «عدالتخانه» ۱۱  
 عراق، روابط با ایران ۴۱۹  
 عشایر ۶۰ ح  
 و تصرف کازرون و بوشهر ۲۰۸  
 و حزب توده ۲۰۵  
 و دولت سهیلی ۷۶، ۷۷  
 و دولت فروغی ۵۹، ۶۰  
 سیاست انگلیس در برابر ۶۰  
 ۲۰۵ تا ۲۰۷  
 و نهضت خودمختاری  
 جنوب ۲۰۵ تا ۲۰۸  
 و نهضت‌های خودمختاری در  
 شمال ۱۸۱  
 و «نهضت ملی فارس» ۲۰۸  
 علاء، حسین ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۹۹، ۳۳۴ تا ۳۴۴  
 ۳۴۷، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۸۴، ۳۸۷، ۴۰۹  
 ۴۱۳، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۴۴  
 و اصل ۵۰-۵۰، ۳۳۷  
 و اعتصاب در مناطق نفتی ۳۳۹  
 تا ۳۴۱  
 و ملی شدن نفت ۳۳۶  
 علم، اسدالله ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۴۱  
 ۳۶۰، ۳۸۴، ۳۹۸ ح

- علوی، بزرگ ۲۷۲ ح  
عمیدی نوری، ابوالحسن ۳۵۹، ۳۷۵، ۳۸۵
- فراکسیون مستقل ۱۳۱، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۴  
فراکسیون ملی ۱۳۱، ۱۶۰، ۱۶۴  
فراکسیون میهن ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۶  
۱۶۴، ۱۶۰
- غفاری، سهام‌الدین (مهندس‌الممالک) ۹۱، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۹۳، ۳۹۴  
غنی، دکتر قاسم ۲۵۶ ح، ۲۵۷ ح، ۳۳۶ ح
- فراکسیون نجات نهضت ۴۳۶  
فراکسیون نهضت ملی ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۳۳، ۴۳۹، ۴۴۴، ۴۵۱  
فراکسیون وطن ۲۹۷، ۳۰۰  
فراکسیون‌گرایی ۳۸ تا ۴۴، ۶۶، ۴۲۹، ۴۳۶
- فرانکو ۳۵۹  
فرای ۳۲۱، ۳۲۴  
فرخ، سید مهدی ۸۳، ۱۰۴، ۱۳۱، ۳۷۰، ۳۹۰، ۴۰۱ ح، ۴۱۲  
فرگوسن، دانلد ۳۵۲، ۳۵۳  
فرلانگ، جفری ۳۲۰، ۳۳۸  
فروتن، دکتر غلامحسین ۴۴۹  
فروغی، محمدعلی (ذکاءالملک) ۸۷، ۱۰۲، ۱۱۰
- فاتح، مصطفی ۳۸۳  
فاطمی، دکتر حسین ۲۷۹ ح، ۳۵۰ ح، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۲۷، ۴۶۳  
فال، سام ۳۹۱، ۳۹۴، ۴۰۴، ۴۰۵  
فتحعلی‌شاه قاجار ۱۰  
فداکار، تقی ۱۳۴  
فداییان اسلام ۲۴۷، ۳۲۴، ۳۵۱، ۳۸۰ ح، ۴۲۷
- فراکسیون آزادی (در مجلس چهاردهم) ۱۳۱، ۱۴۲  
فراکسیون آزادی (در مجلس هفدهم) ۴۳۶  
فراکسیون اتحاد ۴۳۶، ۴۴۱  
فراکسیون اتحاد ملی ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۶۴، ۲۳۴ ح، ۲۵۳  
فراکسیون اصلاح ۱۹۳  
فراکسیون ایران ۱۳۲  
فراکسیون دموکرات ۱۳۱، ۱۵۶، ۱۶۴، ۲۳۴  
فراکسیون دموکرات ایران ۲۵۳  
فراکسیون کشور ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۵۲
- و اتباع آلمان در ایران ۵۱، ۵۲  
و تخلیه تهران توسط متفقین ۵۹  
و دربار ۶۸ تا ۷۰  
دولت ۵۱  
و رضاشاه و حوادث مشهد (۱۳۲۰) ۵۲ تا ۵۶  
و روسها ۶۱، ۶۲  
و عشایر ۵۹ تا ۶۱  
نظر متفقین در مورد او ۵۸  
فروهر، غلامحسین ۳۱۹  
فرهنگستان ایران ۵۵



- و برنامه هفت‌ساله ۲۳۷  
تلاش برای منحل کردن  
مجلس ۳۹۵، ۳۹۶  
و حزب توده ۱۹۵، ۲۰۱ تا ۲۰۵،  
۲۰۹ تا ۲۱۲، ۳۹۶، ۳۹۷  
و حزب دموکرات ایران ۱۹۵،  
۲۰۳، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۷،  
۳۲۷  
حمایت ملکه مادر و اعضاء  
خاندان سلطنتی از ۳۸۷، ۳۶۵  
و درخواست شوروی برای امتیاز  
نفت ۲۲۹ تا ۲۳۱  
روابط با شاه ۸۹، ۹۷ تا ۱۰۷، ۱۹۹  
۲۱۸ تا ۲۲۰، ۲۲۳ تا ۲۲۷، ۲۲۹  
روابط با مجلس ۹۰ تا ۱۰۷  
و روسها ۱۹۳، ۱۹۴  
سیاست موازنه مثبت ۲۶ح، ۱۹۸  
و عشایر ۲۰۸  
و فراکسیون دموکرات ۲۳۴  
و کاشانی ۳۹۶  
و لایحه اختیارات کامل ۹۵  
و مذاکره با آذربایجان ۱۹۶،  
۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۱ تا ۲۱۵  
و مشروطیت ۲۳۷  
و ناآرامی عشایر جنوب ۲۰۸  
نخست‌وزیری نافرجام ۳۹۳ تا  
۳۹۷  
و نهضت‌های خودمختاری در  
شمال ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷  
و نیروهای بیگانه ۸۷ تا ۸۹، ۹۲  
۹۵ تا ۹۸
- کابینه = هیأت دولت  
کاتوزیان ۲۸۰ح  
کازرونی ۳۸۲ح  
کاشانی، آیت‌الله سید ابوالقاسم ۱۱۵، ۱۹۱، ۲۴۶،  
۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۸، ۳۱۱، ۳۳۳، ۳۳۸،  
۴۳۲ح، ۴۳۳ح، ۴۳۵ح، ۴۴۱، ۴۴۲،  
۴۴۵  
بازگشت از تبعید ۳۰۱  
تبعید ۲۷۴  
تنفر او از انگلیس ۲۴۷  
روابط او با سید ضیاء ۲۴۸  
زندانی شدن توسط قوام ۲۴۷  
و فداییان اسلام ۲۴۷، ۳۵۱  
و قوام ۳۹۶، ۴۰۷  
و کودتای ۱۳۳۲ ۴۵۴  
و مصدق ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۴  
۳۷۷، ۳۸۱، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۱۷ تا  
۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۷ تا ۴۳۴، ۴۴۰،  
۴۴۵  
کافتارادزه، سرگنی ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۳  
کامبخش، عبدالصمد ۱۶۳  
«کبود»، حزب ۴۳۲ح  
کردستان ۶۱، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۸۹، ۱۹۴،  
همچنین = نهضت‌های خودمختاری  
کرسول، مایکل جاستین ۲۳۱، ۲۵۰،  
۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۵  
کرمان ۱۳۱  
کرمانشاه ۶۰، ۶۲، ۲۰۸  
کروز او براین، دی. ۴۰  
کریم‌آبادی، ابراهیم ۳۷۸ح

- کریمی، نادعلی ۴۳۶  
کسروی، احمد ۲۴۷  
کشاورز، دکتر فریدون ۲۰۴، ۲۳۸ ح، ۲۷۲  
کلالی، امیر تیمور ۱۴۸، ۳۷۲، ۳۷۷  
کلمهر، ایل ۲۰۵  
کمونیسم (و کمونیستها) ۳۰۴، ۳۲۷، ۴۰۱، ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۵۲  
کمیسیون دفاع ملی ۴۱۹  
کمیسیون سه‌جانبه (۱۹۴۶) ۱۸۵ تا ۱۸۸  
کمیسیون نفت مجلس ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۶، ۳۴۴، ۳۵۶  
کنفرانس صلح ۱۹۱۹ ۵۶  
کنفرانس صلح وین ۴۱۹  
کنفرانس مسکو ۱۸۴  
کنفرانس واشینگتن (۱۹۵۱) ۳۳۹  
کوپال، سرلشکر ۳۹۵  
کودتای افسران آزاد مصر (۱۹۵۲) ۴۱۰  
کودتای نظامی، و دولت مصدق ۴۰۳ تا ۴۰۵، ۴۱۶، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۴  
۴۶۴  
کومله (حزب هوادار خودمختاری کردستان) ۱۷۲  
کهگیلویه، قبایل ۷۷، ۷۸  
کیانوری، نورالدین ۹۱۴، ۲۷۲، ۴۵۴  
کیتینگ ۳۲۱  
کیهان ۳۶۷  
گارد سلطنتی ۴۵۵  
گارد نجات ملی = حزب دموکرات ایران
- گاندی، مهاتما ۴۶۳  
گرامشی، آنتونیو ۴۶۳  
گوزن، سرلشکر ۳۸۴  
گریدی، هنری ۳۰۵، ۳۷۱  
گس، نویل ۲۵۰، ۳۲۰ ح  
گس-گلشاییان، قرارداد الحاقی ۲۷۷، ۴۱۱؛ همچنین = قرارداد الحاقی نفت گلبنکیان ۱۴۷  
گلشاییان، عباسقلی ۲۷۸ ح  
گیدنفر، آنتونی ۲۹ ح، ۳۷ ح، ۴۲ ح، ۴۴ ح، ۴۶ ح، ۴۷ ح  
لاسز ۱۵۷  
لاسه، دیوان دادگستری بین‌المللی ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۹  
لطفی، عبدالعلی ۴۰۷ ح  
لگت، سر فردریک ۳۲۳ ح  
لمبتون، خانم آن ۲۹۰، ۳۵۸  
لنکرانی، برادران ۲۴۸ ح  
لوروژتل، جان ۹۱۸، ۲۴، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۲۰ ح، ۲۲۱، ۲۲۳ تا ۲۲۳ ح، ۲۳۳ تا ۲۳۳ ح، ۲۴۹، ۲۵۰ ح، ۲۵۳ ح، ۲۶۰ تا ۲۶۳ ح، ۲۶۴ تا ۲۶۹، ۲۷۱ تا ۲۷۳ تا ۲۷۸ ح، ۲۸۳ تا ۲۸۶، ۲۸۷ تا ۲۹۰ ح، ۲۹۲، ۲۹۳  
لواسانات، انتخابات ۲۹۷  
لوفورد ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۸  
لوکس، سن ۲۰ ح  
لوموند ۳۳۹  
لی، فردریک ۴۰۴ ح  
لیقوانی، حاجی احتشام ۱۶۸

- لیوت، آلن ۳۰۰ ح، ۳۰۲ ح  
 مستشاران امریکایی ۸۰، ۱۱۴ تا ۱۱۷، ۱۲۲  
 ۲۵۲، ۲۵۱
- مازندران ۱۸۹  
 متین‌دفتری، دکتر احمد ۴۵ ح، ۲۱۸  
 ۲۷۶، ۳۱۰، ۴۱۶  
 مجذزاده، بهرام ۴۲۵، ۴۳۳ ح  
 مجلس،
- انتخابات دوره پانزدهم ۲۱۷ تا  
 ۲۲۷  
 انتخابات دوره چهاردهم ۱۰۸  
 ۱۳۱، ۱۲۷، ۱۰۹  
 انتخابات دوره سیزدهم ۶۵  
 انتخابات دوره شانزدهم ۲۷۸  
 ۲۸۸
- ویژگیهای عمده  
 قانونی-نظامنامه‌ای ۱۵ تا ۱۸  
 مجلس سنا ۲۳۴، ۲۷۶، ۲۸۸، ۳۴۸  
 ۳۷۵، ۳۹۰، ۴۰۰، ۴۰۷  
 انحلال ۴۰۸، ۴۱۳  
 کمیسیون دادگستری ۴۰۷  
 مجلس شورای ملی ۱۱  
 مجلس مؤسسان ۲۷۵ ح، ۲۷۶، ۲۹۸  
 ۳۰۸، ۴۵۲
- محمدعلی‌شاه قاجار ۱۱، ۱۶۶  
 مدرس، سیدحسین ۹۰، ۲۵۷  
 مدرسه علوم سیاسی ۵۵، ۷۴، ۲۵۷، ۲۹۵  
 ۳۴۹
- مرآت، اسماعیل ۶۷  
 مردم ۲۳۲ ح، ۲۸۰ ح، ۲۸۵ ح، ۲۸۹  
 مردم‌گرایی ۲۸۰ ح، ۴۶۰  
 مری، والاس ۱۹۸
- مصدق، دکتر محمد ۵۷، ۸۳، ۱۰۵، ۱۱۶  
 ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۱  
 ۱۶۵، ۱۸۲ تا ۱۸۷، ۲۴۳، ۲۸۰، ۲۸۴، ۳۱۰  
 ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۳۶، ۳۴۴  
 ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۶۸  
 اختیارات ۳۹۱، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۳۴  
 ۴۴۲، ۴۴۹، ۴۶۲، ۴۶۸  
 و امام جمعه ۳۸۴، ۳۸۵  
 و انتخابات مجلس هفدهم ۳۶۹  
 ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۸۴  
 و انحلال مجلس سنا ۴۰۸  
 و اوضاع اقتصادی ۴۴۶، ۴۴۷  
 و برنامه اصلاحات ۳۹۹، ۴۰۲  
 و تشکیل جنبه ملی ۲۷۹، ۲۸۰

- و تصفیة ارتش ۴۱۴، ۴۱۵  
و تعطیل کنسولگریهای  
انگلیس ۳۷۶  
تلاشهای قوام برای  
جانشینی ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۰  
۳۷۱ تا ۳۸۸  
و تنش میان اعضاء جبهه  
ملی ۴۱۶ تا ۴۲۸  
و حزب توده ۳۵۴ ح، ۳۷۲  
۳۷۳، ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۲۲، ۴۴۹  
۴۵۰، ۴۵۴  
و حکومت نظامی ۴۲۲، ۴۴۲  
و حوادث اسفند ۱۳۳۱ تا ۴۳۰  
۴۳۲  
و زاهدی ← زاهدی  
سیاست موازنه منفی ۲۶ ح، ۱۵۳  
۴۴۸، ۴۴۹  
و شاه ۴۸۰، ۴۸۱، ۳۶۲ تا  
۳۶۶، ۳۸۴، ۳۸۹، ۴۱۲، ۴۱۳  
۴۲۹، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۸  
و شکایت انگلیس به سازمان  
ملل ۳۶۷ تا ۳۶۹  
طرح اصلاح قانون  
انتخابات ۱۷۳، ۲۹۸، ۴۰۲  
و عملیات «دزد دریای» ۳۵۶  
۳۵۷  
و فداییان اسلام ۳۵۲، ۳۸۰ ح،  
۴۲۷  
فعالتهای سیدضیاء بر علیه ۳۶۰  
۳۶۱، ۳۶۵، ۳۶۶  
و قانون امنیت اجتماعی ۴۴۹
- و قانون انتخاباتی جدید ۴۲۴  
۴۲۵  
و قطع روابط با انگلیس ۴۰۸ تا  
۴۱۱  
و قیام ۳۰ تیر ۳۹۸  
و کاشانی ۴۱۷ تا ۴۲۱، ۴۲۵ تا ۴۵۴  
و کمک مالی امریکا ۳۸۳  
کودتای نظامی علیه ۴۰۳ تا ۴۰۵،  
۴۱۶، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۴  
۴۶۴  
لایحه مطبوعات ۲۹۸، ۴۰۲  
و لایحه ۹ ماده‌ای ملی شدن  
نفت ۳۴۸، ۳۴۹  
و مجلس ۴۲۱ تا ۴۶۸  
مخالفت با صدر ۱۶۴ تا ۱۷۴  
مخالفت مجلس با ۳۵۸ تا ۳۶۱  
و مذاکرات نفت ۳۵۴ تا ۳۵۷  
۳۷۵، ۳۸۲، ۳۸۳، ۴۰۸ تا ۴۱۲  
مذاکره با روسها ۴۴۷  
مشاجره میان طرفداران ۳۶۸  
و ملی شدن نفت ۳۱۸ تا ۳۲۴  
۳۵۲، ۳۵۳، ۳۷۳  
و ملی کردن شیلات  
شمال ۴۴۷  
و منصور ۲۹۷، ۲۹۸  
و موضع مجلس سنا ۳۶۹، ۳۷۰  
۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۹۱  
۴۰۷، ۴۰۸  
و میلسپو ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷  
و نظم و قانون ۴۴۷، ۴۴۸  
و همه‌پرسی ۴۳۲، ۴۵۱، ۴۵۲



|                                      |                                      |
|--------------------------------------|--------------------------------------|
| ۳۹۵، ۳۸۷                             | ۴۶۱                                  |
| و قرارداد الحاقی نفت ۲۹۵، ۳۰۳        | و هیأت هشت نفره ۴۳۳ تا ۴۳۹،          |
| ۳۰۴                                  | ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۸، ۴۶۸                   |
| موافقتنامه قوام-سادچیکف ۱۹۴، ۱۹۵     | مصطفوی، رحمت ۲۷۵ ح                   |
| ۲۳۲، ۲۲۸، ۲۱۵، ۱۹۷                   | مظفرالدین شاه قاجار ۱۱، ۱۶۱، ۲۵۷     |
| موریسون، هربرت ۳۴۰، ۳۵۷، ۳۶۸         | معدل، لطفعلی ۱۶۹، ۳۶۱                |
| موسوی زاده، علی اکبر ۲۲۱ تا ۲۲۴      | معظمی، دکتر عبدالله ۲۷۷، ۳۷۸ ح،      |
| مولوتوف، ویاجسلاو ۲۲۸                | ۳۸۴، ۴۳۳ ح، ۴۳۴ ح، ۴۳۹، ۴۴۲          |
| مؤید احمدی، عبدالوهاب ۶۹             | مفخم، جمشید ۳۲۵                      |
| میدلتون، جورج ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۹۵ تا       | مقتدر شفیعا، علی ۳۴۲، ۳۶۵، ۳۸۷       |
| ۳۹۷، ۴۰۳ تا ۴۰۸، ۴۱۰ تا ۴۱۶، ۴۱۸ ح،  | مکان، سرهنگ ۱۲۳                      |
| ۴۲۱، ۴۲۲ ح                           | مکرم، حسن ۳۶۰                        |
| میراشرافی، سیدمهدی ۳۸۴ ح، ۴۰۵،       | مک گئی، جورج ۳۳۹، ۳۴۳                |
| ۴۳۹                                  | مک میلان، هارولد ۳۸۷                 |
| میرزا کوچک خان جنگلی ۱۷۸             | مکی، حسین ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰ ح، ۳۶۱،      |
| میلز، سی. رایت ۳۷ ح                  | ۳۶۸، ۳۸۱، ۴۰۴، ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۲۳ تا ۴۲۵، |
| میلیسیو، دکتر آرتور ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۳۹ تا | ۴۲۸، ۴۳۳ ح، ۴۳۴، ۴۴۰ تا ۴۴۳، ۴۴۴ ح،  |
| ۱۸۹، ۱۵۷، ۱۵۲، ۱۴۸، ۱۴۱              | ۴۴۵                                  |
| لایحه مالیات بر درآمد ۱۱۴، ۱۱۵       | ملک زاده، دکتر مهدی ۸۳               |
| ۱۵۴                                  | ملک مدنی، هاشم ۶۹، ۱۳۱، ۳۱۴،         |
| مخالفت روحانیون با ۱۱۴، ۱۱۵          | ۳۷۵ ح                                |
| ناسیونالیسم، جنبشهای                 | ملکه مادر ۲۸۹، ۳۶۵، ۳۷۴، ۳۸۷         |
| ناسیونالیستی ۱۱۷، ۳۱۸، ۳۲۹، ۳۳۱،     | ملکی، احمد ۳۸۰                       |
| ۳۳۶، ۳۵۷، ۳۶۲، ۴۲۸، ۴۵۸، ۴۵۹،        | ملکی، خلیل ۱۵۳، ۴۵۰ ح                |
| ۴۶۵، ۴۶۹                             | انشعاب از حزب توده                   |
| ناصرالدین شاه، قاجار ۱۶۶             | حزب نیروی سوم ۴۲۰                    |
| نبیل، فضل الله ۱۹۷                   | ملکی، دکتر محمدعلی ۴۱۱               |
| نجم، ابوالقاسم ۲۵۰، ۲۵۴، ۳۱۵         | ملیون ۱۱                             |
| نخبگان حاکم ۳۶ تا ۴۷                 | ممنی، عشیره ۲۰۶                      |
| پراکندگی ۴۴                          | منصور، علی ۵۱، ۷۵، ۱۸۲، ۲۲۰، ۲۶۲،    |
|                                      | ۲۷۱، ۲۸۷ تا ۲۹۴، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۳۵،      |

- تحرک سعودی ۴۳، ۴۴  
تشکیل ۳۷  
و حمایت و وابستگی ۳۷  
دسته‌بندیها و فراکسیونهای ۳۸  
تا ۴۵
- متولیان ۳۹، ۴۰  
و هزار فامیل ۴۲  
یکپارچگی ۴۲ تا ۴۴  
نخجوان، سرلشکر احمد ۶۷  
نریمان، محمود ۱۸۲، ۲۸۰، ۳۳۸ ح،  
۴۲۷  
نصر، دکتر تقی ۳۰۹ ح  
نفیسی، حسن (مشرف) ۵۸، ۹۰۲، ۲۲۲،  
۲۴۵  
نمایندگان مجلس ۱۸ تا ۲۳  
نواب صفوی، سید مجتبی ۲۴۷، ۳۵۲،  
۴۲۷  
نورتکرافت، و. ج. ۳۲۰ ح، ۳۲۲  
نوری، شیخ فضل‌الله ۱۱  
نوری اسفندیاری، موسی ۲۶۷  
نهضت‌های خودمختاری:  
در آذربایجان ۱۷۲، ۱۷۸ تا ۱۷۸  
۱۸۱، ۱۸۹، ۲۱۷  
در فارس ۲۰۵، ۲۰۶  
در کردستان ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۶۹،  
۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۹  
رژیم مستقر در مهاباد ۲۱۴، ۲۱۷  
و شکایت ایران به سازمان  
ملل ۱۸۶ تا ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۱۲  
همچنین ← آذربایجان،  
پیشه‌وری، حکیمی، صدر،
- قوام.  
نیکپور، عبدالحسین ۳۶۵، ۳۸۷، ۳۹۰  
نیک‌پی، عزیزالله (اعزازالدوله) ۲۰۹  
۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۴۴، ۳۴۲، ۳۶۰
- واحدی، عبدالحسین ۴۲۷  
وارسته، محمدعلی ۲۶۵، ۳۸۶  
واسموس، جاسوس آلمان ۲۰۷  
«وام و اجاره»، قانون ۹۷  
وایلی، جان ۲۶۴ ح، ۲۷۴ ح، ۳۰۲، ۳۰۶  
و ثوق، حسن (و ثوق‌الدوله) ۸۹، ۱۸۵  
وظیفه ۳۱۲ ح  
ویلر، جفری ۳۰۸، ۳۶۲
- هدایت، خسرو ۲۸۲، ۲۹۱، ۳۱۳  
هدایت، صادق ۳۰۷ ح  
هدی، فضل‌علی ۴۳۴ ح  
هرمن، بیل ۴۵۵  
هریمن، آورل ۳۵۴، ۳۵۵  
هژیر، عبدالحسن ۱۸۸، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۹،  
۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۹۶  
و اتهامات علیه قوام ۲۶۱، ۲۶۲  
و انگلیسیها ۲۵۷، ۲۵۸  
و برنامه هفت‌ساله ۲۵۸، ۲۶۰،  
۲۶۴  
قتل او ۲۸۳، ۲۸۴  
و مسئله بحرین و نفت  
جنوب ۲۶۵، ۲۷۸ تا ۲۸۰  
هندرسون، لوی ۳۷۱، ۳۸۶ ح، ۳۸۷ ح،  
۳۸۸، ۴۰۶، ۴۱۳، ۴۳۰، ۴۵۱  
و واقعه ۳۰ تیر ۳۹۶

|                                  |                          |
|----------------------------------|--------------------------|
| یزدان پناه، سپهبد مرتضی ۱۲۳، ۲۴۴ | هنکی، رابرت ۴۰۸          |
| ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۶۳                    | هولمن، آدریان ۱۲۳        |
| یزدی، دکتر مرتضی ۲۰۴             | هومن، احمد ۳۳۱، ۳۶۲، ۳۸۴ |
| یمین اسفندیاری، اسدالله ۳۶۱      | هیأت دولت ۲۳ تا ۲۸       |



## نشر البرز منتشر کرده است

|  |  |   |
|--|--|---|
| آتلانتیس<br>جیمز و. میور<br>ترجمه زهرا فروزان سپهر   | امریکاییها در ایران<br>دکتر آرتور میلسپو<br>ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی | تام جونز<br>هنری فیلدینگ<br>ترجمه ابراهیم یونسی                 |
| آخرین سفر شاه<br>ویلیام شوکراس<br>ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی                                     | بازیها<br>روانشناسی روابط انسانی<br>اریک برن<br>ترجمه اسماعیل فصیح     | تشخیص و درمان بیماریها<br>ترجمه دکتر عباس ادیب                  |
| آزادی و زندگی تراژیک<br>پژوهشی در داستایفسکی<br>ویاچسلاو ایوانوف<br>ترجمه رضا رضایی              | برادرزاده رامو<br>دیدرو<br>ترجمه احمد سمعی                             | تقویم تبعید<br>یانیس ریتسوس<br>ترجمه فریدون فریاد               |
| آواز کشتگان<br>رضا براهنی  | برخورد<br>دانیل استیل<br>ترجمه شهلا ارژنگ                              | تکاپوی جهانی<br>ژان-ژاک سروان شرایبر<br>ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر |
| استادن داستان<br>(مجموعه‌ای از آثار معروفترین<br>نویسندگان جهان)<br>ترجمه و انتخاب: اسماعیل فصیح | بزنگاه داستان<br>جفری آرچر<br>ترجمه ساغر سعیدی                         | تک درخت فندق<br>وانتزگس پطروسیان<br>ترجمه محمدعلی آتشبرگ        |
| اسکارت<br>الکساندر ریبلی<br>ترجمه مریم بیات  | بعد از سلام چه می‌گویید؟<br>اریک برن<br>ترجمه مهدی قراچه‌داغی          | توفان برگ<br>گابریل گارسیا مارکز<br>ترجمه هرمز عبداللهی         |
|  | جنگ خلیج فارس<br>پیر سالینجر<br>ترجمه دکتر مصطفی رحیمی                 |   |

|  |   |  |
|--|---|--|
| دیده‌ها و شنیده‌ها<br>خاطرات میرزا ابوالقاسم خان<br>کحال‌زاده<br>به کوشش مرتضی کامران  | درآمدی بر نظریه‌های رشد و<br>توسعه اقتصادی<br>دکتر غلامعلی فرجادی   | جنگهای صلیبی<br>امین معلوف<br>ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی   |
| دیوارها فرو می‌ریزد<br>(مسئله آلمان و بازتاب آن در<br>دیپلماسی عمومی)<br>دکتر سید محمد کاظم نعیمی                                | درد جاودانگی<br>(سرشت سوگناک زندگی)<br>میگل داونامونو<br>ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی   | جهان حقیقی دموکراسی<br>سی. پی. مک فرسون<br>ترجمه مجید مددی |
| راسپوتین<br>آر. جی. مینی<br>ترجمه اردشیر روشنگر  | در کاخ سفید چه گذشت<br>دونالد ریگان<br>ترجمه دکتر حسین ابوترابیان   | حلقه سوم<br>کوستاس تاکتیس<br>ترجمه محمد قاضی               |
| راه دل<br>جلد ۱ و ۲<br>خانم حشمت یوسفی   | درمان افسردگی<br>(راهنمای کامل برای همه<br>خانواده‌ها)<br>دکتر جی ریموند دوباوولو<br>دکتر کیت راسل ابلاو<br>مهدی قراچه‌داغی | خاستگاه‌های سرمایه‌داری<br>ژان بشلر<br>ترجمه رامین کامران  |
| رباعیات حکیم عمر خیام<br>به تصحیح محمدعلی فروغی<br>تابلوها: استاد محمد تجویدی<br>طرح و تنظیم: ابراهیم هاشمی<br>خط: محمدتقی سرهست | دل‌داده‌ها<br>ابراهیم یونسی   | خاطرات همسر سفیر<br>سینثیا هلمز<br>ترجمه اسماعیل زند       |
| روانشناسی خرافات<br>گوستاو جاهردا<br>ترجمه محمدتقی براهنی  | دو بیت‌های باباطاهر عریان<br>تابلوها: استاد محمد تجویدی<br>حاشیه: محمود فرشچیان<br>خط: محمد تقی سرهست                       | خانواده<br>جان برادشاو<br>ترجمه مهدی قراچه‌داغی            |
| روشنگری در پزشکی<br>دکتر عباس ادیب   | دو زن<br>آلبرتو مورایا<br>ترجمه فریدون زاهدی  | خودباوری<br>دروتی کورکیل بریگس<br>ترجمه عباس چینی          |
| ریشه در خاک<br>پرل باک<br>ترجمه بتول سعیدی   | ده منظومه<br>از ده شاعر معاصر ایران<br>به کوشش فرامرز غفاری   | دختر آسمانها<br>جینسی چون<br>ترجمه م. ع. شکیب              |
|  |   | دایره کامل<br>دانیل استیل<br>ترجمه مریم بیات               |

|   |  |   |
|---|--|---|
| فرهنگ فشردهٔ زبان فارسی<br>(الفبایی - قیاسی)<br>دکتر مهشید مشیری                    | شوربختی روس<br>هلن کارر دانکوس<br>ترجمهٔ عبدالحسین نیک‌گهر                           | زاده برای عشق<br>نئو بوسکالیا<br>ترجمهٔ هوشیار انصاری‌فر                                      |
| فرهنگ واژه‌های اروپایی در<br>فارسی<br>دکتر مهشید مشیری                              | شهرت و افتخار<br>هریختوت ژلف<br>ترجمهٔ خشایار قائم‌مقامی                             | ژوزفین<br>ارنست جان ناپتون<br>ترجمهٔ فریدون زاهدی   |
| فوزیه، حکایت تلخگامی<br>خسرو معتضد  | فارماکولوژی بالینی<br>دکتر اسماعیل صائبی   | ساعت شوم<br>گابریل گارسیا مارکز<br>ترجمهٔ احمد گلشیری   |
| فنون سماع طبیعی<br>آسمان و جهان / کون و فساد<br>ابوعلی سینا<br>ترجمهٔ محمدعلی فروغی | فارماکولوژی (پایه و بالینی)<br>جلد ۱ و ۲<br>ترجمهٔ دکتر عباس ادیب<br>دکتر نفی قفقازی | سرنوشت زمین<br>جوناتان شل<br>ترجمهٔ اسماعیل زند   |
| قافله سالار سخن<br>(دکتر خانلری)<br>مجموعهٔ مقالات                                  | فرار عقابها<br>کن فالت<br>ترجمهٔ حسین ابوترابی‌ان                                    | شب ظلمانی، یلدا و حدیث<br>دردکشان<br>رضا جولایی   |
| قانون توانگری<br>کاترین پاندر<br>ترجمهٔ گیتی خوشدل                                  | فرار فروهر<br>اسماعیل فصیح   | شترها باید بروند<br>خاطرات سر ریدر بولارد و<br>سر کلارمونت اسکراین<br>ترجمهٔ حسین ابوترابی‌ان |
| قصه نویسی<br>رضا براهنی   | فراماسونری در جهان عرب<br>نجده فتحی صفوت<br>ترجمهٔ یوسف عزیزی بنی‌طُرف               | شراب خام<br>اسماعیل فصیح  |
| کاخ تنهایی<br>ثریا اسفندیاری بختیاری<br>ترجمهٔ امیر هوشنگ کاوسی                     | فرهنگ بزرگ علوم اقتصادی<br>دو جلد<br>دکتر منوچهر فرهنگ                               | شکارچی در سایه روشن زندگی<br>ایوان تورگنیف<br>ترجمهٔ هرمز ریاحی<br>بهباد برکت                 |
| کارنامک من<br>شاپور اورمزد<br>فریدون مجلسی  | فرهنگ بیان اندیشه‌ها<br>دکتر محسن صبا  |   |

|   |   |   |
|---|---|---|
| مکتب دیکتاتورها<br>اینیاتیسیو سیلونه<br>ترجمه مهدی سحابی  | مادر و کودک<br>بتر هومز اند گاردنز<br>ترجمه انجمن مترجمین مستون<br>علمی و فنی | کتاب الخراج<br>ابن خردادبه (تصحیح دخویه)<br>ترجمه دکتر حسین فره‌چانلو   |
| من و خاندان پهلوی<br>احمدعلی مسعود انصاری<br>محمد برقعی - حسین سرفراز                                 | مدیریت خرید<br>دکتر رضا مهربان  | گرافیک کامپیوتری<br>میرحسین ولوی  |
| مهاجران<br>هاوارد فاست<br>ترجمه فریدون مجلسی  | مدیریت سفارشات خارجی<br>دکتر رضا مهربان                                       | گزارش یک مرگ<br>گابریل گارسیا مارکز<br>ترجمه لیلی گلستان  |
| نه صلح و نه جنگ<br>حسن استفاده از تنش‌زدایی<br>هلن کارر دانکوس<br>ترجمه عبدالرضاهوشنگ‌مهدوی           | مصاحبه با شاه<br>مارگارت لاینگ<br>اردشیر روشنگر                               | گزیده داستانها<br>اسماعیل فصیح  |
| ورقهای آینده<br>الوین تافلر<br>ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر  | مقدمه‌ای بر فلسفه<br>ی.م. یوخنسکی<br>ترجمه محمدرضا باطنی                      | گلستان سعدی<br>به تصحیح محمدعلی فروغی<br>تابلوها: استاد محمد تجویدی<br>طرح و تنظیم: ابراهیم هاشمی<br>خط: محمد تقی سرمست |
| هزارسال تفسیر فارسی<br>(سیری در مستون کهن تفسیر<br>پارسی)<br>دکتر حسن سادات ناصری<br>منوچهر دانش‌پژوه | مقلدها<br>گراهام گرین<br>ترجمه محمدعلی سپانلو                                 | لی‌لی و آرزوهایش<br>سینتیا فری‌من<br>ترجمه مریم بیات  |
|   | مکاتبات سفارشات بین‌المللی<br>دکتر رضا مهربان<br>رسول شهپری                   | لینمارا، عشق و آرزو<br>کاترین گاسکین<br>ترجمه ابراهیم بونسی   |





سالهای مابین پایان سلطنت رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و سقوط حکومت مصدق در مرداد ۱۳۳۲ یکی از مهمترین ادوار تاریخ قرن بیستم ایران به شمار می‌رود. با وجود این به دلایل گوناگون، هنوز هیچ مطالعه دقیق و جدی در باره این دوران از سوی ایرانیان و دیگران صورت نگرفته است. اکنون برای نخستین بار دکتر عظیمی با مطالعه پرونده‌های سازمان اسناد دولتی انگلستان، طیف گسترده‌ای از روزنامه‌های ایرانی، خاطرات و نشریه‌های سیاسی، یک اثر تحلیلی بسیار جامع و مستند در باره سیاست‌های این دوره به رشته تحریر درآورده است. دکتر عظیمی با استادی فراوان نشان می‌دهد که چگونه نقایص ساختاری ذاتی قانون اساسی ایران در به بن‌بست رسیدن حکومت مؤثر و عملی در ایران کمک کرد. تفسیر وی توجه خود را بیشتر معطوف به روابط فمابین مجلس، دربار و دولت می‌کند. جامعیت و تحقیق در باره جزئیات، این کتاب را یک مقدمه ضروری برای هر دانشجوی تاریخ معاصر ساخته است.

دکتر جان گرنی، وادهام کالج، آکسفورد